روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان

ملیجک

باکوشش: محسن میرزائی



عناوین مهمّ روزنامه خاطرات غلامعلی خان

عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۲۴ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و بیست و چهار
هجری قمری



یکی از آخرین عکس‌های مظفرالدین شاه
این عکس در تابستان ۱۳۲۴ هجری قمری در قصر ییلاقی صاحبقرانیه برداشته شده است
در این عکس طرف چپ ۱ـ دکتر اعلم‌الدوله ثقفی ۲ـ محتشم‌السلطنه اسفندیاری
۳ـ دبیر حضور (قوام‌السلطنه)

اعلیحضرت همایونی میل فرمودند مخفیانه بروند تماشای تکیه.

یکشنبه غرّه محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

رفتیم تکیه، تعزیه شهادت مسلم بود. رضابرقی مُسلم شده بود.

چهارشنبه ۴ محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

امشب تعزیه امیر تیمور است سفرا هم می‌آیند. خلاصه، شب هیچ زن راه نمی‌دهند. رفتم به طاق‌نمای اتابک اعظم، وزرای مختار هم آمدند با زن‌هایشان.

جمعه ٦ محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

رفتم منزل وزیر دربار به روضه. الحق مجلس خوبی است؛ مخصوصاً حسینیهٔ جدید خیلی باشکوه است. تردید داشتم که به تعزیه بروم یا نروم؛ چون کسالت روحانی خیلی مرا اذیت می‌کند. رفتم اول به خاکپای مبارک شرفیاب شدم که رفع این غم و غصه‌ها را جز ذات ملوکانه هیچ چیز نمی‌کند.

شنبه ۷ محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

رفتم منزل حاجی مشیر لشگر، به روضه، دیر رسیدم. پسر حاجی شیخ مهدی که ده یازده سال بیشتر ندارد خوب می‌خواند.

دوشنبه ۹ محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

تعزیهٔ شهادت امام بود. جناب، شبیه امام شده بود. بسیار بسیار بد

خواند که چندین دفعه نزدیک بود به هم بخورد.

سه شنبه ۱۰ محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

بعد از شام رفتیم با عمید حضور حجرهٔ میرسید محمد حکیم. فیلسوف است و از طلاب همین مدرسه. سیاستش کامل است.

یکشنبه ۱۵ محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

اعلیحضرت همایونی تشریف فرمای فرح‌آباد شدند. اتابک اعظم، مشیرالدوله، احتشام‌السلطنه، معین‌الدوله، ناصرالسلطنه، دبیر حضور و محتشم‌السلطنه بودند. احتشام‌السلطنه یک عدد دوربین بسیار اعلی از برلن آورده بود و تقدیم کرد.

پنجشنبه ۱۹ محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

سوار شدیم رفتیم «باستیون» یعنی ذخیره. چون احتشام‌الملک وزیر ذخیره است و چیزی در ذخیره نیست، می‌خواست نشان بدهد که اگر کار تازه و جدید کرد به همه معلوم باشد. باری آقایان نایب‌السلطنه، اتابک اعظم، سردارها، شاهزاده مشهدی و غیره و غیره خیلی‌ها بودند.

یکشنبه ۲۲ محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

امروز، روز آخر سال است. تشریفات رسمی و سلطنتی به واسطهٔ محرم، هیچ نیست.

چهارشنبه ۲۵ محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

اوّل سال است، به جز توکل به خدا و امید به او هیچ نداریم، تا او چه مقدر فرموده باشد. امید دارم به حق ائمه اطهار در حق بندگان خودش خوب خواسته باشد و در حق این بنده ذلیل خودش هم خوب خواسته باشد.

پنجشنبه ۲٦ محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

«شارزدفر» انگلیس به حضور مبارک مشرف شـدند. سـردار کـل هـم امروز مرخص شد رفت به تبریز برای اردو که امسال در آن جا تشکیل خواهد یافت. تلگرافخانه را هم از مخبرالدوله گرفتند دادند به سپهسالار.

جمعه ۲۷ محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

رفتم درِ خانه. اتابک اعظم، نایب‌السلطنه و سایر وزراء بودند تا مدتی در حضور مبارک شرفیاب بودم. رفتیم به خانه ظهیرالاسلام برای امر مهمّی! چون مدت پنج ماه است که من و سرکار علیه عالیه دامت شوکتها اخترالدوله، قهر و با هم سازگار نیستیم؛ یعنی مدت ده سال است؛ دوستان و محبان چنان دیدند که حضرت علیه عالیه نسبت به این چاکرشان مهر و محبتی ندارنـد؛ گفتند که بایست فکری کرد هر ترفندی به کار برده شد و هر نوع تدبیری زده شد به جائی نرسید، پس معلوم شد که خداوند متعال چیز دیگری خواسته است. پس باید پناه به خود او برد، اگر چه همیشه امید به درگاه او داشتم و این جا هم به امید او، در خدمت آقای ظهیرالاسلام و چندین عالم محترم عادل طـلاق حضرت علیه گفته شد. خدایا پناه بر تو!

شنبه ۲۸ محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

اعلیحضرت همایونی یکی یک پنجهزاری به ما مرحمت فرمودند. من

عضدالدوله در حضور مبارک نذر بندی کردیم و یک کلاه علی‌خان گذاردند، من با گلوله اول زدم و او هر چه انداخت نزد.

دوشنبه سلخ محرم‌الحرام ۱۳۲۴

□□□

بندگان اعلیحضرت همایونی سوار شدند رفتند درهٔ زرک، یک کبک هم صید شست مبارک شده مراجعت به فرح‌آباد کردند و من را مقرر فرمودند در جلو اتومبیل نشستم.

چهارشنبه ۲ صفر المظفّر ۱۳۲۴

□□□

وزیر افخم که چندی بود به کاشان رفته بود امروز حاکم یزد شد. ملک‌آرا هم حاکم ثلاثه شده و چند روز است که رفته است. امروز سردرا افخم آمد مرخص شد که برود فرنگستان که بعضی اسباب‌های فشنگ سازی و اسلحه ابتیاع نماید.

شنبه ۵ صفر المظفّر ۱۳۲۴

□□□

تا ساعت چهار از شب، درِ خانه بودم. یک قاب پلو اسلامبولی، بندگان همایونی به من مرحمت فرمودند.

سه شنبه ۸ صفر المظفّر ۱۳۲۴

□□□

چهار ساعت به غروب بندگان همایونی تشریف‌فرمای باغ دوشان تپه شدند. امروز مقرر فرموده بودند که هر کسی خری بدواند. یعنی خرهای همدیگر را سوار بشوند. هر کدام عقب ماند آن برنده باشد. خلاصه هر کسی

یک خر وامانده‌ای آورده بود و دواند خالی از تماشا نبود.

چهارشنبه ۹ صفر المظفّر ۱۳۲۴

□□□

امروز عصر، سرکار علیه عالیه نوّاب اخترالدوله که مدت ده دوازده روز است طلاق داده‌ام، از این جا به کلی تشریف بردند و خانه امین همایون را اجاره فرموده‌اند.

جمعه ۱۱ صفر المظفّر ۱۳۲۴

□□□

پسر نظام‌العلماء که برادر ناصرالسلطنه است و معمّم است، از تبریز چندی است آمده، امروز هم آمده بود، شرفیاب شد.

سه شنبه ۱۵ صفر المظفّر ۱۳۲۴

□□□

حاجی مجدالملک وزیر داخله شدند.

شنبه ۱۹ صفر المظفّر ۱۳۲۴

□□□

امروز یک نفر از شکارچی‌های شمیران یک بزغاله زده بود، برای من آورده، گفتم برای فردا نهار چلوکباب درست کنند.

سه شنبه ۲۲ صفر المظفّر ۱۳۲۴

□□□

علاءالسلطنه چند روز است که از لندن آمده است. مسیور «نوز» هم دیروز وارد شده است چون مدتی بود که فرنگستان رفته بود. باری چندین دفعه خلوت شد.

سه‌شنبه ۲۹ صفر المظفّر ۱۳۲۴

□□□

آقای سید بهرام گروسی که در واقع پسر عموی تنی حاجی امین‌الخاقان می‌شود. چند روزی است که از گروس آمده است.

چهارشنبه سلخ صفر المظفّر ۱۳۲۴

□□□

انتظام‌الدوله حاکم گلپایگان و خوانسار شده است.

یکشنبه ۴ ربیع الاول ۱۳۲۴

□□□

اعلیحضرت همایونی مقرر فرمودند که: فردا صبح، باید بروی به جاجرود، از قُرق سرکشی نمائی، قدری هم از سنگ‌های براق که مثل در است، از برای من بیآورید.

سه‌شنبه ۱۳ ربیع الاول ۱۳۲۴

□□□

جلال‌الدوله، از حکومت کردستان معزول شده، حاکم زنجان شد و وزیر همایون بر جای او، به کردستان حاکم شد. عضدالسلطان از رشت معزول است ولی هنوز وارد نشده است.

پنجشنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۲۴

□□□

سپهدار عمل نان و گوشت شهر طهران را قبول کرده است که به یک نرخ بفروشد.

پنجشنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۲۴

□□□

سفیر دولت (رمنی) که با دو نفر دیگر، به سفارت فوق‌العاده آمده‌اند به

حضورمبارک مشرف شده،نشان دولت خودش راکه‌آورده بود رسماً تقدیم کرد.

پنجشنبه ۲۹ ربیع الاول ۱۳۲۴

□□□

سار زیادی آمده است به هوای توت، مردم شهر خیلی صدا می‌کنند اتصالاً صدای تفنگ است که شنیده می‌شود.

جمعه غره ربیع الاخری ۱۳۲۴

□□□

بر حسب دعوت نایب‌السلطنه که در حقیقت «گاردن پارتی» است یعنی تفرج در باغ و صرف عصرانه، سوار شده رفتیم و سفرای خارجه و سفیر فوق‌العاده و زن‌های فرنگی تماماً بودند. بسیار بسیار مجلسِ عالی بود، قزاق گارد و ژاندرام به ترتیب ایستاده بودند.

دوشنبه ۴ ربیع الاخری ۱۳۲۴

□□□

وزیر مختار هلند که تازه آمده است، شرفیاب شد با لباس رسمی شاهزادگان هم با شمشیر ایستاده بودند، خطابه خودش را خواند، جواب مختصری شنیده رفت.

سه‌شنبه ۵ ربیع الاخری ۱۳۲۴

□□□

مطرب‌های ارمنی، درباغ بهارستان، برای سفیر می‌زدند، ما هم گوش می‌کردیم.

سه‌شنبه ۵ ربیع الاخری ۱۳۲۴

□□□

امروز خیار در بازار، دانه‌ای یک عباسی بوده است!

پنجشنبه ۷ ربیع الاخری ۱۳۲۴

□□□

سالاراکرم‌که حاکم رشت شده‌است.امروزملقب‌به وزیراکرم شده است.

پنجشنبه ۱۴ ربیع الاخری ۱۳۲۴

□□□

سعیدالسلطنه را دیروز، محکوماً به مشهد مقدس بردند. هنوز جهتش را نفهمیده‌ام.

پنجشنبه ۱۴ ربیع الاخری ۱۳۲۴

□□□

روزگذشته حکم به خارج بلد (کردن) بعضی مردمان بی‌تربیت نمودند، نزدیک امامزاده یحییٰ، شیخ محمد برادر حاجی ملاّ باقر واعظ را حکم به سلطان قراولخانه به گرفتن او دادند، طلاب ... طرف شدند، یک نفر سید گلوله می‌خورد و می‌میرد.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

بعد از چند روز گفتگوی صریح گفتند: شاهزاده اتابک را نمی‌خواهیم، مجلس (و) عدالتخانه می‌خواهیم.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

از طرف دیوان گفتند: این مجلس برداشتِ حرکت جمهوری است، ما اِذن نمی‌دهیم.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

جمعی‌ازتجّار قند درسفارتخانهٔ‌انگلیس بست نشستند که ما امنیّت نداریم.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

از حضراتی که متحصّن در سفارت انگلیس هستند بنویسم: خَلقِ کثیر از تجّار و طلاب در آنجا جمع شده‌اند. و مخارج شام و نهار را خودشان می‌دهند، چای و شربت و قلیان از سفارتخانه می‌دهند.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

فوج فوج و گروه گروه از ملاّ و سید و عام و طلاّب و کساب و تجّار پشت به پشت تا درِب خانه سفارتخانه بودند.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

شاهزاده اتابک از نایب وزیر مختار مواخذهٔ سخت نموده بودند.
۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

نایب وزیر مختار گفته بود: من یک نفر نایب سفارتخانه بیش نیستم و به من هیچ دخلی ندارد، هر کس از اهلِ عالم بیاید در زیر سایهٔ پارلمنتِ دولت انگلیس بست بنشیند بر دولت انگلیس واجب است از آنها در نهایت احترام نگاهداری نماید و نگذارد کسی به آنها زور بگوید.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

بطور واضح یک نفر سید گلوله خورده مرده است به قولِ دیگر بیست نفر گلوله خورده و چند نفر زخمی شده‌اند.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

امروز دو روز است که عین‌الدوله را از اتابکی معزول نموده‌اند، حکم

شده است برود در «پَشَم» که ییلاق پشتکوه است تا دربارهٔ او حکمی در ثانی شده، تکلیف او را معیّن نمایند.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

تمام کارهای صدارت با میرزا نصرالله خانِ مشیرالدوله شده است، لقب رئیس الوزرائی به او داده‌اند.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

آقای نایب‌السلطنه تلفن به آنها فرمودند که شما شکایت از عین‌الدوله داشتید، او را معزول فرمودند، دیگر چرا از سفارت برون نمی‌آئید؟...

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

مردم روزبروز جمعیتشان زیادتر می‌شود، هر روزی سه خروار الی چهار خروار برنج، شام می‌خورند.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

تلگراف ادوارد هفتم به متحصّنین سفارت انگلیس.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

گفتند: دستخط که برای ما آورده‌اند خدعه است تا چهار دولت ضمانت این مجلس را نکند ماها نمی‌آئیم.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

سواد دستخطِ جهانطاع همایون را برداشته، اعلان نموده، چاپ کرده، در سر تمام کوچه‌ها چسبانیدند و بردند در سفارتخانهٔ انگلیس مردم زیارت (کردند).

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

(مردم) هم جواب دادند باید به امضای چهار دولت برسد ماها قبول نمی‌کنیم، اعلان‌ها را هم مردم از کوچه‌ها کندند و به دور انداختند.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

تمام شهرطهرانآنچه دکان وبازاربود، بسته و رفته‌اند در سفارت انگلیس.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

شب عید شاه درب سفارت انگلیس را تـجّار، عـوض دربِ دکـان و بازار، چراغان خیلی خوب نموده‌اند.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

تمام مردم را هم بدون جلوگیری در سفارت راه می‌دادند، تخمین تا نود هزار هم زدند، یعنی تمام مردم طهران غیر از طبقهٔ نوکرا!...

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

آشوب غریبی بر پا شده است، هیچ کس همچو چیزی خاطر ندارد.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

سایر ولایت‌ها از قبیل تبریز، شیراز، اصفهان، زنجان و بروجرد هم شورش نموده‌اند.

۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

□□□

زیر دِهِ سَرَکْ دریک بیدستانی منزل کردیم، مشهدی حسنِ سَرَکی که یکی از زنهای شاه شهید را گرفته و اسمش خانمی است در اینجاست.

چهارشنبه ۳ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

□□□

یک شخصی از اهل لرستان در اینجا دیدم که به جز سر، دیگر اعضای بدنش ناقص بود دست‌هایش دستِ بچه دو سه ساله بود.

یکشنبه ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

□□□

حضرت صدراعظم جدید که مشیرالدوله باشد، در دربار جلوس به مسند صدارت فرمودند، وزیر دربار و حاجب‌الدوله طرفین نشسته دبیر حضور هم در جلو مشغول کار بود.

جمعه ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

□□□

یک ساعت و نیم به غروب مانده شاه تشریف آوردند. یکصد و سی نفر در سر میز دعوت دارند و هشتصد نفر هم «سُواره» دعوت دارند، یک قطعه انگشتر از دستِ مبارکشان بیرون آورده به آقای نایب‌السلطنه مرحمت فرمودند و یک تمثال خودشان را با یک حمایل آبی به شاهزاده مشهدی.

یکشنبه ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

□□□

کارها بر وفق دلخواه تجّار و کسبه و تمام عموم‌الناس است، از این جهت مردم جشن گرفته‌اند.

شنبه ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

□□□

امروز بر حسب دعوت وزیر دربار (امیربهادرجنگ) باید برویم به اردوی نظامی‌اش. به قول خودش بریگاد کشیک‌خانه.

دوشنبه سلخ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

□□□

وزیر دربار امیر نویان شد.

دوشنبه سلخ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

□□□

امروز اعلیحضرت همایونی سلام عامه نشستند، امروز مشیرالسلطنه وزیر عدلیّه شد.

پنجشنبه ۱۵ شعبان المعظّم ۱۳۲۴

□□□

مجلس عقدکنانِ دختر آصف‌السلطنه به جهت موتمن‌الملک پسر صدراعظم.

جمعه ۱۶ شعبان المعظّم ۱۳۲۴

□□□

امروز اعلیحضرت همایونی سلام خبر کردند، به جهت مجلس عدالتخانه.

یکشنبه ۱۸ شعبان المعظّم ۱۳۲۴

□□□

رفتم مغازه هلندی، آقای نایب السلطنه آنجا تشریف داشتند.

دوشنبه ۱۷ رمضان المبارک ۱۳۲۴

□□□

لباس رسمی پوشیده رفتم درب خانه سلام.

یکشنبه غره شوال المکرم ۱۳۲۴

□□□

منصورالحکماء آمد آبلهٔ مرا کوبید. انشاءالله مبارک است.

چهارشنبه ۴ شوال المکرم ۱۳۲۴

□□□

بـرادر آصـف‌السـلطنه را اعـلیحضرت فـرستاده بـودند بـه جـهت احوالپرسی.

جمعه ۱۳ شوال المکرم ۱۳۲۴

□□□

ولیعهد هم دیشب تشریف آوردند.

شنبه ۲ غره ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۴

□□□

امروز تمام صاحب منصبان را خبر کردند که به زیارت حضرت اقدس مشرّف شوند.

پنجشنبه ۴ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۴

□□□

آقا فرمودند به اتفاق سردار افخم برویم پیشواز حَرَمِ اقدس ولیعهد.

پنجشنبه ۱۱ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۴

□□□

امروز نظامنامه مجلس را اعلیحضرت صحّه فرمودند. حضرت اقدس هم مهر کردند.

دوشنبه ۱۵ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۴

□□□

رفتم‌درب خانه‌به خاکپای مبارک مشرف شدم، حالت شاه خیلی بد است.

جمعه ۱۹ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۴

□□□

رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم. حالت اعلیحضرت روزبروز برتر می‌شود.

شنبه ۲۰ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۴

□□□

سوار شدم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم، حالت اعلیحضرت هم امروز خیلی بد است.

یکشنبه ۲۱ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۴

□□□

یک ساعت به غروب آمدم درب خانه که به خاکپای مبارک مشرف شوم، دیدم که قُرق کرده‌اند، گویا حالت اعلیحضرت خیلی بد بود.

سه‌شنبه ۲۳ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۴

□□□

اعلیحضرت همایونی مظفرالدین‌شاه اَنارالله، دیشب که شب چهاردهم ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۴ (باشد)، چهار ساعت از شب گذشته دنیای فانی را وداع گفته است، و نعش را غسل داده باحترام تمام بردند در تکیهٔ دولت

امانت گذاشتند.

چهارشنبه ۲۴ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۴

□□□

امروز سلامِ نعش است، با لباس رسمی باید برویم. تمام وزیر مختارها آمدند به تعزیت، خدمت اعلیحضرت همایونی (محمدعلی شاه).

۲۸ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۴

□□□

از جمله کارهائی که از نوکرهای شاه مرحوم گرفتند از این قرار است: حمیدالملک ناظر، نیرالسلطان حاجب الدوله، فتح‌السلطان کشیک‌چی‌باشی، میرشکار میرشکار قدیم. امیرآخور هم سالار شد.

غره ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۴

□□□

امروز تاج‌گذاری اعلیحضرت اقدس شهریاری محمدعلی شاه ارواحنا فداه است.

شنبه ۴ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۴

□□□

امروز سلطان احمد میرزا را خلعت ولیعهدی پوشانیدند. علاءالدوله هم وزیر دربار شد.

۱۰ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۴

□□□

به واسطه آمدن برف، سلام عام منعقد نشد، سلام خاص در توی نارنجستان منعقد شد.

۱۸ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۴

□□□

رفتم منزل مخبرالدوله، مجلس عقدکنان بود بـه جـهت پسـر سـردار افخم.

۱۸ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۴

□□□

غوغای غریبی بود (در) مجلس، گویا باز خیال اغتشاش دارند.

۲٦ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۴

□□□



مظفرالدین شاه

روزنامه خاطرات غلامعلی خان
عزیزالسلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۲۴ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و بیست و چهار هجری قمری



مظفرالدين شاه قاجار

یکشنبه غُره شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

سوار شده، رفتیم زیارت حضرتِ عبدالعظیم. در بین راه، هم تفنگ می‌انداختیم و هم ذکر می‌فرستادیم و هم خودم درشکه می‌راندم. باری زیارت خوانده، فوراً برگشتیم. رفتیم در خانه. اعلیحضرت همایونی استراحت کرده بودند. بعد تشریف‌فرمای تکیه شدند. من رفتم به طاقنمای عضدالدوله، (تعزیه) وفات پیغمبر بود. بعد از تعزیه، باز حضور مبارک مشرف شدیم، تا نیم ساعت از شب. آنوقت اعلیحضرت همایونی میل فرمودند مخفیانه بروند تماشای تکیه. جز من و بصیرالسلطنه، عمید حضور و عیسی خان و ناصرالدین میرزا و نصرت‌السلطنه و اعتضادالسلطنه، کسی نبود. باری، یک ساعت معطّل شدیم؛ تماشا می‌فرمودند.

دوشنبه ۲ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

بعد از ظهر نماز خوانده، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. بعد تشریف‌فرمای تکیه شدند. شبیهِ وفات حضرت فاطمه(را) درآوردند. بعد از تعزیه هم به خاکپای مبارک بودیم.

سه‌شنبه ۳ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

دیشب، آخر شب، قولنج خیلی سختی کردم. در همان وقت تلفن کردم به منزل منصورالحکماء، ساعت هفت آمد خیلی خوشوقت شدم، مشغول معالجه شد تا نزدیک صبح درد قدری آرام گرفت.

چهارشنبه ۴ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

الحمدلله حالم خوب است. گفتند که اعلیحضرت همایونی سوار می‌شوند. اوّل

قدری تردید داشتم، بعد میل به سواری شد، درشکه شکاری را سوار شده، راندیم برای فرح‌آباد. اعلیحضرت همایونی، زودتر از ما رسیده بودند. به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم. بعد از صرف نهار، نیم ساعت استراحت فرمودند، سوارشده مراجعت بـه شـهر فرمودند. ما هم از جاده‌یی که تازه ساخته‌اندراندیم. رفتیم تکیه، تعزیهٔ شهادت مسـلم بود. «رضا برقی» مسلم شده بود. یک ساعت به غروب، تعزیه تمام شده، نایب‌السلطنه هم آمده بود در طاقنمای اتابک اعظم نشسته بود. بعد، احضار شده، به خاکپای مـبارک تشرّف حاصل کرده، وقت غروب مرخص شده، نیم ساعت از شب تشریف‌فرمای تکیه شدند، به طور مخفیانه مشغول تماشا شدند. ما هم رفتیم در طاق‌نمای اتابک اعظم، که امیر خان سردار بسته است، نشسته، صرف قلیان و چای و شربت کرده، آمدم دم در، سوار شده، آمدم منزل.

پنجشنبه ۵ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

کالسکه حاضر کردند. رفتم به تعزیه. اتابک اعظم خودش، به واسطه پا دردش نیامده بود. مشیرالسلطنه، امیر خان سردار و غیره بودند. خیلی خنک بـود، بـه تـغزیه دهات بیشتر شبیه بود. بعد آمدم منزل. آقا میرزا آقا خـان را بـرداشـته، رفـتیم مـنزل صدیق‌الحرم، روضه. آنجا هم ناصرالسلطنه و حکیم‌الملک و نیّرالممالک بودند. بسیار بسیار، مجلس خوبی است. باری، هر ساله شکون [1] داریم، که بعد از روضه، نهار را هم منزل صدیق‌الحرم صرف نماییم. آقا سیدمحمّد باقر هم بود.

بعد آمدم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب بودم. تا وقت تعزیه، بر حسب معمول رفتم طاق‌نمای عضدالدوله نشسته. امروز، دیگر همه جور آدم بود، کـه قـابل نوشتن نیستند. یک ساعت و نیم به غروب برخاسته، رفتم منزل عضدالملک، به روضه.

۱ـ منظور «شکولا» است، به معنای فال نیک و میمنت و خجستگی.

آنجا مجلس خیلی خوبی است. چهار پنج روضه خوان خواندند. وقت غروب، با عمیدالملک و معتضدالسلطنه، پیاده آمدیم به تکیهٔ دولت. امشب، بندگان اعلیحضرت همایونی، به گردش طاق‌نماها تشریف‌فرما می‌شوند. حاجب‌الدوله مشغول نظم بود و مردم متفرّقه را از تکیه بیرون می‌کرد. نایب السلطنه و مشیرالدوله و سایر وزراء و امراء و اعیان بودند. اعلیحضرت همایونی تشریف آوردند، یک دور گردش فرمودند. فرداً فرد، اظهار مرحمت و مکرمت، به صاحبان طاق‌نماها فرموده، رفتند. ما هم قدری گردش کرده، آمدیم رو به منزل. نشسته، قدری روزنامه نوشتم. بعد قدری کتاب خواندم. تعزیهٔ منزل اتابک و دولت، هر دو شهادت حُرّ بود.

جمعه ٦ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

سوار شده، رفتیم احوالپرسی حسام‌السلطنه. اعلیحضرت همایونی هم سوار شده، به فرح‌آباد رفته‌اند؛ برای تعزیه مراجعت خواهند فرمود. بعد از نهار، سوار درشکه شکاری شدیم، رفتیم برای در خانه. چون اعلیحضرت همایونی هنوز تشریف نیاورده بودند، رفتیم طویله، پیش عضدالدوله. بعد سوار شده به همان درشکه شکاری رفتیم در تکیه پیاده شدیم، رفتیم به طاقنمای اتابک‌اعظم، پیش امیر خان سردار. بعد که اعلیحضرت همایونی تشریف آوردند، قدری هم به خاکپای مبارک مشرف بودم. بعد آمدم به همان طاقنمای عضدالدوله.

از آنجا سوار شده، رفتیم منزل آقای نایب‌السلطنه، برای روضه که در همان حوضخانه بزرگ است. آدم معروف، جز قوام‌الدوله، سردار منصور که اقبال‌السلطان باشدو مقبل‌السلطنه، کسی نبود. آقا هم اندرون بودند. تا غروب آنجا بودیم. آمدیم منزل احتساب‌الملک. محتشم‌السلطنه با پسرش، که از فرنگ دو ماه است آمده، آنجا بودند. قدری نشسته، بعد آمدیم برای در تکیه. امشب تعزیه امیر تیمور است، سفرا هم

می‌آیند. خلاصه شب، زن هیچ راه نمی‌دهند. قدری در تکیه گردش کرده، قدری هم رفتم به طاقنمای اتابک اعظم، پیش امیر خان سردار. وزرای مختار هم آمدند، با زنهایشان. اعلیحضرت همایونی که تشریف آوردند، رفتم شرفیاب شدم. بعد آمدم به طاقنمایِ در واقع خودمان. ساعت دو نیم تمام شده، مردم متفرّق شدند.

شنبه ۷ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

رفتم منزل وزیر دربار، به روضه. الحق مجلس خوبی است؛ مخصوصا حسینیّه جدید خیلی باشکوه است. تردید داشتم که به تعزیه دولت بروم یا نروم، چون کسالت روحانی خیلی مرا اذیّت می‌کند. از این جهت میل نمی‌کردم. باری، سوار شده، رفتم اوّل به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. مدتی در حضور بودم. خداوند انشاءالله این وجود محترم را محفوظ بدارد، که رفع این غم و غصه‌ها را جز (ذات) ملوکانه، هیچ چیز نمی‌کند. دفع غم دل نمی‌توان کرد، اِلاّ به امید شادکامی. بعد رفتم به طاقنمای عضدالدوله، تعزیه درةالصدف. خیلی خوب جنگ کردند.

یکشنبه ۸ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

وقت تعزیه در خانه، به خاکپای مبارکِ شرفیاب شدم. بعد رفتم تکیه، تا آخر تعزیه در حضور بودم. حضرت اتابک هم تشریف داشتند، امیر خان سردار هم بود.

دوشنبه ۹ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

رفتم منزل حاجی مشیر لشکر به روضه. دیر رسیدم. پسر حاجی شیخ مهدی، که ده یازده سال بیشتر ندارد و خوب می‌خواند، مشغول بود. معین‌الدوله و احتشام‌السلطنه غیره و غیره، بودند. بعد از نهار رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم.

اعلیحضرت همایونی تشریف‌فرمای تکیه نشدند، چون قدری سرماخوردگی پیدا کرده بودند. باری، همه‌اش در حضور بودم.

سه‌شنبه ۱۰ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

رفتم دَرِ خانه. وقتی رسیدم که اعلیحضرت همایونی می‌خواستند که تشریف‌فرمای تکیه بشوند. باری، تا آخر در تکیه بودند؛ من هم تمامش در حضور بودم. تعزیه، شهادت امام بود. جناب، شبیه امام شده بود، بسیار بسیار بد خواند که چندین دفعه نزدیک بود به هم بخورد. باری، بعد از تعزیه، تا غروب در حضور بودیم.

چهارشنبه ۱۱ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

امروز هوا ابر بود و صبح می‌بارید. گاهگاهی بارندگی خیلی شدت می‌کرد. هیچ کاری نداشتم، جز خیالات.

پنجشنبه ۱۲ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

سوار شده، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، تا سه ساعت به غروب. بعد، رفتم به منزل حاجی مجدالدّوله، به روضه. زن زیادی، در جلو خان و حیاط، دَم در و حیاط بزرگ، بودند. چون پول می‌دهد، از این جهت، خیلی جمعیت می‌شود. ولی روضه را در «گالری» می‌خوانند.

جمعه ۱۳ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

صبح، آجودان حضور آمده، ما را بیدار کرده، گفت: اعلیحضرت همایونی سوار می‌شوند و به فرح‌آباد می‌روند. باری، رخت پوشیده، و درشکه شکاری حاضر کردند.

سوار شده، رفتیم. اعلیحضرت همایونی، زودتر از ما، رفته بودند. وقتی ما رسیدیم که در باغ فرح‌آباد، مشغول تفرّج بودند. خلاصه‌تا دو ساعت و نیم به غروب، به خاکپای مبارک مشرف بودم.

شنبه ۱۴ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

صبح و عصر، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. عصر، جز عمله خلوت مخصوص، کسی نبود. ولی صبح، نایب‌السلطنه، اتابک اعظم و سایر وزراء بودند. وقت غروب آمدم منزل. تا سه ساعت از شب، در حیاط، به یک خیالی راه می‌رفتیم و فکر می‌کردیم. امروز صدیق‌الحرم رفت به کربلا.

یکشنبه ۱۵ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

امروز، در خانه، آجودان حضور مهمانیم. نهار خیلی خوبی صرف شد. قماری هم شد. سالارالملک هم بعد از نهار آمده، یک نهار خوبی خورد و فوراً رفت به اطاق دیگری و مشغول تریاک شد. در بین راه حاجی معین‌السلطان را ملاقات کردم. با هم رفتیم به مسجد ناصری. امشب به روضه ظهیرالاسلام باید برویم. شام را هم بایست آنجا صرف نماییم. باری، مجلس بسیار خوبی فرا هم نموده است، خیلی خیلی منظم است. بعد از شام رفتیم با عمید حضور به حجرهٔ میر سیّد محمد حکیم، که در همین مسجد است. فیلسوف است از طلاب همین مدرسه، سیاستش کامل است.

دوشنبه ۱۶ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

اعلیحضرت همایونی، از صبح، تشریف‌فرمای باغشاه شدند. ما هم بعد از ظهر سوار شده، رفتیم به باغشاه، تا دو ساعت به غروب مشرف بودیم. بعد، مراجعت

فرمودند، من و آجودان حضور رفتیم به خانه سردار افخم؛ چون از استرآباد که آمده بود، از او دیدن نکرده بودیم.

سه‌شنبه ۱۷ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

چهار ساعت به غروب، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، تا یک ساعت به غروب. بعد، رفتم منزل منتصرالممالک.

چهارشنبه ۱۸ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

صبح رفتم حمّام. بعد گفتند: اعلیحضرت همایونی به فرح‌آباد تشریف برده‌اند، دو شب هم آنجا توقف خواهند فرمود. سوار شده، راندیم یکسره برای فرح‌آباد. به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم. در باغ، مشغول تفرج بودند تا سه ساعت به غروب. بعد سوار شده، رفتند برای دره زرک. من درشکه شکاری را سوار شده، یکسره آمدم منزل اتابک اعظم. در حیاط خلوت، با دبیر حضور، محتشم‌السلطنه، نصیر دفتر، قوام‌الدوله، مشغول کاغذخوانی بودند. یک ساعت و نیم به غروب آنجا بودم. بعد برخاسته، آمدم منزل عضدالدوله. بعد رفتم مسجد ناصری، برای روضه ظهیرالاسلام. سپهدار و سلطان‌العلماء و جمعیت زیادی بودند.

پنجشنبه ۱۹ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

سوار شدیم. نرسیده به دوشان تپه، گفتند: اعلیحضرت همایونی سوار شده‌اند. راندیم برای درّه زرک، دیدم به طرف مس‌داشی رفته‌اند. قدری که راندم، مصادف شدیم به اعلیحضرت همایونی، که مراجعت می‌فرمودند. معلوم شد که شکار خوبی هم فرمودند. سر استخر زرک نهار میل فرموده، بعد تشریف‌فرمای فرح‌آباد شدند. باری، در

فرح آباد اتابک اعظم، مشیرالدوله، ناصرالملک، احتشام‌السلطنه، معین‌الدوله، ناصرالسلطنه، دبیر حضور و محتشم‌السلطنه بودند. به هر یک فرمایشی فرمودند. احتشام‌السلطنه یک عدد دوربین بسیار اعلائی از برلن آورده بود، تقدیم کرد. سه پایه دارد، خیلی خوب می‌بیند. باری، اعلیحضرت همایونی، برای کاغذخوانی، تشریف‌فرمای باغ شدند. اتابک و سایرین به شهر رفتند. خلاصه، بعد به خاکپای مبارک، تا چهار و نیم از شب، شرفیاب بودیم. آقای شعاع‌السلطنه و وزیر دربار و موثق‌الدوله، چند روز است به قم رفته‌اند.

جمعه ۲۰ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

صبح رفتم حمام. دیگر دَرِ خانه نرفتم. اعلیحضرت همایونی، از دوشان‌تپه، تشریف‌فرمای نارمک می‌شوند؛ عصر به شهر مراجعت می‌فرمایند. سه ساعت به غروب برخاسته، سوار شده، رفتم منزل امین‌الدوله. سه روز است که از لشت‌نشا آمده است. بعد، نیّرالدوله آمده و بعدش ظهیرالاسلام.

شنبه ۲۱ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

نهار خورده، بعد از نهار رفتم دَرِ خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب بودم، تا سه ساعت به غروب.

یکشنبه ۲۲ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

سوار شده، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. اوّل اتابک اعظم و مشیرالدوله در حضور بودند و خلوت بود. بعد که آنها رفتند، اعلیحضرت همایونی در باغ تفرج می‌فرمودند، تا نزدیک ظهر. سوار شده، آمدیم منزل. نماز خوانده، سوار شده،

رفتیم باستیون [1] (یعنی ذخیره). چون احتساب‌الملک وزیر ذخیره است و چیزی در ذخیره نیست، می‌خواست نشان بدهد که اگر کار تازه و جدید کرد، به همه معلوم باشد. باری آقای نایب‌السلطنه، اتابک اعظم، سردارها، شاهزاده مشهدی... و غیره‌و غیره، خیلی‌ها بودند. باری، دو ساعت و نیم به غروب، اعلیحضرت همایونی شریف آورند. بعد، من آنقدری نماندم. سوار شدم، آمدم منزل.

دوشنبه ۲۳ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

امروز از صبح، به باغ امیرخان سردار مهمانیم. نزدیک ظهر، باران هم گرفت. رفتیم توی اطاق، مشغول تخته بازی و آس بازی شدیم. خیلی خوش گذشت. اعلیحضرت همایونی هم امروز، سوار شده‌اند به فرح‌آباد رفته‌اند. بعد سوار شده آمدیم منزل. گفتند که اعلیحضرت همایونی احضار فرموده‌اند. اوّل رفتیم منزل معتمدالحرم، برای کاری. از آنجا من رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. تا پنج ساعت از شب، در حضور بودم.

سه‌شنبه ۲۴ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

چهار ساعت به غروب، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا یک ساعت به غروب، در خانه بودم. اعلیحضرت همایونی، امروز، سه کلاغ باگلوله زدند. خیلی خوب صید فرمودند که جای هزاران توصیف است. یک ساعت و نیم از شب مراجعت کردیم به در خانه، تا پنج ساعت از شب، در حضور مشرف بودم.

چهارشنبه ۲۵ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۴

امروز، آخر سال است. دو ساعت و و شانزده دقیقه به غروب، تحویل حمل

۱ـ باستیون: قلعه‌ای که در آن اسلحه و ادوات جنگی ذخیره کنند.

می‌شود. یعنی به زیج محمد شاهی معروف به هندی. دو ساعت درست‌به زیج فرنگی تحویل می‌شود، دو ساعت از شب به زیج‌الغ بیک. باری، تشریفات رسمی و سلطنتی به واسطهٔ محرّم، هیچ نیست. یعنی می توان گفت که عید نیست.

این روزنامه به اتمام رسید. انشاءالله به خواست خدا، روزنامهٔ سال نو را، تمامش، به خط خودم می‌نویسم. وقت تحویل من خواب بودم. یک ساعت به غروب، رفتم در خانه. اعلیحضرت همایونی اندرون رفته بودند. ما هم مراجعت کردیم، آمدیم منزل.

پنجشنبه بیست و ششم محرم‌الحرام سنه ۱۳۲۴ روز اوّل سال یونت ایل.
انشاءالله امید دارم که از درگاه خداوند متعال، در این سال به خواست خداوند و به امید او، که در این سال خوش بگذرد. انشاءالله، انشاءالله به امید ائمّه اطهار بسیار خوش بگذرد.

پنجشنبه ۲۶ شهرمحرم الحرام ۱۳۲۴

صبح برخاستیم و شکر خالق مهربان را به جا آورده. دیروز دو ساعت و شانزده دقیقه به غروب، زیج محمد شاهی، یعنی هندی، تحویل حمل شده: به زیج فرنگی دو ساعت به غروب مانده، به زیج‌الغ بیکی دو ساعت از شب رفته. باری، اوّل سال است. به جز توکل به خدا و امید به او هیچ نداریم، تا او چه مقدّر فرموده باشد. امید دارم به حّق ائمه اطهار، انشاءالله در حقّ بندگان خودش، خوب خواسته باشد، و در حق این بنده ذلیل خودش هم خوب خواسته باشد، انشاءالله...

امروز، صبح و عصر، به در خانه رفتم. عصر رفتم روضه عضدالدوله، خیلی

مجلس با تماشایی است. ابنیهٔ دولتی را هم از امین حضرت گرفته به حاجب‌الدوله دادند.

جمعه ۲۷ شهرمحرم الحرام ۱۳۲۴

امروز اعلیحضرت همایونی، از صبح، به فرح آباد تشریف‌فرما شدند. من و آجودان حضور هم ملتزم رکاب بودیم. امروز، «شارژدافر» انگلیس به حضور مبارک مشرف شدند. مشیرالدوله، وزیر دربار و معتمدالملک و سایر عملجات خلوت، بودند. آقای شعاع‌السلطنه هم مشرف بودند. باری، نایب‌السلطنه هم بعد آمده، نهار را در منزل وزیر دربار صرف کرد. سردار کل هم امروز مرخص شد، رفت به تبریز برای اردو که امسال در آنجا تشکیل خواهد یافت. باری، تا عصر، در فرح آباد بودم. تلگراف‌خانه را هم از مخبرالدوله گرفتند و دادند به سپهسالار.

شنبه ۲۸ شهرمحرم الحرام ۱۳۲۴

صبح رفتم در خانه. اتابک اعظم، نایب‌السلطنه و سایر وزراء و غیره و غیره، بودند. تا مدتی در حضور مبارک شرفیاب بودم. رفتیم به خانه ظهیرالاسلام برای امر مهمّی: یعنی چون مدّت پنج ماه است که من و سرکار علیه عالیه دامت شوکتها، اخترالدوله،قهر و با هم سازگار نیستیم؛ یعنی مدت ده سال است. دوستان و محبّان چنان دیدند که حضرت علیه عالیه، نسبت به این چاکرشان، مهر و محبّتی ندارند؛ گفتند که بایست فکری کرد. تقریباً مدت سه ماه است که شب و روز آرام ندارم. هی خیال می‌کردم که چه بایست کرد؟ هر ترفندی به کار برده شد، و هر نوع تدبیری زده شد، به جایی نرسید. پس معلوم شد که خداوند متعال چیز دیگر خواسته است، پس باید پناه به خود او برد، اگر چه همیشه امید به درگاه او داشتم. و اینجا هم به امید او، در خدمت آقای ظهیرالاسلام‌وچندین عالم محترم عادل، طلاق حضرت علیه گفته شد. خدایا پناه به تو.

یکشنبه ۲۹ شهرمحرم الحرام ۱۳۲۴۴

امروز، اعلیحضرت همایونی، به زیارت حضرت عبدالعظیم مشرف شده و از آنجا، به عزم دوشبه، به فرح آباد می‌روند. من هم عصر می‌روم. خلاصه تا عصر، تمامش در منزل بودم. آمدیم منزل انتظام‌الدوله، با هم سوار شده، آمدیم به دوشان تپه، یکراست آمدیم به فرح آباد، تا ساعت چهار و نیم از شب گذشته در حضور بودیم. شام را هم همانجا صرف کردیم؛ تا وقتی که بندگان اعلیحضرت همایونی، به سلامتی می‌خواستند استراحت بفرمایند.

امروز صبح رفتم خانهٔ مقبل‌الدوله. یک همشیره داشت، که تازه هفت هشت ماه بود شوهر کرده بود، دیشب مرحوم شد.

دوشنبه سلخ شهرمحرم الحرام ۱۳۲۴

امروز، اوّل بنا بود که اعلیحضر همایونی سوار شوند، موقوف گردیده. باری، رفتیم به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم. معتمدالحرم،سپهدار، وزیر دربار، حاجب‌الدوله، موثق‌الدوله، ناصرالسلطنه و غیره و غیره، تماماً بودند. تا مدّتی در حضور بودیم، بعد آمدیم منزل وزیر دربار. دکتر «شنیدر» هم از شهر آمده، رفت به خاکپای مبارک شرفیاب شد.

بعد از نهار، با سیف‌السلطان و عمید حضور و عیسی خان، آمدیم منزل ما. ایشان استراحت کردند، من نماز خوانده مشغول روزنامه نوشتن شدم. سه ساعت به غروب، اعلیحضرت همایونی، سوار شدند، رفتند به دره زرک، سه کبک صید فرمودند. یکی گم شده، دو تای دیگر را خیلی دور زدند، که خیلی غریب بود. بعد آمدند سر استخر زرک، دو شیشه عکس انداختند (بعد) یکی یک پنجهزاری به ما مرحمت فرمودند. من و

عضدالدوله در حضور مبارک نذربندی[1] کردیم، و یک کلاه علی خان گذاردند، من با گلولهٔ اول زدم، و او هر چه انداخت نزد. غروب مراجعت به منزل کردیم. نماز خوانده، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا چهار و نیم از شب آنجا بودم.

سه‌شنبه غره شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

صبح رفتم منزل وزیر دربار، بعد آمدم منزل. چون اوّل ماه بود، به عزم زیارت حضرت عبدالعظیم، با عمید حضور و عیسی خان سوار شده، راندیم به شهر. رفتیم حمام. بعد از حمّام، آقای ظهیرالاسلام تشریف آورده بودند اندرون، بعد سوار شده راندیم برای زیارت. دو ساعت به غروب سوار شده، آمدم دوشان تپه. اعلیحضرت همایونی، عصر سوار شده بودند. بعد رفتیم، به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم، تا ساعت چهار از شب در حضور بودیم. موثق‌الدوله پیغام داده بود که یک آب‌گوشتی، خودمان پخته‌ایم بیائید با هم بخوریم. رفته، شام را با هم صرف کرده، آمدم منزل.

چهارشنبه ۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

صبح بندگان اعلیحضرت همایونی، سوار شده، رفتند به دره زرک؛ یک کبک هم صید شست مبارک شد. مراجعت به دریاچهٔ زرک شده، استراحت کردند (بعد) مراجعت به فرح‌آباد کردند. من را مقرر فرمودند، در جلو اتومبیل نشستم. صحبت می‌کردم، تا جلوی فرح‌آباد. بعد، سوار شده، رفتم به شهر. یک ساعت به غروب، مراجعت به دوشان‌تپه کردم، رفتم به فرح‌آباد، به خاکپای مبارک مشرّف شدم. تا چهار و نیم از شب، در خانه بودم. امروز، وقتی که با اعلیحضرت همایونی به اتومبیل نشسته بودم، یک قازلاق توی اتومبیل، صید شست مبارک شد.

۱ـ نذر: شرط و پیمان. نظر بندی: شرط‌بندی.

پنجشنبه ۳ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

صبح، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. اتابک اعظم و بعضی از وزراء، بودند. بعد از مدّتی مشغول کاغذخوانی شدند، من آمدم منزل. آجودان حضور، حسام‌السلطنه، بصیرالدوله، عکاس‌باشی هم آمدند. یک ساعت و نیم به غروب، اعلیحضرت همایونی سوار شدند، تشریف‌فرمای شکارآباد شدند. آقای شعاع‌السلطنه هم در رکاب بود. چند قطعه قازلاق زدند، غروب مراجعت کردند. آمدم منزل. شاهزاده موثق‌الدوله هم آمد. من و عمید حضور رفتیم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم. تا ساعت چهار و نیم از شب، در خانه بودم.

جمعه ۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

صبح، در رکاب مبارک اعلیحضرت همایونی، سوار شده، راندیم برای قصر فیروزه. میرشکار، از صبح رفته بود به ماهورهای آهو، که شکار پیدا کند. اتابک اعظم هم از قصر فیروزه ملحق شده، بعضی عرایض داشت، به عرض رسانید. وزیر دربار و ناصرالسلطنه و حکیم‌الملک هم، از عقب آمده بودند، در قصر فیروزه.

آمدم منزل، نهار صرف کرده، فوراً سوار شده، رفتم به شهر. یک ساعت به غروب، رفتیم خانهٔ سیف‌السلطان به احوالپرسی. بعد، من آمدم منزل، درشکه شکاری سوار شده، آمدم یکسره به فرح‌آباد. تا ساعت پنج در حضور بودم.

شنبه ۵ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

صبح، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. نایب‌السلطنه، اتابک اعظم، حاجی سیف‌الدوله و نیّرالدوله و سایر وزراء، بودند. وقتی که وزراء رفتند، من آمدم منزل. عصری، شریف‌فرمای دوشان تپه شدند. وزیر افخم، که چندی بود به کاشان

رفته بود، امروز حاکم یزد شده، که از همان جا برود. ملک‌آراء هم حاکم ثلاثه شده، چند روز است که رفته است.

باری تا یک ساعت به غروب، در باغ دوشان تپه بودند. آقای بحرینی هم مشرف شده در رکاب مبارک، به فرح آباد رفت. رفتیم به فرح آباد، تا ساعت چهار و نیم درِ خانه بودم. امروز، سردار افخم آمده مرخص شد برود فرنگستان، که بعضی اسباب‌های فشنگ‌سازی و اسلحه ابتیاع نماید. آجودان حضور، عصری وداع کرد، رفت به رشت، به حکومت لنگرود.

یکشنبه ٦ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

صبح، برخاسته، رفتیم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم. تا وقت نهار،در باغ فرح آباد گردش می‌فرمودند. وقت نهار، آمدیم منزل عمید حضور. دو ساعت به غروب، رفتیم در خانه. اعلیحضرت همایونی در منزل وزیر دربار بودند. مدتّی، گویا، بود که آنجا بودند. بعد تشریف‌فرمای باغ شدند. تا ساعت چهار، در خا نه بودم. شب را هم اینجا بودم. شام خورده استراحت کردم.

دوشنبه ۷ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

اوّل، اعلیحضرت، بنا بود به شکار بروند. بعد موقوف شد، تشریف فرمای شهر شدند، که عصر مراجعت فرمایند. آول رفتم منزل.بعد سوار شدم، رفتم در خانه به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. اتابک اعظم و مشیرالدوله و نظام‌الملک هم بودند. قدری ایستاده، مراجعت به منزل کردم. یک غلام آمد، که: شاه احضار فرموده‌اند. سوار شده، یکسره آمدم فرح آباد. به خاکپای مبارک مشرّف بودم، تا ساعت چهار از شب.

سه‌شنبه ۸ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

امروز، سیزده عید است.بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف‌فرمای درّه زرک شدند. وزیر دربار، معتمدالحرم و معدودی از عملهٔ خلوت بودند. چند تیر گلوله انداختند. به من هم فرمودند: تفنگ را بیاور. آوردم، کلاه گذاردند، اوّل اعلیحضرت همایونی چند تیر زدند،من هم یک تیر زدم. خلاصه، نهار پیش وزیر دربار خورده، تا سه ساعت و نیم به غروب، در درّه زرک بودیم.

آمدم منزل، قدری روزنامه نوشتم، خوابیدم. بعد، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. تا ساعت چهار از شب، در خانه بودم. یک قاب پلو اسلامبولی، بندگان همایونی، به من مرحمت فرمودند.

چهارشنبه ۹ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

رفتیم در خانه، تا پنج از دسته گذشته، در خانه بودم. شارژدافر فرانسه آمده، مشرف شده، ظهیرالدوله و مشیرالدوله هم بودند. چهار ساعت به غروب، بندگان همایونی، تشریف‌فرمای باغ دوشان‌تپه شدند. امروز، مقرر فرموده بودند که هر کسی خری بدواند. یعنی خرهای همدیگر را سوار بشوند، هر کدام عقب‌ماند آن برنده باشد. خلاصه، هر کسی یک خر وامانده‌یی آورده بود، و دواند. خالی از تماشا نبود. بعد دو مرتبه، مراجعت به فرح آباد کردند.

پنجشنبه ۱۰ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا وقت ظهر، در خانه بودم. اتابک اعظم و سایر وزراء، در حضور بودند. نایب‌السلطنه هم، بعد، آمد. وزیر همایون هم دیشب، از زنجان وارد شد و امروز به حضور شرفیاب شد.

آمدم منزل، صرف نهار کرده، خیلی خسته بودم، استراحت کردم، تا یک ساعت به غروب. بعد، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شده، تا پنج ساعت از شب. امروز، مشیرالسلطنه، مرخصی حاصل کرد که به زیارت ارض اقدس برود.

جمعه ۱۱ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

صبح که برخاستم، وضع را طور غریبی دیدم. صحرا و کوه‌ها پوشیده از برف (بود). به حالیکه امروز شانزده عید است، مخصوصاً کوههای شش گوش و ماهورهای آهو که یک پارچه سفید شده بود. هوا هم زمستانی شده بود. آمدم به شهر، رفتم حمام. باقر آمده، گفت: اعلیحضرت همایونی بکلّی کوچ فرمودند و به شهر آمدند.

خلاصه، سوار کالسکه شده، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. چون جمعه بود، یکی هم اینکه مردم نمی‌دانستند که اعلیحضرت همایونی به شهر تشریف‌فرما می‌شوند، از این جهت، خیلی در حضور مبارک، خلوت بود. باری، نهار را در همان دَرِ خانه، صرف کردم. امروز عصر، سرکار علیه عالیه نوّاب اخترالدوله، که مدّت ده دوازده روز است طلاق دادم، امروز، از اینجا بکلی تشریف بردند و خانهٔ امین همایون را اجاره فرموده‌اند، دو سه روز بود اسباب‌کشی می‌کردند. نیم ساعت به غروب، سوار شدم، رفتم به خانهٔ علاءالدوله. بعد، برخاسته رفتم به منزل معیّرالممالک.

شنبه ۱۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

امروز، تمامش را، در منزل بودم. دیشب، باز، دل درد خیلی سختی گرفته بودم. عصری موثق‌الدوله به احوالپرسی آمده، بندگان اعلیحضرت همایونی هم، رضا خان پیشخدمت را، فرستاده بودند. الحمدللّه احوالم بهتر بود.

یکشنبه ۱۳ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

امروز، اعلیحضرت همایونی، به نازآباد تشریف‌فرما شده‌اند، عصر هم به باغشاه می‌آیند. رفتم به باغشاه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. چای و عصرانه در باغشاه میل فرموده، تشریف‌فرمای شهر شدند. تا دم در اندرون، در رکاب مبارک بودم.

دوشنبه ۱۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

چادر روضه‌خوانی را هم، انشاءالله به خواست (خدا)، مشغول زدن شدیم؛ که از روز بیستم، در حیاط جزیرهٔ اندرونی، مشغول بشویم. در حیاط جزیره بودیم، نیم ساعت هم استراحت کردم. عصر رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. دیشب هم اعظام‌السلطنه پسر اسعدالدوله، که در واقع آن عیال امیر بهادر جنگ، که سال و بائی مرحومه شده، خاله همین می‌شود، و خود این هم داماد وزیر افخم بوده، مدتی است که ناخوش بوده، حصبه[1] داشته. وزیر مخصوص هم امروز، رسماً حاکم شیراز شده.

سه‌شنبه ۱۵ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

امروز، بنا بود اعلیحضرت همایونی، ده شبه، به باغشاه تشریف‌فرما شوند، بعد موقوف شده بود، دوشنبه به دوشان تپه رفتند. رفتم به دوشان تپه و همه جا در رکاب بودم. حرم، در بالای کوه منزل کردند. در واقع، این سفر، در دوشان تپه خواهند بود، ولی اغلب روزها و شب‌ها در فرح‌آباد خواهند بود.

خلاصه، رفتم فرح‌آباد. نایب‌السلطنه، اتابک اعظم و علاءالملک، بودند. پسر نظام‌العلماء، که برادر ناصرالسلطنه است و معمّم است و از تبریز چندی است آمده،

۱ـ در متن اصلی: حسبه

امروز هم آمده بود، شرفیاب شد. باری، تا دو ساعت و نیم به غروب، در فرح‌آباد بودم. اجلال‌السلطنه حاکم کاشان شده است.

چهارشنبه ۱٦ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

صبح، رفتم به دوشان تپه. تا عصری در حضور مبارک بودم.

پنجشنبه ۱۷ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

صبح، برخاسته رفتیم به دوشان تپه. در بین راه، محتشم‌السلطنه را دیدم، و به کالسکهٔ او رفتم و صحبت‌کنان راندیم. نایب‌السلطنه و اتابک اعظم، در رکاب مبارک، سوار شده بودند. اقبال‌الدوله، وزیر همایون و معین‌السلطان، وزیر دربار و غیره، بودند. اعلیحضرت همایونی، مراجعت به فرح‌آباد فرمودند. نایب‌السلطنه هم به شهر رفته، ولی اتابک اعظم و سایرین آمدند فرح‌آباد. قدری کاغذخوانی فرمودند، ما هم نهار را، خدمت اتابک اعظم، صرف کردیم. حاجی عمیدالملک مرخصی فرنگستان گرفته.

جمعه ۱۸ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

عصری، سوار شدم، رفتم دوشان تپه. سمت شمیرانات به طوری هواگرفته بود که آدم وحشت می‌کرد. خلاصه، در باغ دوشان تپه، به خاکپای مبارک مشرف شدیم. از آنجا تشریف‌فرمای فرح‌آباد شدند، ما هم در رکاب رفتیم. شب هم در فرح‌آباد ماندند، معدودی از عمله خلوت بودند.

شنبه ۱۹ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

صبح، هوا صاف و آفتاب بود، بسیار بسیار خوب بود. رفتم فرح‌آباد، به خاکپای

مبارک مشرف شدم، مشغول تفرّج بودند. نایب‌السلطنه و اتابک اعظم و مشیرالدوله و سایر وزراء، بودند.

حاجی مجدالملک وزیر داخله شدند.

امروز، اوّل روضه‌خوانی من است. مجلس بسیار خوبی فراهم آمد. چهار ساعت به غروب، اوّل رفتم به مجلس. چون روز اوّل بود، خیلی جمعیت نبود. روضه‌خوان‌ها آمدند و خواندند، تقریباً صد نفر زن بیشتر نبودند. تا یک ساعت از شب آنجا بودم. بعد، سوارِ نظام آمد که: «اعلیحضرت همایونی احضار فرموده‌اند.» سوار شدم، یکسر رفتم فرح‌آباد. تا ساعت پنج، به خاکپای مبارک شرفیاب بودم.

یکشنبه ۲۰ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. معتمدالحرم، حاجب‌الدوله و موثق‌الدوله، بودند. امروز چون اربعین است، خیلی خلوت است. غروب سوار شده، یکسره رفتم فرح‌آباد، به خاکپای مبارک مشرف شدم.

دوشنبه ۲۱ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. تا نزدیک ظهر، در باغ فرح‌آباد، تفرّج می‌فرمودند. آمدیم به شهر. مجلس روضه‌خوانی-منعقد شده بود.

نیم‌ساعت به غروب، سوار شده، رفتیم به فرح‌آباد، به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم.

سه‌شنبه ۲۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

سوار شده، رفتیم به خاکپای مبارک مشرف شدیم. اتابک اعظم و سایر ورزاء و مشیرالدوله و غیره، تماماً بودند. تا مدّتی شرفیاب بودم. امروز یک نفر از شکارچی‌های

شمیران، یک بزغاله زده‌بود، برای من آورده؛ گفتم‌برای‌فردا نهار چلوکباب درست کنند.

چهارشنبه ۲۳ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. اتابک اعظم، مشیرالدوله و سایر وزراء، بودند. تا وقت ظهر در خانه بودم. عصر، بعد از روضه، با حسین خان رفتم منزل اعتصام‌السلطنه. خان معیرالممالک، چند روز است، رفته به مهرآباد؛ ولی خود اعتصام‌السلطنه و حشمت‌الممالک بودند.

پنجشنبه ۲۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

صبح، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. اتابک اعظم، مشیرالدوله و سایر وزراء، بودند. تا وقت ظهر بودم. بعد از نهار آمدم منزل، بعد رفتم به روضه. حاجی مجدالدوله، ناظم‌السلطنه، آقا سید حسین آقا پسر آقای بحرینی بودند. موثق‌الدوله، آقا سیّد محمد باقر سبزواری و سلطان‌العلمای زنجانی هم بودند.

جمعه ۲۵ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

قدری روزنامه نوشتم. اعلیحضرت همایونی هم، امروز، سوار شده‌اند.

شنبه ۲۶ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

رفتم منزل اتابک اعظم، در حیاط خلوت بودند. سردار افخم هم آمده، سوار شده، از عقب اتابک، رفتیم در خانه. مشیرالدوله و سایر وزراء، بودند. به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. قرق‌خانه و مخزن را، مدّتی است که به سردار افخم داده‌اند.

یکشنبه ۲۷ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. اتابک اعظم، مشیرالدوله و وزراء، بودند. تا وقت ظهر در خانه بودم.

دوشنبه ۲۸ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

رفتم در خانه. چون روز قتل و دوشنبه بود، خیلی خلوت بود. صدیق‌السلطنه دیشب مرحوم شد. صرف نهار شده، استراحت کردیم تا وقت روضه. بعد رفتم دَرِ خانه اعلیحضرت همایونی اندرون تشریف داشتند. آمدم منزل وزیر دربار. اعلم‌الدوله و... تمام، بودند. بعد آقای شعاع‌السلطنه آمد.

سه‌شنبه ۲۹ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. اتابک اعظم، مشیرالدوله، ناصرالملک، وزیر دربار، موثق‌الدوله، حاجب‌الدوله و غیره و غیره، تمام، بودند. علاءالسلطنه هم، چند روز است که از لندن آمده است. مسیو «نوز» هم، دیروز وارد شده است؛ چون مدّتی بود که در فرنگستان رفته بود. باری، چندین دفعه خلوت شد.

من آمدم، سوار شده، رفتم امیریّه، چون آقاب نایب‌السلطنه چند روز است پایش درد می‌کند. رفتم دم در اندرون، پیغام احوالپرسی فرستادیم. بعد از مدّتی احضار شدیم به اندرون. عمارت اندرونی خوبی تازه بنا فرموده‌اند، که تازه تمام شده، نارنجستان خیلی خوبی دارد قدری نشسته آمدیم بیرون. یکسر آمدیم منزل، استراحت کردیم تا وقت روضه. بعد رفتم مجلس. دو سه روز است که، هر روزی چندین دسته سینه‌زن می‌آیند، و یک شال می‌گیرند. امروز هم، دستهٔ پامنار و سرچشمه آمده بودند.

چهارشنبه سلخ شهر صفر المظفر ۱۳۲۴

گفتند که اعلیحضرت همایونی، سوار شده‌اند. کالسکه خواسته، سوار شدیم. نهار گرم، در فرح‌آباد حاضر کرده بودند؛ ولی اوّل تشریف‌فرمای درّهٔ زرک شده بودند که سرکشی بفرمایند. خلاصه، در درّه زرک مشرف شدم (بعد) با دکتر «لندی» و عیسی خان آمدیم به شهر. آقای سید بهرام گروسی که در واقع پسر عموی تنی حاجی امین‌الخاقان می‌شود، چند روزی است که از گروس آمده است. شام خورده، لباس پوشیده، سوار کالسکه شده، راندیم برای منزل دکتر «لندی». امشب آنجا مهمان هستیم حاجی مجدالدوله، مشیرالملک، سیف‌السلطان، حسینقلی خان نواب، عباسقلی خان نواب، شارژدافر فرانسه و یکی از نایب‌های سفارت انگلیس، و مفتاح‌السلطنه در آنجا مهمان بودیم. جای دوستان خالی بود.

پنجشنبه غرّه ماه ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

صبح رفتم زیارت حضرت عبدالعظیم. عصری، سه ساعت به غروب، رفتم دَرِ خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. شب هم اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف داشتند. تا چهار از شب دَرِ خانه بوده، شام صرف کرده، آمدم منزل، استراحت کردم.

جمعه ۲ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

سوار شدیم، رفتیم به فرح‌آباد، به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم. تا دو ساعت به غروب در فرح‌آباد بودیم. بعد، اعلیحضرت همایونی تشریف‌فرمای دره زرک شدند. بعد آمدم منزل، قدری روزنامه نوشتم، استراحت کردم.

شنبه ۳ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

امروز اعلیحضرت همایونی، از صبح، با حرم به باغ اتابک اعظم مهمان هستند.

من نرفتم، تمام روز را در منزل بودم. از باغ اتابک هم، به عزم دوشبه، به باغشاه تشریف می‌برند. دو ساعت به غروب سوار شدم، رفتم به باغشاه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. نایب‌السلطنه هم شرفیاب بود. تا چهار ساعت از شب گذشته، به خاکپای مبارک مشرف بودم.

یکشنبه ۴ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

صبح، سوار شده، رفتم به باغشاه. سفیرکبیر عثمانی تنها آمده، شرفیاب شده اتابک اعظم و سایر وزراء، تماماً بودند. معتمدالخاقان، حاکم قم شده. انتظام‌الدوله، حاکم گلپایگان و خوانسار شده است. صدق‌الدوله، مدّت چندین روز است که حاکم قزوین شده است.

سه ساعت به غروب، سوار شده، رفتم به باغشاه. دم چادر شجاع‌السلطنه، پیاده شده، چای خوردم. گفتند: که اعلیحضرت همایونی سوار شده‌اند و به طرف دَرَشت به شکار بلدرچین رفته‌اند. دو عدد بلدرچین شکار فرمودند، بعد آمدند به طرف منزل اتابک اعظم، در باغ وزیر افخم منزل فرمودند. دم دَرِ باغ، اتابک و جمعی، از قبیل علاءالدوله و علاءالسلطنه و دبیر حضور و محتشم‌السلطنه، ایستاده بودند. مدّتی با اتابک اعظم، شاه، خلوت فرمودند و بعد تشریف‌فرمای باغشاه شده، مشغول کاغذخوانی شدند. من هم تا یک ساعت از شب، دَرِ خانه بودم.

دوشنبه ۵ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

امروز، صبح تا عصر، در منزل بودم. حرم هم، در باغشاه، به خاکپای مبارک شرفیاب هستند. از این جهت، در خانه نرفتم. کاغذهائی را که سند است، مرتب می‌کردم. سه ساعت به غروب، رفتم به مهرآباد، که دیدنی از خان معیرالممالک بشود. خان را

ملاقات کردم، مشغول گلکاری بود. از آنجا مراجعت کرده، آمدم به باغشاه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. امروز هم باز به دَرَشت، به شکار رفته بودند. تا یکساعت و نیم از شب گذشته، در خانه بودم. بعد آمدم منزل.

سه‌شنبه ٦ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

امروز، تمامش را، در منزل بودم. جایی نرفتم، خیلی روزنامه نوشتم. استراحت کردم.

چهارشنبه ۷ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

عصری، رفتم در خانه. اعلیحضرت همایونی، تشریف‌فرمای منزل وزیر دربار شده بودند. وزیر دربار در باغ بهجت‌الملک منزل دارند.

پنجشنبه ۸ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

صبح، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. اتابک اعظم،نایب‌السلطنه، مشیرالدوله و سایر وزراء بودند. امروز عصری اعلیحضرت همایونی به عزم دوشبه، به فرح‌آباد تشریف‌فرما می‌شوند. تا مدّتی در حضور بودم. یک ساعت به غروب، رفتیم به فرح‌آباد، به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم.

جمعه ۹ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. خیلی خلوت بود. تا، سه ساعت به غروب،هوای خوبی شد و اعلیحضرت همایونی سوار شدند رفتند به درّه‌زرک. من و معتمد حضور، سوار شده، آمدیم به شهر. تا نیم ساعت به غروب، در منزل بودم. دو مرتبه سوار شده رفتم به فرح‌آباد.

شنبه ۱۰ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

یک گنجشک زدم، یک مرغ دیگر هم زدم که خیلی غریب بود: خاکستری رنگ، سر و دُمش سیاه، منقارش مثل کلاغ، به قدر یک قازلاق می‌شد. عصری رفتم دَرِخانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. تا ساعت چهار، دَرِ خانه بودم.

یکشنبه ۱۱ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

عصر، رفتم درخانه،به خاکپای‌مبارک شرفیاب شدم.درباغشاه‌مشغول تفرّج بودند.

دوشنبه ۱۲ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

سوار اسب شده، رفتیم به شمیران. یکسره رفتیم به صاحبقرانیه،که یک باغی پیدا بکنیم،که امسال در آنجاها به سر ببریم.

سه‌شنبه ۱۳ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

صبح، رفتم در خانه.نایب‌السلطنه، اتابک اعظم، مشیرالدوله، مجدالملک، وزیر داخله و سایر ورزاء تماماً بودند. من هم صرف نهار در خدمت اتابک کردم. تا غروب به خاکپای مبارک مشرّف بودم. غروب آمدم منزل، نماز خوانده، خواستم استراحت کنم؛ فراش سوار آمد که: اعلیحضرت همایونی احضار فرموده‌اند.

کالسکه حاضر کردند سوار شده، رفتم به باغشاه، اندرون تشریف داشتند. بعد مقرّر فرمودند که: فردا صبح، باید بروی به جاجرود، از قرق سرکشی نمایی. قدری هم از سنگهای برّاق که مثل درّ است، از برای من بیاورید.

آمده منزل، مشغول تهیّه شدم، که انشاءالله فردا صبح برویم.

چهارشنبه ۱۴ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

صبح زود، از خواب برخاستم. مدتی منتظر میرشکار شدم. عمیدالسلطنه، که حالا سردار امجد است آمد. سوار درشکه شکاری شدیم، راندیم برای قصر فیروزه. آمدیم به طرف دهک. سر گردنه و قطار تپه، ایلات زیادی بودند. قدری دوغ و ماست از آنها خریده، رفتیم به درّه جوز علی. در درّه جوزعلی هم، ایل زیادی بودند. سر گردنهٔ الماسی به نهار افتادیم و مقدار زیادی از سنگهای آنجا را جمع کردیم. قدری دوربین به اطراف انداخته، هیچ شکاری ندیدم، خیلی تعجّب کردم. آب رودخانه هم چندان که سابق دیده بودم، زیاد نبود.

پنجشنبه ۱۵ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

میرشکار آمد، گفت: من باید دو سه روزی اینجا بمانم، که از تمام قرق سرکشی بنمایم. قدری والک چیدم، رفتم برای جادّه تیمور میرزایی و سراب درّه و سرسرخی‌ها. آنجا هم، ایلات بودند. دم چادر ایلات پیاده شده، قدری دوغ و ماست و کره با نان خورده، آمدم سر گردنه دوربین کشیدم، هیچ چیز نبود. اطراف را نگاه می‌کردم که شاید شکاری پیدا شود، چیزی نبود. نیم ساعت به غروب، رفتم به باغشاه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. اندرون بودند. تا دو ساعت از شب گذشته، درِ خانه بودم.

جمعه ۱۶ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

سه ساعت به غروب، درةالدوله آمد. نیم ساعت به غروب، رفتم منزل اعتصام‌السلطنه. خودش رفته بود به شکار بلدرچین. بعد، آمدم منزل، نماز خوانده، مشغول روزنامه نوشتن شدم. چون شب عید میلاد حضرت خاتم(ص) بود، آتش بازی به عمل آمد.

شنبه ۱۷ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

صبح، رفتم منزل ظهیرالاسلام. جمعیت زیادی آنجا بودند.بعد، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. اتابک اعظم و غیره، تماماً بودند. بعد، سلام منعقد شد. آقای نایب‌السلطنه نبودند، چون چند روز است پایشان درد می‌کند. بعد از سلام هم، تا مدتی، در خاکپای مبارک مشرّف بودم. الحمدلله، امروز، احوالشان بهتر است. امیدوارم، که تا دو روز دیگر، بکلی رفع کسالت از این وجود مبارک ولی نعمت کلّ بشود.

یکشنبه ۱۸ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

رفتم منزل حاج شیخ جعفر، نزدیک سرچشمه. خانه محقر بسیار خوبی دارد. از آنجا رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. اتابک اعظم و سایر وزراء بودند. آمدم منزل. نهار را صرف نموده، قدری استراحت نموده، بعد برخاسته، نماز خوانده، رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا دو ساعت به غروب مانده، به خاکپای مبارک مشرف بودم. از آنجا با عمید حضور، آمدیم منزل علاءالدوله فرستادیم ناظم‌الدوله را هم آوردند، قدری صحبت نمودیم.

دوشنبه ۱۹ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. اتابک اعظم و مشیرالدوله و سایر وزراء، بودند. تا ظهر درب خانه بودم، بعد مراجعت نمودم. یک ساعت به غروب، رفتم منزل موثق‌الدوّله.

سه‌شنبه ۲۰ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۴

چون، به واسطهٔ مرض، دیشب هیچ نتوانستم حرکت نمایم. و جزئی کسالت هم

دارم، بصیرالسلطنه و حسام‌السلطنه، عمید حضور و عیسی خان، آمدند به احوالپرسی.

پنجشنبه ۲۹ شهر ربیع‌الاخری ۱۳۲۴

امشب، که شب جمعه غره ماه ربیع‌الآخر است، در این چند روزه، یعنی از بیستم تا امروز، که ۲۹ و آخر ربیع‌الاوّل بود، روزنامه خودم را ننوشتم. کسالت، و گرفتاریهای فوق‌العاده، مانع بود که به ترتیب بنویسم. حال، یکمرتبه می‌نویسم. در این چند روزه، همه روز، گاهی صبح و گاهی عصر، در خانه می‌رفتم، به خاکپای مبارک مشرف می‌شدم. یک روز هم، در رکاب، به عشرت‌آباد رفتیم.

جلال‌الدوله، از حکومت کردستان معزول شده، حاکم زنجان شد و وزیر همایون، به جای او، به کردستان حاکم شد. عضدالسلطان از رشت معزول است ولی هنوز وارد نشده است. سپهدار عمل نان و گوشت شهر طهرن را قبول کرده است که به یک نرخ بفروشد. سفیر دولت (رمنی) با دو نفر دیگر، به سفارت فوق‌العاده آمده‌اند آنها را یک روز و یک شب، اتابک اعظم، مهمانی کرده و دیروز، که چهارشنبه ۲۸ ربیع‌الاوّل بود، سفیر به حضور مبارک مشرف شده، نشان دولت خودش را که آورده بود، رسماً تقدیم کرد. خودش و اجزایش جوان هستند، و از شاهزادگان دولت «رمنی» است. دیشب هم که شب پنجشنبه ۲۹ بود، در منزل مشیرالدوله مهمان بوده است تا ده روز دیگر هم در طهران خواهد بود. باز هم رجال برای او مهمانی خواهند داد.

جمعه غره شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

سار زیادی آمده است، به هوای توت. یک دانه هم زدم. مردم شهر هم خیلی صید می‌کنند، اتصالاً صدای تفنگ است که شنیده می‌شود باری، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. آقای شعاع‌السلطنه، اتابک اعظم و حاجی‌مجدالدوله،

بودند. زود قرق شده، آمدیم منزل. سه ساعت به غروب، به کالسکه نشسته، رفتیم حضرت عبدالعظیم. بسیار بسیار شلوغ بود. اگر روز اوّل ماه نبود، هرگز من به زیارت، چنین روزی، نمی‌رفتم.

شنبه ۲ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. اتابک اعظم و سایر وزراء، بودند. تا ظهر در خانه بودم. عصری خواستم، در رکاب ظفر انتساب، سوار شوم. گفتند که: به عشرت آباد رفته‌اند. معلوم شد که به طرف باغشاه و شهر نو رفته‌اند.

یکشنبه ۳ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح رفتم در خانه، مشرف شدم. عضدالسلطان هم دیروز وارد شد. مؤیدالدوله هم دو روز است که آمده است. آقای شعاع‌السلطنه و اتابک اعظم و سایر وزراء و امراء و عمله خلوت، بودند. تا ظهر در خانه بودم.

بعد آمدم منزل. سعید خان خواجه هم آمده بود، صرف نهار شد، استراحت کردم. عصری، مجدداً رفتم در خانه. تا دو ساعت به غروب، دَرِ خانه بودم. در بین راه دو عدد بچه شکار دیدم. خریده، گفتم ببرند منزل. قدری شیر آوردند، دادیم خوردند که انشاءالله فردا، یک بزی برایشان پیدا کنیم. این شکارها هم بچه بز هستند.

دوشنبه ۴ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

بعد از حمام، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. یک بز شیرده آوردند، خریدم برای بچّه شکارها، و قدری شیر دادیم خوردند.

سه ساعت و نیم به غروب، بر حسب دعوت نایب‌السلطنه، که در حقیقت «گاردن

پارتی» است یعنی تفرج در باغ و صرف عصرانه، خلاصه، سوار شده رفتیم. اعیان و اشراف و وزراء و شاهزادگان و سفرای خارجه و سفیر فوق‌العاده و زنهای فرنگی، تماماً بودند. بسیار بسیار، مجلس عالی بود. هر کس را که می‌خواستید بود. قزاق گارد و ژاندارم، هر کدام به ترتیب، ایستاده بودند.

یک ساعت از شب، با لباس نیم رسمی، رفتیم به میدان توپخانه. سپهدار دعوت کرده است. چراغ زیادی به در و دیوار کوبیده شده بود. امشب، در واقع، اهل نظام در اینجا مهمان هستند. سفیر فوق‌العاده که شاهزاده است، دو نفر هم اجزاء دارد. یکی «آتاشه‌میلیتر» است و دیگر نایب اوست. باری،اتابک اعظم، علاءالدوله، سردارها، مشیرالدوله. وزیر دربارو غیره، به قدر بیست و شش نفر بودند. بسیار بسیار، مجلس عالی بود. اطاق‌ها را هم خیلی خوب، مبل کرده بودند. از هر حیث خوب بود. سفیر هم به سلامتی قشون ایرانی، چای نوشید.

سه‌شنبه ۵ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح، رفتم منزل حاجی مجدالدوله. بعد، از آنجا، آمدم در خانه. نایب‌السلطنه و اتابک اعظم و سایر وزراء، بودند. بعد، وزیر مختار هلند،که تازه آمده است، شرفیاب شد، با لباس رسمی. شاهزادگان هم با شمشیر ایستاده بودند. خطابه خودش را خواند، جواب مختصری شنید و مرخص شد و رفت. تا ظهر دَرِ خانه بودم.

با نواب آمدیم منزل، نهار خورده، استراحت کردیم. بعد سوار شده، رفتیم منزل حاجی علی قلی خان، که سردار اسعد باشد، نبود. پسرش، بهادرالدوله، بود. سردار اسعد،تقریباً بیست روز می‌شود که از بختیاری آمده است. دو نفر از خوانین بختیاری هم آنجا بودند که یکی حاجی ابوالفتح احمد خسروی بود، با عباسقلی احمد خسروی. شام هم در توی باغ صرف شد. مطرب‌های ارمنی هم، در باغ بهارستان، برای سفیر می‌زدند.

ما هم گوش می‌گردیم.

چهارشنبه ٦ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح، رفتم منزل اتابک اعظم، چون مدتی بود که نرفته بودم.در حیاط خلوت خدمتشان رسیدم. عمیدالسلطنه طالشی،که ملقب به سردار امجد است،مدّتی است که در منزل اتابک اعظم، بست نشسته است. تعارفی کرده، قلیانی صرف شده، بعد رفتم به منزل صدیق‌الحرم که دیشب از کربلا آمده است و بعد آمدم در خانه، ولی زود مراجعت کردم. عصری، مجدداً رفتم دَرِ خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، و در رکاب سوار شدم، رفتیم از دروازهٔ دولت بیرون. در باغ ناصرالسلطنه گردش فرمودند.

پنجشنبه ۷ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

سوار اسب شده، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. نایب‌السلطنه، اتابک اعظم، مشیرالدوله و سایر وزراء و امراء، بودند. سفیر فوق‌العاده هم آمد، و مرخص شد که روز شنبه برود. امروز خیار، در بازار، دانه‌یی یک عباسی بوده است.

جمعه ۸ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح، بعد از حمام رفتم دَرِ خانه. اعلیحضرت همایونی، اندرون بودند. یعنی دیوانخانه زنانه بود. آمدم اطاق وزیر دربار. مستشارالملک هم آنجا بود. وقت عصر، مجدداً رفتم در خانه، باز هم قرق نشکسته بود. رفتم به طرف خانهٔ تاج‌الدوله، احوالی از او پرسیدم، مدتی آنجا بودم.

شنبه ۹ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. بعد قرق شد، آمدیم منزل.

صرف نهار کردم، استراحت شد. سوار شده، تا امامیّه و خیابان دوشان تپّه گردش کرده، در مراجعت هم، پیاده آمدم.

یکشنبه ۱۰ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم تا ظهر. عصر هم قدری روزنامه نوشتم. نیم ساعت به غروب دیدیم و جز میرزاکسی نیست. بعد منصور آمده حساب‌های ارباب جمشید را آورده، خواندیم.

دوشنبه ۱۱ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح رفتم در خانه، اتابک اعظم هم در خانه بود.به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. یک ساعت به غروب، رفتم باغ امیر خان سردار، بسیار باصفا و خرم بود.صفای هر چمن از روی باغبان پیداست. حاجی سیف‌الدوله هم آمده با موقّرالدوله برادر حاجی مشیر لشکر، صرف عصرانه و غیره و غیره شد.

سه‌شنبه ۱۲ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. وزیر مختار دولت روس، که تازه آمده، به خاکپای مبارک مشرف شد. با عضدالدوله و عیسی خان رفتیم به خانه سردار اسعد، که حاجی علیقلی خان باشد. در حقیقت مهمان بهادرالدوله بودیم. بعد، من رفتم به باغ امیر خان سردار. دو ساعت از شب مراجعت به منزل کردم.

چهارشنبه ۱۳ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

رفتم در خانه، معلوم شد که اعلیحضرت همایونی سوار می‌شوند. اتابک اعظم،

علاءالسلطنه، حاجی امین‌السلطنه،در خانه بودند.اعلیحضرت همایونی که تشریف بردند، اتابک، ناصرالملک و علاءالسلطنه در اطاق زیر ابیض، مجلس داشتند. خلاصه آمدیم بیرون با اتابک اعظم به کالسکه نشسته، آمدیم منزل اتابک.

بعد از چند دقیقه گفتند که: اعلیحضرت همایونی به باغ اتابک تشریف برده‌اند. باز هم فوراً با اتابک اعظم به کالسکه نشسته، رفتیم به باغ، به خاکپای مبارک مشرف شدیم. اعلیحضرت همایونی نیم ساعت به غروب، تشریف بردند. بعد با اتابک اعظم به کالسکه نشسته رفتیم به باغ جدیدی که تازه در زیر مبارک‌آباد، مشغول ساختن هستند. سه مرتبه عمارت خواهد شد. در واقع زیر دست نظام‌آباد نظام‌الملک است.

پنجشنبه ۱۴ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح رفتم در خانه، قدری در اطاق وزیر دربار نشستم. حاجی مجدالدوله، حاجی علیقلی خان، حاجی امین‌السلطنه و غیره بودند. از آنجا مراجعت به منزل کردم.

جمعه ۱۵ شهر ربیع‌الاخری ۱۳۲۴

صبح، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. عمله‌جات خلوت تماماً بودند. تا ظهر در خانه بودم. سالاراکرم، که حاکم رشت شده است، امروز ملقب به وزیر اکرم شده است. سعیدالسلطنه را، دیروز، محکوماً به مشهد مقدس بردند. هنوز جهتش را نفهمیده‌ام.

شنبه ۱۶ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

امروز، تمامش را،در منزل بودم. آب «هندبا» خورده بودم. عصری رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم.

یکشنبه ۱۷ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح، رفتم به منزل حاجی مجدالدوّله.مدتی آنجا بودم. بعد، آمدم درِ خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم تا ظهر. عصر هم به جایی نرفته، تمامش را، منزل بودم.

دوشنبه ۱۸ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح، رفتم در خانه. به خاکپای مبارک مشرف بودم تا وقت همه روزه. شب را هم در خانه حساب‌السلطنه، دعوت به شام داشتیم. مؤیدالدوله، امین‌الدوله، موثق‌الدوله، مبشرالدوله، مجلل‌الدوله و مشکوةالدوله، آنجا بودند. بسیار بسیار شب خوبی گذشت، ناصر و سید حسین آقا می‌خواندند، تقی خان ویالون می‌زد، مجلل‌الدوله پیانو می‌زد. عین‌السلطان هم بود.

سه شنبه ۱۹ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح به رسم معمول دَرِ خانه و شرفیابی تا ظهر. بعد منزل و صرف نهار. علاءالدوله حاکم فارس - ظهیر الدوله حاکم همدان. باری تمام در منزل بودم. امشب آمدیم باز در حیاط‌های اندرونی یعنی در طالارها منزل کردیم. خوابگاه ما در اطاق‌های اندرونی شده است

چهارشنبه ۲۰ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

صبح رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم تا نزدیک ظهر، بعد آمدم در اطاق‌های زیر عمارت ابیض خدمت اتابک اعظم، صرف نهار کردیم. مشیر الدوله، ناصر الملک علاءالدوله مشیر الملک، دبیر حضور، ناصرالسلطنه و احتساب الملک بودند. بعد از نهار آمده استراحت کردم ولی خوابم نبرد. حاجی لله هم که مدّتی بود در

اَرَنگه و کلاک بود امروز دیده شد.

پنجشنبه ۲۱ شهر ربیع الاخری ۱۳۲۴

امروز و از دیشب هوا متصل صدا می‌کند در صورتی که امروز بیست و سوم جوز است مثل این بود که چهل روز از عید گذشته است رفتم به خاکپای مبارک مشرف شدم آقای نایب‌السلطنه، اتابک اعظم، مشیر الدوله، ناصرالملک، مجدالدوله، مجدالملک و غیره و غیره بودند. بعد وقت نهار بندگان اعلیحضرت همایونی به موثق الملک مقرر فرمودند که بند ساعت‌های مخصوص مرا بیاور که یک عدد را انتخاب کرده بردارم، یک عدد را برای خودشان انتخاب فرمودند و یک بند خیلی قشنگ عالی را بی مقدمه، به‌این غلام خانه زادِ مخصوص خودشان مرحمت فرمودند. خدا بزرگ و کریم است، به دستبند نیست تا یارکرا، خواهد و میلش به‌که باشد و از دست زبان‌که بر آید که از عهدهٔ شکرش بدر آید. عصری مجدداً در خانه رفته به خاکپای مبارک رسیدم. یک ساعت به غروب بر حسب دعوت امین حضرت رفتم به باغ او. نواب را هم با خودم بردم در دَمِ دروازه‌ی گمرک است عمارت عالی خوبی ساخته. امشب دو شب است قدغن خیلی سخت شده که در ساعت چهار از شب هر کس در کوچه عبور کند بگیرند، خواه با کالسکه خواه با درشکه باشد. قزّاق و ژاندارم و سرباز زیادی با نایب علی اکبر خان شب گردش می‌کنند که کسی عبور نکند، جهت معلوم نیست به من هم ربطی ندارد. طرف عصر هوا به شدت گرم کرده بود قوام الملک شیرازی و نصیرالملک هر دو در دربار حبس هستند مدت شش هفت روز میشود.

جمعه ۲۲ ربیع‌الاخری ۱۳۲۴

رفتم درب خانه به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، ظهری آمدم منزل نهار را

صرف نمودم استراحت کردم بعد از خواب، نماز خوانده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، تا یکساعت به غروب مانده. چون امشب در منزل موثق‌الدوله مهمان بودم رفتم آنجا. مدعوین از قرار تفصیل ذیل است:
مؤید الدوله، امین الدوله، حسام السلطنه، مشکوة‌الدوله، مجلل الدوله، تقی خان و یا لن زن، سید حسن آوازه خوان و ناصر آنجا بودند شام بسیار خوبی صرف شد.

شنبه ۲۳ شهر ربیع‌الاثانی ۱۳۲۴

بعد از حمام رفتم منزل اتابک اعظم. امروز اعلیحضرت همایونی در آنجا مدعو بودند، تمام وزراء و امرا حاضر بودند.

یکشنبه ۲۴ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۴

چون قدری کسالت داشتم نتوانستم بروم درب خانه. چون خودم حال نداشتم نتوانستم روزنامه بنویسم به این واسطه میرزا عزیزالله نوشت.

دوشنبه ۲۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۴

امروز دوای جوشاندنی داشتم، دوا را خورده تا عصری منزل بودم

سه شنبه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۴

این چند روزه که ناخوش بودم روزنامه را مختصر نموده روزها را در منزل مشغول معالجه بودم. نوهٔ صاحب دیوان آمد از جانب اعلیحضرت به احوالپرسی. امیدوارم که به این زودی بهبودی حاصل شود.

یکشنبه غره شهر جمادی الآول ۱۳۲۴

بعد از حمّام رفتم حضرت عبدالعظیم. اعلیحضرت همایونی امروز تشریف به ییلاق (بردند).

دوشنبه ۲ شهر جمادی الاول ۱۳۲۴

رفتم شمیران به خاکپای مبارک مشرف شدم تا عصری آنجا بودم، اتابک اعظم و بعضی از وزراء بودند.

سه شنبه ۳ شهر جمادل الاول ۱۳۲۴

شب را در منزل امیرخان سردار مدعو هستیم. شب را هم آنجا استراحت کردیم.

چهارشنبه ۴ جمادی الاول ۱۳۲۴

امروز را تمام در منزل بودم، کسی هم بجز اجزاء شخصی نبود.

پنجشنبه ۵ شهر جمادی الاول ۱۳۲۴

حاجی معین السلطان و جلال الملک و ایلخانی تشریف آوردند و دو ساعت به غروب مانده رفتند من هم رفتم منزل امیرخان سردار.

جمعه ٦ شهر جمادی الاول ۱۳۲۴

صبح از خواب برخاسته رفتم حمام. بعد از حمام آمدم بیرون. درةالدوله آمده بود اینجا قدری گردش کردیم در باغ نهار صرف کرده استراحت کردیم.

شنبه ۷ جمادی الاول ۱۳۲۴

امروز صبح رفتم به صاحبقرانیه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا ظهری آنجا بودم. اتابک اعظم، آقای نایب السلطنه با جمعی از وزراء حضور داشتند، امروز اعلیحضرت مهمان اعتضادالسلطنه هستند.

یکشنبه ۸ جمادی الاول ۱۳۲۴

امروز تمامش منزل بودم جائی نرفتم.

دوشنبه ۹ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۴

صبح از خواب برخاسته نهار خورده شکر خدا را بجای آورده قدری در باغ گردش کردم، بعد آقا میرزا آقا خان و ادیب‌السادات آمدند رفتیم توی حوضخانه صحبت کردیم.

سه شنبه ۱۰ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

رفتم حمام، بعد از حمام بیرون آمده آقامیرزا آقاخان و ادیب‌السادات و قوام‌السادات آمدند.

چهارشنبه ۱۱ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۴

امروز جائی نرفتم عصری درة‌الدوله آمد اینجا، شب را هم اینجا ماند.

پنجشنبه ۱۲ شهر جمادلی الاول ۱۳۲۴

صبح از خواب برخاسته نماز خواندم بعد رفتم حمام. از حمام بیرون آمده قدری

در باغ گردش کردم بعد با درةالدوله آمدیم در حوضخانه نهار صرف شد.

جمعه ۱۳ شهر جمادی الاول ۱۳۲۴

امروز صبح رفتم به نیاوران به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد از آنجا رفتم منزل شجاع السلطنه، امروز در آنجا مدعو بودم. سه ساعت به غروب مانده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. یک ساعت به غروب مانده اعلیحضرت همایونی سوار شدند رفتند به شاه‌آباد.

شنبه ۱۴ شهر جمادی الاول ۱۳۲۴

امروز هم تمام در منزل بودم جائی نرفتم.

یکشنبه ۱۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۴

صبح از خواب برخاسته نماز خوانده بعد رفتم حمام. بعد رفتم توی حوضخانه قدری باادیب و آقا میرزا آقاخان صحبت کردیم نهار صرف شد قدری استراحت کردیم.

دوشنبه ۱٦ شهر جمادی الاول ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم به صاحبقرانیّه به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا عصری درب خانه بودم. یکساعت به غروب رفتم منزل مؤیدالدوله.

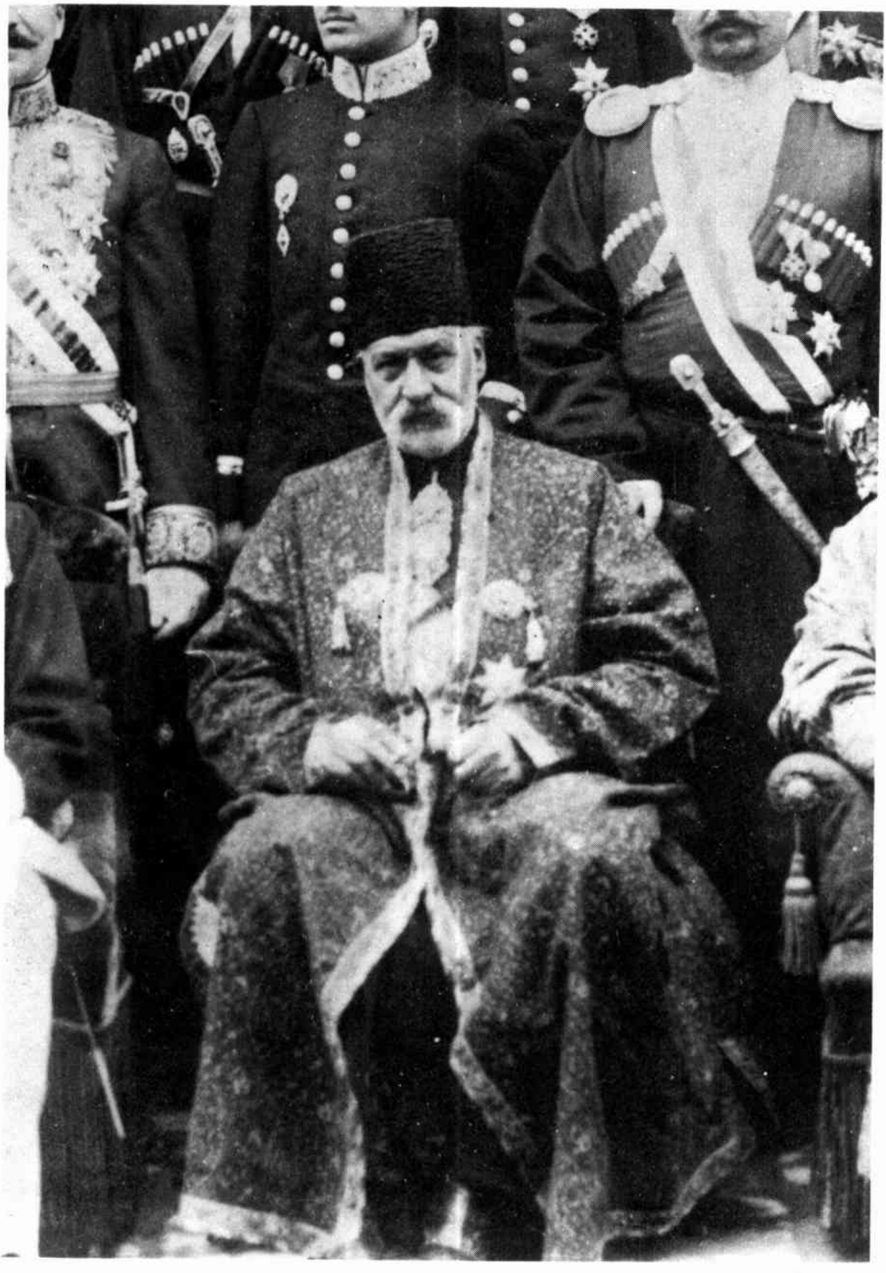
سه شنبه ۱۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۴

سوار شده با بصیرالسلطنه رفتم مبارک آباد. امروز اعلیحضرت همایونی آنجا تشریف آورده بودند وقتی که ما رسیدیم. موکب همایونی تشریف آورده بودند. به



عین‌الدوله صدراعظم معزول

«امـروز دو روز است کـه عـین‌الدوله را از اتـابکی مـعزول نموده‌اند. حکم شده است برود پَشَم که ییلاق پشتکوه است تا دربارهٔ او حکمی درثانی شده، تکلیف او را معین نمایند.»



مشیرالدوله صدراعظم جدید

«تمام کارهای صدارت با میرزا نصرالله خان مشیرالدوله شده است. لقب رئیس‌الوزرائی به او داده‌اند.»

خاکپای مبارک مشرف شدیم. بعد رفتم در آلاچیق بالا. نهار صرف شد تا سه ساعت به غروب آنجا بودم. بعداً آمدم به خاکپای مبارک مشرف شدم. دو ساعت به غروب مانده موکب همایونی تشریف بردند.

از روز ۱۸ شهر جمادی الاول تا آخر ماه مزبور

عقب افتاده آنچه در این دوازده روز روی داده در این صفحه می‌نویسم شرحی از بلوای طهران می‌نویسم. هنگام تشریف بردن اعلیحضرت شاهنشاهی از طهران برای سفر سیم فرنگ، تمام تجارّ در زاویهٔ مقدّسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه السلام متحصن گردیدند که مسیو «نوز» وزیر گمرک را نمی‌خواهیم؛ در سالِ فلان مبلغ به ما تعدّی نموده ثابت می‌کنیم. شاهزاده اتابک به حضرت عبدالعظیم رفت دلجوئی از آنها نمود که حالا سر سفر هستند اعلیحضرت شهریاری، در مراجعت تمام این کارها اصلاح می‌شود. آقایان علماء هم حامی تجارّ بودند، آنها هم ساکت شدند. تا در زمستان گذشته تمام تجاّر در خدمت آقایان حاضر و عنوان نمودند چرا این مرد را معزول نمی‌کنی؟ تمام در مسجد شاه حاضر شدند، امام جمعه همراهی با آنها نکرد. تمام رفتند در حضرت عبدالعظیم. در ثانی بعد از چند روز گفت‌وگو وعده نمودند به حساب مسیو «نوز» رسیدگی نموده معرولش خواهیم کرد. مردم بازار و علماء باطناً از شاهزاده اتابک دلتنگ شدند، تا چند روز گذشته حکم به خارج بلد (کردن) بعضی مردمان بی تربیت نمودند. نزدیک امامزاده یحییٰ، شیخ محمّد برادر حاجی ملاّ باقر واعظ را حکم به سلطان قراول خانه به گرفتن او دادند، طلاّب مدرسه حاجی ابوالحسن معّمار جمعیت کرده با سلطان طرف شدند. یک نفر سید گلوله می‌خورد می‌میرد سلطان هم زخم بر می‌دارد. آقایان ثالثاً ازدحام و جمعیّت در مسجد جامع نمودند. بعد از چند روز گفت‌وگو، صریح گفتند شاهزاده اتابک را نمی‌خواهیم. مجلس عدالت خانه می‌خواهیم

که جامع باشد از چند وزیر بی‌غرض و ملاّی بی‌طمع و چند نفر وکلا از ولایات، تا هر کس هر مطلب دارد بلامانع حاضر گردیده عرض نماید. از طرف دیوان گفتند این مجلس برداشت حرکت جمهوری است، ما اذن نمی‌دهیم، اتابک را هم معزول نمی‌کنیم. آقایان گفتند در این صورت ما به این شهر نمی‌مانیم. اذن بدهید بهر طرف می‌خواهیم برویم، گفتند آزاد هستید، رفتند به حضرت عبدالعظیم و از آنجا به قم. از این طرف جمعی از تجّار رفتند در سفارتخانه انگلیس بست نشستند که ما امنیّت نداریم. نایب وزیر مختار اینجاست و خود وزیر مختار نیست، نقداً با مردم کمال همراهی را نموده است و از دولت خواهش امنیّت برای آنها خواستار شده است. جمعی را هم عقب آقایان در قم فرستادند معلوم نیست با آنها چه رفتار کرده‌اند. در این چند روزه جاهائی که رفتم از این قرار است، چندین مرتبه شمیران رفتم به خاکپای مبارک مشرف گردیدم، یک روز رفتم پیش مؤیدالدوله عصری آمدم منزل حاجی مجدالدوله، شب رفتم چاله هرز مهمان سپهدار بودم یک روز هم از معیرالممالک و اعتصام السلطنه دیدن کردم سردار اسعد که حاجی علیقلی خان باشد آنجا بود.

حاجی عمیدالملک چندی بود که برای معالجه چشمش به فرنگ رفته بود این روزها آمده است از او هم دیدن کردم.

دیگر از حضرات تجارّ که متحصّن در سفارت انگلیس هستند بنویسم؛ خلق کثیری از تجّار و طلاّب در آنجا جمع شدند و مخارج شام و نهار را خودشان می‌دهند، چای و شربت و قلیان از سفارتخانه می‌دهند. حاجی حسین آقا و حاجی عبدالرزّاق رفته‌اند در پیش آنها که مقصود از این بست نشستن چیست گفته بودند اولاً ملاّهای ما که پیشوایان دین ما هستند نفی مملکت نمودند آنها را می‌خواهیم. دوّم امنیّت، که نیایند شب در خانه ما را بگیرند و خارج بلد نمایند مثل انهائی که از ما مردم کردند، تاکنون گفتیم بما چه، حالا نمی‌گوئیم. سیّم عدالت، حالا عدالت را ببینید اگر شاهزاده عین الدوله

دارا است او باشد و الاّ شخص دیگری که وجود او از طمع و کثافت و حرص و غرض و شهوت عاری باشد، اگر غیر این باشد ابداً از اینجا بیرون نخواهیم آمد، حاجی حسین آقا و حاجی عبدالرزاق گفته بودند عمل اقساط ما چه می‌شود که بر زمین زده‌اید گفته بودند باعث نرسیدن قسط هم از نداشتن امنیّت است، چگونه با این غرض و طمع عین‌الدوله ما درب دکان را بازنموده کاسبی نمائیم و به شما اقساط بدهیم. گفته بودند حرکت خوبی نکرده‌اید جواب داده بودند می‌دانیم شما را هم مجبور گردانیده‌اند که بیائید این گونه صحبت‌ها را با ما نمائید. و الا خود شما هیچ رضایت ندارید. از این مقوله صحبت‌ها خیلی شهرت می‌دهند، هنوز به جائی نرسیده است که خاتمهٔ آن را بنویسم. همین قدر خودم دیروز که یوم پنجشنبه چهارم جمادی‌الاخری بود دیدم (که) از درب خانهٔ شاهزاده حسام السلطنه تا در سفارت فوج فوج و گروه گروه از ملاّ و سید و عام و طلاّب و کاسب و تجارّ، پشت به پشت تا درب سفارتخانه بودند. طلاّب و تجارّ و کسبه را که می‌دیدند در کمال احترام داخل می‌کردند و سایر مردم را نمی‌گذاشتند بروند، از جانب سفارت، سرباز و غلام و سوار هندی، مشغول پذیرائی و احترام مردم بودند و نیز گفتند شاهزاده اتابک از نایب وزیر مختار مواخذه سخت نموده بود (که) در معاهدهٔ بین دولتین ایران و انگلیس همچو قراری نبوده است، هر کس بر ضدّ دولت حرف بزند شما به آنها منزل بدهید و نگهداری نمائید، خلاف قاعده چرا رفتار نموده‌اید؟ نایب وزیر مختار گفته بود: من یک نفر نایب سفارتخانه بیش نیستم و به من هیچ دخلی ندارد. هر کس از اهل عالم بیاید در زیر سایه «پارلمنت» دولت انگلیس بست بنشیند بر دولت انگلیس واجب است از آنها در نهایت احترام نگاهداری نماید و نگذارد کسی به آنها روز بگوید، این بیچاره مردم می‌گویند پناه به مسجد دولت که مسجد شاه باشد بردیم به عرض نرسیدند ما را بیرون نمودند، پناه به امامزادهٔ واجب التعظیم حضرت عبدالعظیم بردیم اطراف ما را محصور نموده به داد ما نرسیدند، به مسجد جامع ملّت پناه بردیم ما

راگلوله باران نمودند و علماء و پیشوایان ما را بیرون نمودند و آنچه در این مدّتِ یک سال، شاهزاده اتابک به ما قول داد به عهد خود وفا نکرد بلکه بر خلاف آن با ما رفتار نمود، اکنون پناه به سفارت دولت انگلیس بردیم تمام دکان‌های خودمان را بسته از نان خوردن افتاده‌ایم و عدالت می‌خواهیم و امنیّت. با این حال وقال و مقال گناه من که نایب سفارت می‌باشم چیست؟ به عدالت با رعیت بیچاره ایران راه بروید تا نیایند و پناه به دولت اجانب نیاورند، به قانون ملّت شما ما از جملهٔ کفارّ هستیم. بیچاره ملت چقدر مستأصل شده است پناه که به ما آورده است، شاهزاده اتابک دیگر نتوانسته بود جوابی به نایب سفارت بگوید.

قبل از این که این بلوا بشود، بعد از رفتن علماء به طرف شهر قم عدالت خانه‌ایی شاهزاده اتابک داده بود که رئیس کل شاهزاده شعاع‌السلطنه باشد با معاونت چند وزیر و دبیر، نظام الملک هم از جمله آن وزراء باشد (با) رفتن مردم در سفارتخانه انگلیس، نقداً این کار هم بکلّی موقوف گردید و ریاست دیوان عدالت با خود نظام‌الملک است، مثل سابق. تا بعد چه شود نمی‌دانم. خود این بنده هم از خاکپای اقدس اعلی مرخص به عزم گردش ده روزه گرفته به اتفاق منتصرالملک رفتیم رو به شهرستانک هوای طهران هم خیلی گرم شده است با وجودی که شب یازدهم باران گرفت و تا صبح بارید همچو باران در همچو فصل بسیار کم دیده شده بود.

دیگر، روزی که آقایان علماء و تجارّ و غیره در مسجد جامع جمع بودند یک نفر که در دو روز قبل گلوله خورده و مرده بود گفتند پیراهن خونین آن سیّد را برداشته با یک جلد قرآن سر چوب نصب نموده فریادکنان از مسجد جامع بیرون می‌آیند، سینه زنان می‌رسند تا سر چهار سوق، سربازان که در بازار چاتمه زده بودند شلیک می‌کنند بطور واضح یک نفر سید گلوله خورده مرده است به قول دیگر بیست نفر گلوله خورده‌اند و چند نفر زخمی شده‌اند، تمام را میان گاری ریخته بیرون بردند. این مردم آن

کشته‌ها را می‌خواهند، که کشته را در هیچ قانون پنهان نمی‌کنند باید کشتهٔ‌هائی ما را بدهید تا بدانیم کدام بیچاره از چه طایفه و اهل کدام بلد و قریه بوده است. هیچ‌کس تابه حال گوش به حرف‌های آنها نداده تمام در سفارت هستند. عدّه آنها هم زیادتر می‌شوند. تمام صدمات یک طرف بسته بودن بازارها یک طرف. هر کس در بازار هر کاری و هر دادو ستدی داشته است همه زمین خورده است، هیچکس تکلیف خود را نمی‌داند.

امروز دو روز است عین‌الدوله را از اتابکی معزول نموده‌اند حکم شده است برود در پَشَم که ییلاق پشتکوه است تا دربارهٔ او حکمی در ثانی شده، تکلیف او را معیّن نمایند. تمام کارهای صدارت با میرزا نصرالله خان مشیرالدوله شده است، لقب رئیس الوزرائی هم باو دادند. عضدالملک و حاجی نظام الدوله با دستخط جهانمطاع همایونی، در قم پیش آقایان علما رفته‌اند که شما به طهران مراجعت نمائید آنچه مقاصد شماست رفتار می‌شود، هنوز خبری از آنها نیآمده است، اشخاصی که در سفارتخانهٔ انگلیس هستند، آقای نایب‌السلطنه تلفن به آنها فرموده‌اند که شما شکایت از عین الدوله داشتید، بندگان اعلیحضرت شهریاری پس از اطلاّع از خلاف و تعدی او نسبت به شماها، او را معزول فرمودند، دیگر چرا از سفارت بیرون نمی‌آئید؟ آنها جواب داده‌اند اکنون ماها قریب بیست و پنج هزار بلکه سی هزار مخلوق هستیم و مدت زمانی است در اینجا متحصن می‌باشیم و هر روزی قریب هزار و پانصد تومان مخارج می‌کنیم، مقصود عزل او نیست بلکه چیز دیگر است، ماها عدالتخانه و امنیت می‌خواهیم، هر وقت آقایان علماء از قم معاودت کنند، ماها هم از اینجا خارج می‌شویم. و الاّ هیچ بیرون نخواهیم آمد ولو اینکه بدهند تمام ما را سر ببرند. دیگر خبری نیست ولیکن مردم روزبروز جمعیتشان زیادتر می‌شود هر روزی سه خروار الی چهار خروار برنج شام می‌خورند، با اینکه محترمین آنها شب را می‌روند در منازل خودشان شام می‌خورند. نماز جماعت و منبر موعظه بر پا نموده، همه روزه بالای منبر میروند، جماعت نوکر را هم هیچ راه

نمی‌دهند. دولت انگلیس نهایت احترامات را به آنها نموده تلگرافی بدین مضمون به آنها نموده است:

«دوستان عزیز روحانی من، اهالی ایران که در سفارتخانه ما پناه آورده‌اید.

از قراری که «شارژدفر» ما نوشته است شماها از بسیاری ظلم، پناه به سفارتخانه دولت ما آورده‌اید. در کمال احترام از برادر تا جدار خودم اعلیحضرت مظفرالدین شاه خواهش می‌کنم که رفع ظلم را از شماها نموده عدالتخانه (ای) که می‌خواهید برای شماها برقرار و امنیّت به شما بدهند. ادوارد هفتم.» دیگر، عضدالملک حاجی نظام الدوله و مستشارالملک رفته بودند برای آوردن آقایان علما. بعد از جواب و سئوال بسیاری، قبول نکردند بیایند، گفتند: دستخط که برای ما آورده‌اید که موافق دلخواه ماها عدالتخانه درست می‌کنند خدعه است. تا چهار دولت ضمانت این مجلس را نکنند ماها نمی‌آئیم، عضدالملک هم در قم مانده است، نقداً لقب صدر اعظمی با میرزا نصرالله خان مشیرالدوله شده، عین‌الدوله هم رفت ییلاق اوشان. سواد دستخط جهانمطاع همایون را برداشته، اعلان نموده، چاپ کرده، در سر تمام کوچه‌ها چسبانیده‌اند و برده‌اند در سفارتخانه انگلیس، مردم زیارت کرده آنها هم جواب داده‌اند باید به‌امضای چهار دولت برسد و الاّ ماها قبول نمی‌کنیم. اعلان ها را هم مردم از کوچه‌ها کندند و به دور انداختند. عجالتاً که بد وضعی پیش آمده است مهمانی شب عید شاه را هم صدراعظمِ تازه دادند. شب دیگرش هم آقای نایب‌السلطنه تمام را به شام و سواره دعوت نمودند من، هم منزل صدر اعظم دعوت به شام داشتم رفتم و هم منزل آقای نایب‌السلطنه، کامرانیه خیلی منظم بود الان تمام شهر طهران آنچه دکان و بازار بود بسته و رفته‌اند در سفارت انگلیس.

کسانی که باز هستند جماعت خبازّ و علاّف و قصّاب و بقّال است که آنها را هم خود تجّار خواهش نموده‌اند شماها دکانتان را نبندید، برای اینکه مردم به شما احتیاج دارند.

شب عید شاه، درب سفارت انگلیس را تجّار عوض درب دکّان و بازار، چراغان خیلی خوب نموده بودند و تمام مردم را هم بدون جلوگیری در سفارت راه می‌دادند بروند تماشا نمایند، تخمین تا نود هزار هم زده‌اند، یعنی تمام مردم طهران غیر از طبقه‌ای نوکر[1] بودند، برای تماشا می‌رفتند. آشوب غریبی بر پا شده است. هیچ‌کس همچو چیزی خاطر ندارد.

سایر ولایت‌ها هم از قبیل تبریز و شیراز و اصفهان و زنجان و بروجرد مردم شورش نموده‌اند.

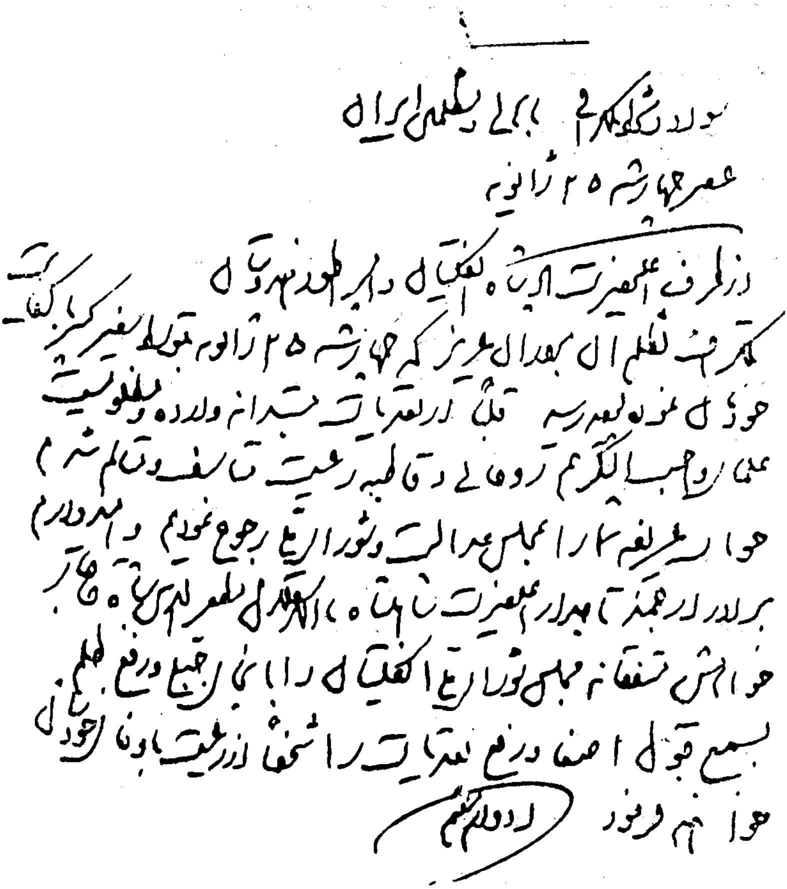
سفر ده روزه شهرستانک به تاریخ سه شنبه دوم شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

صبح سه شنبه دوم شهر جمادی الثانی به عزم ده شبه سفر پشتکوه حرکت کردیم. اشخاصی که در این سفر هستند، منتصرالممالک است (و) از نوکرها: حسن خان ـ شعبان خان، مشهدی علی میرزا، میرزا علی آقا، محمّد باقر بیک جلودار، دو فرّاش و یک شاگرد آبدار و یک آشپز. از راه مبارک آباد و لویزان آمدیم طرفِ بالای اوشان جائی را انتخاب کرده آنجا را منزل قرار دادیم. توت بسیار خوبی با گوجه و خیار، صرف شد. حاصل اینجا را هنوز درو نکرده‌اند ولی در حاجی آباد مشغول درو بودند.

چهارشنبه ۳ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

سوار شده راندیم به طرف شهرستانک از آهاد گذشته. ازگردنه آها روش سر بالا شدی. در زیر ده شهرستانک نهار صرف کردیم. سه ساعت به غروب راندیم به «سرک» که آنجا منزل نمائیم. زیر ده «سرک» در یک بیدستانی منزل کردیم مشهدی حسن سرکی که یکی از زنهای شاه شهید راگرفته و آن خانم هم از اهل قهوه‌خانه بود، اسمش هم خانمی است در اینجاست باری مشهدی حسن آمده علیق اسب ها را حاضر کرده بعضی چیزها که لازم بود خواستیم آورد. باری نماز خوانده مشغول تخته بازی شدیم.

۱ـ در زمان قاجاریه، طبقات کارمند و حقوق‌بگیران دولت را نوکر می‌نامیدند.



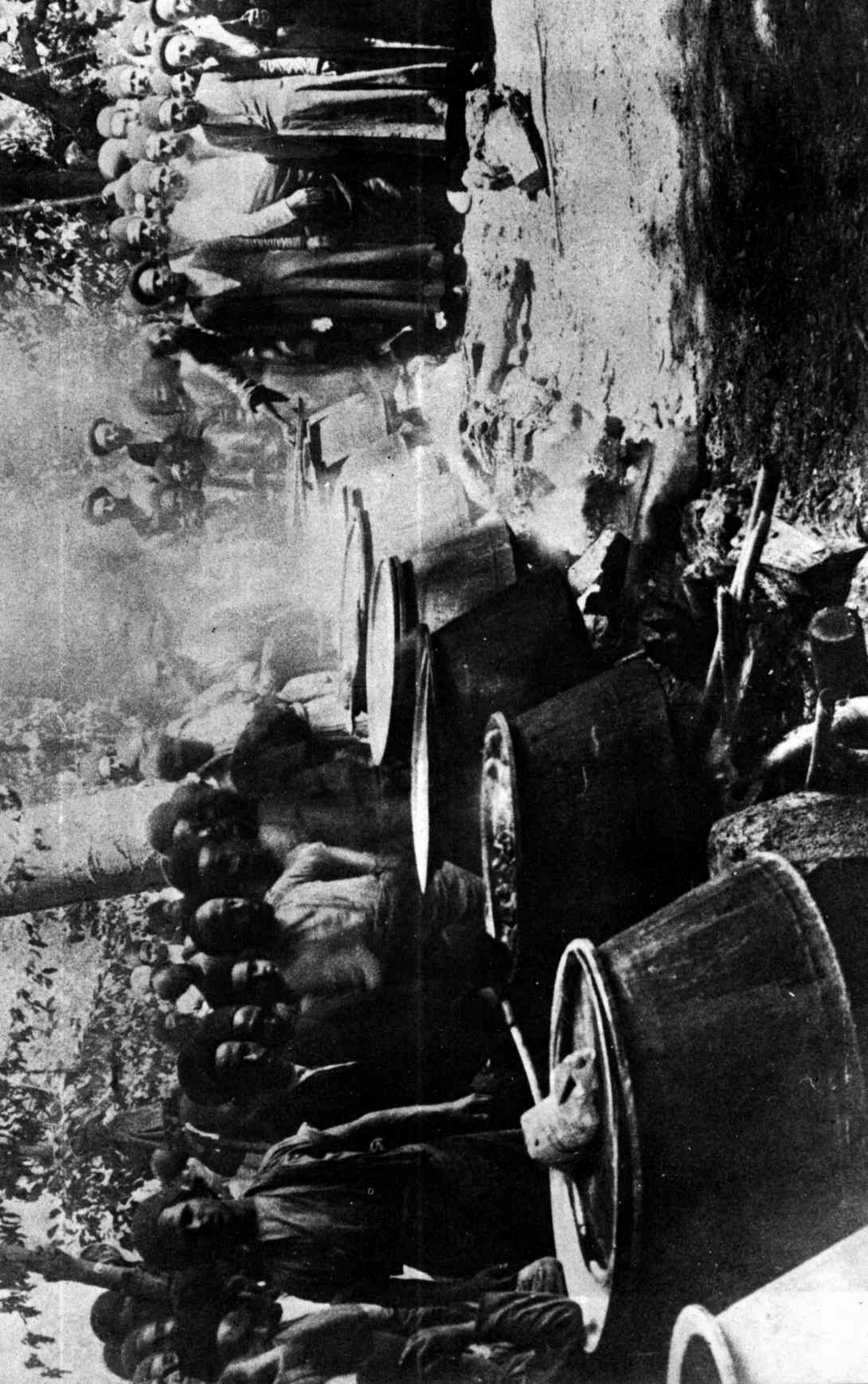
سواد دستخط تلگرافی به اهالی متظلّمین ایران

عصر چهارشنبه ۲۵ ژانویه

از طرف اعلیحضرت پادشاه انگلستان به امپراتور هندوستان

«تلگراف تظلّم آن برادران عزیز که چهارشنبه ۲۵ ژانویه به توسط سفیر کبیر با کفایت خودمان نموده بودید رسید، قلباً از تعدّیات مستبدانه وارده و مظلومیّت علمای واجب التکریم روحانی و قاطبه رعیت متأسف و متألم شدم. جواب عریضه شما را به مجلس عدالت و شورای ملی رجوع نمودیم و امیدوارم برادر ارجمند تاجدار اعلیحضرت شاهنشاه با الاستقلال مظفرالدین شاه قاجار خواهش متفقانه مجلس شورای ملی انگستان را... جبلی و رفع ظلم به سمع قبول اصغاء و رفع تعدّیات را شخصاً از رعیت باوفای خودشان خواهند فرمود.»

ادوارد هفتم





مردم روزبه‌روز جمعیتشان زیادتر می‌شود، هر روز سه خروار الی چهار خروار برنج، شام
می‌خورند با این که محترمین آنها شب را می‌روند در منزل خودشان شام می‌خورند.



از درب خانه شاهزاده حسام‌السلطنه تا در سفارت، فوج‌فوج و گروه‌گروه از ملاّ و سید و عام و طلاّب و کاسب و تجّار، پشت به پشت تا در سفارت‌خانه بودند. از جانب سفارت خانه، سرباز و غلام و سوار هندی مشغول پذیرائی بودند.



نایب وزیرمختار گفته بود: هر کس بیآید در زیر سایه پارلمنت دولت انگلیس بست بنشیند، بر دولت انگلیس واجب است که از آنها در نهایت احترام نگاهداری نماید.

پنجشنبه ۵ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

دیروز در «سرک» اطراق کردیم دستورالعمل آش رشته دادیم که «خانمی» درست نماید، ماهی قزل‌آلا هم روبروی خودمان صید کردند، گفتم سرخ کنند. مشغول آس‌بازی شدیم. امروز تمامش را من می‌باختم. دو ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم به خانه خانمی، که از او دیدنی کرده باشم.

جمعه ۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

امروز باید برویم به گچ‌سر، آب چندان زیاد نیست چند دفعه به آب زدیم. در گرم آب قدری پیاده شده دوغ و ماست خوردیم. یک دختر بسیار خوشگلی هم بود. آمدیم تا گچسر، در آنجا جای خوبی نداشت رفتیم زیر گردنه جائی معین کرده منزل نمودیم. کره و پنیر و ماست بسیار خوبی آوردند. الحمدلله همه چیز فراوان است. امروز مشهدی علی یک مرغ ماهی زده بود.

شنبه ٦ جمادی الثانی ۱۳۲۴

امروز باید برویم به کندوان. سوار شده رفتیم برای شکار به کندوان می‌توان گفت دیواری است. به هر زحمت بود رفتیم بالا. به طوری بود که اگر خدای نخواسته دست اسب در می‌رفت تکّه بزرگ گوشمان بود بسیار بسیار سخت بود. سر گردنه کندوان که رسیدیم هوا تغییر کرد، تمام درّه‌ها را مه گرفته بود. منتصرالممالک از خستگی استراحت کرد گویا که دیگر منتصرالممالک با من سفر نیآید. باری قدری روزنامه نوشتم (بعد) مشغول آس بازی شدیم تا سه ساعت از شب.

بتاریخ یکشنبه ۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

رفتیم برای گردنه سیاه بیشه، سرگردنه که رسیدیم باز مه تمام (جاها) را گرفته و تاریک

گردید. مِه خُلق همه را تنگ کرده است نه شکاری پیدا می شود نه چشم‌ها جائی را می‌بیند. خلاصه آمدیم منزل (بعد) مشغول روزنامه نوشتن شدم. صبحی یک شخص از اهل لرستان در اینجا دیدم (که) به جز سر، دیگر اعضای بدنش ناقص بود. دستهایش مثل دست بچهٔ دو سه ساله بود. این شخص برادر زاده‌ای دارد که در واقع دست و پای عمویش است. انعامی به او دادیم. مشهدی‌علی آمد جوجه آورد هر یک به قرار یک مرغ دانه‌ای یک قران ابتیاع کرده بود.

دوشنبه ۸ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

امروز باید از کندوان مراجعت نمائیم. یکمرتبه مه از توی درّه بلند شد (و) تمام اطراف را به طوری گرفت که نمی‌توان شرح داد، چند شیشه عکس در سر گردنهٔ سیاه بیشه انداختیم، باز خیالمان از ماندن منصرف شد، سر گردنه کندوان دم قهوه‌خانه یک فنجان چائی صرف شد. بعد یک شخصی پیدا شد کمانچه زن بود، مرخصی خواست که بزند، ما هم اجازه دادیم،مشغول زدن شد ولی نفهمید که چه می‌زند.

سه شنبه ۹ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

امروز باید از ژرماب برویم به شهرستانک. رسیدیم به یک سیاه چادر قدری دوغ و ماست و سر شیر آوردند، صرف نمودیم. یکسر آمدیم در لونیز نهار صرف (کرده) استراحت کردیم، بعد از خواب برخاسته آهسته آهسته رفتیم به طرف شهرستانک تا رسیدیم منزل. چادرها را جای چادرهائی که در دو سال قبل (زده بودیم)، آنجا زدند، نماز خوانده مشغول صحبت شدیم.

چهارشنبه ۱۰ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

امروز در اینجا اطراق نمودیم تمامش با منتصرالممالک مشغول تخته بازی

بودیم، صفر علیخان سر تیپ امد خبر عزل اتابک را آورد، بطور صحیح، خیلی خوشحال شدیم.

پنجشنبه ۱۱ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

امروز باید برویم به شهر. صبح خیلی زودی که تقریباً ساعت هفت و نیم الی هشت از شب گذشته بود، برخاستم. سوار شده آمدم از توچال، تمام کوه‌های توچال و پیازچال (را) گردش کردیم ابداً شکاری پیدا نکردیم. همین‌طور آمدیم تا امامزاده قاسم از آنجا آمدیم منزل. الحمدلله این سفر خیلی خوش گذشته است.

جمعه ۱۲ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

صبح رفتم درب خانه، اعلیحضرت همایونی اندرون تشریف داشتند. حضرت صدر اعظم جدید که مشیرالدوله باشد در دربار جلوس به مسند صدارت فرموده بودند، وزیر دربار و حاجب‌الدوله طرفین نشسته، دبیر حضور هم در جلو مشغول کار بود. باری مجلس بهم خورد، رفتیم کامرانیّه، خدمت آقای نایب السلطنه مشرف شدم. ایشان هم مشغول تهیه مهمانی شب عید شاه بودند. دیروز هم که می آمدیم طبق کش زیادی در بین راه دیدم که اسباب، چراغ و غیره حمل می‌کردند، شاه تشریف بردند به شاه‌آباد ما هم سوار شده رفتیم به شاه‌آباد به حضور مبارک مشرف شدیم، در رکاب مبارک آمدیم تا صاحبقرانیه. تا دو ساعت و نیم از شب هم بیرون تشریف داشتند.

شنبه ۱۳ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

آمدم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، آقای نایب‌السلطنه و صدر اعظم و سایر وزراء بودند. بعد وقت نهار آمدم منزل. سه ساعت به غروب مانده مجدداً

آمدم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نیم ساعت به غروب مانده، که شاهزاده عضد السلطان مرا برداشته رفتیم منزلشان. وقت آتشبازی سوار شده رفتیم منزل موثق الدوله برای تماشا. مؤیدالدوله، مجدالدوله، معین السلطان، وزیر دربار، حاجب‌الدوله، عین السلطان، حاجب السلطان، ناصرالممالک و غیره بودند.

یکشنبه ۱۴ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

صبح عید مولود بندگان اعلیحضرت همایونی بود. رفتم درب خانه به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم، باری نایب‌السلطنه، صدراعظم و شاهزادگان و وزراء و اعیان و غیره تماماً حاضر بودند، بعد از فرمایشات رسمانه، سفرای کبار مشرف شدند، هر یک تبریک عرض کردند بعد از آن سلام منعقد شد ولی بسیار خوب، سلامی که آقای نایب السلطنه باشند مسلماً خوب خواهد شد. بعد از سلام، نهار رسمانه با شاهزادگان میل فرمودند.من و عضد السلطان با هم بیرون آمدیم رفتیم به منزلشان، با «سید استغفرالله» یک دست شطرنج زدیم و او مات شد. عصری رفتم به کامرانیه. چون اعلیحضرت امروز تشریف می‌آورند. محض سرافرازی و مرحمت مخصوص خواهند آمد. باری اینجا هم همه جور آدمی هست امروز مخاطب سلام حاجی سیف‌الدوله بود، یکساعت و نیم به غروب مانده شاه تشریف آوردند. یکصد و سی نفر در سر میز دعوت دارند هشتصد نفر هم سواره دعوت دارند، یک قطعه انگشتر از دست مبارکشان بیرون آورده به آقای نایب السلطنه مرحمت فرمودند (و) یک تمثال خودشان را با یک حمایل آبی به شاهزاده مشهدی مرحمت فرمودند، سایر پسرهای آقا را اظهار مرحمت فرمودند. باری غروب اعلیحضرت همایونی تشریف بردند، من هم سوار شده رفتم به منزل شجاع السلطنه، لباس رسمی پوشیده با هم مراجعت کردیم. تمام سفرا بودند، بسیار بسیار میز عالی و شام خوبی بود. بعد از شام آتش بازی مفصّلی کردند، بعد از آتشبازی با شجاع

السلطنه رفتم به منزلشان.

دوشنبه ۱۵ شهر جمادی الاول ۱۳۲۴

صبح رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم، صدر اعظم هم آمد به خاکپای مبارک مشرف شد. دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم منزل مجدالدوله از دم سفارت گذشتم تماشای مردم و جنجال را می‌کردم واقعاً هنگامه غریبی بود.

سه شنبه ١٦ شهر جمادل الاول ۱۳۲۴

صبح رفتم حمّام، بیرون آمده قدری تماشای بنائی راکردم. امروز تمامش را در منزل بودم.

چهارشنبه ۱۷ شهر جمادل الثانی ۱۳۲۴

امروز تمام در منزل بودم، بشیر حضور هم از دیشب تابحال اینجاست. عصری رفتیم منزل ناظم‌السلطنه، قدری صحبت کردیم.

پنجشنبه ۱۸ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

عصری درةالدوله آمد، تا یک ساعت به غروب ماند. اینجا بود. بعد سوار شده رفتم قدری گردش کرده آمدم منزل.

جمعه ۱۹ شهر جمادل الثانی ۱۳۲۴

امروز صبح رفتم شمیران به صاحبقرانیّه، اعلیحضرت اندرون تشریف داشتند، تا عصر هم بیرون نخواهند آمد. قدری در اطاق وزیر دربار نشسته بعضی‌ها مشغول تخته

بازی بودند بعد سوار شده رفتم تجریش باغ حسام لشگر. دیدم سپهدار، اعتماد حضرت، بهاءالدوله، بنان نظام، امروز این اشخاص در اینجا دعوت داشتند و مشغول آس‌بازی بودند قدری همرنگ جماعت شدیم. سه ساعت به غروب مانده رفتیم درب خانه، اعلیحضرت می‌خواستند که سوار بشوند ما هم سوار شده در رکاب مبارک رفتیم به شاه‌آباد تا نیم ساعت به غروب شاه‌آباد تشریف داشتند در مراجعت از آنجا آمدم کامرانیه، خدمت آقای نایب‌السلطنه. تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم، بعد با حکیم‌الملک سوار شده تا دم باغ وزیر افخم.

شنبه ۲۰ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

صبح دیر رفتم درب خانه. نایب السلطنه و صدر اعظم و سایر وزراء بحضور شرفیاب شده و مراجعت کرده بودند .باری تا بعد از نهار درب خانه بودم. دو ساعت به غروب، آمدیم رستم آباد که صدر اعظم را ملاقات نمائیم. صدر اعظم درب خانه بودند که از آنجا به شهر بروند، چون که دو شب است چراغباران است و برای این است که کارها بر وفق دلخواه تجّار و کسبه و تمام عوام‌الناس است، از این جهت مردم جشن گرفته‌اند.با حاجی عمیدالملک سوار شده رفتیم منزل ایشان، مطرب‌ها نیآمده بودند شب بسیار بدی گذشت.

یکشنبه ۲۱ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

رفتم تجریش امروز مهمان معتمدالدوله هستم، تا عصری آنجا بودم، نهار بسیار خوبی صرف شد مخصوصاً یک کله پاچه خوبی پخته بودند بسیار خوش گذشت.

دوشنبه ۲۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

صبح رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. تا عصر درب خانه بودم.



جشن مشروطیت در مدرسه قدیم نظامی

در این موقع فیروز مسعود که بمبارکی و میمنت ازبسط کرامت وفرط عدالت بندکان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه تاجدار عادل و باذل ارواحنا فداه ابواب سعادت برچهرهٔ آمال ملّت گشاده و از تعیین محل مجلس ملّی صلای نیك بختی بگوش هوش جهانیان رسانیده از جناب جلالتمآب اجل عزیزالسلطان دام اقباله العالی

خواهشمند است. درروز شنبهٔ بیست وهفتم شهر جمادی الثانی یونت ئیل سنهٔ ۱۳۲۴ سه ساعت بغروب مانده درمدرسهٔ قدیم نظامی که عجالةً برای مجلس ملّی تشکیل وتعیین شده بصرف شرب وشیرینی قرین امتنان فرمایند

دعوت‌نامه‌مجلس ملی از جناب جلالت مآب اجل عزیزالسلطان دام‌اقباله العالی، برای شرکت در جلسه افتتاحیه اولّین مجلس ملی ایران.

سه‌شنبه ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۲۴

صبح‌ازخواب برخاسته شکرخداوندرابجا آورده امروز تمامش را در منزل بودم.

چهارشنبه ۲۴ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

امروز اعلیحضرت همایونی مهمان شعاع السلطنه هستند باری سوار شده رفتیم «چیزَر» خدمت آقای شعاع السلطنه رسیده، هنوز اعلیحضرت تشریف نیآورده بودند، صدر اعظم، موثق الدوله و نیرالدوله، معتمد الدوله و غیره و غیره بودند. چندان رسمی نبود، بسیار عالی بود. اعلیحضرت تشریف آوردند نهار صرف نموده عصری هم عصرانه خوبی صرف شد. امروز وقت ظهر آقایان[1] وارد شهر شدند با تجمل زیادی

پنجشنبه ۲۵ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

امروز تمامش را در منزل بودم. دیشب باز دل دردی عارض شد. همان شبانه فرستادیم منصور (منصور الحکماء) را آوردند.

جمعه ۲۶ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

منصور الحکماء آمد دستور العمل داد، الحمدلله حالم قدری بهتر است.

شنبه ۲۷ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

الحمدلله حالم قدری بهتر است، رفتیم سر بنّایی تماشا کردیم.

یکشنبه ۲۸ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

الحمدلله حالم بهتر است، نهار صرف نموده قدری استراحت کردیم بعد از

۱ـ منظور علمائی است که تصمیم به مهاجرت گرفته بودند.

خواب برخاسته رفتیم سر بنّایی.

دوشنبه ۲۹ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

احوالم الحمدلله بهتر بود، امروز بر حسب دعوت وزیر دربار، سه ساعت به غروب مانده باید برویم به اردوی نظامی اش به قول خودش «بریگاد کشیک خانه» که بالای سلطنت آباد واقع است. باری برای تماشا و زیارت خاکپای مبارک هر طوری بود صبح سوار شده راندیم برای صاحبقرانیه، اعلیحضرت همایونی تا عصر اندرون تشریف خواهند داشت، حاجب الدوله، ناصرالسلطنه، آصف السلطنه و احتساب الملک و غیره در اطاق وزیر دربار بودند. بعد وزیر دربار از همه دعوت نهار در اردو نمود، عذر آوردم رفتم منزل موثق الدوله، بعد سوار شده رفتیم اردو. حاجی ناصر السلطنه با وزیر دربار مشغول تخته بازی بودند بعد از نهار باز هم حضرات مشغول شدند تا سه ساعت به غروب مانده که اوّل آمدن مدعوّین بود. سفرای خارجه، آقای نایب السلطنه، صدر اعظم و سایر وزراء همه آمدند. تمام اردو هزار نفر سوار و چهار صد نفر سرباز بودند با چهار عراده توپ، آمدند جلو چادرها که برای اعلیحضرت و سایرین زده بودند صف کشیدند و منتظر موکب همایونی بودند تا، دو ساعت به غروب اعلیحضرت تشریف آوردند در چادر مخصوص خودشان جلوس فرمودند، علی خان که سابق پیش من بود،فرمانده بود، قوّلر آقاسی باشی هم فرمان میداد مثل امپراطور آلمان. قدری تقلید قزاق‌ها را در آوردند اگر چه ترتیب ندارد ولی امتیاز و نشان دارند. باری اسباب رو سفیدی پیش فرنگی‌ها شدند، وقت غروب دفیله دادند، وزیر دربار امیر نویان شد ولی سایرین هم سردار خواهند شد، بعد اعلیحضرت تشریف بردند. من هم سوار شده یکسر آمدم شهر.

سه شنبه سلخ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

رفتم حمّام. (بعد از) مراجعت از حمّام رفتم حضرت عبدالعظیم زیارت، رفتم سر بنّایی تا وقت غروب.

چهارشنبه غرّه شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

امروز تمامش را در منزل بودم جائی نرفتم، رفتم قدری سر بنایی تماشاکردم.

پنجشنبه ۲ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

یک ساعت به غروب رفتم منزل احتشام السلطنه، یک بازی جدیدی راه انداختیم، مشغول شدیم تا ساعت سه، اسم این بازی معروف به «ورتوشکال» است ما هم شصت تومان بردیم.

جمعه ۳ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

رفتیم سر بنّایی، امروز تمامش را در منزل بودم.

شنبه ۴ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

رفتم سر بنائی این هم یک فراری است برای آدم بیکار.

یکشنبه ۵ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

غلامحسین خان اخوی آمد. با اسماعیل رفته بودند شکار بلدرچین، چهل عدد زده بودند در واقع حالا وقتِ خوردن بلدرچین است.

دوشنبه ٦ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

صبح رفتم درب خانه، نایب‌السلطنه و صدر اعظم در دربار مشغول رتق و فتق بودند، بعضی از وزراء هم بودند، هنوز در دیوانخانه باز نشده بود. بعدکه باز شد رفتم به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، نایب‌السلطنه و صدر اعظم با شاه خلوت فرمودند نهار صرف نموده بعد استراحت کردیم سه ساعت به غروب مانده رفتیم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدیم اعلیحضرت تشریف بردند به شاه‌آباد من هم رفتم به کامرانیه خدمت آقای نایب السلطنه.

دوشنبه ۷ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

سوار شده رفتیم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدیم تا یک ساعت به غروب مانده، نهار را هم در خدمت صدراعظم صرف نمودیم، شیخ مرتضی و آقا میرزا مصطفی و برادر کوچکش آمده به خاکپای مبارک مشرف شدند، بعضی از وزراء هم‌بودند. حکومت خمسه را دادند به نیّرالممالک، عراق را هم دادند به جلال‌الدوله، فخرالملک احضار شده،ناصر خاقان هم احضار شده، سایر مغضوبین را هم احضار فرمودند.

چهارشنبه ۸ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

بشیر حضور، مجلل الدوله و معتمد خاقان آمدند تا نیم ساعت از شب گذشته اینجا بودند.

پنجشنبه ۹ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

چند روز نوشتن روزنامه تعویق افتاد، بعضی روزها در شهر بودیم، بعضی روزها

در شمیران. بهر جهت الحمدلله خوش گذشت.

یکشنبه ۱۲ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

صبح سوار شده رفتیم به صاحبقرانیه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا عصر آنجا بودیم، عصری اعلیحضرت سوار شدند تشریف بردند به شاه آباد، سوار شده در رکاب مبارک رفتیم به شاه آباد، یکساعت از شب گذشته مراجعت فرمودند.

دوشنبه ۱۳ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

صبح سوار شده رفتیم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدیم، نایب‌السلطنه، صدر اعظم با تمام وزراء حاضر شدند به جهت سلام عید مولود حضرت امیر علیه السلام، افواج هم تمام بودند. بعد سلام منعقد شد. بعد از سلام رفتیم دربار، نهار را هم آنجا صرف نمودیم.

سه شنبه ۱۴ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

امروز تمامش (را) در منزل بودم.

چهارشنبه ۱۵ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

رفتم سر بنّایی امروز هم تمامش را در منزل بودم.

پنجشنبه ۱٦ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

رفتم سر بنّایی عصری هم سوار شده رفتم منزل معیرالممالک یک بازی تازه‌ای در آمده اسمش «باکارا» است تا دو ساعت از شب آنجا بودیم بعد با منتصرالممالک

آمدیم منزل شصت تومان هم برده بودم.

جمعه ۱۷ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

رفتم سر بنایی، امروز تمامش در منزل بودم.

شنبه ۱۸ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

رفتم به صاحبقرانیه به خاکپای مبارک شرفیاب شدم تا عصر درب خانه، بودم.

یکشنبه ۱۹ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

رفتیم درب خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم تا عصری درب خانه بودم.

دوشنبه ۲۰ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

امروز باز کسبه دکان‌ها را بسته رفتند به سفارت بست نشستند. امروز تمامش در منزل بودم جائی نرفتم.

سه شنبه ۲۱ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

الحمدلله قدری حالم بهتر شده است عصری منصور (منصورالحکماء) آمد دستورالعمل داد و رفت.

چهارشنبه ۲۲ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

امروز بهتر هستم از دیروز. امیدوارم که خداوند بزودی شفا عطا بفرماید.

پنجشنبه ۲۳ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

الحمدلله احوالم بهتر شده است ولی باز دوا می‌خورم، عصری هم قدری رفتم سر بنّایی. امروز آجودان حضور هم اینجا بود بازی «ورتو شگال» کردیم. بیست و پنج تومان من باختم. ده تومانی هم میرزا عزیزالله باخت تمام پول ها را آجودان حضور برد.

جمعه ۲۴ رجب المرجب ۱۳۲۴

امروز باید برویم به فرح آباد، اعلیحضرت همایون از صاحبقرانیه مراجعت فرمودند به فرح آباد، دیگر معلوم نیست کی تشریف فرمای شهر خواهند شد. ما هم صبح سوار شده رفتیم به فرح (آباد)، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا ساعت سه به خاکپای مبارک مشرف بودم.

شنبه ۲۵ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

سوار شده یکسر آمدیم به فرح‌آباد نماز خوانده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. سه ساعت از شب گذشته آمدیم منزل.

یکشنبه ۲۶ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

صبح از خواب برخاسته نماز خوانده سوار شده رفتم به خاکپای مبارک مشرف شدم، صدراعظم و سایر وزراء بودند. وقت ظهر آمدم منزل مؤثق‌الدوله. عصری نماز خوانده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم.

دوشنبه ۲۷ شهر رجب المرجب ۱۳۲۴

صبح رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا وقت ظهر، بعد آمدم

منزل موثق، جمعی بودند مشغول بازی، قدری بازی کردیم، غروب سوار شده آمدیم فرح آباد نماز خوانده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا ساعت سه. بعد آمدم منزل موثق الدوله، با شاهزاده داراب و با حکیم و موثق الدوله مشغول بازی شدیم.

سه شنبه ۲۸ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

صبح از خواب برخاسته نماز خوانده چائی صرف شد چون حکیم گفته که صبح زود قدری پیاده راه بروم، رفتم از جادّه قصر فیروزه به قدر پانصد قدم. بعد مراجعت نموده آمدم منزل، رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد آمدم منزل، نهار صرف نموده قدری استراحت کردم رفتم درب خانه، تا ساعت سه به خاکپای مبارک مشرف بودم.

چهارشنبه ۲۹ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

قدری راه رفتم بعد آمدم منزل، سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. وقت ظهر آمدم منزل قدری استراحت کردم بعد برخاسته نماز خوانده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم.

پنجشنبه غره شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

رفتم با آجودانحضور حضرت عبدالعظیم، آمدم منزل، اسبهای درشگه را عوض نموده سوار شده آمدم فرح آباد. نماز خوانده رفتم درب خانه، تا ساعت سه به خاکپای مبارک مشرف بودم.

جمعه ۲ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا وقت ظهر درب خانه بودم آمدم منزل قدری استراحت کردم بعد رفتم درب خانه، تا ساعت سه به خاکپای مبارک مشرف بودم.

شنبه ۳ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

امروز روز ولادت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه است، صبح رفتم درب خانه تمام وزراء و شاهزادگان و افواج حاضر بودند به جهت سلام. بعد نایب‌السلطنه و صدر اعظم هم آمدند. اعلیحضرت همایونی تشریف آوردند در باغشاه جلو سر دَرِ «شیر خانه» جلوس فرمودند. سلام منعقد شد بعد از سلام نایب‌السلطنه تشریف بردند در چادر خودشان. رفتم منزل موثق الدوله جمعی بودند نشسته بازی باکارا کردیم فردا اعلیحضرت تشریف فرمای شهر می‌شوند.

یکشنبه ۴ شهر شعبان ۱۳۲۴

رفتم سر بنّایی تا وقت غروب، مدیر آمد قدری صحبت کردیم تا دو ساعت از شب گذشته.

دوشنبه ۵ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوار شده رفتم شمیران منزل مؤیدالدوله، تا عصری آنجا بودم.

سه شنبه ٦ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا ظهر درب خانه، بودم. بعد

آمدم منزل نهار صرف نموده قدری استراحت کردم. رفتم سر بنّایی.

چهارشنبه ۷ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا ظهر درب خانه، بودم.

پنجشنبه ۸ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا ظهر درب خانه بودم یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم منزل حاجی معین‌السلطان. جلال‌الدوله هم آنجا بود.

جمعه ۹ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

برخاسته رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، تا وقت ظهر درب خانه بودم امشب مؤیدالدوله، موثق الدوله، مشکوةالدوله، مجلل الدوله، حسام السلطنه اینجا هستند، مشغول صحبت و ساز زدن شدیم.

شنبه ۱۰ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوار شده با آجودان حضور رفتیم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدیم،امروز تمام شاهزادگان را احضار فرمودند برای قرعه کشیدن مجلس، تمام حاضر شدند بعد رفتند مجلس که قرعه بکشند.

یکشنبه ۱۱ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوارشده رفتم‌درب خانه،به‌خاکپای مبارک‌مشرف شدم.تاوقت‌ظهردرب‌خانه بودم.

دوشنبه ۱۲ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شده‌م. تا وقت ظهر درب خانه بودم

سه شنبه ۱۳ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

چهار ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا غروب درب خانه، بودم.

چهارشنبه ۱۴ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، تا ظهر درب خانه بودم، شب را هم موثق الدوله اینجا تشریف داشتند.

پنجشنبه ۱۵ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

با موثق الدوله سوار شده رفتم حضرت عبدالعظیم زیارت کردیم رفتیم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدیم امروز اعلیحضرت همایونی سلام عامه نشستند نایب السلطنه، صدراعظم و تمام شاهزادگان و وزراء به جهت سلام حاضر بودند. امروز مشیرالسلطنه وزیر عدلیه شد و وزیر مخصوص هم حاکم...

جمعه ۱۶ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه،به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد آمدم منزل، نهار صرف نموده بعد از خواب نماز خوانده رفتم منزل آصف السلطنه، مجلس عقدکنان دختر آصف‌السطنه بود به جهت موتمن الملک پسر صدراعظم. نایب‌السلطنه با جمعی

از اعیان بودند.

شنبه ۱۷ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوارشدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا ظهر درب خانه بودم.

یکشنبه ۱۸ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم درب خانه، امروز اعلیحضرت همایونی سلام خبر کردند به جهت مجلس عدالتخانه، خلاصه سه ساعت به غروب ماند. سلام منعقد شد نایب‌السلطنه، صدر اعظم، با تمام علماء و اعیان و افواج و تجار همه حاضر بودند خطبه خواندند، بعد نظام الملک خطبه اعلیحضرت همایونی را قرائت نمود، بعد افواج و فیله دادند و رفتند.

دوشنبه ۱۹ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوارشدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تاوقت ظهر درب خانه بودم.

سه شنبه ۲۰ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد رفتم منزل مؤیدالدوله. از آنجا مراجعت کرده رفتم درب خانه، تا سه ساعت به غروب مانده به خاکپای مبارک مشرف بودم. رفتم منزل موثق‌الدوله نیم ساعت بعد آمدم منزل سردار افخم. قدری صحبت از امر خیر کردیم، مقصود ایشان خبر بردن به جهت آقا[1] بوده است.

۱ـ منظور از آقا کامران میرزا نایب‌السلطنه است.

چهارشنبه ۲۱ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا یکساعت به ظهر مانده، بعد سوار شده رفتم منزل مؤیدالدوله، نهار صرف نموده با حسام السلطنه سوار شده آمدیم منزل بعد سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدیم.

پنجشنبه ۲۲ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

مؤیدالدوله تشریف آوردند تا نزدیک ظهر اینجا بودند بعد رفتند. آقا میرزا آقاخان هم اسباب عقدکنان را درست نمودند که ببرند امیریه، بعد فراش‌ها آمدند اسباب‌ها را بردند.

جمعه ۲۳ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

آجودان حضور، آقا میرزا آقاخان، منتصرالممالک و قوام السادات آمدند، امروز باید بروند در امیّریه به جهت عقدکنان، بعد سوار شده رفتم منزل عمیدالملک، آجودان حضور با عماد حضور آمدند قدری تعریف از مجلس عقدکنان کردند. دو ساعت از شب گذشته آقا میرزا آقاخان آمد او هم تعریف می‌کرد انشاءالله مبارک است. بودیم تا ساعت شش از شب گذشته در واقع مجلس خوبی بود. ساز و ضرب و ویلون، همه جور ساز می‌زدند، شب بسیار خوبی گذشت.

شنبه ۲۴ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

امروز تمامش را در منزل بودم تا سه ساعت به غروب مانده، بعد نماز خوانده قدری رفتم سر بنّایی.

یکشنبه ۲۵ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

قدری رفتم سر بنّایی تا غروب، بعد آمدیم با منتصرالممالک و آقا میرزا آقا خان صحبت کردیم تا دو ساعت از شب گذشته.

دوشنبه ۲۶ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

رفتم منزل امیرخان سردار، امروز آنجا مدعو هستیم، جلال الدوله، معین السلطان، جلال الملک، حاجی ملک التجار آنجا بودند دو شیشه عکس هم در آنجا انداخته شد. وقت غروبی رفتم منزل شمس‌الدوله تا یکساعت از شب گذشته آنجا بودم.

سه شنبه ۲۷ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا ظهر درب خانه بودم. بعد آمدم منزل نهار صرف نموده قدری استراحت کردم. بعد از خواب، سوار شده رفتم منزل وزیر بقایا بجهت (عقد) کنان قوللرآقاسی باشی. از آنجا آمدیم منزل منتصرالممالک، آنجا هم عقد کنان دختر منتصرالممالک بود به جهت پسر آقا میرزا آقاخان، بعد از آنجا رفتم منزل محتشم السلطنه.

چهارشنبه ۲۸ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، بعد سوار شده رفتم منزل آقا شیخ فضل‌الله. بعد از آنجا برخاسته رفتم منزل آقا سید محمّد. قدری آنجا نشستم تا یک ساعت از شب رفته آمدیم منزل. امشب موثق الدوله و وزیر افخم اینجا تشریف دارند. آجودان حضور و نواب هم بودند، فرستادیم حبیب سنتوری را هم آوردند.

پنجشنبه ۲۹ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

با آجودان حضور و نواب سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا وقت ظهر درب خانه بودم، بعد آمدم منزل نهار صرف نموده قدری استراحت کردم. سوار شده رفتم منزل مؤیدالدوله، از آنجا به اتفاق رفتیم منزل آقای نایب السلطنه.

جمعه سلخ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا وقت ظهر درب خانه بودم بعد آمدم نهار صرف نمودیم، بعد از خواب رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، تا یکساعت و نیم از شب گذشته. امشب شب اوّل ماه مبارک رمضان است، سحری صرف نموده نماز خوانده استراحت کردیم.

شنبه غره شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک (مشرف) شدم تا مقارن غروب.

یکشنبه ۲ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا مقارن غروب درب خانه بودم.

دوشنبه ۳ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک غروب درب خانه بودم.

سه شنبه ۴ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف (شدم). تا یکساعت به غروب مانده

به خاکپای مبارک بودم، بعد سوار شده آمدم کاروانسرای وزیر نظام: آقای نایب‌السلطنه آنجا تشریف داشتند تا غروب آنجا بودم.بعد آمدم منزل، آقا میرزا آقاخان و ادیب‌السادات بودند. افطار نموده قدری صحبت کردیم، بعد سوار شده رفتم منزل اعتصام‌السلطنه، ساعت پنج از شب گذشته آمدم منزل.

چهارشنبه ۵ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا یک‌ساعت به غروب مانده به خاکپای مبارک مشرف بودم، بعد سوار شده رفتم کاروانسرای وزیر نظام روضه. آقای نایب‌السلطنه هم تشریف داشتند.

پنجشنبه ٦ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

رفتم به فرح آباد به خاکپای مبارک مشرف شدم تا نزدیک غروب آنجا بودم. چون امشب در عمارت نو روضه خوانی داشتیم به این واسطه از دوشان تپه آمدیم شهر، روضه خوانها آمدند، مشغول به ذکر مصیبت خامس آل عبا شدیم.

جمعه ۷ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

مقارن ظهر رفتم درب‌خانه، به خاکپای‌مبارک مشرف شدم.تامقارن غروب به فرح‌آباد بودم

شنبه ۸ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

امروز اعلیحضرت همایونی از فرح آباد تشریف آوردند شهر. سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف (شدم). تا نزدیک به غروب درب خانه، بودم بعد سوار شده رفتم منزل نسقچی‌باشی.

یکشنبه ۹ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

مقارن ظهر از خواب برخاسته وضو ساخته نماز خواندم بعد سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا یکساعت به غروب مانده درب خانه، بودم بعد سوار شده رفتم کاروانسرای وزیر نظام خدمت آقای نایب السلطنه تا مقارن غروب آنجا بودم بعد آقا سوار شدند فرمودند بیا امیریه ما هم رفتیم امیریه. افطار هم در آنجا صرف نمودیم.

دوشنبه ۱۰ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

مقارن ظهر سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا یک ساعت به غروب مانده درب خانه بودم. بعد آمدم مغازهٔ «باغدا سر» قدری آنجا بودم، بعد با احتشام الملک و بشیرحضور و حسین‌خان سر تیب رفتیم بازار، مغازهٔ حاجی محمد حسین حریر فروش.

سه شنبه ۱۱ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد سوارشدم آمدم منزل. امشب ظهیرالاسلام و شیخ الرئیس اینجا مدّعو بودند، نزدیک غروب آمدند.

چهارشنبه ۱۲ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

مقارن ظهر رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک غروب درب خانه بودم. بعد آمدم منزل، سه ساعت از شب گذشته بود (که) عمیدالملک احتشام الملک، حسام السلطنه و محتشم الملک با دو نفر دکتر که متعلق به‌آنها بود آمدند

قدری پیانو و ویالون زدند.

پنجشنبه ۱۳ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، تا یک ساعت به غروب مانده. بعد از درب خانه سوار شده رفتم کاروانسرای وزیر نظام خدمت آقای نایب‌السلطنه، با سلطان ملک میرزا رفتیم مغازه «سیمون»، قدری خرید کردیم. مراجعت (کرده) آمدیم کاروانسرای وزیر نظام، آقا سوار شدند رفتند درب خانه، ما هم سوار شده رفتیم دارالحکومه پیش وزیر مخصوص بعد از افطار رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم تا دو ساعت از شب گذشته درب خانه بودم. بعد سوار شده رفتم منزل مؤیدالدوله، حاجی سهم الملک با دو پسرهایش آنجا بودند.

جمعه ۱۴ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا نزدیک غروب درب خانه بودم.

شنبه ۱۵ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک مغرب در خدمت اعلیحضرت همایونی بودم. بعد با مجدالدوله آمدیم منزل صدر اعظم، آقای نایب‌السلطنه با جمعی از وزراء بودند. افطار را هم در منزل صدراعظم صرف نمودیم. بعد آمدند خبرکردند که اعلیحضرت تشریف آوردند بیرون در حیاط دربار هستند صدراعظم تشریف بردند ما هم، جمعی رفتیم به حضور مبارک مشرف شدیم. بعد آقای نایب‌السلطنه تشریف آوردند قدری صحبت کردند بعد تشریف بردند. رفتم منزل وزیر دربار، قدری آنجا نشستیم جمعیت زیادی از قبیل نصرالسلطنه حاجب الدوله، سردار

همدانی و غیره بودند.

یکشنبه ۱٦ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، تا غروب درب خانه، بودم بعد سوار شده آمدم منزل. سه ساعت از شب گذشته رفتم منزل مؤثق‌الدوله.

دوشنبه ۱۷ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

یکساعت و نیم از ظهر گذشته سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. قدری درب خانه، ماندم بعد سوار شدم رفتم مغازهٔ هلندی. آقای نایب‌السلطنه آنجا تشریف داشتند.

سه شنبه ۱۸ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم امیریه به روضه. بعد رفتم مسجد (برای) احیا، تا ساعت نه مسجد بودم،

چهارشنبه ۱۹ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. یک ساعت به غروب مانده رفتم امیّریه روضه. افطار نموده نماز خواندم بعد سوار شده رفتم منزل غنچه خانم.

پنجشنبه ۲۰ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا یک ساعت به غروب درب خانه بودم.

جمعه ۲۱ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

سوارشدم باآقامیرزا آقاخان‌رفتم حضرت عبدالعظیم‌زیارت. نیم‌ساعت به غروب مانده‌مراجعت‌کردیم.افطار نموده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم.

شنبه ۲۲ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد مدیر آمد تا ساعت پنج صحبت می‌کردیم بعد رفتم مسجد (برای) احیاتا هشت ساعت از شب گذشته مسجد بودیم.

یکشنبه ۲۳ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

سوار شده رفتیم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا وقت غروب به حضور مبارک مشرف بودم. آمدم منزل. در بین شام حاجی سیاح آمد تا دو ساعت و نیم از شب گذشته اینجا بود.

دو شنبه ۲۴ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. نیم ساعت به غروب رفتم منزل آقای نایب‌السلطنه. شیخ الرئیس با جمعی از اعیان و صاحب منصبان افطار در آنجا مُدعّو بودند.

سه شنبه ۲۵ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا مقارن غروب درب خانه بودم بعد سوار شده آمدم منزل. دو سه ساعت از شب گذشته سوار شده رفتم منزل غنچه خانم. بعد سوار شده رفتم (منزل) اعتصام السلطنه.

چهارشنبه ۲٦ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا وقت غروب درب خانه، بودم.

پنجشنبه ۲۷ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا مقارن غروب درب خانه بودم.

جمعه ۲۸ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

مقارن ظهر از خواب برخاسته رفتم حمّام. بعد سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا مقارن غروب درب خانه، بودم.

شنبه ۲۹ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

سوارشده رفتم درب خانه،به خاکپای مبارک مشرف شدم‌تاغروب درب‌خانه بودم.

یکشنبه غره شوال المکرم ۱۳۲۴

رفتم حمام. بعد، از حمّام مراجعت نموده لباس رسمی پوشیده رفتم درب خانه سلام؛ نایب‌السلطنه، صدر اعظم با تمام وزراء و شاهزادگان عظام حاضر بودند. بعد در دربار نهار صرف نموده بعد از ظهر سلام منعقد شد. بعد از سلام سوار شده آمدم منزل، سوار شده رفتم منزل نایب‌السلطنه، وزیر مختار روس با «شارژدفر» آنجا بودند. بعد آقا سوار شدند تشریف بردند به آتش بازی، وزیر مخصوص، وزیر افخم هم آمدند منزل. ولی مجال نشستن نشد آنها هم آمدند آتش‌بازی. آتش بازی که تمام (شد) با وزیر مخصوص سوار شده رفتم منزل صدراعظم.

دو شنبه دوم شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا ظهر درب خانه بودم بعد سوار شده آمدم منزل. سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا غروب درب خانه، بودم.

سه شنبه سیم شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا وقت ظهر درب خانه بودم. سه ساعت به غروب مانده درةالدوله آمده بود. بعد اقدس الملوک تشریف آوردند تا غروب اینجا بودند.

چهارشنبه چهارم شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا وقت ظهر درب خانه بودم. بعد آمدیم منزل، منصورالحکماء آبله مراکوبید انشاءالله مبارک است. دو ساعت به غروب ماند. دکتر «ریشار» آمد قدری با او صحبت کردیم.

پنجشنبه پنجم شهر شوال ۱۳۲۴

رفتم سربنّایی تادوساعت به غروب مانده آنجا بودیم. امروز تمامش را در منزل بودم.

جمعه ششم شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا وقت ظهر درب خانه، بودم. بعد آمدم منزل. بعد از نهار سوار شده رفتم منزل جلال الدوله.

شنبه هفتم شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

نمی‌توانستم از جایم حرکت نمایم به همین حال بودم تا ده و نیم از شب گذشته که دو مرتبه دل درد عارض شد، فرستادیم منصورالحکماء را آوردند.

یکشنبه هشتم شوال المکرم ۱۳۲۴

قدرت نشستن ندارم تمامش در خواب هستم، دو ساعت به غروب مانده عیسی خان آمد، بعد بشیر حضور آمد.

دو شنبه ۹ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

الحمدلله احوالم قدری بهتر است ولی باز مشغول معالجه هستم منصورالحکماء آمد دستورالعمل داد و رفت.

سه شنبه ۱۰ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

امروز احوالم بهتر است، نزدیک غروب منصورالحکماء آمد دستور العمل داد رفت. امیدوارم به حق خمسهٔ طیّبه خداوند خودش شفا عطا بفرماید.

چهارشنبه ۱۱ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

یک نفر پیشخدمت از جانب آقای نایب‌السلطنه آمد به احوالپرسی. نیم ساعت به غروب مانده نواب و بشیر حضور آمدند.بعد منصورالحکماء آمد دستورالعمل دوا داد.

پنجشنبه ۱۲ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

بحمدللّه و المنه احوالم بهتر است ولی کسالتی که دارم قدری کمرم درد میکند

امیدوارم به حقّ پنج تن که آن‌هم به زودی رفع شود.

جمعه ۱۳ شوال المکرم ۱۳۲۴

برادر آصف السلطنه را اعلیحضرت فرستاده بودند به جهت احوالپرسی تا یک ساعت از شب گذشته اینجا بود.

شنبه ۱۴ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

الحمدلله احوالم بهتر است، منصورالحکماء آمد دستورالعمل داد.

یکشنبه ۱۵ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

الحمّدلله قدری احوالم بهتر است، منصورالحکماء آمد دستور العمل داد، عصری گلچهره خانم آمد بعد عزیزخان. نیم ساعت به غروب مانده آصف السلطنه آمد. صبحی هم فخرالملک.

دو شنبه ۱۶ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

امروز حالم از همه روزه بهتر است. نیم ساعت از شب گذشته مؤیدالدوله تشریف آورده بودند.

سه شنبه ۱۷ شوال المکرم ۱۳۲۴

بحمدلله رفع نقاهت بکلّی شده است، عصر خواجه سرور الدوله آمد احوالپرسی، بعد آدم آقای نایب‌السلطنه آمد احوالپرسی، نزدیک غروب (منصور الحکماء) آمد.

چهارشنبه ۱۸ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

درةالدوله با جمعی آمدند، خواجه سرور الدوله آمد، کاغذی هم از اندرون آورده بود خیلی خیلی بموقع بود هیچ اسبابی این طور فراهم نمی‌آید که این دفعه آمد و بسیار خوشحال شدم.

پنجشنبه ۱۹ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا یک ساعت از شب گذشته حضور مبارک بودم، بعد سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۲۰ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، قدری حضور مبارک بودم بعد آمدم منزل موثق الدوله.

شنبه ۲۱ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا یک ساعت از شب گذشته درب خانه بودم بعد سوار شده آمدم منزل.

یکشنبه ۲۲ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

سوارشده رفتم‌درب خانه،یک ساعت به غروب مانده رفتم منزل آقای نایب‌السلطنه.

دوشنبه بیست و ۳ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم یک ساعت از شب گذشته آمدم

منزل. حسام‌السلطنه آمد قدری صحبت کردیم. شب را اینجا ماند (و) قدری ویالون زد.

سه شنبه ۲۴ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا یک ساعت به غروب مانده، بعد سوار شده رفتم امّیریه خدمت حضرت والا آقای نایب‌السلطنه.

چهارشنبه ۲۵ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

رفتم دکّان باغداسر قدری پارچه خریدم به جهت سرداری و شلوار، بعد از آنجا رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم.

پنجشنبه ۲۶ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

امروز حالم قدری کسل است، یک ساعت از شب گذشته منصورالحکماء آمد و دستورالعمل داد و رفت.

جمعه ۲۷ شهر شوّال المکرم ۱۳۲۴

دو روز است که تب می‌کنم. امروز حکیم دوا داده است، دوا نیست شفا

شنبه ۲۸ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

برخاسته شکر خداوند را نمودم، نماز خواندم، دستورالعملی که منصورالحکماء داد عمل نمودم بعد قدری با آدم‌ها صحبت از عهد شاه‌شهید کردیم.

یکشنبه ۲۹ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴

الحمدلله قدری احوالم بهتر است، غروب منصورالحکماء آمد دستورالعمل داد.

دوشنبه غره شهر ذی القعده الحرام ۱۳۲۴

الحمدلله امروز حالم خیلی خوبست، ولیعهد هم دیشب تشریف آوردند.

سه شنبه ۲ شهر ذی‌القعده ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، نیم ساعت به غروب مانده رفتم خدمت حضرت اقدس ولیعهد مشرف شدم. تا ساعت سه درب خانه، بودم.

چهارشنبه ۳ شهر ذی القعده الحرام ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد از آنجا رفتم خدمت حضرت اقدس ولیعهد مشرف شدم. نیم ساعت به غروب مانده رفتم امیریه خدمت آقای نایب‌السلطنه می‌خواستند بروند خدمت حضرت اقدس. قدری احوالپرسی فرمودند ما هم سوار شدیم آمدیم خدمت حضرت اقدس تا ساعت سه آنجا بودم.

پنجشنبه ۴ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، خدمت حضرت اقدس (ولیعهد)، امروز تمام صاحب منصبان را خبر کردند که به زیارت حضرت اقدس مشرف شوند. تمام حاضر شده بودند. بعد تمام دفیله دادند رفتند بعد از آنجا رفتم به خاکپای مبارک مشرف شدم.

جمعه ۵ شهر ذی القعده الحرام ۱۳۲۴

نماز خواندم، بعد سوار شدم (رفتم) حضرت عبدالعظیم زیارت کردم بعد سوار شدم آمدم منزل بعد از نهار رفتم درب خانه، تا سه ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

شنبه ٦ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

صبح برخاسته سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا وقت ظهر درب خانه بود.م آمدم منزل نهار صرف نموده بعد سوار شدم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرّف شدم. بعد سوار شدم رفتم منزل نایب‌السلطنه.

یکشنبه ۷ شهر ذی القعده الحرام ۱۳۲۴

بعد از نهار سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم (تا) یکساعت از شب گذشته درب خانه بودم.

دوشنبه ۸ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا سه ساعت از (شب) گذشته درب خانه بودم.

سه شنبه ۹ ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

صبح سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، نهار را هم درب خانه پیش عضدالدوله صرف نمودم تا سه ساعت از شب گذشته درب خانه، بودم. امروز اعلیحضرت همایونی یک رأس اسب به بنده مرحمت فرمودند.

چهارشنبه ۱۰ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. نهار را هم درب خانه صرف نمودم تا یک ساعت از شب گذشته درب خانه، بودم.

پنجشنبه ۱۱ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

صبح سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم یک ساعتی آنجا بودم. بعد سوار شدم رفتم میدان توپخانه خدمت حضرت والا آقای نایب‌السلطنه مشرف شدم. بعد آقا فرمودند باتفاق سردار افخم برویم پیشواز حرم حضرت اقدس ولیعهد، سوار شدیم رفتیم به شاه آباد، آمدیم شهر با حرم، رفتیم امیریه قدری آنجا نشستیم بعد سوار شده آمدیم منزل.

جمعه ۱۲ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

سوار شدیم با هم رفتیم درب خانه، عضدالدوله آمد اینجا، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا ساعت سه درب خانه بودم.

شنبه ۱۳ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا وقت ظهر درب خانه بودم، بعد آمدم منزل سه ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا سه ساعت از شب گذشته درب خانه بودم.

یکشنبه ۱۴ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم، علاءالدوله دیدن ناظم السلطنه. سه ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم منزل نایب‌السلطنه. آقا اندرون تشریف داشتند، بنده را خواستند اندرون بعد آمدم بیرون رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا سه ساعت از شب گذشته درب خانه بودم.

دوشنبه ۱۵ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، امروز نظام نامه مجلس را اعلیحضرت صحّه نمودند و حضرت اقدس (ولیعهد) هم مهر کردند، تا ساعت سه درب خانه بودم.

سه شنبه ۱٦ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا وقت ظهر درب خانه بودم. بعد سوار شده آمدم میدان توپخانه، خدمت حضرت والا آقای نایب‌السلطنه، نهار را آنجا صرف نمودم، بعد سوار شدم رفتم دیدن فرنگی‌ها، امروز عیدشان است، بعد غروب رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا سه ساعت از شب گذشته درب خانه بودم، بعد پیاده آمدم کارخانه چراغ برق قدری تماشا کردم.

چهارشنبه ۱۷ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

سه ساعت به غروب مانده هرمز میرزا پسر ظل السلطان آمد اینجا که با هم برویم منزل نایب‌السلطنه. سوار شده رفتیم امیریه خدمت آقا شرفیاب شدیم تا یک ساعت به غروب مانده آنجا بودیم. بعد سوار شده آمدم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم.

پنجشنبه ۱۸ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

امروز بنا بود با میر شکار برویم شکار، خودم با آدم‌هایم حاضر بودیم، هر چه منتظر شدیم نیآمد، عذر آورد که کسالت دارم. ظهر نهار صرف نموده بعد مشغول بازی شدیم. بعد وزیر مختار اطریش آمد بازدید. سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدیم تا سه ساعت از شب گذشته درب خانه بودم.

جمعه ۱۹ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، حالت شاه خیلی بد است امیدوارم بخدا. تاساعت سه‌ازشب گذشته درب خانه‌بودم. بعد سوارشده آمدم منزل.

شنبه ۲۰ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم بعد آمدم میدان توپخانه خدمت آقا مشرف شدم. نهار را آنجا صرف کردم. بعد سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. مزاج اعلیحضرت روزبروز بدتر می‌شود پناه به خدا می‌برم. بعد رفتم مسجد سپهسالار تماشا کردیم خوب جشن گرفته بودند.

یکشنبه ۲۱ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

سوار شده رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم تا ظهر درب خانه بودم بعد آمدم منزل نهار صرف نموده سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای (مبارک) مشرف شدم. حالت اعلیحضرت هم امروز خیلی بد است تا ساعت سه، درب خانه بودم.

دوشنبه ۲۲ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. ولی حال اعلیحضرت خوب نبود تا سه ساعت از شب گذشته درب خانه، بودم بعد سوار شده آمدم منزل. امشب مؤیدالدوله و موثق‌الدوله و آجودانحضور و نوآب محمود خان اینجا دعوت دارند.

سه شنبه ۲۳ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

یک ساعت به غروب مانده آمدم درب خانه، که به خاکپای مبارک مشرف شوم

دیدم که قرق کرده‌اند. گویا حالت اعلیحضرت خیلی بد بود.

چهارشنبه ۲۴ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

امروز بعد از مدّتی سوار شدم رفتم به شکار، سوار اسب کهر تازه شده راندیم برای درهٔ زرک: از «مس داشی» رفتم بالا ابداً چیزی پیدا نکردیم «نی درّه» را هم دوربین کشیدیم چیزی پیدا نکردیم، ... مأیوسانه آمدیم تا قنات صاری اصلان قدری آب خوردیم بعد یواش یواش آمدیم به قصر فیروزه آفتاب غروب کرده بود، آمدیم دوشان تپه. درشکه شکاری را آورده بودند سوار شده آمدیم به شهر. خلاصه از اتفاقات تازه: اعلیحضرت همایون مظفرالدینشاه انارالله دیشب که شب چهارشنبه بیست و چهارم شهر ذی‌القعده ۱۳۲۴ (باشد)، چهار ساعت از شب گذشته دنیای فانی را وداع گفته است و نعش را غسل داده به احترام تمام بردند در تکیهٔ دولت امانت گذاشتند. تمام شاهزادگان و امراء و رجال وصاحب منصبان حاضر بودند به جهت تشییع جنازه. اعلیحضرت همایونی هم جلو نعش پدر تاجدارشان آمدند تا دم نارنجستان.

پنجشنبه ۲۵ ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

رفتم امیّریه خدمت آقای نایب‌السلطنه مشرّف شدم. بعد آقا سوار شدند که بروند درب خانه، ما هم سوار شدیم رفتیم درب خانه، خدمت اعلیحضرت همایونی مشرف شدم. آمدم میدان توپخانه، آقا تشریف بردند با صدراعظم منزل شعاع السلطنه. بعد ازنهار سوار شدم رفتم پارک جلال‌الدوله، تشریف نداشتند بعد سوار شدم رفتم امیریه، تا سه ساعت از شب گذشته خدمت آقا بودم.

جمعه ۲٦ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

رفتم منزل غنچه خانم، بعد سوار شدم رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم.



امروز سلام نعش است. با لباس رسمی باید برویم. تمام وزیرمختارها آمدند به تعزیت خدمت اعلیحضرت همایونی، بعد از آنجا رفتند در تکیه دولت سَرِ نعش، فاتحه به رسم خودشان خواندند.

شنبه ۲۷ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

رفتم امیریه، خدمت حضرت والا آقای نایب‌السلطنه مشرف شدم. بعد با آقا سوار شده آمدیم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. بعد با جلال الدوله سوار شدیم، آمدیم منزل ایشان. اخوان گرامشان هم بودند.

یکشنبه ۲۸ ذی القعده الرام ۱۳۲۴

امروز سلامِ نعش است، با لباس رسمی باید برویم ـ لباس رسمی پوشیدم بعد رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرّف شدم. تمام وزیر مختارها آمدند به تعزیت، خدمت اعلیحضرت همایونی، بعد از آنجا رفتند در تکیه دولت‌سر نعش و فاتحه به رسم خودشان خواندند. دو ساعت به غروب مانده رفتم منزل عضدالدوله تا غروب آنجا بودم، فرستادم عین‌السلطان را آوردند.

دوشنبه ۲۹ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

رفتم امیریه خدمت حضرت والا آقای نایب‌السلطنه مشرف شدم. بعد از آنجا رفتیم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم بودم بعد سوار شدم. آمدم منزل.

سه شنبه سلخ شهر ذی‌القعده الحرام ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم امیریه، خدمت آقا مشرف شدم. بعد با آقا سوار شدیم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا ظهر درب خانه بودم. بعد سوار شدم آمدم منزل، صرف نهار نمودم. بعد از خواب، سوار شدم رفتم امیریه خدمت آقا مشرّف شدم. جمعی بودند سالارالسلطنه (و) شجاع‌السلطنه بودند.

چهارشنبه غره شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم حضرت عبدالعظیم، زیارت کردم. آمدم منزل، بعد از صرف نهار (را) نماز خواندم، سوار شدم رفتم امیریه، خدمت حضرت والا مشرّف شدم. جمعی بودند از وزراء و صاحب‌منصبان. تا ساعت سه از شب گذشته آنجا بودم.

از جمله کارهائی که از نوکرهای شاه مرحوم گرفتند از اینقرار است:

حمید الملک ناظر، نیّرالسلطان حاجب الدوله، فتح السلطان کشیک چی باشی، میر شکار هم میرشکار قدیم. امیر آخور هم سالار شد.

پنجشنبه ۲ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

رفتم امیریه خدمت آقای نایب‌السلطنه مشرف شدم. بعد با آقا رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرّف شدم تا نزدیک ظهر درب خانه بودم.

جمعه ۳ ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

رفتم امیریه خدمت آقای نایب‌السلطنه مشرف شدم. تا سه ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

شنبه ۴ شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۲۴

امروز تاج گذاری اعلیحضرت اقدس شهریاری محمدعلی شاه ارواحنا فداه است. صبح سوار شدم رفتم امیریه خدمت حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه مشرف شدم. تمام سردارها بودند. بعد با آقا سوار شدیم آمدیم میدان توپخانه نهار صرف نمودیم. بعد سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدیم. تمام ارباب منصب و اعیان و اشراف و شاهزادگان عظام جمع بودند.



امروز تاجگذاری اعلیحضرت شهریاری محمدعلی‌شاه ارواحنا فداه است تمام ارباب مناصب و اعیان و اشراف و شاهزادگان عظام جمع بودند وزراء مختار و علماء هم آمدند. سلام منعقد شد انشاءالله مبارک است.

وزراء مختار و علماء هم آمدند. سلام منعقد شد. انشاءالله مبارک است. بعدسلام که بهم خورد آمدم منزل نماز خواندم بعد سوار شدم رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم. یک ساعت از شب گذشته آمدیم آتش‌بازی. صدراعظم با جمعی دیگر در آتشبازی بودند. بعد از آتشبازی آقای نایب‌السلطنه با صدر اعظم رفتند بازار. من هم با دو پسرهای آقا رفتم بازار.

یکشنبه ۵ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

رفتم امیّریه خدمت آقای نایب‌السلطنه مشرف شدم. تمام سردارها و اعیان جمع بودند. بعد با آقا سوار شدیم آمدیم میدان توپخانه نهار صرف نمودیم. بعد رفتم درب خانه ،به خاکپای مبارک مشرف شدم. امروز چون سلام اوّل است در تخت مرمر منعقد شد بعد از سلام آمدم منزل. بعد سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقای نایب‌السلطنه مشرف شدم.

دوشنبه ٦ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم امیریه، خدمت حضرت والا آقای نایب‌السلطنه مشرف شدم، تا وقت ظهر آنجا بودم. بعد سوار شدم آمدم منزل، سه ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم. از آنجا با آقا رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم.

سه شنبه ۷ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم. بعد با آقا رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا وقت ظهر درب خانه بودم. بعد دو ساعت به غروب سوار شدم

رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم. جمعی از صاحبمنصبان و خوانین بودند تا ساعت سه از شب گذشته آنجا بودم.

چهارشنبه ۸ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم امیّریه. خدمت آقا مشرف شدم. جمعی از سردارها و خوانین بودند تا نزدیک ظهر آنجا بودم، بعد سوار شدم آمدم منزل مجلل الدوله، جمعی آنجا جمع بودند، مشغول عیش بودند. تا سه ساعت به غروب مانده آنجا بودم بعد سوار شدم رفتم امیریه.

پنجشنبه ۹ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم امیّریه، خدمت آقا مشرف شدم. بعد از آنجا رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا وقت ظهر درب خانه بودم بعد آمدم منزل، سه ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیریه، خدمت آقا مشرف شدم. بعد از آنجا با آقا سوار شدیم رفتیم آتشبازی.

جمعه ۱۰ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

رفتم حمّام. از حمّام آمدم بیرون گوسفند قربانی را ذبح نمودند. بعد سوار شدم رفتم منزل معین‌السلطان تماشای شتر قربانی. بعد از نهار سوار شدم رفتم درب خانه. سلام منعقد شد. بعد از سلام آمدم منزل. امروز سلطان احمد میرزا را خلعت ولیعهدی پوشانیدند، انشاءالله مبارک است علاءالدوله هم وزیر دربار شد.

شنبه ۱۱ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدیم. تا ساعت پنج امیّریه بودیم.

یکشنبه ۱۲ شهر ذی‌الحجه‌الحرام ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم در اندرون، دیدن اعتمادالحرم. بعد از آنجا رفتم منزل صدیق‌الحرم، بعد سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم.

دوشنبه ۱۳ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا یک ساعت به ظهر مانده درب خانه، بودم بعد آمدم منزل یک ساعت به غروب مانده جلیل‌الدوله (و) سردار اعظم آمدند، بعد آنها رفتند ما هم رفتیم منزل موثق الدوله.

سه شنبه ۱۴ شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم. بعد باتفاق آقا آمدیم درب خانه به خاکپای مبارک مشرّف شدم. نهار را هم در خدمت آقا صرف نمودم. بعد از آنجا رفتم نظارتخانه پیش حمیدالملک. بعد سوار شدم آمدم منزل. بعد رفتم منزل موثق‌الدوله حاجب الدوله قدیم با حمیدالملک و عمید حضور آمدند، بعد با موثق الدوله رفتم منزل معیر الممالک تا غروب آنجا بودیم.

چهارشنبه ۱۵ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. بعد سوار شدم آمدم منزل. دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم.

پنجشنبه ۱۶ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم. بعد باتفاق آقا سوار شدم، آمدم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، تا نزدیک ظهر درب خانه، بودم. با آقا آمدیم میدان توپخانه نهار را آنجا صرف نمودیم تا دو ساعت به غروب مانده. در توپخانه بودم.

جمعه ۱۷ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

بعد از نهار قدری ورتوشکال بازی نمودیم تا دو ساعت به غروب مانده. نماز خواندم رفتم امیریه به خدمت آقا مشرف شدم. بعد از آنجا آمدیم به آتشبازی.

شنبه ۱۸ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

صبح از خواب برخاستم نماز خواندم، چائی صرف نمودم بعد لباس رسمی پوشیدم رفتم منزل نایب‌السلطنه، خدمت آقا مشرف شدم. بعد از آنجا به اتفاق آقا آمدیم درب خانه. چون امروز به واسطهٔ آمدن برف سلام عام منعقد نشد، سلام خاص در توی نارنجستان منعقد شد، اعلیحضرت همایونی تشریف آوردند از جلو صف نظام با ولیعهد و آقای نایب‌السلطنه گذشتند. آقا تمام را معرّفی فرمودند تا رسیدند به گارد، آقای نایب‌السطنه از گارد تعریف فرمودند، بعد اعلیحضرت فرمودند که عدّه این ها خیلی کم است، بعد آقا عرض کردند که محل داریم، به عرض می‌رسانم و عدّه این ها را زیاد خواهیم کرد. خیلی اعلیحضرت از گارد تعریف فرمودند. خلاصه تمام را آقای نایب‌السلطنه معرفی فرمودند، بعد سلام بهم خورد. سه ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم منزل مجدالدوّله. مجلس عقدکنان بود به جهت پسر سردار افخم.

یکشنبه ۱۹ شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم منزل وزیر نظام، بعد سردار اکرم آمد. بعد سوار شدم آمدم منزل، عیسی خان امجدالممالک، با منصور الحکماء اینجا بودند. دو ساعت به غروب مانده با امجدالممالک و دو نفر پیشخدمت سوار شدیم رفتیم شکار آباد. نیم ساعت از شب مراجعت کردیم. آمدم منزل ناظم خلوتِ شاه شهید، بصیرالسلطنه هم بود.

دوشنبه ۲۰ شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۲۴

بعد از نهار قدری ورتوشکال بازی کردیم تا دو ساعت به غروب مانده. بعد نماز خواندم سوار شدم رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم.

سه‌شنبه ۲۱ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

صبح از خواب برخاستم اعلیحضرت همایونی سوار شدند تشریف بردند فرح آباد به شکار. من (هم) سوار شدم رفتم. اعلیحضرت نهار را در فرح آباد میل فرمودند. بعد از نهار سوار شدند تشریف بردند به درّه زرک، قدری فرش انداختند ولی شکاری نفرمودند. یک ساعت به (غروب) مراجعت فرمودند. آمدیم شهر، نماز خواندم بعد سوار شدم رفتم منزل آقای نایب‌السلطنه، سپهدار و جمعی بودند.

چهارشنبه ۲۲ شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم منزل وزیرهمایون، بعد سوار شدم آمدم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، نهار را هم درب خانه، صرف نمودم.

پنجشنبه ۲۳ ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

رفتم امیریه خدمت آقای نایب‌السلطنه مشرف شدم. بعد از آنجا رفتم درب خانه

به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم، بعد آمدم توپخانه نهار را در خدمت آقا صرف نمودم. چهارساعت به غروب مانده با آقای نایب‌السلطنه رفتیم دیدن ظلّ السلطان. بعد سوار شدم آمدم منزل نماز خواندم. درةالدوله آمد با او صحبت کردیم بعد او رفت ما هم رفتیم منزل شاهزاده مشهدی، شاهزاده مشهدی (و) معتمد الدوله (و) بهاءالدوله بودند.

جمعه ۲۴ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

بعد از نهار رفتیم امیریه منزل حاجی سقّاباشی، مجلس عقدکنان.

شنبه ۲۵ ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. نهار صرف نمودم بعد از خواب سوار شدم رفتم امیریه خدمت آقا.

یکشنبه ۲۶ شهر ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۴

گردش‌کنان از بیرون دروازه رفتم امیّریه. تا یک ساعت و نیم از شب گذشته آنجا بودم بعد آمدم منزل. غوغای غریبی بود (را) مجلس، گویا باز خیال اغتشاش را دارند.

دوشنبه ۲۷ شهر ذی‌الحجه‌الحرام ۱۳۲۴

رفتم درب خانه، تا دوساعت به غروب مانده به خاکپای مبارک مشرف بودم بعد آمدم منزل. نماز خواندم سوار شدم رفتم امیریه.

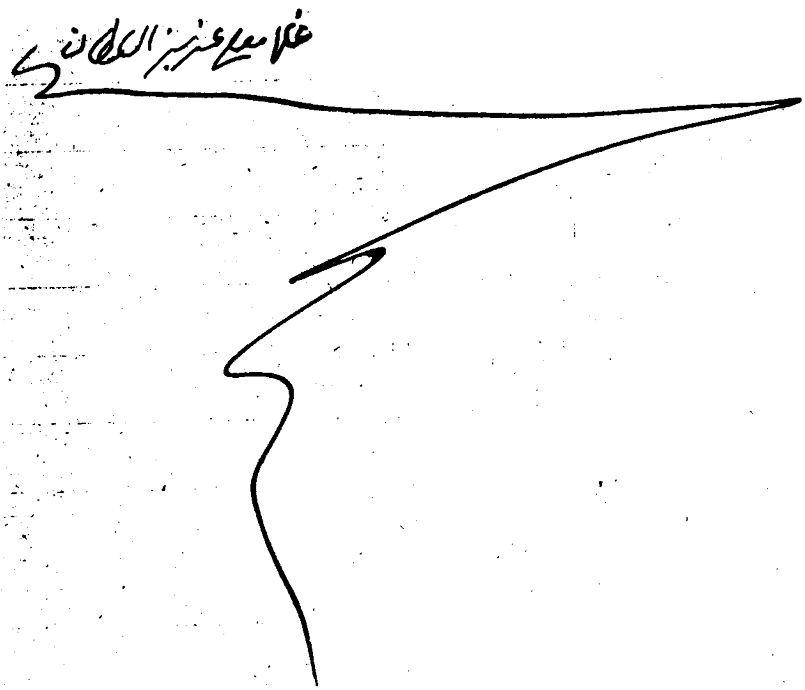
سه شنبه ۲۸ شهر ذی‌الحجه‌الحرام ۱۳۲۴

رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم. بعد به اتفاق آقا رفتم درب خانه، به خاکپای

مبارک مشرف شدم تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. بعد با نواب سوار شدیم آمدیم منزل. بعد از نهار مشغول تخته بازی شدیم.

چهارشنبه سلخ شهر ذی الحجه الحرام ۱۳۲۴

درةالدوله آمد، قدری با او صحبت کردیم. تا مقارن غروب او رفت. من هم سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشّرف شدم.





محمدعلی‌میرزا در زمان ولایتعهدی

عناوین مهمّ روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۲۵ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و بیست‌وپنج
هجری قمری



محمدعلی‌شاه قاجار ششمین پادشاه سلسله قاجار

«آردل» آمد که آقای نایب‌السلطنه شما را خواسته، رفتم امیریه، خدمت آقای مشرف شدم، فرمودند؛ فوج سوادکوه را به تو واگذار نمودیم.

دوشنبه ۳ صفرالمظفّر ۱۳۲۵

□□□

رفتم امیریه خدمت (آقای نایب‌السلطنه) مشرف شدم. تهیه می‌دیدند به جهت موکب همایونی که فردا (که) روز سیزده است، تشریف می‌آورند (به) امیریه و از آنجا تشریف می‌برند به باغ‌شاه.

سه شنبه ۱۸ صفرالمظفّر ۱۳۲۵

□□□

سوار شدیم رفتیم سفارت بلژیک؛ عقدکنان «مُسیو نوز» است.

شنبه ۲۲ صفرالمظفّر ۱۳۲۵

□□□

رفتم درب خانه، اعلیحضرت همایونی کسالت مزاج داشتند (و) اندرون بودند.

یکشنبه ۲۳ صفرالمظفّر ۱۳۲۵

□□□

در این مدمت که مظفرالدین شاه مرحوم شده است، تغییرات خیلی گردیده است آنچه حالیه مصدر کار شده‌اند از این قرار است...

شنبه ۲۹ صفرالمظفّر ۱۳۲۵

□□□

عصری رفتم منزل امیر نظام، تمام سردارها جمع شده بودند که قسم یاد نمایند به جهت این که: با هم در هر امری متحد باشند (و) به دولت خیانت

نکنند. رئیس این انجمن هم امیر نظام است؛ خلاصه قسم یاد نمودیم.

دوشنبه غره ربیع الاوّل ۱۳۲۵

□□□

سوار شده رفتم میدان مشق. آقای نایب‌السلطنه هم تشریف آوردند؛ در واقع میدان مشق یک روحانیّتی پیدا کرده بود.

سه‌شنبه ۲ ربیع الاوّل ۱۳۲۵

□□□

سوا شده رفتم سفارت روس، دیدن مترجم اول روس. تازه آمده است.

جمعه ۵ ربیع الاوّل ۱۳۲۵

□□□

امشب آقا (نایب‌السلطنه) خیلی اظهار محبت به این خانه‌زاد فرمودند که حد و وصف ندارد.

شنبه ٦ ربیع الاوّل ۱۳۲۵

□□□

سه ساعت به غروب مانده رفتم منزل سردار افخم. امروز مجلس (سردارها) آنجا منعقد شد.

سه‌شنبه ۹ ربیع الاوّل ۱۳۲۵

□□□

رفتم دربِ خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدیم؛ اتابک اعظم با تمام وزراء به خاکپای مشرف شدند. خیلی اعلیحضرت همایونی اظهار مرحمت نسبت به اتابک اعظم فرمودند.

جمعه ۱۲ ربیع الاوّل ۱۳۲۵

□□□

رفتم منزل ساعدالدوله فاتحه، پریشب مرده است، اتابک اعظم آمد ختم را جمع نمود.

چهارشنبه ۱۷ ربیع الاوّل ۱۳۲۵

□□□

با آقا (نایب‌السلطنه) رفتیم منزل معتمدالدوله. مجلس عقدکنان بود. خواهر معتمدالدوله (را) عقد کردند به جهت عضدالسلطنه پسر شاه شهید.

دوشنبه ۲۲ ربیع الاوّل ۱۳۲۵

□□□

یک ساعت به غروب مانده با آقا (نایب‌السلطنه) سوار شدیم رفتیم به سفارت انگلیس، عصرانه دعوت داشتیم. حضرت والا ظل‌السلطان هم تشریف داشتند.

سه‌شنبه ۲۳ ربیع الاوّل ۱۳۲۵

□□□

از مدتی که اتابک اعظم آمده است چندین تغییر و تبدیل شده است ولی خود شخصِ اتابک‌اعظم وزیرداخله شدند. وزیرافخم هم وزیردربارشده است.

جمعه ۲۶ ربیع الاوّل ۱۳۲۵

□□□

دو شیشه عکس مضحک از حسام‌الدوله انداختم، در ازای این که به این شکل عکس انداختیم. یک مرتبه مرا هول داد با کله رفتم به ته حوض.

شنبه ۲۸ ربیع الاوّل ۱۳۲۵

□□□

امروز دربِ خانه خیلی شلوغ بود؛ علت شلوغی هم این است که پسر

رحیم‌خان در قراچه داغ با اهل شهر نزاع نموده و جمعی را کشته است.

یکشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵

□□□

امشب که شب مولد اعلیحضرت است و در واقع عید اول است و باید مردم چراغان نمایند، چراغان نکردند، آتش‌بازی هم نشد.

یکشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵

□□□

امشب مهمانی است. دو ساعت به غروب اعلیحضرت تشریف آوردند. همچه مهمانی تاکنون در ایران نشده بود، دویست نفر سر میز دعوت داشتند. هزار هشتصد نفر هم سواره دعوت داشتند.

دوشنبه ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵

□□□

شاهزاده سالارالدوله یاغی شده است. مدتی او را نصیحت نمودند چاره‌نشد،عاقبت کاوبراین شد که قشونی ترتیب نمایند (و) بروند به میدان رزمگاه.

دوشنبه ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵

□□□

ریاست قشون آذربایجان را دادند به برادر سردار مؤید.

شنبه ۲٦ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵

□□□

سالارالدوله دو مرتبه شکست خورده، رفته در کنسولخانه انگلیس بست نشسته است.

چهارشنبه ۷ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵

□□□

شیخ فضل‌الله چادری زده در مسجد که روضه‌خوانی نماید مردم ریختند چادر را پاره، پاره نموده، بردند.

پنجشنبه ۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵

□□□

امروز آقا شیخ فضل‌الله، آقا سید ریحان‌الله، حاجی آخوند رستم‌آبادی از آقایان دیگر به عنوان قهر تشریف بردند حضرت عبدالعظیم.

یکشنبه ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵

□□□

جلو خانِ مسجد مروی آخوندها، جماعتی از فرنگی مآب‌ها را کتکِ به قاعده زدند که ابداً فرنگی مآب از آن خط عبور نکردند و نخواهند کرد.

سه‌شنبه ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵

□□□

امروز در مسجد جامع سالِ سیدی را که (در) بلوای سابق کشته شده بود می‌دادند، هنگامه غریبی بود، ناصرالملک، فرمانفرما، علاءالسلطنه و صنیع‌الدوله بودند.

یکشنبه ۱۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵

□□□

دسته مطرب یهودی‌ها را که تازه آمده‌اند دعوت کردیم آمدند.

سه‌شنبه ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵

□□□

فوج سوادکوه را به میل خود استعفا کردم و دادم به کشیک‌چی‌باشی به جهت قراولی مخصوص همایونی.

سه‌شنبه ۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

□□□

امروز جشن سالِ اول مشروطیت را گرفته بودند، فی‌الواقع جشن بسیار خوبی گرفته بودند.

پنجشنبه ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

□□□

می‌خواهند سردار افخم با آصف‌الدوله و سالار مفخم و دو سه نفر دیگر را به واسطه اسرائی که ترکمن(ها) از قوچان برده‌اند مجازات پولی و منصبی بدهند (و) علاوه براین هر کدام را دو ماه حبس نمایند.

چهارشنبه ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

□□□

دیشب یک دانه نارنجک جلوی منزل علاءالدوله زمین می‌زنند که عمارت را خراب کند ولی از آنجا که خدا می‌خواست ابداً آسیبی نمی‌رسد.

شنبه سلخ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

□□□

وزارت جنگ را دادند به مستوفی‌الممالک ولی قشون را تقسیم کردند بین سپهدار وظفرالسلطنه و وزیر نظام؛ در حقیقت مستوفی وزیر کشکی است.

یکشنبه ۸ رجب المرجب ۱۳۲۵

□□□

اتفاق تازه و خبر وحشت‌انگیز: دو ساعت از شب یکشنبه ۲۲ شهر فوق، اتابک اعظم با آقای سید عبدالله مجتهد آمدند دِم در (مجلس) که سوار بشوند بروند. به مجرد صدا کردن طپانچه امین السلطان افتاد.

شنبه ۲۱ رجب المرجب ۱۳۲۵

□□□

از قراری که می‌گویند؛ دو تیر طپانچه به امین‌السطان خورده، قاتل هم از قراری که معلوم شد عباس آقا صراف بود (که) خودش را هم با طپانچه زده و به درک واصل شده است.

شنبه ۲۱ رجب المرجب ۱۳۲۵

□□□

امروز جهیزیه آوردند ولی خیلی محرمانه که هیچ کس ملتفت نشد. (دومین ازدواج عزیزالسطان)

پنجشنبه ۲۶ رجب المرجب ۱۳۲۵

□□□

امروز مجلس جشنی برای من منعقد است، رفتم با موثق‌الدوله اندرون. غنچه خانم نقل با شاهی سفید ریخت سر من، شربت صرف نمودیم آمدیم بیرون.

جمعه ۴ شعبان المعظّم ۱۳۲۵

□□□

ساعت سه و نیم از شب گذشته حاجی امین‌الخاقان با نصرت‌الممالک من را بردند دست به دست دادند، الحمدلله شب بسیار خوبی بود و در همان شب هم کار را به اتمام رسانیدم.

جمعه ۴ شعبان المعظّم ۱۳۲۵

□□□

شب شنبه ۵ شَهرِ حال، مشیرالدوله سکته کرده است و به رحمت ایزدی پیوسته شد.

دوشنبه ۷ شعبان المعظّم ۱۳۲۵

□□□

رفتم سفارت انگلیس به تماشای اسب دوانی.،

جمعه ۱۱ شعبان المعظّم ۱۳۲۵

□□□

چهار ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم درب خانه، حضرت والا ظل السلطان با وزیر داخله و تمام وزراء و سردارها بودند، انجمن داشتند به جهت این که تنخواهی جمعی نمایند که به دولت قرض بدهند.

شنبه ۱۲ شعبان المعظّم ۱۳۲۵

□□□

سلام عام منعقد گردید ولی سلام خیلی خنک بود!

سه‌شنبه ۱۵ شعبان المعظّم ۱۳۲۵

□□□

عریضه‌ای که سردارها به اعلیحضرت عرض کرده بودند و جوابی که اعلیحضرت مرحمت فرموده بودند در مجلس قرائت نمودند (و) مورد تحسین ملت واقع شدند.

جمعه ۱۸ شعبان المعظّم ۱۳۲۵

□□□

از خدمت اعلیحضرت آمدم در عمارت خورشیدی که انجم سردارها باشد، قدری آنجا بودیم، قرعه کشیدند، ریاست قره سورانیِ کل به اسم حاجی آصف‌السلطنه در آمد. دستخط در این باب صادر نمودند.

شنبه ۱۹ شعبان المعظّم ۱۳۲۵

□□□

عصری رفتم مجلس شورای ملی. تمام سردارها و وزراء جمعه بودند

به جهت قسم.

سه‌شنبه ۲۲ شعبان المعظّم ۱۳۲۵

□□□

اخبارات این چند مدت: صدارت مشیرالسلطنه ـ امیراعظم حاکم رشت شده، صاحب اختیار که وزیر مخصوص باشد حاکم کرمان شده. علاءالدوله حاکم فارس شده،

پنجشنبه شوال المکرم ۱۳۲۵

□□□

روز چهارشنبه ۶ شوال اعلیحضرت همایون تشریف فرمای مجلس شورای ملی شد تمام وزراء و سردارها با لباس رسمی حاضر بودند، بعد قسم‌نامه که (را) مجلس نوشته بودند،خوداعلیحضرت خوانده و قرآن را زیارت فرمودند.

پنجشنبه ۲۲ شوال المکرم ۱۳۲۵

□□□

کشیک خانه راسپرده‌اند به امیرجنگ.نصرالسلطنه هم حاکم‌استرآباد شده است.

پنجشنبه ۲۲ شوال المکرم ۱۳۲۵

□□□

اخبارات تازه: شجاع‌السلطانه زنش را طلاق داده است.

پنجشنبه ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

علاءالدوله و معین‌الدوله را چوب حضوری زدند و حبس نمودند، قرار

شد که شب، تحت‌الحفظ از طهران بروند بیرون.

یکشنبه ۹ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

ناصرالملک مغضوباً رفت فرنگ، اجماع میدان توپخانه امروز خیلی زیاد شد، آقا شیخ فضل‌الله و ... را آوردند میدان توپخانه که شاید بتوانند کاری از پیش ببرند.

دوشنبه ۱۰ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

کابینه وزراء تغییر کرده است، نظام‌السلطنه رئیس الوزراء...

سه‌شنبه ۱۱ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

امروز یک نفر را در میدان توپخانه کشتند، الحمدلله چیزی که در مملکت ما پیدا نمی‌شود امنیت است.

سه‌شنبه ۱۱ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

اعلیحضرت همایونی قرآن را مهر کردند و فرستادند به توسط وزراء به مجلس که با مشروطیت همراه هستم.

چهارشنبه ۱۲ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

اشخاصی که در مسجد سپهسالار جمع شده‌اند ابداً مرتکب شرارت نشده‌اند و تقریباً بیست هزار نفر می‌شوند.

چهارشنبه ۱۲ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

امروز بعداز ظهر، دو مرتبه اشرار می‌آیند طرف مجلس که بنای فتنه را بگذارند، قزاق به زور بر می‌گرداند؛ بعد می‌آیند توپخانه دو مرتبه چادرها را بلند می‌کنند و بنای شرارت و هرزگی را می‌گذارند و عبای چند نفر را هم از دوششان برمی‌دارند.

شنبه ۱۵ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

امروز فدائی‌های مجلس زیاد شدند و صدای داد و فریاد مشروطه طلب‌ها گوش را کرد کرده است.

یکشنبه ۱۶ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

الحمدلله به یک اندازه شهر، آرام شده است ولی باز آدم را لخت می‌کنند.

سه‌شنبه ۱۸ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

اشخاصی که هواخواه مجلس بودند زیادتر شدند... صبح و عصر حاضر می‌شوند و مشق نظامی می‌کنند؛ تقریباً دویست نفری می‌شوند که مشق نظامی می‌کنند.

جمعه ۲۱ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

امروز بازارها را به امر مجلس شورای ملی باز کردند.

شنبه ۲۲ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

امروز اجماع را کم نمودند. تقریباً دو هزار نفر دیگر باقی مانده‌اند.

یکشنبه ۲۳ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

سرباز زیادی گذاشتند دور مسجد مروی که اشرار بگیرند. نان و آب را هم از قراری که می‌گویند به رویشان بسته‌اند.

دوشنبه ۲۴ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

امروز چهار، پنج نفر از اشرار و در میدان توپخانه حبس کردند.

شنبه ۲۵ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

دو سه روز است صدای داد و فریاد اهالی مجلس کم شده است ولی باز جمعیت هست ولی نه مثل سابق.

جمعه ۲۸ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

اعلیحضرت همایونی جزئی کسالتی داشتند، الحمدلله رفع شده است و امروز بیرون تشریف آورده بودند.

شنبه ۲۹ ذی‌القعده‌الحرام ۱۳۲۵

□□□

به خاکپای مبارک مشرف شدم، وزراء و غیره تماماً بودند، سلام بسیار خنکی بود، بسیار خلوت. حضرت والا وزیر جنگ یعنی ظفرالسلطنه سر نظام ایستاده بود... از اهل نظام دو سه سرتیپ و یک امیرتومان بیشتر نبود.

چهارشنبه ۱۰ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

شاهزاده سالارالدوله روز پنجشنبه قبل، شرفیاب خاکپای مبارک شده بود.

یکشنبه ۱۴ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

رفتم میدان توپخانه برای سرکشی به اطاق گاردی‌ها، یکی از گاردی‌ها یک خطابه برای تشکر که؛ من به آنها ریاست دارم (و) آنها را از اول من اختراع در این مملکت کردم (خواند) بعد من یک جوابی دادم، یک دو اشرافی به نصرت‌نظام، یکی به برادر (و) یکی به آن که خطابه خواند دادم.

پنجشنبه ۱۸ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

ضیاءالملک همدانی هم میرقلیچ ظفرالسلطنه شده است. خاک بر سر این مملکت کو... پسند کنند. مرده شور این وضعِ قرتی را ببرد، اگر چه بد نیست همه به هم می‌آیند.

شنبه ۲۰ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

امروز در مجلس، آقا سید عبدالله با احتشام‌السلطنه رئیس مجلس... دعوا کرده بودند، ملک‌المتکلمین هم با سایر انجمن‌ها جمع شده بودند که؛ احتشام‌السلطنه بایست استعفا بکند، چون که می‌رود با شاه خلوت می‌کند. از این جور حَرف‌های مزخرف گفته بوده است.

سه‌شنبه ۲۳ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

در شهر تبریز که هفت محله دارد، سه محله یک طرف شده‌اند، سه محله هم یک طرف شده‌اند (و) چهار محله یک طرف، با هم دعوا می‌کنند، می‌گویند که آدم هم زیاد کشته شده است.

سه‌شنبه ۲۳ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

رفتم منزل ظفرالسلطنه وزیر جنگ، چندی بود می‌خواستم بروم ببینم حضرت والا در ریاست چه جور هستند. خیلی ادب و انسانیت کرد مرا با سایر مردم فرق گذاشت.

پنجشنبه ۲۵ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

دختر مجدالدوله (را) که از دختر حضرت والا آقای نایب‌السلطنه بود و چندی بود عقد کرده بودند برای ناصرالدوله، بردند. خواهر همین ناصرالدوله را هم در چند شب قبل برای یمین‌الدوله پسر شاهنشاه شهید که از مرجان خانم ترکمن است بردند.

پنجشنبه ۲۵ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

امروز عضدالدوله امیرآخور شد.

شنبه ۲۷ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

احتشام‌السلطنه که چندی بود از ریاست مجلس استعفا کرده بود، مجدداً وکلا رفتند آوردندش در مجلس.

یکشنبه ۲۸ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

محقّق‌السلطنه پسر امین‌دربار که یکی از وکلا است، دیروز خودش با طپانچه به دهنش می‌زند. اعیان و اشراف متصل می‌روند (و) از آن دیوانهٔ سفیه احوالپرسی و تملق می‌کنند.

یکشنبه ۲۸ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

امروز، بر حسب دعوت وزیر جنگ می‌بایست برویم در مسجد سپهسالار با لباس رسمی، قسم به کلام‌الله مجید بخوریم که خلاف مشروطیت نکنیم یعنی این مرتبه دوم است.

دوشنبه ۲۹ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

دو ساعت‌و نیم به غروب مانده، لباس رسمی پوشیده رفتیم در مسجد، وزیر جنگ با سردارها... و هر چه قداره‌بند هست حاضر شده بودند. شجاع‌السلطنه پالتویش را نکنده بود، ظفرالسلطنه به تشر گفت بِکَن!! خواست خودش دربیآورد، نگذارد. ظفرالسلطنه گفت: که تو یک نفر امیر تومان که بیشتر نیستی!شجاع‌السلطنه هم قداره خودش را بازکرده پرت کرد میان مردم و رفت.

دوشنبه ۲۹ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

ظفرالسلطنه همه را با لباس رسمی دعوت کرده بود ولی خودش با لباس نیمه رسمی حاضر شده بود. باری چندین بار زنان بسیار خنک (و) لوس گفت زنده باد مشروطه!... بعد شرحی حاجی‌امام جمعه خوئی نوشته بود (و) کلام‌الله‌مجید هم به دست او بود. از حجج‌اسلام کسی نبود. تماماً قسم خوردند.انشاالله خلاف قسم نخواهند کرد.

دوشنبه ۲۹ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□

صنیع حضرت (و) مقتدر نظّام (را) در دیوانخانه عدلیه چوب زیادی زده فرستادندشان به کلات.

دوشنبه ۲۹ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۵

□□□



محمدعلی‌شاه

روزنامه خاطرات غلامعلی خان
عزیزالسلطان
(ملیجک ثانی)

۱۳۲۵ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و بیست و پنج هجری قمری



محمدعلی شاه

پنجشنبه غره شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

رفتم به زیارت حضرت عبدالعظیم. بعد از زیارت مراجعت کرده آمدم منزل، بعد سوار شدم، امیریه خدمت آقا مشرف شدم. بعد به اتفاق شاهزاده مشهدی آمدیم تکیه دولت، تعزیه رفتیم در طاقنمای حضرت والا آقای نایب‌السطنه، بعد از تمام شدن تعزیه آمدم منزل.

جمعه ۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه به روضه. تا نزدیک ظهر آنجا بودم بعد سوار شدم آمدم منزل بعد سوار شدم، امیریه خدمت آقا مشرف شدم. بعد به اتفاق شاهزاده مشهدی آمدیم تکیه دولت تعزیه، رفتیم در طاقنمای حضرت والا آقای نایب‌السلطنه، بعد از تمام شدن تعزیه، آمدم منزل.

جمعه ۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه به روضه. تا نزدیک ظهر آنجا بودم بعد سوار شدم آمدم منزل. بعد سوار شدم رفتم تکیه دولت تعزیه.

شنبه ۳ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

بعد از صرف نهار سوار شدم رفتم تکیه دولت تعزیه. امسال در طاقنمای نایب‌السطنه منزل داریم. بعد از تعزیه آمدم منزل. نماز خواندم ،نیم ساعت از شب گذشته سوار شدم رفتم تکیه دولت تعزیه. تا ساعت چهار از شب آنجا بودم

یکشنبه ۴ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

رفتم تکیه دولت تعزیه. این چند روز که آقا پایشان درد می‌کند تکیه تشریف

نیاوردند ولی شاهزاده مشهدی همه روزه می‌آید.

دوشنبه ۵ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم تکیه دولت تعزیه، شاهزاده مشهدی با پسرهای آقا بودند.

سه شنبه ٦ محرم الحرام ۱۳۲۵

رفتم‌تکیه دولت تعزیه. شاهزاده سلطان‌ملک میرزا با پسرهای نایب‌السلطنه بودند.

چهارشنبه ۷ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوارشدم رفتم تکیه دولت تعزیه. محمدحسن‌میرزا پسرشاه، باپسرهای‌آقا بودند.

پنجشنبه ۸ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

رفتم تکیه دولت تعزیه. سلطان ملک میرزا با برادرهایش بودند. امشب تمام وزیر مختارها را دعوت کرده بودند.

جمعه ۹ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

بعد از ظهر رفتم تکیه دولت تعزیه. بعد از تعزیه با سلطان ملک میرزا رفتم امیریه، چائی صرف نمودیم بعد سوار شدیم آمدیم تکیهٔ دولت. آقا میرزا آقاخان و سایر نوکرها آنجا بودند که برویم چهل و یک منبر خلاصه از خانه سلطان العلماء شروع کردیم شمع روشن کردن، تا خانه عضد الملک. از آنجا سوار شدیم به درشکه رفتم امیّریه. تا ساعت چهار امیریه بودیم سینه زن می‌آمد. زن‌های آقا تمام توی ایوان ایستاده بودند تماشا می‌کردند. خود آقا تشریف نداشتند ولی سلطان ملک میرزا بودند.

شنبه ۱۰ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم خانه شیخ فضل الله روضه. بعد از آنجا رفتم امیریه روضه. بعد از ظهر رفتم تکیه دولت تعزیه.

یکشنبه ۱۱ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

با بشیر حضور سوار شدیم رفتیم منزل سلطان العلماء روضه، بعد سوار شدیم رفتیم منزل مؤیدالدوله.

دوشنبه ۱۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیریه خدمت آقا مشرّف شدم. دو ساعت به غروب مانده رفتم منزل موثق الدوله.

سه‌شنبه ۱۳ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

رفتم منزل عضد الدوله تعزیه. دستگاه به مثل سابق نبود بعد از تعزیه با عیسی خان و نواب حسین خان آمدیم منزل.

چهارشنبه ۱۴ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

بنا بود امروز اعلیحضرت تشریف فرمای دوشان تپه بشوند، موقوف شد. ولی بعد از ظهر سه شنبه تشریف فرما خواهند شد. من هم سوار شدم رفتم امیریه به خدمت آقا مشرف شدم. تا نزدیک ظهر آنجا بودم. بعد از صرف نهار سوار شدیم رفتیم برویم منزل عضدالملک روضه، دم منزل جلال الدوله که رسیدیم جلال‌الدوله آنجا ایستاده بود، ما را پیاده کرد و چائی صرف نمودیم، بعدبا اکبرمیرزا سوار شدیم رفتم منزل اعتصام السلطنه.

پنجشنبه ۱۵ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوار شدیم رفتیم دوشان تپه در عمارت فرح آباد به خاکپای مبارک مشرف شدیم. قدری حضور مبارک بودیم. بعد از نهار در رکاب مبارک سوار شدیم. تشریف بردند به درّه زرک. جمعیت زیاد بود، خیلی سوار شده بودند در رکاب مبارک. باری دو قطعه کبک صید شست مبارک شد. یک ساعت به غروب مانده مراجعت فرمودند. من هم یکسر آمدم، منزل رفتم خدمت آقا مشرف شدم، مجدالدوله هم بود بعد آقا فرمودند با مجدالدوله برویم منزل وزیر افخم از جانب آقا فاتحه خوانی حاجب السلطان. بعد سوار شدیم رفتیم منزل وزیر افخم. موثق الدوله آنجا بود بعد معلوم شد که این بیچاره دیشب با پسر سردار افخم و میرزا موسی جواهری، سوار درشکه روباز یک اسبه شده بودند و (رفته بودند) گردش، دو ساعت (از شب) گذشته مراجعت می‌نمودند، نزدیک منزل سردار افخم که رسیدند اسب درشکه بنای فرار راگذاشت درشکه چی نداشتند مهاری را حاجب السلطان خودش گرفته بود، هر چه کرد اسب را نگه دارد نتوانست، پسر سردار افخم با میرزا موسی خودشان را پرت کردند. حاجب السلطان خودش را پرت می‌کند پایین، ظاهراً پالتو یا چیز دیگرش گرفته بود به درشکه، خورده بود زمین، گردنش رفت زیر چرخ درشکه، چند قدمی هم او را کشید بعد او را بردند منزل سردار افخم، قدری خون استفراغ نمود، بعد سوار کردند، بردندش منزلشان، ساعت هفت و هشت لبیک حق را گفته، این جهان فانی را وداع نمود (و) به رحمت ایزدی نائل گردید. ولی به آن دو نفر چندان خطری وارد نیآمده است.

جمعه ۱۶ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

صبح از خواب برخاستم نماز خواندم، بعد آصف السلطنه آمد دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیّریه، تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

شنبه ۱۷ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم منزل حضرت والا ظلّ‌السلطان، تا نزدیک ظهر آنجا بودم. دو ساعت به غروب مانده درةالدوّله آمد قدری با او صحبت کردم.

یکشنبه ۱۸ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقای نایب السلطنه، تا نزدیک ظهر آنجا بودم بعد آمدم منزل نهار صرف نمودم و استراحت کردم. از خواب برخاستم سوار شدم رفتم امیّریه، خدمت آقا مشرّف شدم.

دوشنبه ۱۹ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم. نزدیک (ظهر) آمدم منزل استراحت کردم، خوابیدم. بعد درةالدوله آمد اینجا.

سه شنبه ۲۰ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوارشدم رفتم‌امیریه خدمت آقامشرّف شدم بعدازآنجا مراجعت نموده آمدم منزل.

چهارشنبه ۲۱ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرّف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم بعد سوار شدم آمدم منزل، اکبر میرزا پسر ظل السلطان با جلال الملک و احتساب الملک آمدند اینجا، نهار صرف نمودیم بعد از نهار مشغول بازی ورتوشکال شدیم تا دو ساعت به غروب مانده.

پنجشنبه ۲۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

رفتم منزل مؤیدالدوله، تا نزدیک ظهر آنجا بودم.

جمعه ۲۳ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم با ناصر (به) مهرآباد، مدعّو هستم تا عصر آنجا بودیم.

شنبه ۲۴ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

رفتم منزل مؤیدالدوله بعد از آنجا رفتم منزل غنچه خانم، بعد از آنجا رفتم در اندرون سرورالدوله، بعد از آنجا سوار شدم رفتم دوشان تپه. اعلیحضرت همایونی تشریف برده بودند برای شکار.

یکشنبه ۲۵ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. دو ساعت به غروب مانده مقبل‌الدوله آمد.

دوشنبه ۲۶ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

رفتم‌منزل مؤیدالدوله،امروزمی‌رود شیراز. بعد رفتم‌امیّریه خدمت آقامشرّف شدم.

سه شنبه ۲۷ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف (شدم). تا دو ساعت به غروب مانده درب خلنه بودم. امروز آقای نایب‌السلطنه تشریف آوردند درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدند ولی هنوز نقاهت پایشان رفع نشده است.

چهارشنبه ۲۸ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

رفتم امیریه، خدمت آقا مشّرف شدم تا نزدیک ظهر آنجا بودم.

پنجشنبه ۲۹ شهر محرم الحرام ۱۳۲۵

غنچه خانم آمد، عصری درةالدوله (آمد) تا نیم ساعت به غروب مانده اینجا بود.

جمعه سلخ محرم الحرام ۱۳۲۵

سوار شدم که بروم منزل وزیر مخصوص، در بین راه سردار افخم را ملاقات نمودم که می‌آمد منزل من. با هم سوار شدیم رفتیم منزل عین الملک، بعد به اتفّاق آمدیم امیریه خدمت آقا مشرف شدیم و نهار را آنجا صرف نمودیم یک ساعت به غروب رفتم منزل وزیر مخصوص، نبود. (در) مراجعت از آنجا، با حضرت والا ظلّ‌السلطان تصادف حاصل نمودم به اصرار، من (را) بردند توی کالسکه خودشان، رفتیم به منزلشان تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودیم.

شنبه غزه شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

رفتم حضرت عبدالعظیم زیارت، (در) مراجعت از آنجا رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم.

یکشنبه ۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم. تا یک ساعت به ظهر مانده خدمت آقا بودم، بعد از آنجا آمدم بیرون. ملک سلطان میرزا من (را) برد منزل خودشان، نهار را انجا صرف نمودم.

دوشنبه ۳ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

صبح از خواب برخاستم، نماز خواندم رفتم حمّام، در این بین «آردل» آمد که آقای نایب‌السلطنه شما را خواسته، رفتم امیریه خدمت آقا مشرّف شدم، فرمودند فوج سوادکوه رابه شما واگذارنمودیم.از این به بعدکارهای آنها با شماست که صورت بدهید.

سه شنبه ۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیریه به خدمت آقا مشّرف شدم، تا دو ساعت به غروب مانده آنجا بودم. بعد با معّدل الدوله آمدم منزل.

چهارشنبه ۵ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

اسماعیل‌خان سرتیپ، با حاجی ساعد لشگر آمدند اینجا قدری صحبت کردیم. بعد سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرّف شدم، بعد سوار شدم آمدم منزل. قدری استراحت کردم از خواب برخاستم صاحب منصبان فوج سوادکوه آمدند، بعد سوار شدم رفتم امیّریه.

پنجشنبه ٦ شهر صفرالمظّفر ۱۳۲۵

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا یک ساعت به غروب مانده آنجا بودم. آمدم منزل. بعد ابوالحسن‌خان سر تیپ فوج سوادکوه آمد.

جمعه ۷ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

اسمأعیل خان سرتیپ با صاحب منصبانش آمدند دیدن، بعد سوار شدیم رفتیم حضرت عبدالعظیم زیارت کردیم. آمدیم منزل. قدری استراحت کردیم بعد از خواب

برخاستم صاحب‌منصبان دستهٔ ابوالحسن‌خان آمدند دیدن.

شنبه ۸ شهر صفرالمظفر ۱۳۲۵

رفتم منزل ظلّ السلطان دیدن، بعد با جلال الدوله و اکبر میرزا رفتیم خدمت آقا مشرف شدیم. بعد سوار شدم آمدم منزل دو ساعت به غروب مانده درةالدوّله (و) اقدس الملوک با سایر همشیره‌ها آمدند اینجا.

یکشنبه ۹ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا ظهر آنجا بودم بعد آمدم منزل. بعد از خواب رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم.

دوشنبه ۱۰ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشّرف شدم، تا نزدیک ظهر خدمت آقا بودم.

سه شنبه ۱۱ شهر صفر امظفر ۱۳۲۵

ساعدالسلطان و نسقچی‌باشی آمدند. بعد اسماعیل خان سرتیپ آمد، قدری با آنها صحبت کردیم بعد سوار شدم رفتم امیّریه، بعد از آنجا رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرّف شدم.

چهارشنبه ۱۲ شهر صفرالمظفر ۱۳۲۵

سوار شدیم رفتیم منزل فرمانفرما دیدن. بعد سوار شدیم رفتیم امیّریه خدمت آقا مشرّف شدیم. بعد از آنجا سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرّف شدم،

بعد آمدم منزل. صاحب منصبان فوج سواد کوه آمدند تا نزدیک غروب بودند. بعد سوار شدم رفتم منزل آصف الدوله دیدن، تازه از خراسان آمده‌اند.

پنجشنبه ۱۳ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

آصف‌السلطنه آمد قدری صحبت کردیم بعد آصف السلطنه رفت، امجد-الممالک آمد قدری تخته نرد بازی کردیم.

جمعه ۱۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

حسین خان و پسر اسماعیل خان سرتیپ آمدند بعد از صرف نهار رفتند. بعد از خواب سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا.

شنبه ۱۵ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم.

یکشنبه ١٦ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

رفتم امیّریه خدمت آقا مشرّف شدم. بعد آمدم منزل نوآب. بعد آمدم منزل. بعد از صرف نهار قدری استراحت کردم شاهزاده موثق الدوله آمد مشغول آس بازی شدیم.

دوشنبه ۱۷ شهر صفرالمظفر ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم منزل غنچه (خانم) بعد، از آنجا رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم. از آنجا سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرّف شدم و تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. بعد آمدم منزل دو ساعت به غروب رفتم امیّریه.

سه شنبه ۱۸ شهر صفر المظفّر ۱۳۲۵

رفتم امیّریه خدمت آقا مشّرف شدم تا غروبی آنجا بودم. تهیّه می‌دیدند به جهت موکب همایونی که فردا (که) روز سیزده است تشریف می‌آورند (به) امیّریه و از آن جا تشریف می‌برند به باغشاه.

چهارشنبه ۱۹ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

رفتم امیّریه خدمت آقا مشرّف شدم، جمعی از خوانین بودند بعد موکب همایونی تشریف فرما شدند، بعد سوار شدم با مجلّل الدوله آمدم منزل موثق الدوله، نهار بسیار خوبی صرف نمودیم بعد از نهار مشغول آس بازی شدیم.

پنجشنبه ۲۰ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

رفتم منزل شیخ الرئیس روضه (بعد)، دو ساعت به غروب مانده رفتم منزل فخرالملک روضه.

جمعه ۲۱ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

رفتم عکاسخانه «آنتوان». بعد آمدم منزل، اسماعیل‌خان سرتیپ آمد، نزدیک غروب رفتم امیّریه به خدمت آقا مشرف شدم.

شنبه ۲۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

رفتم امیّریه به خدمت آقا مشرف شدم. بعد با آقا سوار شدم آمدیم درب خانه، به خاکپای مبارک مشّرف شدم، بعد با مجدالدوله سوار شدیم آمدیم میدان توپخانه نهار صرف نمودیم. چهار ساعت به غروب مانده سوار شدیم رفتیم سفارت بلژیک. عقد کنان «دختر مسیو نوز» است به جهت نایب سفارت اطریش.

یکشنبه ۲۳ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

رفتم امیّریه مصادف شدم به آقا، تشریف می‌بردند به در خانه، من هم رفتم درب خانه، اعلیحضرت همایونی کسالت مزاج داشتند اندرون بودند. بعد رفتم امیّریه، سردار مفّخم، دبیر الدوله، مؤیدالسلطان، با جمعی دیگر بودند.

دوشنبه ۲۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

آقا میرزا آقاخان با جمعی از صاحب منصبان فوج سوادکوه آمدند، قدری با آنها صحبت کردیم. بعد سوار شدم رفتم امیریه، تا دو ساعت به غروب مانده خدمت آقا بودم، بعد آمدم منزل. اسماعیل‌خان با چند نفر صاحب منصبان دیگر آمدند.

سه شنبه ۲۵ شهر صفرالمظفر ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم. تا یک ساعت از ظهر گذشته. دو ساعت به غروب مانده رفتم منزل ساعد السلطان روضه.

چهارشبه ۲٦ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیّریه به خدمت آقا مشرف شدم.

پنجشنبه ۲۷ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

اسماعیل خان سرتیپ با چند نفر از صاحب منصبان آمدند. بعد سوار شدیم رفتم منزل غنچه خانم. بعد سوار شدم رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم.

جمعه ۲۸ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم، پیاده رفتیم منزل خازن حضور

روضه. نزدیک غروب مراجعت نمودیم، از سر خاکریز خندق گردش کنان آمدیم منزل.

شنبه ۲۹ شهر صفرالمظفر ۱۳۲۵

جند نفر از صاحبمنصبان فوج سوادکوه آمدند، بعد سوار شده رفتیم امیریه خدمت آقا مشرف شدیم. در این مدّتی که مظفرالدین شاه مرحوم شده است تغییرات خیلی گردیده است. آنچه حالّیه مصدرکار شده‌اند از این قرار است:

وزیر مخصوص وزیر دربار، وزیر همایون وزیر تجّار، معاون الدوله رئیس گمرک، سردار منصور رئیس پستخانهٔ نظام، حاکم اصفهان نظام السلطان، حاکم مازندران انتظام الدوله رئیس قشون مازندران.

یکشنبه سلخ شهر صفر المظفر ۱۳۲۵

تمام صاحبمنصبان فوج سوادکوه آمدند، بعد سوار شدم رفتم امیّریه، تا یک ساعت‌ازظهرگذشته خدمت آقابودم. حکومت سوادکوه را هم به اینجانب مرحمت فرمودند.

دوشنبه غره ربیع‌الأول ۱۳۲۵

رفتم امیّریه خدمت اقا مشرّف شدم. نهار را هم آنجا صرف نمودم. عصری رفتم منزل وزیر نظام، تمام سردارها جمع شده بودند که قسم یاد نمایند به جهت اینکه با هم در هر امری اتحّاد داشته باشند، به دولت هم خیانت نکنند رئیس این انجمن هم امیر نظام است. خلاصه قسم یاد نمودم. اشخاصی که قسم یاد نمودند از قرار تفصیل ذیل‌اند:

امیر نظام، وزیر نظام علی رضا خان گروسی، سردار افخم، عزیزالسلطان، سردار مفخّم، سردار مؤید، سردار اکرم.

سه شنبه ۲ شهر ربیع الآول ۱۳۲۵

سوار شده رفتم میدان مشق، آقای نایب‌السلطنه هم تشریف آوردند. قدری انواع مشق کردند، بعد دفیله دادند و مرخص شدند. در واقع میدان مشق یک روحانیّتی پیدا کرده بود. بعد آقا تشریف آوردند میدان توپخانه. بعد از صرف نهار قدری استراحت کرده، سه ساعت به غروب مانده بعضی از صاحب‌منصبان فوج سوادکوه هم بودند. بعد سوارشدم رفتم منزل امیرنظام، بعد به‌اتّفاق سردارهارفتیم‌امیّریه خدمت آقامشرف شدیم.

چهارشنبه ۳ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم منزل آصف السلطنه. بعد از صرف چائی و قلیان سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرّف شدم.

پنجشنبه ۴ شهر ربیع‌الآول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم میدان توپخانه. تا آقا تشریف آوردند میدان مشق، من هم سوار شدم رفتم میدان مشق. افواج مشق می‌کردند. بعد دفیله دادند و مرخص شدند. بعد آقا تشریف آوردند میدان توپخانه قدری آنجا بودند. بعد تشریف بردند درب خانه، من رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه، بودم.

جمعه ۵ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم سفارت روس، دیدن مترجم اوّل روس که تازه آمده است.

شنبه ٦ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم میدان مشق. آقای نایب السلطنه هم تشریف آورده بودند. قدری افواج مشق کردند، بعد دفیله دادند و مرخص شدند بعد با آقا آمدیم میدان توپخانه. بعد

آقا تشریف بردند درب خانه، حضور اعلیحضرت مشرف شدند.

سه ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم، رفتم منزل سردار اعظم. امروز مجلس در آنجا منعقد می‌شود. نیم ساعت به غروب مانده با سردار افخم کالسکه سوار شدیم رفتیم امیّریه، خدمت آقا مشرف شدیم. امشب را مهمان ارباب جمشید هستم. اشخاصی که دعوت دارند از این قراراند: اقای نایب السلطنه، مجدالدوله، سردار افخم. امشب آقا خیلی اظهار محبّت نسبت به این خانه زاد فرمودند که حدّ و وصف ندارد

یکشنبه ۷ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

عماد حضور، منصورالحکماء (و) حسام دفتر آمدند. قدری صحبت کردیم، بعد رفتند. آقامیرزاآقاخان(و)اسماعیل خان سرتیپ آمدند. ظهر قوام نظام آمد. نهار صرف نمودیم.

دوشنبه ۸ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده رفتم منزل سردار افخم، بعد سوار شدیم رفتیم امیّریه خدمت آقا مشرف شدیم.

سه شنبه ۹ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم میدان مشق، آقای نایب السلطنه هم تشریف داشتند. بعد از دفیله دادن افواج، تشریف بردند عمارت میدان توپخانه. نهار را هم آنجا صرف نمودیم. سه ساعت به غروب مانده رفتم منزل سردار افخم. امروز مجلس[1] آنجا منعقد شد.

چهارشنبه ۱۰ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم قدری گردش نمودم. آمدم منزل نهار صرف نمودیم بعد مشغول

۱ـ منظور مجلس سرداران است.



اتابک اعظم

پول دادن به فوج سوادکوه شدیم. بعد سوار شدم رفتم امیریه خدمت آقا مشرّف شدم. دو ساعت از شب گذشته با آصف‌السلطنه سوار شدیم آمدیم دم سرچشمه. آصف‌السلطنه (رفت) منزلشان، من هم آمدم منزل.

پنجشنبه ۱۱ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

رفتم میدان مشق آقا تشریف نیاورده بودند ولی از سردارها بعضی ها بودند. بعد از تمام شدن مشق سرباز(ها)، سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرّف شدم. دو ساعت به غروب سوار شدم رفتم مجلس.

جمعه ۱۲ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه به خدمت اقا مشرّف شدم. فرمودند، با شاهزاده مشهدی سوار شوید بروید به استقبال اتابک اعظم. بعد سوار شدیم رفتیم بالای مهرآباد رسیدیم به اتابک اعظم، از کالسکه پیاده شدیم. اتابک اعظم هم پیاده شدند. قدری صحبت کردیم. بعد فرمودند سوار شوید از جلو(ی) ما بروید. ما هم سوار شدیم یکسر آمدیم شهر. رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدیم. اتابک اعظم هم با تمام وزراء به خاکپای مبارک مشرف شدند. خیلی اعلیحضرت همایونی اظهار مرحمت نسبت به اتابک اعظم فرمودند. اشخاصی که همراه اتابک اعظم از فرنگ آمده‌اند مستوفی الممالک است، نصیر السلطنه هم از رشت همراه ایشان آمده است.

شنبه ۱۳ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم (منزل) اتابک اعظم قدری آنجا بودم. جمعیّت از هر قبیل بودند. دو ساعت به غروب سوار شدم رفتم مجلس تا غروب آنجا بودم.

یکشنبه ۱۴ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

رفتم منزل وزیر نظام چائی و قلیان صرف نمودم، بعد از آنجا رفتم منزل مستوفی‌الممالک قدری آنجا بودم. بعد سوار شدم رفتم امیّریه خدمت اقا مشرّف شدم. فرمودند بیآئید برویم دوشان تپه. اتابک اعظم با تمام وزراء بودند. به خاکپای مبارک مشرف شدیم. نهار را هم خدمت حضرت اقدس ولیعهد صرف نمودم.

دوشنبه ۱۵ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

رفتم منزل ساعدالدوّله با ساعد السلطان، قدری آنجا بودم. در حقیقت احوال پرسی رفتم. دو ساعت به غروب رفتم امیّریه، خدمت اقای نایب السلطنه مشرف شدم.

سه شنبه ١٦ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم مجلس سردارها، تا غروب آنجا بودم. بعد سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم.

چهارشنبه ۱۷ شهر بیع الاول ۱۳۲۵

رفتم منزل ساعد الدوله فاتحه. پریشب مرده است. اتابک اعظم آمد، ختم را جمع نمود بعد اقای نایب السلطنه تشریف آوردند. بعد سوار شدم آمدم سلام. تمام شاهزادگان و وزراء جمع بودند. سلام خوبی منعقد شد. بعد از سلام، رفتم با آقای نایب السلطنه‌وتمام‌سردارهادرعمارت خورشید.مجلس سردارهابعدازاین‌درآنجامنعقدخواهدشد.

پنجشنبه ۱۸ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

رفتم حمّام. از حمام آمدم بیرون. ساعد السلطان، آقامیرزا آقا خان، قوام

السادات (و) میرزا سید احمد خان امیر پنجهٔ فوج فراهان آمدند. دو ساعت به غروب سوار شدم رفتم پارک صدر اعظم. بعد از آنجا سوار شدم رفتم امیریه که خدمت آقا مشرف شوم، تشریف نداشتند.

جمعه ۱۹ شهر ربیع الادول ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم.

شنبه ۲۰ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

رفتم میدان مشق آقا تشریف داشتند، بعد از آنجا آمدیم میدان توپخانه. دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیّریه.

یکشنبه ۲۱ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیریه خدمت آقا مشرّف شدم.

دوشنبه ۲۲ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

رفتم امیریه که خدمت آقا مشرف شوم . تشریف برده بودند درب خانه. من هم رفتم منزلِ شاهزاده مشهدی. نهار را هم آنجا صرف نمودم. سه ساعت به غروب مانده رفتم خدمت اقا مشرف شدم. بعد با آقا رفتیم منزل معتمد الدوله. مجلس عقدکنان بود. خواهر معتمد الّدوله (را) عقدکردند به جهت عضدالسلطنه، پسر شاه شهید.

سه شنبه ۲۳ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

سه ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم. یک

ساعت به غروب مانده با آقا سوار شدیم رفتیم به سفارت انگلیس، عصرانه دعوت داشتیم. حضرت والا ظل السلطان هم تشریف داشتند. نزدیک مغرب سوار شدیم رفتیم پارک اتابک اعظم، تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودیم.

چهارشنبه ۲۴ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم منزل نصرت الممالک. مجلس عقد کنان خواهر نصرت الممالک بود جهت امیر آخور. یک ساعت به غروب مانده از آنجا سوار شدم رفتم باغ بیرون شهرنو، که آقا تازه ابتیاع فرموده‌اند.

پنجشنبه ۲۵ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم میدان مشق تمام سردارها بودند. بعد آقا تشریف آوردند. افواج دفیله دادند. بعد سوار شدیم رفتیم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدیم. تا نزدیک ظهر درب خانه، بودم بعد با مجلل الدوله سوار شدیم آمدیم منزل. بعد از نهار قدری استراحت کردیم. دو ساعت به غروب مجلل الدوله رفت. من سوار شدم رفتم منزل علاءالدوله.بعد سوارشدم‌رفتم منزل اتابک‌اعظم،تایک ساعت‌از شب گذشته آنجا بودم.

جمعه ۲۶ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

با ساعد السلطان سوار شدیم رفتیم منزل سپهدار. قدری آنجا بودیم، نزدیک غروب آمدم منزل. صمصام السلطان سرتیپ فوج سوادکوه آمد. قدری اینجا بود بعد رفت. از مدّتی که اتابک اعظم آمده است چندان تغییر و تبدیل نشده است ولی خود شخص اتابک اعظم وزیر داخله شدند. وزیر افخم هم وزیر دربار شده است. بعد از قبول کردن وزارت داخله و رئیس الوزرائی، یک روز هم با نایب السلطنه و تمام وزراء

رفتندبه مجلس شورای‌ملی‌که مسئولیت خودشان راقبول‌نمایندو وزراءراهم‌معرفی نمایند.

شنبه ۲۷ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب رفتم منزل حضرت والا ظّل السلطان، از آنجا با حضرت والاسوارکالسکه شدیم‌رفتیم عشرت‌آبادگردش. یک ساعت‌ازشب‌گذشته مراجعت نمودیم.

یکشنبه ۲۸ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

امروز حضرت والا، آقای سلطان ملک میرزا با علیقلی میرزا و اعزازالسلطنه و سلطان محمود میرزا و مجدالدوله و بهاءالملک در این منزل متعلق به خودشان مدعو هستند. سه ساعت از دسته گذشته آمدند. دو سه شیشه عکس انداختم و دو شیشه مضحک هم از حسام السلطنه و مجلل الدوله انداختم. حسام السلطنه در ازای این که او رابه‌این شکل‌عکس‌انداختم،(وقتی)رفتم سرحوض‌که‌دستم‌رابشویم،یکمرتبه‌مراهول‌داد باکله رفتم به ته حوض، خداوند خیلی رحم کرد، خلاصه از حوض آمدم خواستم تلافی نمایم، سلطان ملک میرزا مانع شد، نگذاشت تلافی نمایم. بعد سوار شدیم رفتیم شهر نو باغ حسام السلطنه. تا نزدیک غروب آنجا بودم، بعد آمدم باغ شهر نوی آقای نایب السلطنه، خدمت آقا مشرف شدم.

دوشنبه سلخ ربیع الاول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم. یک ساعت به غروب مانده با آقا سوار شدیم رفتیم باغ بیرون، تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودیم.

سه شنبه غره ربیع الثانی ۱۳۲۵

سوار شدیم رفتیم حضرت عبدالعظیم زیارت (که) از آنجا برویم شکار. بعد از

زیارت رفتیم نزدیک دولت آباد. چهار ساعت به غروب مانده سوار شدیم رفتیم پشت کوه بی بی شهربانو، یک رأس خرگوش شکار نمودیم. بعد شکارکنان دو مرتبه آمدیم دولت آباد. نزدیک غروب بود سوار درشگه شده آمدیم شهر، یک رأس اسب کهر بسیار خوب هم حاجی علیرضاخان ناز شست بمن دادند. بعضی از آن شکارها را هم روی همان اسب زدم.

چهارشنبه ۲ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۵

ساعد السلطان و عیسی خان سردار آمدند. قدری صحبت کردیم. بعد عیسی خان باساعدالسلطان رفتند.دوساعت‌به غروب مانده سوارشدم رفتم‌امیریه خدمت‌آقامشرف شدم.

پنجشنبه ۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

چند نفر از صاحبمنصبان فوج سوادکوه آمدند. بعد سوار شدم رفتم میدان توپخانه، خدمت آقا مشرف شدم. بعد آمدم میدان توپخانه نهار را در منزل مجدالدوله صرف‌نمودم.بعدآمدم منزل.دوساعت به‌غروب مانده‌درةالدوله‌آمد،بعدآصف‌السلطنه آمد.

جمعه ۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم پارک اتابک اعظم. تشریف نداشتند. جمعی آنجا بودند که شاید تشریف بیاورند، تا یک ساعت از شب گذشته منتظر شدیم تشریف نیاوردند.

شنبه ۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم میدان مشق، آقا تشریف داشتند. بعد از دفیله سوار شدم رفتم

درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم، بعد آمدم میدان توپخانه.

یکشنبه ٦ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده با عمید حضور سوار شدیم رفتیم امیریه خدمت آقا مشرف (شدیم). اتابک اعظم با وزیر مختار روس آنجا بودند. بعد با آقا سوار شدیم رفتیم عشرت آباد دیدن ظل السلطان.

دوشنبه ۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم تا یک ساعت به غروب. بعد با شاهزاده مشهدی سوار شدیم رفتیم مجلس شاهزاده‌ها، تا غروب آنجا بودیم.

سه‌شنبه ۸ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم میدان مشق، بعد از اتمام میدان، سوار شدم رفتم امیریه، خدمت اقا مشرف شدم. بعد آقا پیغام دادند که بروم درب خانه. بعد سوار شدم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم. نزدیک ظهر مراجعت به امیریه نمودم.

چهارشنبه ۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم. بعد با آقا سوار شدیم آمدیم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم.

پنجشنبه ۱۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

با مجدالدوله سوارشدیم رفتیم منزل امین توپخانه. عیال امین توپخانه مرحوم

شده بود. فاتحه خواندیم، سوار شدیم آمدیم منزل سردار امجد.

جمعه ۱۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم. تا دو ساعت ونیم از شب گذشته آنجا بودیم.

شنبه ۱۲ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

رفتم میدان مشق. آقا تشریف آوردند. بعد از تمام شدن میدان، سوار شدیم رفتیم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. نهار را هم در ب خانه صرف نمودم.

یکشنبه ۱۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه، خدمت آقا مشرف شدم. بعد با آقا سوار شدم آمدم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. امروز درب خانه خیلی شلوغ بود. علّت شلوغی هم این است که پسر رحیم‌خان در قراچه داغ با اهل شهر نزاغ نموده (و) جمعی را کشته است. (در) تبریز دکاکین را بسته‌اند. اینجا هم به واسطه تبریز شلوغ نموده‌اند و دُکّان‌ها را بسته‌اند. جمعیت جمع شده‌اند در بهارستان، می‌گویند تا پسر رحیم‌خان را نکشند ما دست بردار نیستیم. خلاصه رحیم خان را محض سکوت مردم، در دیوان خانهٔ عدلیه حبس نمودندکه تا پسرش حاضر شود.

اسباب را طوری فراهم آوردند که امشب (که) شب عید مولود اعلیحضرت است و در واقع عید اوّل است و باید مردم چراغان خوبی نمایند. چراغان نکردند و آتش بازی هم نشد. تمام وزراء تا ساعت پنج درب خانه بودند. تا این گفت‌وگو رفع شد.

دوشنبه ۱۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

رفتم میدان توپخانه تمام سردارها جمع بودند. بعد آقا تشریف آوردند، به اتفاق آقا رفتم درب خانه. امروز سلام است. پیش از ظهر سلام منعقد شد. بعد از سلام سوار شدم رفتم منزل. نهار صرف نمودم، قدری استراحت کردم. سه ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم. امشب مهمانی است و اعلیحضرت همایونی هم تشریف می‌آورند. خلاصه رفتم خدمت آقا مشرّف شدم. ظل السلطان با جمعی از وزراء و سردارها هم بودند. دو ساعت به غروب مانده اعلیحضرت همایونی تشریف آوردند، قدری در اطاق‌ها گردش کردند، نیم ساعت به غروب تشریف بردند. شب هم تمام وزیر مختارها با وزراءو سردارها مدّعو هستند. تمام مهمان ها آمدند. همچه مهمانی تاکنون در ایران نشده بود. دویست نفر سر میز دعوت داشتند و هزار و هشتصد نفر هم سواره دعوت داشتند. خیلی خیلی خوب مهمانی شد.

سه شنبه ۱۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

رفتم امیّریه به خدمت آقا مشرف شدم. بعد با سردار افخم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. یک ساعت از ظهر گذشته آمدم منزل نهار صرف نمودم. دو ساعت به غروب مانده (با) موثق الدوله چائی صرف نمودیم، بعد به اتفاق سوار شدیم رفتیم عشرت آباد.

چهارشنبه ۱۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم جمعی از سردارها صاحبمنصبان خدمت آقا بودند.

پنجشنبه ۱۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

سوار شدم، رفتم امیریه، خدمت آقا مشرف شدم، بعد به اتفاق آقا سوار شدیم آمدیم درب خانه. به خاکپای مبارک مشرف شدم.

جمعه ۱۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم. بعد با آقا سوار شدیم رفتیم شمیران زیر درخت‌های باغ صبا نهار صرف نمودیم. آصف السلطنه هم بود.

شنبه ۱۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

رفتم‌میدان توپخانه. قدری آنجابودم. آقاتشریف آوردند خدمت آقامشرف شدم.

یکشنبه ۲۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

با آجودان حضور سوار شدیم رفتیم میدان توپخانه. تمام سردارها حاضر بودند که آقا تشریف بیاورند، بروند به خاکپای مبارک مشرف شوند. بعد آقا تشریف آوردند، با تمام سردارها تشریف بردند به خاکپای مبارک مشرف شدیم. تا وقت ظهر درب خانه بودم.

دوشنبه ۲۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

اعلیحضرت همایونی امروز تشریف فرمای نیاوران شدند ولی عصر مراجعت خواهند نمود. از اتفاقاتی که این اوقات روی داده است اینست که: شاهزاده سالارالدوله یاغی شده است. مدّتی او را نصیحت نمودند چاره نشد عاقبت کار بر این منجر شد که قشونی ترتیب نمایند، بروند به میدان رزمگاه. امروز دوشنبه ۲۱ شهر ربیع الثانی است

یک باطری توپ که عبارت از شش عراده باشد با دو توپ «ماکزیم» به‌ریاست امیرسیف الدین روانه نمودند با عده‌یی از قزاق و سوار کشیک خانه که بروند به همدان و آنجا حسام الملک هم چند فوج حاضر نموده که اینها ملحق شده بروند ولی ریاست تمام اردو با حسام الملک است.

سه شنبه ۲۲ شهر ربیع الاول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد از مرخصی از خاکپای مبارک آمدم میدان توپخانه. قدری با مجدالدوله صحبت کردیم. نهار را هم آنجا صرف نمودم.

چهارشنبه ۲۳ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم میدان توپخانه، با مجدالدوله کاری داشتم. او را دیدم، بعد سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرّف شدم. بعد با آقا امدیم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم. دو ساعت به غروب مانده درّةالدوله آمد تا نزدیک غروب اینجا بود. بعد رفت. من هم سوار شدم رفتم منزل ظلّ السلطان. تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

پنجشنبه ۲۴ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

رفیتم‌درب خانه، به خاکپای مبارک مشرّف شدیم. بعد از مرخصی از خاکپای مبارک با سالار اکرم (و) مختارالسلطنه (و) مجلل الدوله و آجودانحضور آمدیم منزل. قدری آس بازی کردیم.

جمعه ۲۵ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم منزل وزیر مخصوص، بعد از آنجا

رفتم منزل فرمانفرما.

شنبه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم میدان توپخانه خدمت آقا مشرف شدم. امیر نظام، سردار امجد با بعضی از سردارهای دیگر بودند. ریاست قشون آذربایجان را دادند به برادر سردار مؤید.

یکشنبه ۲۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

رفتم امیریه خدمت آقا مشرف شدم. به اتفاق آقا سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم.

دوشنبه ۲۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم تا دو ساعت از شب گذشته قراولی خاصّه را از سردار مؤید گرفتند، دادند به سیف الممالک برادر کشیک چی باشی.

سه شنبه ۲۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرّف شدم. بعد با آقا آمدم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرّف شدم تا نزدیک ظهر آنجابودم.

چهارشنبه سلخ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرّف شدم. تا نزدیک ظهر آنجا بودم بعد آمدم منزل. دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیرّیه خدمت آقا مشرف شدم،

بعضی کارها داشتم.

پنجشنبه غره جمادی الأول ۱۳۲۵

رفتم حضرت عبدالعظیم، زیارت نمودم. دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیّریه.

جمعه ۲ شهر جمادی الاول ۱۳۲۵

سوار شدیم، رفتم امیریّه خدمت اقا مشرّف شدیم. بعد با آقا سوار شدیم رفتیم باغ بیرون شهر، نهار را آنجا صرف نمودیم. بعد از صرف نهار سوار شدیم با آقا رفتیم منزل رکن السلطنه، فاتحه خوانی مادرش. نزدیک غروب سوار شدیم با آجودانحضور رفتم پارک اتابک اعظم.

شنبه ۳ شهر جمادی الاول ۱۳۲۵

رفتم منزل ظلّ السلطان تا نزدیک ظهر آنجا بودم. بعد آمدیم منزل. نیم ساعت از شب گذشته عمید حضور آمد، قدری صحبت کردیم. شب را هم آجودانحضور (و) میرزا علی آوازه خوان اینجا بودند.

یکشنبه ۴ شهر جمادی الاخر ۱۳۲۵

ساعد السلطان آمد. با او سوار شدیم رفتیم به کامرانیه، خدمت آقا مشرف شدیم. تا عصری آنجا بودیم.

دوشنبه ۵ شهر جماداالاول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه، به خدمت آقا مشرّف (شدم). تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

سه شنبه ٦ شهر جمادی الاول ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده رفتم منزل امیراعظم، به اتفاق ایشان رفتیم امیّریه، خدمت آقا مشرف شدیم. تا دو ساعت و نیم از شب گذشته آنجا بودیم. جمعی هم از سردارها خدمت آقا بودند.

چهارشنبه ۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۵

رفتم منزل علاءالدوله احوالپرسی نمودم. از آنجا سوار شدم رفتم امیّریه، تا یک ساعت از ظهر گذشته آنجا بودم. از آنجا آمدم منزل. یک ساعت به غروب رفتم امیریه، خدمت آقا مشرّف شدم. عضد الملک (و) مجدالدوله خدمت آقا بودند. سالار الدوله هم دو مرتبه شکست خورده رفته در قنسولخانهٔ انگلیس بست نشسته است.

پنجشنبه ۸ شهر جمادی الاول ۱۳۲۵

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد از مرخصی از حضور مبارک، آمدم میدان توپخانه، خدمت آقامشرّف شدم. نهار را هم خدمت آقا صرف نمودم.

امروز اتفاق تازه‌یی افتاده است. شیخ فضل الله چادری زده بود در مسجد جمعه که روضه خوانی نماید ولی قصد آن معلوم نبود که به چه نیّت می‌خواست که روضه خوانی نماید. خلاصه مردم ریختند چادر را پاره پاره نمودند و بردند. ابداً اثری از آن باقی نماند. عاقبت کار منجر به نزاع شد. آخوندها با طبقه‌یی دیگر از آخوندها نزاع سختی نمودند ولی کسی کشته نشد این رشته سر دراز دارد.

جمعه ۹ شهر جمادی الاوّل ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امّیریه خدمت آقا مشرف شدم.

شنبه ۱۰ شهر جمادی الآول ۱۳۲۵

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد از مرخصی از حضور مبارک آمدم میدان توپخانه، خدمت آقا مشرّف شدم.

یکشنبه ۱۱ شهر جمادی الاول ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب سوار شدم رفتم پارک ظلّ السلطان، خودشان تشریف نداشتند، ولی هرمز میرزا با جمعی دیگر بودند. امروز آقا شیخ فضل الله، آقا سید ریحان اللّه، حاجی آخوند رستم آبادی با جمعی از آقایان دیگر و طلاّب زیادی به عنوان قهر تشریف بردند. حضرت عبدالعظیم، که از آنجا به عتبات عالیات تشریف ببرند.

دوشنبه ۱۲ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۵

رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم. بعد آقا تشریف بردند کامرانیّه. من هم آمدم منزل موثق الدّوله.

سه‌شنبه ۱۳ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۵

امروز در مسجد سهپسالار قدیم آخوندها با پسر نقیب السادات مرافعه کردند، کتک زیادی پسر نقیب السادات را زدند بعد گرفتند بردند دیوانخانه حبس نمودند. جلوخان مسجد مروی هم آخوندها جماعتی از فرنگی مآب‌ها را کتک به قاعده زدند که ابداً فرنگی مآب از آن خط عبور نکنند و نخواهند (کرد).

چهارشنبه ۱۴ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۵

رفتم کامرانیه، خدمت آقا مشرف شدم. بعد با آقا سوار شدیم رفتیم درب خانه،

به خاکپای مبارک مشرف شدیم.

پنجشنبه ۱۵ شهر جمادی الاول ۱۳۲۵

به اتفاق آقا رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم.

جمعه ۱۶ شهر جمادی الاول ۱۳۲۵

رفتم حمام، از حمّام آمدم بیرون. نواب هم آمد. آجودان حضور با نوّاب مشغول تخته بازی شدند تا دو ساعت به غروب مانده. بعد همگی سوار شدیم، رفتیم امیّریه (در) مراجعت آمدیم منزل موثق الدّوله.

شنبه ۱۷ شهر جمادی الاّول ۱۳۲۵

رفتم امیریه قدری آنجا بودم، بعد آمدم منزل علاءالدوله، تا نزدیک ظهر آنجا بودم. دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم منزل اتابک اعظم، تا یک ساعت از شب گذشته آنجابودم.

یکشنبه ۱۸ شهر جمادی الاّول ۱۳۲۵

امروزدر مسجد جامع سالِ سیّدی راکه (در) بلوای سابق کشته شده بود می‌دادند. هنگامهٔ غریبی بود. تمام مردم از اعیان و ملاّ وکسبه جمع بودند. شاگردهای مدارس، هر یک مدرسه با یک بیرق و دسته گل می‌آمدند قدری قرائت قرآن می‌کردند و می‌رفتند. ناصرالملک، فرمانفرما، علاءالسلطنه و صنیع الدوله هم بودند.

دوشنبه ۱۹ شهر جمادی الاّول ۱۳۲۵

رفتم کامرانیه، خدمت آقا مشرف شدم. تا نزدیک غروب آنجا بودم.

سه شنبه ۲۰ جمادی الآول ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم مهرآباد. دیدنی از معیّرالممالک نمودم. نزدیک غروب آمدم منزل. فرستادیم دستهٔ مطرب یهودی‌ها راکه تازه آمده‌اند دعوت کردیم آمدند. موثق الدوله، آجودانحضور و میرزا علی خان بودند.

چهارشنبه ۲۱ شهر جمادی الآول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه به خدمت آقا مشرف شدم. تشریف برده بودند اندرون.

پنجشنبه ۲۲ شهر جمادلا الآول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم امیّریه، جمعی از سردارها خدمت آقا بودند. بعد از نهار استراحت کردم. بعدسوارشدم رفتم منزل سعدالملک. امشب عروسی سعد الملک است.

جمعه ۲۳ شهر جمادی‌الآول ۱۳۲۵

رفتم منزل معین السلطان، امروز آنجا مهمان هستم. موثق الدوله، احتشام الملک و چند نفر دیگر بودند.

شنبه ۲۴ شهر جمادی‌الآول ۱۳۲۵

رفتم کامرانیه، خدمت آقا مشرف شدم، بعد به اتّفاق وزیر نظام سوار شدیم رفتیم به سلطنت آباد، خدمت اعلیحضرت همایونی شرفیاب شدیم. قدری حضور مبارک بودم. بعد آمدم منزل عمیدالملک.

یکشنبه ۲۵ شهر جمادی‌الآول ۱۳۲۵

خدمت آقا مشرف شدم. امروز هم از کامرانیه جائی نرفتیم. شب را هم آنجا

ماندم. خوانین و سردارها خدمت آقا آمدند.

دوشنبه ۲۶ شهر جمادی‌الآول ۱۳۲۵

عیسی خان و عمیدحضور آمدند. قدری صحبت کردیم. نزدیک غروب معیر الممالک آمد تا دو ساعت از شب گذشته بودند.

سه شنبه ۲۷ شهر جمادی‌الآول ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم منزل امیرخان سردار، تا عصری آنجا بودیم. بعد عصری با امیر اعظم آمدیم منزل.

چهارشنبه ۲۸ شهر جمادی‌الآول ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم پارک ظل السلطان، تشریف نداشتند از انجا رفتم منزل سقچی باشی.

پنجشنبه ۲۹ شهر جمادی‌الآول ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیّریه، تا یک ساعت از شب گذشته، بعد آمدم منزل.

جمعه غره شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

رفتم حضرت عبدالعظیم. زیارت نمودیم، آمدیم منزل. چهار ساعت به غروب مانده موثق‌الدوله، جلال‌الملک بابرادرش و معین‌السلطان آمدند، قدری تخته‌بازی کردیم.

شنبه ۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۵

شعاع الملک آمد قدری صحبت کردیم. بعد سوار شدم رفتم شمیران خدمت آقای نایب السلطنه، مجدالدوله، سردار افخم و جمعی دیگر بودند.

یکشنبه ۳ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم منزل جلال الدوله.

دوشنبه ۴ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

یک ساعت به غروب سوار شدم رفتم منزل علاءالدوله، تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

سه شنبه ۵ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیّریه، به خدمت آقا مشرف شدم. فوج سوادکوه را به میل خود استعفا کردم و دادم به کشیک چی باشی به جهت قراولی مخصوص همایونی.

چهارشنبه ٦ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم، امیّریه خدمت آقا مشرف شدم. مدتی آنجا ماندم تا آقا سوار شدند تشریف بردند به کامرانیّه.

پنجشنبه ۷ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

رفتم منزل موثق الدوله، از آنجا با شاهزاده رفتیم منزل آقا سید حبیب الله روضه

خوان. مدعّو بودیم. نهار بسیار خوبی صرف نمودیم. دو ساعت به غروب مانده با شاهزاده سوار شدیم رفتیم به عشرت آباد.

جمعه ۸ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده ازخواب برخاستم، سوار شدم رفتم منزل علاءالدوله، احوالپرسی تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

شنبه ۹ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

رفتم حمام. از حمام بیرون آمدم، رفتم کامرانیه، خدمت آقا مشرف شدم. یک ساعت به غروب مانده آمدم منزل. گفتند حاجی‌امین‌الخاقان از کربلا آمده است. رفتم آنجا دیدن کردم.

یکشنبه ۱۰ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۵

حاجی امین الخاقان آمدند، بعد ازصرف نهار قدری استراحت کردیم دو ساعت به غروب، عمید حضور، آجودانحضور آمدند. بعد موثق الدوله آمد.

دوشنبه ۱۱ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

رفتم حمّام. آمدم بیرون، سوار شدم رفتم عشرت آباد، شب را آنجا ماندم. موثق الدوله و آجودانحضور و سید حبیب آقا بودند شب بسیار خوبی گذشت.

سه شنبه ۱۲ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

رفتیم‌کامرانیه، خدمت آقا مشرف شدیم. خیلی اظهار مرحمت نسبت به حاجی

امین الخاقان فرمودند. بعد تشریف بردند درب خانه، خدمت مشرّف شدند ما هم آنجا بودیم تا وقتی که آقا مراجعت فرمودند ساعت شش از شب گذشته رفتم منزل سردار افخم. شام صرف نموده استراحت کردیم.

چهارشنبه ۱۳ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

عصری رفتیم کامرانیه، خدمت آقا مشرف شدیم. شب هم کامرانیه ماندم.

پنجشنبه ۱۴ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده رفتم مجلس. امروز جشن سال اوّل مشروطیّت را گرفته بودند. جلو عمارت بهارستان را طاق نما بسته بودند. عمارت را هم خیلی مزّین ساخته بودند. تمام سفراو وزراء را هم دعوت کرده بودند. شب را هم آتشبازی کردند. فی الواقع جشن بسیار خوبی گرفته بودند.

جمعه ۱۵ شهر جمادل الثانی ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده مقبل الدوله و نواب آمدند، چائی صرف نمودیم. بعد رفتیم منزل حاجی معین السلطان.

شنبه ۱۶ شهر جمادی‌الآول ۱۳۲۵

رفتم کامرانیه خدمت آقا مشرف شدم. جمعی از سردارها بودند نهار صرف نمودیم. تشریف بردند اندرون استراحت نمودند. من هم قدری استراحت کردم. نزدیک غروب آقا تشریف آوردند. مرخصی خواستم که بیایم شهر. فرمودند که شب را بمان اطاعت نمودم. تا ساعت پنج با سردار افخم خدمت آقابودیم.

یکشنبه ۱۷ شهر جمادی‌الآول ۱۳۲۵

رفتم به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد با آقا آمدیم کامرانیه. نهار صرف نمودیم. تا غروبی آنجا بودیم.

دوسنبه ۱۸ شهر جمادی‌الآول ۱۳۲۵

نهار صرف نمودیم، قدری استراحت کردم. دو ساعت به غروب ماند. سوار شدم رفتم قدری گردش کردم.

سه شنبه ۱۹ شهر جمادی‌الآول ۱۳۲۵

با حاجی امین‌الخاقان رفتم منزل موثق‌الدوله، تا دوساعت‌ازشب گذشته آنجا بودم.

چهارشنبه ۲۰ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۵

رفتم کامرانیّه خدمت آقا مشرّف شدم. در طهران شنیدم دولت معزول شد. باور نکردم. حال معلوم شد که حقیقت دارد. وزارت جنگ را مرحمت فرمودند به نصرالسلطنه. عضد السلطان. مجدالدوله، معین السلطان، سردار امجد با جمعی دیگر خدمت آقا بودند.

عصری هم آصف الدوله آمد. من هم شب آنجا ماندم. یک ساعت از شب گذشته، سردار افخم آمد. از قراری که می‌گفت می‌خواهند سردار افخم با آصف‌الدوله و سالار مفخم و دو سه نفر دیگر را به واسطهٔ اسرائی که ترکمن از قوچان برده‌اند. این ها را مجازات پولی ومنصبی بدهند علاوه بر این هر کدام را دو ماه حبس نمایند.

پنجشنبه ۲۱ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

مجدالدوله، ظفر السلطنه، سردار اکرم، مفاخر الدوله آمدند. بعد آقا تشریف آوردند. بعد از نهار آقا تشریف بردند اندرون استراحت کردند دو ساعت به غروب جمعی آمدند خدمت آقا.

جمعه ۲۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۵

سردار افخم اینجا آمده بود. جمعی از قورخانه‌چی‌ها منزلشان بست نشسته اند. سردار هم از ترس آمده است اینجا.

شنبه ۲۳ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

رفتم منزل غنچه خانم. قدری آنجا بودم. بعد با تلفن خدمت آقا قدری صحبت نمودم. بعد آمدم منزل.سردار افخم هم آمد.

یکشنبه ۲۴ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

نوّاب آمد قدری صحبت کردیم. بعد نهار حاضر کردند. سردار افخم، اعظام السلطان، مجدالسلطان، مترجم السلطنه، مجدالاسلام‌و محمد امین خان بودند. سردار افخم (هم) با جمعی آمدند قدری صحبت کردیم. بعد آنها رفتند ولی سردار اینجا ماند.

دوشنبه ۲۵ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

موثق الدوله آمد، بعد فرستادیم آجودان حضور و جلال الملک آمدند. منتصرالممالک و نواب و قوام السادات و اعظام السلطان و مترجم السلطنه آمدند. قدری آس بازی کردیم. یک ساعت از شب گذشته علاءالدوله و سالار منصور آمدند.

قهوه و قلیان صرف نمودند بعد رفتند. شب هم سردار افخم اینجا بود.

سه شنبه ٢٦ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

سوار شدیم رفتیم قیطّریه خدمت اتابک اعظم تشرّف حاصل نمودیم. بعد تشریف بردند درب خانه، من رفتم کامرانیه خدمت آقا مشرف شدم.

چهارشنبه ۲۷ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم منزل انتظام الدوله، چائی و قلیان صرف نمودیم. بعد سوار شدم رفتم منزل غنچه خانم.

پنجشنبه ۲۸ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

رفتم قیطّریه خدمت اتابک اعظم تشرّف حاصل نمودم. بعد با اتابک اعظم سوار شدیم رفتم سلطنت آباد (که) به خاکپای مبارک مشرف شویم. تشریف برده بودند اندرون. بعد سوار شدیم رفتیم سعد آباد، در بین راه به حضرت والا ظلّ السلطان برخوردیم. ما را خواستند. رفتم توی کالسکه حضرت والا سوار شدیم رفتیم سعد آباد، خیلی اظهار مرحمت فرمودند نسبت به حاجی امین الخاقان. یک ساعت به غروب مانده با اکبر میرزا سوار شدیم رفتیم امامزاده قاسم زیارت نمودم.

جمعه ۲۹ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

صبحی امیر نظام آمدند دیدن حاجی امین الخاقان. خیلی صحبت کردیم. بعد از نهار قدری استراحت کردم. دو ساعت به غروب سوار اسب شدم رفتم قدری گردش.

شنبه سلخ شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵

امروز صحبت غریبی شنیدم. دیشب یک دانه نارنجک جلوی منزل علاءالدوله زمین می‌زنندکه عمارت راخراب کند ولی‌ازآنجاکه خدا نمی‌خواست ابداً آسیبی نمی‌رسد.

یکشنبه غره شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

رفتم حمام، از حمام آمدم بیرون. موثق الدوله آمد، قدری صحبت کردیم دو ساعت به غروب سوار شدیم رفتیم حضرت عبدالعظیم زیارت نمودیم. آمدیم منزل. حاجی امین‌الخاقان و منتصرالممالک بودند، بعدارباب جمشیدآمد قدری صحبت کردیم.

دوشنبه ۲ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

موثق الدوله، آجودانحضور، حاجی امین الخاقان آمدند قدری تخته بازی کردیم‌دوساعت‌به غروب شاهزاده وآجودان‌حضور رفتند.من هم‌رفتم‌قدری‌گردش نمودم.

سه شنبه ۳ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

یک ساعت به غروب مانده پیاده رفتم سر خندق دوشان تپه قدری گردش کردیم. سه ساعت از شب گذشته مراجعت نموده آمدیم منزل.

چهارشنبه ۴ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

سوار شدیم رفتیم منزل نسقچی باشی. امروز فامیلی در انجا مدعو هستیم. تا دو ساعت به غروب آنجابودم.

پنجشنبه ۵ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم. اتابک اعظم با جمعی از وزراء

بودند. نهار را هم پیش اتابک اعظم صرف نمودم. تا عصری درب خانه بودم.

جمعه ٦ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

دیشب در عالم خواب دیدم که مجلس خیلی شلوغ شده است و تمام مردم جمع شده‌اند و می‌گویند جهاداست. من از نردبان بالا رفتم دیدم خاک زیادی توی بهارستان ریخته شده و هی مردم فرار می‌کنند که جهاد است. من از نردبان آمدم پائین به آدمهایم گفتم که ما هر یک یک تفنگ بر می‌داریم مـی‌رویم... بعد تفنگ برداشتیم رفتیم توی مجلس بنا کردیم فریاد زدن که جهاد است. رفتیم بیرون بهارستان،دیدم طـاق نـصرتی زده‌اند و تمام شاهزادگان و وزراء جمع شده‌اند با لباس رسمی. پرسیدم که لباس قزآقی شاه را که پوشیده است گفتند خود(ش). الان می آیند مجلس. (من) هم دیدم یکمرتبه دارای لباس رسمی شدم. بعد شاه تشریف آوردند. با کـالسکه آمـدند تـا در عـمارت بهارستان. گفتند که با کالسکه بریم بالا خانه. مردم یکمرتبه کمک کـردند کـالسکه را بردند بالا خانه. انشاءالله خیر است!

شنبه ۷ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

موثق الدوله، نایب الایاله با برادر زن موثق الدوله آمدند. موثق الدوله تا نزدیک غروب اینجا بود.

یکشنبه ۸ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

وزارت جنگ را دادند به مستوفی الممالک ولی قشون را تقسیم کردند مـابین سپهدار و ظفر السلطنه وزیر نظام. در حقیقت مستوفی وزیر لشگر است.

دوشنبه ۹ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

چون امروز کسالت داشتم نتوانستم بروم بیرون. یک ساعت از شب گذشته منصور الحکماء آمد نسخه نوشت.

سه شنبه ۱۰ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

موثق الدوله آمد. رفت حمّام. از حمام آمدند بیرون. قدری صحبت کردیم بعد رفت. قدری استراحت کردیم. دو ساعت به غروب مانده از خواب برخاستم احوالم خیلی کسل بود.

چهارشنبه ۱۱ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

حاجی امین خاقان، موثق الدوله، قوام السادات آمدند قدری صحبت کردیم. دو ساعت به غروب مانده موثق الدوله رفتند به عشرت آباد.

پنجشنبه ۱۲ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم منزل غنچه خانم. تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

جمعه ۱۳ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

یک ساعت به غروب مانده موثق الدوله آمد، قدری تخته بازی نمودیم.

شنبه ۱۴ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

سه ساعت به غروب سوار شدم رفتم منزل وزیر مخصوص. اتابک اعظم امروز



به مجرد صدا کردن طپانچه امین‌السلطان افتاد

آنجا بودند. نصرالسلطنه، مستوفی‌الممالک با جمعی بودند قدری آنجا بودیم رفتیم منزل ظفرالدّوله.

یکشنبه ۱۵ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

سوار شدیم رفتیم منزل آصف الدوله. قدری صحبت کردیم. ظهر آمدیم منزل.

دوشنبه ١٦ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

حاجی امین الخاقان آمدند قدری صحبت کردیم.

سه شنبه ۱۷ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

موثق‌الدوله آمدند، قدری تخته‌بازی کردیم. دوساعت‌به غروب موثق‌الدوله رفت.

چهارشنبه ۱۸ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

رفتم به صاحبقرانیه به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد رفتم دربار خدمت اتابک اعظم. عصری رفتم کامرانیه خدمت آقای نایب السلطنه، شب را آنجا ماندم.

پنجشنبه ۱۹ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

رفتم منزل اعتصام السلطنه، نهار صرف نمودیم.

جمعه ۲۰ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

رفتم حمّام. از حمام آمدم بیرون. موثق الدوله و حاجی امین خاقان بودند. عصری سوار شدم رفتم منزل غنچه خانم

شنبه ۲۱ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

اتفاق تازه و خبر وحشت انگیز: دو ساعت از شب یکشنبه ۲۲ شهر فوق اتابک اعظم با هیئت وزراء آمدند مجلس شورای ملی. بعد از مذاکرات زیاد مجلس ختم شد. اتابک اعظم با آقا سید عبدالله مجتهد آمدند دم در، که سوار شوند بروند. اتابک اعظم جلو بود آقا سید عبدالله از قراری که می‌گویند ایستاد پول به فقیر بدهد که یکمرتبه صدای طپانچه بلند شد. جمعیت زیادی در مجلس ایستاده بودند. تمام متفرق شدند به مجرد صدا کردن طپانچه امین السلطان افتاد. سید عبدالله فرار کرد بعد سیّدی امین السلطان را گذاشت توی درشگه بردند منزلش.

از قراری که می‌گویند دو تیر طپانچه به امین السلطان خورده و یک سرباز (را) هم با دشنه زده بودند و تیری هم به پای سید جعفر استرآبادی خورد ولی او عیب نکرد. خلاصه به محض رسیدن (بعد) منزل تمام کرد. خداوند انشاالله رحمت کند. شب دوشنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۵ حاجی میرزا احمد خان پنج ساعت از شب گذشته نعش را حرکت دادند بردند به حضرت معصومه. قاتل هم از قراری که معلوم شد عُباس آقا صراف بود و خودش را هم با طپانچه زده است و به درک واصل شد.

یکشنبه ۲۲ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

رفتم منزل اتابک اعظم فاتحه خواندم. جمعی از وزراء بودند. بعد آمدیم منزل. شاهزاده موثق الدوله آمدند اینجا

دوشنبه ۲۳ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

حاجی امین الخاقان و منتصرالممالک (و) عیسی خان آمدند قدری صحبت کردیم.

سه شنبه ۲۴ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

رفتم منزل اتابک اعظم فاتحه خواندم بعد با مؤیدالدوله سوار شدیم رفتیم منزل مؤیدالدوله. شب منزل مؤیّدالدوله ماندم.

چهارشنبه ۲۵ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد از آنجا رفتم کامرانیه خدمت آقا مشرف شدم.

پنجشنبه ۲۶ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

عصری سوار شدم رفتم منزل معیرالممالک، تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم. بعد آمدم منزل امروز جهیز آوردند ولی خیلی محرمانه که هیچ کس ملتفت نشد.

جمعه ۲۷ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

یک ساعت به غروب مانده رفتم منزل احتشام السلطنه دیدنی نمودم آمدم منزل. بعد موثق الدوله شب را اینجا ماندند.

شنبه ۲۸ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

سوار شدیم رفتیم صاحبقرانیه به خاکپای مبارک مشرّف شدیم من آمدم کامرانیه خدمت آقا مشرف شدم. نهار صرف نمودم. عصری موثق الدوله آمد کامرانیّه، به اتفاق رفتیم منزل وزیر دربار، شب را آنجا ماندیم. قدری آس بازی کردیم. شب خیلی خوبی بود خیلی خیلی خوش گذشت.



خانم معزّزالملوک همسر دوّم عزیزالسلطان

یکشنبه ۲۹ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

صبح از خواب برخاستم نماز خواندم بعد با موثق الدوله و آجودانحضور سوار شدیم آمدیم منزل. شاهزاده رفت منزلشان.

دوشنبه سلخ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

حاجی امین الخاقان، موثق الدوله و نواب آمدند. قدری تخته بازی کردیم.

سه شنبه غره شهر شعبان ۱۳۲۵

رفتم حضرت عبدالعظیم زیارت نموده مراجعت (کردم) عصری رفتم منزل موثق الدوله روضه.

چهارشنبه ۲ شهر شعبان ۱۳۲۵

سه ساعت به غروب بر حسب دعوتی که داشتم، سوار شدم رفتم اردوی قزاقخانه. سانِ سوار بود. اعلیحضرت همایونی تشریف آوردند. حضرت والا ظلّ السلطان هم بودند خیلی اشخاص دعوت داشتند.نیم ساعت به غروب مانده اعلیحضرت تشریف بردند من هم آمدم شهر، رفتم امیریه. بعد آمدم منزل موثق الدوله. امشب چون شب تولد جناب سید الشهدا است روضه خوانی می‌کند و شام می‌دهد به فقرا.

پنجشنبه ۳ شهر شعبان ۱۳۲۵

حاجی امین خاقان آمدند، قدری صحبت کردیم تا وقت ظهر (بعد) نهار صرف نمودیم. قدری استراحت کردم.

جمعه ۴ شهر شعبان ۱۳۲۵

امروز مجلس جشنی برای من منعقد است. رفتم با موثّق الدوله اندرون، غنچه خانم نقل با شاهی سفید ریخت سر من، شربت صرف نمودیم. آمدیم بیرون، آجودانحضور، حسن خان، نوّاب، مؤیدالدوله هم از شمیران آمدند. بعد از صرف شربت و قلیان با مؤید الدوله سوار شدیم رفتیم امیّریه شربت و قلیان صرف نمودیم. آمدیم. با منزل حضرات که اسمشان پیش ذکر شد. نهار صرف نمودیم. سه ساعت به غروب مانده احتشام السلطنه، حسام لشگر، عماد حضور، سعد الملک آمدند. سردار افخم هم بود یک ربع به غروب مانده مؤید الدوله، موثق الدوله (و) سردار افخم و نصرت الممالک و آجودانحضور، عماد حضور، سعد الملک، حاجی امین خاقان رفتند عقب عروس. سه ساعت از شب گذشته به میمنت و مبارکی عروس را وارد کردند، من هم با سردار افخم تا نزدیک خانه عین الدوله رفتم به جهت استقبال، ساعت سه و نیم از شب گذشته حاجی امین الخاقان بانصرت الممالک من را بردند، دست به دست دادند. الحمدلله شب بسیار خوبی بود در همان شب هم کار را باتمام رسانیدم. امیدوارم به حق پنج تن که آخر و عاقبت به خیر باشد اللّهم‌اجعل عاقبة امورنا خیرا.

شنبه ۵ شهر شعبان ۱۳۲۵

رفتم حمام، از حمّام آمدم بیرون، بعد آمدم بیرونی، مویدٌالدوله، موثق الدوله، آجودانحضور، عماد حضور، حاجی امین خاقان بودند. بعد مویدٌالدوّله رفت امیریه سایرین هم رفتند، من هم رفتم اندرون.

یکشنبه ٦ شهر شعبان ۱۳۲۵

دوساعت‌به غروب مانده رفتم منزل موثق‌الدوله روضه. تانزدیک غروب آنجا بودم.

دوشنبه ۷ شهر شعبان ۱۳۲۵

رفتم منزل مشیر الدوله، فاتحه خواندم. شب شنبه ۵ شهر حال، مشیرالدوله سکته کرده است و به رحمت ایزدی پیوسته شد.

سه شنبه ۸ شهر شعبان ۱۳۲۵

رفتم منزل موثّق الدوله، روضه. معیّرالممالک هم آنجا بود.

چهارشنبه ۹ شهر شعبان ۱۳۲۵

امروز تمامش را در منزل بودم.

پنجشنبه ۱۰ شهر شعبان ۱۳۲۵

عصری رفتم منزل موثّق الدوله روضه. از روضه آمدم منزل. سراج الکتّاب، آصف السلطنه آمدند. تا یک ساعت از شب گذشته اینجا بودند.

جمعه ۱۱ شهر شعبان ۱۳۲۵

رفتم کامرانیّه خدمت آقا مشرف شدم. نهار را صرف نمودم سوار شدم، رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا سه ساعت به غروب مانده درب خانه بودم. بعد سوار شدم رفتم سفارت انگلیس به تماشای اسب دوانی،مدعّوبودم. عصری که اسب دوانی تمام شد با احتشام السلطنه سوار شدیم آمدیم شهر.

شنبه ۱۲ شهر شعبان ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرّف شدم. موکب همایونی به

کلی از صاحبقرانیه تشریف فرمای شهر شدند. خلاصه مشیر السلطنه که وزیر داخله باشد با وزراء و سردارهابودند. چهار ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم. حضرت والا ظلّ‌السلطان با وزیر داخله و تمام وزراء و سردارها بودند. انجمن داشتند به جهت اینکه تنخواهی جمع نمایند که به دولت قرض بدهند. تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودیم.

یکشنبه ۱۳ شهر شعبان ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم.

دوشنبه ۱۴ شهر شعبان ۱۳۲۵

عصری رفتم منزل موثّق‌الدوله، تا نیم ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

سه شنبه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. چون روز عید حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه بود، سلام عام منعقد گردید ولی سلام خیلی خنک بود، عصری رفتم منزل ساعد السلطان، عقدکنان دخترش بود. بعد از آنجا سوار شدم رفتم امیّریه.

چهارشنبه ۱٦ شهر شعبان ۱۳۲۵

رفتم حمام. از حمام آمدم بیرون، کسی نبود. تمام نوکرها رفته بودند منزل آقا میرزا آقاخان، عروسی پسر آقا میرزا آقاخان است. اعزازالسلطنه، علیقلی میرزا آمدند،

نهار صرف نمودیم، اعزازالسلطنه، علیقلی میرزا امشب را اینجا ماندند.

پنجشنبه ۱۷ شهر شعبان ۱۳۲۵

دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم منزل آصف السلطنه. عروسی خود آصف السلطنه است.

جمعه ۱۸ شهر شعبان ۱۳۲۵

سوار شدیم رفتیم با مفاخرالسلطنه منزل امیراعظم. مجلس ترتیب داده‌اند از سردارها و وزراء. من هم داخل انجمن شدم نزدیک ظهر تمام سردارها و وزراء رفتند به مجلس شورای ملی. عریضه‌یی که سردارها به اعلیحضرت عرض کرده بودند و جوابی که اعلیحضرت مرحمت فرموده بودند در مجلس قرائت نمودند، مورد تحسین ملت واقع شدندوخیلی خیلی وکلا اظهار شعف و خوشحالی نمودند. سوار شدیم رفتیم منزل حضرت والا ظلّ السلطان، تا یک ساعت از شب گذشته آنجابودیم.

شنبه ۱۹ شهر شعبان ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد، از خدمت اعلیحضرت آمدم در عمارت خورشید که انجمن سردارها باشد. قدری آنجا بودیم. قرعه کشیدند، ریاست قراسورانی کل، به اسم حاجی آصف السلطنه در آمد. دستخط در این باب صادر نمودند.

یکشنبه ۲۰ شهر شعبان ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد آمدم مجلس

سردارها قدری آنجا بودم، بعد سوار شدم رفتم منزل صدیق الدوله، مهمان بودم. موثق الدوله و جمعی بودند قدری آس بازی کردیم تا عصری، بیست و یک تومان بردم بعد سوار شدم رفتم امیّریه.

دوشنبه ۲۱ شهر شعبان ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد آمدم مجلسِ سردارها. قدری هم آنجا بودم.

سه شنبه ۲۲ شهر شعبان ۱۳۲۵

رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم، بعد، از خدمت اعلیحضرت آمدم (به) انجمن سردارها. قدری آنجا بودم عصری رفتم مجلس شورای ملی. تمام سردارهاو وزراء جمع بودند به جهت قسم، این که: در حضور وکلا قسم یاد نمایند که به ملّت و دولت خیانت نکنند. آقای آقا سید عبدالله صیغه قسم یاد نمودند، یکی یکی قسم یاد نمودند. نزدیک غروب از مجلس آمدم منزل.

چهارشنبه ۲۳ شهر شعبان ۱۳۲۵

رفتم منزل موثق‌الدوله، با هم سوار شدیم رفتیم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدیم. بعد آمدیم انجمنِ سردارها. قدری آنجا بودیم بعد با شاهزاده موثق‌الدوله رفتیم منزل حاجی‌عباسقلی تاجر عروسی برادرش که دو دخترهای آجوانحضور را برای دو برادرش آورده، عروسی نموده است. جمعیت زیاد از تجّار و اعیان بودند. بعد از نهار رفتم منزل معیرالممالک مشغول آس‌بازی شدیم.

شنبه ۲۴ شهر شعبان ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد آمدم انجمن سردارها. تا نزدیک ظهر آنجا بودم. بعد آمدم منزل. عصری آمدم بیرون، آجودانحضور، معین دربار، حسن خان پیشخدمت شاه شهید بودند.

جمعه ۲۵ شهر شعبان ۱۳۲۵

رفتم منزل آقا میرزا آقاخان. امروز آنجا دعوت داریم. موثق‌الدوله، نصرت الممالک، حاجی امین الخاقان، آجودانحضور و جمعی دیگر هم (بودند). قدری آس بازی کردیم.

شنبه ۲٦ شهر شعبان ۱۳۲۵

صبح از خواب برخاستم، نماز خواندم، چای صرف نمودم آمدم بیرون. آقا میرزا آقاخان و اسماعیل خان سر تیپ فوج سوادکوه بودند. گاردی‌ها هم از دست نصرت نظام عارض بودند.

یکشنبه ۲۷ شهر شعبان ۱۳۲۵

عصری رفتم منزل موثق الدوله، تا نزدیک غروب آنجا بودم بعد آقای نایب السلطنه من (را) خواستند رفتم امیریه.

دوشنبه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۲۵

سوارشدم رفتم‌امیریه خدمت‌آقامشرف شدم. تا یک ساعت به غروب آنجا بودم.

سه شنبه سلخ شهر شعبان ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد از مرخصی آمدم منزل آصف السلطنه.

چهارشنبه غره شهر رمضان ۱۳۲۵

با اعزاز السلطنه سوار شدم رفتم حضرت عبدالعظیم، زیارت نمودم.

پنجشنبه ۲ شهر رمضان ۱۳۲۵

با موثق الدوله سوار شدیم رفتیم عشرت آباد، تا نزدیک غروب آنجا بودیم. بعد آمدیم شهر. موثق الدوله رفت منزلش. من هم آمدم رفتم اندرون، افطار نمودم.

جمعه ۳ شهر رمضان ۱۳۲۵

رفتم منزل موثق الدوله با هم سوار شدیم رفتیم شاهزاده حسن زیارت نمودیم.

شنبه ۴ شهر رمضان ۱۳۲۵

نزدیک ظهر از خواب برخاستم قدری گردش نمودم بعد نماز خواندم آمدم بیرون. موثق الدوله، آجودانحضور، حاجی امین الخاقان و نوآب بودند.

یکشنبه ۵ شهر رمضان ۱۳۲۵

جائی نرفتم تمامش را منزل بودم.

دوشنبه ٦ شهر رمضان ۱۳۲۵

رفتم مسجد. حاجی معین السلطان با پسرش و پسر ظل السلطان بودند. قدری

صحبت های ملک المتکلّمین راگوش کردیم.

سه شنبه ۷ شهر رمضان ۱۳۲۵

رفتم منزل وزیر افخم. مادرش مرحوم شده است. فاتحه خواندم بعد سوار شدم رفتم امیریه.

چهارشنبه ۸ شهر رمضان ۱۳۲۵

نزدیک ظهر از خواب برخاستم تا نزدیک غروب بیرون بودم بعد رفتم اندرون افطار نمودم.

پنجشنبه ۹ شهر رمضان ۱۳۲۵

آمدیم منزل با قراف، به جهت مشایعت امیراعظم. حکومت گیلان را داده‌اند به امیر اعظم. علاءالدوله هم آنجا بود.

جمعه ۱۰ شهر رمضان ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم دوشان تپه به خاکپای مبارک مشرف شدم. خیلی خلوت بود دوشان تپه. تقریباً پنجاه نفر بیشتر نبود. تا نزدیک غروب به حضور مبارک بودم خیلی اظهار مرحمت فرمودند.

شنبه ۱۱ شهر رمضان ۱۳۲۵

نوشته نشده است.

یکشنبه ۱۲ شهر رمضان ۱۳۲۵

نوشته نشده است.

دوشنبه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۲۵

بعد از توپ سحر به عزم شکار (به) هزار درّه حرکت کردیم در این چند روزه کوه البرز و سایر کوه‌ها را برف کاملی زده است که هیچوقت در این فصل همچه برفی دیده نشده بود. هوا هم بسیار سرد بود ولی خیلی کوه‌ها و صحراها مصفّا بود. صحبت کنان رفتیم تا سرخه حصار، پیاده شده درشگه را مرخص کرده سوار اسب رفتیم به سوی هزار درّه که میان راه مازندران و راه جاجرود است. به هزار دره دوربین انداختیم چیزی پیدا نکردیم. یکمرتبه بصیر السلطنه گفت شکار! شکار! از حسن خان تفنگ گلوله پنج تیر را گرفته با گلوله اوّل یک میش بزرگی را زدم جا به جا خوابید. مشهدی علی سرش را برید. امروز بسیار خوش گذشت.

پنجشنبه ۲۲ شهر شوال المکرم ۱۳۲۵

چون مدّتی است که نوشتن روزنامه تعویق افتاده بدین واسطه مجملاً می‌نویسم:
در عرض این مدّت الحمدلله به سلامتی و خوشی گذرانیدیم. اخبارات این چند مدّت از این قرار است. بعد از صدارت مشیر السلطنه رئیس‌الوزراء: وزیر مالیه ناصرالملک، وزیر داخله آصف الدوله، وزیر عدلیه مخبرالسلطنه، مستوفی‌الممالک وزیر جنگ، صنیع الدوله وزیر معارف و اوقاف، مشیر الدوله وزیر امور خارجه، مؤتمن الملک وزیر تجارت و رئیس گمرکات است و امیر اعظم حاکم رشت شده. صاحب اختیار که وزیر مخصوص باشد حاکم کرمان شده ولی هنوز حرکت نکرده است. علاءالدوله هم حاکم فارس شده ولی هنوز حرکت نکرده است.

روز چهارشنبه ٦ شوال المکرم اعلیحضرت همایون تشریف فرمای مجلس شورای ملی شد. تشریفات زیادی فراهم آورده (بودند). از دَم اندرون تا دَم مجلس قزّاق و سرباز و ژاندارم دو طرف خیابان ایستاده بودند. توی سرسرای مجلس هم گارد نصرت و صاحبمنصب‌های قورخانه و شاگردهای مدرسه ایستاده بودند. اشخاصی که آنجا بودند از این قرار است: حضرت والا ولیعهد و اعتضادالسلطنه و ناصرالدین میرزا و حضرت والا ظلّ السلطان و حضرت والا نایب السلطنه. تمام با لباس رسمی بودند ولی نایب السلطنه و شاهزاده مشهدی بدون لباس رسمی بودند. تمام وزراء و سردارها با لباس رسمی حاضر بودند و در تالار بزرگ ایستادند که موکب همایون با عزّت تمام وارد شدند. خطابه بسیار قشنگی ناصرالملک از قول اعلیحضرت قرائت کردند و خطابه‌یی هم از جانب مجلس قرائت نمودند بعد صورت قسم نامه که مجلس نوشته بودند خود اعلیحضرت خوانده و قرآن را زیارت فرمودند. بعد موکب همایون تشریف فرما شدند و مراجعت نمودند. تمام مردم متشکر و دعاگوی ذات مقدّس بودند در واقع جشن بسیار بزرگ خوبی بود. اخبارات شهری: در چند مدّت قبل از این در میدان توپخانه قزاق‌ها با سربازهای سیلاخوری دعوا می‌کنند، بنای تفنگ انداختن را می‌گذارند بعد علاءالدوله و امیر جنگ می‌رسند و نمی‌گذارند که دعوا کنند ولی کسی را صدمه نزده‌اند. کشیک خانه را سپرده‌اند به امیر جنگ. پریشب هم در چاله میدان سربازهای فوج مخصوص با بچه(های) آن محل دعوا می‌کنند. دو نفری را کشته و چند نفر زخمی شده است.
دیروز مردم تمام از ترس اینکه مبادا دکّان ها را چپو نمایند بازارها را بستند ولی عصری بازکردند. نصر السلطنه هم حاکم استرآباد شد و چند روز است که حرکت کرده است و از طرف انزلی رفته است.

جمعه ۲۳ شهر شوال المکرم ۱۳۲۵

دو نفر قاتل آن سه نفر آدمی (را) که در چند شب قبل دعوا کرده بودند گرفتند

یک نفر دیگر فرار کرده است.

شنبه ۲۴ شهر شوال المکرم ۱۳۲۵

عصری از خواب برخاسته دیدم از مجلس صدای داد و بیداد بلند شد ولی هنگامهٔ غریبی بود که نمی‌توان شرح داد. فرستادم تجقیق نمایند.

یکشنبه ۲۵ شهر شوال المکرم ۱۳۲۵

امروز صبح رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم بعد سوار شدم آمدم منزل.

دوشنبه ۲٦ شهر شوال المکرم ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم منزل احتشام السلطنه. سردار ناصر، موثّق الملک بودند. در مورد آب عزیزّیه که مؤیدالدوله مانع شده است قدری گفت‌وگو نمودیم. قرار براین شد که این دفعه قراری در این باب بگذارند.

سه شنبه ۲۷ شهر شوال المکرم ۱۳۲۵

نزدیک غروب محقّق الدوله آمد اینجا، قدری صحبت کردیم. تا یک ساعت از شب گذشته اینجا بود.

چهارشنبه ۲۸ شهر شوال المکرم ۱۳۲۵

امین الخاقان آمدند، تا نزدیک ظهر بودند، بعد رفتند. حکومت طهران را دادند به ظفر السلطنه.

پنجشنبه ۲۹ شهر شوال المکرم ۱۳۲۵

صبح آمدم بیرون، سوار شدم رفتم منزل ظلّ السلطان، تشریف برده بودند حمّام. قدری با اسماعیل میرزا صحبت کردیم. بعد سوار شدم رفتم درب خانه. قدری منزل امیر جنگ نشستم. بعد رفتم حضور مبارک مشرف شدم. تمام وزراء بودند تا نزدیک ظهر درب خانه بودم.

جمعه سلخ شهر شوال المکرم ۱۳۲۵

حاجی امین الخاقان آمدند قدری صحبت کردیم. تا نزدیک ظهر. امروز تمامش در منزل بودم.

شنبه غره ذی القعده ۱۳۲۵

امروز صبحی رفتم درب خانه، حضور مبارک اعلیحضرت همایونی مشرّف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم.

یکشنبه ۲ شهر ذی القعده ۱۳۲۵

امروز صبح رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر آنجا بودم. دو ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرّف شدم.

دوشنبه ۳ شهر ذی القعده ۱۳۲۵

امروز صبح از اندرون آمدم بیرون، آقا میرزا آقا خان و حاجی امین الخاقان بودند. قدری صحبت کردیم از قراری که مذکور شد ساوجبلاغ مکری را عشایر عثمانی تصاحب نموده‌اند.

سه شنبه ۴ شهر ذی القعده ۱۳۲۵

امروز صبحی سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد سوار شدم رفتم امیّریه خدمت آقا مشرف شدم. اندرون تشریف داشتند.

چهارشنبه ۵ شهر ذی القعده ۱۳۲۵

امروز صبح سردار فیروز جنگ، عمید حضور (و) حاجی امین الخاقان آمدند. امروز تمامش را در منزل بودم.

پنجشنبه ٦ شهر ذی القعده ۱۳۲۵

صبح آمدم بیرون، سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. اخبارات تازه: شجاع السلطنه زنش را طلاق داده است.

جمعه ۷ شهر ذی القعده ۱۳۲۵

امروز تمامش را در منزل بودم. عصری حاجی امین الخاقان (و) آقا میرزا آقاخان آمدند.

شنبه ۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. عصری رفتم امیریه تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودم.

یکشنبه ۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح از منزل سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تمام

وزراء و سردارها درب خانه بودند. تا دو ساعت به غروب مانده حضور اعلیحضرت مشرف بودم. بعد سوار شدم رفتم امیّریه تا ساعت سه آنجا بودم. اخبارات تازه از این قرار است:

یک ساعت به ظهر مانده جمعی از الواط‌های چاله (میدان)، به تحریک مقتدر صنایع و صنیع حضرت می‌آیند در مسجد سپهسالار. قدری در مسجد مکث می‌کنند. نزدیک ظهر یکمرتبه دست می‌کنند به «پیشتو»[1] و بنای شلیک را می‌گذارند. جمعیت زیادی در مسجد بود تمام فرار اختیار می‌کنند. بعد می‌آیند دم مجلس چند تیری هم به مجلس می‌اندازند. یکمرتبه فرار می‌کنند، می‌روند میدان توپخانه بست می‌نشینند. فریاد می‌کردند که «ما مشروطه نمی‌خواهیم»، جمعی هم در مسجد شیخ عبد الحسین جمع بودند. اینها هم می‌آیند میدان توپخانه به این جماعت ملحق می‌شوند. بعد می‌فرستند آقا سید علی آقا یزدی را می‌آورند میدان توپخانه که به جهت مردم وعظ کنند. علاءالدوله و معین‌الدوله را چوب حضوری زدند و حبس نمودند. قرار شد که شب تحت الحفظ از طهران بروند بیرون.

دوشنبه ۱۰ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تمام وزراء به خاکپای مبارک مشرف بودند، بعضی از وزیر مختارها هم آمدند حضور اعلیحضرت مشرف شدند. خلاصه تا عصری درب خانه بودم. بعد رفتم امیریه. شب را هم آنجا ماندم. ناصر الملک هم مغضوباً رفت فرنگ. اجماع میدان توپخانه امروز خیلی زیاد شد آقا شیخ فضل الله، ملا محمد آملی، اکبر شاه، حاجی میرزا لطف (الله) پسر آقا سید علی اکبر را آوردند میدان توپخانه که شاید بتوانند کاری از پیش ببرند.

۱ـ نوعی اسلحه کمری

سه شنبه ۱۱ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تمام وزراء درب خانه بودند. کابینه وزراء تغییر کرده است: نظام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر مالّیه، قائم مقام وزیر تجّار، ظفرالسلطنه وزیر جنگ، توپ خانه را هم دادند به مجدالدوله و سایر وزراء هم همان وزراء سابق هستند. خلاصه تا عصری درب خانه بودم. بعد آمدم منزل راحت کردم. امروز یک نفر را در میدان توپخانه کشتند. الحمدلله چیزی که در مملکت ما پیدا نمی‌شود امنیّت است. شبها آدم لخت می‌کنند. خداوند انشاءالله به خیر بگذراند.

چهارشنبه ۱۲ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تمام وزراء و سردارها بودند. وزیر مختارها هم آمدند حضور اعلیحضرت مشرف شدند. اعلیحضرت همایونی قرآن را مهر کردند و فرستادند به توسط وزراء به مجلس که با مشروطیت همراه هستم و متعهد شدند که اشرار را از میدان توپخانه متفرّق نمایند. خلاصه تا عصری درب خانه بودم اتفاقاتی که امروز رخ داده است یک نفر را در میدان به اسم مشروطه طلبی کشتند و از قراری که معلوم شد آدم نصرت الممالک بوده است ولی عباهای مردم را زیاد می‌برند ولی اشخاصی که در مسجد سپهسالار جمع شده‌اند ابداً مرتکب شرارت نشده‌اند و تقریباً بیست هزار نفر جمعیت می‌شوند با تفنگ و پیشتو.

پنجشنبه ۱۳ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح سوار شدم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم وزراء و سردارها بودند، تا عصری درب خانه بودم، بعد آمدم منزل. امروز قرار بود که اشخاص میدان توپخانه بروند، بعد معلوم شد که اشرار را برده‌اند توی قورخانه نگاه داشته‌اند و

علماء و طلاّب هم توی میدان توپخانه ماندند. چادر را هم انداختند، مردم متفرّق شدند ولی اشخاصی که در مسجد و مجلس بودند ابداً حرکت نکردند می‌گفتند تا اشرار را تنبیه نکنند نمی‌رویم. در این روزها هم بازار بسته بود.

جمعه ۱۴ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. آمدم منزل نهار صرف نمودم. عصری سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا یک ساعت به غروب در آنجا بودم.

شنبه ۱۵ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا یک ساعت به غروب مانده درب خانه بودم. تمام وزراء و سردارها هم بودند. یک ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم امیّریه.

امروز بعد از ظهر دو مرتبه، اشرار می‌آیند طرف مجلس که بنای فتنه را بگذارند. قزّاق می‌آید که اینها را برگرداند که چند تیر پیشتو شلیک می‌کنند. قزّاق به زور (اشرارا را) برمی‌گرداند. بعد می آیند توپخانه، دو مرتبه چادرها را بلند می‌کنند و بنای شرارت و هرزگی را می‌گذارند. عبای چند نفر را هم از دوششان بر می‌دارند.

یکشنبه ١٦ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا عصری درب خانه (بودم). وضع درب خانه از قرار روزهای سابق بود. امروز فدائی‌های مجلس زیاد شدند و صدای داد و فریاد مشروطه طلب‌ها گوش فلک را کر کرده است. الحمدلله

منزل ما ازهمه جا امن تراست.درمیدان توپخانه یک شاگرد خیاط و یک صرّاف را زخم زدند.

دوشنبه ۱۷ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح از خواب برخاستم، سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. بعد سوار شدم آمدم منزل. عصری سوار شدم رفتم درب خانه تایک ساعت به غروب مانده حضور مبارک اعلیحضرت بودم. امروز اجماع میدان توپخانه را متفرّق نمودند ولی از قراری که مذکور شد در ارک پنهان نموده‌اند. اجماع مسجد و مجلس روزبروز در تزاید است.

سه شنبه ۱۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

امروز تمامش را در منزل بودم. اخبارات شهری: اجماع مسجد راکم نموده‌اند و شروطی راکه مجلس قرار داده بودند قبول شد الحمدلله به یک اندازه شهر آرام شده است ولی بازآدم را لخت‌می‌کنند،هنوزآن طوری که باید مردم راحت بشوند نشده(اند).

چهارشنبه ۱۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

امروز تمامش را در منزل بودم. به قدری کسالت روحانی داشتم که نتوانستم درب خانه بروم.

پنجشنبه ۲۰ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبحی سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم وزراء و سردارها تمام درب خانه بودند. تا عصری درب خانه بودم.

جمعه ۲۱ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

اخبارات شهری: امروز اشخاصی که در میدان توپخانه بودند با علماء و طلاّب رفتند مدرسه مروی، آنجا بست نشستند. اشخاصی که هواخواه مجلس بودند زیادتر شدند. از روزی که این غائله بر پا شده است مردم از سیّد و طلاّب و خوانین درک معنای آیهٔ یجاهدون فی سبیل الله راکرده‌اند، یعنی صبح و عصر حاضر می‌شوند و مشق نظامی می‌کنند. تقریباً دویست نفر می‌شوند که مشق نظامی می‌کنند.

شنبه ۲۲ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح سوار شدم، رفتم درب خانه به خاکپای مهر اعتلای همایونی مشرّف شدم تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. بعد سوار شدم آمدم منزل. امروز بازارها را به امر مجلس شورای ملّی باز کردند. سرباز و ژاندارم در بازار گذاشتند که مبادا اسباب (مزاحمت) به جهت کسبه فراهم شود.

یکشنبه ۲۳ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. وزراء و امرا درب خانه بودند. امروز اجماع مجلس راکم نمودند تقریباً دو هزار نفر دیگر باقی مانده‌اند.

دوشنبه ۲۴ شهر ذی القعده ۱۳۲۵

امروز الحمدلله درکمال خوشی بودم و تمامش را در منزل بودم. عصری رفتم منزل موثق الدوله تا نیم ساعت از شب گذشته منزل شاهزاده بودم. بعد آمدم منزل .امروز سرباز زیادی گذاشتند دور مسجد مروی که اشرار را بگیرند نان و آب را هم از قراری که می‌گویند به رویشان بسته‌اند.

سه شنبه ۲۵ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح سوار شدم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم تمام وزراء و امراء بودند. نزدیک ظهر آمدم منزل رفتم اندرون تا عصری منزل بودم. امروز چهار پنج نفر از اشرار راگرفتند و در میدان توپخانه حبس کردند.

چهارشنبه ۲۶ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

چهارساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم دیدن وزراء مختار، در حقیقت روز عیدشان است. نزدیک غروب هم رفتم منزل ظلّ السلطان. تشریف برده بودند اندرون. بعد رفتم منزل اکبر میرزا، چائی صرف نمودم.

پنجشنبه ۲۷ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح سوار شدم رفتم منزل ظل السلطان چای و قلیان صرف نمودم.

جمعه ۲۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

عصری علیقلی میرزا و اعزازالسلطنه آمدند تا نزدیک غروب اینجا بودند. دو سه روز است صدای داد و فریادهای مجلس کم شده است ولی باز جمعیت هست ولی نه مثل سابق.

شنبه ۲۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

صبح سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک (مشرف) شدم. چند روز بود که اعلیحضرت همایونی جزئی کسانی داشتند. الحمدلله رفع شده است و امروز بیرون تشریف آورده بودند. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. امروز جمعیت مجلس

بکلّی متفرق شدند. امیدواریم که انشاءالله از این نوع غائله‌ها بر پا نشود. وزیر مـختار ینگه دنیا آمد باز دید.

یکشنبه سلخ شهر ذیقعده ۱۳۲۵

عصری سوار شدم رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد سـوار شدم رفتم امیّریه.

دوشنبه غره شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

سوارشدم رفتم حضرت عبدالعظیم زیارت نمودم.آمدم منزل تاعصری منزل بودم.

سه شنبه ۲ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

صبح سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرّف شد(م). تا نزدیک (ظهر) درب خانه بودم. دو ساعت به غروب مانده رفتم امیّریه.

چهارشنبه ۳ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

صبح سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرّف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم.

پنجشنبه ۴ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. بعد از آنجا رفتم منزل غنچه خانم احوالپرسی.

جمعه ۵ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

امروز الحمدلله خیلی خوش گذشت. تمامش را در منزل بودم. صبحی سردار افخم آمد دیدن حاجی امین الخاقان، چای و قلیان صرف شد بعد رفتند. عصری درة الدوله آمد منزل حاجی امین الخاقان. من هم رفتم آنجا تا دو ساعت از شب گذشته آنجا بودیم. بعد آمدم اندرون.

شنبه ٦ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

صبح از خواب برخاستم. شکر خداوند را بجا آوردم. بعد سوار شدم رفتم درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. تا نزدیک ظهر درب خانه بودم. بعد سوار شدم آمدم منزل تا عصری منزل بودم.

یکشنبه ۷ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

امروز (را) الحمدلله درکمال خوبی و خوشی گذرانیدم و تمامش را در منزل بودم. حاجی امین الخاقان (و) آقا میرزا آقاخان آمدند قدری اینجا بودند. بعد رفتند. عصری درةالدوله آمد منزل حاجی امین الخاقان. من هم رفتم آنجا تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم. بعد آمدم منزل، رفتم اندرون.

دوشنبه ۸ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

امروز تمامش را در منزل بودم. حاجی امین الخاقان (و) آقا میرزا آقا خان (و) شیخ الاسلام آمدند، قدری به حسابات ماههای گذشته رسیدگی کردم تا نزدیک ظهر، بعد رفتم اندرون. عصری بشیرحضور آمدولی حمّام بودم، وقتی که آمدم بیرون، رفته بود.

سه شنبه ۹ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

چندی است که خوب دیگر روزنامه نمی‌نویسم. میرزا عزیزالله می‌نوشت. تمام را بی ربط (و) بد نوشته. باز خوب انشاءالله خواهم نوشت. اخبار دولتی و ملّتی هر چه روی دهد خواهم نوشت. اگر خوانندگان بتوانند خط مرا بخوانند. باری کارها با خدا است. انشاءاللّه اصلاح خواهد شد. امروز که سه شنبه ۹ شهر ذیحجه است و روز عرفه بود از صبح با اندرون رفتم به زیارت حضرت عبدالعظیم، باغ مرحوم مهدعلیا. نهار گرم بسیار خوبی حاضر کرده بودند صرف شد. سرکار خاصه خانم هم از امیّریه تشریف آورده بودند. بسیار بسیار الحمدلله خوش گذشت زیارت کاملی کردیم. امروز هوا منقلب بود. دیشب تا صبح می‌بارید ولی امروز ابر بود نمی‌بارید. بسیار هوای خوبی بود، مثل بهار. عصر مراجعت کرده استراحت شد. الحمدلله.

چهارشنبه ۱۰ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

صبح برخاسته، گوسفند کشته، نسقچی باشی آمده، قدری نشسته بعد رفتم منزل امین الخاقان، عید مبارکی کرده، دستش را بوسیده، قدری صحبت کردیم. از انجا با نسقچی باشی سوار شده رفتم تماشای کشتن شتر قربانی، چندان تشریفاتش مفصّل نبود، بشیر الملک و سایرین بودند، آش همان و فلان... باری بعد آمدم در خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم. وزراء و غیره تماماً بودند. سلام بسیار خنکی بود، بسیار خلوت. حضرت والا وزیر جنگ یعنی ظفر السلطنه سر نظام ایستاده، مجدالدوله سر توپخانه، نظام‌الملک مخاطب سلام. باری چیز تازه(ای) نبود، مگر اینکه از اهل نظام دو سه سرتیپ ویک امیرتومان‌بیشترنبودآنهم پسر سردارافخم. عصری رفتم منزل شاهزاده ظل السلطان، قدری نشسته بعد رفتم منزل حضرت اقدس نایب السلطنه، رفتم تو، سعد الملک، ناصرالدوله درحضورشان بودند. بعدمجدالدوله آمده، سفیرکبیرعثمانی هم آمد.

پنجشنبه ۱۱ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

تا عصری منزل بودم. عصری رفتم منزل شاهزاده موثق الدوله. امیر معظّم که حاجب الدوله قدیم باشد با آجودان حضور و صادق خان آنجا بودند. قدری آس بازی کردیم.دو تومان هم باختم.

جمعه ۱۲ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

صبح برخاسته آمدیم بیرون. گفتند شاهزاده موثق الدوله آمده است، نهار خوبی داشتیم تخته هم بازی کردیم. آجودان حضور به شاهزاده موثق الدوله باخت. امروز از صبح باران می‌بارید، بعد برف بارید. کوچه‌ها عبورش خیلی سخت است، به طوری گل است که حد ندارد.

شنبه ۱۳ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

رفتم منزل احتشام السلطن،ه از آنجا رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، مراجعت به منزل کردم.

یکشنبه ۱۴ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

امروز نهار در منزل شاهزاده مشهدی صرف شد. عصر هم حضور آقای نایب السلطنه شرفیاب شدم. (باران) این چند روزه، تمام پشت بام ها را خراب کرده، تمام اطاق‌های اندرونی آقا چکهّ می‌کند. حاجی دبیر الدوله، مجدالدوله، پسر شعاع الدوله با سایر اجزای مخصوص خود آقا بودند. شاهزاده سالارالدوله روز پنجشنبه قبل، شرفیاب خاکپای مبارک شده بود، از اخبار تازه همین بود.

دوشنبه ۱۵ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

امروز تمامش را در منزل بودم، نهار هم حلیم بسیار خوبی پخته بودند.

سه شنبه ۱٦ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

امروزتمامش رادرمنزل بودم، عصری هم مقبل السلطنه آمده قدری نشسته رفت.

چهارشنبه ۱۷ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

وقت مغرب رفتم منزل موثق‌الدّوله. عدل‌الدوله(و) آجودان‌حضور(و)نوآب بودند.

پنجشنبه ۱۸ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

رفتم میدان توپخانه برای سرکشی به اطاق گاردی‌ها. نصرت نظام، حسین آقا برادرش، آقا میرزا آقا خان (و) سایر آدم‌ها بودند. شیرینی و چای و نان و پنیر (و) تشریفات خوبی حاضر کرده بودند. افواج می‌آمدند و می‌رفتند. حال ما هم کم تر از سرهنگ خیالی نبود. بعد تمام گاردی‌ها رفتند پائین ایستادند. من هم رفتم، یکی از گاردی‌ها یک خطابه برای تشکر که: من به آنها ریاست دارم، آنها را از اوّل من اختراع در این مملکت کردم، در واقع ایجاد اینها ازمن شده است، خواند. مردم زیادی از صاحب منصب‌های توپخانه، مردم اطرافی، راه گذر آمده، ایستاده تماشا می‌کردند. بعد من یک جوابی گفتم. یک دو اشرفی به نصرت نظام یکی به برادرش، یکی به انکه خطابه خواند دادم. به سایرین هم یکی یک پنج هزاری دادم. بعد سوار شده رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. همه کس و همه جور آدمی بود(ند). سلام منعقد شد و نظام‌الملک مخاطب بود. ظفرالسلطنه سرِ قشون، امروز بد نبود، رنگین تر از آن عید بود.

امروز از اشخاصی که رخت نظام پوشیده بودند، نظم‌الدوله بود که ظفر السلطنه

خزانه نظام را (به او) سپرده است.

ضیاءالملک همدانی هم میر قلیچ ظفر السلطنه شده است خاک بر سر این مملکت کو... پسند کنند. مرده شور این وضع قرتی را ببرد. اگر چه بد نیست همه به هم می‌آیند.

جمعه ۱۹ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

امروز تمام را در منزل بودم. وقت غروب با موثّق الدوله (و) آجودانحضور رفتیم در سبزی کاری پشت منزلمان، تماشای یخچال. بد نیست، قدری یخ گرفته‌اند. انشاءالله دو سه روز دیگر خواهند انداخت.

شنبه ۲۰ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

سوار اسب شده رفتم در خانه. اعلیحضرت همایونی امروز نمک میل فرموده‌اند بیرون نیامده‌اند. بعد رفتم منزل امیر جنگ که امیر بهادر باشد. عصری رفتم امیّریه، خدمت آقای نایب‌السلطنه، آصف السلطنه هم آنجا بود.

یکشنبه ۲۱ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

صبح رفتم منزل شاهزاده مؤیدالدوله، از او دیدنی کردم. بعد آمدم منزل. عصری هم از امیر نظام دیدنی کرده شد.

دوشنبه ۲۲ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

تا عصر منزل بودم، به قدر نیم ساعت هم رفتم منزل حاجی امین الخاقان

سه شنبه ۲۳ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

امروز در مجلس، آقا سید عبدالله با احتشام السلطنه رئیس مجلس مختصری با

هم دعوا کرده بودند. ملک المتکلّمین هم با سایر انجمن‌ها جمع شده بودند، گفته بودند که ما احتشام السلطنه را نمی‌خواهیم بایست استعفا بکند، چون که می‌رود با شاه خلوت می‌کند، از این جور حرف‌های مزخرف گفته بوده است ولی گویا میانهٔ احتشام السلطنه با آقا سید عبدالله، همان شب اصلاح شده بوده است. از اخبار تازه اینکه، فرمانفرما که از تبریز رفته بود به سرحد ساوجبلاغ، گویا آنجا را عشایر عثمانی تصرف کرده‌اند و فرمانفرما که چند روز بود می‌گفتند محاصره است از آنجا آمده است به میاندوآب. عثمانی‌ها خیلی شلوغ می‌کنند. دیگر اینکه در شهر تبریز که هفت محّله دارد، سه محله یکطرف شده‌اند، چهار محله یکطرف، با هم دعوا می‌کنند. می‌گویند که آدم هم زیاد کشته شده است. صحتّش معلوم نیست که چند نفر کشته شده‌اند. سایر انجمن‌ها(ی) شهر طهران هم مجازات رؤسای شورشیانی (را) که بر ضد مشروطیت در میدان توپخانه جمع شده بودند می‌خواهند. خداوند انشاءالله به خیر کند.

چهارشنبه ۲۴ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. آمده منزل دیگر به جائی نرفته، عصر هم آصف السلطنه آمده بودند.

پنجشنبه ۲۵ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

عصری رفتم منزل ظفر السلطنه وزیر جنگ. چندی بود می‌خواستم بروم ببینم حضرت والا در ریاست چه جور هستند ولیکن باز هم می‌خواستم نروم. گاردی‌ها آمده (بودند) اینجا برای مواجبشان بست نشسته (بودند) مجبوراً رفتم با او ملاقات کردم. خیلی ادب و انسانیّت کرد. مرا با سایر مردم فرق گذاشت. بسیار ممنون شدم.
پسر علاءالدوله، پسر نیر الدوله، سردار منظم، ضیاء الملک، پسر مجدالدوله، سردار

افخم با پسرش، سردار معتضد، غلامحسین‌خان میر پنج قزاقخانه که پیشکار حکومتی ظفرالسلطنه است، رضا بالای معروف که حالا رئیس نظمّیه است. سهراب خان رئیس ژاندارم، اینها همه به تدریج آمدند، رفتند. حکومت طهران را هم شاهزاده استعفا کردند ولی خود ظفر السلطنه استدعایش اینست که به خود سردار منظّم بدهند. تا بعد چه شود.دیشب دختر مجدالدوله (را) که از دختر حضرت والا آقای نایب السلطنه بود، چندی بود که عقد کرده بودند برای ناصرالدوله، بردند. خواهر همین ناصرالدوله را هم در چند شب قبل برای یمین الدوله پسر شاهنشاه شهید که از مرجان خانم ترکمن است بردند. انشاءالله مبارک است.

جمعه ۲۶ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

عصری رفتم امیّریه، تا رسیدم (دیدم) که آقا سوار شده، به‌من هم فرمودندبیا. از در بالای امیّریه بیرون رفتیم. تشریف فرمای خانهٔ فرمانفرما شدند. نصرت الدوله پسر فرمانفرما ایستاده بود دم در. رفتند اندرون که از عزّت الدوله دیدن فرمایند.

شنبه ۲۷ شهر ذی الحجة ۱۳۲۵

صبح رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شده.، همه بودند. قدری فرمایشات فرمودند. از خبرهای تازه اینکه: امروز عضد الدوله امیر آخور شده. عصری برای کاری رفتم امیّریه «پاتشکف»، میرزا ابوالقاسم خان منشی سفارت روس، با قراف، کسنان خان ارمنی مستاجر آقا، آنجا بودند گفتگو از باب دهاتی که در اجارهٔ کسنان خان بود می‌کردند.

یکشنبه ۲۸ شهر ذیحجه الحرام ۱۳۲۵

دیروز احتشام السطنه که چندی بود از ریاست مجلس استعفا کرده بود، در واقع

قهر کرده بود، مجدداً وکلا رفتند آوردنش در مجلس، محققّ الدوله پسر امین دربار که یکی از وکلاست، دیروز خودش با طپانچه به دهنش می‌زند ولی می‌گویند، خوب می‌شود، عیبی ندارد. جای تعجب است. معلوم می‌شود گلوله نداشته است یا چه جور گلوله‌ای بوده است. باری تمام مردم از اعیان و اشراف متصّل می‌روند از آن دیوانه سفیه، احوالپرسی و تملّق می‌کنند. هنوز جهتش معلوم نیست.

دوشنبه ۲۹ شهر ذیحجه الحرام ۱۳۲۵

امروز بر حسب دعوت وزیر جنگ می‌بایست برویم در مسجد سپهسالار، با لباس رسمی، قسم به کلام‌الله مجید بخوریم که خلاف مشروطیّت نکنیم. یعنی این مرتبهٔ دوّم است، باری دو ساعت و نیم به غروب مانده لباس رسمی پوشیده رفتیم در مسجد، وزیر جنگ با سردارها و سرتیپ (ها) و سرهنگ (ها) و یاور(ها) و هر چه قدّاره بند هست حاضر شده بودند از توپخانه و قزاقخانه و غیره. تماماً بودند. مجدالدوله، ساعد الملک، سردار فیروز، شجاع السلطنه، سردار مخصوص، سردار ناصر، سردارافخم، سردار معتضد، از امرای تومان نصرالملک (و) ضیاءالملک و غیره بودند. شجاع السلطنه پالتویش را نکنده بود. ظفرالسلطنه به تشر گفت، بِکَن: خواست خودش در بیاورد نگذارد. ظفرالسلطنه گفت تو یک نفر امیرتومان که بیشتر نیستی. شجاع السلطنه هم قدارّه خودش را باز کرده پرت کرد میان مردم و رفت. هر چند خود ظفرالسلطنه کار بدی کرد ولی او هم بد کرد. خود ظفرالسلطنه همه را با لباس رسمی دعوت کرده بود ولی خودش با لباس نیم رسمی حاضر شده بود. باری چندین بار با زبان بسیار خنک (و) لوس گفت زنده باد مشروطه، زنده باد مجلس شورایملی، زنده باد وکلای محترم. بعد شرحی امام جمعه خوئی نوشته بود، کلام الله مجید هم به دست او بود. از حجج اسلام کسی نبود. وثوق الدوله، حاجی حسین آقا، حاجی معین بوشهری با چند نفر دیگر بودند. تماماً قسم

خوردند. انشاءالله خلاف قسم نخواهند کرد.

باری صنیع حضرت، مقتدر نظام با بعضی اشخاص دیگر که در میدان توپخانه جمع شده بودند، در دیوانخانه عدلیه چوب زیادی زده، یعنی مجازات کرده‌اند، فرستادندشان به کلات این بود اخبار تازه: تا غروب منزل بودم، بعد رفتم منزل حاجی آصف الدوله. نظام السلطنه، ظفر السلطنه، وزیر همایون که حالا لقب قائم مقامی گرفته است آنجا بودند.



صنیع حضرت

عناوین مهمّ روزنامه خاطرات غلامعلی خان

عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۲۶ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و بیست و شش
هجری قمری

امروز رفتم طاقنمای ظفرالسلطنه وزیر جنگ، حسن‌خان پیشخدمت شاه مُسلم شده بود. الحق بسیار بد خواند. آوازخوان غیر از تعزیه‌خوان است. صدایش خوب است ولی تعزیه را خوب نمی‌خواند.

جمعه ۴ محرم‌الحرام ۱۳۲٦

□□□

سوار شده رفتیم خانه امام جمعه روضه، خود امام جمعه نبود. خود امام رفته بودند مسجد سپهسالار که بعضی از اهل نظام (را) که قسم نخورده‌اند. قَسَم بدهد.

یکشنبه ٦ محرم‌الحرام ۱۳۲٦

□□□

دیشب اتفاق عجیبی افتاده است، اعلیحضرت همایونی به رسم همیشه تشریف فرمای توی تکیه شده‌اند... مردم دست به طپانچه کرده(بودند) برای فراش‌ها، که هنوز هم استبداد دارید، بگذارید برویم تماشا.

دوشنبه ۷ محرم‌الحرام ۱۳۲٦

□□□

رفتم‌منزل‌امام‌جمعه‌خونی‌که یکی‌از وکلای‌آذربایجان‌است.آدم‌بدی نیست.

سه‌شنبه ۸ محرم‌الحرام ۱۳۲٦

□□□

امسال روضه‌خوانی بسیار کم است، جمعیت هم مثل سالهای سابق نیست، سه چهار جا بیشتر من شمع روشن نکردم.

چهارشنبه ۹ محرم‌الحرام ۱۳۲٦

□□□

سفیر کبیرعثمانی، شمس‌الدین بیک که سالها بود (در) طهران اقامت داشت، امروز مرخصی گرفته، رفت اسلامبول.

سه‌شنبه ۱۵ محرم‌الحرام ۱۳۲۶

□□□

رفتم منزل نظام‌السلطنه، دیدم کالسکه (و) درشگه زیادی ایستاده است فهمیدم که بایست پسرش مرحوم شده باشد.

شنبه ۱۹ محرم‌الحرام ۱۳۲۶

□□□

نظام‌السلطنه وزیر داخله شده است. صنیع‌الدوله وزیر مالیه، معتمدالملک وزیر علوم.

شنبه ۱۹ محرم‌الحرام ۱۳۲۶

□□□

وزیر مختار آلمان که تازه آمده است. آمد (و) شرفیاب شد.

سه‌شنبه ۲۲ محرم‌الحرام ۱۳۲۶

□□□

(قتل فجیع در طهران) مردم می‌خواستند بریزند به سفارت (و) یکمرتبه مملکت را تسلیم دولت روس بکنند.

سه‌شنبه ۲۲ محرم‌الحرام ۱۳۲۶

□□□

اهل جماران آمدند تماماً که ما می‌خواهیم تکیه‌مان را سرش را آهن کنیم صد تومان خرج داد. (آقای نایب‌السلطنه) هم متقبل شدند.

پنجشنبه ۲۴ محرم‌الحرام ۱۳۲۶

□□□

سوء قصد به محمدعلی شاه ـ برای شاه دینامیت انداخته‌اند و تفنگ خالی‌کرده‌اند.بندگان‌اعلیحضرت همایونی راخداوند قادرمحفوظ فرموده است.

جمعه ۲۵ محرم‌الحرام ۱۳۲٦

□□□

رفتم درِ خانه، وزراء امر و اعیان و شاهزادگان بودند. شاه فرمودند: بنشینید مشورت بکنید. این وضع نیست!

جمعه ۲۵ محرم‌الحرام ۱۳۲٦

□□□

چائی صرف می‌کردم که یک صدا بلند شد مثل توپ!

شنبه ۲٦ محرم‌الحرام ۱۳۲٦

□□□

آقای سید عبدالله مجتهد، صدرالعلماء آقا سید حسین قمی، پسر ملا محمد تقی کاشی، آمده شرفیاب شدند.

یکشنبه ۲۷ محرم‌الحرام ۱۳۲٦

□□□

دیشب و امشب شهر چراغ باران است.

یکشنبه ۲۷ محرم‌الحرام ۱۳۲٦

□□□

وزیر مختار آمریکا آمده شرفیاب شد.

سه‌شنبه ۲۹ محرم‌الحرام ۱۳۲٦

□□□

مؤتمن‌الملک پسر مرحوم مشیرالدوله وزیر گمرک و تجارت شد.

سه‌شنبه ۲۹ محرم‌الحرام ۱۳۲۶

□□□

در شیراز قوام‌الملک را کشته‌اند.

شنبه ۴ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

(از طرف شاه) پریروز دستخط سختی نوشته‌اند که: اگر اقدامی از طرف مجلس نشود و مسامحه بشود. من خودم اقدامات لازم را خواهم کرد.

دوشنبه ٦ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

پریشب جوانی رفته بود نزدیک باغ امین‌الدوله سورچرانی، شکم آن بیچاره را پاره کرده‌اند.

دوشنبه ٦ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

شاهزاده امان‌الله میرزا در ظرف شش ماه این دفعه سوم است که سه جور لباس تغییر داده‌اند... نان را بایست به نرخ روز خورد.

سه‌شنبه ۷ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

گویا پسرهای قوام، تفنگ انداخته‌اند (و) یکی از مجتهدهای بزرگ را کشته‌اند.

سه‌شنبه ۷ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

دیشب سالارالدوله را در عشرت‌آباد گرفته(اند). بعضی‌ها می‌گویند که آن بمب پاگیر او شد.

چهارشنبه ۸ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

شلوغی فارس‌ازحد گذشته است.پسرقوام هم‌پایش گلوله خورده است.

پنجشنبه ۹ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

سالارالدوله تقصیرش این نبوده است که شهرت پیدا کرده بود بمب کار اوست، گویا باز خیال فرار به سرش افتاده بوده است.

پنجشنبه ۹ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

ورامین مدتی است مغشوش است، گویا حاکم نمی‌خواهند. می‌گویند مالیات خودمان را می‌دهیم ولی حاکم نمی‌خواهیم.

شنبه ۱۱ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

سرکار تاج‌السلطنه که مدتی است از شجاع‌السلطنه طلاق گرفته است این چند روزه عیال قوللر آقاسی‌باشی که حالا امیربهادر است شده است.

دوشنبه ۱۳ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

در منزل نظام‌السلطنه مجلس منعقد است برای امر مهمی که بعد معلوم خواهد شد.

چهارشنبه ۱۴ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

شاهزاده ظلّ‌السلطان حاکم‌فارس شده‌است،امروزبه چارپای عازم شدند.

جمعه ۱۷ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

وکلا مدتی است دو دسته شده‌اند، یک دسته حامی آقا سید عبدالله هستند، یک دسته حامی احتشام‌السلطنه.

شنبه ۲۵ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

فوج شجاع‌السلطنه که قراول دور ارک هستند به وزیر جنگ فحش می‌دهند (و) می‌روند به طرف مجلس.

یکشنبه ۲۶ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

احتشام‌السلطنه، چند روز دیگر می‌رود به لندن.

یکشنبه ۲۹ صفر المظفّر ۱۳۲۶

□□□

وقتی که شیخ محمود ورامینی را می‌خواستند بیاورند برای استنطاق، جمعی از فکلی‌های مشروطه طلبِ شورش‌خواه، انگشت به ... شیخ محمود می‌کنند.

دوشنبه ۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۶

□□□

امروز بندگان اعلیحضرت همایونی خیلی به من بی‌حرمتی فرمودند که در این مدت همچه ندیده بودم! خداوند قادر متعال را شاهد می‌گیرم که نه به پدرش، نه به جدش، نه به خودش از من و پدرم خیانتی سرزده باشد!

پنجشنبه ۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۶

□□□

چند نفری را گرفته‌اند که شما مشغول ساختن بمب هستید. یکی از آنها حیدرخان از اجزای چراغ برق است.

جمعه ۸ ربیع‌الاول ۱۳۲٦

□□□

امروز در شهر و انجمن‌ها هیاهو، و هیجان مجددی است برای این که؛ جرا امیرمعظم به خانه این اشخاص که بمب ساخته‌اند، شب ریخته است و آنها را گرفته است.

شنبه ۹ ربیع‌الاول ۱۳۲٦

□□□

امروز هر چه که کردند که بازار را ببندند، مردم نبسته‌اند. جواب داده‌اند که ما چرا بی‌جهت هر ساعت ببندیم، نخواهیم بست.

دوشنبه ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۲٦

□□□

مجلس باز هم شلوغ است. مجازات امیرمعظم را می‌خواهند. وزراء هم می‌آیند و می‌روند؛ مردم هم اعتنائی نمی‌کنند مثل سگ هستند، هیچ قُرب و منزلتی ندارند.

سه‌شنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲٦

□□□

آقا سید عبدالله نطقی فرمودند که قرار بر این شده است که فرد، امیر معظم در اطاق وزارت جنگ محاکمه بشود. مردم قبول نکردند (و) گفتند بایست در دیوانخانه عدلیه محاکمه بشود.

سه‌شنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲٦

□□□

الحق از همه چیز گذشته، آقای سید عبدالله آدم بزرگ زیاده از حد (و) آدم با عزمی است. اگر این شخص دو سال قبل بعضی اقدامات نمی‌کرد حالا ما چه روزگاری داشتیم؟

جمعه ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۲٦

□□□

دیروز فوج زرند رفته مسجد شاه، بست نشسته‌اند برای مواجبشان سید جمال هم رفته بود مَنبر (و) هر چه دلش خواسته بود به وزیر جنگ و علاءالدوله گفته بود.

جمعه ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۲٦

□□□

مخبرالسلطنه چند روز است (که) فرمانفرمای آذربایجان شده است.

دوشنبه ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۲٦

□□□

رحیم خان چریبانلو دیروز فرار کرده...

سه‌شنبه ۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۲٦

□□□

غلامحسین‌خان پیشخدمت، از جانب بندگان همایونی آمده (بود) که احضار فرموده‌اند، عذر آورده نرفتم!

یکشنبه ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۲٦

□□□

رفتم منزل نظام‌السلطنه، امروز کابینه وزراء استعفاء کرده بودندو قبول هم شده است.

شنبه غره ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

سرحد ارومی خیلی مغشوش است، ارومیه را بکلی چاپیدند.

شنبه غره ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

بنابود از خارجه پول قرض کنند، خارجه هم می‌گویند ما پول نمی‌دهیم، مگر این که در این مملکت نظارت داشته باشیم.

شنبه غره ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

غلامحسین خان دیروز با شعاع‌السلطنه رفته بود به شکار، یک تفنگ هم شعاع‌السلطنه به او مرحمت کرده بود، من باور نمی‌کنم، چون غلامحسین‌خان دروغ زیاده می‌فرمایند، از شعاع‌السلطنه هم همچه بزرگی‌ها من ندیده‌ام.

شنبه غره ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

ایمن‌الملک مرحوم شده است. نعش را خودش وصیت کرده است ببرند نجف‌اشرف.

دوشنبه ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

از طرف دولت اصرار غریبی دارند که مهمانی جشن مولود شاه را آقا (نایب‌السلطنه کامران میرزا) بگیرند، امروز به کلی، آقا از سر خودش رفع کرد.

سه‌شنبه ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

رفتم سفارت روس، چون عید میلاد «امپراطریس» بود، گاردن پارتی

دعوت کرده بودند.

چهارشنبه ۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

امروز در عدلیه استنطاق آقا سید علی‌آقا یزدی است. چون یک اعلانی از چند شب قبل از قول جماعت بابیّه به در و دیوار شهر می‌چسبانیدند، بعد معلوم می‌شود آدمِ آقا سیدعلی آقا یزدی بوده است.

پنجشنبه ٦ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

آصف السلطنه از طرف بندگان اعلیحضرت همایونی حامل دستخطی بودند که: «عزیزالسلطان من نهایت مرحمت را در حق شما داشته و دارم... باید شما همه روزه حاضر خدمت باشید و از خدمتگزاری و مراقبت در نوکری غفلت ننمائید.

شنبه ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

مستوفی‌الممالک باز وزیر جنگ شده است.

شنبه ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

مشیرالدوله چند روزی است اصرار دارد که استعفا بکند با موتمن‌الملک برادرش.

یکشنبه ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

با آصف السلطنه رفتم خدمت شاه، در اطاق برلیان نشسته بودند اظهار

مرحمت نسبت به این غلام خودشان فرمودند.

یکشنبه ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

رفتم خدمت آقا سید عبدالله، شیخ مهدی عرب که دخترش عروس آقاست و لو لهنگش خیلی آب می‌گیرد، آنجا بود.

سه‌شنبه ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

امشب عید بندگان همایونی است، به واسطه اغتشاش ارومیه و کشتاری که در آنجا شده است خود دولت هیچ عید نمی‌گیرد.

پنجشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

اشخاصی که برای شاه بمب انداخته بودند، امروز مرخص شدند!

پنجشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

دیشب تمام (را) با لباس نیم‌رسمی خبر کرده بودند، امروز با لباس رسمی‌خبرکرده‌اند، بعضی‌ها که هیچ لباس‌نپوشیده‌بودند،هرج‌ومرج عجیبی است!

جمعه ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

رفتیم شرفیاب خاکپای مبارک شدیم در اطاق برلیان. اول می‌خواستند که در نارنجستان تشریف بیآورند، من گفتم اهل نظام این قدر خاک بر سر هستند؟!

جمعه ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

رفتیم شرفیاب شده، از هر کس پرسیدند که چند فوج در طهران است؟ هیچ کس نمی‌دانست.

جمعه ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

وقتی که رفتیم توی اطاق حضور شاه، سردار ناصر نخواست زیردست کسی بایستد، خودش تنها یک طرف ایستاد، بسیار حرکت خنکی بود!

جمعه ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

نزدیک انجمن برادران دروازه قزوین دیدم موزیک می‌زنند، پیاده شدم رفتم، خیلی احترامات کردند (و) گفتند: زنده باد سردار مشروطه طلب!

جمعه ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

امروزنظام‌السلطنه وزیرداخله جداً استعفاکرده‌است،قبول هم شده است.

جمعه ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

لقب احتشام‌الملکی را به شاهزاده معین دربار دادند.

یکشنبه ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

فوج هفتم شقاقی، چندی است رفته‌اند مسجد شاه (و) می‌گویند امیرنظام را نمی‌خواهیم، مواجب هم نمی‌خواهیم.

سه‌شنبه ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

رفتم منزل امیراعظم، ریاست محاکمات عسگریه را به او داده‌اند.
چهارشنبه ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

در سرحدود ایران با روس گفت‌وگوست، در پیله سوار چند ارّاده با سوار آمده، مطالبه خون آن صاحب منصبی (را) که در استرآباد کشته‌اند می‌کنند. شاهسون‌ها هم از روس خیلی کشته‌اند، خداوند عاقبتش را به خیر کند.
شنبه ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

بعضی‌ها می‌گویند صنیع‌الدوله رئیس‌الوزراء شده.
یکشنبه ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

محتشم‌السلطنه را برای وزارت داخله می‌گویند از سر حد خواسته‌اند.
یکشنبه ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

امروز در دیوان خانه عدلیه قاتل‌های فریدون را مجازات داده‌اند یکی هزار الی دو هزار تازیانه زده‌اند، دو سه نفرشان هم نزدیک به موت هستند.
سه‌شنبه ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

امروز امیراعظم که رئیس محاکمات عسگریه است، صاحب منصبان فوج شقاقی را استنطاق می‌کند. گفتگو خیلی زیاد شد از هر طرف، من که سکوت داشتم ولی همین قدر می‌نویسم امیر نظام اگر چه با من

خیلی بدی کرده است ولی حق را نباید از دست داد (که) بی‌تقصیر است. تمام مردم مغرض هستند. دست از هوای نفسشان برنمی‌دارند (و) مقاصد شخصی دارند.

پنجشنبه ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

دیشب چند نفر دزد رفته‌اند به خانه وزیر بانک روس، یک گلوله به پای وزیر بانک می‌خورد!

پنجشنبه ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

جاده اتومبیل «مرنار» را تا تجریش ساخته‌اند، زیر قلهک ماشین(های)زمین‌سفت کُنی‌مشغول سفت‌کردن بودند.اسب‌های درشگه رم کردند.

جمعه ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

در مسجد شاه، ملک‌المتکلمین و آقا سید جمال و بهاءالواعظین رفته بودند منبر، خیلی از ظلّ‌السلطان تعریف کرده، از امیرجنگ و امیر نظام خیلی بد گفته بودند. و هیچ چیز برای آن دو نفر باقی نگذارده بودند (و) مردم را ترغیب کرده بودند آنها را بکشند.

جمعه ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

مشیرالسلطنه رئیس وزراء و وزیر مداخله شده است.

شنبه ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲٦

□□□

جمعی رفته‌اند به خانه عضدالملک بست نشسته‌اند که ما امنیت نداریم، بعضی‌ها هستند که شاه را از مردم می‌رنجانند و نمی‌گذارند با مشروطه همراهی بکند، بایستی آنها را از شاه دور کرد.

شنبه ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

رفتم به خانه عضدالملک، دیدم جمعیت خیلی بیشتر شده است، اغلب مردم که می‌آمدند نمی‌دانستند که چه بگویند و برای چه آمده‌اند.

یکشنبه سلخ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

اوضاع غریب است آن قدر جمعیت هست که حد ندارد، متصل یا خود عضدالملک یا نماینده او که اغلب شاهزاده مؤیدالسلطنه باشد، پیغام می‌برد پیش شاه و جواب می‌آورد.

یکشنبه سلخ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶

□□□

بهاءالواعظین و ملک المتکلمین رفتند روی صندلی ایستاده مشغول حرف‌زدن شدند الحق ملک بسیار خوب حرف می‌زند.

از قرار معلوم، شاه جداً ایستادگی کرده و می‌گوید: من این نوکرها را که به آنها اطمینان دارم و حفظ جان مرا می‌کنند از دور خودم بیرون نخواهم کرد.

دوشنبه غره جمادی الاخری ۱۳۲۶

□□□

شاه فرموده است که من حضرات را تبعید نخواهم کرد.

سه‌شنبه ۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

علاءالسلطنه وزیر امورخارجه شده است.

چهارشنبه ۳ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

امیرجنگ رفته است سفارت دولت روس (و) اظهار تبعیّت مـی‌کند. ششصد هزار تومان مطالبه خودش را، از دولت می‌کندکه: به من بدهید (و) من را بیرون بکنید. روس‌ها از او حمایت دارند.

چهار شنبه ۳جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

تمام بازارها یک مرتبه بسته شده، هر کسی یک حدسی می‌زد، هر کسی از یک طرف فرار می‌کرد، از انجمن‌ها تفنگ‌هایشان را برداشته رو به مجلس می‌دویدند باز مسجد (سپهسالار) را سنگر کردند.

پنجشنبه ۴ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

اغلب تفنگچی‌ها ملی در مسجد هستند، شاه هم چند شب در باغ‌شاه خواهند بود. بعد گویا بروند شمیران.

جمعه ۵ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

«شاپشال» پنجاه هزار تومان حق کنترات خودش را می‌خواهد. ده ساله او را اجیر کرده‌اند، سالی پنج هزار تومان، عضدالملک و نیرالدوله مدتی با شاه خلوت کردند، گویا برای همین شاپشال بوده است.

شنبه ٦ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

امروز وزراء آمدن به مجلس معرفی شدند: مشیرالسلطنه رئیس الوزاره و وزیر داخله، علاءالسلطنه وزیر خارجه، مشیرالدوله وزیر معارف و علوم، باقی سرجای خودشان هستند.

یکشنبه ۷ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

مخبرالدوله وزیر تلگراف شده و امیرمعظم حاکم طهران.

دوشنبه ۸ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

شاه یک اعلان نوشته که: هر کس از حد خودش تجاوز کند، هر چه دید از چشم خودش دیده! وحشت غریبی به مردم دست داده است، انشاءالله عاقبتش به خیر است.

دوشنبه ۸ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

آقا (نایب السلطنه) من را فرستادند پیش آقا سید عبدالله، پیغام به این مضمون بود... شاه دیگر از دست مردم حوصله‌اش تنگ شده است. بیش از این اگر مردم سر به سرش بگذارند، اسباب کشت و کشتار را فراهم می‌کنند.

چهارشنبه ۱۰ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

یک دستخطی شاه نوشتند به وکلا؛ هشت نفر در این شهر هستند که اسباب افساد مردم هستند یا آنها را بگیرند از شهر خارج بکنند، یا من به قوه جبریه...

جمعه ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

امیراعظم مردم را دور خودش جمع کرده و به شاه بد می‌گوید (و) مردم را ترغیب به جنگ می‌کند. وقتی حضرات از مسجد رفتند و امیراعظم تنا ماند بنای فحش دادن راگذارد اول به وکلا، بعد به آقا سید عبدالله و آقا سیدمحمد بعد به تمام انجمن‌ها و مردم.

جمعه ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

صبح کلنل قزاق (الیاخوف) از من خیلی عذرخواهی می‌کرد که اگر بنا شد توپ بیاندازیم، احتمال می‌دهم به خانه شما صدمه برسد. از این جهت باید ببخشید!

جمعه ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

امروز دارند بازارها را به زور می‌بندند (و) اغتشاش می‌کنند؛ می‌گویند ما شاه را نمی‌خواهیم! بسیار گُه می‌خورند، غلط می‌کنند!

جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

رفتم به باغ‌شاه اندرون بود، به هر سربازی و غلامی پنج هزار انعام می‌داند؛ خود امیرجنگ می‌داد، زنده باد می‌گفتند (و) موزیک می‌زدند،

یکشنبه ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

امروز عصر وکلا رفته بودند حضور شاه، گویا شاه سخت جواب داده...

سه‌شنبه ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

حالا یواش بواش دارند مجلس را با شاه طرف می‌کنند... آخرش ایران را به باد خواهند داد.

چهارشنبه ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

رفتم باغشاه، امیرجنگ (امیربهادر) مشغول ترتیب اردو بود، در واقع کار وزیر جنگ را می‌کرد. از بس که وزیر جنگ بی‌عرضه است.

پنجشنبه ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

وقت ظهر آمدند (منزل ما) که آقا سید عبدالله ضعف کرده است، برای ایشان یخ و لیموناد و گلاب بدهید.

جمعه ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

برادر امام جمعه آقای حاجی‌میرزا آقا سید محمد که از دختر معیّرالممالک مرحوم است و مدت‌ها در نجف‌اشرف بوده است، دیروز وارد شده... از امشب پلو مسجد (شاه) راه افتاده است.

شنبه ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

تلگرافات زیادی آورده بودند و سر منبر می‌خواندند بر ضد دولت که ما شاه را نمی‌خواهیم و معزولش کردیم.

یکشنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

دیروز عصر (امیربهادر)، امیرجنگ به شاه یک سان مختصری داد.

شاه هم یک قداره الماس برلیان به او مرحمت فرمود.

دوشنبه ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

رفتم به باغشاه بیرون آمدند... آصف الدوله، نیر الدوله، مجد الدوله و وزیر دربار، امیر معظم، امیر بهادر جنگ ... مشغول نجوا بودند.

دوشنبه ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

از اخبار تازه: امروز آقا سیدعبدالله در مجلس قولنج سختی کرده.

دوشنبه ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

یکمرتبه صدای تفنگ زیادی بلند شد و یک هیاهوی عجیبی! کلفت‌ها درها را مهروموم می‌کردند، کالسکه آوردند، اندرون سوار شده، خانه و زندگی را به خدا سپرده همه جا را از بیرون شهر آمدیم تا امیریه...

سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

آقا سید عبدالله حکم به سربازهای ملی می‌کنند که قزاقها را بزنید؛ این وقتی بود که من در عزیزیه بودم و صدای تفنگ شنیدم.

سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

خبرآوردند که قزاق زیادی می‌کشند و هنوز قزاق اذن ندارد (بزند).

سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

بعد صدای توپ بلند شد، متصل توپ می‌انداختند.

سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

توپ بسیاری ولی بی‌گلوله، اول انداختند که بلکه حضرات بترسند ولی آنها متصل بی‌ملاحظه می‌زدند. سرباز و توپچی زیادی کشتند به طوری شد که توپ‌هایی بی‌اسب و آدم ماند. آن وقت از این طرف هم حکم به زدن شد.

سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

یواش یواش توپ‌ها بنای بی‌مرحمتی را گذاردند، گلوله «شربنل کرناد» انداختند به طرف مسجد...

سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

جنگ بسیار بزرگی شده، مجلس راگرفته غارت کردند. خانه وزیر اکرم و خانه ظلّ‌السلطان را غارت کردند.

سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

چیزهای غریب از مجلس بیرون آوردند؛ شراب، کنیاک، عرق... آدم از طرف دولت زیادتر کشته شد تا از ملت.

سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

آقای آقا سید عبدالله را گرفتند؛ با افتضاح هر چه تمامتر بردندش

باغ‌شاه؛ بی‌عمامه و بی‌عبا پشت گردنش می‌زدند، قزاق‌ها می‌خواستند بکشندش!
سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

مجلس منهدم شد! الحمدلله با توجه امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه، به خانه ما آسیبی نرسید.

سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

مجلس را هم تیر و تخته و در و پنجره‌ای که داشت کنده بردند. سنگ‌های مرمر را بردند. باز الحمدلله به خیر گذشت، بایست بیشتر از این آدم کشته می‌شود.

سه‌شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

اخبار تازه: صبح ملک‌المتکلمین (و) میراز جهانگیر خان، مدیر روزنامه صور اسرافیل را طناب انداختند و شکمشان را پاره کردند (و) به درک واصل گردیدند. هر چه کرده بودند کلمه شهادت بگویند. هیچ کدام نگفته بودند.
چهارشنبه ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

شاه بیرون تشریف آوردند، علماء آمدند شرفیاب شدند؛ امام جمعه. آقای آقا سید محمد برادرش، ظهیرالاسلام، سلطان العلما، آقا میرزا محسن پسر میرزای آشتیانی، آقامیرزامصطفی برادرش، آقاسیداحمد برادر آقاسید محمد.
چهارشنبه ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶

□□□

از خانه ظهیرالدوله یک نفر قزاق را با تفنگ می‌زنند بعد «پلونیک» حکم می‌دهد توپ ببرید آنجا را خراب بکنید. هر چه ظهیر الدوله و ملکه داشتند مردم به غارت بردند. آقای سالار السلطنه چون درویش بوده است و خانه ظهیر الدوله را خراب می‌کنند از ترس فرار می‌کند می‌آید امیریه.

چهارشنبه ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

آقا سیدعبدالله را بردند عتبات یعنی با سوار و اجزای دولت.

جمعه ۲٦ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

آقا سید محمد را هم بردند ولی صحیح نمی‌دانم کجا بردند!

شنبه ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

سوارشدم آمدم منزل «پُلکنیک» از او دیدن کرده، اظهار ممنونیت کردم که خانه ما را خراب نکرده!

شنبه ۲۷ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

امان از دستِ انگلیس‌ها!! آدم‌هایشان متصل افتاده‌اند دوره، مردم را دعوت می‌کنندبه سفارتشان، پول زیادی می‌دهند که مردم را به سفارت دعوت بکنند. دیشب سی چهل نفر را به زور بردند!

یکشنبه ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

الحمدلله تبریز هم منظم شده است. مخبرالسلطنه هم فرار کرده است چون که اسلحه دولت را به دست ملت داده است!

دوشنبه ۲۹ جمادی الاولی ۱۳۲٦

□□□

حاکم حضرت عبدالعظیم می‌گفت: هفتاد هشتاد قبضه تفنگ از چهار محال اصفهان برای ملک‌المتکلمین می‌آورند، قنداق‌ها را جدا و لوله‌هایش را جدا باز کرده بودند...

سه‌شنبه غره جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

رفتم به باغ بهارستان به تماشا. تمام سقف‌ها را خراب کرده‌اند، تمام سنگ‌های مرمر را برده‌اند که یکی برای نمونه نیست! در حوض خانه بالا یک ذره مرمر نیست، در و پنجره‌ها را تماماً کنده و برده‌اند.

چهارشنبه ۲ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

چند نفراز وکلا با امام جمعه به حضور شرفیاب شدند، بعد کشیش ارامنه شرفیاب شد.

شنبه ۵ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

از اخبار تازه که عمیدحضور می‌گفت: تاج‌السلطنه که از شجاع‌السلطنه طلاق گرفت وبعد زن قولر آقاسی (امیربهار جنگ) شد، او هم طلاقش داده...

یکشنبه ۷ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

حاجی ناصرالسلطنه وزیر خزانه و رئیس خلوت و تفنگدار شده است.

یکشنبه ۷ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

امروزحاجی شیخ فضل‌الله‌باجمعی‌از سادات (و) علماء رفته بودند باغشاه.

پنجشنبه ۱۰ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

آمدم رو به منزل: در بین راه دیدم هنگامه غریبی است، معلوم شد مقتدر نظام که برده بودندش کلات، او را وارد شهر می‌کنند؛ شیخ محمود ورامینی با جمعیت زیادی از سوار و غیره از او استقبال کرده بودند، به قدر چهل پنجاه یدک در جلویش می‌کشیدند. به قدر صد نفر سوار ورامینی هم عقب سرش بودند.

یکشنبه ۱۳ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

وزیر اکرم خیلی دلتنگی می‌کرد و می‌گفت: من هستم و همین یک دست لباس که در تنم است! به قدر پنجاه شصت قزاق تفنگ به دست وراد حیاط شدند گفتند وزیر اکرم را می‌خواهیم گفتم من اینجا هستم. باور نکردند من را گرفتند بردند منزل پلکونیک (لیاخوف)...

یکشنبه ۱۳ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم. مشیرالدوله وزیر عدلیه شده است.

سه‌شنبه ۱۵ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

مستوفی‌الممالک پنج شش روز است که عصمت‌الملوک دختر

معیرالممالک را طلاق داده است.

سه‌شنبه ۱۵ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

ارشدالدوله که سردار شده است رئیس مخزن شد؛ به صدق‌السلطنه بنابود بدهند ندادند.

پنجشنبه ۱۷ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

سردار مؤید رئیس قشون خراسان شده است.

پنجشنبه ۱۷ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

رفتیم به باغ‌شاه دَرِ خانه امروز با لباس، یعنی حکم شده است کسانی که اهل نظام هستند، باقداره و سردوشی و نشان و کلاه بایست بیایند به در خانه، سردوشی را هم از نایبی تا سرداری، تازه ترتیب داده‌اند من تا امروز نپوشیده بودم. امروز دیگر مجبوراً پوشیدم.

چهارشنبه ۲۳ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

آقای آقا سید عبدالله را که برده‌اند به کربلا، در سر حد عثمانی سخت ممانعت کرده‌اند، نمی‌گذارند داخل سرحد بشود.

پنجشنبه ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

سپهدارهم سپهداراعظم لقب گرفته، امیرنویان شده، ریاست قشون آذربایجان را هم به او داده‌اند. تبریز هنوز شلوغ است و کشت و کشتار می‌کند.

پنجشنبه ۲۴ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

سوار شده رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شده، آقا شیخ فضل‌الله با جمعی از آقایان آمدند به حضور.

شنبه ۲٦ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

مشاورالدوله شیرازی که حکیم بود و بسیار مرد فضولی بود (و) اول به مسیح‌الملک ملقب بود و معمم بود در عهد شاه شهید، بعد مکلاً شد، در شیراز این مرتیکه فضول را کشتند.

شنبه ۲٦ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

مؤید خلوت که برادر معیرالممالک محمد حسن‌خان بود، دیروز مرده؛ یعنی چندین سال بود که جزء مرده‌ها محسوب می‌شد ولی دیروز به‌کلی کارش تمام شد.

شنبه ۲٦ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

چون امروز پسرهای کوچک حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) امتحان می‌دهند. مترجم السلطان دعوت کرده بود که برای امتحان حاضر بشویم. تمام ماشاءالله خوب امتحان دادند.

یکشنبه ۲۷ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

یک ساعت به غروب سوارشده رفتم باغ‌شاه درِ خانه، آقا سید ابوطالب زنجانی به حضور بود. وزیر اعظم، سپهسالار، نیّرالدوله، حاجی‌مجدالدوله، سردار اکرم، سردار مؤید، محمدصادق خان امیر توپخانه، سدار ناصر، فخرالملک، حاجی‌ناصرالسلطنه، لقمان الملک و سایر پیشخدمت‌های

مخصوص بودند.

دوشنبه ۲۸ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

اعلیحضرت همایونی تشریف برده بودند به اردو برای تماشای تیراندازی توپ‌های تازه؛ این توپ‌ها را شاه مرحوم در سفر فرنگ از فرانسه خریده است. چهل و پنج عراده است، اسمش هم توپ «شنیدر» است. هر دقیقه ۲۰ تیر می‌اندازد.

چهارشنبه ۲۰ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

«پالکونیکِ» قزاق «لیاخوف» سردار شدند (و) سپهدار رئیس قشون آذربایجان، یک اردو هم از این جا می‌برد تبریز.

چهار شنبه سلخ جمادی الاخری ۱۳۲٦

□□□

گویا در قلهک در سفارت انگلیس جمعی جمع شده‌اند، پسرهای حاجی سید یحیی دولت آبادی که سرمنشاء فساد هستند. آنجا جمع شده، مشغول کار هستند.

جمعه ۲ رجب المرجب ۱۳۲٦

□□□

امروز یکصد نفر سوار ایل سنجابی هم وارد شدند. سوار کشیکخانه با موزیک رفته بود استقبال.

شنبه ۳ رجب المرجب ۱۳۲٦

□□□

آقا سید عبدالله را عثمانی‌ها به خاک خودشان جداً راه ندادند؛ در همان ییلاقات کلهر، نزدیک سرحد یک دهی است مال ظهیرالملک، ده فرسخ است تا کرمانشاه آنجا است.

سه‌شنبه ٦ رجب المرجب ۱۳۲٦

□□□

ده بیست روز بود که در قلهک جمعیتی جمع شده بود، قدری هم «شارزدفر» انگلیس از آنها حمایت می‌کرد. قزاق رفت به عنوان این که؛ ما بایست اینجا را منظم کنیم، آنها را از آنجا متفرق ساخت.

سه‌شنبه ٦ رجب المرجب ۱۳۲٦

□□□

سفیر کبیر عثمانی مردی است مُسن، ریش سفیدی دارد و عینک می‌گذارد؛ جمعی در آن سفارت خانه رفته بودند، قدری سفیر از آنها حمایت کرد این بود که به سلطان تلگراف کردند، او هم خیلی سخت به سفیرش تلگراف کرده که حکماً آنها را از سفارت بیرون بکنند؛ شبانه بیرون (کردند).

سه‌شنبه ٦ رجب المرجب ۱۳۲٦

□□□

حاجی خسرو خان بختیاری، سردار ظفر شده است. حاجی آصف‌الدوله امروز رفت به طرف شیراز، اقبال‌الدوله امروز خواهد رفت اصفهان، نشان قدس هم به او مرحمت شد.

پنجشنبه ۸ رجب المرجب ۱۳۲٦

□□□

دیشب نظام‌السلطنه مرحوم شده؛ امروز عصر نعش را با کمال تجمل

حرکت دادند بردند امامزاده عبدالله.

پنجشنبه ۸ رجب المرجب ۱۳۲۶

□□□

حاجی‌بهاءالدوله که جمشید میرزا باشد. هفت هشت روز است مرحوم شده، یادم رفته بود بنویسم.

جمعه ۹ رجب المرجب ۱۳۲۶

□□□

تا دو ساعت از شب با ملکه ایران صحبت می‌کردیم؛ ملکه ایران بسیار تکیده شده است از بابت خانه‌اش و اسبابش که غارت کرده‌اند. متصل سر خودش را مشغول می‌دارد و عیش می‌کند و می‌خواهد همچه بنماید که من برای این چیزها غصه نمی‌خورم.

شنبه ۱۰ رجب المرجب ۱۳۲۶

□□□

معلوم شد آن حرف‌ها که زده بودند بکلی دروغ بوده است؛ هیچ بمب یا تفنگی از خانه ملکه ایران انداخته نشده بود، از آن قهوه‌خانه انجن درویش‌ها زده بودند، ربطی به خانه ملکه ایران نداشت. هر چه داشت به غارت بردند، بسیار افتضاح به سرش آوردند. با سر بی‌چادر از پشت بام رفت به خانه مرحوم اتابک، از آنجا فرار کرد.

شنبه ۱۰ رجب المرجب ۱۳۲۶

□□□

ده هزار تومان (به ملکه ایران) نقد داده‌اند، ده هزار تومان هم سند

داده‌اند، هیچ تغییر حال به خودش نمی‌داد، خنده زیادی می‌کردی ولی از ته دل نبود... دختر بزرگش که فروغ‌الدوله است با ملکه ایران قهر است!

شنبه ۱۰ رجب المرجب ۱۳۲٦

□□□

امروز در باغ‌شاه سلام منعقد است، سر صفِ نظام، سپهسالار ایستاده بود، زیر دستش سردار کل، زیر دستش سردار اعظم، بعد من، بعد سایر سردارها ماشاءالله خیلی سردار زیاد شده است!

سه‌شنبه ۱۳ رجب المرجب ۱۳۲٦

□□□

رفتم به باغ‌شاه دَرِ خانه، حضرت والا ظل السلطان هم امروز تشریف آورده بودند، فردا هم به فرنگستان تشریف فرما می‌شوند.

پنجشنبه ۱۵ رجب المرجب ۱۳۲٦

□□□

به خاکپای مبارک مشرف شدم؛ بدبختانه نسبت به این غلام‌زاده خانواده خودشان بسیار بسیار بی‌مرحمت هستند به طوری که؛ بارها و مکرر به بعضی‌ها فرموده بودند که «من بی حد از عزیزالسلطان بدم می‌آید» گناه بخت من است این، گناه دریا نیست.

پنجشنبه ۱۵ رجب المرجب ۱۳۲٦

□□□

به مخبرالدوله نشان تمثال خود شاه را مرحمت فرموده‌اند.

پنجشنبه ۱۵ رجب المرجب ۱۳۲٦

□□□

سردار مؤید قهر کرده است، الحق، حق هم دارد، این چه ریاستی است که دادند و بعد پشیمان شدند.

شنبه ۱۷ رجب المرجب ۱۳۲۶

□□□

وسط خیابان، وزیر مختار هلند با لباس رسمی شرفیاب شد.

سه‌شنبه ۲۰ رجب المرجب ۱۳۲۶

□□□

در خیابان مخبرالدوله، سیاوش خان برادر ارسلان خان مشغول کاسبی است و یک دختر هم از فرنگ آورده و بعضی اسباب‌ها از قبیل دوربین عکاسی و اسباب خرازی می‌فروشد!

چهارشنبه ۲۱ رجب المرجب ۱۳۲۶

□□□

امسال عوض همه چیز سردار زیاد داریم، تخمش خوب عمل کرده است!

پنجشنبه ۲۲ رجب المرجب ۱۳۲۶

□□□

فتح‌السطنه پسر بزرگ نیرالدوله دیشب مرحوم شد.

پنجشنبه ۲۲ رجب المرجب ۱۳۲۶

□□□

از اخبار تازه: میرزا ملکم خان مرده است.

سه‌شنبه ۲۷ رجب المرجب ۱۳۲۶

□□□

مسیو«رابینو»رئیس‌بانک شاهنشاهی‌معزول شده، روز شنبه خواهد رفت.

پنجشنبه ۲۹ رجب المرجب ۱۳۲٦

□□□

محمد حسن میرزاپسر دوم اعلیحضرت همایونی، امروز «در» سلام لباس قزاقی پوشیده، در سر قزاق، پهلوی کلنل قزاق ایستاده بودند.

دوشنبه ۳ شعبان المعظّم ۱۳۲٦

□□□

امیر نظام مرحوم شده، خیل افسوس خوردم.

چهارشنبه ۵ شعبان المعظّم ۱۳۲٦

□□□

عبدالله خان سردار اکرم ملقب به امیر نظام شد، شجاع‌السلطنه سردار شجاع شده است، برادر شجاع‌السلطنه هم که اسمش امیر حسین خان است و از دختر مرحوم اتابک اعظم است او هم شجاع‌السلطنه شد...

پنجشنبه ٦ شعبان المعظّم ۱۳۲٦

□□□

سردار مؤید که ریاست قشون خراسان برقرار شده بود و تردیدی پیدا شده بود برای رفتنش، امروز حکم شد که برود.

شنبه ۸ شعبان المعظّم ۱۳۲٦

□□□

چند نفری که جمعی سپهسالار بودند هیچ به مشیرالسلطنه وزیر اعظم اعتنا نمی‌کردند، نمی‌دانم چه شده است که این حضرات می‌روند به چادر وزیر اعظم در کمال تمکین!

چهارشنبه ۱۲ شعبان المعظّم ۱۳۲٦

□□□

این کاغذ دعوت از وزیر دربار با حشمت‌الدوله حامل دستخط مبارک بودند برای مشیرالسلطنه وزیر اعظم؛ او را صدراعظمی مرحمت فرمودند.

شنبه ۱۵ شعبان المعظّم ۱۳۲۶

□□□

امروز که دعوت شده بود عصری برای ختنه کردن ولیعهد، موقوف شده است. ولیعهد تب کرده‌اند ماند برای روز دیگر.

شنبه ۱۵ شعبان المعظّم ۱۳۲۶

□□□

گویا دو روز است که حکم سخت شده است به جنگ؛ از هر طرف مشغول شده‌اند، شهر تبریز را خراب می‌کنند (که) آنها را یاغی هستند یا بکشند یا دستگیر بکنند.

دوشنبه ۱۷ شعبان المعظّم ۱۳۲۶

□□□

بنائی در باغشاه خواهند کرد که در واقع ارگ را آنجا قرار خواهند داد، بندگان همایونی به دست مبارک خودشان امروز کلنگ زده‌اند.

دوشنبه ۱۷ شعبان المعظّم ۱۳۲۶

□□□

امروز به سلامتی حضرت ولیعهد را ختنه کرده‌اند.

چهارشنبه ۱۹ شعبان المعظّم ۱۳۲۶

□□□

امروز دو روز است که بعضی خبرهای اراجیف در شهر شهرت داده‌اند که تبریزی‌ها اردی دولتی را شکست داده‌اند.

شنبه ۲۲ شعبان المعظّم ۱۳۲۶

□□□

ستارخان نامی است از لوتی‌های تبریز که رئیس شورشی‌هاست؛ خیلی فتنه می‌کند، در واقع یاغی اوست که طرف شده است و مشغول جنگ است، می‌گویند (اقوام دولتی را) او شکست داده است. با این شهرت‌ها به مردم هیجان غریبی باز دست داده است، می‌خواستند گویا بازارها را ببندند ولی مردم محرمانه پچ‌پچ می‌کنند!

شنبه ۲۲ شعبان المعظّم ۱۳۲٦

□□□

سوارشده رفتیم به فرح‌آباد، آن گوسفندها که از مصر برای شاه مرحوم آورده بودند. بچّه کرده‌اند (و) هفت هشت تا شده‌اند.

یکشنبه ۲۳ شعبان المعظّم ۱۳۲٦

□□□

دیروز دو نفر عکاس، عکس ستار تبریزی را در شهر منتشر می‌کردند، آنها را گرفته در سبزه میدان چوب زده‌اند.

دوشنبه ۲۴ شعبان المعظّم ۱۳۲٦

□□□

صاحب روزنامه روح‌القدس هم مرحوم شده است در حبس.

چهارشنبه ۲٦ شعبان المعظّم ۱۳۲٦

□□□

همین نظام کاشی که در زمان وزارت جنگ ظفرالسلطنه رئیس «اتاماژور» بود، بعضی کاغذها از جیبش بیرون آوردند و حکم به حبسش شد، (و) امتیازات نظامی هر چه داشت گرفته گفته‌اند که چوبش هم بزنید.

چهارشنبه ۲٦ شعبان المعظّم ۱۳۲٦

□□□

سپهسالار رفت به شهر، چون امشب دختر وزیر دربار را برای برادرش که امیربهادر جنگ باشد، مدتی است عقد کرده بودند، نبرده بود و رفته بود تاج‌السلطنه را گرفته بود. بعد هم طلاق داد، حالا زن اصل کاری‌اش را امشب می‌خواهد ببرد. امیر بهادر هم سردار شده است.

شنبه ۲۹ شعبان المعظّم ۱۳۲۶

□□□

دو رزو است از قرار معلوم جنگ تبریز خیلی سخت شروع شده است.

شنبه ۲۹ شعبان المعظّم ۱۳۲۶

□□□

تیغ‌های دلاکی طرز جدید که مدتی بود از فرنگستان خواسته بودم امروز رسید، الحق چیز خوبی است.

شنبه ۲۹ شعبان المعظّم ۱۳۲۶

□□□

از اخبار تازه این است که: آقا شیخ فضل‌الله با صدر اعظم و سایر وزراء شب‌ها در دربار مجلس دارند و گفت‌وگو می‌کنند، گویا باز صحبت مشروطه است. دولت انگلیس هم در این باب سخت ایستادگی دارد.

یکشنبه غره رمضان المبارک ۱۳۲۶

□□□

نزدیک پامنار، دیدم فراش زیادی می‌آیند (و) دو فانوس بسیار بزرگ در جلو یک آدم می‌کشند تعجب کردم که کیست، این کار که منسوخ شده است، وقتی که نگاه کردم دیدم...

دوشنبه ۹ رمضان المبارک ۱۳۲۶

□□□

سفیرکبیرعثمانی آمده‌به‌حضور شرفیاب شد، معلوم نشد مقصدش چه بود؟

سه‌شنبه ۱۰ رمضان المبارک ۱۳۲٦

□□□

فرمانفرما آمده است قزوین، گفته‌اند به طهران نیآید؛ اگر می‌خواهد عزت‌الدوله را ببرد به فرنگستان، در همان قزوین (بماند) ولی او میل به آمدن دارد، سپهسالار از او وحشت دارد.

سه‌شنبه ۱۰ رمضان المبارک ۱۳۲٦

□□□

فرمانفرما که قزوین مانده بود (و) شیخ‌الاسلام را روانه کرده بود که اینجا برایش کار بینی بکند، منتظر او نشده امروز خودش وارد شد (و) عصری به حضور رسید، از آمدنش سپهسالار خیلی اوقاتش تلخ بود.

پنجشنبه ۱۲ رمضان المبارک ۱۳۲٦

□□□

آمدم به منزل فرمانفرما، از قرار معلوم از کسی پذیرائی نمی‌کند.

شنبه ۱۴ رمضان المبارک ۱۳۲٦

□□□

امروز دختر شاهزاده جلال‌الدوله (را) که اسمش ملکهٔ زمان است برای حضرت والا ظلّ‌السلطنه عقد می‌کنند. ملکهٔ جهان هم با تشریفات هر چه تمام‌تر؛قزاق،غلام،ژاندارم،کالسکه‌بزرگِ تاج‌دار آمده بودند. خطبه که تمام شد، بنای دادن ولیمه شد این خدمت را به من رجوع کردند. نزدیک بود مرا خفه بکنند.

یکشنبه ۱۵ رمضان المبارک ۱۳۲٦

□□□

از قراری که می‌گویند تبریز خیلی شلوغ است، گویا دیشب هم صدراعظم و بعضی‌ها در همین باغ‌شاه خوابیده‌اند. از قرار اردوی دولتی باید شکست خورده باشد.

دوشنبه ١٦ رمضان المبارک ١٣٢٦

□□□

از قراری که صحبت می‌کردند عین‌الدوله از آذربایجان معزول شده است. او از اول میل به استقلال سلطنت محمدعلی شاه نداشت تمام آدم‌هایش و نوکرهایش هم در انجمن‌ها بودند (و) شلوغ می‌کردند.

پنجشنبه ١٩ رمضان المبارک ١٣٢٦

□□□

یک حکم نظامی آوردند که سه ساعت به غروب بایست حاضر بشوید در باغ‌شاه، عذر (خواستم).

جمعه ٢٠ رمضان المبارک ١٣٢٦

□□□

بناشده بود فرمانفرما برود آذربایجان، باز دو مرتبه بنا شده که خود عین‌الدوله بماند و حاکم باشد. خداوند انشاءالله سلاطین قاجار را از شر عین‌الدوله حفظ بکند.

سه‌شنبه ٢۴ رمضان المبارک ١٣٢٦

□□□

حکم نظامی از طرف سپهسالار آوردند برای روز سه‌شنبه غره عید برای سلام ولی تماشا داشت؛ یک مهر داشت به قدر مُهرِ بزرگ حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه که مال زمان پنجاه سال پیش از این عهد بوده است، نوشته

بود : سپهسالار اعظم امیرجنگ!

جمعه ۲۷ رمضان المبارک ۱۳۲٦

□□□

دو اسب آوردند گفتند؛ شاه خریده است. برای بارکشی خوب بودند!

شنبه ۲۸ رمضان المبارک ۱۳۲٦

□□□

عبدالله خان خواجه آمد پیش سپهسالار که شاه فرموده‌اند: چون باران می‌بارد سلام را موقوف بکنید. سپهسالار خیلی به سلام میل دارد که لباس رسمی بپوشد، اگر منعش نکنند هر روز لباس رسمی می‌پوشد.

سه‌شنبه غره شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

حاجی خسرو خان بختیاری که رفته بود بختیاری که سوار (بیآورد) دیشب وارد شد، می‌گفت: به قدر هزار سوار آورده‌ام.

سه‌شنبه غره شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

سردار اشجع بختیاری هم امیر مفخّم شده است.

سه‌شنبه غره شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

بندگان همایونی نمک میل فرموده‌اند، بیرون نمی‌آیند، سپ۸هسالرا با غلاب سردارها در اندرون هستند.

پنجشنبه ۳ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

باز یک شب‌نامه از قول علمای نجف نوشته‌اند (و) در بعضی خانه‌ها انداخته‌اند بر ضد دولت و دولتیان.

جمعه ۴ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

صدراعظم باآذربایجان حرف می‌زد باعین‌الدوله، اوباز حاکم شده است.

یکشنبه ٦ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

وکیل‌الدوله با پسرش بعضی شب‌نامه‌ها درست کرده بودند. بندگان همایونی اول می‌خواستند سرش را ببرند، حضرت اقدس نایب‌السلطنه وساطت می‌کنند...

یکشنبه ٦ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

حاجی میرزا حسین در عتبات مرحوم شده است، بازارها را بسته‌اند و ختم گذارده‌اند.

دوشنبه ۱۴ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

یک سید صرّاف خیلی معتبر آذربایجانی آمده بود به منزل سپهسالار گریه می‌کرد و می‌گفت: ستار در تبریز ده هزار تومان پول به من حواله داده و کسانِ من حواله‌اش را نکول کرده‌اند، حکم کرده است آنچه داشتم غارت کرده‌اند.

دوشنبه ۱۴ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

سپهسالار و وزیر خارجه می‌روند عذرخواهی به (سفارت روس).

سه‌شنبه ۱۵ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

آقا سید علی آقا یزدی که مدتی بود جزء مستبدین بود و اِسناد به او بستند وبعد از به هم خوردن مشروطه به او پول دادند، حالا مشروطه خواه شده است... رفته بود به منبر که من بایست حکماً مشروطه را برقرار کنم.

جمعه ۱۸ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

میر هاشم آذربایجانی که ضد مشروطه بود و جنگ‌ها کرد، آمده به طهران. بایست خیلی آدم ابن‌الوقتی باشد.

یکشنبه ۲۰ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) من را در رکاب مبارکشان سوار کرده بردند، به باغ موثق الملک، صدراعظم هم آنجا (بود)، گویا مجلسی دارند که می‌خواهند کسی نفهمد.

یکشنبه ۲۰ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

ضیاءالملک هم امروز دیده شد، نشان سرداری هم زده بود، معلوم شد که سردار شده است ولی معلوم نشد سردار چی؟

سه‌شنبه ۲۲ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

بندگان همایونی بیرون تشریف آوردند، سردارها را خواستند (و)

قدری اظهار مرحمت به هر یک فرمودند به جز من که هنوز بندگان (همایونی) نسبت به من کمال بی‌مرحمتی را دارند و از این فیض عظمیٰ محروم هستم باری شاه و صدراعظم و آقا (نایب‌السطنه) خلوت کردند.

سه‌شنبه ۲۲ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

رفتم به تماشای بنائی که در باغ‌شاه می‌کنند؛ یک دستگاه عمارت می‌سازند؛ یکی عمارت بیرونی است که در وسط واقع است، یکی اندرونی برای ملکه جهان، یکی خوابگاه به نظر من که چندان خوب نیآمد.

پنجشنبه ۲۴ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

ملک‌التجار یک شعر خوبی برای سپهسالار و به هم خوردن مشروطه ساخته بود بعد هم علماء آمدند،آمدن آنها هم برای همین بود. آقا شیخ فضل‌الله، امام جمعه، آقا شیخ عبدالنبی و سایرین آمدند.

پنجشنبه ۲۴ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

چند شب است که حضرت اقدس آقا (نایب‌السلطنه)، با صدراعظم و سپهسالار و نیرالدوله و مویدالدوله و امام جمعه و آقا شیخ فضل‌الله با هم نجوا می‌کنند (و) هر دو سه شب در میان، یک جا جمع می‌شوند.

پنجشنبه ۲۴ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

از آقا سید علی آقا بنویسم: در آن چادر که زده بود و می‌خواست آشوبی برپا بکند، در یک شب در (چند) سفارتخانه رفته بود؛ اول سفارتخانه آلمان،

بعد سفارتخانه انگلیس، شب بعدش هم رفته بود سفارتخانه عثمانی... نزدیک بوده است یک آشوب برپا کند، برای نفع شخصی!

پنجشنبه ۲۴ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

عصری تجار به قدر دویست نفر آمدند به حضور شرفیاب شده برای این که؛ ماها مجلس نمی‌خواهیم. ماها لفظ مشروطه را نمی‌خواهیم، ما شاه را می‌خواهیم یک عریضه هم نوشته بودند و مهر کرده بودند.

پنجشنبه ۲۴ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

حاجی حسین‌آقا امین‌الضرب مبلغ زیادی به روس‌ها مقروض بود، تمام هستیش را ضبط کرده‌اند، ولی خودش هم رفته سفارت روس بست نشسته است. من این کارها را از حرامزادگی می‌دانم.

پنجشنبه ۲۴ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

ظهیرالاسلام آمد که برود به خاکپای مبارک شرفیاب بشود.

شنبه ۲٦ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

اعلیحضرت، امیر مفخم و سردار ظفر را به حضور خواستند، گویا بایست سردار ظفر برود آذربایجان، سردار ارشد که علی خان باشد، او را هم می‌خواهند بفرستند، بختیاری‌ها از رفتن علی‌خان خوشحال نیستند.

یکشنبه ۲۷ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

یک عریضه تمام علمای طهران و اغلب ولایات به خاکپای مبارک عرض کرده‌اند که مجلس شورای ملی، مشروطه با مذهب ما موافق نمی‌آید بایست سلطنت مستقلاً باشد که قرآن مجید و مذهب جعفری را محافظ باشد...

دوشنبه ۲۸ شوال المکرم ۱۳۲٦

□□□

صبح که اندرون رفته بودند به حضرت عبدالعظیم زیارت، کالسکه اندرون می‌خوردند به اسب یک قزاق، نزدیک بوده است، دعوا بشود، اسب ترکمانی من را که آقا بشیر سوار بوده عوض اسب قزاق برده‌اند.

پنجشنبه غره ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲٦

□□□

پلکونیک قزاق (لیاخوف)، آن اسب زخم شده قزاق را عوض اسب من فرستاده، من مجدداً رفتم به باغشاه که اسب را به سپهسالار نشان بدهم.

شنبه ۳ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲٦

□□□

اسب را گفتم از قول حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) ببرند به پلکونیک پس بدهند، چیزی هم حضرت اقدس به او نوشتند، اگر اعتنا بکند!

شنبه ۳ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲٦

□□□

فردا یک دارالشورای کبیر در ارگِ شهر در عمارت خورشید منعقد خواهد شد که ششصد نفر خواهند بود. چهل نفر از وزرای بی‌کار و شاهزادگان بزرگ و اغلب از امراء و بزرگان؛ رئیس این مجلس نظام‌الملک است.

شنبه ۳ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲٦

□□□

امروز در عمارت خورشید افتتاح مجلس دارالشورای کبیر است، در واقع مجلس سناست، گویا نظام الملک می‌خواسته است نطقی بکند، درست نتوانسته ...

یکشنبه ۴ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۶

□□□

رفتم به باغ‌شاه، در خانه. سپهسالار رفته بود احوالپرسی حاجی میرزا ابوطالب مجتهد زنجانی، گویا ناخوش است و از قرار سپهسالار را وکیل و وصی خودش کرده است.

شنبه ۱۰ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۶

□□□

رفتم منزل موثق‌الدوله؛ مجدالاسلام که آخوند فضولی است و نخود هر آشی است و راپرت چی هر کسی است. آنجا بود.

شنبه ۱۰ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۶

□□□

امروز به مبارکی و میمنت عروسی حضرت اشرفِ و الاظل‌السلطنه است. عروس را وارد کردند بردند اندرون من! تمام سفرا و فرنگی‌ها دعوت داشتند. یکصد و شصت نفر سَرِ میز شام خوردند.

یکشنبه ۱۱ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۶

□□□

یک شمشیر الماس عالی بندگان همایونی برای ظل‌السلطنه خلعت مرحمت فرمودند و یک سرداری مروارید با شش عدد دگمهٔ الماسِ بسیار بزرگ هم ملکهٔ جهان.

یکشنبه ۱۱ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۶

□□□

بعد از ظهر دوشنبه رفتم امیریه برای مهمانی سفرا، آتش‌بازی به قدری بد بود که حساب نداشت، هیچ آتش نمی‌گرفت، آصف‌السطنه از خجالتش نتوانست بماند، رفت.

یکشنبه ۱۱ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۶

□□□

ازدواج اخترالدوله.

۲۱ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۶

□□□

بی‌اعتنائی به شاه.

۲۲ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۶

□□□

بدجنسی عبدالله خان خواجه.

جمعه ۸ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۶

□□□

اطاق معاون السلطان در باغ‌شاه

شبنه ۹ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۶

□□□

دشمنی شاه.

یکشنبه ۱۰ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۶

□□□

راست و دروغ اخبار.

۵ ربیع‌الاخری ۱۳۲۶

□□□

صدارات کامران میرزا

۹ ربیع‌الاخری ۱۳۲۶

□□□

عزل کامران میرزا.

۱۰ ربیع‌الاولی ۱۳۲۶

□□□

مأموریت امین‌الخاقان به قزوین.

۱۴ ربیع‌الاولی ۱۳۲۶

□□□

از اخبار تازه این است که: اخترالدوله زن علی خان سردار شده است اغلب اسباب تعجبشان است که چه طور اخترالدوله زن همچه آدمی که سالها نوکر خودش بوده بشود؟! بیوگرافی کامل علی خان ارشد الدوله.

چهارشنبه ۲۱ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۶

□□□

ازدواج اخترالدوله.

۲۱ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۶

□□□

رفتیم شرفیاب (شدیم) امروز اتفاقاً نسبت به من اظهار محبت (فرمودند) و احوالپرسی کردند، هیچ افتخار نکردم. مثل این که اظهار مرحمت نمی‌فرمایند.

پنجشنبه ۲۲ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۶

□□□

باقرخان صقدر می‌زد.

شنبه ۲۴ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲٦

□□□

صدرالعلماء، پسرهای ملا محمد تقی کاشی و پسر مرحوم حاجی ملا علی کنی، رفته‌اند به سفارت عثمانی... مشروطه می‌خواهند!

دوشنبه ۲٦ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲٦

□□□

سپهسالار می‌گفت؛ «شارژدافر» عثمانی می‌گفت این اشخاص که پناهنده شده‌اند همین قدر که دولت به آنها اطمینان بدهد اذیت نکند، (آن‌ها را) از سفارت بیرون خواهیم کرد... ولی باور نمی‌کنم.

چهارشنبه ۲۸ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲٦

□□□

آمدم امیریه حضور حضرت اقدس (نایب‌السلطنه)، جمعی آنجا بودند؛ آقا شیخ فضل‌الله، امام جمعه، ظهیرالاسلام، سلطان العلماء و برادر آقا سید محمد و جمعی دیگر.

چهارشنبه ۲۸ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲٦

□□□

افتخارالسلطنه زن انتظام‌الدوله که رفته است مازندران، (انتظام‌الدوله) نه پول می‌دهد به او (و) نه کاغذ می‌نویسد. اخترالدوله هم افتخارالسلطنه را بدنام کرده است، او هم سم خورده ولی زود فهمیده‌اند!

شنبه ۲ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

شاه مرحوم از بس از دولت روس پول قرض کرد (و) داد به ترک اهل آذربایجان بدهوا شده‌اند. بیوگرافی آقا سید علی یزدی.

دوشنبه ۴ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

مجدالدوله زنش را که دختر مرحوم رکن‌الدوله بود و ملقب به عزیزالسلطنه بود طلاق داده است.

سه‌شنبه ۵ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

بچه باغبان وزیر دربار وقتی که می‌رود انار بخرد. یک نفری به او ده تومان پول می‌دهد و سیصد تومان هم وعده می‌دهد و یک بمب به او می‌دهد که این را ببر اندرون و در جلو بندگان همایونی بزن زمین.

جمعه ۸ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

بدجنسی عبدالله خان خواجه.

جمعه ۸ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

سردار ظفر برتری پیدا کرده است!

شنبه ۹ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

اطاق معاون السلطان در باغ‌شاه.

شنبه ۹ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

دشمنی شاه با عزیزالسلطان.

یکشنبه ۱۰ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۶

□□□

ضیاءالسلطان که می‌گفتند برای شاه بمب انداخته، همه روزه در دیوانخانه است و هر چه هم دلش بخواهد می‌گوید.

شنبه ۹ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۶

□□□

بعد از سلام دفیله شد، در وقتی که گارد من می‌گذشت، سپهسالار از من تعریف کرد، حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) هم همراهی کرد ولی از آنجا که به این بنده بسیار کم مرحمت هستند و بسیار از من بدشان می‌آید هیچ نفرمودند!

یکشنبه ۱۰ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۶

□□□

اصفهان بر هم خورده و جنگ سختی شده است، اقبال‌الدوله هم رفته است به کنسولخانه روس یا انگلیس بست نشسته است.

دوشنبه ۱۱ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۶

□□□

علاءالسلطنه از وزارت امور خارجه معزول شده، سعدالدوله منصوب شده است.

چهارشنبه ۱۳ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۶

□□□

(در مهمانی صدراعظم) یکصد و بیست نفر سر میز نشته بودند، میز را هم نعلی (شکل) گذارده بودند، صدراعظم به سلامتی سلاطین خورد و وزیر

مختار اطریش به سلامتی شاه!

جمعه ۱۵ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

آخوند ملاکاظم (خراسانی) که در عتبات است و مشروطه خواه بوده است تکفیرش کرده‌اند.

جمعه ۱۵ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

خبر ثانی: یک ساعت از شب گذشته حاجی شیخ فضل‌الله می‌آمد. بزود خانه‌اش با کالسکه، یک نفر می‌آید، یک تیر تپانچه برای شیخ می‌اندازد! ماجرای سوء قصد به شیخ...

جمعه ۱۵ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

تفصیل اصفهان از این قرار است: صمصام‌السلطنه که برادر بزرگ سردار ظفر است، چون سردار ظفر آمده است طهران و سردار شده است و ریاست بختیاری هم از آنها سلب شده است و صمصاالسلطنه بی‌کار شده است. هزار سوار بر می‌دارد و می‌آورد و بنای یاغی‌گیری را می‌گذارد.

شنبه ۱٦ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

امیر مفخم و سردار ظفر می‌روند به اصفهان برای این که؛ صمصام‌السطنه اگر به آرامی بیرون نرفت با او جنگ بکنند.

دوشنبه ۱۸ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

تقی‌زاده که رفته بود بـه فـرنگستان، از بس کـه بـرای او کـاغذ دروغ نوشته‌اند که همچه کردیم و از کجا و تا کجا را گرفتیم... آمده است به تبریز.

جمعه ۲۲ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

سلطان علی خان وزیر دربار. دیشب سکته کرده است.

شنبه ۲۳ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

ظهیرالدوله از حکومت مازندران معزول شده و انتظام‌الدوله از ریاست قشون آنجا.

یکشنبه ۲۴ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

می‌گویند: سپهدار در تنکابن مشغول جمع‌آوری استعداد است، یعنی خیال یاغی‌گری دارد.

یکشنبه ۲۴ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

حوض بیرونی به طوری یخ بسته است که من و آقا میرزا آقـاخان و حسن خان و مشهدی علی و میرزا علی‌آقا و میرزا عبدالله رفتیم روی حوض ایستادیم.

چهارشنبه ۲۷ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

یکی از بزرگان شورشیان (تبریز) یا مرده یا تیر خورده است. سردار و رئیس شورشیان یکی ستارخان است و یکی بـاقر بـنّا، شـاید کـه شـخص

سفیدپوش (که مرده) یکی از این‌ها باشد...

چهارشنبه ۲۷ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

از اخباری که از سپهسالار شنیده شد این است که: شورشیان تبریز امان می‌خواهند! از بس که سپهسالار دروغ می‌گوید... نمی‌شود باور کرد.

پنجشنبه ۲۸ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□

امروز کاغذی به صدراعظم نوشته بودند که؛ حاکمی که برای مازندران معین کردید، چون به تصویب مجلس (شورای مملکتی) نبوده است نباید برود، خیلی اسباب تغیّر شاه شده است که به حضرات چه!

شنبه سلخ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲٦

□□□



غلامعلی خان عزیزالسلطان

ملیجک ثانی

روزنامه خاطرات غلامعلی خان
عزیزالسلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۲۶ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و بیست و شش هجری قمری



غلامعلی خان عزیزالسلطان
ملیجک ثانی

سه شنبه غره محرّم الحرام ۱۳۲٦

رفتم سفارت روس دیدن «پادیشکف». قدری آنجا نشسته برخاسته آمدم منزل ظلّ‌السلطان، خدمت حضرت والا شرفیاب شده، ظهر آمدم منزل. عصری سردار فیروز آمده قدری نشسته رفت.

چهارشنبه ۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

عصری رفتم منزل مجد الدوله، نبود. بعد آمدم منزل اعتماد الحرام، قدری نشسته رفتم امیّریه خدمت آقا. مجدالدوله هم آنجا بود.

پنجشنبه ۳ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۲٦

عصری رفتم تکیه دولت تعزیه. از در دیوانخانه رفتم طاقنمای مجدالدوله که متعلّق به توپخانه است. شاهزاده عزّالدوله، جلال الملک، احتشام الملک، آجودانباشی توپخانه، نیرالسلطان که پسر زن مجدالدوله است (و) یکی از پسرهای رکن الدوله مرحوم بودند. تعزیه حجةالوداع بود. بسیار بد خواندند.

جمعه ۴ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

امروز با مجدالدوله رفتیم طاقنمای ظفرالسلطنه وزیر جنگ. مجدالسلطنه (و) علیرضا خان گروسی آنجا بودند. حسن خان پیشخدمت شاه مسلم شده بود الحق بسیار بد خواند. آواز خوان غیر از تعزیه خوان است. صدایش خوب است ولی تعزیه را خوب نمی‌خواند.

سوار شده رفتم امیّریه خدمت آقا. حضرت اقدس در اندرونی مرحوم منیرالسلطنه روضه خوانی مخصوص دارند که متعلق به خودشان (و) اندرون هایشان

است. امیر اعظم که حاکم رشت بود دیشب وارد شد.

شنبه ۵ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. در اطاق وزیر دربار نشسته، حاجب الدوله، میر آخور شاه (که) لقب سالاری دارد و علی اشرف خان (و) جمع دیگری بودند. وزیر خارجه وزیر جنگ (و) بعضی ها بودند. نهار را رفتیم در طاقنمای مجدالدوله صرف کردیم. ظهیرالدوله (و) مؤیدالدوله هم آمدند طاقنمای مجدالدوله. شجاع السلطنه هم بود بعد رفتم طاقنمای ولیعهد. سلطان ملک میرزا حسام السلطنه و موثق الملک آنجا بودند. سید احمد حُر شده بود.

یکشنبه ٦ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

سوار شده رفتم خانه امام جمعه روضه، خود امام جمعه نبود. خود امام رفته بودند مسجد سپهسالار که بعضی از اهل نظام (را که) قسم نخورده‌اند قسم بدهد. عصری هم رفتم امیریه به روضه خوانی، سردار کل، آجودان باشی، آصف السلطنه، برادرهای امیر نظام، آقای آقا شیخ عبدالنبی (و) پسرش شمس المعالی (و) یکی از پسرهای مرحوم رکن الدوله بودند.

دوشنبه ۷ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

نزدیک ظهر رفتم درخانه که در طاق نمای مجدالدوله صرف نهار کنم او هم نیآمده‌بود. رفتم عکاس خانه، پیش حشمت الممالک قدری نان و چائی صرف کرده، به حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم. عَلَمِ شاه را هم‌امروزحرکت می‌دهند. حاجب‌الدوله و سایرین بودند. گارد من، موزیکان چی‌ها و غیره. باری رفتم تکیه، طاقنمای مجدالدوله.

دیشب اتفاق عجیبی افتاده است. دیشب را اعلیحضرت همایونی به رسم همیشه تشریف فرمای توی تکیه شده‌اند برای گردش (تا) بعد تعزیه بخوانند. مردم خیلی جمعیت کرده بودند. فراش و سرباز می‌خواستند ممانعت کنند، مردم دست به طپانچه کرده (بودند) برای فراش که اً هنوز هم استبداد دارید؟ بگذارید برویم تماشا. بعد فراش نتوانسته بود از مردم جلوگیری کند، ازدحام کرده بودند بعد از تشریف فرمائی شاه ریخته بودند توی تکیه، هشت نفر آدم زیر دست و پا می‌میرند. سه چهار نفر هم هنوز مشغول مداوا هستند. انشاًالله خوب خواهند شد. پسر نظام السلطنه که چندی بود ناخوش بود و قریب الموت بود و پهلویش دمل کرده بود امروز دکتر «اسکات» عملی یدی کرده است. امیدوارم انشاءالله خوب بشود بعد برخاستم آمدم منزل آقا سید عبدالله به روضه. مؤیدالدوله آنجا بودند. انجمن اصلاح آمده بودند آنجا و شکایت از مجلس داشتند که کاغذی به مجلس نوشته‌ایم برای عمل سرحدّات و بلدیه، جواب نداده‌اند. بعد یک سید برخاسته از نظام السلطنه شکایت کرده و بد گفت که وزیر مالیه بد است. در این بین ظفرالسلطنه و مخبرالسلطنه هم وارد شدند. مؤیدالدوله رفت، حضرات تاختند به ایشان،ولی از ظفرالسلطنه قدری تعریف کردند که اگر به ما قول بدهد (که) عمل سرحدّات منّظم خواهد شد، پانصد تومان هم پول این انجمن برای عمل سرحدّات حاضر کرده بودند. بعد سید جمال رفت منبر. قدری به همه فحش داد و یا الله گفت.

سه شنبه ۸ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

عصری رفتم‌منزل‌امام جمعه خوئی که یکی از وکلای آذربایجان است. آدم بدی نیست.خانه‌های مرحوم حشمت‌الدوله(را) که حالا سپهدارخریده است اجاره کرده است.

چهارشنبه ۹ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

صبح را تا عصر منزل بودم. عصری رفتم تکیهٔ دولت در همان طاقنمای

مجدالدّوله. تعزیه بازار شام بود. قدری نشستم بعد با مؤیدالدوله (و) معیر الممالک سوار شده رفتیم امیّریه خدمت آقا. تا آخر روضه آنجا بودیم. دستجات سینه زن زیادی می‌آمدند انعام و خلعت می‌گرفتند می‌رفتند. نزدیک غروب سوار شده آمدم منزل برای چهل و یک منبر. امسال روضه‌خوانی بسیار کم است، جمعیت هم مثل سال‌های سابق نیست. سه چهارجا بیشتر من شمع روشن نکردم.

پنجشنبه ۱۰ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

عصری رفتم امیّریه روضه، جمعیت زیادی بود. دستجات می‌آمدند، می‌رفتند. انعام و خلعت می‌گرفتند.

جمعه ۱۱ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

یک ساعت به غروب رفتم منزل حاجی آصف الدوله تا غروب آنجا بودم. بعد رفتم منزل ظفرالسلطنه، آنجا کار داشتم.

شنبه ۱۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

سوار شده رفتم منزل احتشام السلطنه، نسقچی‌باشی که حالا لقب سالار محتشمی گرفته است آنجا بود. منوچهر میرزا و بشیرالملک با بعضی سید و آخوند فضول که اهل انجمن‌ها هستند آنجا بودند، امر و نهی مملکتی می‌کردند. باری برخاسته رفتم در خانه. شاه دندانش درد گرفته، اندرون تشریف داشتند. قدری در باغ گردش کرده آمدم توپخانه پیش مجدالدوله. ظهر شد آمدیم منزل. عصری باز سوار شده رفتم منزل نظام السلطنه. مختار الدوله، سردارمنصور، عماد الدوله آنجا بودند. باری خود نظام السلطنه اندرون بود. بعد آمد بیرون. پسر نظام السلطنه که چندی است ناخوش است، حکیم ها

عمل یدی کرده‌اند، تفصیلش را نوشته‌ام، بهتر شده بود، امروز مجدداً عمل یدی کرده‌اند گویا حالش خوب نباشد و خطر داشته باشد. نظام السلطنه که خوب نمی‌گفت گریه هم می‌کرد، ولی انشاءالله خداوند قادر متعال قادر است که شفا کرامت فرماید. قدری دلداری دادیم سوار شدیم آمدیم منزل.

یکشنبه ۱۳ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

امروز تمام روز منزل بودم. عصری رفتم منزل شاهزاده اکبر میرزا، جمعی آنجا بودند. بانک بازی می‌کردند. اعتصام السلطنه، معتمدالدوله، مقبل الدوله، محسن میرزا، جلال الملک، معین السلطان (و) سایر پسرهای ظلّ السطان آنجا جمع بودند.

دوشنبه ۱۴ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

عصری موثق الدوله، امیر معظّم، مقبل الدوله، اینجا آمدند، تا یک ساعت از شب گذشته اینجا بودند. بعد رفتند.

سه شنبه ۱۵ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. امروز آصف الدوله از وزارت داخله استعفا کرده است، بنا به قولی از مجلس رأی دادند که بایست معزول بشود. جهت هم ندارد. سفیر کبیر عثمانی شمس‌الدین بیک که سال‌ها بود طهران اقامت داشت، امروز مرخصی گرفته رفت اسلامبول. گویا عوضش هم کس دیگری بیآید.

چهارشنبه ۱٦ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

عصری رفتم منزل نظام السلطنه، او را ملاقات کردم. یک حیاط تازه درست

کرده است، آنجا نشسته بود غروب برخاسته رفتم امیّریه، خدمت آقا مشرف شدم.

پنجشنبه ۱۷ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

صبح رفتم در خانه، شرفیاب خاکپای مبارک شدم، مراجعت بـه مـنزل کـردم. عصری هم رفتم منزل اعتصام السلطنه.

جمعه ۱۸ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

عصری رفتم منزل شاهزاده نیرالدوله، دیروز از اصفهان آمده است، امیر معظّم، موثق الدوله، مجدالدوله، معین السلطان، آجودان حضور آنجا بودند.

شنبه ۱۹ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

عصری رفتم منزل نظام السلطنه، تا رسیدم دم در، دیـدم کـالسکه (و) درشکـه زیادی ایستاده است، فهمیدم که بایست پسرش مرحوم شده باشد، وقتی که وارد شدم، دیدم همین طور است. ظفر السلطنه، مجدالدوله، وزیر دربـار، سـردار فـیروز، سـردار منصور غیره و غیره، تماماً جمع (اند)، بیچاره را دارند می‌شویند. نعش را برداشته بردیم مسجد آقا شیخ هادی مرحوم، امانت گذاردیم که فردا بردارند. باری از آنجا رفتیم منزل اعتصام السلطنه، خودش نبود، ولی حشمت و جمعی از اراذل بودند. بعد رفتم پیش تاج الدوله که چندی است اینجا آمده است منزل کرده است.

نظام‌السلطنه وزیرداخله شده است. صنیع‌الدوله وزیرمالّیه، معتمدالملک وزیر علوم.

یکشنبه ۲۰ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

صبح رفتم خانه نظام السلطنه، ختم بود. تمام وزراء (و) شاهزادگان و امرا و وکلا

(و) علما بودند.

ختم را آقای شعاع السلطنه برداشت بعد از نهار ظفرالسلطنه، مجد الدوله، وزیر دربار، با سردارها بودند. موزیک سوارهٔ قزّاق، ژاندارم و غیره بودند. قدری پیاده پشت سر نعش تا نزدیک دروازه رفتم. بعد آمدم منزل، بعد امیر اعظم آمده او را دیدم.

دوشنبه ۲۱ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

به جائی نرفتم تمام روز را در منزل بودم.

سه شنبه ۲۲ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

سوار شدم رفتم در خانه، شرفیاب شدم، وزراء و سایرین بودند، وزیر دربارهم رفته بود نظام السلطنه را بیاورد. وزیر مختار آلمان که تازه آمده است. آمده شرفیاب شدم. بعد سوار شده رفتیم جلالیه، پیش جلال الدوله. از آن وقتی که شاهزاده ظل السلطان طهران تشریف آورده‌اند. آمده اینجا منزل کرده است. بسیار خوب تمام را تعمیر کرده است. مخصوصاً سر در را. بیشتر هم خودش در همان سرِ در می‌نشیند، چشم انداز خوبی دارد. باری وقت نهار قدری از هر طرف صحبت کردیم. دوربین انداختیم، قدری تفنگ انداخته، من گلوله‌های خوب انداختم. عصری اکبر میرزا آمدند. بعد هم شاهزاده ظل السلطان تشریف آوردند. عصرها گویا هر روز تفرّج می‌فرمایند. اسماعیل میرزا هم در رکاب مبارکشان تشریف آوردند.

در چند روز قبل یعنی سه روز پیش از این، دو نفر از اهالی قفقازیه، نزدیک سر در ظل السلطان، رفته بودند خانه یکی از اونـا، بـعد سـر پـول دادن دعوا و نزاعشـان می‌شود. وقتی بوده است که پسر سید نصرالله قمی (که)، از اقوام سید علی قمی است، با یکی دیگر از آنجا عبور می‌کردند و از وضع هم خبری نداشته‌اند، وقتی به دم در خانه

می‌رسند با آنها ملاقات می‌کنند، زن‌ها، بنای داد و فریاد را می‌گذارند. سید با رفیقش می‌خواهند که آنها را تشر بزنند یا رفع داد و بیداد بکنند، که آن دو نفر با طپانچه هر دوی اینها را می‌کشند و خودشان فرار می‌کنند یکی را هم زخمدار می‌کنند، روز روشن یک درشگه را جلویش را می‌گیرند، می‌گویند اگر ما را به سفارت روس نرسانی تو را خواهیم کشت، می‌روند سفارت، بست می‌نشینند، الان هم آنجا هستند. مشغول مذاکره هستند. انجمن ها هم دو روز است این کار را اسباب صحبت خودشان کرده‌اند. دولت روس که سخت ایستاده است. مردم یکمرتبه می‌خواستند بریزند به سفارت (و) یکمرتبه مملکت را تسلیم دولت روس بکنند!

چهارشنبه ۲۳ محرم الحرام ۱۳۲٦

صبح، دیر رفتم در خانه. همه بودند. رفتم بالاخانه‌های رئیس الوزراء وزیر. جنگ، وزیر مالیّه، وزیر دربار، وزیر تجارت، وزیر عدلیه، علی رضا خان، جمعی آنجا بودند. قدری نشسته تماشا کرده، بر تعجباتم افزود! آمدم منزل. عصری آمدم بیرون، بعد رفتم منزل موثق الدوله، بعد هم وزیر اکرم که حالا نمیدانم لقبش چیست؟ آمد.

پنجشنبه ۲۴ شهر محرم الحرام ۱۳۲٦

به عزم رفتن امیریه که صرف نهار را هم آنجا بکنیم خدمت خاصه خانم، با اندرون رفتیم. باری اندرون از من زودتر رفتند. وقتی که رسیدم دیدم کالسکه حضرت آقا حاضر است. گفتند حضرت آقا می‌خواهند تشریف ببرند شمیران، قدری نگذشت آقا بیرون آمدند، این بنده حقیر را با خودشان بردند. از رفتن (به) اندرون (و) خدمت خاصه خانم رسیدن (و) صرف نهار بسیار خوب (و) آش رشته محروم ماندم. باری با آقا و شاهزاده جون توی کالسکه نشسته، از هر طرف صحبت می‌کردیم. نزدیک قصر

قاجار که رسیدیم اسب سوار شده در خیابان یرتمه می‌راندیم. نزدیک قزاقخانه تاخت کرده دو تیر برای کلاغ انداختم، نخورد. همین طور در رکاب آقا صحبت کنان می‌رفتیم تاکامرانیه. سه و نیم به غروب آنجا رسیده صرف نهار کردیم. بعد از نهار آقا و من سوار شده راندیم برای منظرّیه. در آن دورو حوالی هم من گردش کردم که بلکه کبک پیدا کنم، چیزی پیدا نشد. بعد مراجعت به کامرانیه کردیم. ریش سفیدها و اهل حصار بوعلی آمدند که ما می‌خواهیم تکیه حصار بوعلی را تعمیر کنیم. تیر و پول، می‌خواهیم، بیست عدد تیر و قدری پول گرفته رفتند. بعد اهل جماران آمدند، تماماً، که ما می‌خواهیم تکیه‌مان را سرش را آهن کنیم، صد تومان خرج دارد. آقا هم متقبّل شدند که انشاءالله خرجش را مرحمت بفرمایند. انشاءالله سید الشهداء عوض خواهد داد. دیگر زنهای حصار بوعلی و جماران آمدند جلو، پول گرفتند. وقتی که می‌آمدیم. دم ضرّابخانه که رسیدیم، دیدم که ضّرابخانهٔ تازه که مرحوم حکیم الملک ساخته است دود می‌کند و مشغول کار کردن است. با حضرت اقدس رفتیم تماشا، خیلی مختصر است مشغول سکه زدن بودند، دو سه تومان پول نو خریدم، من عوض دو اشرفی یک اشرفی دادم، عصری آدم آمد کامرانیه، یک اشرفی دیگر دادم. خیلی اسباب خجالت من شد.

جمعه ۲۵ شهر محرم الحرام ۱۳۲۶

سه ساعت به غروب خواب و بیدار بودم که یکمرتبه صدای توپ به‌گوشم رسید. تا خواستم بلند بشوم. یک تیر دیگر به‌گوشم خورده، چون هیچ منتظر نبودم، از خواب برخاستم. یکی را صدا بکنم که دیدم صدای تفنگ زیادی از طرف خانه‌های ظل السلطان بلند شده، مضطربانه برخاسته بیرون دویدم. آدم‌ها را فرستادم که ببینند چه خبر است؟ خبر آوردند (و) گفتند، برای اعلیحضرت همایونی، وقت سوار شدن توپ انداختند. من گفتم دروغ است، هیچ وقت بی جهت توپ و تفنگ نمی‌اندازند. دو مرتبه

آدم آمد (و) گفت برای شاه، دینامیت انداخته‌اند و تفنگ خالی کرده‌اند که رنگ از صورت من پرید. یک آدم دیگر آمد، گفت الحمدلله اعلیحضرت همایونی سلامت هستند ولی چندین نفر آدم کشته شده. باری درشگه چی هم نبود. فرستادم آوردندش سوار شده رفتم در خانه ببینم چه خبر است. حاجی امین الخاقان هم تشریف آوردند، آقا میرزا اقا خان هم آمدند، قدری صحبت کرده، مات و متحیر به هم نگاه می‌کردیم که دیگر روزگار چه بازی زیر سردارد. شکر بی پایان به درگاه حضرت احدّیت کردیم که الحمدلله به خیر گذشته است (و)وجود مبارک بندگان اعلیحضرت همایونی را خداوند قادر محفوظ فرموده است در ظلّ رأفت خودش.

رفتم در خانه. تا کالسکه چی آمده کالسکه حاضر کرد، قدری دیر شده بود. وقتی که رفتم تمام وزراء (و) امرا (و) اعیان (و) شاهزادگان بودند. شعاع السلطنه، سالار الدوله، عضد السلطان، رکن السلطنه، عضد الملک، نظام السلطنه ووو هر کس را بخواهید بودند. شاه فرمودند که بنشینید مشورت بکنید این که وضع نیست. باری آنها رفتند در اطاق دربار که مشغول مشورت باشند. تفصیل از این قرار است که می‌نویسم: اعلیحضرت همایونی امروز عصری به عزم چند شبه، دوشان تپّه و فرح آباد حرکت می‌فرمایند، سوار کالسکه می‌شوند، اجزاء تماماً ملتزم رکاب بودند، اتومبیل هم بود، ولی شاه سوار نبوده است، سوار کالسکه اسبی بودند، اتومبیل جلوتر بوده است، وقتی که نزدیک خانه شاهزاده ظل السلطان می‌شوند، نزدیک سه راه بربری‌ها، یک نفر از پهلوی فرآش‌ها بیرون می‌آید، یک دینامیت لای دستمال گذارده بوده است، همچه گمان می‌کند که شاه در اتومبیل است، می‌اندازد زیر اتومبیل در می‌رود، یکی دو نفر را زخمی می‌کند، اتومبیل را هم پاره می‌کند، یکی دیگر، یک دینامیت دیگر برای کالسکه شاه می‌اندازد آن هم در می‌رود. ولی هنوز معلوم نیست که مرتکب کیست. بعد شاه را در یک خانه در همان نزدیکی‌ها می‌برند، سوار(ها) (و) غلام‌ها هم چند تیری شلیک

می‌کنند، بعد هم شاه را پیاده می‌آورند تا اندرون، از آنجا تشریف فرمای دیوان خانه می‌شوند. آنچه را امروز شنیدم از این قرار بوده است تا انشاءالله فردا صبح معلوم بشود، شرحش را مفصلاً بنویسم.

غروب از در خانه رفتم امیریّه خدمت حضرت اقدس رسیدم، تا دو ساعت از شب آنجا بودم. سردار افخم هم آنجا بود. بعد برخاسته آمدم منزل. معلوم می‌شود که آن دو تیر توپ اوّلی که صدا کرده بود (و) می‌گفتند توپ است همین دینامیت‌ها بوده است، خیلی اتفاق بزرگی بود ولی الحمدلله به خیر گذشت.

«گرنگه‌دار من آن است که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد.»
معلوم نشده است که آن اشخاص را گرفته‌اند یا خیر؟ معلوم نشده کی‌ها بوده‌اند؟

شنبه ۲۶ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۶

توی اطاق نشسته بودم، چائی صرف می‌کردم که یک صدا بلند شد مثل توپ. باز اسباب خیال شد (که) مبادا خدای نکرده باز دینامیتی انداخته باشند. آدم فرستادم خبر بیاورند. باری رخت پوشیده رفتم بیرون. خبر آوردند که پشت خانهٔ وزیر مخصوص قدری خاکروبه بوده است، باغبان‌های وزیر مخصوص صبح رفته بوده‌اند که خاکروبه‌ها را بردارند، گویا کار هر روزشان بوده است. که یک مرتبه یک بمب آن زیر بوده است می‌ترکد، هر دوی آن بیچاره‌ها را می‌کشد. معلوم می‌شود سر بیل می‌خورد به دینامیت‌ها می‌ترکد هر دوی باغبانها تکه‌تکه می‌شوند. خدا بهتر می‌داند (که) دیروز یا دیشب که از ترس فرار کرده بودند، آنجا قایم کرده بودند، و این دو نفر بیچاره بایست کشته بشوند. باری سوار شده رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. شاهزادگان، وزراء، امراء، اعیان، اشراف، هر کس را می‌خواستید دَرِ خانه بود. ظلّ‌السلطان، شعاع‌السلطنه، عضدالسلطان، امام جمعه، ظهیرالاسلام، آمده رفتند، بعضی از سفرا با لباس رسمی آمده

شرفیاب شدند، بعد رفتیم منزل معزالدوله. بعد از صرف نهار با موثق الدوله تخته‌بازی کردیم، دو تومان پولش را بردم. عصری مجدداً رفتیم در خانه، شاه اندرون بودند. وزراء و بعضی سردارها و شاهزادگان بودند. بعضی‌ها رفته بودند، عضدالملک هم بود بعد رفت. صبح بعضی از وکلا هم اجماعاً آمده و شرفیاب شدند. تفصیل دیروز هم تقریباً همان طور است که نوشته‌ام. آن‌ها قدرها تفاوتی ندارد.

یکشنبه ۲۷ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۶

رفتم در خانه، شاه هنوز بیرون تشریف نیاورده بودند. در اطاق برلیان نشسته بودند، مشیرالسلطنه، مدیرالدوله، صدرالسلطنه، سردار ناصر، صدق‌السلطنه، رحیم خان چربیانلو، مختارالدوله و غیره بودند. بعد شاه تشریف آوردند. رفتیم شرفیاب شدیم. آقای سید عبدالله مجتهد، صدرالعلماء، آقا سید حسین قمی، پسر ملاّ محمد تقی کاشی آمده شرفیاب شدند، بعد رفتند.

وزیر مختار روس آمد، من هم آمده قدری با وزیر دربار (و) مجدالدوله (و) امیر جنگ (و) ناظم‌السلطنه، معین‌الدوله نشسته صحبت کردیم.

دیشب و امشب شهر چراغ باران است، تمام انجمن‌ها مجلس، سر در بعضی خانه‌ها، پستخانه، در خانه ظلّ‌السلطان چراغ باران است.

دوشنبه ۲۸ شهر محرم‌الحرام ۱۳۲۶

عصری رفتم منزل نظام‌السلطنه، آقا سید عبدالله آنجا بود. نوهٔ نظام‌السطنه (که) از همین پسرش است که چند روز قبل مرحوم شده بود، آنجا دیدمش. بد پسری نیست. به سن چهار ساله است. از آنجا رفتم امیریه خدمت حضرت اقدس، اندرون تشریف داشتند. ساعت سه از شب مراجعت به منزل کردم. موثق‌الدوله، آجودان حضور (و)

احتشام‌الدوله هم آمده بودند، من نبودم.

سه‌شنبه ۲۹ محرم‌الحرام ۱۳۲۶

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. وزیر مختار آمریکا آمده شرفیاب شد.

مؤتمن‌الملک پسر مرحوم مشیرالدوله، چند روز پیش وزیر گمرک و تجارت شده است. مفخم‌الدوله، وزیر مختار دولت روس شده است.[۱] باری وزراء، امراء، اعیان و سردارها و و و تماماً بودند. بعد موثق‌الدوله (و) آجودان حضور آمدند مدتی نشسته تخته‌بازی کردیم.

چهارشنبه غرّه شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

رفتیم حضرت عبدالعظیم، مشرف شده، زیارت آستان مبارک را کرده، خلوت هم بود، به جز انتظام‌الدوله، سهام‌الدوله فتح السلطان کشیک‌چی‌باشی شاه که معزول شده است کسی نبود. زیارت کرده فوراً مراجعت کردم.

وقتی که رفتم حضرت عبدالعظیم طوری سرد بود که زبان انسان بند می‌آمد.

پنجشنبه ۲ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

سوار اسب شده رفتم در خانه. اول رفتم اطاق نظام‌السلطنه، وزیر دربار انتظام‌الدوله، صندوق‌دار شاه بودند، بعد رفته به خاکپای مبارک مشرف شده وزراء و غیره بودند.

۱ـ منظور این است که مفخم‌الدوله وزیر مختار ایران در روسیه شده است.

جمعه ۳ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

هوا هنوز سرد است تا عصری اندرون بودم. عصری قدری رفتم بیرون.

شنبه ۴ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. خبر تازه نبود جز این که: در شیراز قوام‌الملک را کشته‌اند. خیلی اهمیّت دارد ولی هنوز معلوم نیست چه جور و چه شکل. تازه قریب یک ماه‌و نیم است که رفته است. باری قدری در حیاط گلستان راه رفتم. ظل‌السلطان هم دَرِ خانه بودند. بعد با جلال‌الدوله سوار شده رفتیم به پارکش. هرمز میرزا و اعتصام‌السلطنه آنجا بودند. صرف نهار خیلی خوبی سر میز کردیم.

یکشنبه ۵ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. اول رفتم پیش نظام‌السلطنه جمعیت زیادی از هر قبیل بود. بعد رفتم شرفیاب شدم، مراجعت به منزل کردم.

دوشنبه ٦ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

سوار شده رفتم خانه آقا سید عبدالله مجتهد. خیلی به زحمت از کوچه‌ها عبور کردم. شتر و الاغ زیادی به کالسکه برخورد. اذن و رودخواسته گفتند صبر کنید بعد قدری در حیاط راه رفته، احضار فرمودند. رفتم خدمت آقا رسیدم. در همان بالا خانه‌های خارج و داخل. باری قدری که نشسته صحبت کردیم. مستشارالدوله وکیل آذربایجان با آقای تقی زاده آمدند. من آمدم اطاق دیگر با پسر آقا صحبت کرده، برخاسته آمدم منزل احتشام السلطنه. آنجا جمعی بودند از وکلا (و) اقای مستوفی‌الممالک (و) آقای مجدالملک (که) تازه وکیل شده‌اند، ممتاز الدوله وکیل

شده است. اینها امروز چند نفری می‌روند حضور شاه، چون که: پریروز دستخط سختی در باب آن مرتکبین که برای شاه بمب انداخته بودند، نوشته‌اند که شرحش خیلی مفصّل است. حاصلش این است که اگر اقدامی از طرف مجلس نشود و مسامحه بشود، من خودم اقدامات لازمه را خواهم کرد. اینجا امروز گویا جواب فرمایش شاه را آورده‌اند. اجماعاً رفتند در خانه. من هم رفتم اطاق امیر جنگ. موثق الدوله، آجودان حضور، سردار ناصر، جلال السلطنه، آنجا بودند. قدری صحبت کرده رفتیم حضور شاه، شرفیاب شدم. وکلا هم رفتند شرفیاب شدند.

از اخبار تازه: پریشب یک نفر آدم جوانی رفته بود نزدیک باغ امین الدوله قاپ بازی. شکم آن بیچاره را پاره کردند. یکی از اقوام او که صحیحاً نمی‌دانم چه چیزش بوده، تا این خبر را می‌شنود، فوری سکته می‌کند. در واقع هر دو مقتول هستند. قاتل و مرتکب معلوم نیست. عجب روزگاری است: خداوند خودش اصلاح بکند و ما را خودش حفظ بفرماید به حق خمسهٔ طیبّه، انشاءالله.

سه شنبه ۷ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

صبح برخاسته، شکر نعمت خالق مهربان را به‌جای آورده، آمدم بیرون. نوکرها تماماً بودند. شاهزاده امان الله میرزا که به تازگی جزء وکلا شده‌اند، از جانب شاهزادگان تشریف آورده بودند. شاهزاده به خودشان تغییر لباس داده‌اند؛ یعنی می‌توان گفت در ظرف شش ماه این دفعه سوّم است که سه جور لباس تغییر داده‌اند و اوّل که لباس همیشهٔ خودشان که قزّاقی بود، بعد که این کلنل از روّسیه آمد، ایشان را به بازی نگرفت. چندی جزء قزاق‌خانه بودند، ملبس به لباس قزّاقی ولی بی‌کار مثل بنده! بعد که وزارت جنگ مستوفی‌الممالک شد، ایشان از لباس قزّاقی بیرون آمده، لباس نظامی اتریشی پوشیدند، آن هم طولی نکشید، حالا لباس اجل... را دارا هستند، بیشتر عبا می‌پوشند، امان الله

میرزا آدم بدی نیست، (شخصی) بسیار زیرک خوبی است. لباس نظام به او بهتر می‌آید. نان را بایست به نرخ روز خورد.

صرف نهار کرده، عصری دو ساعت به غروب مانده رفتم در خانه، پیش نظام السلطنه. او هم دیوانخانه بود، با سایر وزراء یعنی در تلگرافخانه، تلگرافخانه را از عمارت شمس العماره آورده‌اند در زیر عمارت ابیض. خلاصه وزراء رفته بودند، خود نظام السلطنه، وزیر دربار (و) منشی‌هایش مشغول کار بودند. از قرار مذکور (بعد) از کشته شدن قوام الملک در شیراز، آن‌جا بهم خورده. گویا به پسرهای قوام هم تفنگ انداخته‌اند یکی از مجتهدهای بزرگ آنجا راکشته‌اند و خیلی مغشوش شده است خیلی سخت است، اجمالاً این را نوشتم. صحّت وقایع را انشاءالله پس فردا خواهم نوشت.

چهارشنبه ۸ شهر صفر المظفر ۱۳۲٦

سوار شده رفتم در خانه. در توی باغ به خاکپای مبارک مشرف شدم، از اخبارات تازه این که: دیشب سالا الدوله را در عشرت آباد گرفته، همان جادورش را دارند. در واقع حبس است. جهت معلوم نیست. روایت مختلف است. بعضی‌ها می‌گویند که می‌خواست فرار بکند. اسب‌هایش راگشت می‌داده است. بعضی ها می‌گویند که آن بمب پاگیر او شده است جهتِ صحیح معلوم نیست. انشاءالله که معلوم شده خواهم نوشت گویا هم به ببرندش به جائی. باری شیراز خیلی مغشوش است، لرستان و عربستان. هم یزد، هم کرمانشاهان هم.... باری بانوآب سوارشده آمدم منزل. موثق‌الدوله، امیراعظم، عدل الدوله، آجودان حضور و مشکوةالدوله، آنجابودند. قدری مشغول بازی «ورنوشکا» شدیم.

نظام السلطنه و سایر وزراء در تلگرافخانه مشغول مخابره بودند.

پنجشنبه ۹ شهر صفر المظفر ۱۳۲٦

رفتم در خانه، به خاکپای مبارک در توی حیاط مشرف شدم. اعیان، وزراء، مشیرالسلطنه، امیر نظام، وزرای مسئول و غیره و غیره ... بوده‌اند اخبار تازه این است که: شلوغی فارس از حد گذشته است. پسر قوام هم پایش گلوله خورده است. مجتهد لار شیراز هم کشته شده است. سالار الدوله تقصیرش این نبوده است که شهرت پیدا کرده بود که بمب کار اوست، گویا باز خیال فرار به سرش افتاده بوده است، پولی هم به دست آورده بوده است، ارسال و مرسول هم به آنجا کرده بوده است، می‌خواسته فرار کند، فهمیده بودند. حکم به توقیفش شده است.

از آنجا آمدم خانه سالار محتشم که نسقچی باشی باشد، از همشیره دیدن کرده آمدم منزل.

جمعه ۱۰ شهر صفر المظفر ۱۳۲٦

صبح بعد از شکر خداوند قادر متعال آمدم بیرون. مدیر خودمان آمده بودند. این آقای بزرگوار پاک جمهوری طلب شده‌اند و زیر همه چیز می‌زنند. عصری رفتم منزل سردار منصور، از آنجا رفتم امیّریه خدمت حضرت اقدس والا.

شنبه ۱۱ شهر صفر المظفر ۱۳۲٦

صبح رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، همه کس بودند. از اخبار تازه اینکه: ورامین مدّتی است مغشوش است، حرفشان هم معلوم نیست، گویا حاکم نمی‌خواهند. امروز سوار قزّاق با دو ارّاده توپ به سرداری غلامحسین خان میر پنج مأمور شده، رفتند ورامین. آنجا هم در امامزاده جعفر سنگر بسته‌اند، به قدر پانصد نفر تفنگچی دارند، ده هزار نفر هم جمع شده می‌گویند که ما مالیات خودمان را می‌دهیم ولی حاکم نمی‌خواهیم. عمل ورامین خالی از اهمیت نیست.

یکشنبه ۱۲ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

تا عصری تمامش را در اندرون بودم. سر خودم را مشغول می‌داشتم. طرف عصر رفتم خانه علاءالدوله. معین‌السلطان، مقبل‌الدوله، مفاخرالسلطنه، امان‌الله‌میرزا آنجا بودند.

دوشنبه ۱۳ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

بنا بود با مشکوةالدوله برویم افسریه پیش مؤیدالدوله، چون امروز سیزده است، می‌خواهیم برویم آنجا سیزده بدر. صبح زود مشکوةالدوله آمد، قدری با شاهزاده صحبت کردیم. بعد سوار شده راندیم تا افسریه. یک چادر کوچکی دم حوض زده بودند. پسر سهم الملک که سهم السلطان است، آن هم آمده بود.

ازاخبارتازه: سرکار تاج‌السلطنه که مدّتی است از شجاع السلطنه طلاق گرفته است، این چند روزه عیال قوللرآقاسی باشی که حالا امیر بهادر است شده است. انشاءالله مبارک است.

سه شنبه ۱۴ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. شاه بیرون نیآمدند. مردم متفرق شدند. عصری رفتم منزل شاهزاده موثق الدوله.

چهارشنبه ۱۵ شهر صفر المظفر ۱۳۲۶

سوار شده رفتم منزل نظام السلطنه، جمعی آنجا بودند. سردار ناصر، سردار فیروز، (و) منشی‌هایش تماماً بودند. بعد ظفر السلطنه (و) مؤید السلطنه (که) وزیر عدلیه است آمدند. معلوم می‌شود امروز در منزل نظام السلطنه مجلسی منعقد است از وزرای مسئول، حجج اسلام (و) بعضی از وکلا برای امر مهّمی که بعد معلوم خواهد شد. غروب

رفتم منزل آقای آقاسیداحمد پسر آقای سید عبدالله، از آنجا رفتم منزل احتشام السلطنه.

پنجشنبه ۱٦ شهر صفر المظفر ۱۳۲٦

رفتم در خانه، وزراء و سایرین تماماً بودند. قدری هم پیش نظام السلطنه نشسته آمدم منزل. عصری سوار شده رفتم منزل معّیر الممالک. مستوفی الممالک، میرزا احمد خان پسر اتابک. حشمت الممالک و جهانگیر میرزا بودند.

اعتصام السلطنه گویا امروز فرار کرده است و با شیخ شیپور به فرنگستان رفته است، معلوم نیست.

جمعه ۱۷ شهر صفر المظفر ۱۳۲٦

جدّه سرکار خاصه خانم (که) تقریباً هشتاد سال داشت، دیشب مرحوم شده است. امشب هم چون در ساعت نه تحویل حمل می‌شود (و) داخل سال می‌شویم لازم بود که تا سال نو نشده است از او دیدن کرده باشیم (و) سر سلامت به او گفته باشیم.

از اخبارات تازه این است که: شاهزاده ظل السلطان دو روز است که حاکم فارس شده است. یعنی مدّتی است که در این گفت‌وگو هستند، دو روز است آشکار شده است. امروز بعد از ظهر به چاپاری عازم شدند. به سلامتی.

نماز خوانده، شام صرف کردیم، زودتر خوابیدم که برای تحویل حمل بیدار باشم. باری این روزنامه به سلامتی به اتمام رسید. انشاءالله اگر عمری باشد (در) روزنامهٔ جدید بایست احوالات سال نو را بنویسم تا ببینم که در آن چه چیزهای تازه ضبط و ثبت خواهد شد. غلامعلی ملقب به عزیز السلطان سنه ۱۳۲٦ شب شنبه ۱۸ صفر المظفر.

شنبه ۱۸ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲٦

دیشب در ساعت نه تحویل حمل شد. دعا و آداب این شب را به جا آورده، نماز صبح را خواند، دو مرتبه استراحت کردم. امیدوارم انشاءالله به حقِ حق و به مرتبه چهارده معصوم که این سال خوش بگذرد؛ انشاءالله.

خدایا بامید تو، خودم را با دوستانم سپردم به تو.

یاالله.

شنبه ۱۸ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

رفتم درِ خانه، خیلی شلوغ بود. هوا هم ابر، ولی نمی‌بارید. وزراء، امراء، شاهزادگان (و) وکلا آمده (بودند) برای تبریک عید. من هم نتوانستم اعلیحضرت را زیارت کنم. تشریف بردند اندرون. آمدم منزل. صرف نهار کرده، عصری رفتم دربار، پیش نظام‌السلطنه. از آنجا رفتم امیریه، خدمت حضرت اقدس آقای نایب السّلطنه، پای مبارکش را بوسیدم. تبریک عید عرض کردم. قدری نشسته بعد رفتم اندرون، خدمت سرکار خاصه خانم.

یکشنبه ۱۹ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

صبح سردارفیروزبا سالار محتشم آمدند. قدری نشسته، صبحت کردند و رفتند. سوار شده رفتم درِ خانه، به خاکپای مبارک؛ شرفیابی حاصل کردم، امروز هم شلوغ بود. اشخاصی که دیروز شرفیاب نشده بودند، آمده شرفیاب شدند.

عصری رفتم امیریه، دیدن شاهزاده سلطان ملک میرزا؛ بعد هم خدمت حضرت اقدس شرفیاب شدم. ظهیرالاسلام، حاجی شیخ عبدالنبّی، صدرالفقهاء، خطیب‌السلّطان، بودند. باران شدیدی باریدن گرفت. بسیار لازم بود، الحمدلله. حضرت معزّزالملوک تشریف برده بودند خدمت ملکهٔ جهان.

دوشنبه ۲۰ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

غروب رفتم منزل سردار منصور. مصطفی خان امیر معظم چند روز است حاکم طهران شده است.

سه‌شنبه ۲۱ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

از دیشب تا به حال متصّل می‌بارد. عصری امان‌الّله میرزا (و) لسان‌الحکماء آمدند. قدری صحبت کردیم. رفتند مجلس؛ من هم رفتم خانه امیراعظم. تا غروب لاینقطع می‌بارید.

چهارشنبه ۲۲ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

صبح بعد از شکر بی‌پایانی حضرت احدیت، رفتم درِ خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. از وزراء و غیره بودند.

میرزا فضل‌اللّه خان برادر عبداللّه خان خواجه که سابق پیش من بود و حالا انتظارالسّلطنه لقب دارد چندی است حاکم خوانسار و گلپایگان شده است. معتضدالسّلطنه هم حاکم کاشان شده است ولی هنوز اهل آنجا او را قبول نکرده‌اند. باری رفتم پیش نظام‌السّلطنه، نهار را هم آنجا صرف کرده، بعد آمدم منزل.

عصری هم موثق‌الدّوله و امیر معظم آمدند.

پنجشنبه ۲۳ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

سوارشده رفتم منزل احتشام‌السّلطنه، او را ملاقات کرده بعد رفتم درِ خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شده، بعد آمدم منزل.

جمعه ۲۴ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲٦

با آجودان حضور و اخوان بیرون نهار خوردیم و آس‌بازی کردیم. عصر هم موثق‌الدّوله آمد، باز تا دو ساعت از شب رفته مشغول بازی کردن بودیم.

شنبه ۲۵ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲٦

رفتم درِ خانه به خاکپای مبارک مشرّف شدم، از هر نوع بودند؛ از وزیر (و) امیر (و) خان (و) خوانین (و) غیره. بعد آمده منزل، صرف نهار کرده، استراحت کردم.

عصری رفتم، منزل حاجی معین‌السّلطان، قدری صحبت کرده، قدری هم بازی کردیم. بعد رفتم منزل سردار منصور، کاری داشتم، قدری نشسته آمدم منزل.

از اخبار تازه که نوشتنی است این است که: وکلا مدتی است دو دسته شده‌اند. یک دسته حامی آقا سید عبدالّله هستند، یک دسته حامی احتشام‌السّلطنه. همین‌طور اغلب انجمن‌ها. امروز بعضی از انجمن ها آمده بودند که احتشام‌السلطنه بایست استعفا بکند. میانهٔ خود وکلا هم حرف شده بود. گویا روزنامهٔ مساوات از وکلا بدگفته بود (و) عیب‌جوئی کرده بود. بعضی از وکلا گفته بودند که حق به به طراف روزنامه مساوات است. بعضی‌ها گفته بودند که چرا بایست روزنامه مساوات از وکلا بد بنویسد.

یکشنبه ۲٦ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲٦

رفتم در خانه، ببینم چه می‌شود. وقتی که رسیدم، در دیوانخانه تخت مرمر، دیدم سربازهای فوج شجاع‌السّلطنه که قراول دور ارک هستند به وزیر جنگ فحش می‌دهند (و) می‌روند رو به مجلس. معلوم شد که مواجب می‌خواهند. باری رفتم به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. همه‌جور بودند. وزراءهم‌رفتندمجلس، من هم آمدم منزل.

عصری سوار شد. رفتم امیریه، حضور مبارک حضرت اقدس آقا شرفیاب شدم.

ظفرّالسطنه وزیر جنگ، سردار افخم، منشی‌الممالک، صاحب اختیار قدیم (و) وکیل‌الدوله آمدند. وقت غروب، آقا تشریف بردند اندرون. من با حاجی معین‌السّلطان آمدیم منزل احتشام‌السّلطنه. چند روز دیگر هم می‌رود به لندن، به سفارت.

دوشنبه ۲۷ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

سوار شده رفتم منزل عماد حضور. امروز آنجا دعوت نهار داریم. مدتی صحبت کردیم، بعد قدری بازی کردیم. نهار بسیار مأکول خوبی صرف کردیم. عصر هم صدق‌الدوّله و عدل‌الدّوله آمدند.

سه‌شنبه ۲۸ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

امروز منزل حاجی اسکندر خان دعوت داریم. عصر هم روضه‌خوانی دارد. وقت نهار آمدیم منزل حاجی اسکندر خان. عین‌السّلطان (و) پسر حاجی میرزا سید علی سادات اخوی بودند. نهار بسیار خوبی صرف شد. عصر هم جمعیت جمع شد؛ روضه‌خوان‌ها آمدند. تا نیم ساعت به غروب آنجا بودیم. بعد آمدیم رو به منزل. دمِ باغ آقا محمد صادق ارباب که رسیدیم، تعارف کرد عمارت خوبی است. خیلی پول خرج کرده است ولی بی‌سلیقه ساخته است. دیروز اعتمادالملک کرمانی، پدر زن وزیر دربار حالیه مرحوم شدند.

چهارشنبه ۲۹ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

رفتم حمّام، بعد که بیرون آمدم، گفتند موثق‌الدوّله بیرون است. رفتم دیدم با حاجی امین‌الخاقان صحبت می‌کنند. یک ساعت به غروب، رفتم پیش نظام‌السّلطنه. در خانه‌اش بود. مؤیدالسّلطنه وزیر عدلیه آنجا بود. تا یک ساعت از شب آنجا بودم. بعد

هم سردار منصور، سردار امجد و معتمدالخاقان آمدند.

پنجشنبه سلخ شهر صفرالمظفّر ۱۳۲۶

امروز سیزده عید است، ولی از دیشب تا امروز متصّل باران می‌آمد. ما هم با اندرون، بیرونی را قرق کرده رفتیم بیرون.

جمعه غره شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

سوار شده با شیخ‌الاسلام عراقی رفتیم حضرت عبدالعظیم. باز هم، اهالی ورامین که عرض دارند، آنجا سینه می‌زدند (و) فریاد می‌کردند. باری از آنجا رفتم باغ مرحوم مادرشاه. شاهزاده موثّق‌الدوله و حاجی امین‌الخاقان از صبح زود آمده بودند. مراجعت به شهر کردیم. صرف نهار کرده، سوار شده رفتم منزل مؤیدالسّلطنه وزیر عدلیه.

شنبه ۲ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

امروز ممتازالدّوله، رئیس مجلس شورای ملی شده است احتشام‌السلّطنه هم دیروز رفت لندن.

یکشنبه ۳ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

عصری یک ساعت به غروب مانده، رفتم خانهٔ شاهزاده امان‌اللّه میرزا، نبود. بعد رفتم معیّرالممالک، آنجا هم به جز حشمت‌الممالک کسی نبود. اعتصام‌السّلطنه هم که چندی قبل نوشتم فرار کرده است. رفته بود قزوین. تا چند رو قبل در قزوین بوده است.

دوشنبه ۴ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

از اخبار تازه این که: دیروز در دیوانخانهٔ عدلیّه، وزیر عدلیّه می‌خواسته است که

شیخ محمود ورامینی را استنطاق بکنند. وقتی که شیخ محمود را می‌خواستند بیاورند برای اسنطاق. جمعی از فکلی‌های مشروطه‌طلب شورش‌خواه، انگشت به ... شیخ محمود می‌کنند! تف به رویش می‌اندازند، فحش می‌دهند. این خبر که به وزیر عدلیه می‌رسد، می‌گوید که هنوز تقصیر شیخ محمود معیّن نشده است، چرا این حرکات را مردم می‌کنند؟! وقتی هم که تقصیرش معیّن شد، آن وقت هم مجازات باید بشود. دیگر این حرکات وحشیانه چیست؟ بنای فحش دادن و تغیّر را می‌گذارد به آدم‌هایش. بعد به خود وزیر عدلیّه بنای فحش دادن را می‌گذارند که هر چه بنایست بگویند گفته‌اند، که: خودِ تو هم بایست مجازات بشوی. او و سایر وزراء، دیروز جدّاً استعفا کرده‌اند؛ تا بعد چه شود. کار بسیار بد شده است، از هیچ کس پیشرفت نمی‌کند.

سه‌شنبه ۵ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

سوار شده رفتم درِ خانه. وزراء استعفایشان قبول نشده است. امروز رفتند مجلس (تا)، بعد بیآیند در خانه.

بعد اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آوردند، در باغ زیارتشان کردم. تشریف‌فرمای اطاق شدند. من هم سوار شده آمدم منزل.

چهارشنبه ٦ شهر ربیع‌الاوّل ۱۳۲۶

آمدم بیرون، میرزا عبدّالله، حکیمِ حضرت اقدس آقای نایب‌السّلطنه، بودند. قدری صحبت کردیم. امروز هشت مثقال نمک میوه خوردم.

پنجشنبه ۷ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم درِخانه. امروز بندگان اعلیحضرت همایونی خیلی به من

بی‌مرحمتی فرمودند که در این مدّت همچه چیزی ندیده بودم. چون که در این جا، قادر متعال را شاهد می‌گیرم که نه به پدرش، نه به جدش، نه به خودش، از من و پدرم خیانتی سرزده باشد. رسم است و از اول دنیا معمول بوده است که هر کس خدمت از روی صداقت کرد آخرش این طور نتیجه ببرد.

باری، از بس که دلتنگ و اوقاتم تلخ بود سوار شده رفتم حضور مبارک حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه که خداوند جان ناقابل مرا تصدق خاکپای مبارکش گرداند، الحق آقا و بزرگ است. به جز زیارت حضرت ایشان و مهربانی سرکار خاصه خانم، جبران این دلتنگی را هیچ چیز نمی‌کرد. نهایت آقائی (و) بزرگی را فرمودند. یک ساعت به غروب، مؤیدالدّوله (و) علاءالسلطّنه آمدند. اگر هم طرف تغیّر واقع شده‌ام، من بی‌تقصیر بوده‌ام؛ پیش خودم روسفید هستم.

جمعه ۸ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲٦

از اخبار تازه اینکه: معتضدالسطّنه حاکم کاشان شده، دو سه روز است رفته است.

پریشب ریخته‌اند به در یک خانه، چند نفری را گرفته‌اند که شما مشغول ساختن بمب هستید. یکی از آنها میرزا مسیح زرگر بوده است (و) یکی از آنها حیدرخان از اجزای چراغ برق. یکی دو نفر دیگر راگرفته، بردند دیوانخانه عدلیه، مشغول استنطاق هستند تا بعد چه شود.

شنبه ۹ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲٦

امروز در شهر و انجمن ها هیاهو و هیجان مجدّدی است. برای اینکه چرا امیر معظّم که حاکم است، به خانه این اشخاصی که بمب ساخته‌اند، شب ریخته است و آن‌ها

راگرفته است؛ چون خلاف قانون کرده است. هم امیرمعظّم و هم معتصد دیوان که رضا بالایِ معروف باشد که رئیس پلیس است، بایست در دیوانخانه حاضر بشوند (و) استنطاق بشوند (و) مجازات بشوند. برای این فقره، هیاهوی غریبی است. از دیشب تا به حال، در مجلس دسته دسته از انجمن‌ها می‌آیند و می‌روند.

عصری موثق‌الدّوله با حاجی امین‌الخاقان و سیّد آقا آمدند، قدری صحبت کردیم. بعد آقا سید علی، پسر کوچک آقا سید عبدّالله با میرزا جعفر که آخوند تنکابنی است (و) یکی از کار چاق‌کن های آقای آقا سیّد عبدالله است و بسیار زرنگ و پاچه ورمالیده است، رویهمرفته چیز غریبی است، تا نیم ساعت از شب رفته اینجا بودند.

یکشنبه ۱۰ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

امروز تمامش منزل بودم؛ به جائی نرفته، باز هم در مجلس ازدحام بود. هیاهوی انجمن ها شدیدتر شده است. جداً امیر معظّم را می‌خواهند. بسیار شلوغ است. این کار هم دارد رفته رفته اهمیت پیدا می‌کند.

دوشنبه ۱۱ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

آجودان حضور که چند روزی بود با مستوفی‌الممالک رفته بودند به طرف بومهن به شکار، پریشب مراجعت کرده‌اند. معلوم شد شکار خوبی کرده بودند. بیست و دو سه تا شکار زده بودند. خوش گذشته بود.

باری در مجلس هیاهو بود. معلوم می‌شود، مسیو هند نخوابیده است. امروز هر چه کردند که بازار را ببندند، مردم نبسته‌اند. جواب داده بودند که ما چرا بی‌جهت هر ساعت ببندیم، نخواهیم بست ولی مطلب دارد بزرگ می‌شود.

سه‌شنبه ۱۲ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

در میدان توپخانه هم هیاهوی زیادی است. بعد که معلوم شد، زنبورک چی‌ها هستند؛ مواجب می‌خواهند.

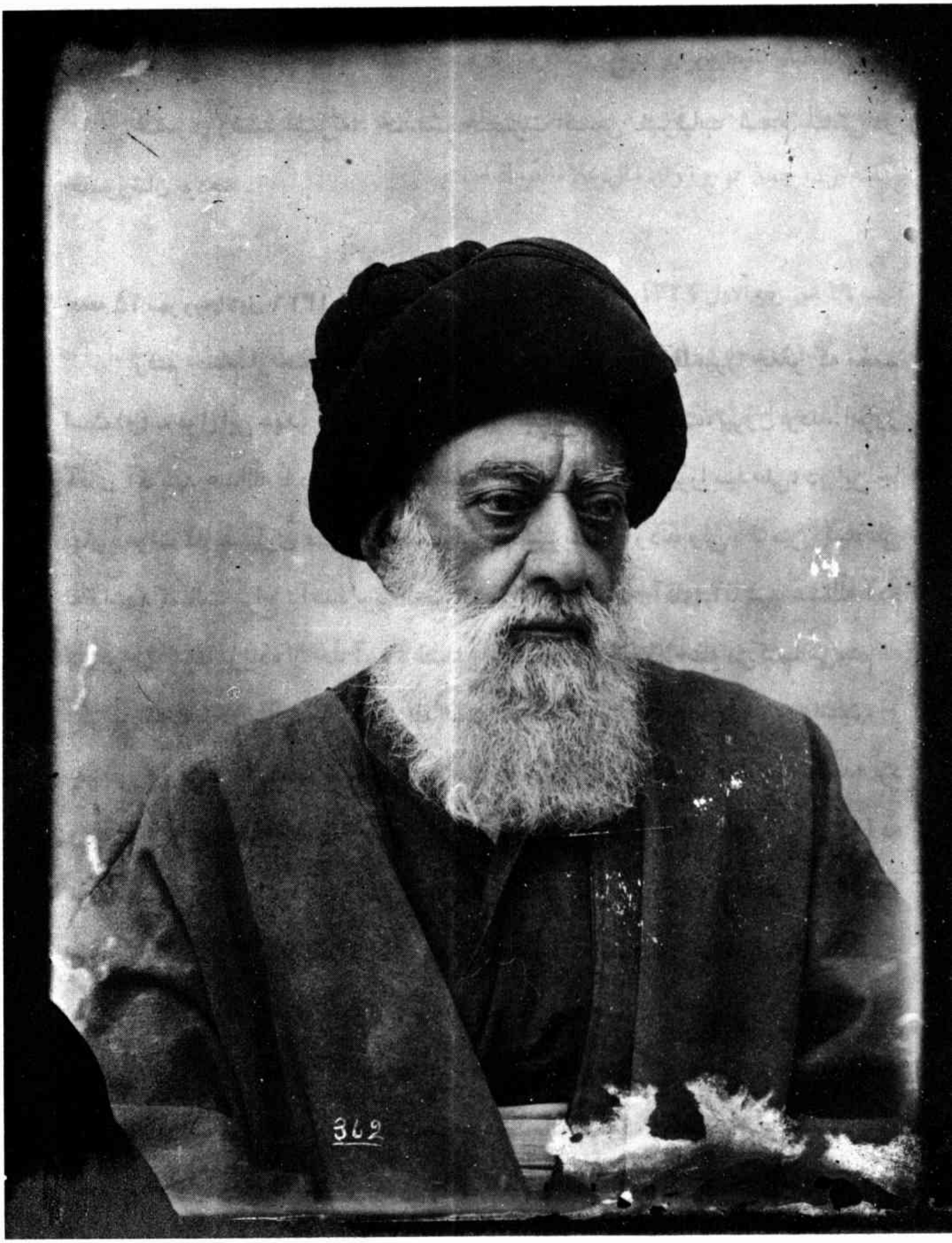
مجلس باز هم شلوغ است. دیشب در راه حضرت عبدالعظیم یک نفر درشکه‌چی کرایه‌ای راکه مسافر برده بوده است در وقت مراجعت به ضرب گلوله می‌کشند. قاتل هم معلوم نیست. در مجلس، امروز خیلی جمعیت زیاد شده است. هیاهوی بسیاری است، از هر طرف صدائی بلند است. مجازات امیر معظّم را می‌خواهند. وزراءهم می‌آیند و می‌روند؛ مردم هم اعتنائی نمی‌کنند. مثل سگ هستند، هیچ قرب و منزلتی ندارند. تا ساعت سه از شب رفته، همین‌طور صدا بلند بود.

آقای آقا سید عبداللّه، نطقی فرمودند که قرار بر این شده است که فردا امیر معظّم در اطاق وزارت جنگ محاکمه بشود، شما مردم بروید سر کار خودتان. امام جمعه خوئی، مستشارالدوله (و) یکی دو نفر دیگر حرف زدند. مردم قبول نکردند گفتند: بایست در دیوانخانه عدلیه محاکمه بشود. خلاف قانون اساسی است، ما از اینجا نخواهیم رفت. خیلی داد و بیداد کردند و از وکلا خوب نمی‌گفتند.

چهارشنبه ۱۳ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

سوارشده، رفتم منزل مستوفی‌الممالک. پریشب مادرش مرحوم شده است. آنجا معیّرالممالک، شمس‌الشعّراء پسر مختارالسلطنه، مشیرالسلطّان، پسر مقتدرالملک بودند.

امروز عصری، دیگر در مجلس چندان شلوغ نبود. قرار بر این شده است که امیر معظّم را ببرند در اطاق وزرات جنگ. با حضور بعضی از وکلا و وزراء و نمایندهٔ انجمن‌ها، تحقیق بشود. فردا این مجلس منعقد خواهد شد.



آقا سید محمد، طباطبایی

پنجشنبه ۱۴ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

عصری رفتیم امیریّه، خدمت حضرت اقدس شرفیاب شدم. مدتی در حضورشان بودم.

جمعه ۱۵ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

رفتم حمام. از حمام بیرون آمده رفتم (حیاط) بیرونی آقا میرزا جعفر که معّمم است (و) به قول این عهد، پارتی آقای آقا سید عبداللّه مجتهد است، بیرون بودند. امروز آقای آقا سید عبداللّه با دو پسرش آقا میرزا سید احمد و آقا میرزا سیدعلی، در این جا نهار دعوت دارند. باری قدری صحبت کردیم. تشریف آوردند ولی آقا میرزا سیدعلی به واسطه کسالت مزاج نیآمده بود. الحق از همه چیز گذشته. آقای آقا سید عبداللّه آدم بزرگواری است، زیاده از حد آدم باعظمتی است. وقتی که ملاحظه می‌کنم، می‌بینم که اگر این شخص دو سال قبل بعضی اقدامات نمی‌کرد، حالا ما چه روزگاری داشتیم، (و چه طور) از دست عین‌الدّوله جان به سلامت در می‌بردیم. الحمدلله. باید پناه به خدا برد و شکر او را به جا آورد. خلاصه یک طاقه شال کشمیری به آقا تقدیم کردیم (و) ده تومان هم به آدم‌هایش. صحبت‌های زیادی کردیم، از هر طرف و از هر قبیل. نهار بسیار خوبی صرف شد. بعد از نهار، دیگر آنقدرها نه نشستند. اعتمادالملک هم، از طرف حضرت اقدس آقا آمد. از آقا احوالپرسی کردند.

باری بعد از رفتن آقایان، قدری استراحت کردم. یک ساعت به غروب مانده، رفتم منزل لقمان‌الممالک. خانه‌های مرحوم نظام‌الملک که در محله عرب هاست حالا مدیرالسلطنه پسرش می‌نشیند. چون حاکم کاشان بود، این جا را به لقمان‌الملک اجاره داده‌اند.این لقمان بسیار بسیار آدم خوب مؤدبی کرده است. الحق در خوبی افراط کرده است. اول قدری با پسرش صحبت کردیم، بعد خودش آمده خیلی صحبت کردیم.

اخبار تازه: دیروز فوج زرند رفته‌اند مسجد شاه بست نشسته‌اند برای مواجبشان. سید جمال‌الدین هم رفته بود منبر، هر چه دلش خواسته بود به وزیر جنگ و علاءالدوله گفته بود، چون فوج زرند مال علاءالدّوله است.

شنبه ۱٦ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲٦

قدری بیخود راه رفته، تا عصری به جائی نرفته، بعد رفته اندرون، شکر خدا را به جای آورده استراحت کردم.

یکشنبه ۱۷ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲٦

چون روز عید بود، سوار شده رفتم، منزل آقای آقا سیدعبدالله. اول رفتم خانه آقا سید علی پسرآقا، بازدید. جمعیّت زیادی بودند. رعیّت‌های عراق که از دست پسرهای حاجی آقا محسن عارض هستند، داد و بیداد می‌کردند بعد رفتیم خدمت خود آقا. خانهٔ پسرش روبروی خانه خود آقاست.

باری آنجا جمعیت زیادی از آقایان سادات و غیره و غیره بودند. شعرا شعر می‌خواندند. قدری نشسته، دست آقا را بوسیده، مراجعت به منزل کردیم.

قدری روزنامه نوشتم. بعد موثق‌الدّوله آمدند دمِ در، به اتفاق رفتیم منزل شاهزاده اجلال‌السّلطنه.

امروز امیر معظّم هم از حکومت طهران استعفا کرده‌اند.

دوشنبه ۱۸ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲٦

سر حمام بودم که صدای تفنگ بلند شد. پرسیدم کی انداخت؟ بعد معلوم شد که حضرت معزّزالملوک خودشان به گنجشگ انداخته‌اند. آوردند سر حمّام، نازشستی هم

تقدیم کردم.

رفتم منزل نظام‌السّلطنه، معتمدالخاقان که از جانب وزیر دربار حاکم یزد شده است و نظام‌الاسلام آدم امام جمعه و غیره بودند. از اخبار خیلی تازه این است که:

مخبرالسّلطنه چند روزاست فرمانفرمای آذربایجان شده است. علی اشرف خان سالار نظام که امیرآخور بود حاکم اردبیل شده است. نزدیک ظهربه منزل مراجعت کردیم.

سه‌شنبه ۱۹ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲٦

وقت نهار امان‌اللّه میرزا و لسان‌الحکماء که هر دو وکیل هستند، آمده نهار را در اینجا صرف کرده، تا عصری بودند.

از اخبار تازه این است که: رحیم خان جریبانلو که با شاه از آذربایجان آمده بود (و) سردار نصرت لقب گرفته بود (و) پارسال از برای خاطرش شورش شده و او را حبس کرده بودند و مدت چهار پنج ماه بود او را ا ز حبس بیرون آورده بودند، دیروز فرار کرده، سوار زیادی با اسب زیادی برایش آورده بودند، هه جاگویا، برایش اسب و سوار حاضر کرده‌اند که او را به ولایت و سر طایفه خودش برسانند.

چهارشنبه ۲۰ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲٦

عصری سوار شد. رفتم منزل علاءالدّوله؛ نیرالدوّله آنجا بود. از آنجا رفتم منزل غنچه خانم. از اخبار تازه این است که: امروز در انجمن آذربایجان سیدجمال (و) بهاءالواعظین رفته بودند از علاءالدّوله (و) مجدالدّوله (و) اشخاصی که اطراف شاه هستند؛ بدگفته فحش زیادی داده بودند.

سّردار افخم که چند روزی است حکومت کردستان را (به او) داده‌اند امروز در انجمن گفته بودند که، چون آدم خیانتکاری است نباید حاکم آنجا بشود، ما نمی‌گذاریم

برود، مخصوصاً تقی‌زاده.

در چند روز قبل صنیع‌الممالک زرگر باشی، با حاجی ملک‌التجار دعوا کرده بود، چون صنیع‌الممالک یکی از ارکان شرکت عمومی بود، حاجی ملک هم به دیوانخانه عارض شده بود... خودش را می‌خواسته است. امروز از قرار معلوم در دیوانخانه مجلس محاکمه‌بوده‌است. ازقراری‌که صحبت می‌کردند خالی‌ازمزه نبوده است.

پنجشنبه ۲۱ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲٦

امروز باز در میدان توپخانه سربازهای شجاع‌السّلطنه برای مواجبشان داد و فریاد می‌کردند و یاعلی می‌کشیدند. آجودان‌باشی پسر وزیر نظام، رئیس قشون آذربایجان شده است.

از چیزهای بسیار غریب و عجیب تازه این است که: سوار شاهسوند اینالو را از سردار فیروز (و) در واقع از آصف‌الدّوله گرفته‌اند داده‌اند به دست سیف‌السّلطان (و) سردار ناصر.

جمعه ۲۲ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲٦

از اخبار تازه؛ میرزا صالح خان وزیر اکرم حاکم طهران شده‌اند.

شنبه ۲۳ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲٦

شاهزاده مؤیدالدّوله تشریف آورند، بعد ظهیرالاسلام آمدند؛ بودند تا دو ساعت از شب رفته.

یکشنبه ۲۴ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲٦

منصورالحکماء آمد، جوشانده داد خوردم؛ رفتم بیرون. غلامحسین خان

پیشخدمت، از جانب بندگان اعلیحضرت همایونی آمده (بود) که احضار فرموده‌اند. این شخص سابق پیش من بود، یعنی جزء موزیکانچی های من بوده است و حالا پیشخدمت مخصوص است. باری عذر آورده نرفتم.

نیم ساعت به غروب، آقای آقا سیدعلی پسر آقای آقا سیدعبدالله آمدند، بعد عیسی خان سردار آمده و زود رفت.

دوشنبه ۲۵ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

امروز فلوس و سنا خوردم. وقت ظهر، سردار ناصر آمد به احوالپرسی. باز رفتم اندرون تمامش را در اندرون بودم.

سه‌شنبه ۲۶ شهر ربیع الاول ۱۳۲۶

امروزشروع کردم به خوردن کاسنی، انشاالله تا مدت ده روز خواهم خورد.

چهار ساعت به غروب مانده. با آقا میرزا جعفر سوار شده، رفتم به خانهٔ آقا سیّد جمال واعظ برای دیدن. مدتی آنجا بودیم و صحبت می‌کردیم بعد سوار شده آمدیم خانهٔ سردار منصور.

(بعد) با آجودان حضور سوار شده رفتیم منزل نظام‌السلطنه. حاجی امین‌السّلطنه و ناصرالدّوله (و) معتمدالدّوله بودند.

چهارشنبه ۲۷ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

قدری روزنامه نوشتم، بعد رفتم حمّام. عصری آمدم بیرون؛ منتصرالممالک و سایر نوکرها بودند.

مغرب سوار شده رفتم به خانهٔ نظام‌السّلطنه. خودش هنوز نیآمده بود. حاجی

امین‌السّلطنه، نصرت‌الممالک، دکتر شیخ محمد خان و معتمدالدّوله بودند.

پنجشنبه ۲۸ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

امروز آقای آقا سید علی پسر آقای آقا سید عبداللّه با آقا علی جمارانی و آقا میرزا جعفر، نهار در اینجا دعوت دارند. نهار خوبی صرف شد. علی جان برادر حسین خان سرتیپ، پانزده عدد بلدرچین آورده بود؛ دادم به مدعوین. غلامحسین خان اخوی، دیروز رفته بود به شکار، چهل عدد بلدرچین زده بود ولی چون من با او قهر بودم هیچ کدام را قبول نکردم.

جمعه ۲۹ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۶

قدری روزنامه نوشتم؛ رفتم حمّام. عصری حسین خان سرتیپ آمد (و) شاهزاده موثق‌الدّوله آمدند.

حسین خان سرتیپ دو پسر داشته یکی پنج ساله و یکی دو ساله هر دو چند روز پیش از این مرده بودند.

شنبه غره شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به حضرت عبدالعظیم، مشرّف شده، مراجعت کردم، خلوت بود. عصری اعتمادالملک از طرف حضرت اقدس آقای نایب‌السلطّنه آمد احوالپرسی؛ چون چندی است که شرفیاب نمی‌شوم.

سوار شده رفتم امیریّه؛ آقا تشریف برده بودند حضرت عبدالعظیم. تا یک ساعت و نیم از شب رفته، آنجا بودم؛ حضرت اقدس تشریف نیاوردند. سوار شده. رفتم منزل نظام‌السّلطنه. امروز کابینهٔ وزراء استعفا کرده بودند و قبول هم شده است. جهتش

این است که می‌نویسم: سر حد ارومی خیلی مغشوش است، ارومیه را بکلی چاپیدند. سایر سرحدها (هم) مثل آستاراو انزلی (و) طرف آذربایجان که هم خاک روس است خیلی شلوغ است. یعنی از هر طرف به خاک ایران می‌تازند. حکّام استعداد می‌خواهند. به واسطه نبودن پول نیست، جهت‌های دیگر خیلی دارد. میانهٔ خود وزراء هم نفاق است. به کار هم دست‌اندازی می‌کنند. بنا بود از خارجه پول قرض بکنند، خارجه هم می‌گویند که ما پول قرض نمی‌دهیم مگر اینکه در این مملکت نظارت داشته باشیم. به این جهات استعفا کرده‌اند. قسط قرض‌های خارجه هم نرسیده است. آقای آقا سید احمد پسر آقای آقاسیدعبدالله هم‌ازطرف آقاسیدعبدالله آمده بود، خیلی صحبت کردیم.

غلامحسین خان هم دیروز با شعاع‌السّلطنه رفته بود منصورآباد به شکار. یک تفنگ هم شعاع‌السلطنه به او مرحمت کرده بود، ولی من هنوز ندیده‌ام و باور نمی‌کنم؛ چون غلامحسین خان دروغ زیاد می‌فرمایند. از شعاع‌السلّطنه هم همچه بزرگی‌ها من که ندیده‌ام! ولی خداوند عمرش بدهد او هم آقا و بزرگ است. اگر دنیا بهم بخورد الحق پسر شاه است.

یکشنبه ۲ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

صبح از خواب برخاسته، رفتم حمام. آمدم بیرون. شکر حضرت حق را بجای آوردم. قدری روزنامه نوشتم. گردش کرده باز آمدم اندرون.

دوشنبه ۳ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

عصری سوار شده رفتم خانه اتابک مرحوم. چون که امین‌الملک مرحوم شده است. مدّتی است به مرض سل مبتلا بوده است. خداوند انشاءالله رحمتش کند، جوان خوبی بود. نعش را خودش وصیّت کرده است ببرند نجف اشرف. حالا بردند

امامزاده‌ای که نزدیک ابن‌بابویه است (و) برادر حضرت رضاست. ختم را (در) منزل امین‌الملک که در جنب خانه اتابک مرحوم است گذارده بودند. از آنجا آمدم خانه علاءالدّوله. وزیر نظام (و) معین‌الدوله بودند.

سه‌شنبه ۴ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲٦

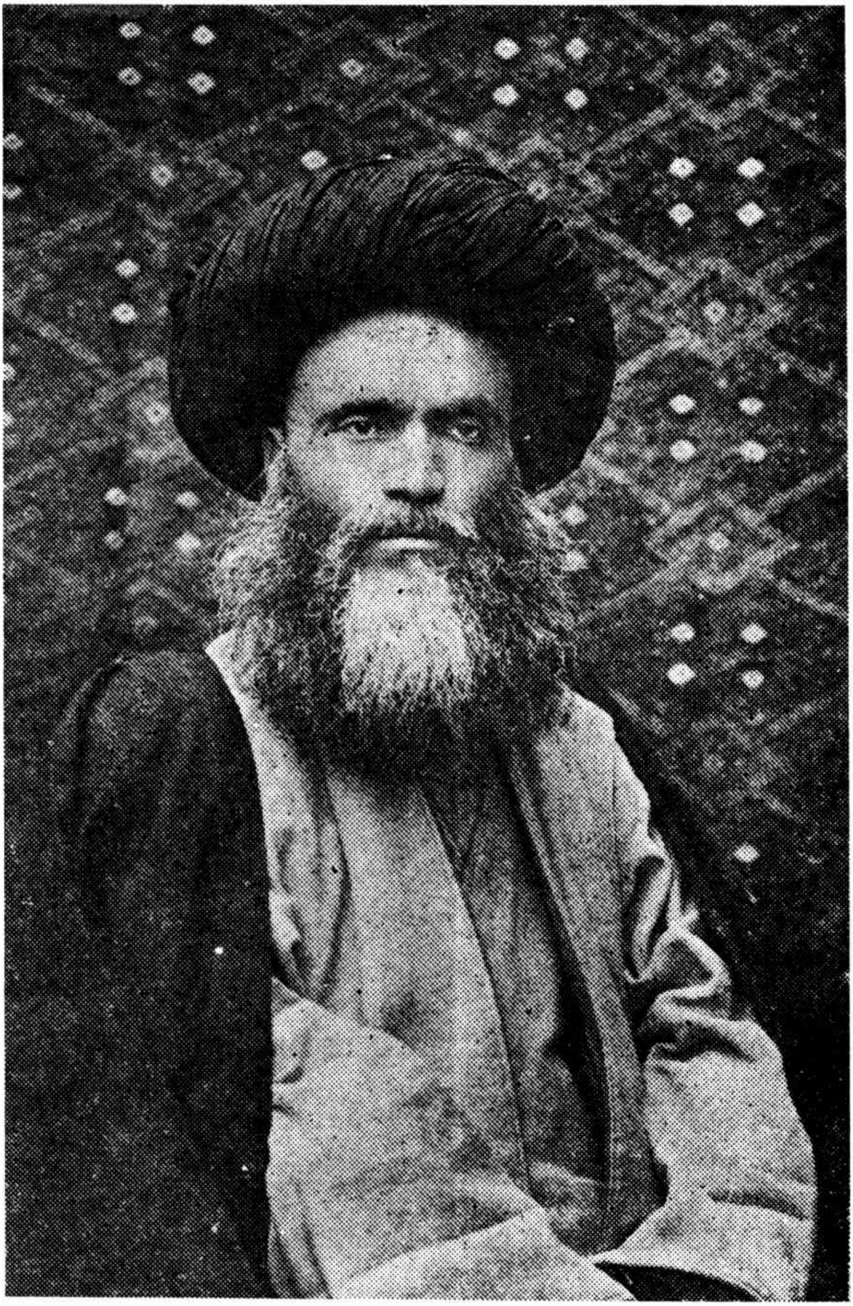
امروز نهار، در امیریّه مهمان سرکار خاصه خانم هستم. اندرون هم دعوت دارند. تا پیاده شدم حضرت اقدس از اندرون بیرون آمدند؛ تا بعد از ظهر مشغول کارهای شخصی خودشان بودند. بعد رفتیم اندرون تا غروب اندرون بودیم. نهار بسیار مأکولی صرف شده عصرانه مفصّلی خوردیم. شاهزاده مشهدی تشریف آوردند صبحت کردیم؛ پیانو زدیم؛ تخته‌بازی کردیم. غروب آمدم حضور حضرت اقدس، بالای پشت‌بام بودند. پشت‌بام‌های بسیار باصفای خوبی دارند.

صبح هم وزیر افخم پسر وزیر دربار آمده بود، از طرف دولت اصرار غریبی دارند که مهمانی جشن مولود شاه را آقا[1] بگیرد. مدت یک ماه است این صحبت هست. امروز بکلی آقا از سرخودش رفع کرد.

چهارشنبه ۵ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲٦

صبح رفتم بیرون. منتصرالممالک آمده، قدری صحبت کردیم. عصری هم سوار شده رفتم سفارت روس؛ چون عید میلاد «امپراطریش» بود، گاردن پارتی دعوت کرده بودند. تمام سفرا، با زنهایشان بودند. حضرت اقدس آقای نایب‌السّلطنه، حضرت والا آقای شعاع‌السّلطنه، ظفرالسلّطنه، جلال‌الدوّله، صنیع‌الدوّله، مشیرالدوّله، مؤتمن‌الملک، صدرالسلّطنه، مفاخرالدوّله، لقمان‌الممالک، علاءالسلطنه (و) جمعی دیگر بودند. موزیک قزاق هم موزیک می‌زد.

۱ـ منظور از آقا کامران میرزا نایب‌السلطنه است.



آقای سید علی آقا یزدی

پنجشنبه ٦ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲٦

صبح سوار شده رفتم منزل علاءالدّوله. بعد آمدم بیرون، رفتم خانه سردار مؤید؛ چون هشت نه ماه بود به زیارت ارض اقدس مشرّف شده بود، چند روز است مراجعت کرده است. منزلش نبود. کارت گذارده رفتم خانهٔ وزیر حضور. او هم تقریباً یک سال بود فرنگستان رفته بود چند روز است مراجعت کرده است. او هم نبود. بعد سوار شده آمدم منزل. قدری روزنامه نوشتم.

امروز در عدلیّه، استنطاق آقا سید علی آقا یزدی است. چون در چند شب قبل یک اعلانی که خلاصه‌اش تفتین بین دولت و ملت بوده است، از قول جماعت بابیّه (به) در و دیوارهای شهر می‌چسبانیدند، او را گرفته‌اند. بعد که معلوم می‌شود آدم آقا سید علی آقا یزدی بوده است و حالا از انجمن‌ها نماینده در دیوانخانه جمع شده‌اند، (و) استنطاق می‌کنند، تا بعد چه شود.

دیگر از اخبار تازه این است که: ارومیه را مجدداً عشایر چاپیده‌اند. قتل و غارت زیادی شده است. تقریباً بیست پارچه ده را خراب کرده‌اند. ده دوازده روز است که این صحبت‌های توی مردم است (و در) انجمن‌ها حرف می‌زنند. وزیر مفّخم، دیروز از فرنگستان آمده، از او دیدن کردیم. یک سال درست سفرش طول کشیده است.

جمعه ۷ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲٦

رفتم حمام. بیرون آمدم. آصف‌السّلطنه، حاجی مبارک خان، خواجه سرورالدوّله، آقا شیخ، معلّمِ پسرهای حضرت اقدس آقای نایب‌السّلطنه و آقا سید هم که معلّم است آمده بودند. مدتی صحبت می‌کردیم.

باری عصری سوار شد، رفتم منزل نظام‌السّلطنه. حشمت‌الدوّله، وکیل‌الدوّله، معتمدالخاقان، سردار منصور، مجدالاسلام رئیس روزنامه ندای وطن و کشکول (و) جمعی بودند.

شنبه ۸ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

رفتم حمام، بیرون آمده، آبِ، هندبا خوردم. بعد آصف‌الدّوله با آجودان حضور آمدند. آصف السّلطنه از طرف بندگان اعلیحضرت همایونی، حامل به دستخطی بودند که مفادش از اینقرار است:

کاغذ و پاکت تاج‌دار که زیرش نوشته شده است:

طهران در قصر گلستان

دستخط:

عزیزالسّلطان- من نهایت التفات و مرحمت را در حق شما داشته و دارم. چند روز است به حضور نیآمده‌اید. مخصوصاً به آصف‌السّلطنه مقرّر فرمودیم که فردا صبح شما را برداشته، به حضور بیآورد. باید شما همه روزه حاضر خدمت باشید و از خدمتگزاری و مراقبت در نوکری غفلت ننمائید.

فی شهر ربیع‌الثانّی ۱۳۲۶:

باری بوسیده، تشکراتی که درخور حق سلطنت است، بجای آوردم، آصف‌السّلطنه رفته، رفتم اندرون. از اخبار تازه این است که مستوفی‌الممالک باز وزیر جنگ شده است. وزیر افخم حالیه که پسر وزیر دربار باشد لقب امین‌الملکی را به او دادند. معین‌الدّوله، حاکم مازندران شده است. به یک روایت، انتظام‌الدّوله نایب‌الحکومه شده است ولی هنوز درست معلوم نیست.

باری با آجودان حضور، رفتیم به خانه مستوفی‌الممالک برای تبریک، نبود. بعد، آدم وزیر داخله آمد، که وزیر داخله با مستوفی‌الممالک رفتند (به) مجلس، از آنجا می‌آیند خدمت شما. بعد با جلال‌الدّوله مراجعت به عمارت کردیم. توی حیاط صندلی گذارده نشستیم، علاءالدّوله (و) وزیر نظام هم آمدند.

از قرار معلوم، این کار را جلال‌الدّوله، علاءالدّوله، وزیر نظام (و) امیر نظام

کرده‌اند. یعنی این کار را اینها، پیش پای مستوفی‌الممالک گذارده‌اند و خیال دارند قشون را هم میانه خود این چهار نفر تقسیم بکنند؛ یعنی چهار سردار باشند. تا خداوند چه مقدّر فرموده باشد.

العبدُ یدبّر واللّه یقدّر.

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنان که در آئینه تصور ماست

خیلی صحبت شد. گویا بعضی از سردار هم در این انجمن باشند. مقداری نگذشت که نظام‌السّلطنه و وزیر داخله با مستوفی‌الممالک آمدند. بعد از این که صحبت های رسمانه شد، می‌خواستند محرمانه کنکاش بکنند. برخاسته آمدم منزل.

یکشنبه ۹ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

سوار شده رفتم منزل آصف‌السّلطنه؛ بعد با هم سوار شده رفتیم درِ خانه.

امروز سردارها و صاحب‌منصبان را در عمارت خورشید خبر کرده‌اند جمع بشوند، چون مستوفی‌الممالک آنجا خواهد آمد. من که رفتم هنوز سردارها نیآمده بودند.

من رفتم توی باغ، گردش کرده، بعد رفتم عمارت خورشید. جلال‌الدوّله، امیر نظام، وزیر نظام، سردار افخم، علاءالدّوله، مجدالدوّله، سردار منصور، ظفرالدّوله، سردار ناصر، مقبل‌السلّطنه، نصرالملک، نظم‌الدوّله، خود مستوفی‌الممالک با نظام‌السلّطنه از دَرِ خانه آمدند.

مشیرالدوّله هم چند روزی است، اصرار دارد که استعفا بکند با موتمن‌الملک برادرش. امروز علاءالدوله رفته هر دوی اینها را آورده که سر کار خودشان باشند. تا خداوند چه مقدّر فرموده باشد.

باری صاحب‌منصبان اطریشی با معلمین آمدند، مبارک‌باد گفتند. در واقع این بار چهارم است که من در این اطاق در عرض این یک ساله می‌بینم: اول در وزارتِ جنگ

آقای نایب‌السلّطنه که بایست سردارها بنشینند مشورت بکنند، بعد انجمن امراء، سوم باز سردارها بنشینند، برای عمل تربیت نظام حرف بزنند. چهارم هم که همین است. باید به خدا پناه برد و از او توفیق خواست. باری قدری تماشا کرده، تفکّر کردم، برخاسته با آصف‌السّلطنه رفتم خدمت شاه. در اطاق برلیان نشسته بودند. شرفیاب شده، اظهار مرحمت نسبت به این غلام خودشان فرمودند.

عصری سوار شده رفتم دیدن امین‌الدوّله که مدت هفت هشت ماه بود رفته بود رشت سر دهاتش در لشت‌نشاء. سه چهار روز است آمده است. آنجا امام جمعه، اعتمادالحرم، نظم‌الدوّله، حاجی آقا برات، حکیم‌الممالک، محتشم‌السّلطنه، میرزا ابوالقاسم‌خان منشی سفارت روس و مشیرالملک آمدند و رفتند.

دوشنبه ۱۰ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

شاهزاده موثق‌الدوّله آمدند، با حاجی امین‌الخاقان. رفتم بیرون مدتی صبحت کردیم. آنها رفتند. آمدم اندرون. دوباره گفتند: وزیر حضور آمده است، رفتم او را دیدم.

فخرالسّلطنه، زن عین‌الدوّله، که لقب مهد علیائی داشت و چندی بود رفته بود خراسان پیش عین‌الدوله؛ پریشب به مرض سکته مرحوم می‌شود.

مغرب سوار شده، رفتم منزل نظام‌السلطنه. سردار فیروز و برهان‌الدّوله و مجدالاسلام و جمعی بودند.

سه‌شنبه ۱۱ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم خانه آقای آقا میرزا سید علی پسر آقای آقا سید عبداللّه. بعد با هم رفتیم خدمت خود آقای آقا سید عبداللّه. شیخ مهدی عرب که دخترش عروس آقاست، و لولهنگش خیلی آب می‌گیرد آنجا بود. آقا سید محمد روضه خوان شیرازی

و ملک‌المتکلمین و از این قبیل بودند.

یک زن آبرومندی هم آمده، اظهار کرد پریشان شده‌ام، شاهزاده هم هستم، چیزی به من مرحمت بفرمائید! آقا سید عبدالله به من حواله فرمودند؛ یک اشرفی دادم.

بعد برخاسته آمدم منزل شاهزاده مؤیدالدّوله. نظام‌الملک و حاجی صدرالسّلطنه آنجا بودند.

دیشب شاهزاده نصرّالله خان تلگرافچی، مرحوم شده ،گویا ناخوش هم نبوده است، سکته کرده است.

باری صرف نهار کردم، استراحت شد، عصری آمدم بیرون. حاجی امین‌الخاقان و انتخاب‌السّلطنه برادر منشی‌الممالک بودند.

چهارشنبه ۱۲ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

دو ساعت به غروب، رفتم امیریّه، حضور حضرت اقدس آقای نایب‌السّلطنه. تا ساعت سه از شب رفته امیریّه بودم، آقا را مفصلاً زیارت کردم.

امروز عصر تگرگ زیاد و درشتی هم آمد، به قدر یک فندق کوچک.

پنجشنبه ۱۳ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

زمین‌ها گل شده است. سوار اسب ترکمانی شده، رفتم در خانه. به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، از آنجا آمدیم اطاق خورشید. جلال‌الدّوله، امیر نظام، سردار افخم، امیر معظّم سردار منصور (و) مجدّالدوله آنجا بودند. خود مستوفی‌الممالک وزیر جنگ، رفته بودندبه مجلس شورای ملی. از آنجا هم رفتند منزل وزیر داخله؛ ولی جلال‌الدّوله صاحب خانگی می‌کرد. حکومت کرمانشاهان و کردستان را هم دادند به شاهزاده ظفرالسلطّنه.

با مجدالدّوله سوار شدیم، آمدیم خانهٔ حاجی معین‌السلطان. زیر بالاخانه‌هایش، چند عدد دکّان درست کرده است؛ یکی را به احمد خان سمسار اجاره داده است. اگر چه بیچاره، این روزها ورشکست شده است، ولی باز قدری اسباب واخورده دارد. یک فونوگراف داشت، قدری زد.

امشب، عید بندگان اعلیحضرت همایونی است. به واسطه اغتشاش ارومیه و کشتاری که در آنجا شده است. خود دولت هیچ عید نمی‌گیرد.

خرج مهمانی سفروغیره را هم که در این عید مصرف می‌شد، برای بازماندگان آن صفحات دادند. ولی مجلس شورای ملی و تمام انجمن‌ها چراغانی می‌کنند و عید می‌گیرند.

باری یک ساعت از شب رفته، رفتم مجلس. پیش رئیس شربت خوردم و تبریک گفتم. از آنجا رفتم انجمن آذربایجان. آنجا هم شربت خورده تبریک گفتم.

انجمن‌ها نماینده می‌فرستادند به انجمن‌های همدیگر. در مجلس هم، شاگردهای مدرسه‌ها می‌آمدند مبارک‌باد می‌گفتند و زنده‌باد مشروطه، زنده باد پادشاه مشروطه‌خواه! «می‌گفتند»بعضی‌ها شعرمی‌خواندند، فردا شب هم چراغانی خواهد شد.

اشخاصی راکه برای شاه بمب انداخته بودند و استنطاق کرده بودند (و) یک درجه مقصّر بودند امروز مرخص شدند. مخصوصاً حیدرخان که دولت روس می‌خواست بفرستد «سیبری» و انجمن‌ها مانع شدند، امروز مرخص شد.

آن هفت نفر که فریدون گبر راکشته بودند (و) چندی بود در دیوانخانه عدلیّه حبس بودند و بعد برده بودند ادارهٔ نظمیّه، پریشب دیوار را سوراخ کرده فرار کرده‌اند.

جمعه ۱۴ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم عمارت خورشید. وزیر جنگ، جلال‌الدّوله، امیر نظام، وزیر نظام، علاءالدّوله، مجدالدّوله، سردار افخم، سردار منصور، سردار ناصر،

شجاع‌السّلطنه، امیراعظم که آجودان‌حضورامرای تومان (و) صاحب‌منصبان توپخانه و بعضی از افواج تماماً حاضر بودند. دیشب تمام با لباس نیم‌رسمی خبر کرده بودند، امروز، لباس رسمی خبر کرده‌اند. بعضی‌ها که هیچ لباس نپوشیده بودند. هرج و مرج عجیبی است!

باری بعداز رفتن سفر تماماًرفتیم‌شرفیاب خاکپای مبارک شدیم در اطاق برلیان. اول می خواستند که در نارنجستان تشریف بیآورند، بعد من گفتم به وزیر نظام که تمام طبقات در اطاق شرفیاب شده‌اند. اهل نظام (این) قدر خاک بر سر هستند؟! بعد بناشد که دراطاق برلیان برویم.

رفتیم شرفیاب شدیم، از هر کس پرسیدند که چند فوج در طهران است؟، هیچ کس (نمیدانستم)، اسم فوج چیست، بلد نبودند!. باری تبریکی گفته برگشتیم.

وقتی که رفتیم توی اطاق حضور شاه، سردار ناصر نخواست زیر دست کسی بایستد، خودش تنها یک طرف ایستاده، بسیار حرکت خنکی بود.

سَرِ صف، من ایستاده بودم، زیر دست من سردار افخم، بعد امرای تومان و ایشان تنها ایستاده بودند.

عصری هم سوار شده، با بشیر حضور رفتیم خانه امان‌اللّه میرزا. خانهٔ امان‌الله میرزا بسیار قشنگ شده است. تا غروب آنجا بودم. بعد سوار شده رفتم خانه معیّرالممالک. خودِ خان با مستوفی‌الممالک پیش تاج‌الدوّله بودند. بعد سوار شده آمدم رو به منزل. سر راه، نزدیک انجمنِ برادرانِ دروازه قزوین رسیدم، دیدم موزیک می‌زنند. پیاده شده رفتم. خیلی احترامات کردند. گفتند: زنده باد سردار مشروطه‌طلب.

میرزا سلیمان خان که حالا لشکرنویس‌باشی است، در انجمن عضویت دارد. آنجا نشسته، حکمرانی می‌کرد. بعد تقی‌زاده آمد. برای او خیلی داد و فریاد زدند.

امروز نظام‌السّلطنه وزیر داخله، جدا استعفا کرده است قبول هم شده است.

شنبه ۱۵ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

عصری رفتم منزل حاجی آصف‌الدوله از او دیدن کردم. سردار فیروز، مجدالاسلام، سپهر و سالار معزّز (و) جمعی آنجا بودند.

یکشنبه ۱۶ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

سوار شده رفتم درِ خانه، شرفیاب آستان مبارک شدم. وزراء (و) اعیان (و) سردارها تماماً جمع بودند. (در) گفتگوی وزیر داخله و تعیین رئیس‌الوزراء بودند. چیزی معلوم نشد. لقب احتشام‌الملکی را به شاهزاده معین دربار داده‌اند. (از) آنجا آمدم عمارت خورشید پیش مستوفی‌الممالک، قدری نشسته مراجعت به منزل کردم.

دوشنبه ۱۷ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

امروز سرکار خاصه خانم با اعزازالسلّطنه و علیقلی‌میرزا، از صبح اینجا شریف می‌آوردند.

حاجی معین‌السّلطان، جلال‌الملک، حاجی امین‌الخاقان، آقا میرزا آقاخان (و) آقا میرزاعبدالله حکیم‌باشیِ حضرت‌اقدس آقای نایب‌السلطنه، ملقب به معزّالحکماء، بودند.

سه‌شنبه ۱۸ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. هرکس را (که) بخواهید بود. شاه هم بیرون تشریف نیآوردند. من هم آمدم عمارت خورشید، پیش مستوفی‌الممالک.

جلال‌الدوّله، مجدالدّوله، وزیرنظام، علاءالدّوله، امیراعظم، معین‌الدّوله، سردار افخم، سردار، ناصرالدوّله، آجودان حضور، آجودان‌باشی بودند.

فوج هفتم شقاقی امیرنظام، چندی‌است رفته‌اند مسجد شاه، بست نشسته‌اند.

می‌گویند؛ امیرنظام را نمی‌خواهیم. مواجب هم نمی‌خواهیم. بعضی گفت‌وگوها دارند. امروز قرار شد که فوج از امیرنظام، خلع بشود (و) در تحت ریاست خود وزیر جنگ باشند، تا معلوم بشود که تقصیر کجا است، آن وقت حکمش بشود.

چهارشنبه ۱۹ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

امروز اندرون، از صبح خانه نگارالملک زنِ سعدالملک مهمان بودند.

عصری رفتم منزل امیر اعظم. ریاست محاکمات عسکریه را به او دادند. بعضی از صاحبمنصب‌های فضول بودند.

پنجشنبه ۲۰ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

رفتیم دکان سیاوش خان برادر ناصر همایون. بعضی اسباب‌های خرازی آورده است. مدتی بود فرنگستان بود. یک نفر دختر هم آورده، در دکانش بود و اسباب می‌فروخت. دختر هم بدگل نیست. قدری کارت‌پستال خریده، آمدم منزل.

جمعه ۲۱ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

نیم ساعت به غروب رفتم پارک ظل‌السلطان، پیش جلال‌الدوله. هرمز میرزا (و) علاءالدوله آنجا بودند.

شنبه ۲۲ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

سوار شده رفتم درِ خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم با وزیر جنگ.

بعد رفتم عمارت خورشید پیش مستوفی‌الممالک.

آجودان‌باشی هم امروز مرخص شده رفت که برود قزوین، فوج قزوین با فوج

خلج را ببرد تبریز. ضیاءالملک هم مرخص شد، رفت همدان سر دهاتش.

اخبار تازه این است که: در سر حدود ایران با روس، گفت‌وگوست در پیله سوار. چند ارّاده توپ با سوار آمده، مطالبه خون آن صاحب‌منصبی که در استرآباد کشته‌اند، می‌کنند. شاهسون‌ها هم از روس خیلی کشته‌اند. خداوند عاقبتش را به خیر کند.

یکشنبه ۲۳ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲٦

سوار شده رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شده، مراجعت به منزل کردم. تکلیف وزراء هنوز معلوم نیست. بعضی‌ها می‌گویند: صنیع‌الدوّله رئیس‌الوزراء شده ولی هنوز صحیح نیست. محتشم‌السلطّنه را برای وزرات داخله می‌گویند از سر حد خواسته‌اند. روایت مختلف است. بعضی‌ها می‌گویند خواهد آمد، بعضی‌ها می‌گویند قبول نکرده است.

دوشنبه ۲۴ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲٦

مقبل‌الدّوله آمده خداحافظ کرد که فردا صبح می‌رود به طرف کجور (و) کلاردشت. به ریاست سوار «خواجه و ندبر» قرار گردیده است.

عصری رفتم به انجمنِ سرچشمه که موثّق‌الملک رئیس آن انجمن است. انجمن سرچشمه بسیار فکسنی است. بی‌جهت مدتی ما را معطل کردند. سردار امجد، صدیق‌الدوله، حکیم الهی و جمعی بودند.

سه‌شنبه ۲۵ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲٦

امروز در دیوانخانهٔ عدلیّه، قاتل‌های فریدون را مجازات داده‌اند. یکی هزار الی دوهزار تازیانه زده‌اند.دو سه نفرشان هم نزدیک‌به موت هستند.پانزده سال هم بایست

حبس باشند. سوار شده رفتیم مهرآباد، پیش معیّرالممالک. مهرآباد بسیار باصفا شده است.

چهارشنبه ۲٦ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲٦

سوار شده رفتیم منزل آجودان حضور. علاءالدّوله، ناصرالدّوله و حسن خان پیشخدمت شاه شهید بودند.

پنجشنبه ۲۷ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲٦

سوار شده رفتیم درِ خانه. در باغ به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. بعد هم رفتم عمارت خورشید، پیش مستوفی‌الممالک. امیراعظم، سردار افخم، بهاءالدّوله، امان‌الله میرزا (و) بعضی از صاحبمنصب‌ها بودند.

امروز امیر اعظم که رئیس محاکمات عسکرّیه است، صاحبمنصب‌های فوج هفتم شقاقی (را) که از دست امیرنظام و کسان او عارض هستند، رسیدگی و استنطاق می‌کند. میرزای استنطاق صدیق لشگر است. او از جانب امیرنظام وکالت دارد که با اینها گفت‌وگو بکند. من و سردار افخم را هم گفتند که در این مجلس حضور داشته باشیم و از اغلب انجمن‌ها هم نماینده آمده بود. امان‌الله میرزا (و) وکیل‌الرّعایای همدانی هم از مجلس شورای ملی آمده بودند. گفت‌وگو خیلی زیاد شد از هر طرف، من که سکوت داشتم ولی همین‌قدر در این روزنامهٔ خودم می‌نویسم که امیرنظام اگرچه با من خیلی بدی، سابق کرده است، ولی حق را نباید از دست داد، بی‌تقصیر است ولی تمام مردم مغرض هستند، دست از هوای نفس خودشان برنمی‌دارند، مقاصد شخصی دارند.

هفت هشت روزکار دارد تا درست مغرضین تاوان انجام کار خودشان را بدهند. یعنی هفت هشت روز صبح و عصر بایست رسیدگی بکنند.

از اخبار تازه اینست که: دیشب چند نفر دزد، رفته‌اند به خانه وزیر بانک روس؛

او خودش فهمیده است که در اطاقش صدا می‌آید؛ با یکی از دزدها طرف می‌شود. سه تیر تپانچه وزیر بانک خالی می‌کند؛ سه تیر، هم دزد و یک گلوله به پای وزیر بانک می‌خورد، ولی کمی پایش را خراش می‌دهد. اسباب‌ها را هم نمی‌برد.

جمعه ۲۸ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲۶

امروز با اندرون، از صبح می‌رویم به شمیران باغ اعتصام‌السّلطنه که پیش من گرو است، یعنی به بیع قطع خریده‌ام (و) مبلغی پول، پیش اوست. او هم حالا نیست. می‌رویم ببینیم اگر قابل است (و) به قدر پول ما ارزش دارد ضبط بکنیم.

سوار شده راندیم. هنوز کسی شمیران نرفته است، به جز سفارت روس و انگلیس از فرنگی‌ها.

جاده اتومبیل «مرنار» را هم تا تجریش ساخته‌اند، ولی بالاتر هنوز ساخته نشده است، تا تجریش هم ناتمام است. زیر قلهک ماشین زمین سفت‌کنی، مشغول زمین سفت‌کردن بودند. اسب‌های درشگه و مالِ اندرون رم کردند. اسب‌های کالسکه، اندرون را برداشتند، خیلی خداوند رحم فرمودند. اخبارات تازه: امروز در مسجد شاه، ملک‌المتکلّمین و آقا سید جمال و بهاءالواعظین رفته بودند منبر. اول از ظل‌السّلطان یک تلگرافی به انجمن نواب زده بودند از ترتیبات و نظم شیراز، خیلی مفصّل و بسیار از او تعریف کرده بودند. استعفا هم کرده بود که من حالا پیر شده‌ام، می‌خواستم خدمتی به وطن بکنم. حالا مرا مرخص بکنید. انجمن‌ها خیلی از ظل‌السّلطان تعریف کرده، گفته بودند که ما جاناً و مالاً حاضریم که خدمت به تو بکنیم. بعد، از امیر جنگ و امیر نظام خیلی بد گفته بودند و دیگر هیچ چیز برای آن دو نفر باقی نگذاره بودند. هر فحش که بخواهید داده بودند. مردم را ترغیب کرده بودند آنها را بکشند.

شنبه ۲۹ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲٦

رفتم درِ خانه، به خاکپای مبارک مشرّف شدم، خیلی دیر مراجعت به منزل کردم. معطّل امیراعظم شدم. او من را در اطاق وزرات خارجه که متعلق به اداره تشریفات است و رئیس آن اطاق هم مقتدرالملک است گذارد که خودش برود پیش وزراء بعد با هم برویم صرف نهار کنیم. مرا همان جاگذارد و خودش رفت نهار!. تا بعد از ظهر ما آنجا ویلان و سرگردان بودیم.

عصری رفتیم امیریّه، حضور مبارک حضرت اقدس نایب‌السلّطنه شرفیاب شده، بعد رفتم خدمت سرکار خاصه خانم.

از اخبار تازهٔ امروز این است که: مشیرالسلّطنه رئیس‌الوزراء و وزیر داخله شده است. مشیرالدّوله استعفا کرده است، گویا وزراء اغلب تغییر بکنند.

خبر بزرگتر این است که: جمعی رفته‌اند به خانه عضدالملک، بست نشسته‌اند که ما امنیت نداریم؛ شاه هم که به مشروطیت همراهی نمی‌کند، جهتش این است که بعضی‌ها هستند که شاه را از مردم می‌رنجانند و نمی‌گذارند که شاه با مشروطه همراهی بکند. بایستی آن‌ها را از شاه دور کرد، کارها درست بشود. تا عمل سرحدات منظم بشود و مردم بدانند که شاه تقصیر ندارد. آن اشخاص که رفته‌اند از این قرارند. جلال‌الدّوله، علاءالدّوله، معین‌الدوّله، معاون‌الدّوله، قائم مقام، سردار منصور، قوام‌الدّوله، وزیر نظام، امین‌الدّوله، امیرنظام، حالا هم آنجا هستند.

یکشنبه سلخ شهر ربیع‌الثّانی ۱۳۲٦

رفتم درِ خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شده، بعد رفتم به خانهٔ عضدالملک به‌بینیم چه خبر است. دیدم جمعیّت حضرات، خیلی بیشتر شده است، رفته رفته کار اهمیت پیداکرده است و از اغلب انجمن ها نماینده فرستاده شده است که؛ با شماها در

این باب شریک هستیم. اغلب از وعاظ هم بودند؛ از قبیل آقا سید جمال، بهاءالواعظین و ملک‌المتکلّمین و غیره.

به عدد اعیان و اشراف و سردارها، افزوده شد. یعنی هر کس که برای تماشا می‌آمد دیگر مراجعت نمی‌کرد.

باری اغلب مردم که می‌آمدند، نمی‌دانستند که چه بگویند و برای چه آمده‌اند. ویلان و سرگردان بودند. اگر کسی از یک نفر می‌پرسید که مقصود چیست می‌گفت من نمی‌دانم، صبر بکنید بپرسم. این طور بود. باری صحبت امنیت از میان رفت، فقط مطلب این شد که بایست این چند نفر دور شاه نباشند.

و آن‌ها: اولش امیر جنگ است، بعدش مؤقرالسلّطنه، امین‌الملک، مفاخرالملک ، شاپشال خان، علی بیک، مختارالدّوله، مجللّ‌السلّطان و گویا یکی دوتای دیگر. باری ماندیم تا وقت نهار. نهار خیلی مفصلی عضدالملک تهیه کرده بود، صرف کردیم. خیلی هوا هم گرم بود. بعد رفتم توی تکیه که سرش پوشیده است. (آن‌جا را) آب و جارو کردند، چون هوایش بهتر بود، نشسته، رختخواب انداخته استراحت کردند. اغلب نخوابیدند، همین‌طور صحبت می‌کردند.

آصف‌الدوّله هم بعد از نهار آمده ولی خیالش موافق حضرات نبود. خیلی نصیحت کرد و بد گفت، امّا به جائی نرسید.

عصری سوار شدم، آمدم منزل. رفتم حمام. فوری مراجعت کردم. دیدم اوضاع غریبی است؛ آن قدر جمعیت هست که حد ندارد.از تمام‌انجمن‌هالایحه‌می‌خوانند، واعظ نطق می‌کند، راه نیست که کسی عبور کند. متصّل هم یا خود عضدالملک یا نمایندّه او که اغلب شاهزاده مؤیدالسلّطنه باشد، پیغام می‌برد پیش شاه و جواب می‌آورد.

گفت‌وگو درگرفته است، کار نطق بالا گرفته، هر کس می‌رفت روی سکو می‌ایستاد و بنای نطق را می‌گذارد. مردم هم زنده باد مرده باد می‌گفتند. متصّل نمایندهٔ

انجمن‌ها بودند که لایحه می‌خواندند. گوش ما رفت از بس که لایحهٔ انجمن شنیدیم و هر پدرسوخته رفت بنای نطق راگذارد.

تا دو ساعت از شب رفته متّصل کار مردم همین بود که این طرف او آن طرف می‌رفتند، که لایحه و نطق گوش بدهند. آخر مطلب به اینجا ختم شد که: «مردم شماها بروید، فردا بیآئید.» آقای عضدالملک و سایر وزراء و سردارها اهتمام خودشان را کرده‌اند، مطلب به یک جا رسیده است. اغلب از برزگان هم امشب را اینجا هستند. شماها بروید فردا بیآئید. فوری مردم رفتند ولی معتبرین ماندند. صندلی زیادی دور حیاط گذارده بودند. مشغول صرف چای و قلیان بودند.

دوشنبه غره شهر جمادی‌الاوّل ۱۳۲۶

مجدّداً رفتم به خانهٔ عضدالملک. نزدیک ظهر بود که رفتم آنجا. باز تمام انجمن‌ها بودند. جمعیّت امروز دو مقابل دیروز بود. نطّاقین و واعظین مشغول نطق و خواندن لایحه انجمن‌ها بودند.

اکثر مردم برای صرف نهار، مراجعت به منزل هایشان کردند که عصر مجدداً برگردند. من هم سوار شده مراجعت به منزل کردم. عصری باز رفتم خانهٔ عضدالملک دیدم عجب هنگامه‌ای است! راه نیست کسی عبور کند.

نیم ساعت بیشتر معطّل شدم که بلکه خودم را بتوانم داخل حیاط بکنم، نشد. بعد حسن خان، آقا میرزا عزیزالله، میرزا علی آقا، مشهدی علی آمدند، هر طوری بود خودمان را داخل حیاط کردیم.

امروز عصر، تمام ادارات دولتی دست از کار کشیده و آمدند اینجا. اجزای وزارت داخله و خارجه، دیوانخانهٔ عدلیّه، اغلب از بیوتات دولتی، اغلب از مدارس در واقع «گِرِو» کردند. تماماً اینجا جمع هستند. باری هر اطاقی که می‌رفتی مملوّ بود از

جمعیت. توی حیاط راه نبود؛ مشغول نطق و لایحه خواندن شدند. بهاءالواعظین (و) ملک‌المتکلمیّن رفتند روی صندلی ایستاده، مشغول حرف زدن شدند. الحق ملک بسیار خوب حرف می‌زند. تا یک ساعت از شب همین‌طور لاینقطع حرف می‌زدند، نطق می‌کردند. اغلب از نمایندهٔ انجمن‌ها گفتند آخر نتیجه چه شد؟ ملک گفت که عضدالملک اقدامات مجدّانه خودش را با سایرین کرده‌اند، همین دو روز انشاءالله نتیجه گرفته خواهد شد.

اقدامات ایشان بارئیس‌الوزراء، همین فردا، یاپس‌فردا اصلاح امورات راخواهد کرد.

از قرار معلوم شاه هم جدا ایستادگی دارد و می‌گوید، من این نوکرهایم راکه به آنها اطمینان دارم و حفظ جان مرا می‌کنند، از دور خودم بیرون نخواهم کرد. به عضدالملک و سایرین هم گویا تغیّر کرده بوده‌اند.

باری هر چند نفری دور هم نشسته بودند و یک چیزی می‌گفتند.

ملک رفت روی صندلی بازگفت مردم بروید باز فردا بیآئید و اتمام عمل را جدا مطالبه کنید.

از یک ساعت از شب رفته، بنای رفتن راگذاردند. دو ساعت از شب رفته سوار شدم، رفتم امیریّه خدمت حضرت آقا شرفیاب شدم. در خانه سرکار سرورالدّوله بودند، شاهزاده مشهدی هم بودند. تا ساعت پنج و نیم از شب رفته آنجا بودم. آقا هم کاغذی به شاه نوشت، که این حضرات آخر، کار خودشان را پیش خواهند برد. پس حالا خوب است من بیآیم این‌ها را بیرون کنم که مردم از من راضی بشوند.

کاغذ را نوشته همان شبانه فرستاد.

امروز عصر آقا سید عبداللّه هم آمد و به مردم امیدواری می‌داد.

سه‌شنبه ۲ شهر جمادی‌الاوّل ۱۳۲۶

رفتم خانهٔ عضدالمالک. دیدم امروز صد هزار مرتبه بدتر از دیشب است. دیگر

هیچ راه نیست که کسی بتواند داخل خانه بشود. هر کس را که می‌خواستی بود. به یک زحمتی داخل شدم که حد نداشت. امروز آقا سید محمد مجتهد (و) امام جمعه (و) ظهیرالاسلام هم بودند.

یک حیاط کوچکی دارد عضدالملک که سابق بر این نارنجستان بوده است. درخت‌هایش خشک شده است، و حالا درخت مرکبات ندارد و حیاط شده است. اعیان (و) اشراف (و) وزراء در آن حیاط و اطاق‌های جنبی‌اش منزل دارند.

برخاسته رفتم امیریّه، حضور حضرت اقدس، به‌بینم جواب کاغذهای دیشب چه شده، بعد که شرفیاب شدم معلوم شد شاه فرموده است که من حضرات را تبعید نخواهم کرد. باری «پرنس دادیان» هم خدمت آقا بود.

بعد سوار شده آمدم خانهٔ عضدالملک دیدم جمعیّت دیگر دخلی به صبح و این دو روزه ندارد. تا پشت‌بام هم جمعیت پر است، به طوری که پشت‌بام هم نمی‌شود رفت. به هزار معرکه خود رابه پشت‌بام رساندم. معلوم شد که شاه خواهش‌های این‌ها را قبول کرده، تماماً را. ملک هم آمده پشت‌بام، دستخط شاه را خوانده بود و مردم دست می‌زدند. و فریاد می‌کردند. ازدحام غریبی بود. در واقع آخرکار بود که من رسیدم. بعد با سردار منصور و ظهیرالسلّطان که در این چند روزه سعی می‌کرد و پیغامات عجیب و غریب برای شاه می‌داد، پشت‌بام به پشت‌بام آمدم تا از دَرِ کارخانه عضدالملک آمدیم پائین توی حیاط، مردم بیخودی اظهار خوشوقتی می‌کردند.

وزیر دربار هم دیروز استعفا کرده، آمده اینجاست. اگر چه اسبق‌الملک پسرش راگفتند نباشد؛ ولی ناچاراً آمده اینجاست.

خلاصه، رفتیم توی همان حیاط کوچک نشستیم، تمام آنجا جمع بودند. دسته دسته انجمن‌ها می‌آمدند و اظهار تشکر و خشنودی می‌کردند از این اقداماتی که حضرات کرده‌اند. و می‌رفتند و می‌گفتند که (اگر) حکماً این اشخاص از درب خانه

رفته‌اند که ما هم می‌رویم. جواب می‌گفتند که بلی.

مجلل‌السّلطان و مختارالدوّله را بی‌تقصیر کرده، آنها راگفته‌اند که جزء این اشخاص نیستند.

باری مردم بنای رفتن راگذاردند. من هم سوار شده، آمدم امیریّه، حضور حضرت اقدس آقا. سردارناصر و سعدالملک آنجا بودند. بعد سوار شده آمدم رو به منزل. در بین راه گرد و خاک زیادی ما راگرفت، یعنی طوفان سختی شده، باران هم گرفت.

چهارشنبه ۳ شهر جمادی‌الاوّل ۱۳۲۶

سوار شدم، رفتم درِ خانه. سر راه رفتم خانه علاءالدوّله. مشیرالدوّله، مؤتمن‌الملک و شاهزاده مؤیدالسّلطنه و چند نفر از اجزای وزارت خارجه آنجا بودند. قدری نشستند، بعد برخاسته رفتم در خانه.

شاه تب کرده است، بیرون نمی‌آید.

آمدم خانه جلال‌الدّوله، قدری صحبت کرده آمدم منزل. عصری امیراعظم آمد. با او سوار اسب شده رفتیم گردش، پشت باغ ظل‌السّلطان، هرمز میرزا و بعضی از آدم‌های جلال‌الدّوله‌را دیدم. ایستاده با آنها صحبت کردیم.

یکمرتبه دیدم پشت خندق، صدای تفنگ زیادی می‌آید، که اسباب هیجان مردم شده بود و بعضی‌ها فرار می‌کردند. بعضی ها می‌رفتند ببینند که چه خبر است. باری من و هرمز میرزا رفتیم ببینیم چه خبر است.

وقتی که رفتیم دیدم سربازهای ملّی هستند، مشق تیراندازی می‌کنند، و از انجمن برادران سرچشمه هستند. یک نفر از آنها اصرار کرد که شما هم بایست تیر بیاندازید. منْ هم تفنگ «ورندل» راگرفتم، سه تیر انداخته، دو تیرش را زدم. اغلب از آنها هم خوب می‌زدند. اغلب هم تفنگ‌های خوب داشتند.

باری بعد سوار شده آمدم منزل.

علاءالسلطنه وزیر امور خارجه شده است. امیرجنگ هم رفته است سفارت دولت روس؛ اظهار تبعیت می‌کند. ششصدهزارِ تومان مطالبه طلب خودش را از دولت می‌کند که «به من بدهید من را بیرون بکنید.» روس‌ها هم از او حمایت دارند.

پنجشنبه ۴ شهر جمادی‌الاوّل ۱۳۲۶

سوار شده رفتیم رو به درِ خانه. نزدیک به درِ خانه که رسیدیم، یکمرتبه دیدم از سمت دَرِ خانه، درشکه است و کالسکه که فرار می‌کنند. مردم رو به ما می‌دوند. و از طرف پائین رو به بالا فرار می‌کنند. هر کس که چشمش به این ها می‌افتد جهت را نپرسیده، از آنهاکه جهتش را می‌دانند، بیشتر فرار می‌کنند.

من تماشای مردم را می‌کردم که ببینم چه خبر است. یکمرتبه میرزا علی آقاکه جلوِی کالسکه من بود گفت، آقا ملاحظه بکنید، ببینید سربازها با سرنیزه و تفنگ به دست، رو به بالا چطور می‌آیند.

تا من آمدم ببینم چه خبر است، دیدم کالسکه‌چی‌من هم سر کالسکه را برگرداندید به سرعت هر چه تمام‌تر، رو به منزل.

پشت سر ما هم کالسکه مشیرالدّوله، خوذش و برادرش نشسته بودند آنها هم مثل برق می‌رفتند.

من دیگر چیزی نفهمیدم و رسیدم منزل.

اول جهتش را می‌نویسم، بعد از وضع و حالت شهر خواهم نوشت: شاه می‌خواسته است برود شمیران و به کسی خبر نکرده بوده است. کالسکه را هم به اسم ملکه که می‌خواهد سوار بشود آورده بودند. سربازهای سیلاخوری را هم خبر کرده بودند قزّاق را هم خبر کرده بودند.

غفلتاً شاه سوار شده بوده است و چون سربازخانه فوجِ سیلاخوری، در دروازه حضرت عبدالعظیم است. و آن‌ها از توی بازار آمده بودند اسباب وحشت مردم شده بودند. قزاق‌ها هم تماماً در شهر سواره گردش کرده بودند و بیشتر اسباب وحشت فراهم آمده بوده است. اصل مقصود این بود.

شاه هم فوری سوار شده، از توی میدان مشق و از دروازهٔ یوسف‌آباد و از پشت شهر آمده بودند به باغشاه.

ولی از شهر بنویسم: تمام بازارها یکمرتبه بسته شد، هر کسی یک حدسی می‌زد؛ هر کسی از یک طرف فرار می‌کرد؛ یکی می‌گفت که می‌خواهند بریزند به مجلس، یکی می‌گفت شاه حکم کرده بروند، علاءالدوّله و جلال‌الدوّله و سایر اشخاصی که اسباب رفتن (مردم) را به خانه عضدالملک فراهم آورده‌اند، آنها را بگیرند. آنها هم در خانه‌هایشان استعداد جمع می‌کرده‌اند.

از تمام انجمن‌ها تفنگ هایشان را برداشته، رو به مجلس می‌دویدند. باز مسجد را سنگر کردند. روی گلدسته‌ها می‌رفتند ولی هیچ مقصود معلوم نبود. به طوری شهر به هم خورد که حد نداشت. مردم بی‌جهت می‌دویدند و فریاد می‌زدند. وضع غریبی بود. بیشتر وقتی که مردم فهمیدند خبری نیست، خودشان را درست می‌کردند، فشنگ زیادی به خودشان می‌بستند؛ تفنگ به دست می‌آمدند به مجلس؛ بعد از این که مطمئن می‌شدند که خبری نیست. باری، ما که خوب فهمیدیم که تفصیل از چه قرار است.

سوار شدم رفتم خانه علاءالدوّله، دیدم وزیر نظام، قائم‌مقام، معاون‌الدوّله، معین‌الدّوله، سردار منصور، آنجا جمع هستند، ولی رنگ و رو ندارند. به طوری وحشت آنها را گرفته است که حد ندارد و آدم‌هایشان را جمع کرده‌اند و تفنگ به دستشان داده‌اند. توپ ظهر که در رفت، هر یک، یک ذرع از جای خودشان پریدند. بعد ظهیرالسّلطان آمد غرقِ آهن و فولاد.

خلاصه قدری به حالشان تماشا کردم. بعد سوار شده رفتم امیریّه، حضور حضرت اقدسِ آقا شرفیاب شدم. من را نهار نگاه داشتند. صرف نهار هم همان‌جا توی اندرون کردم. صحبت امروز مردم را می‌کردیم. بعد آقا استراحت کردند.

طرف عصر بازارها را باز کردند، یعنی اغلب را.

غروب سوار شده رفتم خانهٔ علاءالدّوله. دیدم حضرات هستند ولی خلوت دارند. به جمعیت هم افزوده شده است. جلال‌الدوّله، امیر نظام، امین‌الدوّله، شاهزاده مؤیدالسلّطنه و بعضی‌ها هستند. من دیدم مخلّ آنها هستم، آمدم منزلِ ناظم‌السلّطنه. قدری صحبت کرده، سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

باز اغلب از تفنگ‌چی‌های ملّی در مسجد هستند. شاه هم چند شب در باغشاه خواهند بود. بعد گویا بروند شمیران.

مردم قدری از اضطراب افتاده‌اند، ولی دور مجلس و انجمن مظفری عصر شلوغ بود. سربازهای ملی آمده بودند، مشق می‌کردند. عصری رفتم خانهٔ سردار ناصر، بازدید.

شنبه ٦ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

رفتم خانه موثق‌الدوّله. شاهزاده در راه بود، با هم پیاده آمدیم تا میدان توپخانه. سوار درشکهٔ کرایه شده رفتیم باغشاه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم. دیدیم قزّاق زیاد، سربازِ سیلاخوری و سوادکوهی، غلام‌های امیر جنگ، به قدری هستند که حد ندارد. دیدیم تمام باغ سرباز و قزاق است. عضدالملک و نیرالدوّله و بعضی‌ها بودند. شاپشال‌خان و علی‌بیک هنوز نرفته‌اند، یعنی شاپشال پنجاه هزار تومان، حق کنترات خودش را می‌خواهد. ده ساله او را اجیر کرده‌اند، سالی پنج هزار تومان.

ده ساله می‌شود پنجاه هزار تومان، می‌گوید به من بدهید تا من بروم. باری هنگامه غریبی بود. عضدالملک و نیرالدوّله مدتی با شاه خلوت کردند، گویا برای همین شاپشال بوده است.

بعد از ظهر سوار شده آمدم حضور حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه.

یکشنبه ۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

سوار شدم رفتم رو به خانه اعتصام‌السلّطنه. اعتصام‌السلّطنه چندی بود رفته بود رشت. امروز دو روز است مراجعت کرده است. میرزا عبداللّه خان با حشمت‌الممالک و مفاخرالسلّطنه، منوچهر میرزا، اسعدالملک که اسد خان باشد، پسر ابوالحسن خان سردارِ محلاتی که سابق پیش علاءالدّوله بود و حالا جزء سواری‌های مهدیّه است پیش جلال‌الدوّله و من خوب او را می‌شناسم، صحبت می‌کرد یعنی سیاسی می‌گفت و اظهار علم می‌کرد و اظهار وطنخواهی و ملت‌پرستی می‌کرد. باری بگذریم، از این چیزها خیلی است. مدتی آنجا بودیم. غروب به منزل مراجعت کردیم.

امروز وزراء هم آمدند به مجلس معرفی شدند.

مشیرالسلّطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله، علاءالسلّطنه وزیر خارجه، مشیرالدوّله وزیر معارف و علوم. باقی سر جای خودشان هستند.

دوشنبه ۸ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

از اخبار تازه که دیشب شنیدم و امروز هم شنیدم که خیلی تازگی دارد این است که: دیروز عصری عضدالملک جمعی را برمی‌دارد می‌برد باغشاه، به حضور شاه، همان اشخاصی که در خانه عضدالملک بودند: جلال‌الدوّله و علاءالدوّله، سردار منصور، قائم‌مقام، معاون‌الدوّله و جمعی.

شاه اول از تمام احوالپرسی می‌فرماید، بعد تشریف می‌برند اندرون. وقتی که حضرات می‌خواهند بیرون بیآیند، حاجب‌الدوله دستخطی بیرون می‌آورد و نشان بعضی می دهد.

در دستخط فرموده بودند که جلال‌الدوّله، علاءالدّوله، سردار منصور را بگیر و حبس کن! فوراً این سه نفر را می‌گیرند. گویا می‌خواسته‌اند قلچماقی بکنند، قزاق دورشان را می‌گیرد، حبسشان می‌کند. گویا همه را اول می‌گیرند، بعد ول می‌کنند و همان سه نفر را نگاه می‌دارند. الآن در باغشاه هستند. عضدالملک هم پیش آنها مانده است، چون گفته بوده است که اینها را من آورده‌ام و من پیش اینها خواهم بود.

باری رفتم منزل موثّق‌الدوّله. از آنجا سوار شده رفتم امیریّه، خدمت آقای نایب‌السلّطنه. بعد رفتم باغشاه، ببینم چه خبر است.

رفتم. شاه اندرون تشریف داشتند. باغ وزیر دربار را اندرون کرده‌اند. حضرات را هم در زیر عمارت بزرگ حبس کرده‌اند. قزّاق زیادی دورشان گذارده‌اند. هیچکس را نمی‌گذارند برود نزدیک آنها.

دم در باغ، چادر زده، جمعی آنجا بودند: مشیرالسلّطنه رئیس‌الوزراء و وزیر داخله مستوفی‌الممالک، مجدالدوّله، ناظم‌السلطّنه، وزیر دربار، صنیع‌الدّوله، وزیر مالیه، مشیرالدوّله، مؤتمن‌الملک و وزیر نظام و بعضی‌ها بودند. مؤیدالدّوله، مشکوةالدّوله، حاجب‌الدّوله مشغول صحبت بودند. گاهگاهی مؤیدالدوّله را پیغام می‌دادند، می‌رفت پیش شاه جواب می‌آورد.

مخبرالدوّله وزیر تلگراف شده و امیرمعظّم حاکم طهران.

شاه هم یک اعلان نوشته که بعضی‌ها به واسطه اغراض شخص خودشان، همیشه مشغول فتنه و فساد بوده‌اند و مردم را به راه بد، وا می‌داشتند؛ از این جهت ما آنها را گرفته و حالا به شما که فرزندان روحانی من هستید می‌گویم هر کس از حدّ خودش



نایب‌السلطنه کامران میرزا

تجاوز کند. هر چه دیده از چشم خودش دیده است! تمام مردم باید راحت مشغول کارشان باشند. وکلای مجلس هم باید مشغول اصلاحات کارها باشند. شرحش زیاد است، بسیار خوب نوشته، زیرش هم شاه صحّه کرده است.

امروز اغلب از سربازهای ملی را تفنگ‌هایشان را گرفتند. مردم خیلی وحشت کرده‌اند. دیروز هم دو سه ارّاده توپ برده‌اند باغشاه اغلب از سربازهای ملی رختشان را کنده‌اند. از اطراف هم، شاه سوار زیادی خبر کرده است. چادر زیادی می‌برند باغشاه، برای سوارها که از اطراف خواسته‌اند. اغلب از واعظین هم که می‌دانستند خودشان را مخفی کرده‌اند. وحشت غریبی به مردم دست داده است. انشاءالله عاقبتش به خیر است.

سه‌شنبه ۹ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

سوار شده رفتم باغشاه، آقای نایب السلطّنه هم رفته بودند باغشاه. آقای نایب‌السلّطنه هم گویا رفته بودند از حضرات توسط بکنند؛ قبول نشده بود. باری عضدالملک، مشیرالسّلطنه، وزیر دربار، نیرالدّوله، مؤیدالدّوله، مشیرالدّوله، صنیع‌الدوّله، امیرجنگ، ناصرالسلّطنه، حشمت‌الدوّله، پسر فرمانفرما، معتضدالسّلطنه، که دوماه بود رفته بود کاشان، مراجعت کرده آمده بود. یعنی معزول شده است. هر که راه بخواهید بود.

به خاکپای مبارک شرفیاب شدم عضدالملک را از پیش حضرات بیرون آورده بودند که برود خانهٔ خودشان. جلال‌الدوّله و سردار منصور را امروز می‌برند خراسان؛ علاءالدوله را هم می‌برند مازندران محبوساً.

باری نهار صرف شد تا مدتی در خانه بودم. حکومت طهران که نوشته بودم داده‌اند به امیرمعظم.

امروز داده‌اند به مؤیدالدوّله، او قبول نکرده است. بعد از ظهر آمدم امیریّه آقای

نایب‌السلطنه را دیدم.

چهارشنبه ۱۰ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

رفتم باغشاه، شرفیاب خاکپای مبارک شدم. ورزاء، امراء، اعیان، هر کس را بخواهید، بود.

امروز شاه به من خیلی مرحمت فرمودند، اظهار مرحمت کردند. حضرات را هم دیشب برده‌اند.

اخبارهای تازه اینست که: امیراعظم امروز با چند نفر آدم‌های خودش آمده مسجد سپهسالار، گویا می‌خواهند باز در مسجد جمع بشوند و امیراعظم هم سردارشان بشود. مقصودشان هرج و مرج کردن است.

انجمن‌ها رفتند که عصری بیآیند در مسجد سپهسالار. تا خداوند چه مقدّر کرده باشد. باری قدری روزنامه نوشتم و استراحت کردم. از قراری که عصری خبر رسید، انجمن‌ها یواش‌یواش جانی گرفته، یعنی ترسشان ریخته، جمع می‌شوند.

هر انجمنی یک طاقنما گرفته است، تابلو انجمن خودش را بالای سر آن طاق گذارده است و منزل کرده‌اند. خود امیراعظم رجز می‌خواند و به شاه بد می‌گوید.

اهل انجمن می‌گویند که شاه برخلاف قانون اساسی رفتار کرده و می‌کند. ما شاه را نمی‌خواهیم. غلط می‌کنند.

بعد سوار شدم رفتم امیریّه، حضور آقای نایب‌السلطنه، نبودند. رفته بودند باغشاه شرفیاب بشوند. من هم رفتم. شاه اندرون تشریف برده بودند. اندرون، باغ وزیر دربار است. جمعی آنجا بودند: آصف‌الدّوله، نیرالدّوله، امیر جنگ هم که مرو بروی اندرون چادر و دستگاه زیادی زده است.

چهار عرّاده توپ هم در سر راه پشت باغشاه، از توپ‌های قزّاق گذرانده‌اند.

در رکاب آقا آمدم امیریّه. قدری نشسته بعد آقا من را فرستادند پیشْ آقا سید عبداللّه. پیغام به این مضمون بود که البته خود شما بهتر از همه می‌دانید که من مدت یک سال است گوشه‌نشینی و درویشی اختیار کرده‌ام ولی گاهی تکلیف شرعی خودم را همچه می‌دانم که حرفی بزنم که خیر مردم در آن باشد. اگرچه از من حرف شنوی ندارند، ولی باز میگویم. تا حالِ هم هیچ به خوب و بد، کاری نداشته‌ام ولی اگر حرفِ خیر از دست آدم برآید، برای نوعپرستی و دولت‌خواهی بایست بگویم.

امروز برای همین کار سوار شده رفتم حضور شاه. آنچه (راکه) تصور بکنید که نبایست بگویم، گفتم، که چرا همچه می‌کند ولی او هم دیگر از دست مردم حوصله‌اش تنگ شده است. بیش از این اگر مردم سر به سرش بگذارند، یک وقت اسباب کشت و کشتار را فراهم می‌کنند. آن وقت خون مسلمانان بی‌جهت (می‌ریزد) و (بهتراست) کشت و کشتار نشود. یک جور خوبی اسباب اصلاحات را فراهم می‌کنید که بی جهت مردم در صدمه و گرفتاری نباشند. خلاصه، (پیغام‌را) بردم.

در مجلس، آقا در یک اطاقی نشسته (بودند) که تمام علماء جمع بودند. به او گفتم، جواب مفصلّی داد. مقصود این بود که شاه از هیچ کس حرف‌شنوی ندارد و من توسّطِ حضرات راکردم، قبول نکردند. ملت هم از من دیگر حرف‌شنوی ندارند. البته آنچه از دستم برآید، کوتاهی ندارم. باری جواب گرفته سوار شدم آمدم امیریّه حضور آقا عرض کردم.

پنجشنبه ۱۱ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

امروز به واسطه شلوغی، سرکار معزّزالملوک را فرستادم، تشریف‌فرمای امیریّه شدند که به سلامتی چند شبی که این محلّه شلوغ است، آنجا تشریف داشته باشند. کالسکه حاضر شد به سلامتی رفتند. بعد من سوار شده رفتم در باغشاه به خاکپای

مبارک شرفیاب شدم، وزراء، امراء، اعیان و اشراف تماماً بودند. آقای شعاع‌السّلطنه هم آمدند، مرخصی فرنگستان گرفتند که بروند. باری صرفِ نهارِ وزیر دربار راکرده، تا عصری باغشاه بودم. بعد آمدم امیریّه حضور آقا شرفیاب شده، فرمایشات فرمودند.

نیم ساعت به غروب، سوار شده رفتم رو به منزل. در مسجد بسیار شلوغ است، انجمن‌ها تماماً جمع شده‌اند. یکمرتبه صدائی بلند شد مثل تفنگ. وقتی که تحقیق کردیم (معلوم شد) یکی از تابلوهای انجمن‌ها افتاده بود (و) صداکرده بود.

باری این سفرِ، مسجد مثل آن سفر نیست. چندان شوری ندارد. نهار و پلو راه نیفتاده است. مردم نان و پنیر (و) خیار می‌خورند، آن هم به اشکال. یعنی خرجش را کسی نیست بدهد. وضعشان مغشوش است. بعد آمدم منزل.

باری رفتم خانه حاجی امین‌الخاقان، شرفیاب حضورشان شدم.

جمعه ۱۲ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲٦

بنیاد خان، آدمِ نظام‌الملک آمد و گفت که من در باغشاه بودم، امیر جنگ به من گفت برو پیش نظام‌الملک بگو زود از خانه برود! به من حکم شده است که تا دو ساعت دیگر اگر انجمن‌ها نروند، به قوّه جبریّه، آنجا را خالی خواهم کرد. باری سوار شده رفتم باغشاه، دیدم جمعیّت غریبی است. فوج سیلاخور، فوج سوارکوه، سوارهای کشیک خانه، سوار بختیاری و قزّاق، جمع هستند. و باقی در شهر حاضرند. امیر جنگ، رئیس‌الوزراء، وزیر مالیه، یواش یواش جمع شدند.

یک دستخطی شاه نوشتند به وکلا که بروید انجمن‌ها(ئی) که در مسجد هستند، آنها را متفرق کنید. هشت نفر هم در این شهر هستند که اسباب افساد مردم هستند، یا آنها را بگیرید از شهر خارج بکنید یا اگر آنها نرفتند، من به قوّه جبریّه آنها را، خواهم گرفت (و) جمعیت مسجد را متفرّق (خواهم‌کرد).



امیراعظم

امیر اعظم مردم را دور خودش جمع می‌کند و به شاه بد می‌گوید.

وقتی حضرات از مسجد رفتند و امیراعظم تنها ماند بنای فحش دادن را گذارد، اول به وکلا، بعد به آقا سید عبدالله و آقا سیدمحمّد و به تمام انجمن‌ها و مردم.

اگر آنها نرفتند، شماها از آنجا بروید که مبادا به شما صدمه برسد. یک نفر سرتیپ قزّاق، با یک دسته قزّاق (و) یک نفر شیپورچی هم، رفت که اگر لازم بشود شیپور بکشند و قشون از آنجا حرکت کند.

باری آن هشت نفر (عبارت‌انداز):

امیراعظم، ملک‌المتکلمین، سیّدجمال، بهاءالواعظین، مدیر روزنامهٔ صور اسرافیل، مدیر روزنامه مساوات،... الاسلام و یک نفر سیّد دیگر که از نطّاقین است.

امیر اعظم مردم را دور خودش جمع می‌کند و به شاه بد می‌گوید. خودش با ده پانزده نفر از نوکرهایش با تفنگ، مسلّح ایستاده‌اند، مردم را ترغیب به جنگ می‌کنند. باری آن صاحب‌منصب قزّاق، کاغذ را برده، جار هم کشیده‌اند. که تماشاچی و مردمان بی‌کار، متفرّق بشوند. اگر به آنها صدمه رسید، پای خودشان است.

خلاصه تقی زاده با بعضی از وکلا رفتند مسجد، به مردم گفتند که بروید، ما کارهای شما را اصلاح خواهیم کرد.

توپ ظهر که در رفت، فوراً مردم بنای رفتن را گذاردند و دیگر صدایشان درنیآمد. وزراء هم عصری رفتند مجلس. امیراعظم صبح، مرخصیِ رفتنِ فرنگستان خواسته، شاه هم مرخص کرده ولی باز سواره با آدم‌هایش ایستاده بود. وقتی که حضرات از مسجد رفتند و امیراعظم تنها ماند، بنای فحش دادن را گذارد. اوّل به وکلا بعد به آقا سید عبدالله و آقا سید محمد، بعد به تمام انجمن‌ها و مردم.

باری الحمدلله جنگ نشد ولی صلح هم نشد.

مردم متفرّق شدند.

صبح کلنل قزّاق از من خیلی عذرخواهی می‌کرد که: «اگربنا شد توپ بیاندازیم؛ احتمال می‌دهم به خانهٔ شما صدمه برسد، از این جهت بایست ببخشید.»

فوج زرند و فوج خلج و فوج فراهان را دادند به امیر جنگ. سوارهٔ...-بگلو با سوارهٔ ورامین را هم دادن به امیر جنگ. شاه هم امروز تمام را در اندرون بود.

تاغروب درباغشاه‌بودم. وزراء رفتند مجلس. گویا آنجا هم گفت‌وگو زیاد شده بود.

غروب آمدم امیریّه. حضرت اقدس هم رفته‌بودند خدمت شاه، هنوز مراجعت نکرده بودند.

یک ساعت و نیم از شب رفته حضرت اقدس تشریف آوردند. در خدمتشان رفتم اندرون، شب را هم همان‌جا ماندم.

شنبه ۱۳ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

مدّتی منتظر شدم تا آقا از خواب بیدار شدند. شرفیاب شده، بعد مرخص شده رفتم درِ خانه.

امروز شلوغ بود هر کسی را می‌خواستی بود.

وزیر مختار فرانسه که تازه آمده است، آمد شرفیاب شد. و رفت. وزراء، اعیان و امراء تماماً‌بودند. چهار عرّاده توپ هم دادند به امیرجنگ که جزء کشیک‌خانه نیز باشد.

وزیر مختار فرانسه عصر آمده بود حضور آقای نایب‌السلطنه.

یکشنبه ۱۴ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

یک کاغذ، آقا سیدعبدالله نوشته و از همه کس دعوت کرده که: یک ساعت از دسته گذشته، امروز بیآیند در مجلس. بعضی صحبت‌هاست در باب مملکت گفت‌وگو بشود. معلوم نیست چه رنگی به‌کار برده‌اند؟.

امروز دارند بازارها را به زور مردم می‌بندند. اغتشاش می‌کنند؛ بعضی ها را هم

پول می‌دهند. می گویند شاه خلاف قانون اساسی کرده است. ما شاه را نمی‌خواهیم «بسیار گُه می‌خورند! غلط می‌کنند». اغلب شهرهای ایران هم بازارها را بسته‌اند. وضع خوبی نیست، تا خداوند چه مقدّر فرموده باشد. انشاءالله خیر است. باری رفتم باغشاه، وزراء و جمعی بودند. شاه بیرون نیآمدند. عصری سوار شدم رفتم خانهٔ امیراعظم که به او قدری نصیحت کنم؛ دیدم با حسین خان فرنگی، نشسته است، صحبت می کند. از وضع اوّل صحبت دیدم که هر چه بگویم بی‌ثمر است. هیچ نگفتم؛ قدری نشسته، سوار شده آمدم امیریّه حضور حضرت اقدس. برادرهای امیر نظام بودند و سایر اجزاء خود آقا. بعد هم شعاع‌السلّطنه آمد که وداع کند و پس‌فردا برود فرنگستان.

من رفتم باغشاه. شاه اندرون بود به هر سربازی و هر غلامی پنجهزار انعام می‌دادند. خود امیر جنگ می داد. زنده باد می‌گفتند. موزیک می‌زدند.

امروز اغلب از ادارات دولتی تعطیل کرده‌اند. معلوم نیست برای ایام فاطمیّه حضرت فاطمه سلام‌الله علیهاست یا برای چیز دیگر.

دوشنبه ۱۵ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

رفتم درِ خانه درباغشاه. شرفیاب به خاکپای مبارک شدم. اظهار مرحمت فرمودند.

از اخبار تازه در خانه این است که میرزا سلیمان خان لشکرنویس‌باشی که رئیس انجمن برادران دروازه قزوین است، تقریباً چهارهزار تفنگ از ذخیره بیرون آورده و به انجمن‌ها داده است. خودش هم مقصّر بوده، او را گرفته آورده‌اند باغشاه، زنجیرش کرده‌اند. امروز هم بازارها بسته است. ادارات دولتی تعطیل کرده‌اند، از وزارت خارجه و وزارت داخله و پستخانه. باری وزرای بی‌کفایت هم بودند.

صرف نهار کردم، مدتی آنجا بودم؛ بعد سوار شده آمدم منزل. امیراعظم هم دیشب از این شهر رفته است. معلوم نیست به فرنگ رفته است یا به جای دیگر.

سه‌شنبه ۱٦ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲٦

سوار شده رفتم باغشاه. شرفیاب خاکپای مبارک شدم. آقای شعاع‌السلّطنه آمده مرخصی گرفته که فردا برود فرنگستان. وزراء، امراء، اعیان و شاهزادگان تماماً بودند. بازاء تماماً بسته است. وزراء مشغول مشورت بودند.

بعضی وزراء، بیشتر از هر کس اغتشاش می‌کنند.

بعد سوار شده آمدم منزل. عصری رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم. سردار مؤید آنجا بود.

امروز عصر هم وکلا رفته بودند حضور شاه، خود رئیس با شش نفر از وکـلا. صحبت زیادی شده بود، گویا شاه سخت جواب داده بود.

چهارشنبه ۱۷ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲٦

سوار شدم رفتم خانهٔ آقا سیّدعبداللّه. رئیس مجلس با وکلا آنـجا بـودند. آقـا خلوت کرده بودند.

با آقا سید جمال و بهاءالواعظین قدری صحبت کردیم. آقا سید احمد پسر آقا هم آمدند، از من پذیرائی کردند.

دیدم که دستم به آقا نمی‌رسد، سوار شده آمدم منزل.

فوج طهران که مال امیراعظم بود، حالا داده‌اند به امـیرمعظّم. او هـم از جـانب خودش سپرده است به بهاءالدوّله. امروز هم بازارها بسته است.

تا حال بعضی انجمن‌ها اغتشاش می‌کردند. شاه هم می‌گفت باید مفسدین را از شهر خارج کرد. حالا یواش یواش دارند مجلس را با شاه طرف می‌کنند. وکلا از بس که خرهستند، آخرش ایران را به باد فنا خواهند داد.

باری عصری سوار شده رفتم امیریّه، حضور حضرت اقدس آقای نایب‌السلّطنه.

کلنل قزاق خدمت آقا بود.

هشت ارّاده توپ اطریشی هم، امروز مجدداً بردند باغشاه، برای اردوئی که زیر جلالیّه می‌زنند.

پنجشنبه ۱۸ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

رفتم باغشاه. وزراء، امراء و اعیان بودند.

بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف آوردند. شرفیاب شدم. شاهزادگان اغلب بودند. امیر جنگ مشغول ترتیب اردو بود. در واقع کارِ وزیر جنگ را می‌کرد. از بس که وزیر جنگ بی‌عرضه است؛ امروز هیچ نیآمده بود دَرِ خانه. این اردو خیلی بزرگ خواهد شد. اغلب از افواج را خبر کرده‌اند.

ازبختیاری هزار سوار خواهد آمد به ریاست شجاع‌السلّطان. گویا سردار هم شده است. داودخان کلهر با دو هزار سوار گویا بیآید. حالا معلوم نیست راست باشد یا دروغ.

سواران جهانشاه ... بگلو هم آمدند. باری وزراء مشغول شورابودند.

بعد سوار شده آمدم امیریّه حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم. تا غروب من را نگاهداشتند.

جمعه ۱۹ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

صبح از خواب برخاسته، شکر خداوند را به جای آوردم. شاهزاده موثق‌الدّوله و حاجی امین‌الخاقان آمدند، صحبت کردند.

وقت ظهر آمدند که آقا سید عبداللّه در مجلس ضعف کرده است، برای ایشان یخ و لیموناد و گلاب بدهید.

آقا سید عبداللّه گویا امروز خیال آمدن را نداشته است، چند نفری رفته او را

آوردند. وقتی که وارد شد، صلوات می‌فرستادند.

شنبه ۲۰ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

بازار بسته و کسبه آمده‌اند در مسجد سپهسالار. دیشب هم اینجا بودند. گویا آش و پلو راه افتاده است؛ تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

باری سوار شده رفتم امیریّه به حضور حضرت اقدس. تا بعد از ظهر آنجا ماندم.

برادر امام جمعه آقای جاجی میرزا آقا سیّد محمد، از دخترِ معیّرالممالک مرحوم است که همشیرهٔ این معیّر است و مدتها در نجف‌اشرف بوده است دیروز وارد شده، امروز هم برده بودندش مسجد سپهسالار. مردم جمع شده بودند که حکماً آقا بایست بروند منبر. آقا خیلی انکار کرده بودند. بعد به زور رفته بوده، گفته بوده که دولت با ملّت بایست با هم اتفاق داشته باشند. از امشب پلوِی مسجد راه افتاده است. روضه‌خوانی‌هم صبح‌ها می‌کنند. ختم «اَمَّن یجیب» هم گرفته‌اند؛ حالا از این در تو آمده‌اند. قرآن می‌خوانند اللّه و یا رب می‌گویند. بازارها هنوز بسته است. اغلب از شهرها هم بازارهایش بسته است.

یکشنبه ۲۱ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

مسجد بسیار شلوغ است. تلگرافات زیادی آورده بودند و سر منبر می‌خواندند، بر ضدّ دولت که ما شاه را نمی‌خواهیم و معزولش کردیم. اغلب از جرائد هم باز بنای بد نوشتن را گذارده‌اند.

دوشنبه ۲۲ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

صبح از خواب برخاسته، شکر خالق مهربان را به جای آوردم، حسن خان آمده،

دمِ اندرون پیغام داد که من با شما کار دارم. رفتم. گفت: سربازهای ملّی با اسلحه هستند؛ انجمن مظفری مشغول سنگربندی هستند؛ بازارها هنوز بسته است ولی اغلب صاحبانش هستند. یک تخته دکان بیشتر باز نیست.

سوار شده رفتم در باغشاه شرفیاب شدم. وزراء، امراء و اعیان بودند.

دیروز عصر امیر جنگ به شاه سان مختصری داد، شاه هم یک قدّاره الماس برلیان به او مرحمت فرمود.

باری شاه بیرون آمدند، اظهار مرحمت فرمودند.

آصف‌الدّوله، نیرالدّوله، مجدالدّوله، وزیر دربار، امیر معظّم، امیرجنگ در یک طرف مشغول نجوا بودند.

ماهم قدری تماشا کرده‌بعدآمدیم‌امیریّه، به حضورحضرت‌اقدس آقاشرفیاب شدم.

گویا در شرف اصلاح هستند. دیشب بنا بود اصلاح بشود. نمی‌دانم چه شده، باز هم به هم خورده.

باری صرف نهار کرده، استراحت کرده، عصری سوار شده رفتم برای سلیمانیّه، که از عضدالملک دیدن نمایم. رفتم سلیمانیّه نبود. رفته بود به هاشم‌آباد.

از طرف شکارآباد، راندیم. یک درشکه همه جا از جلوی ما می‌رفت، آن هم به هاشم‌آباد.

دم در قلعه که رسیدیم دیدم امام جمعه و ظهیرالاسلام است.

باری رفتیم توی باغ. قدری معطّل شده، خودش هم آمد. تا یک ساعت از شب آنجا بودیم، دو نفر از آدم‌های عضدالملک هم با ما آمدند، تا ما را دم دروازه رساندند و رفتند.

از اخبار تازه: امروز آقا سید عبداللّه در مجلس قولنج سختی کرده.

آغاز استبداد صغیر

سه‌شنبه ۲۳ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

می‌خواستم بخوابم من را بیدار کردند. گفتند غلامحسین خان با شما کار دارد. فهمیدم مطلب تازه‌ای است. رفتم، گفت قزاق آمده است دور مسجد را توقیف بکند که کسی نیاید به مسجد جمع شوند و از آمدن به مسجد ممانعت بکنند. دور نیست سر این مطلب شلوغ بشود.

در این بین، آقا میرزا آقا خان آمد؛ بطور خیلی وحشتناکی، تعجیل می‌کرد که زود بروید.

یکمرتبه صدای تفنگ زیادی بلند شده و یک هیاهوی غریبی بلند شد. کلفت‌های بنای اسباب جمع‌کردن (راگذاشتند). درها را مهر (و موم) می‌کردند. خیلی آشوب شده کالسکه آوردند، اندرون سوار شدند، من هم اسب سوار شده، خانه و زندگی را به خدا سپرده راندیم. همه جا از بیرون شهر آمدیم تا امیریّه. حضرت اقدس خواب بودند. با اندرون رفتیم تو، حضرت اقدس را بیدار کرده مطلب را عرض کردیم. شرحش از این قرار است:

وقتی که قزّاق‌ها بنای ممانعت راگذاردند، خبر به انجمن‌ها دادند که اشخاصی که در مسجد هستند محصور، دورشان راگرفته‌اند.

بعد آقا سید عبدالله آمدند رو به مجلس، قزّاق‌ها ممانعت کردند؛ اسباب تغیر آقا سید عبدالله شد، به طور تغیّر با جمعیتش وارد مجلس شد.

بعد آقا سید جمال افجه‌ای آمد. او را خیلی سخت جلوش راگرفتند، بعد برگشتند از طرف مسجد سراج‌الملک و تکیه بربری‌ها آمدند در خانهٔ ظل‌السلّطان. دم

در خانه ظل‌السلّطان که رسیدند، روبروی انجمن آذربایجان، قزّاق‌ها نگذاشتند که برود. گفته بودند که خودتان تنها بروید. این جمعیّتی که با خودتان جمع کرده‌اید و کفن پوشیده اند نبایست بروند.

دعوا سخت می‌شود و از پشت‌بام انجمن آذربایجان شلیک می‌کنند. دو سه نفر قزّاق را می‌زنند، دو سه نفر را هم زخمی می‌کنند. از آن طرف آقا سید عبداللّه حکم به سربازهای ملی می‌کنند که قزّاق‌ها را بزنید. این وقتی بود که من در عزیزیّه بودم و صدای تفنگ شنیدم.

باری بعد سوار شده، رفتم رو به باغشاه. دیدم دسته دسته قشون مرتب می‌کنند (که) بفرستند رو به مجلس.

خبر آوردند که قزّاق زیادی کشتند و هنوز قزّاق اذن زدن ندارد. دعوا سخت درگرفته، بعد صدای توپ بلند شد. متصّل توپ می‌انداختند. وزراء، امراء و اعیان جمع (شده بودند) پیش امیر جنگ. «پلکونیک» بود ، ارشدالدوّله هم با بعضی افواج رفتند برای پشت بندِ آنها. مدّتی آنجا بودم؛ بعد آمدم امیریّه حضور حضرت اقدس. توی دالان اندرون نشسته، متصّل اخبار می‌آوردند.

اول لازم است شرح جنگ رابنویسم، بعد باز بروم سر مطلب.

دو سه عرّاده توپ از طرف سرچشمه بردند و دو سه عرّاده از طرف خانهٔ ظل‌السّلطان. توپ بسیاری ولی بی‌گلوله، اول انداختند که بلکه حضرات بترسند، ولی آنها متصّل بی‌ملاحظه می‌زدند. اسب‌های توپخانه را تمام زدند. از انجمن مظفری و انجمن آذربایجان به طرف توپخانه شلیک می‌کردند.

سرباز و توپچی زیادی کشتند، به طوری شد که توپ‌های این طرف بی‌اسب و آدم ماند. آن وقت از این طرف هم حکم به زدن شد. یک مرتبه هم آمدند که توپ را ببرند توی انجمن، نتوانستند. از بالاخانهٔ سیّد علی قمی تفنگ زیادی انداختند. یواش

یواش توپ‌هابنای بی‌مرحمتی راگذاردند، گلوله «شربنل کرناد» انداختند به طرف مسجد؛ به گنبد مسجد؛ گلدسته‌ها را هم نصفش راگلوله برد. اهل مسجد بنای فرار گذاردند.

آقا سید عبدّالله و ملک‌المتکلمّین با دو سه نفر دیگر از پشت خانه‌های من که به طرف صحراست، فرارمی‌کنند می‌روند به خانهٔ امین‌الدّوله. این فرار وقتی بود که ارشدالدّوله از طرف بالا از دروازه شمیران آمده، بالای باغ را به توپ بسته دیوار را خراب می‌کند و وارد باغ می‌شود. توپ را می‌بندد به مجلس دارالشورای مقدّس هر چه نا بدترش را پاره می‌کند.

اغلب از وکلا امان می‌آورند. از ترس، لباس غلام ها را به آنها می‌پوشانیدند و فرارشان می‌دادند. ولی از توی بالاخانه‌ها متصّل سرباز و سوار بود که می‌زدند. در واقع محاصره کردند، ولی جنگ بسیار بزرگی شده؛ بعد که مجلس و مسجد راگرفته اند پرداخته‌اند به انجمن‌ها. نارنجک و بمب زیادی هم متصّل از انجمن‌ها می‌انداختند. بعد که مجلس راگرفته، غارت کردند. آن وقت پرداختند به انجمن مظفرّی و آذربایجان. باز جنگ سختی درگرفت. خانه‌های بانوی عظمی راکه وزیر اکرم اجاره کرده است، از آنجا هم جنگ می‌کردند. سنگر بسته بودند و بمب می‌انداختند.

توپخانه مشغول جنگ با خانه وزیر اکرم و این دو انجمن شده از خانه ظل‌السلّطان هم مشغول جنگ شده، بمب زیادی می‌انداختند.

باری این دو انجمن و خانهٔ وزیر اکرم و خانهٔ ظل‌السلّطان را درهایش را خراب کردند و اسباب انجمن‌ها و خانه وزیر اکرم و قدری از خانه ظل‌السلطان را غارت کردند. دراین دوانجمن خیلی آدم دستگیر کردند و اسباب زیادی بردند و آدم زیادی کشته شد.

یک گلوله «شربنل»، روی انجمن آذربایجان ترکید که آن، کار انجمن را ساخت. چیزهایی غریب از مجلس و انجمن‌ها بیرون آوردند، مثلاً... زیادی، چهار پنج عدد از مجلس آوردند. شراب، کنیاک، عرق سه چهارتا از مجلس آوردند. حضرات انجمن‌ها

بنای فرار راگذاردند.

آدم از طرف دولت زیادتر کشته شد تا از ملت. باری نه ساعت تمام، جنگ طول کشید. معلوم است سایر انجمن‌ها تکلیف خودشان را فهمیدند.

ظهیرالسّلطان در انجمن مظفری بوده است با شاهزاده ناصرالممالک. هر دو دستگیر شده‌اند.

گفتند ظهیرالسّلطان خیلی آدم کشته است که دیده بودند. باری هر کس راکه می‌رفتند می‌بردند باغشاه، زنجیر می‌کردند. آقای آقا سید عبدالله با مَلِک را در باغ امین‌الدّوله گرفتند و با افتضاح هر چه تمام‌تر بردندش باغشاه، بی‌عمامّه و عبا. پشت گردنش می‌زدند. قزّاق‌ها می‌خواستند بکشندش. کشان‌کشان بردندش.

آقای آقا سید محمّد را هم از خانه‌اش همین‌طور بردند. او را هم به همین‌طور بی‌عبا و عمّامه. در باغشاه عمّامه و عبا مال هر کس بود، گرفته پوشانیدندشان. مشارالدوّله را هم گرفتند و مدیر روزنامه صور اسرافیل و قریب سی نفر راگرفتند. اسامی آنها بعد نوشته خواهد شد.

باری نهار را در اندرون، خدمت سرکار خاصه خانم صرف کردیم ولی باز با هزار دلهره. متصّل صدای توپ می‌آمد.

من رفتم سرشیروانی امیریّه، با دوربین تماشا می‌کردم که گلوله‌ها به گنبد می‌خورد.

شهر را هم نظامی کردند و به دست «پلکنیک» سپردند. ولی باز، اغلب مردم بدذات اگر سرباز یا قزّاق را در کوچه و بازار می‌دیدند می‌کشتند. اغلب سربازها هم «چَپو» می‌کردند. شهر شلوغی شده بود.

مجلس منهدم شد. الحمدللّه به توجه امام عصر عجّل‌اللّه تعالی فرجه، به خانه ما آسیبی نرسید.

اهل شهر ریختند، مجلس را هر تیر و تخته (و) در و پنجره(ایی) که داشت کنده و

بردند. سنگ‌های مرمر را بردند. فقط همان ... عمارت باقی ماند. کشته‌های آدم و اسب در دور مجلس ریخته است. باری باز الحمدللّه به خیر گذشت. بایست بیشتر از این آدم کشته می شد.

چهارشنبه ۲۴ شهر جمادی‌الاول ۱۳۲۶

در رکاب آقا رفتم دَرِ خانه. در اندرونِ امیر جنگ، نیرالدوّله، آصف‌الدوّله، حاجب‌الدوّله، اغلب از وزراء و اعیان جمع بودند.

اخبار تازه: صبح ملک‌المتکلمّین، میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامه صور اسرافیل را طناب انداختند و شکمشان را پاره کردند. به درک واصل گردیدند. هر چه کرده بودند که کلمه شهادت بگویند، هیچ کدام نگفته بودند.

باری بعد شاه، بیرون تشریف آوردند. علماء آمدند شرفیاب شدند. امام جمعه با آقای آقا سیدّ محمد برادرش که تازه آمده است، ظهیرالاسلام، سلطان‌العلماء، آقا میرزا محسن پسر میرزای آشتیانی، آقا میرزا مصطفی برادرش، آقا سید احمد برادر آقا سیّد محمد با جمعی آمدند.

اظهار تشکر از مراحم ملوکانه کردند از (این که) مجلس در واقع به هم خورده، اظهار خوشوقتی می‌کردند.

قدری در باغ گردش فرمودند و به هر کس به فراخور حالش تفقّدی فرمودند، دوباره مراجعت به اندرون کردند.

من با امیر جنگ، آصف‌الدّوله، نیرالدوّله، مجدالدوّله، سردار امجد، سردار فیروز، منزل امیر جنگ نهار خوردیم.

ظفرالدوّله، برادرزادهٔ آصف‌الدوّله سردار شده، سوار ایناللو را هم از سردار ناصر گرفته به او دادند. شیخ محمود ورامینی که در دیوانخانه عدلیّه با حاجی حسن خان

حبس بود، مرخص کرده بودند، آمده بود آنجا باکمال احترام. سالار بجنوردی که دو سال تقریباً بود که حبس بود، او را هم مرخص کردند.

باری فوج هفتم شقاقی را هم که از امیر نظام گرفته بودند و به دست سردار مقتدر سپرده بودند. از او هم گرفته دادند به نصرت‌الدّوله.

بعد از صرف نهار، قدری هم آنجا بودم. بعد با حاجی عمیدالملک و آجودان حضور، سوار شدیم آمدیم خانه عمیدالملک. می‌خواستیم بخوابیم که صدای توپ بلند شد. چهار تیر توپ انداختند. آدم فرستادم تحقیق بکنند. بعد که معلوم شد، تفصیل از این قرار است: دیروز وقتی که‌اسب‌های توپخانه را کشتند، دوباره توپ لازم شده از اسب‌های کالسکه‌خانه را قزاق‌ها برای توپ می‌خواستند ببرند و می‌بردند. از خانه ظهیرالدوّله یک نفر قزّاق را با تفنگ می‌زنند، امروز در خیابان مریض خانه، دو نفر یک بمب می‌اندازند برای یک قزّاق ولی به قزّاق‌ها نمی‌گیرد و یکی از خودشان را می‌کشد و یکی دیگر زخمی می‌کند. نیمه‌جان بوده است، می‌برندش پیش «پلکونیک». او وقتی استنطاق می‌کند، معلوم می‌شود از مریدهای ظهیرالدوّله بوده است. می‌گوید ماها چندین نفر هستیم، بمب زیادی هم داریم، در انجمن اوین. قزاق که می‌رود برای تحقیق دو نفر دیگر را هم می‌زنند. بعد «پلکونیک» حکم می‌دهد توپ ببرید آنجا را خراب بکنید. هر چه ظهیرالدوّله و ملکه داشتند مردم به غارت می‌برند. دو نفر از مردم را هم، باز تفنگ می‌زنند. ولی هر چه داشتند مردم بردند. آقای سالارالسلطنه هم چون درویش است خانه ظهیرالدوّله را (که) خراب می‌کنند او از ترس فرار می‌کند می‌آید امیریّه. من مهماندار او هستم. عصر هم مجدالدّوله با جمعی آمدند اینجا. تا یک ساعت و نیم از شب رفته، جمعی اینجا بودند بعد رفتند. من و سالارالسلطنه ماندیم. شام صرف کرده، امیر سیف‌الدین مدیر توپخانه، گویا قدری محل تهمت بوده، او هم آمده خیلی پیغامات به حضرت اقدس عرض کرده، کارش اصلاح شد و رفت.



شادروان ملک‌المتکلّمین

امروز صبح ملک‌المتکلّمین و میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل را طناب انداختند و شکمشان را پاره کردند...

پنجشنبه ۲۵ شهر جمادی‌الاوّل ۱۳۲۶

علی خان،میر شکار شاه شهید، او هم آمده، برادرش غلامحسین خان راگرفته‌اند ولی بی‌تقصیر بوده است. آمده بود امیریّه، برای استخلاصش.

باری سوار شده آمدم منزل. حاجی امین‌الخاقان، اخوان، آقا میرزا آقا خان، بودند. قدری صحبت کرده، بعضی تفصیلات گفتند ولی مجلس را «کُن‌فیکون» کرده‌اند. آنچه در داشته و پنجره، کنده‌اند و برده‌اند. اسب زیادی که مال توپخانه بود و گلوله خورده بودند، تغفّن زیادی کرده بودند.

سر در خانهٔ ظل‌السّلطان و انجمن مظفری و انجمن آذربایجان با خانهٔ بانوی عظمی را اغلب جاهایش را خراب کرده‌اند. باری قدری تماشا کرده، پناه به ذات پاک مقدس خداوند متعال برده، تفکر کرده، رفتم حمام. بیرون آمده، سوار شده، رفتم امیریّه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم. بیرون بودند. سالارالسلّطنه و عضدالسلّطنه را هم که خانه‌اش در بهارستان بود، مجلس راکه خراب کرده اسباب‌هایش را به غارت برده‌اند، آنجا را هم غارت کرده‌اند. او هم آمده است اینجا، برای کسب تکلیف. سردار افخم هم آنجا بود، تاج‌العلماء هم بود.

امروز سرکار سروزالدوّله، رفته بود پیش ملکه ایران که او را بیآورد امیریّه و از او تا مدتی پذیرائی بکند تا عوض خانه زندگی به او بدهند. فردا خواهد آمد.

جمعه ۲۶ شهر جمادی‌الاوّل ۱۳۲۶

اوّل، حضور حضرت اقدس شرفیاب شده،بعد سوار شده رفتم باغشاه، به خاکپای مبارک مشرّف شدم. اظهار مرحمت فرمودند. وزراء، اعیان، اشراف، شاهزادگان و امراء اغلب بودند.

دیشب آقا سیدعبدالله راباپسرهایش رابردندبه عتبات.یعنی‌باسواروا‌جزای دولت.

حاجی حسین آقا که رفته بود به سفارت انگلیس، آمد. بندگان همایونی از سر تقصیرش گذشتند. اغلب از وکلا را هم از سر تقصیراتشان گذشتند.

تقی‌زاده و چند نفر، هنوز در سفارت انگلیس هستند.

باری کلفت‌ها هم، عصری آمدند ولی چون تا چهارشنبه دوّم، ساعت خوب نیست خود حضرت مستطاب‌علیه معزّزالملوک، در امیریّه خواهند بود.

شنبه ۲۷ شهر جمادی‌الاوّل ۱۳۲٦

رفتم امیریّه. امیر نظام با برادرهایش، حاجی امین‌السلّطنه، جهانشاه خان، اسعدالملک خمسه‌ای، علی خان میرشکار و جمعی بودند.

بعد در رکاب آقا سوار شدیم، رفتیم باغشاه به درِ خانه. مشرّف به خاکپای مبارک شدیم.

وزیر مختار ینگه دنیا آمده (بود) مرخص شده، برود. وزراء، امراء، اعیان، شاهزادگان، تماماً بودند. اظهار مرحمت به هر کدام فرمودند. بعد آقا تشریف بردند اندرون. دیشب آقا سیّدمحمد را هم بردند ولی صحیح نمی‌دانم کجا برده‌اند که بنویسم.

باری غنچه خانم هم، عصری آمد اینجا. صحبت می‌کردیم. ملکه ایران تا امروز عصر، در باغشاه خدمت ملکه جهان بود. امروز عصر آمد امیریّه، در عمارت منیریّه که مال مرحوم منیرالسلّطنه بود، آنجا منزل دارد و همه جور اسباب پذیرائی از هر حیث برایش فراهم کرده‌اند.

خلاصه حضور آقا شرفیاب شده، سوار شدم آمدم منزل «پُلکنیک». از او دیدن کرده، اظهار ممنونیّت کردم، از این که خانه ما را خراب نکرده!

یکشنبه ۲۸ شهر جمادی‌الاوّل ۱۳۲٦

رفتم امیریّه، خدمت حضرت اقدس. تشریف‌فرمای درِ خانه شده بودند. من هم

رفتم درِ خانه. شرفیاب خاکپای مبارک شدم. هر کس را بخواهید بود.

آصف‌الدّوله حاکم شیراز شده‌اند، نیرالدّوله حاکم خراسان، سردار افخم حاکم رشت، عین‌الدوّله حاکم آذربایجان. آذربایجان هنوز شلوغ است، مشغول جنگ هستند. ولی رشت حالا خوب است. قدری، دست درآورده‌اند ولی شکست خورده‌اند؛ آنجا هم قدری شلوغ است ولی سایر ولایات، الحمدللّه منظّم است. تمام دعاگو هستند.

دستخطی شاه نوشته‌اند به تمام ولایات که تا سه ماه، مجلس تعطیل است. بعد از سه ماه از هر ولایتی یک وکیل متدیّن خوبی معین بکنند، بفرستند به طهران.

باری وزیر مختار دولت هلند، آمد، شرفیاب شده و رفت. بعد آمدم در رکاب حضرت اقدس آقا سوار شده آمدیم امیریّه؛ تشریف‌فرمای عمارت منیریّه شدند که از برای ملکه ایران درست می‌کنند. خود ملکه هم دیشب آمده است و در خانهٔ سرکار سرورالدوله است. تا بعدازظهر بودم، بعد آمدم منزل. استراحت کردم؛ قدری روزنامه نوشتم. ناصرالدّین میرزا، روز دوشنبه گذشته از مکّه و کربلا وارد طهران شده‌اند.

از اخبار تازه: اقبال‌الدّوله حاکم اصفهان، وزیر نظام حاکم استرآباد.

امان از دست انگلیس‌ها! آدم هایشان متصّل افتاده‌اند دوره، مردم را دعوت می‌کنند به سفارتشان. دور سفارت را هم محاصره کردند که کسی نرود. پول زیادی می‌دهند که مردم را به سفارت دعوت بکنند و با خودشان ببرند.

تقی‌زاده با هفت هشت نفر، آنجا بودند. دیشب سی چهل نفر را خواهی نخواهی به زور بردند. تا خداوند قادر چه مقدرّ نموده باشد.

دوشنبه ۲۹ شهر جمادی‌الاوّل ۱۳۲۶

سوار شده رفتم امیریّه، حضور حضرت اقدس. سردار مؤید، علی خان میرشکار، آجودان حضور، مشیرخلوت، عضدالسلّطنه که آمده است اینجا بَستْ، برای این که

اسباب خانه‌اش را برده‌اند،

از قراری که اخبار رسید، الحمدللّه تبریز هم منظّم شده است. مخبرالسلّطنه هم فرار کرده است. چون که اسلحه دولت را به دست ملت داده است و با آنها همراهی کرده، ولی الحمدللّه شکست خورده‌اند. شهر تبریز را هم به دست رحیم‌خان سردار نصرت سپرده‌اند، تا عین‌الدّوله برسد. دیشب هم چند نفر از آن اشخاصی که در سفارت انگلیس بوده‌اند، دستگیر کرده‌اند. باقی را هم گویا خود سفارت تسلیم بکند.

آدم های سفارت، خیلی اصرار داشتند که مردم را ببرند در سفارت. یک نفر از آدمهای سفارت، با قزّاق دعوایش می‌شود. قزّاق باگلوله آدم سفارت را می‌زند.

شهر طهران هم، بسیار امن است. آب از آب تکان نمی‌خورد.

سه‌شنبه غرّه شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲٦

سوار شده رفتیم به حضرت عبدالعظیم، زیارت. حاکم حضرت عبدالعظیم که عمیدالسلّطان است، می‌گفت: هفتاد، هشتاد قبضه تفنگ از چهارمحال اصفهان، برای ملک‌المتکلّمین می‌آوردند. قنداق‌هایش را جدا و لوله‌هایش را جدا، بار کرده بودند. گرفته، به دست دولت دادند. عصری یک ساعت به غروب، رفتم امیریّه. آقا تشریف برده بودند باغشاه. صدر راونجی و قاسم آقای قزّاق که امیر تومان شده است، پسرش هم گلوله خورده است، بودند.

امروز مشیرالسّلطنه، وزیر اعظم شده است. قوام‌الدوّله، وزیر مالیّه.

چهارشنبه ۲ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲٦

با اعتمادالملک و عمید حضور، رفتم به باغ بهارستان به تماشا. خیلی تعجب دارد که به این زودی چطور این طور خراب شده است! تمام سقف‌ها را خراب کرده‌اند.

تمام سنگ‌ها مرمر رابرده‌اند که یکی برای نمونه نیست. در حوضخانه بالا یک ذرّه مرمر نیست. سقف سرسرا را بکلی خراب کرده‌اند. در و پنجره‌ها را تماماً کنده و برده‌اند، برای نمونه هم نیست.

اغلب از اطاق‌ها را سوراخ کرده‌اند. اغلب را خراب کرده‌اند. راه پلّه به طوری خراب شده است که به زحمت آدم می‌رود بالا. شیشه خرده و چهل چراغ شکسته زیر پای آدم ریخته است. به جز خدا هیچ چیز این طور خراب نمی‌کند. پناه به ذات پاک مقدس خودش باید برد.

باری هر دو عمارت را رفتم دیدم. حوض مرمر را هم کندند،بردند. از آنجا سوار شده، رفتم خانهٔ ظهیرالدوّله. آنجا را هم اندرونیش را بیشتر خراب کرده‌اند ولی بیرونی را، اغلب از در و پنجره‌هایش راباقی گذارده‌اند. خانه ظهیرالدوّله را مثل بهارستان خراب نکرده‌اند؛ سنگ‌هایش را نبرده‌اند. مقصودشان خراب‌کردن نبوده است. همین قدر اسباب و درهایش را برده‌اند، ولی عمارت سپه‌سالار را اغلب جزرهایش را هم می‌خواستند خراب بکنند که به‌کلی خراب بشود، این بود که مانع شدند والاّ همه منهدم شده بود. باری تماشاکرده اسباب عبرت شد. باری سوار شده رفتم درِ خانه به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. وزیر اعظم و سایر ورزاء (و) سردارها (و) امراء (و) شاهزادگان (و) اعیان جمع بودند.

حضرت معزّزالملوک، امشب به سلامتی و اقبال تشریف آوردند عزیزیّه.

پنجشنبه ۳ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرّف شدم. وزیر اعظم و سایر وزراء و شاهزادگان و امراء و اعیان و سردارها بودند. شرفیابی حاصل کردم. تبریز هم الحمدلّله جنگ تمام شده، طرف دولت فتح کرده‌اند. رو به امنیّت است. گویا

مشروطه‌طلبان، قرآن برده امان آورده‌اند. اغلب از رؤسای آن طرف به کنسولگری روس رفته‌اند. آنها هم از اعیان و اشراف آنجاها هستند. یکی از آنها بصیرالسلطّنه خان خانان است که با مظفرالدّین‌شاه آمد و چه آتش‌ها سوزانیده و چه کارها کرده است.

جمعه ۴ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲٦

عصری سوار شدم رفتم به خانهٔ مشیرالسلّطنه، نبود.

شنبه ۵ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲٦

سوار شدم رفتم خانه مشیرالسلّطنه. میرزاابوالقاسم پسر آقا سیّد محمد، نظام‌الاسلام محرّر امام جمعه، میرزامحمد حسین، صدرالمللک بودند. بعد قوام‌الدوّله و معزّالسلطان و برهان‌الدوّله آمدند. می‌گفت آقا سید جمال را در همدان گرفته‌اند.

آمدیم امیریّه، حضور حضرت اقدس. دیدم که با امیرنظام نشسته‌اند به کالسکه، می‌روند رو به در خانه. به من هم فرمودند بیا، در رکاب مبارکشان رفتم در اندرون. قدری نگذشت که بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آوردند. به امیرنظام اظهار مرحمت فرمودند.

افواج امیرنظام را که استعفاء کرده بود، استعفایش را قبول کرده بودند. به غیر از دو فوجش، باقی را به خودش مرحمت فرمودند.

باری تشریف‌فرمای باغ شدند. چند نفر از وکلا با امام جمعه به حضور شرفیاب شدند. بعد کشیش ارامنه شرفیاب شده، وزیر اعظم و سایر وزراء و شاهزادگان و سردارها و اعیان و اشراف و امراء هرکس را بخواهید بود.

قائم مقام هم امروز آمده بود.

یکشنبه ٦ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲٦

از اخبار تازه که عمید حضور می‌گفت: تاج‌السلّطنه که از شجاع‌السلّطنه طلاق گرفت و بعد زن قوللر آقاسی شده او هم طلاقش داده.

شاهزاده سلطان ملک میرزا که فرزند ارشد حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه است، دیروز ملقّب به ظلّ‌السلّطنه شدند.

انشاءالله صد و بیست سال در زیر سایه مبارک پدر بزرگوارش با عزّت و نعمت زندگی فرمایند. انشاءالله تعالی.

بعد سوار شدیم آمدیم رو به شهر، رفتم خانه شمس‌الدوّله. چهار پنج روز است از مشهد مقدّس آمده است. سرکار سرورالدوّله هم آنجا بود؛ بعد که رفت من رفتم پیشش. سیاه پوشیده است، برای خاطر فخرالسّلطنه زن عین‌الدوّله.

باری از اخبار تازه: حاجی ناصر السلّطنه وزیر خزانه و رئیس خلوت و تفنگدار شده است.

دوشنبه ۷ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲٦

از اخبار تازه: امروز امیر جنگ، سپه‌سالار اعظم و وزیر جنگ شده. انشاءاللّه مبارک است.

سه‌شنبه ۸ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲٦

رفتم باغشاه؛ بعد شاه بیرون تشریف آوردند. حضرت اقدس آقای نایب‌السلّطنه وجمعی بودند. وزیراعظم و سپهسالاراعظم وسایر وزراء و شاهزادگان وامراء واعیان بودند.

قدری اظهار مرحمت به همه فرمودند.

سپه‌سالار لباس نظام پوشیده، قداره هم بسته.

اخبار تازه: قائم مقام حاکم یزد، امجدالسلّطان پسر مجدالدّوله که جزء وکلا بود حاکم خمسه. حاجی امجدالدوّله حاکم قزوین،صدق‌السلّطنه رئیس مخزن و ذخیره. رفتن نیرّالدوّله به خراسان موقوف شد. همان خود رکن‌الدوّله است.

سوار شده رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس. حاجی‌مجدالدوّله با سعدالملک که پیشکار در خانهٔ آقا شده است، حضور آقا بودند.

چهارشنبه ۹ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

سوار شدم آمدم در خانه. وزیر اعظم، سپه‌سالار، وزراء، شاهزادگان،امراء، اعیان، اشراف، هرکس را بخواهید بود. قاضی عدلیّه که حبس بود. دیشب مرد.

باری رفتم چادر سپهسالار، قدری نشسته بعد بندگان اعلیحضرت همایونی آمدند؛ شرفیاب شدم (بعد) با وزیر اعظم (و) وزیرخارجه خلوت فرمودند.

پنجشنبه ۱۰ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

امروز حاجی شیخ فضل‌اللّه، با جمعی از سادات (و) علماء رفته بودند باغشاه، شرفیاب شده بودند. به هر یک اظهار مرحمت فرموده بودند.

جمعه ۱۱ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

محمّد صادق میرزا که چندی بود عکس بندگان همایونی را برده بود استرآباد برای سپهدار، مدت سه ماه بود که در استرآباد بود.خود سپهدار هم کوکلان و گنبد قابوس بود. به استرآباد نیآمده، از نوّاب هم هیچ پذیرائی نکرده بودند.اول هم می‌خواستند صد و پنجاه تومان بدهندش ، او قبول نکرده بوده است. بعد مانده بوده است، تا سپهدار از آنجاها مراجعت کرده بوده است، باز هم استرآباد نیآمده بوده است،

رفته بوده است به بسطام. آن وقت که این روزگار تغییر کرده بوده است، نوّاب را از استرآباد می‌خواهد به بسطام؛ عذرخواهی می‌کند و پانصد تومان به او می‌دهد. باری از گزارشاتش صحبت می‌کرد. معلوم بود خیلی بدگذشته بود. دیگر از اخبار تازه که چند روز پیش شده بود که نتوانستم (بنویسم) اینست که، چند روز قبل مشیرالسلّطنه وزیر اعظم می‌رود به هاشم‌آباد؛ آقای عضدالملک را می‌آورد حضور شاه. خیلی به او مرحمت می‌فرمایند. عضدالملک توسط جلال‌الدوّله و علاءالدوّله را می‌کند که از سوادکوه بروند فرنگستان سردار منصور هم برود خراسان. قبول می‌شود.

شنبه ۱۲ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

سوار شدم رفتم درِ خانه، در باغشاه. شرفیاب شده، وزیر اعظم، سپهسالار، سایر وزراء و شاهزادگان، سردارها، اعیان و امراء بودند. آخوند ملاّ محمد آملی با پیشنماز محلهٔ سنگلج آمده، شرفیاب شدند.

حاجی امجدالدّوله، مدّتی است حاکم قزوین شده است. موّقرالسلّطنه، حاکم سمنان و دامغان شده است. امین همایون حاکم تنکابن، مشیرالسلّطان وزیر بقایا.

این چند نفر که حاکم شده‌اند، اغلب مال چند روز قبل است به جز موقرالسلّطنه.

باری عبدالله‌خان همدانی سردار اکرم هم (که) دیروز از همدان وارد شده است. امروز باغشاه بود.

یکشنبه ۱۳ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در باغشاه، درِخانه. بندگان اعلیحضرت همایونی هنوز بیرون تشریف نیآورده بودند. رفتم چادر سپهسالار. ظهیرالاسلام، سردار اعظم، محمّد صادق خان امیر توپخانه، معین‌الدوّله، اقبال‌الدوّله، بدیع‌الملک که حالا سالار جنگ است و

سردار اعظم است، پسر وزیر نظام، آجودان‌باشی توپخانه معاون‌السّلطان که حالا لشکر نویس‌باشی است و جمع دیگر از صاحب‌منصب‌ها بودند.

بعد شاه بیرون آمدند. به هر یک اظهار مرحمت فرمودند. وزیر اعظم و سایر وزراء و شاهزادگان و سردارها و امراء و اعیان بودند. من هم تا ظهر بودم.

بعد سوار شده آمدم رو به منزل. در بین راه دیدم هنگامه غریبی است؛ بعد معلوم شد مقتدر نظام که برده بودندش کلات، او را وارد شهر می‌کنند. شیخ محمود ورامینی با جمعیت زیادی از سوار و غیره از او استقبال کرده بودند. به قدر چهل پنجاه یدک در جلوش می‌کشیدند. مؤیدالصنایع توی کالسکه سرباز، پهلوی مقتدر نشسته بود. چون که برادر مقتدر است. کالسکه هم سرباز بود و خیلی با جلال هر چه تمام‌تر، واردش کردند. می‌رفت باغشاه. سر هر گذر یک گوسفند از برایش می‌کشتند. به قدر صد نفر سوار ورامینی هم عقب سرش بود.

رفتم منزل وزیر اکرم. خیلی اظهار دلتنگی می‌کرد، می‌گفت: من هستم با همین یک دست لباس که در تنم است. از قراری که صحبت می‌کرد می‌گفت: چند شب قبل تنهانشسته بودم، یکمرتبه دیدم به قدر پنجاه شصت قزّاق تفنگ به دست، وارد حیاط شدند. گفتند وزیر اکرم را می‌خواهیم گفتم من اینجا هستم، باور نکردند؛ بعد که فهمیدند، راست گفته‌ام من را گرفتند بردند قزّاقخانه منزل «پلکونیک». از من بعضی حرف‌ها پرسید. جواب گفتم، بعد تشرها به من «پلکونیک» زد، بالأخره گفتند که چون خانه‌های بانو عظمی را تو اجاره کرده بودی و از آنجا هم قزّاق را در روز دعوائی زده‌اند و ما آنجا را خراب کردیم، بایست بسازید. بعد مرا مرخص کردند.

دوشنبه ۱۴ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

رفتم حمّام. تا عصری منزل بودم. یک ساعت به غروب رفتم منزل حاجی معین‌السّلطان.

سه‌شنبه ۱۵ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

رفتیم درِ خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم. وزیر اعظم، سپهسالار، شاهزادگان، امراء، سردارها، اعیان، اشراف، تماماً بودند.

مشیرالدوّله وزیر عدلیّه شده است. مدیرالسلّطنه پسر نظام‌الملک حاکم کاشان. اعتضادالدوله حاکم قم.

مستوفی‌الممالک پنج شش روز است که عصمت‌الملوک، دختر معیّرالممالک را طلاق داده است. اجلال‌السلّطنه هم رئیس پلیس شده است.

چهارشنبه ۱٦ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲٦

سوار شده رفتم باغشاه. با حاجی‌امین‌الخاقان به خاکپای مبارک شرفیاب شده، وزیر اعظم. سپهسالار، شاهزادگان، سردارها، امراء، اعیان، هرکس را بخواهید، بود.

پنجشنبه ۱۷ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲٦

سوار شده رفتم دَرِ خانه. شاه هنوز بیرون نیآمده بود. رفتم چادر سپهسالار نشسته، بعد بیرون آمدند، شرفیاب شدیم. سپهسالار، وزیر اعظم، نیرالدوّله، آصف‌الدوّله، سردار اکرم، مجدالدوّله، سردار افخم، سردار امجد، امیرمعظّم، ناصرالسلّطنه، سردار مؤیّد و جمعی آنجا بودند. نهار را در منزل سپهسالار صرف کردیم.

ارشدالدوّله که سردارشده‌است رئیس مخزن شد؛به صدق‌السلّطنه بنابود بدهند ندادند.

سردار مؤیّد رئیس قشون خراسان شده است.

یک ساعت به غروب مانده سوار اسب شده، رفتم خانه سردار اکرم امیر نویان که در حسین‌آباد است. همان باغی است که مال شاهزاده موثّق‌الدوّله بود.

جمعه ۱۸ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲٦

رفتم حمّام. امروز را تماماً در منزل بودم.

شنبه ۱۹ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲٦

سوار شدم رفتم به باغشاه، درِ خانه. به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، وزیر اعظم و سایر وزراء، سپهسالار، سردارها، اعیان، اشراف، شاهزادگان، و امراء بودند. خبر تازه نبود.

ناظم‌السلطنه که رفته‌بودبه سوادکوه که جلال‌الدوّله و علاءالدوّله را راه بیاندازد به فرنگستان، آنها را راه انداخته، خودش مراجعت کرده است. آنها هم به بارفروش رسیده‌اند.

فخرالملک هم پریروز وارد شده است.

از قراری که نظام‌السلّطنه گفته بوده است به معین‌السّلطان و او تعریف می‌کرد، خیلی به جلال‌الدوّله و علاءالدوّله سختی‌ها کرده بودند.

سردار منصور در همان سوادکوه است. عصری سوار شدم رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس. سعدالملک بود بعد آقا سید علی آقا یزدی مجتهد آمد.

یکشنبه ۲۰ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲٦

سوار شده رفتم به خانه سپهسدار برای دیدن. پریشب وارد شده است. بعد رفتیم به باغشاه درِ خانه شرفیاب شدم. از اخبار تازه: قورخانه را دادند به حاجی مجدالدوّله، او هم سپرده است به حاجی حسام‌لشکر. وزرات بناخانه را هم از آصف‌الدولّه گرفته، دادند به حاجب‌الدوّله.

سرکار معززّالملوک هم رفتند امیریّه. چون امروز عید میلاد حضرت فاطمه سلام‌اللّه علیها است. سرکار سرورالدولّه عید می‌گیرد.

بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه ۱۸ شهر صفر المظفر سنه ۱۳۲۶ دیشب در ساعت
نو تحویل حمل شد دعا و اداب این شب را بجا
اورده نماز صبح را هم خوانده هر شبه استراحت
کردم امیدوارم انشاالله بحق حق و بحرمت چهارده
معصوم که این سال خوش بگذرد انشاالله فدایا
با میوه نو خوردم ... سبزه ... بالله

شنبه ۱۸ شهر صفر المظفر سنه ۱۳۲۶ ۱
صبح بعد حمد خالق مهربان رفتم در خانه خیلی شلوغ بود چهار امروز ... همه امرا شاهزادگان
وکلاء امده برای تبریک عید من هم نتوانستم اعلیحضرت را زیارت کنم تشریف بردند اندرون فوراً
بیرون رفته امدم منزل صرف ناهار کرده عصری رفتم دربار پیش نظام السلطنه قدری نشسته از انجا رفتم
امیریه خدمت حضرت اقدس اقای نایب السلطنه اقا عضد السلطنه معتمد الدوله اصف السلطنه صدق السلطنه
مخبر الدوله سعد الملک شجاع الدوله مجد الدوله و جمعی دیگر بودند پای میز ... را بر سبزه تبریک عید عرض کرده
قدری نشسته بعد رفتم اندرون خدمت سرکار خاصه خانم انجا هم تبریک عید عرض کردم حضرت معززالملوک
برای تبریک عید که هم با خانم ... بیگم به امده بودند امیریه ... ساعت از شب رفته انجا بودم
بعد امدم منزل

یکشنبه ۱۹ شهر صفر المظفر سنه ۱۳۲۶ ۲ صبح سردار ... با ... قدری نشسته صحبت کردند و رفتند
صبح نماز خدا را خواندم سوار شده رفتم در خانه ... حاصل کرده امروز هم شلوغ بود
... که دیروز ... نشده بودند امروز ... شدند بعد امدم منزل باران هم شروع کرد ...

روزنامه خاطرات سال ۱۳۲۶ به خط عزیزالسلطان

بخواهید بود. سردار مکرّم که برادرزاده نظام‌السلّطنه و حاکم عربستان و لرستان بود و معزول شده، آمده بود.

ظهیرالسّلطان و ناصرالممالک را مرخص کرده‌اند ولی به ظهیرالسلّطان حکم شده است برود به فرنگستان. چند نفر دیگر را هم مرخص کردند.

پنجشنبه ۲۴ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

سوار شده رفتم منزل شاهزاده مؤیّدالدوّله. خیلی شلوغ بود. مشغول حکومت بود. باری قدری نشسته بعد با مویدالدوّله سوار شده رفتیم به باغشاه درِ خانه. وزیر اعظم، سپهسالار، شاهزادگان، اعیان، امراء و هرکس راکه بخواهید بود.

گفتند شاه بیرون نمی‌آید. سوار شده آمدم منزل.

آقای آقا سید عبداللّه راکه برده‌اند به‌کربلا، در سر حد عثمانی سخت ممانعت کرده‌اند، نمی‌گذارند داخل سرحد بشود.

سپهدار هم سپهدار اعظم لقب گرفته‌امیر نویان شده، ریاست قشون آذربایجان را هم به او داده‌اند.

تبریز هنوز شلوغ است. کشت وکشتارمی‌کنند ولی قدری‌الحمدللّه گویابهتر شده است.

جمعه ۲۵ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

شاهزاده علیقلی میرزا دعوت کرده بود به عصرانه... در حوضخانه بزرگ امیریّه، عصرانه، بستنی و چای مفصّل صرف کردیم. یمین‌الدوّله، عضدالسلّطنه، آصف‌السلّطنه، سعدالملک و سایر پسرکوچک‌های حضرت اقدس بودند.

شنبه ۲۶ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

سوار شده رفتم در خانه. به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. آقا شیخ فضل‌اللّه با

جمعی از آقایان آمدند به حضور.

وزیراعظم، سپهسالار و همه گروهی بودند. بعد آمدم چادر سپهسالار، سردار مفخّم لاریجانی هم آمده بود. باری گویا باز تبریز هنوز مغشوش است.

اخبار تازه: مشاورالدوّلهٔ شیرزای که حکیم بود و هفت هشت سال بود که خودش را جزء وزراء و اعیان درست کرده بود و بسیار مرد فضولی بود، پارسال گذشته درب خانه‌اش در موقع جشن ملی نوشته بود: «مشاورالدوّله مشروطه‌طلب!» اول، مسیح‌الملک ملقب بود، معمّم بود در عهد شاه شهید، بعد مُکَلاّ شد. باری در شیراز این مرتیکه فضول راکشتند. مؤیدالخلوت که برادر معیّرالممالک محمد حسنخان بود، دیروز مرده. یعنی چندین سال بود که جزء مرده‌ها محسوب می‌شد ولی دیروز بکلی کارش تمام شد. مختصری از حالش (را) می‌نویسم: صبح‌ها که از خواب برمی‌خاست یک بطری عرق ناشتا! می‌خورد.

یکشنبه ۲۷ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

رفتم به خانهٔ فخرالملک، چون مدتی است آمده از او دیدن نکرده بودم. فخرالممالک پسرش،امیرالامراء،کمال‌الملک،امیرخان برادرزاده امیرنظام آنجا بودند.

بعد آمدم به منزل. تا وارد شدم علاءالملک آمد بازدید، به قدرنیم‌ساعت نشست و رفت. عصری سوار شدم رفتم امیریّه، چون امروز پسرهای کوچک حضرت اقدس را مترجم‌السلطان که مترجم مخصوص حضرت اقدس است و سایر شاهزادگان را هم ایشان درس می‌دهد، اگر چه یک نفر دیگر هم معلم هست ولی ریاست با مترجم‌السلّطان است، دعوت کرده بود که برای امتحان حاضر بشویم.

در واقع شش ماه است که شاهزادگان به ترتیب درس می‌خوانند.

باری رفتم امیریّه در اندرون، مدیر لشکر و قوام نظام بودند.

بعد حضرت اقدس تشریف آوردند به کالسکه من، سوار شدند رفتیم سرِ قنات. آنجا را فرش کرده صندلی گذارده بودند، میوه و بستنی حاضرکرده بودند. ظلّ‌السلطنه هم تشریف داشتند.

باری سعدالملک و سایر اجزای حضرت اقدس بودند.

اسامی شاهزادگان به جز شاهزاده ظلّ السلطنه از این قرار است به حسب سنشان می‌نویسم:

علیقلی میرزا ـ سلطان محمود میرزا ـ اقتدارالسلّطنه ـ اعتضادالخاقان ـ اعزازالسلّطنه ـ فرخ‌الدوّله ـ فیروزالدوّله ـ نصرت‌السلطان ـ سلطان سلیم میرزا ـ ابوالملوک میرزا ـ سلطان سنجر میرزا.

این شاهزادگان ماشاءاللّه جمع بودند. یک خطابه برای ورود آقای سلطان محمود میرزا خوانده، سایرین هم خوب خوانده؛ بعد مشغول امتحان شدند.

بعد شاهزاده عضدالسلّطنه هم آمد. بعد دیگر شلوغ شد. ملک‌آراء، نقیب‌السّادات، سهم‌الدوّله و پسر علاءالدوّله، سهام‌السلّطان، حسام دفتر، بعضی از میرزاهای حضرت اقدس و تاج‌العلماء بودند.

تمام ماشاءاللّه خوب امتحان دادند. تا مغرب طول کشید. به هر یک مترجم‌السّلطان از خودش اسبابی داد از قبیل جوراب، مداد، قلم، کاغذ، کیف. بعد رفتیم اطاق‌های اندرون نشسته، تا یک ساعت از شب (آنجا) بودیم.

دوشنبه ۲۸ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲٦

یک ساعت به غروب سوار شده رفتم باغشاه درِ خانه. به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. آقا سید ابوطالب زنجانی به حضور بود. وزیر اعظم، سپهسالار، نیرّالدوّله، حاجی مجدالدوّله، سردار اکرم، سردار مؤید، محمد صادق خان امیرتوپخانه که رئیس

محاکمات عسگریه شده است، سردار ناصر، فخرالملک، حاجی ناصرالسلّطنه، لقمان‌الملک و سایر پیشخدمت‌های مخصوص بودند. بعد شاه تشریف بردند اندرون.

قورخانه را از مجدالدّوله گرفتند، دادند به آصف‌السلطنه.

سه‌شنبه ۲۹ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

رفتم خانه معیرّالممالک چون مؤیّد خلوت مرده است، نرّفته بودم. خود معیرّالممالک مهرآباد است، نبود، ولی اعتصام‌السلطنه، حشمت‌الممالک و مُویّد حضور بودند. حضرات خیلی دلتنگ بودند. مشغول شطرنج بازی بودند.

چهارشنبه ۳۰ شهر جمادی‌الاخری ۱۳۲۶

رفتم به باغشاه، دَرِ خانه. اعلیحضرت همایونی تشریف برده بودند به اردو، برای تماشای تیراندازیِ توپ‌های تازه. این توپ‌ها را شاهِ مرحوم در سفر سوم فرنگ از فرانسه خریده است، چهل و پنج عرّاده است. اسمش هم توپ «شنیدر» است. بسیار خوب است. هر دقیقه ۲۰ تیر می‌اندازد. این توپ‌ها را سوار کرده، محض امتحان می‌انداختند. شاه تشریف برده بودند. به تماشا.

باری بعد تشریف آورند، رفتیم شرفیاب شدیم. وزیر اعظم، سپهسالار، وزراء، سردارها، اغلب بودند.

«پالکونیک» قزّاق، سردار شدند. سپهدار رئیس قشون آذربایجان. یک اردو هم از اینجا می‌برد تبریز. در همین دو سه روزه هم می‌رود. پسر ظهیرالملک کرمانشاهی با سردارکل آمده است؛ پسرش هم سردار شده، باری تا نزدیک ظهر در خانه بودم.

عصری رفتم خانهٔ موثّق‌الدوّله، نبود. رفته به خانهٔ حرمت‌الدوّله. از آنجا رفتم خانه سردار اعظم همسایه، از او دیدن کرده مدتی صحبت کردیم.

پنجشنبه غرّه شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

رفتم به حضرت عبدالعظیم. در بین راه، دمِ گارِ ماشین، سوارِ بختیاری می‌آمدند، به قدر پانصد عدد بودند. شجاع‌السلّطان که حالا سردار اشجع شده است، با حاجی خسرو خان سالار رفع در جلو سوارها بودند. آجودان‌باشی که پسر دوّم وزیر نظام باشد، با یک دسته موزیکانچی کشیک خانه و با دویست نفر سوار کشیکخانه، رفته بود استقبال. با تشریفات وارد می‌کردند.

خلاصه، با حضرات احوالپرسی کرده، قدری ایستاده، صحبت کرده، مشرّف شده، آستانهٔ مقدّس را بوسیده، قدری سر قبر مرحوم امین اقدس نشسته، بعد مراجعت کرده، آمدم منزل.

عصری رفتم به خانه سردار مفخّم، نبود. مراجعت کردم آمدم منزل شاهزاده موثّق‌الدوّله. امام جمعه خوی، صدیق‌الدوّله، مشکوة‌الدوّله، حاجی معین‌السلّطان، جلال‌الملک، حاجی امین‌الخاقان بودند. و از هر طرف صحبت می‌کردیم.

جمعه ۲ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

عصری رفتم امیریّه، یک ساعت از شب رفته حضور آقا مشرّف شدم. حاجی مجدالدوّله بود. قدری نشسته، بعد برخاسته آمدم منزل.

شنبه ۳ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

سوار شدم رفتم به خانه ناظم‌السلطنه و از او دیدن کردم. بعد رفتم به باغشاه درِ خانه. اول در چادر سپهسالار قدری نشسته، سردارها، امرای تومان تماماً جمع بودند. وزیر اعظم و سایر وزراء هم بودند. بعد اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آوردند. حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه و ولیعهد هم بودند. قدری فرمایشات فرمودند.

شجاع‌السلطان بختیاری سردار اشجع شده است. باری هرکس راکه بخواهید بود. تا نزدیک ظهر درِ خانه بودم.

از اخبار تازه: دیروز یا پریروز از طرف دروازه قزوین صدای بزرگی بلند شد،از قراری که می‌گویند و معلوم شده در خانه مشیرالسلّطان بوده است. می‌گویند باروت داشته استو در آب‌پاش ریخته بوده است و در زیرزمین گذارده بوده است، آدمش می‌رود در زیر زمین، چپق می‌کشیده است، آتش می‌افتد به روی آن کهنه که در سر لوله آب‌پاش بوده است، بعد از مدتی آتش می‌گیرد و بسیار خرابی می‌کند. آدمش را هم زخمی می‌کند.

عصری برخاسته، قدری روزنامه نوشتم. عصری رفتم بیرون. شاهزاده موثّق‌الدوّله، حاجی امین‌الخاقان، بودند از هر طرف صحبت می‌کردیم. گویا در قلهک در سفارت انگلیس جمعیّت جمع شده‌اند. پسرهای حاجی‌سیّد یحیی دولت‌آبادی که سر منشأ فساد هستند، آنجا جمع شده، مشغول کار هستند.

امروز یکصد نفر سوارِ ایل سنجانی هم وارد شدند. سوار کشیکخانه، با موزیک رفته بودند استقبال.واردشان کردند. گویا در بعضی از سفارت‌ها هم باز مردم رفته‌اند. دیگر صحتّش را نمی‌دانم. البته هر وقت محقق شد خواهم نوشت. آذربایجان هنوز منظم نشده است.

یکشنبه ۴ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲۶

امروز تمام را در منزل بودم. یک ساعت به غروب ماند وکیل‌السلطنه و حاجی امین‌الخاقان آمدند.

دوشنبه ۵ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲۶

امروز هم تمام را در منزل بودم. به جائی نرفتم.

سه‌شنبه ٦ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه. وزیر اعظم، سپهسالار، اغلب از سردارها و وزراء بودند. اعلیحضرت همایونی به واسطه درد دندان بیرون نیآمده‌اند.

سردار مفخّم حاکم استرآباد شد، اعظم‌الدوّله پسر ظهیرالملک کرمانشاهی که با سوار داودخان کلهر آمده، او هم بود. آقا سید عبداللّه را عثمانی به خاک خودشان جدا راه نداده‌اند. در همان ییلاقات کلهر، نزدیک سرحد یک دهی است مال ظهیرالملک ، ده فرسخ است تا کرمانشاه، آنجاست. در واقع سپرده به ظهیرالملک است که از او نگاهداری بکند. باری مدتی در چادر سپهسالار نشسته، بعد با سردار مؤیّد سوار شده آمدیم منزل.

اخبار تازه این بود که: مدت ده بیست روز بود که در قلهک جمعیتی جمع شده بود، قدری هم «شارژدفر» انگلیس از آنها حمایت می‌کرد. قزّاق رفت به عنوان اینکه ما بایست اینحا را منظم بکنیم، آنها را از آنجا متفرّق ساخت.

این سفیرکبیر عثمانی که اسمش... است و تازه مدت ده روز است آمده، مردی است مسن، ریش سفیدی دارد و عینک می‌گذارد. جمعی هم در آن سفارت رفته بودند. قدری سفیر از آنها حمایت کرد؛ این بود که به سلطان تلگراف کردند او هم خیلی سخت به سفیرش تلگراف کرده که حکماً آنها را از سفارت بیرون بکند. شبانه بیرون کردند، دیگر عصری به جائی نرفتم.

چهارشنبه ۷ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

با آقامیرزا آقاخان سوار شده رفتیم به منزل مؤیّدالدوّله. خودش در زیرزمین با امام جمعه و سلطان‌العلماء خلوت داشتند. من درحیاط قدری نشسته، بعدرفتم پیش حضرات.

آدم‌های حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه آمده بودند، عرض می‌کردند که

یک نفر سرباز تفنگ از دستش دررفته خورده است به یک بچه هفت هشت ساله از قوم‌های ما.

باری با مؤیّدالدّوله سوار شده آمدیم به طرف باغشاه پشت میدان مشق.

از اخبار تازه این بود که می‌گفتند: عین‌الدوّله وارد اردبیل شده. به قدر دو هزار سوار از او استقبال کرده‌اند.

سه ساعت به غروب که سرکار معزّزالملوک سوار شده رفتند امیریّه برای احوالپرسی. در جلو بهارستان از طرف خانه حاجی معین‌السّلطان یعنی آن قهوه‌خانه که درکنج خانهٔ ایشان واقع است، یک قزّاق نشسته بوده است، تفنگ از دستش درمی‌رود رو به کالسکه؛ الحمدللّه به خیر می‌گذرد. گلوله می‌خورد زیر کالسکه از آن طرف رد می‌شود، به طوری که اسب‌ها از صدای گلوله رم می‌کنند. خیلی اسباب وحشتشان می‌شود. یک ساعت از شب مراجعت کردند. می‌گفتند: پاهای آقا خیلی درد می‌کند به طوری که فریاد می‌زنند.

پنجشنبه ۸ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲۶

رفتم به در خانه، اول رفتم چادر سپهسالار. سردارها و صاحب‌منصب‌ها بودند. شاه هنوز بیرون نیآمده بودند.

دیشب سعیدالسلّطنه از فرنگستان آمده. حاجی خسرو خان بختیاری سردارظفر شده است. حاجی آصف‌الدّوله امروز رفت به طرف شیراز. اقبال‌الدوّله امروز خواهد رفت به اصفهان. نشان قدس هم به او مرحمت شد.

باری وزیراعظم و سایر وزراء آمدند. اعلیحضرت همایونی هم تشریف آوردند، شرفیاب شده، بعد قدری راه بیخود رفتیم. هرکس را بخواهید بود. خلاصه سوار شده آمدم امیریّه، خضور حضرت اقدس شرفیاب شده، احوالی پرسیدم.

از اخبار تازه این است که: دیشب نظام‌السلّطنه مرحوم شده. امروز عصر، نعشش را باکمال تجمّل حرکت دادند، بردند امامزاده عبداللّه.

جمعه ۹ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

سوار شده رفتم خانهٔ نظام‌السلطنه، سرِ ختم. دم در نظام‌الملک، وزیر نظام، حاجی صدرالسلّطنه، مدیرالدوّله، حاجی عمیدالملک، بیرون می‌آمدند. جمعی بودند: وزیر دربار، امیرمعظّم، وزیر خارجه، سعدالدوّله، حشمت‌الدوّله، آصف‌السلّطنه، پسر فرمانفرما، امام جمعه، معین بوشهری.

سر ختم هم سردار مکرّم و سعدالملک و برهان‌الدوّله بودند. ساعد نظام برادر حاجی بهاءالدوله که جمشید میرزا باشد، هفت هشت روز است مرحوم شده است؛ یادم رفته بود بنویسم لذا در اینجا نوشتم.

شنبه ۱۰ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

رفتم به باغشاه، درِ خانه. شاه هنوز بیرون نیآمده بودند. رفتم به چادر سپهسالار. امام جمعه، سردارها، امرای تومان، صاحب‌منصب‌ها، تمام بودند.

قدری نشستم بعد گفتند، بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف می‌آورند. با سپهسالار و اغلب از سردارها رفتیم در اندرون، آنجا هم قدری منتظر شدیم تا بیرون تشریف آوردند. بعد آمدیم قدری هم توی باغ در حضور بودیم. از آنجا آمدیم چادر سپهسالار. نیرالدوّله و موثّق‌الدوّله و جمعی بودند. تانزدیک ظهر درِ خانه بودیم.

آمده منزل، صرف نهار کرده، استراحت کردم و قدری روزنامه نوشتم. گفتند شاهزاده موثّق‌الدوّله آمدند. رفتم بیرون قدری صحبت کرده، گاردی‌ها را سان دیده. رفتم امیریّه به احوالپرسی آقا.

اعتمادالحرم، اندرون، حضور آقا بود. قدری دَم در نشستم. حاجی‌مجدالدّوله، آصف‌السّلطنه، امام جمعه خمسه که داماد نظام‌الملک است و بعضی از اجزای خود حضرت اقدس بودند.

پاهای مبارکشان خیلی درد می‌کرد، به طوری که هیچ (قادر به) استراحت نیستند. ملکه ایران هم آمده بود به احوالپرسی حضرت اقدس. تا دو ساعت از شب رفته، با ملکه ایران صحبت می‌کردیم. ملکه ایران بسیار تکیده شده است. از بابت خانه‌اش و اسبابش که غارت کرده‌اند و از خودش هیچ حرف نزده است، اینجا هم که هست متصّل سرخودش را مشغول می‌دارد و عیش می‌کند، می‌خواهد همچه بنماید که من هیچ برای این چیزها غصه نمی‌خوردم؛ ولی بسیار تکیده شده است، معلوم است بسیار غصه می‌خورد. الحق حق هم دارد، خانواده چندین ساله این طور بشود!

از قراری که بعدها معلوم شد، آن حرف‌ها که زده بودند، بکلی دروغ بوده است. هیچ بمب یا تفنگی از خانهٔ ملکه ایران انداخته نشده بود. گویا یک نفر قزّاق را در آن روز دعوائی، از آن قهوه‌خانه انجمن درویش‌ها زده بودند. ربطی به خانهٔ ملکه ایران نداشت. هر چه داشت به غارت بردند. بسیار، افتضاح به سرش آوردند. با سر بی‌چادر از پشت‌بام رفت به خانه مرحوم اتابک از آنجا فرار کرد. آنروز هم شخصاً خیلی بی‌احترامی به او کرده‌اند.

ده هزار تومان به او نقد داده‌اند، گویا ده هزار تومان هم سند داده‌اند که به او بدهند. خیلی صحبت می‌کرد ولی هیچ تغییر حال به خودش نمی‌داد. خنده زیادی هم می‌کرد ولی از ته دل نبود. باز هم الحق خیلی خودداری می‌کرد. دخترش که فروغ‌الملوک است، عروس قوام‌الدوّله است. از پسر قوام‌الدوّله طلاق گرفته، پیش خود ملکه ایران است. دختر بزرگش که زن خود قوام‌الدوّله، فروغ‌الدوّله است با ملکه ایران قهراست. در این مدت که ملکهٔ ایران امیریّه است، هیچ نیآمده است، به احوالپرسی؛ بلکه

یک کاغذ هم ننوشته است. ملکه هم هیچ نمی‌گوید. ماشاءاللّه دلِ غریبی دارد.

یکشنبه ۱۱ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

رفتم به باغشاه، دَرِ خانه. باز رفتم اول، چادر سپهسالار. وزیر نظام و بعضی از سردارها بودند. بعد گفتند بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف آوردند. رفتم شرفیاب شدم. مدتی در حضور بودم. بعد آمدم. باز در چادر سپهسالار نشسته تا نزدیک ظهر. آن وقت سوار شده آمدم منزل.

دوشنبه ۱۲ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

صرف نهار کرده، استراحت شد. عصری برخاسته قدری روزنامه نوشتم. بعد آقای آقا سید مهدی مجاهد تبریزی آمد.

سه‌شنبه ۱۳ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

لباس رسمی پوشیده آمدم بیرون. سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه.

امروز چون عید میلاد حضرت امیر است، در باغشاه سلام منعقد است. باری شاهزادگان، وزراء سردارها، اعیان و اشراف، صاحب‌منصب‌ها، امرای تومان و افواج، مستوفی‌ها، لشکرنویس‌ها،هرکس راکه بخواهید؛ بودند. وزیر نظام، سردار کل که به او حمایل آبی مرحمت شده بود. سیف‌الممالک ترک، او هم سردار معظّم شده بود.

باری جلوی حوض بیضی، سر خیابان، چادری زده، تخت قشنگی ترتیب داده بودند. خیابان هم تا آخرش، قشون ایستاده بود.

سر صف نظام، سپهسالار ایستاده، زیر دستش سردار کل، زیر دستش سردار اعظم، بعد من، بعد سایر سردارها.

ماشاءالله خیلی سردار زیاد شده است.

باری سلام باشکوهی بود. سوارهای بختیاری، سوارهای کلهر و غیره، خیلی منظم و آراسته بود.

مشیرالسلّطنه هم یک خلعت التفاتی پوشیده، باری بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف آوردند. جلوس فرمودند، نظام‌الملک مخاطب بود. نطق خوبی فرمودند. خطیب خطبه و شمس‌الشعراء شعر خواند؛ بعد دفیله شد. بهر فوجی که بیرق داشتند؛ یک چیزی که با پارچهٔ خوب درست کرده بودند و عکس خود بندگان اعلیحضرت همایونی را داشت و باکلابتونِ خیلی قشنگ درست کرده بودند. به بیرق‌ها به دست مبارک خودشان مرحمت می‌فرمودندوسر بیرق نصب می‌کردند. در واقع یک سلام بیرق هم موقع دفیله شد.

کلنل قزّاق هم نشان و حمایل سرداری که به او مرحمت شده بود، امروز زده بود. بعد از دفیله، سردارها و سایر صاحب‌منصب‌ها در خیابان صف کشیده، اعلیحضرت همایونی تشریف‌آورده به هر یک اظهار مرحمت فرمودند. یک شیشه عکس هم عبداللّه میرزا انداخت.

باری شاه تشریف بردند اندرون، ما هم آمدیم چادر سپهسالار. صرف نهار کرده، بعد از نهار آمدم منزل.

عصری از خواب برخاسته هوا خیلی گرم بود، رفتم توی آب سرد، قدری روزنامه نوشته، سوار شده، رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس. نظام‌الملک، افخم‌الملک پسرش،برادرهای‌امیرنظام، قوام‌نظام باسایراجزای خود حضرت اقدس بودند.

احضار اندرون شدیم. پاهای مبارک آقا، هنوز به شدت درد می‌کند. بطوری که هیچ نمی‌توانند حرکت بفرمایند.

بعد حضرات رفتند، من آمدم خدمت سرکار خاصه خانم. تبریک عید گفتم. بعد هم ملکه ایران آمده، مدتی نشسته، تا مردها از حضور آقا مرخص شده، رفتند. ملکه رفت، شرفیاب بشود.



۱ـ مجدالدوله، ۲ـ مشیرالسلطنه صدراعظم، ۳ـ محمدعلی‌شاه، ۴ـ نصرت‌السلطنه،

۵ـ احمدمیرزا ولیعهد، ۶ـ امیربهادر جنگ سپهسالار و فرمانده کل قوا،

۷ـ علاءالسلطنه

چهارشنبه ۱۴ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲۶

امروز تمامش را منزل بودم. عصری رفتم بیرون.

پنجشنبه ۱۵ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه. بندگان اعلیحضرت همایونی، بیرون تشریف آورده بودند. حضرت والا شاهزاده ظلّ‌السلّطان هم امروز تشریف آورده بودند؛ شرفیاب بودند. فردا هم به سلامتی به فرنگستان تشریف‌فرما می‌شوند.

باری قدری در چادر سپهسالار نشسته، بعد حضرت والا، شاهزادگان ظلّ‌السلّطان از حضور آمدند؛ در چادر سپهسالار قدری نشسته، تشریف بردند.

بعد با سپهسالار و حاجی مجدالدوّله رفتیم به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم. به ایشان اظهار مرحمت فرمودند، مگر به این غلام خانه‌زاد. بدبختانه نسبت به این غلام‌زادهِ مخصوصِ خانواده خودشان، بسیار بسیار بی‌مرحمت هستند. بطوری که بارها و مکرّر به بعضی‌ها فرموده بودند که من بی‌حّد و بی‌اندازه از عزیزالسلطان بدم می‌آید. اگر چه هنوز از من هیچ خیانتی به بجز خدمت سرنزده است ولی «گناه بخت من است. این گناه دریا نیست». او شاه است من گدای درِ خانه او. رنجیدن شاهان از گدا رسم قدیم است ولی امیدوارم انشاءاللّه خداوند نصرتش بدهد و عمر با عزّت به او کرامت فرماید. بی‌مرحمتی او خودش هم التفات است.

اخبار تازه این است که: ظهیرالملک حاکم کرمان شده است. شهاب‌الملک پسر آصف‌الدولّه هم سردار شده است.

فوج نهاوند که با سهام‌الدوّله رفته بود به تبریز از دست سهام‌الدوّله فرار کرده آمده‌اند هَمدان و تلگراف شکایت از دست سهام‌الدوّله زده‌اند. از سهام‌الدوّله گرفتند، دادند به سردار اکرَم امیر تومان.

جمعه ۱۶ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲۶

اخبار تازه این است که مستشارالملک مرحوم شده است. امروز صبح هم خداوند یک دختر[1] به حاجی امین الخاقان مرحمت فرمودند؛ انشاءالله قدمش مبارک است؛ (از دختر عماد حضور). در واقع این همشیره کوچک است.

حاجی معین‌السّلطان می‌گفت که شاهزاده ظلّ‌السلّطان، امروز صبح زود، تشریف بردند به فرنگستان. اکبر میرزا و اسماعیل میرزا هم در رکاب مبارکشان رفتند.

شنبه ۱۷ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲۶

سوار شده رفتم درِ خانه. شرفیاب خاکپای مبارک شده، قدری هم در چادر سپهسالار نشسته، بعد آمدم خانه.

سردار مؤیّد، بنا بود برود برای ریاست قشون خراسان، گویا موقوف شده است. از این جهت گویا قدری هم رنجیده است، در واقع قهر کرده است. الحق، حق هم دارد. از اول می‌خواستند به او ندهند. این چه ریاستی بود که دادند و، بعد پشیمان شدند.

یکشنبه ۱۸ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲۶

نظام‌السّلطنه سه روز است آمده است، از مازندران.

رفتم از او دیدن کردم. پسر بزرگ آقا سیّد محمد مجتهد، پسرآقا شیخ عبدالنّبی با جمعی از آشنایان خودش بودند.

منتصرالسلّطنه پسر سپهدار هم به قدر یکصد نفر سوار تنکابنی آورده، او هم سه روز است وارد شده است.

تبریز هنوز شلوغ است. عین‌الدّوله بایستی امروز وارد تبریز بشود، ولی الحمدللّه

۱ـ مرحومه خدیجه خانم عزیزالسلطان

سایر جاهای ایران منظم است.

باری عصر رفتم بیرون.

دوشنبه ۱۹ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲۶

امروز به جائی نرفتم، تمام را در منزل بودم.

سه شنبه ۲۰ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲۶

سوار شده رفتم درِ خانه. اول به رسم معمول، رفتم چادر سپهسالار. سردار اعظم، وزیر نظام، سردار مقتدر و بعضی از صاحب‌منصب‌ها بودند. خلاصه بعد بندگان اعلیحضرت همایونی، بیرون تشریف آوردند. جمعیّت زیاد بود. وزیر اعظم و سایر وزراء و امراء و اعیان بودند. مشرّف شدم، در همان جا در وسط خیابان، وزیر مختار هلند با لباس رسمی شرفیاب شد. میرزا سید احمد خان سرتیپ فوج فراهان تازه آمده است، با فوج فراهان. فوج هم در اردو است به ریاست ناصرالدوّله. از ناصرالدوّله هم مقداری شکایت داشت.

چهارشنبه ۲۱ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲۶

با آقا میرزا آقا خان، رفتیم به خانه مشیرالدوله، برای بعضی کارها. نبود. بعد آمدم در خیابان مخبرالدوّله، دکان صحّاف‌باشی که حالا سیاوش خان برادر ارسلان خان اجاره کرده، مشغول کاسبی است و یک دختر هم از فرنگ آورده و بعضی اسباب‌هااز قبیل دوربین عکاسی و دوربین‌های بزرگ و اسباب‌های خرّازی می‌فروشد.

پنجشنبه ۲۲ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه. اول در چادر سپهسالار قدری نشستم، وزیر نظام، سردار اعظم، سردار مؤیّد، آصف‌السّلطنه و سردارها بودند. امسال عوض همه چیز سردار زیاد داریم! تخمش خوب عمل کرده است. باری قدری که نشستم، گفتند بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آورند. بعد رفتیم شرفیاب شده، وزیر اعظم و سایر وزراء و شاهزادگان بودند. بندگان همایونی تأکید در باب قشونی که بایست برود به آذربایجان می‌فرمودند. معلوم می‌شود هنوز آنجا مغشوش است.

عین‌الدوّله هم که روز شنبه گذشته وارد شده است، کاری نکرده است. اخبار تازه این است که: فتح‌السّلطنه پسر بزرگ نیّرالدّوله دیشب مرحوم شده، هشت نه روز بود، مبتلا به... شده، دیشب مرحوم شد.

حسین خان و میرزا عزیزاللّه، رفته بودند مسجد جامع، روضه. سلطان‌العلماء. آنجا روضه می‌خواند. در واقع بر ضدّ مشروطه‌خواهان مستبدین روضه می‌خوانند و اعمال زشت حضرات را به مردم آشکار می‌کنند.

از قرار، امروز پسر حاجی میرزا محمّد رضای مرحوم، بسیار خوب حرف زده بود. قدری هم از مفسدین بدگفته بود،از ملک‌المتکلّیمن و بعضی‌های دیگر.

یک زنی گفته بود که آمده‌اید درد دل بکنید؟ پسرهای حاجی میرزا، محمدرضا گفته بودند می‌خواهیم صحبت بکنیم. تو اگر درد دل داری برو سر قبر ملک‌المتکلمین درد دلت را بکن.

بعد سوار شده، رفتم به خانهٔ نیّرالدوله؛ دیدم که نعش پسرش را دارند حرکت می‌دهند. یک دسته موزیکانچی کشیکخانه، با یک دسته سوار کشیکخانه، ژاندارم، پیاده و سواره و صد نفر از فوج سیلاخوری، با یک دسته موزیک و جمعی هم با نعش بودند. بردند نعش را به حضرت عبدالعظیم دفن کنند.

پسر نیّرالدوّله سه چهار پسر دارد. پسر بزرگش حسینعلی میرزا است. لقب و

مرسومات و منصب وابوا بجمعی پدرش رادادند به پسرش که نوهٔ شاهزاده نیّرالدوله باشد.

جمعه ۲۳ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

امروز صبح، خداوند متعال یک دختر به بندگان اعلیحضرت همایونی مرحمت فرموده؛در واقع به‌حضرت‌اقدس تبریک گفتیم. هنوز حضرت اقدس در رختخواب هستند.

شنبه ۲۴ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

رفتم درِ خانه، بندگان اعلیحضرت همایونی تازه بیرون تشریف آورده بودند. شرفیاب شدم، سپهسالار، اغلب از سردارها و بعضی از وزراء بودند. بعد آمدم در چادر سپهسالار نشستم، بعد آمده سوار شدیم، خود سپهسالار هم آمده سوار شده، رفتیم به خانه شاهزاده نیّرالدّوله. وقتی که وارد شدیم اعتضادالسلّطنه آمده بودختم را برچیده بود. وزیر اعظم، سایر وزراء، شاهزادگان، امراء، اعیان، اشراف و علماء بودند. حاجی میرزا لطف‌اللّه و صدرالواعظین روضه می‌خواندند.

یکشنبه ۲۵ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

صبح به جائی نرفتم و در منزل ماندم. عصری سوار شده، رفتیم به طرف دوشان‌تپه و فرح‌آباد.

دوشنبه ۲٦ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

سوار شده، رفتم به باغشاه برای دیدن سپهسالار. شاه تشریف برده بودند اندرون. سپهسالار در چادرش بود. آقا سید احمد مجتهد برادر آقاسیدمحمد مجتهد آنجا بود.

حاجی مجدالدّوله و آجودان‌باشی توپخانه بودند. عضدالدوله تازه سردار شده است. سه فوج هم از افواج آذربایجان ابواب جمعش کرده‌اند. نظام‌السّلطان، سالار اعظم که وزیر خزانه نظام است، رئیس ایل سنجابی، پسر داود خان، سردار مظفّر و جمعی آنجا بودند.

یکصد نفر سوار خوب هم از شاهسون «قجه بکلو» هم، از آذربایجان آمده است.

باری سردار اکرم و ناظم‌الاطبّاء بودند.

سه‌شنبه ۲۷ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

سوار شده، رفتیم به خانه مشیرالدّوله. قدری نشسته، مؤتمن‌الملک هم آمد. امیرالامراء پسرش و بعضی از اجزای دیوانخانه عدلیّه آمدند. بعد سوار شده، رفتم به باغشاه درِ خانه.

بندگان اعلیحضرت همایونی مشغول کاغذخوانی بودند. سپهسالار با وزیر اعظم هم در تلگرافخانه مشغول کار بودند.

گویا شهر زنجان بهم خورده است. امجدالسّلطان که حالا مجدالسّلطنه است، پسر حاجی مجدالدّوله حاکم آنجا، یک نفر را که آدم حاجی حسین آقاست چوب‌زده و بی‌جهت اسباب هیجان شده است.

باری قدری در چادر سپهسالار نشسته، سردار کل، سردار مفخّم، محمد صادق خان امیر توپخانه که رئیس محاکمات عسکریّه است، مجدالدّوله و اغلب از سردارها و صاحبمنصب‌ها و اعزّازالدّوله پسر مدیرالدّوله که سردار ساعد شده است، سردار معتضد که حاکم کرمان بود امروز دیده شد که مراجعت کرده است. عصری کالسکه خواسته سوار شده رفتم به باغشاه.

بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف برده بودند اندرون. وزیر اعظم هم در برج که تلگرافخانه است، آنجا مشغول حرف زدن بود. سپهسالار هم در اندرون بود.

پیش پایِ من، اتفاق غریبی افتاده بود. نزدیک اینکه شاه تشریف ببرند اندرون. چند نفر از سوارهای سنجابی با سوارهای کلهر دعوا کرده، در اندرون دو سه تیر هم تفنگ خالی می‌کنند. هیجان غریبی رو می‌دهد. ولی الحمدللّه زود ساکت می‌شوند.

اعظم‌الدوّله پسر ظهیرالملک، اصلاح مابینشان می‌دهد.

از اخبار تازه: میرزا ملکم خان مرده است. یعنی مدتهاست، من امروز شنیدم.

خلاصه، مجدالدوّله، حاجب‌الدولّه، مختارالدوّله، آصف‌السلّطنه، سردار ظفر که حاجی خسرو خان باشد، مجلّل‌السّلطان، آجودانباشی توپخانه، بودند. بعد افواج سوادکوه و سیلاخور که قراول مخصوص هستند، آمده دفیله کردند. تا دو ساعت از شب رفته در چادر سپهسالار بودم. بعد سپهسالار رفت به برج، پیش وزیر اعظم.

چهارشنبه ۲۸ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

عصری رفتم منزل‌شاهزاده موثّق‌الدوّله. چادر روضه خوانی‌اش را زده بود و مشغول سیاه کوبیدن بود. که انشاءاللّه از روز اول ماه روضه بخواند.

پنجشنبه ۲۹ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲٦

سوار شده رفتم درِ خانه. اول در چادر سپهسالار رفتم، سردارها، صاحب‌منصب‌ها، جمع بودند. بعد بندگان اعلیحضرت همایونی، بیرون تشریف آوردند؛ رفته شرفیاب شدیم. باز هم، آمده در چادر سپهسالار نشسته، مسیو «رابینو» رئیس بانک شاهنشاهی که مدتهاست در طهران است معزول شده، روز شنبه خواهد

رفت. امروز آمده به حضور، مرخص شد که برود به لندن.

جمعه سلخ شهر رجب‌المرجّب ۱۳۲۶

سرکار مغزّزالملوک، تشریف بردند به احوالپرسی حضرت اقدس. من هم رفتم بازدید آقا سلطان خواجه. بعد از آنجا آمدم امیریّه. خود حضرت اقدس بودند. مغرزالسلطنه، دَدِهٔ شاه، با بعضی از خانم‌های دیگر (و) ملکه ایران حضور حضرت اقدس بودند.

شنبه غرّه شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

نماز و دعاهای اوّل ماه را خوانده، سوار شدیم. با اعزازالسلطنه رفتیم برای زیارت حضرت عبدالعظیم. سرکار مغزّزالملوک نهار را قابلمه کردند که برویم باغ طغرل صرف بکنیم. توی برج را دادیم پاک کردند؛ خیلی کثیف بود. به هر طوری بود، فرش کرده، صرف نهار بسیار خوبی کردیم. از حضرت عبدالعظیم هم ماست و کباب لوله و بعضی چیزها آوردند.

یکشنبه ۲ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

سوار شده رفتیم به باغشاه، درِ خانه. اول به چادر سپهسالار، بعد بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آورد. رفتیم، شرفیاب شدیم. وزیر اعظم، مجدالدّوله، وزیر نظام، سردارها، امرای تومان بودند. عصری قدری روزنامه نوشتم؛ سوار شده رفتم به باغشاه، برای تماشای آتش بازی. آصف‌السلطنه دعوت کرده بود. خیابانی که به طرف درشت می‌رود و جلو اندرون را، تا آخر باغ مجدالملک و سردار منتصر را، چراغانی کرده بودند.

وزیر اعظم، سپهسالار، سردار کل، مؤیّدالدوّله، مجدالدوّله، شعاع‌الدوّله، سردار اکرم همدانی، اغلب سردارها و صاحب‌منصب‌ها بودند. دو طرف جاده هم، فوج و سوار صف کشیده بودند. آتش‌بازی خیلی دیر شروع شد. آتش‌بازی بسیار خوبی بود. برخاسته، آمدم امیریّه به حضور حضرت اقدس؛ چون در این شب روضه می‌خوانند و جشن می‌گیرند. باری روضه‌خوان زیادی بودند هر ساله این عید را در آن عمارت مخصوص که نزدیک اندرونی‌هاست، می‌گرفتند. امسال چون پاهای مبارکشان درد می‌کند، در توی اندرون خواندند.

امروز امیر نظام سکتهٔ ناقص کرده است.

دوشنبه ۳ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به باغشاه. امروز چون روز عید حضرت سیدالشّهدا (ع) است. درچادر سپهسالار، رفتم سردارها،صاحب‌منصب‌ها،امیرتومان‌هاتماماً جمع بودند. نصرت‌الدوّله پسر فرمانفرما، سردار شده است. سلام امروز هم، مثل آن عید بود؛ بی کم و زیاد؛ بسیار مجلّل.

رئیس ایل سنجابی با پنجاه سوارش، رفته به آذربایجان.

عصری رفتم امیریّه، حضور حضرت اقدس. احوال حضرت اقدس هم، الحمدللّه خیلی بهتر است و لقمان‌الممالک معالجه می‌کند. پسر کوچک اعلیحضرت همایونی که اسمش سلطان مجید میرزاست، از طرف شاه آمده بود به احوالپرسی. محمد حسن میرزا، پسر دوم اعلیحضرت همایونی، امروز در سلام، لباس قزّاقی پوشیده، در سر بریگاد قزّاق، پهلوی کلنل قزّاق ایستاده بودند. (دفیله) هم دادند. یک شیشه عکس هم، حشمت‌الممالک (از) سپهسالار (و) صاحب‌منصب‌ها انداخت؛ یکی هم باز سپهسالار با محمد حسن میرزا و سپهسالار و کلنل قزّاق.

سه‌شنبه ۴ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

رفتیم به خانهٔ امیر نظام. آنجا مجدالدّوله، نصرالملک، آجودانباشی. توپخانه و برادرهای امیرنظام بودند. امیرنظام، در بیرونی افتاده است و همانجا را اندرونی کرده است. ماها را شناخت ولی حالش خیلی بد است.

چهارشنبه ۵ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

گفتند که امیرنظام مرحوم شده، خیلی افسوس خوردم. سوار شده، رفتم خانه امیرنظام. بیچاره برادرهای امیرنظام و دامادهایش همه بودند. ختم گذارده بودند. نعش را فردا حرکت می‌دهند می‌برند قم.

پنجشنبه ٦ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به باغشاه درِ خانه. اول به رسم معمول، رفتم به چادر سپهسالار. وزیر نظام، سردار مفخّم، سردار ظفر، سردار اشجع و سایر سردارها جمع بودند.

عبدالله خان سردار اکرم که امیر تومان است، ملقّب به امیر نظام شده؛ شجاع‌السلّطنه سردار شجاع شده است؛ برادر شجاع‌السلطنه که اسمش امیرحسین خان است و از دختر مرحوم اتابک اعظم است او هم شجاع‌السلطنه شد. برادر کوچکش هم سرتیپ اول؛ دو پسر کوچک دیگر هم امیر نظام از دختر اتابک اعظم دارد، یکی حمید و یکی مجید.

باری وزیر اعظم و سایر وزراء هم بودند. بندگان همایونی هم، بیرون تشریف نیاوردند. ما با سپهسالار سوار شده، آمدیم به خانهٔ امیر نظام که ختم را برداریم. ختم را سپهسالار جمع کرد. بعد رفت.

چهار به غروب، مراجعت به منزل امیرنظام کرده، اسباب تشریفات تشییع جنازه

را حاضر کرده بودند. وزیر نظام، سردار مفخّم، سردار ظفر، نصرت‌الدوّله، مؤیدالدوّله، صاحب‌منصب‌های توپخانه و غیره تماماً بودند. برای تشریفات تشییع جنازه، دو عرّاده توپ، یدک زیاد از فوج سیلاخوری، از فوج خلج، گارد ژاندارم، توپچی و غلام، حاضر کرده بودند و سه دسته موزیک.

باری در وقت حرکتِ نعش، یک تیر توپ شلیک کرده؛ در سر خیابان‌ها و در معابر جمعیت زیادی ایستاده بودند.

باری من، سردار ظفر و نصرت‌الدوّله تا دروازه، سواره رفتیم. وزیر نظام، مجدالدوّله و اغلب تا میدان توپخانه پیاده آمدند. سه تیر توپ هم در دروازه انداخته، پیاده‌ها برگشتند سوارها و مجدالدوّله و وزیرنظام تا حضرت عبدالعظیم رفتند. از آنجا با کالسکهٔ پست نعش را می‌برند به قم.

جمعه ۷ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

سهام‌السلطان خرقانی امیر تومان که توپچی خرقان با او بود، دیشب مرحوم شده است به مرض یرقان. شیخ مرتضی سعدالممالک هم مرحوم شده است.

رفتم خدمت سرکار خاصه خانم. قدری که صحبت کردیم، ملکه ایران هم آمد آنجا، تا دو ساعت از شب آنجا بود.

شنبه ۸ شهر شعبان‌المظّم ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به باغشاه دَرِ خانه. بندگان اعلیحضرت همایونی، قدری کسل هستند؛ بیرون هم تشریف نمی‌آورند. در چادر سپهسالار قدری نشستم، اغلب از سردارها بودند. وزراء هم بودند. وزیر اعظم با سپهسالار رفتند اندرون، شرفیاب شدند. سردار مؤیّد که به ریاست قشون خراسان برقرار شده بود و تردیدی پیدا شده بود برای

رفتنش، امروز حکم شده است که برود؛ یعنی دوباره برقرار شده است.

افواج اصفهان فوج فریدن با فوج چهار محال را، دادند به سردارهای بختیاری؛ سردار اشجع و سردار ظفر.

سردار ظفر هم، پس فردا می‌رود اصفهان، سرکشی می‌کند و یک ماه دیگر مراجعت خواهد کرد.

یکشنبه ۹ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

از اخبارهای تازه که خاطرم رفته بود بنویسم و مالِ یک ماه پیش است، این است که: محتشم‌الملک گیلانی، سردار معتمد شده است.

دوشنبه ۱۰ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

امروز را، تمام در منزل بودم. عصری رفتم روضهٔ شاهزاده موثّق‌الدوّله، چون روز آخرش بود.

سه‌شنبه ۱۱ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم دَرِ خانه. سپهسالار نبود. رفته بود اردو. بندگان اعلیحضرت همایونی هنوز بیرون نیآمده‌اند ولی الحمدلله حالشان بهتر است. قدری در دیوانخانه راه رفته، بعد سپهسالار با شاهزاده نیرالدوّله تشریف آوردند. وزیر اعظم و سایرین هم آمدند. سپهسالار رفت به چادر وزیر اعظم. من قدری دم چادر حاجی ناصرالسلطنه نشسته، بعد با سردار ناصر سوار شده، آمدیم امیریّه حضور حضرت اقدس.

منصورالدوله همدانی که با فوج فدوی آمده است و برادر ناصرالملک است، در

امیریّه دیده شد.

چهارشنبه ۱۲ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

سـوار شـده، رفتم به باغشاه درِ خانه. بندگان اعلیحضرت همایونی،امـروز هـم بیرون تشریـف نیـآوردند. گفتنـد: احتمـال دارد، عصـری بیـآیند بـیرون. سـپسهالار، وزیـر اعظـم، وزراء، سردارهـا، شاهزادگـان، امراء، اعیـان، اشراف، همه بـودند. چـند نفری که جمعی سپهسالار بـودند و اغـلب در چـادر سـپهسالار مـی‌آمدند، هـیچ بـه مشیـرالسّلطنـه وزیـر اعظـم اعتنـا نمی‌کردند. وقـتی کـه مشـیرالسّـلطنه از جـلو چـادر سپهسالار می‌گذشت، سپهسالار از توی چادر خودش بلند سلام می‌کرد و همانجا کـه بـود، جلـوش پا می‌شـد و آن اشـخاصـی کـه بـه مشـیـر السّـلطنـه اعـتنا نـمی‌کردند، نیّرالدوّلـه، خود سپهسـالار، امیـرنظـام حالیـه، (بودند)، ولی نمی‌دانم چه شده است که چند روز است، این حضرات همه روزه می‌روند به چادر وزیراعظم در کمال تمکین! خود سپهسالار دیگر از آن سلام‌ها نمی‌کند! وقتی که وزیر اعظم رفت به چادرش، آن وقت می‌رود به چادر وزیر اعظم، در کمالِ ادب. حضرات هم می‌روند پیش وزیر اعظم. گویا کار وزیر اعظم محکم شده است؛ دور نیست که صدراعظم بشود. وضعِ درِ خانه بی‌تماشا نیست.

پنجشنبه ۱۳ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

رفتم به باغشاه. وزیر أعظم حضور شاه بودند و خلوت بود. سپهسالار و سردارها در چادر سپهسالار بودند. بندگان اعلیحضرت همایونی امروز بیرون تشریف آوردند.

گاردی‌ها، چند روزاست اسلحه‌خانه‌شان را آورده‌اند و در همین جا مشق می‌کنند.

جمعه ۱۴ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

عصری که از خواب برخاستم، یک کاغذ دعوت از وزیر دربار دیدم که نوشته بود: فردا که شنبه پانزدهم است و عید میلاد حضرت حجّت (عج) است، با لباس نیم‌رسمی در باغشاه حاضر بشوید، برای ختنه‌سوران حضرت اقدس اعظم ولیعهد. صرف شیرینی و شربت بفرمائید. از اخبار تازه این بود انشاءالله مبارک است.

عصری پیاده رفتم در خانه امین حضوری که به سالارالسلطنه اجاره داده‌ام. دیدم خودش ایستاده، تعارف کرد.رفتم، شاهزاده شعاع‌الدّوله، عین‌السلطان، نظام‌السلطان بودند.

شنبه ۱۵ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه. لباس رسمی پوشیده، رفتم به چادر سپهسالار. بعد رفتم به چادر وزیراعظم. نظام‌الملک، مؤیّدالدّوله، شعاع‌الدّوله، مدیرالدّوله و سایر وزراء و وزیر خارجه و غیره تمام بودند. بعد وزیر دربار با حشمت‌الدوله حامل دستخط مبارک بودند برای مشیرالسّلطنه وزیراعظم. او را صدراعظمی مرحمت فرمودند.

تماماً تبریک گفتند. خیلی بجا بود. او را صدراعظم با لاستقلال، فرموده بودند. تمام دستخط هم، به خط مبارک خود شاه بود.

بعد یک جبّه شمسه‌دار هم، خلعت لقب امیرنظامی، به عبدالله خان امیر تومان که امیرنظام شده است، مرحمت فرمودند. رفتم برای سلام حاضر شدم. شجاع‌السلطنه هم که سردار شده است. لباس پوشیده بود و سردار شجاع شده است.

ماشاءالله، عوض همه چیزسردارداشتیم. به وزیردربارهم‌نشان قدس مرحمت شد.

باری سلام خوبی شده، وزیر مختار دولت روس هم آمده بود، به تماشای سلام. بعد از سلام هم، نهار را مهمان سپهسالار است. در توی باغ چادر زده‌اند.

امروز که دعوت شده بود عصری، برای ختنه کردن حضرت ولیعهد موقوف شده

است، چون حضرت ولیعهد تب کرده‌اند و کسل هستند. ماند برای روز دیگر.

امروز سردارها اغلب آمده بودند. باز به همان ترتیب سابق، ایستاده بودند: اول سپهسالار، بعد وزیر نظام، بعد من، بعد سردار مؤیّد، بعد سردارهای دیگر. سردار شجاع هم، پشت سر سپهسالار ایستاده بودند.

یکشنبه ۱٦ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲٦

گفتند که: ما در حشمت‌الدوّله مرحوم شده است. من چون اسب سوار بودم، به درشکه حاجی عمیدالملک سوار شده، رفتم به خانهٔ حشمت‌الدّوله. مغرب بود که آنجا وارد شدم. جمعی بودند: لقمان‌الممالک که تازه نشان و حمایل امیر تومانی به او مرحمت شده است، بود. صدق‌السلّطنه، ناصرالسلّطنه، عضدالدوّله، و اغلب از اجزای مخصوص شاه بودند.

دوشنبه ۱۷ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲٦

از اخبار تازه این است که: در تبریز یک طرف را رحیم خان سردار نصرت، گرفته است، یک طرف را پسر تیمورپاشا خان ماکوئی اقبال‌السّلطنه. آنها گاهگاهی با این اشخاص یاغی‌ها، کم‌کم جنگ می‌کردند ولی از طرف عین‌الدوّله و سپهدار هیچ اقدامی نمی‌شده است.

اردوئی که با سالار جنگ بختیاری رفته، به عین‌الدوّله ملحق شده است. گویا دو روز است که حکم سخت شده است، به جنگ. از هر طرف مشغول شده‌اند شهر تبریز را خراب می‌کنند و آنها را که یاغی هستند یا بکشند، یا دستگیر کنند. تا خداوند قادر متعال چه خواسته باشد. انشاءالله خوب خواسته است.

باری قدری روزنامه نوشتم. اخبار وحشت‌انگیز خیلی شنیده می‌شود از وضع آنجاها.

باری بنائی در باغشاه خواهند کرد که در واقع ارک را آنجا قرار خواهـند داد. امروز شروع شده؛ بندگان همایونی به دست مبارک خودشان امروز کلنگ زده‌اند کـه مشغول بشوند. انشاءاللّه مبارک خواهد بود.

سه‌شنبه ۱۸ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

عصری شاهزاده نیرالدوله، تشریف آوردند. مدتی نشستند بعد رفتند. گاردی‌ها آمدند مشق کردند. تا مغرب بیرون بودم.

از اخبار تازهٔ دیروز: خداوند به حضرت اقدس آقای نایب‌السّلطنه، یک پسری از یکی از صیغه‌ها مرحمت فرمودند ولی نماند و مرحوم شد.

چهارشنبه ۱۹ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

امروز عصر وزیر مختار انگلیس در قلهک، ما را به اسب‌دوانی، عصرانه دعوت کرده بود. عذر خواستم نرفتم. تا غروب منزل بودم. امروز به سلامتی، حضرت ولیعهد را ختنه کردند. در باغشاه مجلس جشنی بود. باری غروب رفتم منزل شاهزاده موثّق‌الدوّله.

پنجشنبه ۲۰ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

سـوار شده رفتـم به درِ خـانه، بـاغشاه. بـندگان اعـلیحضرت هـمایونی، بـیرون تشریـف آورده بودنـد. صدراعظـم. سـپهسـالار، نـیّرالدوّلــه، مـخبرالدوّله و جـمعی بودنـد. وزیرنظـام با اغلب سردارهـا بودند. بعد آمده به چادر سپهسالار، قدری نشستند تا وقت ظهر. بعد آمده سوارشده آمدم منزل. عصری رفتم به بیرون؛ نُصرت نـظام بـه گاردی‌ها مشق می‌داد.

جمعه ۲۱ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

برحسب دعوت سفارت انگلیس، رفتم برای اسب‌دوانی. تمام سفرا و زن‌هایشان بودند. وزیر مختار فرانسه، وزیر مختار ایتالیا هم که تازه آمده‌اند، با هم آشنا شدیم. در چادر همه چیز خوردنی حاضر کرده بودند. موزیک قزّاق هم موزیک می‌زد. اسب دواندند. بعد از اسب‌دوانی، قدری خود فرنگی‌ها و بعضی از اجزای تلگرافخانه انگلیس‌ها، دویدند. بعد پاهایشان را به هم بسته دویدند. بعضی بازی‌های دیگر کردند.

چند روزی بود که گفت‌وگو بود که دختر فخرالملک را برای شاهزاده ظلّ‌السّلطنه بگیرند. چون ظلّ‌السلّطنه، اصراری دارد و زن می‌خواهد. رفتند، دید نند و پسند کردند. بنا بود روز بیست و سوّم عقد بکنند. شهرت هم پیدا کرده بود. گویا این دختر،عروس عضدالملک‌بوده ولی دختراست، سه سال هم‌در خانۀ عضدالملک بوده است.

پسر عضدالملک که سردار مخصوص است، این را به بعضی جهات طلاق داده، بعد که حضرت اقدس اعظم والا فهمیدند بهم زدند. حالا در فکر دختر دیگری هستند. انشاءاللّه پیدا بشود. عقد بکنند. امروز در قلهک مخبرالسّلطان و میرزا موسی زرگر بعضی حرفهای خنک می‌زدند. آصف‌السلطنه هم اصرار زیادی داشته است که دختر خودش را به ظلّ‌السّلطنه بدهد. خودش هم در حضور جمعی گفته بوده است: «دختر من خیلی خوشگل است، خوب است بگیرید!»

شنبه ۲۲ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به درِ خانه. سپهسالار رفته بودند به اردوی نظامی، بندگان اعلیحضرت همایونی در باغشاه راه می‌رفتند. چادر زیادی در خیابان زده بودند برای مهمانی فردا. از صبح برای جشن ولیعهد، اندرون و تمام زن‌ها و خانم‌ها و خانواده سلطنتی و غیره خواهند بود.

با صدراعظم آمده، سپهسالار هم با سردارها و مجدالدوّله و وزیر نظام آمده، به حضور شرفیاب شدیم، قدری از مشق‌افواج سپهسالار تعریف می‌کرد؛ شاه هم از صاحب‌منصب‌ها و سردارها تعریف فرمودند. سپهسالار هم از صاحب‌منصب‌های خود تعریف می‌کرد.

سپهسالار از صدراعظم تعریف کرد که حقیقتاً خوب صدراعظمی است؛ صدراعظم عرض کرد تمام دولت بسته است به نظام، اگر نظام نباشد هیچ چیز نیست. سپهسالار عرض کرد بله، همین‌طور است، قلم صدراعظم کار می‌کند. قلم صدراعظم را با شمشیر اهل نظام، بایست قَدِّهم زد. قدری از همدیگر تعریف کردند، بعد مرخص شده، آمدم چادر سپهسالار نشسته، بعد آمدم منزل. صرف نهار کرده استراحت کردم.

امروز دو روز است که بعضی خبرهای اراجیف، در شهر شهرت داده‌اند که تبریزی‌ها اردوی دولتی را شکت داده‌اند و آدم زیادی از دولتی‌ها (را) کشته‌اند.

ستارخان نامی است، از لوطی‌های تبریز که رئیس شورشی‌ها است. خیلی فتنه می‌کند. در واقع یاغی اوست که طرف شده است (و) مشغول جنگ است. می‌گویند او شکست داده است.

باری این شهرت‌ها در شهر به مردم هیجان غریبی باز دست داده است. می‌خواستند گویا بازارها را ببندند. امروز در بازار (و) کوچه‌ها قزّاق زیادی بوده است، ولی مردمِ مفسد، محرمانه پچ‌پچ می‌کنند تا خداوند متعال چه مقّدر فرموده باشد.

عصری رفتم بیرون. سر راه رفتم منزل ناظم‌السّلطنه، بعد آمدم منزل؛ آقا میرزا آقا خان بودند، صحبت می‌کرد از وضع دیوانخانهٔ عدلیّه. رفته بود دیوانخانه، می‌گفت بچه‌های چهارده ساله، پانزده ساله که فکل‌های بسیار قشنگ خوب خوشگل بسته‌اند، در سر میزها نشسته مشغول کار هستند. هر چه حرف می‌زنند، هیچ چیز نمی‌فهمی. سه چهارتومان از آدم پول کاغذ و تمبر و بلیط می‌گیرند، بعد هم معلوم نیست که چه

کرده‌اند. یکی دو نفر را هم شناخته بود که سابق آمده بودند اینجا و ساز می‌زدند و آواز می‌خواندند. به قدری مغشوش است که حدّ ندارد. هیچ کار نمی‌گذرد. اسمش این است که مشیرالدوّله علم دارد! هنوز در این دیوانخانه یک کار یکصد دیناری نگذشته است. بسیار مغشوش است.

یکشنبه ۲۳ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲٦

سرکار معزّزالملوک، تشریف بردند به باغشاه. به مهمانی ملکه جهان، ما هم سوار شده، رفتیم به فرح‌آباد. هوای فرح‌آباد هم خوب شده. الحمدللّه خوش گذشت. آن گوسفندها که از مصر برای شاه مرحوم آورده بودند ، بچه کرده‌اند. هفت هشت تا شده‌اند، خیلی خوب شده‌اند. بعد آمده سوار شده آمدیم به شهر. منزل ما. آقامیرزا آقا خان(و)اخوان (و)حاجی محمدحسین‌حریر فروش (و) هم، پیش آقامیرزا آقا خان بودند.

سرکار معزّزالملوک هم مدتی بود که آمده بود ند. از وضع مهمانی صحبت می‌کردند. خیلی مفصّل (و) مجلّل بوده است.

دوشنبه ۲۴ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲٦

دیروز دو نفر عکاس، عکس ستارِ تبریزی را در شهر منتشر می‌کردند؛ آنها را گرفته در سبزه میدان چوب زده‌اند. چند نفر دیگر هم، در شهر بعضی حرف‌ها می‌زدند؛ آنها را هم دیروز گرفته‌اند.

دیروز در باغشاه مهمانی بوده است و زنانه بوده است. بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف برده بودند به باغ اقبال‌الدوّله که آنجا چون نزدیک اردوی نظامی است، وزیر نظام منزل کرده است. در واقع شاه هم مهمان وزیر نظام بوده است.

سه‌شنبه ۲۵ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲٦

امروز تمام را منزل بودم، به جائی نرفتم. عصری هم گاردی‌ها مشق می‌کردند. عمید حضور با دائی‌اش بودند.

چهارشنبه ۲٦ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲٦

سوار شده، رفتم به باغشاه درِ خانه. اوّل به رسم معمول، رفتم به چادر سپهسالار. اغلب از سردارها و صاحب‌منصب‌ها بودند. بندگان همایونی هم بیرون تشریف نیاوردند. صدراعظم و سایر وزراء بودند. باری در چادر سپهسالار، صرف نهار کردم، سردارمؤیّد، احتساب‌الملک، آقاسید حسین آقا پسر آقای‌بحرینی و نظام‌السّلطان بودند.

ازاخبارتازه که شنیده شد:صاحب‌روزنامه روح‌القدس هم‌مرحوم شده‌است در حبس.

یمین نظام کاشی که در زمان وزارت جنگِ ظفرالسلّطنه رئیس «اتاماژور» بود، دیروز او را گرفته، بعضی کاغذها از جیبش بیرون آورده‌اند، حکم به حبسش شد و امتیازات نظامی هر چه داشته گرفته، گفته‌اند که چوبش هم بزنند.

پنجشنبه ۲۷ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲٦

سوار شده، رفتم به دَرِ خانه، باغشاه. قدری دیر شده بود. حضرات شرفیاب شده بودند. سپهسالار هم، در چادر صدراعظم بود. تمام وزراء بودند. امروز گویا وزرا با هم یک مشورتی دارند. مجلس می‌خواهند تشکیل بدهند و با هم حرف بزنند. معلوم نشد در چه باب. اگر هر وقت معلوم شد، البته خواهم نوشت.

باری قدری در همان چادر صدراعظم نشسته، بعد سوار شده؛ آمدم منزل.

جمعه ۲۸ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

رفتم امیرّیه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، الحمدللّه احوالشان بهتر است.

شنبه ۲۹ شهر شعبان‌المعظّم ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به درِ خانه. اوّل در چادر سپهسالار نشسته؛ سردارها همه بودند. مقبل‌السلّطنه پسر شاهزاده یمین‌السلّطان هم امروز با لباس سرداری دیده شد. معلوم شد که ایشان سردار حشمت هستند.

باری سپهسالار رفت به شهر. دختر وزیر دربار را برای برادرش که امیر بهادر جنگ باشد، مدتی است عقد کرده بودند (ولی او) نبرده بود و رفته بود تاج‌السّلطنه را گرفته بود. بعد که طلاق داد، حالا زن اصل‌کاری‌اش را امشب خواهد برد. امیر بهادر هم سردار شده است.

باری بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آوردند. صدراعظم با سایر وزراء بودند. دو روز است، از قرار معلوم جنگ تبریز، خیلی سخت شروع شده است. دیگر معلوم نیست که کدام طرف پیش برده‌اند. تیغ‌های دلاّکی طرز جدید که مدتی بود از فرنگستان خواسته بودم امروز رسید. الحق چیز خوبی است.

دختر امیرمعظّم را که برای حاجب‌السّلطان، پسر وزیر دربار عقد کرده بودند و هنوز عروس نشده بود. حاجب‌السّلطان که مرحوم شد. سه شب قبل، برای برادر حاجب‌السّلطان، خان خانان، عقد کرده بردندش، دختر آصف‌السّلطنه را هم، برای پسر قوام‌الدوّله عقد کرده بودند. این پسر قوام‌الدوّله همان است که فروغ‌الملک دختر ملکه ایران زنش بود.

یکشنبه غرّه شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

از اخبار تازه این است که: آقا شیخ فضل‌اللّه، با صدر اعظم و سایر وزراء شب‌ها و

روزها در دربار مجلس دارند، (و) گفت‌وگو می‌کنند. گویا، باز صحبت مشروطه است که می‌خواهند بدهند. دولت انگلیس هم در این باب سخت ایستادگی دارد. تا که خداوند چه مقدر فرموده باشد. دختر آصف‌السّلطنه را، بعد از سه روز دیشب برده‌اند برای پسر قوام‌الدوّله.

دوشنبه ۲ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

صبح‌ها خوابم نمی‌برد، زود برمی‌خیزم. قدری روزنامه نوشته، بهر شکلی باشد، یک جوری سر خودمان را به‌کاری گر م می‌کنیم. باری تمام روز را در منزل بودم.

دو ساعت از شب رفته رفتم امیریّه، حضور حضرت اقدس. احوالشان خوب است ولی هنوز نمی‌توانند روزه بگیرند. قدری باز پا و دست مبارکشان درد می‌کند.

سه‌شنبه ۳ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

سه ساعت به غروب، سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه. درِ خانه عصرها است. از چهار ساعت به غروب تا مغرب. بندگان اعلیحضرت همایونی، افطار اندرون میل می‌فرمایند. شب‌ها بیرون نمی‌آیند.

باری تا وارد شدیم به باغ، شاه هم بیرون آمدند. سپهسالار، نیرّالدوله، امیرنظام، مخبرالدوّله (و) جمعی بودند. قدری صحبت فرمودند، بعد با نیرالدوّله و سپهسالار خلوت فرمودند.

چهارشنبه ۴ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

دو ساعت به غروب، سوار شده رفتیم به باغشاه، درِ خانه. شاه بیرون بوده بعد رفته بودند حمّام. رفتیم به چادر سپهسالار. افطار را هم همانجا مانده صرف



ستارخان نامی است از لوطی‌های تبریز که رئیس شورشی‌هاست، خیلی فتنه می‌کند، در واقع یاغی اوست که طرف شده است و مشغول جنگ است می‌گویند (قوای دولتی) را او شکست داده است. به مردم هیجان غریبی دست داده است، می‌خواستند گویا بازارها را ببندند.

کردیم. سوار شده، آمدم منزل. چون هر شب رمضان، دعاهای زیاد دارم و هَر شب احیاء می‌گیرم.

پنجشنبه ۵ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲٦

عصری رفتم درِ خانه به باغشاه. بندگان اعلیحضرت همایونی اندرون تشریف داشتند. صدراعظم در چادرش مشغول کار بود. سپهسالار رفته بود امامزاده حسن. بعد اعلیحضرت همایونی بیرون آمدند؛ صدراعظم با ظهیرالاسلام شرفیاب شدند.

جمعه ٦ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲٦

جزئی کسالتی داشته، منصورالحکماء آمده مرا دید. شب بعد از افطار، رفتم منزل موثّق‌الملک که وزیر خالصه است.

شنبه ۷ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲٦

سوار شده آمدم به طرف باغشاه. اعلیحضرت همایونی و صدراعظم و سپهسالار و وزیر خارجه و بعضی از وزرای دیگر بودند. وزیر مختار دولت انگلیس که تازه آمده است، امروز به حضور شرفیاب شد. اجزای تشریفات همه حاضر بودند به جز امیرمعظّم، که برای گرفتن روزه، گفتند رفته است به شکار. باری شاهزاده‌ها، شمشیر به دست بودند. مؤیّدالدوّله، شعاع‌الدوّله، معتمدالدوّله، ملک آراء، پسر رکن‌الدوّله، (وزیر مختار) آمده، نامهٔ خودش را داد، محتشم‌الملک هم که رفته بود برای مهمانداری (که وزیرمختار را) از رشت بیاورد، با لباس رسمی بود، نظم‌الدوله هم با لباس رسمی با او آمده بود، یعنی از روز ورود رفته بود به استقبالش. از اخبار تازه: از قراری که می‌گویند، عین‌الدوّله و سپهدار در تبریز با هم دعوا کرده‌اند. گویا سپهدار را هم خواسته‌اند.

عزّت‌الدوّله زن فرمانفرما، گویا ناخوش است. فرمانفرما هم می‌آید که زنش را ببرد به فرنگستان معالجه بکند. دو ساعت از شب رفته، رفتم به منزل ظلّ‌السلطنه. بعد با هم رفتیم حضور حضرت‌اقدس و ملکه ایران، سرورالدوله و بعضی مهمان‌های دیگر بودند.

یکشنبه ۸ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

دو ساعت به غروب، سوار شده رفتم به باغشاه. بندگان اعلیحضرت همایونی تازه سوار شده بودند. سپهسالار هم سوار شده بود ولی صدراعظم و سایر وزراء بودند.

دوشنبه ۹ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

سوار شده، رفتم به باغشاه، درِ خانه. دیر رسیدم؛ بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف برده بودند اندرون. صدراعظم (و) سپهسالار هم، امشب با سفیر کبیر عثمانی مهمان حاجی ناصرالسلّطنه هستند.

بعد سوار شده، آمدم امیریّه حضور حضرت اقدس. مراجعت به منزل کردم. در بین راه نزدیک پامنار، دیدم فرّاش زیادی جفت جفت می‌آیند. دو فانوس بسیار بزرگ در جلوی یک نفر آدم می‌کشند و جمعیّت زیادی در عقب سرش هستند. تعجّب کردم که کیست. این کار که منسوخ شده است! باری دقّت کردم که ببینم کیست. وقتی که نگاه کردم. دیدم یک نفر آدم ماسک گذارده است؛ یک کلاه فرنگی هم به سر گذارده بود، عباهم‌پوشیده، متصّل دستش را به سبیلش می‌کشید و می‌رفت به طرف خیابان چراغ برق.

سه‌شنبه ۱۰ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

سوار شده رفتم درِ خانه. بندگان اعلیحضرت همایونی سوار شدند، سفیر کبیر عثمانی هم آمده به حضور شرفیاب شد، معلوم نشد مقصدش چه بود. صدراعظم (و)

بعضی از وزراء بودند. نیم ساعت به غروب بندگان همایونی مراجعت فرمودند (و) رفتند اندرون. شیخ‌الاسلام قزوین وارد شد. منزلش هم در همین چادر سپهسالار است. فرمانفرما آمده است قزوین، گفته‌اند که به طهران نیآید. اگر می‌خواهد، عزّت‌الدوّله را ببرد به فرنگستان، در همان قزوین باشد. ولی او میل به آمدن دارد و سپهسالار از آمدن او وحشت دارد و اسباب برای نیآمدن او از هر طرف فراهم می‌کند. حالا او شیخ‌الاسلام را فرستاده است که سپهسالار را راضی بکند که او نیآید به طهران. نصرت‌الدوّله پسرش هم در اینجا برای او کاربینی می‌کند.

باری افطار را آنجا خوردم، قدری هم در چادر صدراعظم رفته نشستم، آنجا هم جمع بودند . مشغول کاغذ خواندن و نوشتن بود. بعد شاه احضارش کرده، رفت.

فردا هم سیصد قزّاق با شش ارّاده توپ، می‌روند تبریز. معلوم می‌شود که هنوز کار آنجا سخت است.

چهارشنبه ۱۱ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

نماز و دعاها را خوانده، قدری روزنامه نوشتم. غلامحسین خان آمد بود پیانوها را کوک می‌کرد. تمام را در منزل بودم.

پنجشنبه ۱۲ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

دو ساعت و نیم به غروب، سوار شده رفتم به طرف باغشاه، درِ خانه. تا رسیدم، مدّتی نگذشت که بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آوردند. صدراعظم، سپهسالار، وزیر خارجه، مجدالدوّله، سردار کل، بعضی از سردارها، وزراء، شاهزادگان و امراء بودند. معیّرالممالک آمده، مرخصی گرفت که برود مشهد، ولی تا نرود باور نخواهم کرد.

فرمانفرما که قزوین مانده بود (و) شیخ‌الاسلام را روانه کرده بود که اینجا از برایش کاربینی بکند، منتظر او نشده، امروز خودش وارد شد. عصری هم به حضور رسید. از آمدنش سپهسالار خیلی اوقاتش تلخ بود. هیچ چیز خودش را نمی‌فهمید. باری شاه هم‌از فرمانفرما احوال پرسید و(پرسید) که «کی آمده‌ای؟» عرض‌کرد ظهروارد شده‌ام.

اخبار تبریز را همه جور می‌شنوم. دولتی‌ها می‌گویند که اردوی دولتی پیش برده، مشروطه‌خواه‌ها می‌گویند که ملتی‌ها اردوی دولتی را، مضمحل کرده‌اند، هر دقیقه و از هر کس یک جور می‌شنوم. خداوند بهتر می‌داند.

حاجی خسرو خان بختیاری که سردار ظفّر است، چندی قبل چاپاری رفت به ولایتش. معلوم نبود که برای چه رفته است. حالا معلوم شده که رفته بود باز سوار بیآورد. از قراری که می‌گویند یک هزار سوار دیگر خواهد آورد. باری امشب، چون شب چلّه مرحوم امیرنظام است، سردار شجاع دعوت کرده بود که برویم افطار را آنجا باشیم و روضه گوش بدهیم. باری سپهسالار می‌خواست نرود، من و مجدالدوّله (و) سردار کلّ اصرار کردیم که پیش از افطار تشریف ببرید. باری قبول کرده، سوار شده، سپهسالار با سردار کلّ نشسته، من با مَجدالدوّله رفتیم.

سپهسالار قدری نشسته و رفت. من و مجدالدوّله و سردار کلّ بودیم. روضه گوش کرده، سوار شده آمدیم.

جمعه ۱۳ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

امشب حضرت ملکه ایران با دو دخترهایش فروغ‌الملوک (و) فروغ‌الدوله اینجا دعوت داشتند. خیمه‌شب بازی هم داشتیم الحمدللّه بسیار خوش بودیم.

شنبه ۱۴ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به درِ خانه. بندگان اعلیحضرت همایونی با صدراعظم و سپهسالار

تلگرافخانه بودند. فرمانفرما و سایرین همه جور. در باغ راه می‌رفتند. و صحبت می‌کردند. نزدیک غروب بندگان همایونی تشریف‌فرمای اندرون شدند. صدراعظم با سپهسالار در همان تلگرافخانه بودند. بعد سوار شده آمدم منزل؛ افطار کرده، شب باز سوار شده رفتم به باغشاه که صدراعظم را ببینم. باز در تلگرافخانه بود. باری سوار شده آمدم امیریّه. دم درِ اندرون، آصف‌السّلطنه بود، و کالسکه حضرت اقدس را هم حاضر کرده بودند، می‌خواستند بروند حضور شاه. قدری که نشستیم تشریف آوردند بیرون، با شاهزاده ظلّ‌السلّطنه سوار شدند؛ من و آصف‌السلطنه هم در رکاب مبارکشان سوار شدیم تا تشریف بردند به باغشاه، تشریف بردند اندرون.

من هم آمدم به منزل فرمانفرما. از قرار معلوم از کسی پذیرائی نمی‌کند ولی شیخ‌الاسلام قزوین که آنجا منزل دارد، از مردم پذیرائی می‌کند. باری قدری نشسته بعد آمدم منزل. شاهزاده موثّق‌الدوّله، معیّن‌السلّطان، حاجی امین‌الخاقان، آقا میرزا آقا خان، بودند. خیمه‌شب‌بازی هم آورده بودند، مشغول بازی بودند.

یکشنبه ۱۵ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

کالسکه خواسته، سوار شده، رفتم امیریّه. امروز به سلامتی و میمنت دختر شاهزاده جلال‌الدوّله که اسمش ملکه زمان است و از دختر مرحوم مستوفی‌الممالک است، برای حضرت والا ظلّ‌السّلطنه، عقد می‌کنند. من را حضرت اقدس خواسته بودند، برای بعضی ترتیبات. باری شرفیاب شدم، در اندرون مشغول ترتیبات اسباب عقد بودند. خنچه‌ها را منظّم می‌فرمودند. سعدالملک و سایر اجزای شخصی خودِ حضرت اقدس، بودند. خنچه‌ها، پول و جواهر، آینه، طاقه شال، قدری هم شیرینی بود و چهارده عدد خنچه بود. باری فرّاش‌های شاهی با اعتمادالملک فرّاش‌باشیِ حضرت اقدس، خنچه‌ها را بردند.

چون بمبارکی و میمنت بتوجهات حضرت امام عصر
عجل الله فرجه در ظلّ مراحم بندگان اعلیحضرت قدر
قدرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه روز
یکشنبه پانزدهم در دولت منزل حضرت مستطاب
اشرف اسعد اعظم والا سرکار آقای نایب‌السلطنه
دامت شوکته مجلس عقدی برای حضرت والا
شاهزاده ظلّ‌السلطنه دام اقباله منعقد است یکساعت
از شب شانزدهم گذشته خواهشمند است در حضور
مجلس مزبور و صرف شربت و شیرینی
قرین امتنانم دارید

صدراعظم
مشیرالسلطنه
دعوت کننده
رمضان سنه ۱۳۲۶

دعوت‌نامه عقدکنان ظل‌السلطنه پسر کامران میرزا نایب‌السلطنه
در زیر این دعوت نامه چاپی، غلامعلی‌خان عزیزالسلطان به خط خود نوشته است: رمضان سنه ۱۳۲۶، دعوت کننده مشیرالسلطنه صدراعظم

عقد را در پارک حضرت اقدس ظلّ‌السلّطان می‌کنند. باری، بعد اندرون‌ها را راه انداخته رفتند. دو ساعت و نیم به غروب مانده، حضرت اقدس با ظلّ‌السطنه داماد، سوار شده رفتیم به طرف پارک ظلّ‌السّلطان. آنجا معرکهٔ غریبی بود. دم در باغ چادر زده بودند. صدراعظم، نظام‌الملک، فرمانفرما، شعاع‌الدوّله، وزیر دربار، مستوفی‌الممالک که در واقع صاحبخانه و دائی عروس بود، مؤیّدالدوّله، آصف‌السّلطنه، سعیدالسّلطنه، امام جمعه و آقا سید احمد برادر آقا سیّد محمّد هم برای عقد آمده بودند.

باری رفتند به سلامتی و مبارکی عقد کردند.

توی عمارت، زنانه بود. تمام زن‌های رجال، شاهزاده خانم‌ها، دخترهای شاه شهید و شاهِ مرحوم و خانم‌های دیگر بودند.

هنگامهٔ غریبی بود از درشکه و کالسکه. خانم‌ها هم تماماً شب، افطار را اینجا خواهند خورد.

ملکهٔ جهان هم با تشریفات هر چه تمام‌تر، قزّاق، غلام، ژاندارم، کالسکهٔ بزرگِ تاج‌دار، آمده بودند. باری نیم ساعت به غروب، سوار شده، آمدیم امیریّه. در واقع مجلس رسمانهٔ مردانه در امیریّه است. از دم باغ تا پای عمارت، چراغان خوبی کرده بودند. دور عمارت (و) توی عمارت را، چراغان کرده بودند.

میوه و شیرینی زیادی توی تالار بزرگ چیده بودند. خیلی مصّفا شده بود. باری حضرت اقدس با علیقلی میرزا و حاجی امین‌السّلطنه، صرف افطار کرده، بعد از افطار شروع به آمدن کردند. مهمان‌ها علماء، وزراء، اهل‌نظام، صدراعظم، سپهسالار، امراء، شاهزادگان، اعیان، هر کس را که بخواهید، بود. خیلی مرتب و باشکوه بود.

بعد که خطبه تمام شد، بنای دادن ولیمه شد. این خدمت را به من رجوع کردند.

دادم. خیلی خسته شدم و کسل. مردم و خودمانی‌ها، بلائی به سر من آوردند که حدّ نداشت. از هر طرف که می‌رفتم، به قدر صد نفر مرا دوره می‌کردند، نزدیک بود که مرا خفه بکنند. دو مرتبه می‌خواستند پول‌ها را از دستم «چپو» بکنند. باری تا ساعت چهار و نیم، مجلس طول کشید. باری حضرت اقدس رفتند اندرون، موزیک هم می‌زدند.

دوشنبه ۱۶ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

برای کاری، سوار شده رفتم به خانه قوام‌الدوّله. تنها توی اطاق نشسته، مشغول روزه خوردن بود. بعد با هم سوار شده رفتیم به باغشاه درِ خانه.

بندگان اعلیحضرت همایونی اندرون تشریف داشتند: صدراعظم، سپهسالار، نیّرالدوّله، وزیر خارجه، مجدالدوّله، مشیرالدوّله (و) سایر ورزاء (و) امیرنظام بودند.

اغلب در تلگرافخانه بودند. از قراری که می‌گویند، تبریز خیلی شلوغ است. گویا دیشب هم صدراعظم و بعضی‌ها، در همین باغشاه خوابیده‌اند. از قرار اردوی دولتی بایستی شکست خورده باشد؛ چون خیلی همگی متفکّر بودند.

سه‌شنبه ۱۷ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

گلویم به شدّت درد می‌کرد، تب داشتم. با وجود این روزه را نخوردم. خیلی حالم کسل بود. وقت افطار حالم خیلی بد بود.

چهارشنبه ۱۸ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

امروز روزه نگرفتم، الحمدلله تب قطع شده، منصور آمده با حسن خان مرا «انجکسیون»[۱] کردند.

۱ـ آنژکسیون در زبان فرانسه به معنی تزریق است.

پنجشنبه ۱۹ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲٦

عمیدالخاقان پسر اعتمادالملک، فرّاش‌باشیِ حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه، از طرف آقا آمده بود احوالپرسی.

وقت افطار دیدم سرکار خاصه خانم، تشریف آوردند به احوالپرسی. شب هم آقا شیخ، معلمِ پسرهای حضرت اقدس با معزّزالحکماء حکیم مخصوص حضرت اقدس، آمده (بودند) از طرف حضرت اقدس احوالپرسی. بعد نظام‌العلمای مازندارنی با پسر اسماعیل خان سرتیپ سوادکوهی (آمدند) از قراری که صحبت می‌کردند، عین‌الدوّله از آذربایجان معزول شده است. مدّتی بود که در آنجا مشغول خیانت کردن بود. هیچ اقدامی نمی‌کرد. پول هم گرفته خورده به‌کار تبریز اهمیّت نداده، حالا عذرش را خواسته‌اند. گویا برود به همان فریمان. از قراری که می‌گویند: باز خواهد رفت به فریمان. حالا دارند تهیه قشون مجدّد می‌کنند که با یک حاکم تازه بفرستند. حاکم هم چند نفری را می‌گویند. معلوم نیست که کی است. اغلب قشونی که در تبریز جمع شده بودند، خود عین‌الدوّله اسباب تفرّق آنها را فراهم آورده، یعنی دستی دستی کار دولت را خراب کرده، ملّتی‌ها را بر دولتی‌ها مسلّط کرده، خیلی بدکاری کرده است. او از اوّل میل (به) استقلال سلطنت محمدعلی شاه نداشت و ندارد و مدتی بود کارشکنی می‌کرد. وقت مشروطه، تمام آدم‌هایش و نوکرهایش هم در انجمن‌ها بودند، شلوغ می‌کردند. دور نبود که اگر در تبریز اقدامات صحیح می‌کرد، به همین زودیها به صدارت برسد. ولی الحمدللّه به خیر گذشت. امیدوارم انشاءاللّه از شرّ (او) اهل این مملکت دور بشوند.

جمعه ۲۰ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲٦

یک حکم نظامی آوردند که سه ساعت به غروب، بایست حاضر بشوید در باغشاه. عذر خواستم، عصری حاجی امین‌الخاقان آمدند. قدری روزنامه نوشتم و شب

را احیای مختصری گرفتم.

شنبه ۲۱ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

ظهراز خواب برخاسته، شکرخداوند متعال رابجای‌آورده‌امروز راهم روزه گرفتم.

یکشنبه ۲۲ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

قدری روزنامه نوشتم، قدری هم ضعف دارم. عصری رفتم امیریّه، حضور حضرت اقدس. از روز هفده روضه می‌خوانند، در حوضخانه. خود حضرت اقدس بیرون عمارت فرش انداخته، مشغول خواندن قرآن مجید و نماز بودند. باری بعد از روضه به زن‌ها پول می‌دهند. دم در بزرگ، خود حضرت اقدس با ظلّ‌السّلطنه بودند، پول می‌دادند. قدری گردش کردیم، رفتیم پیش باغبانِ فرنگی، گردش کرده، بعد آمدم منزل. در این مسجد سپهسالار همسایه، دیگر از اعیان و اشراف کسی نمی‌آید.

دوشنبه ۲۳ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به امیریّه، حضور حضرت اقدس. در همان پشت عمارت که همه روزه می‌نشینند نشسته مشغول خواندن قرآن بودند. بعد خدمتِ پول دادن به زن‌ها را، به من رجوع فرمودند. بسیار کار بدی و مشکلی است. نزدیک بود دوباره من را خفه بکنند. ازدحام غریبی بود.

سه‌شنبه ۲۴ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

افطار کرده، قدری روزنامه نوشتم. از قراری که شنیدم عین‌الدوّله هیچ اقدامی نکرده، از آذربایجان قرار بود برود باز به فریمان. بنا شده بود فرمانفرما برود

آذربایجان؛ باز دومرتبه بنا شده که خود عین‌الدوّله بماند و حاکم باشد. خداوند انشاءاللّه سلاطین قاجاریّه را از شر عین‌الدوّله حفظ بکند. این کار هم باز به اعتقاد من خبط است. عین‌الدوّله خیلی خیالات در سر دارد، تا خداوند چه مقدّر فرموده باشد.

باری عین‌الدوّله را اگر بکشند، میل به استقلال محمدعلی شاه ندارد، بلکه خدای نخواسته، گوش شیطان کَر، می‌خواهد همچه اسمی در ایران نباشد یا روی زمین نباشد. انشاءاللّه به حقِ حق پاگیر خودش خواهد شد.

چهارشنبه ۲۵ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه. بندگان همایونی سوار شده بودند. صدراعظم هم نیآمده بود. سپهسالار هم با شاه سوار شده بود. باری کسی نبود.

آمدیم امیریّه، حضور حضرت اقدس. آصف‌السّلطنه و سعدالملک (و) جمعی بودند. زن زیادی امروز جمع شده بودند. از هر دو درها پول می‌دادند. هر چه به من اصرار کردند که من پول بدهم، عذر آوردم.

از اخبار تازه که ده دوازه روز است من یادم رفته بنویسم، این است که مجلّل‌السّلطان سرایدارباشی شده است.

پنجشنبه ۲۶ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

رفتیم مسجد ناصریِ همسایه پای وعظ آقا شیخ محمّد، پسر مرحوم حاجی میرزا محمّدرضا. موثّق‌الدوّله هم آنجا بود. بعد مدتی نشسته، سوار شده آمدیم امیریّه به روضه. اول رفتم حضور حضرت اقدس. حکیم آلمانی (که) تازه آمده است حضور آقا بود. امروز چون آخر روضه است زن زیادی آمده بودند. وقت دادن پول به زن‌ها من با موثّق‌الدوّله فرار کردیم.

جمعه ۲۷ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه. هیچ کس نبود. شاه هم هنوز نیآمده بودند. صدراعظم هم نیآمده، سپهسالار هم با شاه سوار شده بود.

امروز که روز سی‌ام میزان است، کوه را برف زده است. حکم نظامی از طرف سپهسالار آوردند (که) برای روز سه‌شنبه غرّه عید برای سلام. ولی تماشا داشت. یک مُهر داشت به قدر مهر بزرگ حضرت اقدس آقای نایب‌السّلطنه که مال زمان پنجاه سال پیش از این عهد بوده است.

نوشته بود: «سپهسالار اعظم امیر جنگ»، ولی قدری هم از مُهرِ آقا بزرگ‌تر، بالای مهر هم «ملاحظه شد» گذارده بودند. اگر بخواهم شرح بدهم مثنوی هفتادمن کاغذ می‌شود.

دیشب به سلامتی و به خواست خداوند، سرکار خاصه خانم، رخت بچه فرستاده بودند. چون دور نیست که به همین زودی‌ها انشاءالله به خواست خدا (و) به سلامتی و مبارکی متولد بشود. هنوز در راه است.

شنبه ۲۸ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

هوا بسیار سرد شده بود. کوه را هم ابر و مه گرفته بود. هوای بسیار خوبی بود. کوچه‌ها گل شده است. باری سوار اسب شده، رفتم به باغشاه درِ خانه. بندگان همایونی بیرون تشریف داشتند، با صدراعظم خلوت کرده بودند.

بعد از رفتن صدراعظم، شاه تشریف آوردند بیرون توی باغ.

ولیعهد با مؤیّدالدوّله و بعضی‌ها بودند.

دو اسب آوردند، گفتند شاه خریده است. یکی کهر (و) یکی قره کهر. نمی‌دانم این‌ها را از کجا خریده‌اند. تماشا داشتند. برای بارکشی خوب بودند . برادر به برادر دو

تومان نمی‌دهد!

یکشنبه ۲۹ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

دیروز که درِ خانه بودم سپهسالار، با وزیر دربار و حاجب‌الدوّله، رفتند دور باغ وزیر دربار که اندرون است برای ساختن قراولخانه (و) جای سرباز (و) فرّاش (و) اجزای کشیکخانه (و) خواجه‌ها. چون امسال را بندگان اعلیحضرت همایونی، گویا در همین باغشاه توقّف بفرمایند. بنّائی توی باغ را مشغول هستند. به قدر دو سه ذرع اغلب جاهایش بالا آمده است.

دو سه ساعت از شب رفته، رفتیم به منزل نصیر حضور؛ چون که حالا در دیوانخانهٔ عدلیّه است و رئیس محکمهٔ جزا است، برای طلبی که از عیسی خان داریم. بنا بود حاضرش بکنند، عذر آورده نیآمد.

شنبه سلخ شهر رمضان‌المبارک ۱۳۲۶

ظهر از خواب برخاسته، شکر خداوند متعال را بجای آورده، رفتم حمّام. تا غروب حمّام بودم.

سه‌شنبه غرّه شوّال ۱۳۲۶

لباس رسمی پوشیده، سوار شده، رفتم به باغشاه. باز هم باران گرفته. اوّل رفتم به چادر سپهسالار؛ سپهسالار، سردارها، امرای تومان، سایر صاحب‌منصب‌ها بودند. باران هم به شدّت می‌بارید. بعد عبدالله خان خواجه از طرف بندگان همایونی آمد پیش سپهسالار، که شاه فرمودند: چون باران می‌آید سلام را موقوف بکنید ولی همین صاحب‌منصب‌ها باشند (و) به حضور برسند. بعد از نیم ساعت که سلام موقوف شد،

یواش یواش (بنای) باز شدن راگذاشت. سپهسالار خیلی به سلام میل دارد که لباس رسمی بپوشد. اگر منعش نکنند، هر روز لباس رسمی می‌پوشد. باری بماند. بعد سفیر کبیر عثمانی آمده به حضور رسید، بعد وقتی که شاه، می‌خواست برود توی کلاه فرنگیِ کوچک برای پذیرائی سفیرها، به حضور رسیدیم، قدری به صاحب‌منصب‌ها، اظهار مرحمت فرمودند، بعد سپهسالار، دوباره افواج را خبر کرده که بیآیند دفلیه بدهند. اغلب از افواج رفته بودند. همین‌افواج، اردو را آوردند دفیله دادند. هوا هم خوب شده (بود) چند عدد توپ هم شلیک کردند. دوباره که افواج را خبر کردند، نصفی حاضر نبودند؛ بی‌ترتیب و خیلی خنک شده از قزّاق‌ها هم، چند نفری از صاحب‌منصب‌هایشان بودند.

چیز تازه که امروز دیده شد، اجلال‌السلّطنه هم سردار شده است. سردار ظفر، حاجی خسرود خان بختیاری که رفته بود بختیاری که سوار بیاورد، دیشب وارد شده، می‌گفت به قدر هزار سوار آورده‌ام. هفتصد هشتصد تایش فردا وارد می‌شود، باقی هم از عقب می‌آیند. برای ورودشان هم، تشریفات قرار داده‌اند که سوار با موزیک بروند به استقبال. دمِ باغ هم. دو سه فوج بایستند.

باری سردار اشجع بختیاری هم، امیر مفخّم شده است. خلاصه بعد از دفیله که تقریباً چهار ساعت به غروب مانده تمام شد، سوار شده آمدم منزل.

کوه را هم تا پائین، برف زیادی (پوشانده) است. شب را هم لرز و تب سختی کردم که چهل درجه تب داشتم.

چهارشنبه ۲ شهر شوّال ۱۳۲۶

امروز هوا صاف و آفتاب خوبی بود. چندان هم سرد نبود. صرف نهاری کرده، قدری هم استراحت کردم.

پنجشنبه ۳ شهر شوّال ۱۳۲۶

هوا صاف و آفتاب گرمی بود، سوار شده آمدم درِ خانه گفتند: صدر اعظم تلگرافخانه است با وزیر مخصوص (و) صاحب اختیار، با حاکم کرمان حرف می‌زند.

بندگان اعلیحضرت همایونی هم اندرون تشریف داشتند. نمک میل فرموده‌اند. بیرون هم نمی‌آیند. سپهسالار با اغلب سردارها در اندرون هستند.

باری رفتم در اندرون. سپهسالار، سردار کلّ و اغلب از سردارها، مخبرالدّوله، صدرالسّلطنه با بعضی از فضول‌های دیگر بودند. منتظر ورود سوارهای تازه بختیاری هستند که سردار ظفر رفته است بیاورد. امیر مفخّم هم بود. تشریفات زیادی اینجا حاضر کرده بودند برای ورود سوارها، و تشریفات به استقبال فرستاده‌اند. اینجا دو فوج سیلاخوری و فوج سوادکوه و یک باطری توپخانه، دو توپ کوهستانی و موزیک قزّاق و تشریفاتی که رفته بودند جلو. سوار قزّاق، سوار کشیکی، سوار سوادکوهی، سوار جهان شاه خان، یک باطری توپخانه با موزیک، یک دسته موزیک کشیکخانه، فوج طهران، فوج خلج، آجودانباشی، سردار ارشد که «علی خان گاردی» خود من بود و حالا همه کاره سپهسالار است.

باری مدّتی این مردم دم اندرون ایستاده بودند و آفتاب می‌خوردند، بعد خسته شدند.

مجلّل، سپهسالار و سایرین را برد به منزلش. در باغ بهجت‌الملک منزل دارد.

یواش یواش، مردم و سایر سردارها جمع شدند. بعد گفتند سوارها نزدیک شده‌اند. آمدیم در اندرون ایستاده، صدراعظم، ظلّ‌السّلطنه و جمعی که درِ باغشاه بودند، آمدند در اندرون. شاه را سپهسالار، خواهی نخواهی با این که کسل بود، از اندرون لباس نیم رسمی تنش کرده بیرون آوردند. دم در اندرون ایستادند. ولیعهد و محمد حسن میرزا و جمعی بودند. اول تشریفات آمده گذشته، بعد سوار آمد. می‌گفتند هشتصد سوار هستند؛ ولی به نظر بیشتر از پانصد نفر نبودند. باری خسته شدیم. شاه هم

می‌خواست برود اندرون ولی سپهسالار مانع بود. سوارها تمام رشید و خوب بودند. بیشتر مادیان سوار بودند، اغلب اسب‌هایشان هم خوب بود. اگر چه قدری لاغر بودند ولی خوب بودند. تا بعدازظهر طول کشید تا این سوارها گذشته، بعد هم افواجی که رفته بودند به استقبال و اینجا بودند. باری چهار به غروب خلاص شدیم. بعد شاه تشریف بردند اندرون. من با سایرین آمدیم به منزل سپهسالار، برای صرف نهار. امیر معظّم، آصف‌السلّطنه و اغلب از سردارها بودند. سه به غروب، آمدیم امیریّه. دو ساعت از شب رفته که حضرت اقدس از درِ خانه مراجعت فرمودند رفتم به حضورشان. بعد صدراعظم آمد به حضورشان.

جمعه ۴ شهر شوّال ۱۳۲۶

باز یک شبنامه از قول علمای نجف نوشته‌اند (و) در بعضی خانه‌ها انداخته‌اند بر ضد دولت و دولتیان.

شنبه ۵ شهر شوّال ۱۳۲۶

تمام را در منزل بودم. عصری قدری روزنامه نوشتم.

یکشنبه ٦ شهر شوّال ۱۳۲۶

عصری سوار شده، رفتم به باغشاه؛ به خاکپای مبارک شرفیاب شده، صدراعظم با سپهسالار در تلگرافخانه بودند. فرمانفرما با ولیعهد و جمعی از عمله خلوت، بودند.

صدراعظم با آذربایجان حرف می‌زد با عین‌الدوّله. او باز حاکم شده است. باز هم یک عده قشون با سوارهای بختیاری که تازه آمده‌اند، می‌روند تبریز.

از اخبار تازه این است که: وکیل‌الدوّله با دبیرالسلّطان پسرش، در این چند روزه

گویا بعضی انجمنی تشکیل داده بودند و بعضی شبنامه‌ها درست کرده بودند. وکیل‌الدوله را دیروز ظهر آوردند. بندگان همایونی، اوّل می‌خواستند سرش را ببرند. حضرت اقدس آقای نایب‌السّلطنه وساطت می‌کنند بعد چوب زیادی می‌زنند، امروز عصری هم او را می‌فرستند کاشان. پسرش دبیرالسّلطان را هم می‌فرستند بگیرند. اگر او را می‌گرفتند یقیناً سرش را می‌بریدند. هر چه کرده بودند گیرش بیاورند، نیاورده بودند. دو ساعت از شب رفته، خودش را می‌اندازد امیریّه، بست می‌نشیند.

دوشنبه ۷ شهر شوّال ۱۳۲۶

دیشب تا به حال، سرکار معززّالملوک دردشان است. امروز صبح زود هم سرکار خاصه خانم، تشریف آوردند اینجا. گاهگاهی هم از امیریّه، آدم و خواجه می‌آمد و می‌رفت! در واقع شلوغ شده بود خانهٔ ما. من هم معلوم است که چی می‌کنم. تمام را مشغول دعا خواندن و ذکر آیات بودم. هیچ حال خودم را نمی‌فهمیدم. تا ساعت هشت و بیست و پنج دقیقه از شب رفته، به سلامتی سرکار معززّالملوک، فارغ شدند. خداوند متعال یک دختر کرم فرمودند. امیدوارم انشاءالله به حق حقّ و به حق خمسه طیبّه که قدمش را مبارک فرماید.

سه‌شنبه ۸ شهر شوّال ۱۳۲۶

میرزا عزیزاللّه، مژده برده بود امیریّه. حضرت اقدس یک طاقه شال مژدگانی مرحمت فرموده بودند. بچه هم ماشاءالّله بد نیست. مشغول گریه بود. انشاءالله خداوند در پناه خودش حفظ فرماید. از حالا بی‌مزه نیست. باری تمام روز را در اندرون بودم. از طرف ملکه جهان و حضرت اقدس و سایرین می‌آمدند به مبارک‌بادی و می‌رفتند.

دو شب است که هیچ نخوابیده‌ام. بسیار بسیار خسته هستم.

چهارشنبه ۹ شهر شوال ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه. بندگان اعلیحضرت همایونی، سوار شده رفته (بودند) به فرح آباد. سپهسالار هم در رکاب مبارکشان سوار شده بودند.

صدراعظم در چادرش بود. صدرالسلّطنه، مشکوةالدوّله، لقمان‌الممالک و جمعی آنجا بودند. بعد آمدم دمِ چادر ناصرالسلّطنه. امیرنظام، سردارکل، سعیدالسلّطنه، صدق‌السّلطنه، مختارالدوّله، ناظم‌الدوّله، میرزاعباس خان شوکت، بودند. بعد سوار شده آمدم منزل. صرف نهار کرده، بعد از نهار قدری روزنامه نوشتم.

پنجشنبه ۱۰ شهر شوّال ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه. به رسم معمول، اوّل رفتم به چادر سپهسالار. مخبرالدوّله، امیر معظّم، و اغلب از سردارها بودند. سردار مؤیّد، امیر مفخّم، سردار ظفر، سردار مظفّر، سردار مقتدر، سردار شجاع، سردار منظّم، صدق‌السلّطنه، احتساب‌الملک و برادرهام امیرنظام مرحوم بودند.

صدراعظم هم با وزراء در چادر خودش بود. بعد بندگان اعلیحضرت همایونی، بیرون تشریف آوردند. رفتم شرفیاب شدم، مدتی بودیم. بعد صدراعظم، نظام‌الملک، قوام‌الدوّله، وزیر خارجه، صدرالسلّطنه و جمعی آمدند. نشان قدس هم به قوام‌الدوّله مرحمت شد. تمثال شاه شهید هم به معاون‌الملک. بعد آمدیم به چادر سپهسالار؛ وزیر مختار دولت هلند هم آمد، مرخص شد که برود. باری در چادر سپهسالار، سردار کلّ، مجدالدوّله، امیرنظام و بعضی از سردارها بودند. تا ظهر در خانه بودم.

جمعه ۱۱ شهر شوّال ۱۳۲۶

عصری سوار شده رفتم، امیریّه. دیدم کالسکه حضرت اقدس حاضر است،

می‌خواهند سوار بشوند. جمعی هم هستند. فخرالممالک پسر فخرالملک، دبیرالسلطان که بست نشسته است. بنان نظام، اعتمادالملک، آقا علی جمارانی و سایر اجزای مخصوص خود آقا هستند. باری آقا تشریف آوردند بیرون، با ظلّ‌السّلطنه سوار شدند. به من هم فرمودند سوار شو. هر جا من می‌روم با من بیا. سوار شده راندیم. رفتیم به خانه صدراعظم بازدید. خلوت بود، کسی را راه نمی‌دادند. بعد مراجعت کرده آمدیم امیریّه.

شنبه ۱۲ شهر شوّال ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه، درِ خانه. اوّل رفتم به چادر سپهسالار. بعد بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آوردند. رفتیم شرفیاب شدم، در حضور هم جمعیّت زیادی بود از هر قبیل. بعد باز آمدیم در چادر سپهسالار. قدری نشسته، سوار شده آمدیم به منزل.

اردوی نظامی که در رشت است، امروز مرخص شده آمده(اند) به شهر و در سربازخانه‌ها منزل کرده‌اند و یک عده قشون هم امروز معیّن شده که برود به تبریز. هنوز آنجاها شلوغ است. دویست عدد هم سوار بختیاری فردا پس فردا معجّلاً می‌روند به تبریز. تا سایر قشونی که بایست برود، حرکت کنند.

امشب، شب ششِ سکینه است. در واقع اسم‌گذاران است. سرکار خاصه خانم هم تشریف آوردند. شب را اینجا دعوت دارند. علیقلی میرزا، اعزازالسّلطنه هم آمدند. شب هم شیخ، معلّمِ سرکار معززّالملوک با آقا سید معلّم. حاجی امین‌الخاقان، آقامیرزا آقا خان و اخوان آمدند اندرون.

اول روضه خواندند، بعد اسم گذاردند. اذان به گوشش خواندند. حضرت اقدس لقب‌ایران خدخت، مرحمت فرمودندبایک جفت گوشواره.الحمدللّه شب خوبی گذشت.

یکشنبه ۱۳ شهر شوّال ۱۳۲٦

امروز را تماماً در منزل بود م.غروب هم آقا سید علی، معلّم ظلّ‌السلّطنه، آمد اینجا. عصر هم آقا سیدعلی، داماد آقا سید عبداللّه.

دوشنبه ۱۴ شهر شوّال ۱۳۲٦

رفتم به باغشاه درِ خانه. بندگان همایونی بیرون تشریف نمی‌آورند. رفتم به چادر سپهسالار. آنجا جمعی بودند از سردارها و غیره. حاجی میرزا حسین در عتبات مرحوم شده است. بازارها را بسته‌اند و ختم گذارده‌اند.

یک سیّد صرّافِ خیلی معتبر آذربایجانی، آمده بود به منزل سپهسالار. عرض می‌کرد و گریه می‌کرد و می‌گفت: ستّار در تبریز، ده هزار تومان پول به من حواله کرده، کسان من حواله‌اش را نکول کرده‌اند. حکم کرده است آنچه داشتم، غارت کرده‌اند و خانه‌ام را خراب کرده و آتش زده‌اند. آنچه سند داشته‌ام، چه مال خودم بوده است چه مال مردم، آتش زده‌اند. خیلی دلم سوخت. از این کارها ستّار در تبریز همه روزه می‌کند و هر روز به مردم پول حواله می‌کند. هر که ندهد خانه‌اش را آتش می‌زنند و مالش را به غارت می‌برند. باری صرف نهار کرده، بعد صدراعظم آمده با سپهسالار خلوت کردند.

سه‌شنبه ۱۵ شهر شوّال ۱۳۲٦

می‌خواستم سوار بشوم بروم درِ خانه. یک کاغذی از حضرت اقدس آمد که من می‌خواهم بروم به سرخه‌حصار؛ بیا ئید با من برویم. از دروازه شمیران رفتیم بیرون، از دور دیدم از خیابان دوشان‌تپه حضرت اقدس دارند می‌آیند. در رکاب مبارکشان، ظلّ‌السلّطنه، علیقلی میرزا، اعزازالسلّطنه، اقتدارالسلّطنه بودند. سرکار خاصه خانم با سه تا از خانم‌های دیگر هم، از عقب سوارِ کالسکه می‌آمدند. فتح‌الله خان کجوری با

سوارهایش بودند.

از سرگردنه سرخه‌حصار، آمدیم به باغ عمارت بزرگ. صرف نهار کرده، باغ و عمارت‌ها خیلی خراب شده است. پارسال هم خیلی درخت بریده‌اند.

از اخبار تازه این است که: امروز چند نفر از سوارهای بختیاری که تازه آمده‌اند، رفته بوده‌اند دم سفارت روس تماشا. سربازها مانع شده بودند. بعد دعوایشان می‌شود، یک نفر از مهترهای سفارت چند عدد تیر خالی می‌کند، هرزگی می‌کند. بختیاری‌ها هم چند نفری جمع می‌شوند. وزیر مختار روس، قزّاق خبر می‌کنند، خیلی قال و مقال می‌شود. سپهسالار و وزیر خارجه می‌روند عذرخواهی.

چهارشنبه ۱۶ شهر شوّال ۱۳۲۶

سوار شده رفتم درِ خانه. به خاکپای مبارک شرفیاب شده، بعد هم صدراعظم و قوام‌الدوله با بعضی‌ها آمدند. شرفیاب شدند. بعد وزیر مختار روس آمده، رفت که شرفیاب بشود.

از اخبار تازه: نظام‌العلماء پدر ناصرالسّلطنه و سعیدالسّلطنه مرحوم شده است. در خانه ناصرالسّلطنه مجلس ختم گذارده‌اند.

پنجشنبه ۱۷ شهر شوال ۱۳۲۶

سوار شدم رفتم به خانه ناصرالسلطنه چون ختم را آنجاگذارده‌اند. باری هرکس راکه بخواهید، بود. ختم را هم صدراعظم جمع کرده بود.

جمعه ۱۸ شهر شوّال ۱۳۲۶

تمام روز را در منزل بودم. نوکرها تماماً بودند. چون فردا حضرت اقدس با تمام

اندرون‌هایشان و اغلب از خانم‌های دیگر، در اینجا دعوت دارند. مهمانی خیلی مفصّلی است. تمام را مشغول ترتیبات مهمانی بودیم. از اخبار تازه این است که: آقا سید علی آقا یزدی که مدّتی بود جزء مستبدّین بود و مردم حرف‌ها به او گفتند و إسناد بر او بستند. بعد از بهم خوردن مشروطه به او پول ندادند، حالا سه چهار روز که مشروطه‌خواه شده است. چادری به اسم ختم مرحوم حاجی میرزا حسین، بلند کرده؛ بعد خودش رفته بود به منبر؛ بعضی حرف‌ها زده بوده که من بایست حکماً مشروطه را برقرار کنم و بعضی حرف‌ها که اسباب هیجان مردم بود، زده بود. جمعی هم هستند (که) گویا با او همدست شده‌اند. دو سه روز است که حرف او در میان است. خیلی تعجّب دارد که این مردم چرا بیخود همچه می‌کنند که اسباب اذیّت مردم بیچاره فراهم بیآید.

شنبه ۱۹ شهر شوّال ۱۳۲٦

رخت پوشیده مشغول کار مهمانی شدم. اوّل سرکار خاصه خانم با علیقلی میرزا، اعزازالسلّطنه (و) اعتضادالسلّطنه آمدند. رفتیم اندرون. دسته دسته مهمان‌ها می‌آمدند. بعد حضرت اقدس با ظلّ‌السلّطنه (و) اقتدارالسلّطنه، سلطان محمود میرزا آمدند، تشریف بردند اندرون.

مطربِ، دسته گلین هم آمده الحمدللّه مهمانی خوبی شده. درّةالدوّله هم بودند.

عصری حضرت‌اقدس را،بندگان همایونی احضار فرمودند و تشریف بردند باغشاه.

یکشنبه ۲۰ شهر شوّال ۱۳۲٦

سوار شده، رفتم به باغشاه. اوّل به رسم معمول، رفتم به چادر سپهسالار. جمعی آنجا بودند؛ آقا میرهاشم آذربایجانی که ضدّ مشروطه بود و جنگ‌ها کرد، حالا آمده به طهران در منزل سپهسالار منزل دارد. چندان سنّی ندارد. ریش‌هایش هم قدری کوسه

است. ولی به نظر بسیار آدم زیرکی می‌آید. از حرف زدنش و صحبت‌هایش معلوم می‌شود.که بایست خیلی آدم ابن‌الوقتی باشد.

باری گفتند بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آوردند، رفتیم شرفیاب شدیم. آصف‌الدّوله بود، امیر مفخّم بود، سردار ظفر بود (و) جمعی بودند. بعد رفته مشرف شده. دوباره آمدیم به چادر سپهسالار. امیر نظام هم آمده، سردار مؤیّد هم بود.

گفتگوی آقاسیدعلی آقا هم، عجالتاً تمام شده‌است.عذرخواهی کرده‌اند که نفهمیدیم.

باری بعد از نهار، سوار شده آمدیم امیریّه حضور حضرت اقدس.کالسکه ایشان حاضر بود و می‌خواستند بروند به باغشاه. من را در رکاب مبارکشان سوار کرده بردند به باغ مؤثّق‌الملک. مؤثّق‌الملک (و) صدر اعظم هم آنجا بودند. جمعی دیگر هم آنجا جمع خواهند شد،گویا مجلسی دارند که می‌خواهند کسی نفهمد. هنوز درست جمع نشده بودند. بعد سوار شده آمدم منزل.

دوشنبه ۲۱ شهر شوّال ۱۳۲۶

دبیرالسّلطان‌که در امیرّیه نشسته بود،پریشب ازامیریّه می‌رود سفارت روس می‌نشیند.

وزیر مختار دولت روس هم، پریروز از روسیّه او را معجّلاً خواسته (بودند) دیروز صبح رفته است. باری عصری سوار شده، رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس. بیرون تشریف داشتند. بعد «بارونوفسکی صاحب»، نایب اوّل سفارت روس آمد، من رفتم‌اندرون.بعدکه آمدم حضور حضرت‌اقدس، دیدم تشریف برده‌اند درِ خانه، باغشاه.

باری سوار شده، آمدم منزل.

سه‌شنبه ۲۲ شهر شوّال ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه، درِ خانه. حضرت اقدس نایب‌السّلطنه هم تشریف

آورده بودند. سپهسالار هم، توی باغ بود با اغلب از سردارها؛ سردار کلّ، امیر مفخّم، سردار ظفر، سردار منظّم. ضیاءالملک هم امروز دیده شد. نشان سرداری هم زده بود. معلوم شد که سردار شده است ولی معلوم نشد سردار چی است؟

باری هر کس را که بخواهید بود. صدر اعظم هم آمد. بندگان همایونی، بیرون تشریف آوردند، سردارها را خواستند، قدری اظهار مرحمت به هر یک فرمودند به جز من که هنوز بندگان همایونی نسبت به من کمال بی‌مرحمتی را دارند و از این فیض عظمی محروم هستم. خدای من بزرگ است. هر چه او خواسته است، آن خوبست. باری شاه و آقا و صدراعظم خلوت کردند. سپهسالار یک قدری بود، بعد آمد بیرون، رفتیم به چادر سپهسالار؛ صرف نهار کردیم.

بعد از نهار با آصف‌السّلطنه، سوار شدیم رفتیم پشت باغشاه. چون باغ شمیرانش را با یک باغ کوچکی با قدری زمین، با فرمانفرما عوض کرده است. باغ دو ساله است. قدری هم درخت دارد.

چهارشنبه ۲۳ شهر شوّال ۱۳۲۶

نزدیک ظهر رفتم حمّام. صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشتم. تمام را در منزل بودم، عصری آمدم بیرون، قدری راه رفته، هوا هم خوب شده بود.

پنجشنبه ۲۴ شهر شوّال ۱۳۲۶

سوار شده آمدم به باغشاه، درِ خانه. بندگان همایونی بیرون تشریف آورده بودند. حضرت اقدس آقا(ی) نایب‌السّلطنه، صدراعظم، سپهسالار، در حضور بودند.

رفتم به تماشای بنائی که در باغشاه می‌کنند. سه دستگاه عمارت می‌سازند؛ یکی عمارت بیرونی است که در وسط واقع است؛ یکی اندرونی برای ملکه جهان، یکی

خوابگا. یکی برای معزّزالسّلطنه و سایر عملجات اندرون می‌سازند. به نظر من که چندان خوب نیآمد.. باری خلوت تمام شده حضرت اقدس تشریف بردند اندرون، دیدنِ ملکه.

سپهسالار چادرش را برداشته، موقّتی یک اطاق می‌سازد. عصری تجّار به قدر دویست نفر آمدند، به حضور شرفیاب شدند، برای این که: «ماها مجلس نمی‌خواهیم. شاه را می‌خواهیم که حفظ ماها را بکند. تا شاه نباشد، امنیّت نیست. ماها لفظ مشروطه را نمی‌خواهیم، ما شاه را می‌خواهیم.» یک عریضه هم نوشته بودند ، مهر کرده بودند، اصرار داشتند که: «دستخط بشود که ما آسوده باشیم.»

اخبار تازه این است که: حاجی حسین آقا امین‌الضّرب، مبلغ زیادی به روس‌ها مقروض بود، روس‌ها مطالبه می‌کردند، سخت‌گیری می‌کردند، قرار دادند که املاک حاجی آقا را عوض طلب بردارند. آن وقت قدری هم پول بدهند چون به مردم هم خیلی بدهی دارد. وقتی املاکش را واگذار کرد، دیگر پول به او ندادند. تمام هستیش را از جانب بانک روس ضبط کرده‌اند. در واقع ورشکسته شده است ولی خودش هم رفته سفارت روس، بست نشسته است. من این کارها را هم از روی حرامزادگی می‌دانم. «البته زیر کاسه بود نیم کاسه‌ای!» قدری هم در باب او در حضور صحبت شد که بایست اصلاح کارش را کرد، حاجی ملک‌التّجار یک شعر خوبی برای سپسهالار و به هم خوردن مشروطه ساخته بود، خیلی هم خوب ساخته بود. بعد هم علماء آمدند. آمدن آنها هم برای همین بود.

آقا شیخ فضل‌الّله، امام جمعه، آقا شیخ عبدالنبّی و سایرین آمدند.

بعد آمدم امیریّه، حضور حضرت اقدس. شاهزاده عزّالدوّله، ملک آراء، تاج‌الدّین میرزا، مجدالدوّله، در حضور حضرت اقدس بودند. عزّالدوّله و حضرات باز برای ادعائی که از شاه دارند، برای املاک حاجی میرزا آقاسی آمده بودند.

باری چند شب است که حضرت اقدس آقا، با صدراعظم و سپهسالار و نیّرالدوّله

و مؤیّدالدوّله و امام جمعه و آقا شیخ فضل‌اللّه با هم نجوا می‌کنند. هر دو سه شب در میان، یک جا جمع می‌شدند.

باد بسیار سخت سردی می‌آید. پشت عمارت بزرگ باغشاه، به قدر یک کاغذ سیگار یخ بسته است.

از اخبار تازه: سفیر کبیر عثمانی که تازه آمده بود، (دو سه ماه پیش)، دوباره مراجعت کرده‌است و یک‌نفر «شاژدفر»ی که تازه آمده‌است جوان هم هست در جایش است.

از آقا سیدعلی آقا بنویسم. در آن چند روز که چادر زده بود و می‌خواست آشوبی برپا بکند، دَرِ یک شب در سه سفارتخانه رفته بود. اوّل سفارتخانه روس، بعد سفارتخانه آلمان، بعد سفارتخانه انگلیس، شب بعدش هم رفته بود سفارتخانه عثمانی. نزدیک بوده است که یک آشوب سختی برپاکند برای نفع شخصی.

جمعه ۲۵ شهر شوّال ۱۳۲۶

امروز تمام را در منزل، یعنی در اندرون بودم. شکر خداوند متعال را بجای می‌آوردم، تا شب شد استراحت کردم.

شنبه ۲۶ شهر شوّال ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه، در خانه. اول رفتم به چادر سپهسالار. سردار کل، مخبرالدوّله، سردار مظفّر، نظام‌السّلطنهٔ تازه که سردار مکرّم برادرزاده نظام‌السّلطنه مرحوم باشد و حالا لقب نظام‌السّلطنگی را به او داده‌اند، سردار مقتدر، سردار شجاع، سردار مخصوص، سردار منظم و... بودند.

بعدْ رفته به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، جمعی در حضور بودند. با مدبّرالدّوله و شعاع‌الدّوله. قدری در حضور بودیم.

بعد آمدیم رو به چادر سپهسالار. دم در برخوردیم به حضرت اقدس اعظم آقای نایب‌السّلطنه که با ظلّ‌السّلطنه می‌آمدند به حضور. باری آمدیم همان‌جا که چادر سپهسالار بود و حالا دارند اطاق می‌سازند.

فوج دماوند که ابوابجمع ظلّ‌السّلطنه است با انتخاب‌الدّوله سرتیپ فوج، می‌روند به آذربایجان. آمده از حضور گذشتند. بسیار جوان‌های خوبی داشتند. حضرت اقدس آقا و ظلّ‌السّلطنه (و) صدراعظم (و) ولیعهد، محمد حسن میرزا هم بودند. دفیله داده، گذشتند که بروند به تبریز.

بعد که حضرت اقدس می‌خواستند تشریف ببرند، محض التفات به سپهسالار، آمدند، آنجا. بعد تشریف بردند.

ظهیرالاسلام آمد که برود به خاکپای مبارک شرفیاب بشود.

یکشنبه ۲۷ شهر شوّال ۱۳۲۶

رفتم درِ خانه، باغشاه. بندگان اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف آورده بودند. صدرِ اعظم و سپهسالار در حضور بودند. فرمانفرما با علاءالملک و حشمت‌الدّوله و سردار کل و امیر مفخّم (و) سردار ظفر با بعضی از صاحب‌منصب‌ها هم بودند.

بعد امیر مفخّم با سردار ظفر را، به حضور خواستند. گویا بایست سردار ظفر برود آذربایجان.

سردار ارشد که علی خان باشد، او را هم می‌خواهند بفرستند. بختیاری‌ها از رفتن علی خان خوشحال نیستند.

باری بعد، بندگان همایونی آمدند در جلو کلاه‌فرنگی ایستادند. شرفیابی حاصل کرده، آمدیم به چادر سپهسالار. قدری نشستیم، او هم باز ترتیبات اردو که بایست برود می‌داد.

دوشنبه ۲۸ شهر شوّال ۱۳۲٦

امروز اول قوس است، هوا هم بد نیست. سرد است ولی نه مثل دو سه روز پیش. قدری روزنامه نوشتم.

رفتم امیریّه حضور حضرت اقدس. تشریف برده بودند درِ خانه. من رفتم خدمت سرکار خاصه خانم. تا یک ساعت از شب رفته که حضرت اقدس تشریف آوردند. تا ساعت دو و نیم آنجا بودم. بعد آمدم منزل.

از اخبار تازه: یک عریضه، تمام علمای طهران و اغلب ولایات به خاکپای مبارک، عرض کرده‌اند که مجلس شواری ملّیِ مشروطه، با مذهب ما موافق نمی‌آید. بایست سلطنت مطلقّه باشد که قرآن مجید (و) مذهب جعفری را محافظ باشد. ماها مقصودمان عدالت است (و) ترویج اسلام. استدعا کرده‌اند که مشروطه را موقوف بفرمایند. بندگان همایونی هم، دستخط فرموده‌اند که همانطور که علماء و حجج اسلام عرض کرده‌اند، قبول کردیم (و) موقوف کردیم. شرح دستخط را چاپ کرده‌اند. باری شرح عریضه و دستخط را خواهم نوشت.

سه‌شنبه ۲۹ شهر شوّال ۱۳۲٦

سوار شده رفتم به درِ خانه، باغشاه. اول به رسم معمول، رفتم چادر سپهسالار. مخبرالدوّله، امیر معظّم، صدرالسّلطنه، سردار منظّم، ضیاءالملک سردار، سردار مظفّر، سردار حشمت (و) برادرهای امیر نظام بودند. بعد رفتیم به حضور شرفیاب شده، باز آمدیم به منزل سپهسالار.

بعد حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه و صدراعظم آمدند. رفتند به خاکپای مبارک، شرفیاب شدند.

شرح اعلان دستخطِ مبارک را میرزا عزیزاللّه به خط خودش می‌نویسد:

«اِنّا نحنُ نَزَّلنَاالذّکر و اِنّا له لَحٰافِظون.

بعد از آنکه تلگرافات و احکام کتبی علماء اعلام و حجج اسلام از ممالک محروسه ایران، دایر بر حرمت مشروطیت و عرایض متضرّعانه اهالی در استیحاش از ایجاد مجلس شورای عمومی به توسّط حجج اسلامیّه دارالخلافه و امناء دربار جاوید اقتدار، از لحاظ مبارک بندگان اقدس همایونی خلّدالله ملکه و سلطنته گذشت، در بیست و چهارم شهر شوّال دستخط آفتاب نقط همایونی که به قلم معجز شمیم ملوکانه در صدر عریضه علماء عظام و حجج اسلام شرف صدور یافت، طبقات اهالی مجدّانه مطالبه صورت آن را می‌کردند. عجالتاً برای اطمینان عموم به طور طبع منتشر گردید، تا آنکه عمّاً قریب عکس گراور اشاعه و توزیع شود.»

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

«به موقف عرض بندگان اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه، خلّدالله ملکه و سلطنته، معروض می‌داریم:

در روز دوازدهم شهر حال شوّال که کارگزاران دولت، جمع کثیری از وجوه علماء و شاهزادگان و وزراء و امراء و اعیان و اشراف و تجّار (را) حسب‌الامر، احضار به دربار گردون مدار نمودند. و از طرف قرین‌الشّرف اراده سنیّه را به اعطای مجلس شورای عمومی و تأسیس قوانین آن ابلاغ فرمودند. تمام حاضرین متفّق‌الکلمه جواب عرض نمودند که مجلس شورای عمومی منافی با قواعد اسلام است و ممکن‌الجمع نیست، چنانچه به رأی‌العین مشاهده کردیم. ما مسلمانان که در تحت اقتدار سلطنت اسلامیّه هستیم، ابداً راضی نمی‌شویم وهنی به اسلام و دین ما برسد. در مقابل احکام اسلامیّه شاه و رعیّت یکسان است و بر همه لازم است حفظ دین و آئین شریعت سیّدالمرسلین.

بعد از آن، تلگراف عموم ولایات و ایالات که قریب به دویست طغرا بود؛ بعضی تفصیلاً و بعضی بر وجه اجمال، قرائت شد و پس از آن احکام حجج اسلام و علمای ولایات،گوشزد حاضرین شد و عرایضِ عدیده متظلّمانه در استیحاش از این بلیّه عظیمه، از طبقات علماء و اهل علم و طلاّب و تجّار و اصناف که غائب از آن محضر بودند، یکان یکان خوانده شد. بعد ذالک کلیّه حضّار مجلس، از علماء و تمام طبقات به توسط جناب اشرف صدراعظم، عریضه متضرّعانه در استدعای انصراف از این عزیمت، به حضور باهرالنّور ملوکانه تقدیم داشتند. و پس از استیندان، شرفیاب حضور معدلت ظهور شدند و استدعای مجدّانه حضوری هم نمودند و به وعده مراحم ملوکانه و قبول استدعای مقصد اسلامی به اصدار دستخط انجم نقط، مرخص شدند. تاکنون که یوم بیست و چهارم است از ناحیه مقدسه اعلیحضرت همایونی دستخط آسایش، شرف صدور نپذیرفته، از آنجائی که به حکم خلاق عالم جل اسمه حفظ بیضهٔ اسلام در قرون و اعصار بر عهده سلطان وقت و علماء اعلام است؛ از آن روز تا حال، همه روزه از داعیان مطالبه انجاز وعده و اصدار دستخط می‌نمایند و داعیان به دفع‌الوقت گذرانیده تا امروزکه مطالبه از حد گذشت، چاره ندیده جز شرفیابی دربار معدلت آثار و بحمدالله نائل شدیم و از پیشگاه همایونی ایفاء به وعده را جداً مستدعی هستیم و چون این استدعا از جهت ادای تکلیف شرعی است، از صاحب شرع رخصت رجوع نداریم و متضرعانه جداً دستخط آفتاب نقط در آسودگی اهل اسلام از اضطراب و وحشت و دهشتی که در این مرحله دارند از سده سنیه استدعا داریم، قسم به جمیع معظمات شرعیه که ماها بلکه تمام اهالی اسلام این مملکت برای تأسیس مجلس شورای عمومی حاضر نیستید و نتیجه آن را جز هدم دین و هرج و مرج و هدر (دادن) دماء محترمه و هتک نوامیس اسلامیه نمی‌دانیم. الامرالاقدس الاعلا مطاع.

بسمه تبارک و تعالی

جنابان مستطابان حجج اسلام سلمّهم اللّه تعالی:

عزم ما همه وقت بر تقویت اسلام و حمایت شریعت حضرت نبوی (ص) بوده و هست. حال که مکشوف داشتید تأسیس مجلس با قواعد اسلاّمیه منافی است و حکم بر حرمت داده‌اید و علماء ممالک هم به همین نحو کتباً و تَلگرافاً حکم بر حرمت نمودند. در این صورت ما هم از این خیال بالمّره منصرف و دیگر عنوان همچه مجلس نخواهد شد. لیکن به توجهات امام زمان عجل‌اللّه تعالی فرجه، در نشر عدالت و بسط معدلت، دستورالعمل لازم داده و می‌دهیم. آنجنابان تمام طبقات را از این عزم خسروانه ما، بر نشر معدلت و رعایت حقوق رعیّت و اصلاح مفاسد به قانون دین مبین اسلام حضرت خاتم‌النبییّن (ص) اطلاع بدهید.

محمد علی شاه قاجار

چهارشنبه سلخ شهر شوّال ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه، درِ خانه. اول رفتم به رسم معمول به چادر سپهسالار. بعد رفتم به خاکپای مبارک بندگان اعلیحضرت همایونی مشرّف شدم، صدراعظم در حضور بود. قدری ایستاده بعد مراجعت کردم.

یادم رفته بود بنویسم، وقتی که می‌آمدم رو به باغشاه، دمِ باستیون به حضرت اقدسِ آقا برخوردم که با ظلّ‌السّلطنه و سایر آقاهای دیگر، سوار کالسکه می‌روند رو به میدان توپخانه. نگاه داشتند اظهار مرحمت فرمودند. فرمودند که من می‌روم رو به دوشان تپه، تو اگر زود مراجعت کردی بیا.

این بود که من دیگر منتظر نشدم. سوار شده یک سر آمدم به منزل. تفنگ ساچمه‌زنی برداشته، یک درشکه اجاره کرده، آمدم رو به دوشان‌تپّه. نهار خوبی خورده، قدری از عهد شاه شهید و شاه مرحوم صحبت کردیم آقا ایستاد به نماز، من رفتم شکار پیدا کنم. باری غروب آمدیم سر استخر رزک، صرف چای و عصرانه کردیم، کالسکه‌ها را آوردند من هم توی کالسکه در حضور حضرت اقدس نشسته بودم؛ آمدیم دم دروازه، مرخصی حاصل کرده آمدم منزل.

پنجشنبه غرّه شهر ذیقعده ۱۳۲۶

سرکار معززّالملوک تشریف بردند به حضرت عبدالعظیم زیارت. بعد از ظهر آمدم اندرون، حضرات هم از حضرت عبدالعظیم مراجعت کرده، صرف نهار کرده، عصری هم قدری روزنامه نوشتم. صبح که اندرون رفته بودند به حضرت عبدالعظیم زیارت، کالسکه اندرون می‌خورده بود به اسب یک قزّاق. نزدیک بوده است دعوا بشود. اسب ترکمانی من راکه آقا بشیر سوار بوده، عوض اسب قزّاق برده‌اند. آمدم بیرون، قدری با آدم‌ها دعوا کردم.

جمعه ۲ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

دعاهای روز جمعه را خوانده. یک ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم به باغشاه، درِ خانه که سپهسالار را ببینم؛ برای اسب که برده‌اند ببینم چه میشود. سپهسالار نبود، رفته بود به شهر. چون که خواهرش تازه از تبریز آمده است دیدن او. ولی ناظم‌الاطباء، فارس‌السلّطنه، سالار اعظم، معین‌الممالک بودند. صحت‌الدوّله برادر اعلم‌الدوّله هم بود.

بعد سپهسالار آمد. مدتی صحبت کرده، از بابت اسب گفتند، چیزی به

«پالکونیک» نوشته ولی حکمش را نخواند.

شنبه ۳ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

صبح از خواب برخاسته آمدم بیرون. نصرت نظام، گاردی‌ها را مشق می‌داد. برد به باغشاه برای تشریفات وزیر مختار.

باری من هم سوار شده با محمد صادق میرزا رفتیم به باغشاه، درِ خانه، بندگان همایونی بیرون تشریف نیاورده بودند. سپهسالار هم رفته بود به میدان مشق. بعد بندگان همایونی بیرون تشریف آورده، اغلب از وزراء (و) سردارها (و) شاهزادگان (و) امراء بودند. به بعضی‌ها فرمایشات فرمودند.

عمارت بزرگ باغشاه را که سابق اسب‌دوانی بود، تالارش را درست کرده‌اند، برای بندگان همایونی. زیرش را هم برای حضرت اقدس والا ولیعهد و صندوقخانه و آبدارخانه (و) سایر...

باری بندگان همایونی قدری در باغ راه رفته، بعد تشریف بردند به عمارت بزرگ.

بعد سپهسالار هم از میدان آمد، قدری در چادرش نشستیم، صرف قلیانی شد، مجددا رفتیم شرفیاب شدیم.

وزیر مختار دولت ینگه دنیا که رفته بود و سه چهار ماه نبود، امروز سه روز است مراجعت کرده امروز آمده شرفیاب شد. او که رفت، ماها آمده در ایوان مشرّف شدیم. قدری فرمایشات ملوکانه فرمودند. بعد آمده سوار شده آمدم امیریّه.

بعد سوار شده آمدم به منزل. صرف نهار کرده، «پلکونیک» قزّاق آن اسب زخم شده قزّاق را عوض اسب من فرستاده، من مجدّداً سوار شده رفتم به باغشاه که اسب را به سپهسالار نشان بدهم. بندگان همایونی سوار شده بودند. سپهسالار هم سوار شده بود. آمدم دوباره امیریّه به حضور حضرت اقدس. مشغول تهیه عروسی ظلّ‌السّلطنه بودند که

انشاءالله به خواست خدا، این ماه بشود. اسب را گفتم از قول حضرت‌اقدس ببرند به «پلکونیک» پس بدهند. چیزی هم حضرت اقدس به او نوشتند. اگر اعتنا بکند!

از اخبار تازه این است که: از فردا یک مجلس دارالشّورای کبرائی در ارک شهر، در عمارت خورشید منعقد خواهد شد که ششصد نفر خواهند بود؛ چهل نفر از وزرای بیکار و شاهزادگان بزرگ (و) اغلب از امرا (و) بزرگان، رئیس این مجلس نظام‌الملک است. در واقع مجلس سناست به جز ورزاء که مصدر کار هستند، این مجلس را قرار داده‌اند که دزد بگیرِ وزراء باشند. مثلاً موثّق‌الدّوله هم جزء آن مجلس است! این مجلس گویا فردا منعقد بشود تا خداوند چه مقدّر فرموده باشد. پناه بایست به خودش برد.

یکشنبه ۴ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

چون مؤیّدالدّوله تلفن زده بود و با من کار داشت، سوار شده رفتم به خانه مؤیّدالدّوله. آنجا جمعی بودند (و) قاسم آقای امیر تومان نایب‌الحکومه. باری مدتی نشسته تماشای حکومت کردن شاهزاده را کردم. بعد با شاهزاده سوار شده، رفتیم دیوانخانه. امروز در عمارت خورشید افتتاح مجلس دارالشّورای کبر است. در واقع مجلس سناست، به ریاست نظام‌الملک.

باری وقتی‌که ما رسیدیم، دیدم مجلس بهم خورده (و) خطابه‌ها را خوانده بودند.

گویا نظام‌الملک می‌خواسته است نطق بکند، درست نتوانسته بود (و) از عهده برنیآمده بود.

باری صدر اعظم، عزّالدّوله، نظام‌الملک، امین‌الدّوله، مشیرالدّوله، عمیدالدّوله، پسر عزّالدوله، معین‌الدّوله، اجلال‌السّلطنه (و) جمعی بودند.

در هفته دو روز، این مجلس منعقد خواهد شد؛ روز شنبه و سه‌شنبه. بعد با مؤیّدالدّوله سوار شده، آمدیم امیریّه حضور حضرت اقدس، برای تدارک عروسی

ظلّ‌السّلطنه.

دوشنبه ۵ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

سوار شده رفتم امیریّه. امروز نهار را در خدمت سرکار خاصه خانم مهمان هستم. صرف نهار بسیار خوبی کرده، غنچه خانم، هم عصری با قمر سلطان خانم و روشنگ خانم که از زنهای شاه شهید هستند آمدند، آنها را ملاقات کرده، رفتند.

«شارژدافر» روس هم آمده شرفیاب حضورشان شد.

سه‌شنبه ٦ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

صبح از خواب برخاسته، شکر حضرت احدیّت راگفته، آمدم بیرون. نصرت نظام‌سایرنوکرهابودند. گاردی‌ها هم مشق می‌کردند. سوار شده رفتم به باغشاه، درِ خانه.

سپهسالار رفته بود خدمت صدراعظم، صدراعظم هم در همان کلاه فرنگی شاه، منزل کرده است.

بعد با سپهسالار آمدیم به چادرهای سپهسالار. بعد گفتند بندگان همایونی، بیرون تشریف آوردند.

رفتیم شرفیاب شدیم. صدراعظم در حضور بود. سپهسالار ماند، من آمدم امیریّه.

امروز بناست بنشینیم، از برای عروسی حرف بزنیم (و) مشغول تدارک بشوند.

مدّتی در حضور حضرت اقدس بودیم. بعد آمدهِ بیرون، در اطاق‌های اندرون نشستم؛ مستوفی‌الممالک، منشی مؤیّدالدوّله، انتخاب‌السّلطنه، بنان نظام (آمدند) پرنس دادیان از برای مهمان‌های فرنگی آمده بود، ترتیبات می‌داد.

از خبرها که امروز از پرنس شنیده شد (و) او از قول اجزای سفارت روس می‌گفت: در روسیه «شاپشال» خان راکشته‌اند، علی بیک را هم در اسلامبول انجمن

شورشیان حبس کرده‌اند و زنش که اهل فرانسه بوده فرار کرده است.

چهارشنبه ۷ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

سوار شده رفتم امیریّه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، مشغول ترتیبات عروسی شدیم.

دو ساعت از شب رفته، رفتم به باغشاه پیش سپهسالار، با نصرت نظام برای کارِ گاردی‌ها کار داشتم.

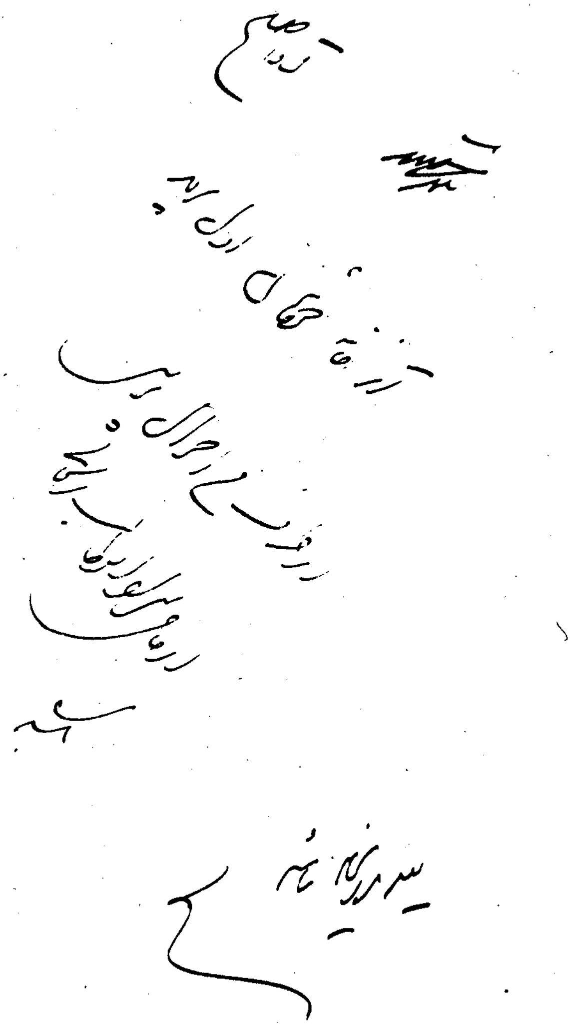
سپهسالار در چادرش بود. حاجب‌الدّوله، سردار مؤیّد، سعیدالسّلطنه، سالار اعظم، سالارالملک (و) بعضی از اجزای سپهسالار، (و) عبدالله خان خواجه بودند.

اسماعیل خان، سرتیپ فوج سوادکوه که در سوادکوه بود (و) مواظب سردار منصور بود، آمده است. یعنی سردار منصور را هم آورده است (و) در خانه سپهسالار است. وساطتش را سپهسالار کرده است.

پنجشنبه ۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه، درِ خانه. صدراعظم (و) سپهسالار در حضور بودند. مثل سایر مردم وِل وِل در باغ با سردار کل (و) جمعی راه رفتیم، صدق‌السّلطنه هم بود. بعد آمدم به چادر سپهسالار. خودش هم از حضور آمده، در چادرش نشسته بود، مجدالدّوله، امیر افخم، سردار مظفّر، آصف‌السّلطنه و جمعی از صاحب‌منصب‌ها (و) ناصرالدّوله (و) معتضدالسّلطنه (و) آجودانباشی توپخانه بودند. بعد سوار شده آمدم امیریّه.

مؤیّدالدّوله با میرزاهایش نشسته، مشغول نوشتن رقعه‌ها و ترتیبات عروسی بودند که انشاءاللّه تعالی به خواست خدا و توجه امام زمان (ع)، از روز یکشنبه ۱۱ شروع بشود. انشاءاللّه تعالی به زیر سایه حضرت اقدس اعظم، عروسیِ اولادهایشان را هم ببینیم. انشاءاللّه انشاءاللّه.



نامه‌یی منتشرنشده از محمدعلی‌شاه قاجار با خط و امضای خود شاه این نامه خطاب به یکی از رجال دربار است.

متن نامه: «فردا صبح از خانه خودتان اوّل بروید از طرف من احوالپرسی از حاجی میرزا ابوطالب زنجانی بکنید بعد به دَرِ خانه بیآئید.»



حاجی میرزا ابوطالب زنجانی با شاگردانش (ردیف اوّل) و غلام و نوکرهایش (ردیف دوّم). کودکی که در عکس دیده می‌شود مرحومه عزیزالملوک دریابیگی دختر حاجی‌میرزا ابوطالب زنجانی است.

۱ـ حاج‌آقا شیرازی وکیل معروف دورهٔ اول مجلس، ۲ـ حاجی‌میرزا ابوطالب زنجانی، ۳ـ عزیزالملوک دریابیگی

جمعه ۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

دعاهای روز جمعه را خوانده، صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشتم. عصری یک ساعت و نیم به غروب، رفتم امیریّه. اول در اطاق بیرونی رفتم پیش بنان نظام، پیش میرزاهای مؤیّدالدوّله نشسته، تماشای رقعه‌جات را کرده، بعد رفتم اندرون.

شنبه ۱۰ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

صبح از خواب برخاسته، رفتم بیرون. نوکرها بودند. باری سوار شده رفتم به باغشاه، درِ خانه. سپهسالار رفته بود احوال‌پرسی حاجی میرزا ابوطالب مجتهد زنجانی. گویا ناخوش است و از قرار سپهسالار را وکیل و وصیّ خودش کرده است.

باری قدری در آنجاها راه رفته، شاه هم تشریف آورده بودند بیرون. صدراعظم هم آمده رفت حضور شاه.

اغلب از وزراء و سردارها (و) اهل نظام و غیره بودند. اغلب بیخود راه می‌رفتند. بعد سپهسالار، سردارکل (و) مجدالدوّله آمدند.

رفتیم توی چادر نشستیم، امیر معظّم، مخبرالدوّله، سردار مظفّر، سردار حشمت هم بودند.

رفتم توی چادر امیرنظام. آصف‌السّلطنه، نظام‌السّلطان، معاون‌السّلطان، ناصرالدوّله، شبل‌السلّطنه هم بعد آمدند.

نیم ساعت به غروب، رفتم بیرون. رفتم به منزل موثّق‌الدوّله. آنجا هم نظام‌السلّطان (و) امین نظاره بودند. مجدالاسلام که آخوند فضولی است (و) نخود هر آشی است (و) راپرت وچی هر کسی است، آنجا بود ولی الحمدللّه زود رفت.

از اخبار تازه این است که: خلعت برای عین‌الدوّله می‌برند. یک پالتو خز. حاملش یک نفر از پیشخدمت‌های مخصوص است. آذربایجان الحمدللّه بهتر است. پسر تیمور

پاشاخان ماکوئی، جمعیت زیادی با خودش آورده است. به دور تبریز. سردار مقتدر هم که رفته است از طهران به طرف که فوج و توپخانه آنجاها را ببرد به تبریز، رسیده است. فوج دماوند که پنج روز است از طهران رفته است. فوج فدو همدان هم همین دو سه روزه حرکت خواهد کرد. در واقع اردوی آذربایجان خیلی بزرگ خواهد شد.

در ده پانزده روز قبل، به قدر شصت نفر از طرف شورشیان تبریز، مأمور شده بودند که بروند، به طرف... که مالیات و آذوقه جمع کنند. اگر قورخانه هم مال دولت باشد بیآورند... سایر جاهای آذربایجان منظّم است. عین‌الدوّله با اردو در باسمنج است.

یکشنبه ۱۱ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

امروز عید تولد حضرت رضا علیه‌السلام است. دیشب هم آتش‌بازی کردند در باغشاه. اول به رسم معمول، رفتم به چادر سپهسالار. سردار با مخبرالدوله و اغلب از صاحب‌منصب‌ها بودند. به مخبرالدوله هم حمایل آبی مرحمت شده، امروز هم سلام است. در واقع این عید را این شاه گرفته است.

خلاصه نزدیک ظهر سلام منعقد شد. مخاطب هم نظام‌الملک بود. حضرت ولیعهد و محمد حسن میرزا، با لباس تمام رسمی بودند. حضرت محمد حسن میرزا هم در سر قزاق‌ها ایستاده بود.

بعد از سلام «دفیله» شد خیلی طول کشید. بعد از «دفیله» سوار شده آمدیم امیریه.

امروز به مبارکی و میمنت، عروسی حضرت اشرف والا ظل‌االسلطنه است. شاهزاده ظل‌السلطان را هم، امروز حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه به شاه عرض کرده، احضارش کردند.

وقتی من رسیدم، نهار را صرف کرده بودند. تمام علماءبودند. امام جمعه و ظهیرالاسلام و و بودند. بعد مجلس بهم خورد، من رفتم اندرون، خدمت سرکارِ خاصه

خانم. اسباب «زاکوسکه» راکه شب‌ها بایست در عمارت مخصوص بچینند، حاضر کرده بودند. بسیار بسیار خوب و هر چه می‌خواستی بود. جای هزاران توصیف بود.

این روزها چون وقت ندارم مجال نوشتن ندارم (و) چند روز، یکمرتبه می‌نویسم:

روز اول و دوم، علماء و سادات و تجار بودند. شب را هم در عمارت مخصوص حضرت اقدس، مؤیدالدوله و جمعی بودند. روز سوم، صدراعظم (و) سپهسالار (و) عمله خلوت بودند. مطرب‌ها (و) موزیک‌ها. ارکستر، ارکستر قزاق‌ها که «بالالا»، می‌گویند، بسیار خوب موزیکی است.

در تالار بزرگ دور تا به دور، شیرینی (و) میوه گذارده بودند، بسیار مجلس عالی خوبی بود، منظم، از هر حیث خوب بود. روز چهارم، اجزای نظام بودند، سردارها و صاحب‌منصب‌ها تماماً بودند. روز پنجم، اجزای وزارت خارجه، منشی‌های بانک‌ها، مستوفی‌ها و لشکرنویس‌ها، بودند.

روز ششم هم آقایان قاجار، خواجه‌ها، اجزاء پست و گمرک و سایرین بودند.

یک شب هم درعمارت‌مخصوص سرمیزمهمانی شد سرمیزشام‌خوبی صرف شد.

روزها در عمارت مخصوص، محل جلوس داماد است. آنجا هم مطرب و موزیک جمعی بودند. بسیار خوب (و) منظم بود. شب‌ها الحمدلله خوش بودیم.

باری، شب یکشنبه ۱۸ شهر حال، به سلامتی و مبارکی به خواست خدا، عروس را آوردند. رفتیم آوردیم. تمام مردم بودند. امیریه را هم تماماً چراغان کرده بودند. افواج گارد، ژاندارم، قزاق، سوار بودند. خیلی باشکوه و مجلل عروس را حرکت دادیم. اغلب از شاهزادگان و وزراء بودند. کالسکه بزرگ شاه را هم حاضر کرده بودند. جمعیت هم زیاد در سر راه‌ها ایستاده بودند. زن و مرد زیادی بودند. کالسکه و درشکه، سر راه‌ها ایستاده بودند.

باری حضرت اقدس آقا و حضرت اقدس ولیعهد، حضرت والا محمد حسن

میرزا و اغلب از شاهزادگان بودند. عروس را وردکرده بردند اندورنِ من. مؤیدالدوله، مجدالدوله و عضدالدوله و معین‌السلطان و ناصرالدوله و نصرت‌الدوله و جمعی آمدند در اطاقِ من. در این چند شب و روز، در اطاق‌های اندرون من منزل‌کرده بودند. همه جور اسباب راحتی فراهم بود. کرسی خوبی ترتیب داده بودیم. شب هم اغلب اینجا می‌ماندند. در واقع یک اطاق تنبل‌خانه‌ای بود برای همه‌کس. الحمدلله به خواست خدا و توجه ائمهٔ اطهار، به خوبی و خوشی گذشت.

شب سه‌شنبه هم تمام سفرا و فرنگی‌ها دعوت داشتند. یکصد و شصت نفر سر میز شام خوردند.

بعد از شام هم به «سواره» خیلی‌ها دعوت داشتند. آتش‌بازی هم شده موزیک ارکستر، ارکستر «بالالا» (و) مطرب ایرانی زیادی هم بودند.

شب یکشنبه ۱۸ بعد از آوردن عروس، در ساعت نه از شب باران خیلی سختی آمد تا سه ساعت به غروب مانده روز یکشنبه.

روز شنبه ۱۷ من رفتم درِ خانه. به رسم معمول اول در چادر سپهسالار نشستم، جمعی بودند. بعد رفتم در عمارت بزرگ شرفیاب شدم، صدراعظم هم در حضور بود.

اخباری که در این روزها روی داده بود این است: خراسان چند روزی بود شلوغ شده بود، بازار را بسته بودند، شرحش راکاملاً اطلاع ندارم.

چند نفری هم آدم‌کشته شد، ولی الحمدلله، از قراری که می‌گویند اصلاح شده. استرآباد هم قدری بهم خورده، آنجا هم الحمدلله اصلاح شده است.

یک شمشیرالماسِ عالی،بندگان همایونی برای ظل‌السلطنه خلعت مرحمت فرمودند.

یک سرداری مروارید با شش عدد دکمهٔ الماسِ بسیار بزرگ هم ملکه جهان خلعت داده، گویا همان دگمه‌ها را ملکه داده است (و) سرداری را سرکار سرورالدوله داده است. باری بحمدلله به خوبی برگزار شد و از هر حیث خوب بود. بسیار عروسی

مجلل و باشکوهِ عالی شده، الحمدلله. انشاءالله امیدوارم به حق حق که در زیر سایه حضرت اقدس اعظم عروس‌های اولادهای این‌ها را ببینم.

روزها تا ساعت، هفت و هشت مشغول خدمت و زحمت بودم. به تمام کارها می‌رسیدم. شب دوشنبه ۱۹ مراجعت به منزل کردم، ولی بعد از ظهر دوشنبه من رفتم امیریه،برای مهمانی سفرا،نه ساعت از شب مراجعت کردم. آتش‌بازی به قدری بد بود که حساب نداشت. هیچ آتش نمی‌گرفت. آصف‌السلطنه از خجالتش نتوانست بماند، رفت.

بعد از شام، زن‌های فرنگی با ظل‌السلطنه رفتند اندرون برای دیدن عروس. یک ساعت و نیم طول کشید تا مراجعت کردند.

روزها هم در اندرون از روز اول تا شب یکشنبه و روز یک‌شنبه در اندرون‌ها مهمانی بود. مطرب زیادی هم زنانه در اندرون بودند.

سه‌شنبه ۲۰ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

شب یکشنبه ۱۸ فاطمه خانم همشیره را که چندین سال بود برای حاجی خان پسر عماد حضور عقد کرده بودند، به سلامتی بردند، انشاءالله مبارک است. دختر عماد حضور را هم در همین شب برای غلامحسین خان اخوی آورده‌اند، آن هم انشاءالله مبارک است. انشاءالله تا باشد عیش باشد.

سوار نظام، سهراب خان رئیس ژاندارم هم چون در این چند روزه عروسی خیلی زحمت کشیده و شب و روز مشغول خدمت بود، ملقب به سالار مجلل شده است.

اجلال‌السلطنه از وزارت نظمیه معزول شد. و غلامحسین خان امیر تومان، که نایب‌الحکومه بود، رئیس نظمیه شده است.

باری عصر رفتیم امیریه. مشغول ترتیبات دادنِ انعام خلعت‌های مردم بودند که در این روزها زحمت کشیده‌اند.

چهارشنبه ۲۱ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

از اخبار تازه این است که اخترالدوله زن علی خان سردار شده است. لازم است که مختصری از حال علی خان بنویسم:

این علی خان در اوائل سنهٔ ۱۳۱۳ در زمان شاه شهید که من دیگر لازم نیست به تفصیل شرح حال خودم را و مقام و مرتبه خودم را بنویسم. البته دیگران نوشته‌اند اگر غرض خرج نداده باشند. اگر بخواهم زیاد شرح بدهم آن وقت بایست یک کتاب علیحده بنویسم، آنوقت خیلی مفصل می‌شود.

باری در آن سنه، در ماه رمضان من تعزیه می‌خواندم، آن هم شرحش خیلی است. شش دست لباس خوبی برای پیشخدمت‌هایم درست کرده بودم (تا) وقتی که فرنگی‌ها می‌آیند پیشم خدمت بکنند.

یکی از شب‌ها سفیر عثمانی آمده بود به تعزیه‌خوانیِ من. آن لباس‌ها را داده بودم، پیشخدمت‌ها پوشیده بودند، شاه شهید از آن لباس‌ها خوشش آمده، مرا خواسته، مقرر فرمودند که بایست چهل نفر برای من گارد درست بکنی، از این لباس‌ها هم بپوشانی برای نظم تکیه و دور تخت.

آنوقت معمول من این بود که از شاگردهای مدرسه نظامی چون لباس‌هایشان قشنگ بود می‌آوردم. علی خان هم متصدی این کار بود. از مدرسه شاگردها (که) می‌آمدند،این جلوشان می‌افتاد،چون خودش هم‌شاگرد مدرسه‌بود و پیاده نظام بود (این‌ها) برای تشریفات تکیه که گاهی بایست قشون یزید بشوند (و) گاهی در جلویِ ابن‌سعد بیافتند.

علی خان می‌آمد (و) دور تخت می‌گشت. باری وقتی که شاه این فرمایش را به من فرمودند من بیرون آمد علی خان در جزء صاحب‌منصب‌ها ایستاده بود، گفتم که شاه همچه حکمی به من فرموده‌اند. علی خان شنید. از فردای آن روز بنا به گرفتن گارد (کردم)، مدت شش روز چهل نفر گارد با لباس بسیار بسیارِ عالی حاضر شد، علی خان

چون بسیار پریشان و مفلوک بود واسطهٔ زیادی تعیین کرد که گارد را او مشق بدهد. به یک جهت هم این گارد ملقب به گارد نصرت شد.

باری چندی نگذشت که گارد خوبی تربیت شده، علی خان هم آنها را مشق می‌داد. با اصرار هر چه تمام از حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه یاور اولی، از برای او گرفتم (البتّه) بعد از چندین روز دعواها و گفت‌وگوها.

تا روز هفدهم ذیقعده که شاه شهید در حضرت عبدالعظیم، شهید شد. بعد از شاه شهید و تغییر سلطنت، علی خان هر شب با ده نفر کشیک من را می‌کشیدند.

ورود مرحوم مظفرالدین شاه، میرزا علی اصغرخان صدر اعظم می‌خواست گارد را معزول بکند، از آنجا که خدا نمی‌خواست معزول نشدند. شجاع‌السّلطنه سردار اکرم، رئیس قشون شده بود.

بعد از دو ماه از ورود مظفرالدین شاه، یعنی از همان روز که شاه شهید شد، حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه از کار دست کشید و رفت و او دست گذارد روی قشون با دستیاری همین سردار کل حالیه.

باری روزی که مظفرالدین شاه در تخت جلوس به سریر سلطنت کرد، در موقع سلام من دیدم، علی خان نشان و حمایل سرهنگی انداخته است. ترسیدم که گفت‌وگوئی بشود، بازخواست کردم، گفت: «عیبی ندارد ملاحظه بفرمائید آجودان‌باشی کل هم نشان و حمایل سرداری انداخته است!»

از همان روز هم سرهنگ شده بود. بعد تغییرات شده، صدراعظم‌ها عوض شدند، وزیر جنگ‌ها پیدا کردیم، من خودم را از نظام خارج کردم ولی چون این گارد را خودم درست کرده بودم، از من کسی نمی‌گرفت (و) همه جا تحسین و تعریف از نظم و مشق اینها بود. از علی خان هم خیلی توجه می‌کردم. ماهی ده تومان هم از جیب خودم به او ماهیانه می‌دادم. در سال ۱۳۱۷ هم پول عروسی به او دادم. زنی هم از برای خودش

گرفت، همین‌طور پیش من بود و شب و روز مشغول خدمت بود (و) شب‌ها جا و مکانی نداشت. پدرش او را بیرون کرده بود و شب‌ها اغلب یا در منزل آقا میرزا آقا خان یا منزل حسین‌خان فرنگی که او هم یکی از آدم‌های من بود، می‌رفت.

چندین سال هم، همینطور درب خانه من روزگاری می‌گذراند. من هم از او نگاهداری می‌کردم. اغلب هم شب‌ها در منزل آقا بشیر می‌خوابید. بعد از دو سال در سنه ۱۳۱۵ به او اذن جلوس سر نهار دادم.

باری در سنه ۱۳۱۹ با حاجی خانم که یکی از کلفت‌های ما بود راهی پیدا کرد. حاجی خانم دختر میرزا موسی خوش‌نویس بود. و دختر خاله مادر اخترالدوله که زن من بود. حاجی خانم هم طرف میل اخترالدوله بود. چون هم آوازخوان بود و هم همه کاره. زن دائی اخترالدوله هم بود و همیشه در خانه ما بود.

یواش یواش کارش بالا گرفت، یکی دو کاغذ هم به توسط حاجی خانم برای خود اخترالدوله داده، اخترالدوله هم بسیار بدش آمد که چرا بایست نوکر از برای من کاغذ بنویسد. باری من این مطلب را فهمیدم. چندی پی بهانه می‌گشتم، که علی خان را از ریاست گارد معزولش بکنم.

چندی نگذشت که معلوم شد، علی خان هفت هشت تا تفنگ‌های گارد را برده گرو گذارده است. فرستادم تحقیق کردند، معلوم شد که راست است. در صورتی که من هیچ وقت از او هیچ چیز مضایقه نداشتم، تا حتی جوراب (و) کفشش را من می‌دادم، خیلی از این مطلب اوقاتم تلخ شد.

در عهد سپهسالاری امیر خان سردارِ مرحوم بود، به شاه راپرت کرده، دستخطی به خط عین‌الدوله صادر شد (که) چوب زیادی به علی خان بزن (و) حبسش بکن، تفنگ‌ها را هم بگیر، همین کار را هم کردم. چوب زیادی زدم، دو روز هم حبس بود، تا تفنگ‌ها را به هزار زحمت یکی یکی پیدا کرده از گرو درآوردم.

باری رفت یک سالی پیدایش نبود. خیلی به سختی زندگی می‌کرد. پدرش چون جزء کشیک‌خانه بود، بعد از یک سال در دستگاه امیربهادر جنگ دیده شد که در آنجا خیلی هم به فلاکت زندگی می‌کرد. وقتی که شاه مرحوم به فرنگستان رفت، امیربهادر چون با من خوب نبود، می‌خواست او را به رغم من ترقی بدهد. او را با خودش برد به فرنگستان که او را شاه شناس بکند، برعکس شد. کیف مرحوم حکیم‌الملک را دزدیده، از آن سفر هم خوب برنگشت. امیربهادر بعد از هزاران زحمت کاری کرد، که او بتواند در روزهای سلام لباس رسمی بپوشد، ولی بسیار بی وقار.

یک دسته موزیکانچی برای کشیک‌خانه درست کرده (بود که) او رئیس آنها شد. و جلوی آنها می‌افتاد. باری چندی نگذشت که سرتیپ اول شد بعد لقب ارشدالدوله گرفت، تا اینکه مظفرالدینشاه مرحوم شد، بنای مشروطه‌بازی و انجمن درست کردن اغلب از ترک‌های مظفرالدین‌شاهی شد امیر بهادر (هم) معزول شده رفت به خانه‌اش.

نایب‌السلطنه، سپهسالار، وزیر جنگ، میرزا علی اصغر خان صدراعظم، ظل‌السلطان از یک طرف و فرمانفرما از یک طرف.

اجزای مظفرالدینشاه دیدند که اگر بخواهند اینجا روی کار باشند آنوقت بار و بنه این پول‌های خزانه، قرض‌ها و جواهرات، چه می‌شود و کارها زار می‌شود؛ این بود که اغلب انجمن‌ها را موسّسش این ترک ها بودند، اسباب کشته شدن اتابک هم اینها شدند. (باعث)معزولی نایب‌السلطنه همین‌ها شدند،باعث فرستادن فرمانفرمابه‌تبریزهمین‌ها شدند.

باری خیلی مفصل است. علی خان انجمن مرکزی را درست کرد، امیربهادر که آن وقت‌امیرجنگ لقب گرفته بود و حالا سپهسالار است خرج انجمن مرکزی را می‌داد.

اول مرتبه که بنای بدگوئی به شاه و ارکان دولت را مردم کردند، در انجمن مرکزی بود که از هر انجمنی چند نفر را تعیین کرده بودند، که در انجمن حرف بزنند و منتشر به سایر انجمن‌ها بکنند.

علی خان رئیس انجمن بود؛ اول‌ها بسیار اهمیت داشت، روی مردم را آن انجمن باز کرد به روی دولت. بنای کج را از اول در این انجمن گذاردند. باری تفصیل خیلی مفصل است. این بود که اغلب از مردم فهمیدند که بنای این انجمن برای چه چیز است. این بود که انجمن بعد از رسیدن امیر جنگ به ریاست کشیک‌خانه بهم خورد. علی خان را هم مردم فهمیدند که مقصودش چه بود، این بود که بهم خورد.

تا امسال، در اوائل سال نمی‌دانم چه کرده بود که علی خان راگرفته آوردند در منزل حاجب‌الدوله،او رازنجیرکردند،مدتی‌هم حبس بود.بعدامیر جنگ توسطش را کردبازآشکاراً آمدپیش‌امیرجنگ.افواجی‌که‌جزءکشیکخانه‌است‌علی‌خان فرمانده آنها بود.

تا روز پنجشنبه چهارم شهر جمادی‌الاول که بندگان همایونی تشریف بردند به باغشاه برای بر هم زدن مجلس و گرفتن آن اشخاص.

علی خان هم آن روز چون امیر جنگ در زرگنده بود او را امیرجنگ فرستاده بود که پیش شاه باشد.

تا این که شاه تشریف بردند به باغشاه، امیرجنگ هم از سفارت آمده در باغشاه به اردوی شاه ملحق شد.

تا آن روز که مجلس را توپ بستند، کار را قزاق‌ها کردند و اهل مجلس تماماً فرار کردند و انجمن مظفری آذربایجان را خراب کردند. علی خان با چند اراده توپ و قدری از سوارهای کشیکخانه و قدری از فوج سوادکوه و فوج سیلاخوری آمدند برای «چپو». خرابی خانه ظل‌السلطان در واقع برای غارت بود. چند تیر توپ هم برای مجلس انداختند، یک تیرش در رفت خورد به خانه نظام‌الملک، دو سه تیر دیگر هم رفت توی شهر و خانه‌های مردم را خراب کرد، باری کالسکه‌ها و درشکه‌های ظل‌السلطان را غارت کزده، آنچه در خانه ظل‌السلطان بیچاره بود غارت کرد، از آنجا مالی به هم رسانده، صاحب کالسکه و درشکه و اسب شد، بعد از بهم خوردن مجلس، امیرجنگ

سپهسالار و وزیر جنگ شد، علی خان را هم سردار کرد، همچه قلمداد کرد که آنچه خدمت کرده (شده) تمام را این یک نفر کرده است.

ریاست مخزن را هم به او داده، فوج زدند علاءالدوله بیچاره را هم به او دادند، رفته رفته آدمی شد.

گر آستانه سیمین به میخ زر کوبند گمان مکن که یهودی شریف خواهد شد

باری لباس‌های خیلی غریبی هم برای سربازها دوخته، پولی هم پیدا کرده است. سرکار اخترالدوله چندی است که زن ایشان شده است، اغلب اسباب تعجبشان است که چه طور اخترالدوله راضی شده است که زن همچه آدمی بشود که سال‌ها نوکر خودش بوده و همیشه عقب کالسکه‌اش سوار می‌شده، تا خداوند متعال چه تقدیر فرموده باشد، بایست پناه به خودش برد. علی خان هم حالا پیش خود سپهسالار است، یعنی نوکر شخصی اوست. منزلش هم در خانه اخترالدوله است.

این است تفصیل علی خان و سرگذشت او. تا بعد خداوند برای او چه تقدیر فرموده باشد. بی‌کم و زیاد نوشتم. تُعِزُّ مَن تَشاء و تُذِلُّ مَن تَشاء.

پنجشنبه ۲۲ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه دَرِ خانه. سپهسالار نبود، رفته بود به خانه‌اش برای دیدن وزیر مختار آلمان.

باری اطاق‌های سپهسالار تمام شده رفتیم آنجا نشستیم، آصف‌السلطنه، سردار مظفر، امیر مفخم، سالار فلان که حالا ملقب به امیر معزز شده است که علی اشرف خان باشد، تازه از تبریز آمده است، آنجا بودند.

ظهر خود سپهسالار آمده، صرف نهار کرد، سردار ناصر هم آمده بعد از نهار رفتیم به حضور شرفیاب شدیم، امروز اتفاقاً نسبت به من اظهار مرحمت فرموده،

احوالپرسی کردند. اگر چه هیچ افتخار نکردم، مثل این که اظهار مرحمت نمی‌فرمایند. باری فرمانفرما و جمعی در حضور بودند.

از اخبار تازه: کاظم آقای میرپنج که امیر تومان شده بود و با قزاق‌ها رفته بود به تبریز که هنوز آنجاها شلوغ است. از شورشیان، شب آمده بودند به اردو که توپ ببرند، فهمیده بودند، زد و خورد زیادی کرده بودند، چند نفری از قزاق‌ها کشته می‌شوند و از طرف شورشیان بیشتر کشته می‌گردند. خود کاظم آقا هم کشته می‌شود. کار آنجا خیلی اهمیت پیدا کرده است و سخت شده است. هنوز یک طرفی نشده است ولی گویا نزدیک به اتمام است. انشاءالله.

جمعه ۲۳ شهر ذیقعده ۱۳۲٦

مختارالسلطنه، مجلل‌الدوله و حسین خان سرتیپ آمده، مدتی صحبت کرده، رفتند. امروز نهار را خانه معین‌السلطان دعوت دارم.

نیم ساعت به غروب مانده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. اندرون تشریف داشتند. تا سه ساعت از شب رفته حضور آقا مهمان بود، یعنی اخترالدوله و مادرش.

شنبه ۲۴ شهر ذیقعده ۱۳۲٦

امروز به سلامتی سکینه خانم جونم یعنی ایراندخت به حضرت عبدالعظیم مشرف شده بود. امیدوارم انشاءالله همان حضرت عبدالعظیم پشت و پناهش باشد.

عصری سرکار معززالملوک تشریف‌فرمای امیریه شدند، ایراندخت هم رفت، این دفعه اوّلی است که ایراندخت تشریف بردند امیریه. امیدوارم انشاءالله به حق حق و به حق خمسه طیبه زنده باشند (و) این مادر و دختر بروند امیریه، حضور حضرت اقدس و خانم برسند و خوش باشند. انشاءالله تعالی.

باری من هم رفتم به سفارت روس برای تبریک، چون روز عید امپراطور است. جمعی آنجا بودند: سفرا، صدراعظم، سپهسالار، وزیر خارجه، وزیر دربار، مخبرالدوله (و) بعضی از اجزای وزارت خارجه.

تبریکی گفته، بعد سوار شده، آمدم منزل، لباس عوض کرده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس.

آنجا هم مشکوةالدوله، مختارالسلطنه (و) سایر اجزای شخصی خود حضرت اقدس بودند. بعد هم وزیر مختار آلمان آمد.

نیم ساعت از شب رفته آمدم در عمارت مخصوص امیزیه، چون که امشب را شام در سَرِ میز مهمان ظل‌السلطنه هستیم.

مؤیدالدوله، نصرت‌السلطنه پسر شاه مرحوم، یمین‌الدوله، عضدالسلطنه، نصرالدوله، ناصرالدوله، دو پسرهای وزیر دربار، خسام‌السلطنه، مجلل‌الدوله و پسرهای خود حضرت اقدس، سالار مجلل، مختارالسلطنه، شبل‌الملک، پسر سردار ناصر، مهمان بودیم. غلامحسین خان درویش ساز می‌زد. حاجی خان ضرب می‌گرفت با قربان خا- صفدر خان، نی می‌زد.

«سینمو فتوگراف» هم آوردند، چندین پرده خوب نشان دادند.

یکشنبه ۲۵ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

نماز و دعاها را خوانده، بعد حضرت اقدس هم بیدار شده، رفتم اندرون حضورشان شرفیاب شدم، حضرت اقدس تشریف‌فرمای حمام شدند. من هم آمدم خدمت سرکار خاصه خانم، یک ساعت به غروب آمدم حضور حضرت اقدس. بارونوفسکی مترجم سفارت روس آنجا بود. آمدم منزل غنچه خانم، نبود، از آنجا آمدم طرف منزل.

دوشنبه ۲۶ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

اخبار تازه امروز این است که: صدرالعلماء، پسرهای ملامحمد تقی کاشی، پسر مرحوم حاجی ملاعلی، رفته‌اند به سفارت عثمانی؛ چند نفری هم با ایشان رفته‌اند، مشروطه می‌خواهند، خداوند حفظ کند، باز نمی‌دانم چه در زیر سر این مردم بی‌همه چیز است. می‌خواهند برای نفع شخصی خون چند نفر مسلمان را بریزند؛ بی‌جهت اسباب اذیت مردم را فراهم کنند.

سه‌شنبه ۲۷ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

سوار شدم رفتم به درِ خانه به خاکپای مبارک مشرف شدم، در منزل سپهسالار هم قدری بودم، نزدیک ظهر سوار شده آمدم امیریه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم. از آنجا آمدم منزل.

صرف نهار کرده، قدری هم استراحت کرده، باقی را تماماً در منزل بودم.

مردم که رفته‌اند سفارت عثمانی تماماً هستند، باز هم در میانه مردم صحبت (و) همهمه زیادی است، از مشروطه و غیره حرف می‌زنند.

چهارشنبه ۲۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه دَرِ خانه. اول رفتم به اطاق‌های سپهسالار که تازه ساخته است. «شارژ دافر» عثمانی آنجا بود و مشغول صحبت بودند، بعد که من رفتم خلوتشان تمام شده، با سپهسالار رفتم به حضور.

در خاکپای مبارک، حضرت اقدس آقا و صدراعظم بودند. ماها جمعی بودیم، دیگر موقع نشد شرفیاب بشویم.

در همان دور عمارت راه می‌رفتیم. باری بعد سپهسالار آمده با هم رفتیم به

تلگرافخانه که در همان عمارت بزرگ باغشاه است.

سپهسالار می‌خواست با تبریز حرف بزند، با سالار جنگ بختیاری یعنی با «باسمنج».

سپهسالار می‌گفت: «شارژدافر» عثمانی می‌گفت این اشخاصی که آمده‌اند سفارت پناهنده شده‌اند،همین قدرکه‌دولت به آنها اطمینان بدهد که به آنها اذیت نکند،را ازسفارت بیرون خواهیم کرد.به‌این‌مطلب هم‌راضی شده‌اند عثمانی‌ها، ولی باور نمی‌کنم.

باری حضرت اقدس با صدر اعظم از خدمت شاه بیرون آمدند، حضرت اقدس به من گفت بیا امیریه.

باری سپهسالار می‌گفت که: عین‌الدوله دور شهر تبریز را محاصره کرده است. سوار زیادی هم مجدداً مشغول جمع‌کردن هستند. باری با نصرت‌الدوله سوار شده آمدیم به منزلش، رفتیم پیش فرمانفرما. یک اطاقی دارد که درش توی دالان باز می‌شود، در واقع خارج و داخل است. باری سردار معتضد و حاجی امین‌السلطنه هم آمدند. مدتی صحبت کرده، نهار خوبی سر سفره صرف کرده، از آنجا آمدم امیریه حضور حضرت اقدس، جمعی آنجا بودند: آقا شیخ فضل‌الله، امام جمعه، ظهیرالاسلام، سلطان‌العلماء و برادر آقا سیدمحمد، و جمعی دیگر.

صدراعظم، وزیر خارجه، وزیر دربار، نیرالدوله، قوام‌الدوله، حشمت‌الدوله، مشغول شورا بودند، ولی خود حضرت اقدس ابداً هیچ فرمایشی نمی‌فرمودند. مذاکرات تماماً در باب رفتن حضرات به سفارت بود و گفت‌وگوهای آنها و کاری کردن که اسباب آسایش مردم بشود. دیشب هم «بارونوفسکی» مترجم سفارت روس با «چرچیل» مترجم سفارت انگلیس رفته بودند پیش صدراعظم، خیلی گفت‌وگو کرده بودند، گفته بودند که حتماً مشروطه بدهید. نزدیک بوده است که صدراعظم با «بارونوفسکی» دعوایشان بشود، چیزی نمانده بوده است که تو سر هم بزنند! باری صبح هم صدراعظم رفته بوده است، که استعفا بکند، حضرت اقدس نگذارده بوده است. باری تا یک ساعت

از شب رفته من در امیریه بودم، حضرات هم مشغول مذاکرات بودند. بعد من رفتم. سایرین تا ساعت پنج از شب رفته نشسته بودند.

امشب را مهمان بنان نظام هستیم. سوار شده رفتیم به مهمانی. مؤیدالدوله بود، غلامحسین امیرتومان رئیس نظمیه شهر، با مستوفی‌الملک میرزای مؤیدالدوله.

باری الحمدلله شب خوبی گذشت. مطرب‌های خوبی داشتیم؛ می‌زدند. گلین ماژر با دو سه نفر دیگر بودند، می‌رقصیدند.

پنجشنبه ۲۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۶

عصری سوار شده، رفتم امیریه حضور حضرت اقدس «بارونوفسکی» نایب اول سفارت روس در حضور آقا بود. مختارالسلطنه، نظام‌السلطنه، نظام‌السلطان هم بودند، بعد سوار شده تشریف‌فرمای باغشاه شدند که به خدمت شاه برسند.

جمعه غره شهر ذیحجه ۱۳۲۶

بعضی‌ها که برای سفارتی‌ها که برنج و بعضی چیزهای دیگر داده بودند، آنها را گرفته بردند به اداره. آقا سید محمد یزدی هم در حضرت عبدالعظیم است.

شنبه ۲ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

برف آمده است و زمین‌ها سفید شده است. باری سوار شده رفتم درِ خانه، در اطاق‌های سپهسالار. امیرمعظم، مخبرالدوله، آصف‌السلطنه، امیر مفخم، سردار ظفر، سردار مظفر، ضیاءالملک، سردار مخصوص، آجودانباشی توپخانه، عمیدالملک، امیر معزز که علی اشرف خان باشد. سردار معتضد و جمعی بودند و معاون‌السلطان. حشمت‌الدوله هم بود رفت به حضور.

دو ساعت به غروب سوار شده رفتم به خانه غنچه خانم، بعد رفتم به امیریه حضور حضرت اقدس. تشریف‌فرمای در خانه شده بودند. تا دو ساعت و نیم از شب رفته آنجا بودم، حضرت اقدس تشریف نیاوردند. بعد سوار شده آمدم به منزل.

از اخبار تازه این است که: اشخاصی که در سفارت هستند، هنوز بیرون نرفته‌اند. ژاندرام در سر راه‌ها گذارده‌اند که دیگران به آن‌ها ملحق نشوند و زیادتر از این نشوند.

باری افتخارالسلطنه زن انتظام‌الدوله پریشب سم خورده بود جهتش هم این بوده است که انتظام‌الدوله که رفته است مازندران، نه پول می‌دهد به او نه کاغذ می‌نویسد، طلبکارهایش هم او را دور کرده‌اند. اخترالدوله هم اسم افتخارالسلطنه را این روزها بدنام کرده است که افتخارالسلطنه کارهای بد می‌کند، او هم سم خورده ولی زود فهمیده‌اند و جلوگیری کرده‌اند.

یکشنبه ۳ شهر ذیحجه ۱۳۲٦

دو ساعت به غروب مانده «شارژ دافر» روس با «بارونوفسکی» آمدند پیش من. مدتی نشسته، صحبت کرده، رفتند.

از چیزهائی که ننوشتم، خاطرم رفته بود، این است که: میرزا نورالله خان که سابقاً وزیر مالیه رشت بود، بعد رفته بود به فرنگستان، مدتی است که در فرنگ مرده است. می‌خواستند نعشش را بیاورند گویا به قدر دو هزار تومان خرج داشته، در همان فرنگستان دفن کرده‌اند.

دوشنبه ۴ شهر ذیحجه ۱۳۲٦

گفتند امروز بازارها را بسته‌اند. بعد که تحقیق شد معلوم شد برازها و بعضی‌های دیگر که مفسد هستند، بازارها را بسته‌اند و می‌خواهند شهر را شلوغ بکنند. آقا سید علی

آقا هم در حضرت عبدالعظیم است. جهت رفتن آقا سید علی آقا به حضرت عبدالعظیم این است که در زمان مشروطه او مستبد بود، چه‌ها کرد! چه‌ها گفت! مردم درباره او چیزها در روزنامه‌ها نوشتند، او را کافر گفتند (و) ضد دین خواندند. بعد که مشروطه بهم خورد به خیالش که دیگر آقا صاحب کرورات خواهد شد. باری هفت، هشت هزار تومان پول می‌خواست. خداوند رحمت کند شاه مرحوم را از بس که از دولت روس پول قرض کرد و داد به ترک‌ها (و آنها) عمارت، مبل، جواهرات، نشان‌های برلیان ساختند و خانه‌ها. اهل آذربایجان بدهوا شده‌اند.

همین آقا سیدعلی آقا را ماهی هزار تومان پولش می‌دادند. یک خانه از برایش خریدند هشت نه هزار تومان. حالا هم با این کم پولی‌ها و این گفت‌وگوها همین توقع‌ها را دارد. دو سه مرتبه هم به او وعده دادند ولی ندادند، مردم هم پیش او به مرافعه نمی‌روند. دَخل ندارد، مشروطه‌خواه شده است، رفته به حضرت عبدالعظیم. تا خداوند چه مقدر فرموده‌باشد. خلاصه‌بعد مؤیدالدوله آمد اگر چه حاکم است ولی درست از شهر خبر نداشت.

با مؤیدالدوله سوار شده رفتیم امیریه حضور حضرت اقدس. تشریف‌فرمای باغشاه شده بودند. مؤیدالدوله رفت اندرون خدمت سرورالدوله. من هم رفتم خدمت سرکار خاصه خانم، تا سه ساعت از شب رفته آنجا بودم، آقا را هم مختصر زیارتش کرده، سوار شده آمدم، سر راه رفتم به منزل غنچه خانم، افتخارالسلطنه آنجا بود.

سه‌شنبه ۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه. رفتم به خاکپای مبارک مشرف شدم. سپهسالار، امیر معظم، حشمت‌الدوله، اغلب از صاحب‌منصب‌ها بودند. بعد با سپهسالار آمده رفتیم به منزل سپهسالار. مجدالدوله، محمد صادق خان امیرتوپخانه، آصف‌السلطنه، سردار کل، ظهیرالاسلام، سردار مظفر، آجودانباشی کل، نیرالدوله

بودند. پیش از نهار ظهیرالاسلام رفت به حضور.

باری عصری سوار شده آمدیم رو به منزل بهرام میرزا پسر شاهزاده ظل‌السلطان که سردار مسعود است (و) از اصفهان آمده است. خواستم بروم دیدن او، نبود رفته بود خانه معین‌السلطان. رفتم آنجا از او دیدن کرده مدتی صحبت می‌کردیم. در چند وقت پیش از این رفته بود به شکار، زمین خورده بود یعنی پرت شده بوده است، اسبش هم در همان‌جا مرده بوده است، خودش هم صدمه سختی خورده بود.

اخبار تازه این است که مجدالدوله زنش (را) که دختر مرحوم رکن‌الدوله بود و ملقب به عزیزالسلطنه بود طلاق داده است.

چهارشنبه ۶ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

بازارها و دکان‌ها را تماماً باز کرده‌اند. در واقع الحمدلله امن شده است، ولی معدودی هنوز در سفارت هستند. آقا سیدعلی آقا هم در حضرت عبدالعظیم است، معلوم نیست از ... کی می‌خورد؟

پنجشنبه ۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه که سپهسالار را ببینم، نبود. با صدراعظم و سایر وزراء رفته بودند زیر باغ باغشاه به باغ موثق‌الملک، آنجا اجلاس دارند. رفتم به منزل حاجب‌الدوله، در این اطاق‌های کوچک که تازه ساخته‌اند منزل دارد. مدتی نشسته دو به دو صحبت کردیم. بعد سوار شده، آمدم امیریه حضور حضرت اقدس. رفتم به حضورشان شرفیاب شدم کسی نبود به جز اجزای شخصی خودشان.

جمعه ۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

عصری رفتم دیدن سفرا، چون که اولِ سالشان است، اوّل ژانویه.

اوّل رفتم سفارت ایتالیا، بعد خانه رئیس گمرک کارت گذارده، سفارت اطریش کارت گذارده، خانه «کُنت»، دیدن کرده، خانه مادام «اندرفی» دیدن کرده، سفارت «ینگه دنیا» کارت‌گذارده،خانه دکتر «لندی» کارت‌گذارده، سفارت فرانسه کارت گذارده، سفارت انگلیس کارت‌گذارده وسایرنایب‌هایش.سفارت آلمان دیدن‌کرده، سفارت بلژیک کارت گذارده، خانه دکتر «کپن» حکیم شاه کارت گذارده، بعد رفتم خانه نصرت‌الممالک.

از اخبار تازه این است که دیروز یکی از سردارهای بختیاری با امیر مفخم یا سردار ظفر با یکی از خوانین بختیاری دعوا کرده، میانه آنها بهم خورده بود، یک مرتبه سوار می‌شوند می‌روند و بنای نامربوط گوئی را می‌گذارند، بنا می‌کنند به مشروطه خوب گفتن، «زنده باد مشروطه!»

باری می‌روند به حضرت عبدالعظیم که بروند به ولایت، دیگر باقی را نمی‌دانم چه بوده البته تحقیق می‌کنم، خواهم نوشت، رفته بَرِشان گردانده‌اند.

یکی دیگر هم از اخبار تازه این است که در چند وقت قبل از این، به بچهٔ باغبانی که در باغ وزیر دربار که حال اندرون بندگان همایونی بوده است،گویا یکی از کلفت‌های ملکه به او پولی می‌دهد که برود انار بخرد، وقتی که می‌رود انار بخرد یک نفری به او ده تومان پول می‌دهد، سیصد تومان هم به او وعده می‌دهد و یک بمب به او می‌دهد که این را ببر اندرون در جلوی بندگان همایونی بزنّ زمین. بعد آقا عبدالله خواجه از دست او می‌گیرد و اهمیتی برای او قرار می‌گذارد که من بمب گرفته‌ام. شاه سپهسالار، حاجب‌الدوله (و) سایرین را می‌خواهد که چیست؟ می‌گویند که از بچه باغبان تحقیق کنید، استنطاق بکنید. عبدالله خان مانع می‌شود، سپهسالار هم به واسطه دوستی که حالا با عبدالله خان دارد، تصدیق به قول او می‌دهد (و) از استنطاق مانع می‌شوند. «باری به هر جهت»، می‌کنند، عبدالله خان می‌گوید اگر هر کدام این کار را کرده بودید، حالا چیزها می‌خواستید. بمب هم مثل این دینامیت‌ها که با کهنه می‌سازند (و) بچه‌ها می‌زنند زمین

بوده است. بعد که بعضی از رندها تحقیق می‌کنند کار خود عبدالله خان بوده است. می‌خواسته است از بندگان همایونی چیزی بگیرد. همچه معروف است! دیگر معلوم نیست که چه بوده است، یا تمامش دروغ است یا اگر درست باشد شرحش همین است، بر پدر عبدالله خان لعنت که بسیار آدم بد ذاتی است.

شنبه ۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه، به درِ خانه. سپهسالار در حضور بود با صدراعظم. تا من رسیدم بیرون آمدند. رفتیم در اطاق سپهسالار نشستیم، مجدالدوله، سردار کل، آصف‌السلطنه، سردار مظفر (و) جمعی بودند.

امین‌السلطنه هم رئیس ذخیره شده است، دختر شاه مرحوم «اقدس السلطنه» را هم گرفته، یعنی عقدش کرده است. این همان دختر شاه است که عروس موثق‌الدوله بود (یعنی) زن عین‌السلطان. باری انشاءالله مبارک است. بعد از نهار سپهسالار سوار شده، با کالسکهٔ من رفت به خانه‌اش، جهت قهر سوارهای بختیاری این بوده است که میانه امیر مفخم، با سردار ظفر بهم خورده است. بیشتر این سوارها را سردار ظفر آورده است. سردار ظفر حاجی خسرو خان است پسر مرحوم حسینقلی‌خان ایلخانی. امیر مفخم با این‌ها همیشه بد بوده است، یعنی اینها بر او برتری داشته‌اند، سمت ریاست هم داشته‌اند.

امیر مفخم همان شجاع‌السلطان است که پیش شاه حالیه و شاه مرحوم در تبریز بوده است. حالا او بر سردار ظفر برتری پیدا کرده است. بیشتر زحمت را این کشیده است. می‌خواهند بفرستند به تبریز، سردار ارشد را هم می‌خواهند بفرستند که باز زحمت‌ها را این بکشد آنوقت سردار ارشد نمی‌دانم چه بشود! می‌گفته است من (به) تبریز نمی‌روم. پسرهایم را می‌فرستم. یک نفر از ماها کافی است برای رفتن. با هم بهم زده بودند قهر کرده رفته بود حضرت عبدالعظیم، خود سپهسالار با امیر مفخم رفته او را

برگرداندند. باری تمام را در باغشاه بودم. تا عصری جمعی بودند، آنها رفتند من رفتم اطاق معاون‌السلطان که در جنب اطاق‌های سپهسالار است. قدری هم با او صحبت کردم. رفتم اطاق حاجب‌الدوله، نماز خوانده، سردار منظم حاجی محمد اسمعیل ضیاءالسلطان که می‌گفتند برای شاه بمب انداخته، مدتی در زمان مشروطه حبس بود، بعد از بهم خوردن مشروطه هم او را گرفته حبس کرده‌اند، حالا او را ول کرده‌اند و همه روزه در دیوانخانه است. هر چه هم دلش بخواهد می‌گوید.

باری بعد سپهسالار آمده رفت در تلگرافخانه خدمت صدراعظم، با تبریز حرف می‌زدند.

یکشنبه ۱۰ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

رفتم حمام، بیرون آمده، لباس رسمی پوشیدم، امروز عید اضحی است. صبح زود هوا صاف بود ولی رفته رفته ابری و مستعد بارندگی شده.

گوسفند را کشته، رفتم خانه حاجی امین‌الخاقان، نبودند، سوار شده رفتم خانه معین‌السلطان. موثق‌الدوله (و) حاجی امین‌الخاقان آنجا بودند. دست حاجی امین‌الخاقان را بوسیدم. جمعی هم آنجا بودند برای تماشای کشتن شتر. خیلی شلوغ بود منتظر تماشا نشده سوار شده رفتم رو به باغشاه. در راه جمعیت از هر قبیل ایستاده، منتظر شتر بودند.

باری رفتم باغشاه. اول در اطاق سپهسالار، به رسم معمول، کلنل قزاق، سردار کل و مخبرالدوله آنجا بودند. برف خوبی می‌آمد. وزیر مختار روس با دختر و زنش، اغلب از صاحب‌منصب‌های سفارت روس، زنِ وزیر مختار اطریش، اغلب از صاحب‌منصب‌های انگلیسی آمده بودند برای تماشای سلام.

باری سلام منعقد شد. در وقت سلام هم برف می‌بارید. حضرت اقدس آقا هم در سلام تشریف داشتند. حضرت اقدس ولیعهد و حضرت اقدس محمد حسن میرزا هم

بودند (و) در سر قزاق ایستاده بودند. صدراعظم و سایر وزراء (و) شاهزادگان بودند. باری نظام‌الملک مخاطب بود. بعد از سلام دفیله شد در وقتی که گارد من از جلو می‌گذشت، سپهسالار از من تعریف کرد، حضرت اقدس هم همراهی کرده ولی از آنجا که به این بنده بسیار کم مرحمت هستند و بسیار از من بدشان می‌آید، هیچ نفرمودند. انشاءالله نظر خداوند از من دور نشود، اینها نقلی ندارد.

باری از اخبار تازه این است که علی خان سردار ارشد را امروز مرخص فرمودند برود به تبریز. به او خیلی مرحمت فرمودند. بندگان همایونی به هر چه (از) این نوع آدم است خیلی مرحمت دارند. یعنی اگر کسی بخواهد از کسی در حضور همایونی تکذیب بکند بایست بگوید که این سابق متشخص بوده است یا پدر و مادری دارد، بندگان همایونی به او بی‌مرحمت می‌شوند. بلکه می‌خواهند همچه آدمی نباشد.

باری فردا علی خان سردار ارشد می‌رود به تبریز. علی خان بسیار طرف میل و اعتماد درخاکپای‌مبارک شده، دور نیست که آخرش سپهسالار بشود. بعضی حرف‌ها به شاه زده بوده است که سپهسالار هم به زحمت با وزیر دربار،اسباب بیرون کردن او شده‌اند.

باری‌بعد از دفیله آمدیم به اطاق سپهسالار. صرف نهار کردیم، هوا هم باز صاف شد.

دو ساعت و نیم به غروب آمدم امیریه حضور حضرت اقدس. هنوز از در خانه مراجعت نکرده بودند، رفتم خدمت سرکار خاصه خانم رسیدم. نماز هم در همان‌جا خواندم، نیم ساعت به غروب حضرت اقدس تشریف آوردند. مغرب رفتم به حضورشان شرفیاب شدم مجدالدوله، اجلال‌السلطنه، آصف‌السلطنه، نظام‌السلطان، معتضدالسلطنه با پسرش مجلل‌الدوله آمدند و به حضور آقا مشرف شدند. من و مجدالدوله ماندیم تا سه ساعت از شب گذشته.

دوشنبه ۱۱ شهر دیحجه ۱۳۲۶

از اخباری که امروز شنیدم این است که اصفهان بر هم خورده، جنگ سختی شده

است. اقبال‌الدوله هم رفته است به قنسولخانه روس یا انگلیس بست نشسته است، معلوم نیست جهت چیست؟ تا انشاءالله شرحش را مفصلاً بنویسم.

سه‌شنبه ۱۲ شهر ذیحجه ۱۳۲٦

باران می‌بارید، سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه. به رسم معمول رفتم اطاق سپهسالار. سردار کل، امیر معظم، سردار ناصر، سردار حضور که شهاب‌الملک پسر آصف‌الدوله باشد (و) جمعی بودند، صدراعظم هم تلگرافخانه بود. دیشب هم گویا تا صبح در همین‌جا بوده است و با اصفهان حرف می‌زده‌اند.

سوارهای بختیاری با سردارهای بختیاری گویا به تبریز نروند یا نصف بروند به تبریز، باقی بروند به اصفهان. باری آنها هم در تلگرافخانه بودند.

باری حضرت اقدس آقا هم تشریف آورده بودند خدمت بندگان همایونی.

باری، بعد با سردار کل، سردار حضور و بهاءالدوله رفتیم شرفیاب شدیم، چون خلوت بود دیگر زیاد نایستاده سلام نظامی داده مرخص شدم، من دیگر نماندم. سوار شده آمدم به منزل.

چند روزی است طرف عصری، یعنی از نیم ساعت به غروب مانده الی نیم ساعت از شب رفته به قدر دو سه هزار کلاغ بلکه هم بیشتر می‌آیند در باغِ بهارستان. خیلی تماشا دارد. بعضی از مردم خَرِ احمق می‌گویند می‌آیند در مجلس عزاداری می‌کنند! بعضی‌ها مضمون کرده‌اند که می‌آیند برای خودشان وکیل معین بکنند، من می‌گویم، آمده‌اند، آن اشخاصی را که هرج و مرج‌طلب هستند، بخورند.

چهارشنبه ۱۳ شهر ذیحجه ۱۳۲٦

از اخبار تازه این است که علاءالسلطنه از وزارت امور خارجه معزول شده،

سعدالدوله منصوب شده (و) وزیر خارجه شده است.

باری شاهزاده فرمانفرما هم می‌رود به اصفهان، فوج و سوار می‌برد. حکومت اصفهان با اوست. تفصیل اقبال‌الدوله گویا این است که سر یک نفر بچه شده است. اصفهان بهم خورده است. توپ بسته است، دیگر معلوم نیست صحت دارد یا خیر. اقبال‌الدوله هم که رفته به قنسولخانهٔ انگلیس، این دیگر بدتر شده است. حالا حکم شده است اقبال‌الدوله بیاید به کاشان در فین منزل کند.

اخباری که از تبریز شنیده شده است: سردار مقتدر که رفته بود به طرف مراغه، در چند شب قبل به قدر دو هزار نفر از یاغی‌های تبریز به اردوی سردار مقتدر شبیخون می‌زنند، او تا صبح چندان جنگی نمی‌کند. صبح جنگ بسیار سختی می‌کند از قراری که می‌گویند تمام را چه قتل می‌کنند و چه اسیر می‌کنند (و) چه زخمی. چهل نفر از آنها فرار می‌کنند. در اسیرها هم از جماعت قفقازی در آنها بوده است. دینامیت زیادی هم داشته‌اند که گرفته‌اند.

پسر مخبرالدوله که تلگراف را به حضور همایونی برده بود، یک حلقه انگشتر الماس به او مرحمت شده، به سردار مقتدر هم لقب شجاع‌الدوله‌گی مرحمت فرمودند. این اخبار هم در شهر است. اگر جور دیگر هم صحیح‌تر بود البته خواهم نوشت.

دو ساعت از شب رفته لباس نیم رسمی پوشیده، امشب مهمان سپهسالار هستم. صدراعظم، وزراء، ظل‌السلطنه، شاهزادگان، سفرای خارجه، به قدر صد و بیست نفر دعوت دارند. مجلس بسیار خوب مرتبی بود، گارد، اجزای قورخانه (و) گاردی‌های خود سپهسالار، سر راه ایستاده بودند، در زیر زمین مثلِ حوضخانه، که آینه کاری و ازاره مرمر دارد اطاق سالن درست کرده بودند.

باری چهارده نفر زیادی دعوت کرده بودند. سر میز جا نبود، آخر برایشان سفره انداختند در جای دیگری. اغلب هم قهر کردند، باری اگر چه منظم بود ولی باز شلوغ

بود. بعد از شام هم آتش‌بازی کردند، گاهی باران می‌آمد گاهی برف.

پنجشنبه ۱۴ شهر ذیحجه ۱۳۲٦

رفتم حمام، بیرون آمده، سرکار خاصه خانم تشریف آورده مشغول پذیرائی شدیم. بعد هم موثق‌الدوله، معین‌السلطان (و) حاجی امین‌الخاقان آمدند.

جمعه ۱۵ شهر ذیحجه ۱۳۲٦

سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. می‌خواستند سوار بشوند بعد موقوف شد. رفتم شرفیاب شدم، مشغول کاغذخوانی و کارهای شخصی بودند. نهار هم در اندرون حضور حضرت اقدس صرف شد.

دو ساعت از شب گذشته بر حسب دعوت صدراعظم که در عمارت خورشید کرده بود، لباس نیم‌رسمی پوشیده رفتم. بسیار جمعیت بود. هر کس راکه بخواهید بود. مبل زیادی از دیوانخانه آورده بودند. پرده‌های نقاشی، اسباب‌های دیوانخانه از قبیل گلدان‌ها، میزها، آینه‌ها. بسیار خوب درست کرده بودند. آن اطاق که رو به کوچه است سالن درست کرده بودند. تالار پهلویش سفره‌خانه خیلی عالی شده بود.

باری سفرا هم آمدند. یکصد و بیست نفر سر میز نشسته بودند. میز را هم نعلی گذارده بودند . شام بسیار خوبی صرف شده، صدراعظم بلند شده به سلامتی سلاطین خورد، وزیر مختار اطریش به سلامتی شاه از جانب سفرا، وزیر مختار ینگه دینا به سلامتی صدراعظم خورد، بعد از شام هم «سینموفتوگراف» نشان دادند. بعدش هم سوپه کردند. «سُواره» هم دعوت داشتند از قبیل اجزای وزرات خارجه و غیره.

از اخبار تازه یکی این است که آخوند ملاکاظم (را) که در عتبات است (و) مشروطه خواه بوده است، تکفیرش کرده‌اند.

خبر ثانی این است که: یک ساعت از شب گذشته حاجی شیخ فضل‌الله می‌آمده برود خانه‌اش باکالسکه. در جلوی خانه عضدالملک پیاده می‌شود، آدم‌هایش هم از برایش لاله آورده بودند. چند نفری هم با او بوده‌اند. از کوچه پشت خانه عضدالملک که می‌گذرد یک نفر آدمی با عبا می‌آید یک تیر تپانچه برای شیخ می‌اندازد، به پایش می‌خورد، یعنی به رانش. تمام آدم‌هایش فرار می‌کنند مگر حاجی آقای دماوندی (که) مردی است معمم. او به شیخ می‌گوید: بخوابید که گلوله به شما نخورد.

(حاجی آقا) او را می‌گیرد. (ضارب) وقتی که می‌بیند گیر افتاده دو تیر به حاجی آقا می‌اندازد. یک تیر به دستش می‌زند، باز او را وِل نمی‌کند. یک تیر دیگر به شانه‌اش می‌زند باز او را ول نمی‌کند تیر سوم را که می‌خواهد بیاندازد با دست می‌زند زیر دستش، گلوله می‌خورد به چانه خودش. آن وقت یک تیر دیگر هم می‌اندازد به قصد خودش آن هم می‌خورد زیر چانه و گردنش.

باری حاجی آقا او را به زمین می‌اندازد و روی سینه‌اش می‌نشیند. آن وقت داد می‌زند که مرتکب را گرفتم. وقتی که مطمئن می‌شوند، جمع می‌شوند. آنوقت پلیس و ژاندارم می‌آیند می‌گیرندش. حاجی شیخ را هم برمی‌دارند می‌برند به خانه‌اش (و) مشغول معالجه می‌شوند.

این مرد جوان است (و) طهرانی است. اسمش عبدالکریم است حلبی‌ساز است. در وقت بهم خوردن مشروطه مدتی او را حبس کرده بودند ، خود شیخ فضل‌الله توسطش را کرده، حالا هم جزء این اشخاصی بوده است که در سفارت عثمانی بوده‌اند ولی الحمدلله به خیر گذشته. شبانه بردندش به باغشاه.

آقای شیخ فضل‌الله خوب است ولی حاجی آقا حالش خوب نیست (ولی) چندان خطری ندارد، خود عبدالکریم هم زخمش بسیار سخت است. تا صبح نمی‌توانست حرف بزند صبح قدری به حرف آمده تا تحقیقات بکنند، دو نفر دیگر را

هم از همدست‌های او صبح گرفته‌اند تا بعد چه شود.

خبر ثالث این است که: سردار مقتدر آمده نیم فرسخی شهر تبریز که یک قلعه‌ایی است از قدیم معروف به «قز قلعه‌سی»، قلعه ثلاثه هم می‌گویند. در آنجا دعوای سختی کرده، یورش برده‌اند به طرف قلعه، قلعه را گرفته به قدر سیصد نفر را کشته (و) پنجاه نفر را دستگیر کرده است. چهار اراده توپ که در آنجا بوده با تفنگ زیادی گرفته. این قلعه نیم فرسخی شهر است. دور نیست دو سه روز دیگر وارد شهر هم بشود.

این خبر در اول مهمانی رسید، سپهسالار تلگراف را برداشته برد باغشاه و از مهمان‌ها هم عذرخواسته، خیلی اظهار شعف می‌کرد.

باری آتش‌بازی خوبی هم کردند. چندین سال بود که در این عمارت مهمانی سفرا نشده بود، تقریباً بیست سال می‌شود.

شنبه ۱۶ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس. دیدم سوار شده می‌روند (به) باغشاه. باری در رکاب رفتیم به باغشاه، به خاکپای مبارک رسیده، سپهسالار، بهرام میرزا، امیر مفخم، سردار ظفر، سردار مظفر، ضیاءالملک، امیر معزز، مجدالدوله (و) جمعی بودند. قدری ایستاده، بعد آمدم بیرون. صدراعظم با جمعی آمده به حضور (و) سعدالدوله وزیر امور خارجه.

خلاصه آمدیم اطاق سپهسالار؛ سردار کل، سردار ناصر، سردار اکرم، سردار حشمت، صدق‌السلطنه، آصف‌السلطنه، (و) مجدالدوله هم آمدند که در حضور بودند.

امیر معزز که علی اشرف خان باشد می‌رود به تبریز. امیر مفخم با سردار ظفر می‌روند به اصفهان.

تفصیل اصفهان از این قرار است: نجفقلی خان صمصام‌السلطنه، که برادر بزرگ

حاجی علیقلی خان سردار اسعد و سردار ظفر است، چون سردار ظفر آمده است طهران و سردار شده است، سوار آورده با امیر مفخم، دو فوج اصفهان با توپچی اصفهان را هم داده‌اند به این‌ها، ایلخانی‌گری و ریاست بختیاری هم از آنها سلب شده است، خود حاجی علیقلی خان هم که در فرنگستان است (و) صمصام‌السلطنه بیکار شده است.

از آن طرف اقبال‌الدوله، همیشه به شکار است (و) به کار مردم نمی‌رسد.

بی‌خَبَرِ صمصام‌السلطنه هزار سوار بختیاری برمی‌دارد و می‌آورد و دور اقبال‌الدوله را می‌گیرد و بنای یاغی‌گری را می‌گذارد. چند نفر از فوج نهاوند با آنها زد و خورد می‌کنند، بعد اقبال‌الدوله فرار می‌کند می‌رود به قُنسل‌خانه انگلیس بست می‌نشیند. صمصام‌السلطنه می‌رود چهل ستون منزل می‌کند (و) مشغول حکومت کردن است. قورخانه و ذخیرهٔ دولت را هم ضبط کرده است، با هیچ کس هم کاری ندارد. اغلب از علمای آنجا هم از او دیدن کرده‌اند. اقبال‌الدوله هم برای خودش در قنسل‌خانه نشسته است. حالا امیر مفخم (و) سردار ظفر که برادرش[1] است می‌روند اصفهان (و) برای او دستخط (و) فرمان می‌برند که او را از اصفهان بکوچانند (و) اگر به رضایت نرفت با او جنگ بکنند. تا خداوند متعال چه مقدر فرموده باشد.

سوارهای بختیاری دیگر به تبریز نمی‌روند، می‌روند اصفهان که با آنها جنگ بکنند. یقین دارم که با صمصام‌السلطنه همدست خواهند شد چون که ایل هستند (و) هرگز به روی هم دست درنخواهند آورد. اگر اصلاح شد که تمام با هم می‌روند به خانه‌های خودشان (و)اگربنای جنگ بشودباهم‌یکی خواهند شد،تاخالق چه خواسته باشد.

یکشنبه ۱۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

قدری روزنامه نوشته، امروز تمام را در منزل بودم (و) جائی نرفته، عصری هم

۱ـ مقصود این است که سردار ظفر که برادر صمصام‌السلطنه است.

رفتم حمام، بیرون آمده، استراحت کردم.

دوشنبه ۱۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

چون روز عید غدیر است، دعا و ذکر زیادی داشت خواندم، لباس رسمی پوشیده رفتم بیرون. نوکرها بودند. سوار شده رفتم به باغشاه دَرِ خانه. اجزای سلام حاضر بودند.

به رسم معمول رفتم به اطاق سپهسالار. سردار مسعود، آصف‌السلطنه، سردار کل، سعیدالسلطنه، ضیاءالملک (و) جمعی آنجا بودند. قدری نشسته بعد رفتیم برای سلام. اغلب از سردارها بودند. وزیر مختار ینگه دنیا، اغلب از صاحب‌منصب‌های سفارت انگلیس بازنهایشان بودند. باری سلام منعقد شد نظام‌الملک مخاطب بود، صدراعظم با وزراء بودند. حضرت اقدس اعظم ولیعهد با لباس رسمی بودند. حضرت آقای نایب‌السلطنه با ظل‌السلطنه و سایر آقاهای دیگر در اطاق بودند. فرمانفرما، مؤیدالدوله، شعاع‌الدوله بودند، ناصرالدین میرزا هم بودند. باری سلام خوبی شد (و) تا یک ساعت بعد از ظهر دفیله طول کشید. بعد آمده به اطاق سپهسالار، صرف نهار کرده، بعد از نهار ظل‌السلطنه تشریف آوردند در اطاق سپهسالار بعد از آن فرمانفرما آمد، مؤیدالدوله آمد، امیر مفخم (و) سردار ظفر آمدند. فردا می‌روند به اصفهان برای اینکه صمصام‌السلطنه را اگر شد به آرامی از شهر اصفهان بیرون بکنند، اگر بیرون نرفت با او جنگ بکنند. در واقع میانه این‌ها نقاری افتاده است. فرمانفرما هم سردار معتضد را با سی نفر می‌فرستد. نایب‌الحکومه است: خودش هم اردوئی تشکیل می‌دهد (که) اگر کار آنها منجر به جنگ شد، از عقب با توپخانه و قشون حرکت کند. اصرار زیادی هم داشت که من را با خودش ببرد.

باری بعد مجلس بهم خورد. سوار شده آمدم امیریه حضور حضرت اقدس. عیدی مرحمت می‌فرمودند، غدیری می‌دادند. باری تا دو ساعت از شب رفته بودم.

حضرت اقدس هم امروز روزه گرفته بودند.

از اخبار تازه این است که: معتمدالسلطنه وزیر مالیه آذربایجان شده است.

سه‌شنبه ۱۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

موثق‌الدوله تشریف آورده، صرف قهوه‌ای کرده، تشریف بردند. این دو سه روز یخ خوبی گرفته‌اند، اگر چه آن‌طور که بایست مواظبت نکرده‌اند در گرفتنِ یخ.

سوار شده رفتم به خانه فرمانفرما، در همان اطاقی که خارج و داخل است نشسته بود. موثق‌الملک هم پیشش بود. مدتی آنجا بودیم. بعد مقتدرالملک (که) مجدالسلطنه باشد (و) رئیس تشریفات وزارت خارجه است با فهیم‌الملک که او هم جزء اجزای وزارت خارجه است آمده بودند. فرمانفرما می‌خواهد از سفرا مهمانی بکند دو شب، و از ایرانی‌ها هم به جز خودش (و) وزیر خارجه (و) پسرش کسی دیگر نیست. شبی بیست و چهار نفر بیشتر دعوت ندارند. گویا از ایرانی‌ها علیحده مهمانی بکند.

چهارشنبه ۲۰ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

صرف نهار کرده، عصری موثق‌الدوله، معین‌السلطان، حاجی امین‌الخاقان، آقا میرزا آقا خان بیرون بودند، رفتم پیش حضرات، در ایوان عمارت نشسته تماشای برف را می‌کردند. بسیار برف خوبی آمده به قدر چهار انگشت.

پنجشنبه ۲۱ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

سواری‌های بختیاری با امیر مفخم (و) سردار ظفر، دیروز رفتند به حضرت عبدالعظیم که فردا، پس‌فردا، از آنجا بروند به اصفهان.

جمعه ۲۲ شهر ذیحجه ۱۳۲٦

دیشب برف مختصری آمده بود (که) قابل پارو کردن بود. هوا هم بسیار سرد بود. قدری روزنامه نوشته،دعاهای روز جمعه را خواندم، از اخباراتی که شنیده شد:

اقبال‌السلطنه ماکوئی در تبریز برادر ستار را گرفته است. تقی‌زاده هم که رفته بود به فرنگستان و یک سال و نیم کم‌تر حق آمدن نداشته، اهل آذربایجان از بس که برای او کاغذ دروغ نوشته‌اند که همچه کردیم، از کجا تا به کجا را گرفته، فتح کردیم، از فرنگستان آمده است به تبریز، وقتی که آمده دیده تمام دروغ است. گفته بوده است که شماها به من دروغ گفته‌اید، حالا که می‌بینم تمام برعکس است.

عصری سوار شده رفتم رو به خانه مجدالدوله. سر راه دیدم رفته است خانه آصف‌السلطان لشکرنویس توپخانه. رفتم آنجا، بعد با مجدالدوله آمدیم به خانه مجدالدوله. مدتی هم آنجا دو به دو بودیم، صحبت می‌کردیم. باز تازه مشغول بنائی است، یک گلخانه هم ساخته است.

شنبه ۲۳ شهر ذیحجه ۱۳۲٦

سوار شده رفتم درِ خانه، باغشاه، دیدم سپهسالار دارد می‌رود به حضور، رفتیم شرفیاب شدیم، نظام‌الملک و سعدالدوله در حضور بودند. سردارها اغلب بودند: سردار مسعود، سردار حشمت، سردار مظفر، ضیاءالملک. بعد هم حضرت اقدسِ آقا، با صدراعظم آمده شرفیاب شدند. باری آمده در اطاق سپهسالار نشسته، صرف نهار کردم، از اخبار تازه این است که:

سلطان علی خان وزیر دربار دیشب سکته کرده است، ولی الحمدلله ناقص بوده است. انشاءالله خوب خواهد شد. از اخباری که شنیده‌ام: سردار مقتدر، «شجاع‌الدوله» چندین (محله) را از دست یاغی‌ها گرفته است در واقع دوباره فتح کرده است.

یکشنبه ۲۴ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

سیف‌الله خان پسر اسماعیل خانِ سرتیپِ سوادکوهی که حالا اسماعیل خان امیر پنجه شده است، این سرتیپ آمده بود با من بعضی مذاکرات داشت. از اخباری که داده این است: ظهیرالدوله از حکومت مازندران معزول شده، انتظام‌الدوله هم از ریاست قشون آنجا معزول شده.

باری سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، تا مغرب در امیریه بودم. عصر هم رئیس بانک روس آمد حضورِ آقا. حاجی مجدالدوله هم که حاکم قزوین بود دو سه روز است آمده است، با احتشام‌الملک پسرش آمده، حضور آقا بودند. باری از اخباری که چند روز است در دربار است و میانه مردم و شاه و صدراعظم و سپهسالار است این است که می‌گویند: سپهدار در تنکابن مشغول جمع‌آوری استعداد است، یعنی خیال یاغی‌گری دارد. چند کاغذ هم به مازندران (و) استرآباد (و) رشت (و) قزوین (و) سایر جاهای دیگر مازندران نوشته است، مردم را دعوت کرده. فشنگ و تفنگ زیادی هم چه داشته و چه تازگی پیدا کرده است، هم خریده و هم از مال دولت و قشون که ابواب جمع او بوده است برده است، تنکابن. دیگر معلوم نیست که خیالش چیست؟ در هر صورت اسباب خیالات و هیجان درباری‌ها شده است و در میانه مردم مذاکره‌است. به‌این جهت ظهیرالدوله وانتظام‌الدوله را معزول کرده‌اند که چرا این‌ها را اطلاع نداده، حرفی نزده‌اند. باری بختیاری‌ها هم که رفته‌اند، تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

از قراری که می‌گویند ایل قشقائی هم حرکتی کرده است دیگر معلوم نیست آنجا چه است. اقبال‌الدوله هم هنوز در قنسولخانه انگلیس است.

دوشنبه ۲۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

امروز (به) مبارکی و سلامتی در اینجا مهمانی و عروسی است، یعنی دختر آقا

حسین- که پسردائی مادرم می‌شود- را برای حسن خان، اخوی عقد می‌کنند و همین امشب هم عروسی می‌کنند، گاهی اندرون (و) گاهی بیرون مشغول پذیرائی بودم.

از اخبار تازه این است که نظام‌الملک وزیر عدلیه اعظم شده است.

سه‌شنبه ۲۶ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه، درِ خانه. با سپهسالار رفته به خاکپای مبارک شرفیاب شدم، صدراعظم، سعدالدوله، وزیر خارجه، نظام‌الملک در حضور بودند. بعد مرخص شده آمدیم بیرون، رفتیم اطاق سپهسالار، صرف نهار کردیم.

از اخبار تازه این است که صدق‌السلطنه حاکم مازندران شده است (و) سردار مظفر حاکم استرآباد. عصری هم سردار مسعود آمده، سوار شدیم که برویم امیریه حضور حضرت اقدس مشرف بشویم، در بین راه دیدم که تشریف می‌آورند. مراجعت کردیم آمدیم منزل حضرت اقدس. ولیعهد، چون اغلب روزها صدراعظم در اطاق ولیعهد می‌نشیند به واسطه پیشکاری موثق‌الدوله که در خانه ولیعهد است، یعنی اغلب عصرها. چونکه صبح‌ها خود حضرت اقدس ولیعهد بیرون تشریف‌فرما می‌شوند (و) درس می‌خوانند، به این جهت صبح‌ها در اطاق کوچک خودش است. عصرها می‌آید در این اطاق. اگر هم خود حضرت اقدس ولیعهد بیرون تشریف بیاورند، صدراعظم در اطاق صندوقخانه حضرت ولیعهد می‌نشیند.

باری حضرت آقا تشریف بردند در اطاق ولیعهد برای دیدن صدراعظم. هوا هم بسیار سرد بود.

چهارشنبه ۲۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

هوا ابر بود ولی نمی‌بارید. حوض بیرونی به طوری یخ بسته است که من و آقا

میرزا آقا خان (و) حسن خان (و) مشهدی علی (و) میرزا علی آقا (و) میرزا عزیزالله، رفتیم روی حوض ایستادیم.

باری نیم ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم رو به باغشاه. رفتم اطاق سپهسالار. امیر معزز آمده بود خداحافظی بکند، همین امشب برود به تبریز. برای عین‌الدوله خلعت می‌برد. یک پالتوی خز با سردوشی الماس.

باری از اخباری که شنیده شد (و) سپهسالار نقل می‌کرد این است که: سردار مقتدر که حالا شجاع‌الدوله است نزدیک شهر تبریز مشغول جنگ است. چندین سنگرها را هم، گرفته است (و) در آن سنگرها تفنگچی گذارده است. دو سه روز قبل از طرف شورشیان به طرف سنگرها حمله می‌آورند. یک نفر سفیدپوش که معلوم نبوده است (و) هنوز هم معلوم نیست که کی بوده است (و) در جلو شورشیان بوده است و به طرف سنگرها حمله آورده بوده است (و) اسب سفیدی هم سوار بوده است. در موقعی که برف هم می‌باریده است، کولاک هم بوده، زد و خورد زیادی می‌کنندو آن آدم سفیدپوش را می‌زنند از روی اسب می‌افتد، سایرین از جنگ دست می‌کشند و می‌روند به طرف آن سفیدپوش تا زخمیش را بردارند یا نعشش را. چندین نفر هم در سر نعش او کشته می‌شوند. به زحمت زیادی بعد از این که چندین نفر کشته شده او را برداشته می‌برندش، وقتی که وارد شهرش می‌کنند چند تیر توپ برای او در شهر می‌اندازند. معلوم نشده که آن شخص سفیدپوش مرده یا برای ورود او توپ انداخته‌اند یا اینکه برای اخبار بوده است که یکی از بزرگان شورشیان یا مرده یا تیر خورده است.

سردار و رئیس شورشیان یکی ستارخان است یکی باقر بَنّا، شاید آن شخص سفیدپوش یکی از این‌ها باشد. هر وقت معلوم شد خواهم نوشت.

پنجشنبه ۲۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

از اخبار تازه: خواهر حشمت‌الدوله را عروس کردند برای پسر لقمان‌الممالک

(و) پریشب بردند.

برحسب دعوت عبدالله‌خان امیرنظام، سوار شده رفتم، برای پسرش سردار اکرم، دختر ناصرالسلطنه (را) گرفته است. سه چهار شب است که عروس را برده‌اند، بعد عروسی می‌کنند. اشخاصی که بودند از این قرار است: مجدالدوله، محمد صادق خان امیر توپخانه، سردار کل، سردار مؤید، سردار مخصوص، سردار شجاع، ضیاءالملک، سردار ناصر، معین‌السلطان، سردار حضور که شهاب‌الملک پسر آصف‌الدوله باشد. سردار منظم، آجودانباشی کل، آجودانباشی توپخانه با برادرش، امیر تومان، ناصرالدوله.

سوار شده آمدیم به باغشاه درِ خانه. بندگان همایونی اندرون تشریف داشتند، حضرت اقدس آقا و صدراعظم و سپهسالار در کلاه فرنگی کوچک خلوت داشتند، قوام‌الدوله، معتمدالسلطنه، ناصرالسلطنه و سایر مستوفی‌ها با سایر میرزاهای صدارتی بودند، حساب خراسان را می‌خواندند.

بعد با سردار کل آمدیم در اطاق سپهسالار وضو گرفته نماز خواندیم، آصف‌السلطنه، سردار مظفر، نظام‌السلطنهٔ، معاون السلطان، که حالا وزیر لشکر است. سالار اعظم که وزیر خزانه نظام است بودند. خود سپهسالار هم آمد تا یک ساعت از شب رفته هم بودیم.

از اخباری که از سپهسالار شنیده شد این است که: شورشیان تبریز آدم می‌فرستند پیش عین‌الدوله (و) امان می‌خواهند که بیآیند به «باسمنج». باری از بس که سپهسالار دروغ می‌گوید هیچ چیز این مردم را نمی‌شود باور کرد، باری می‌گفت اصفهان هم همین‌طور.

جمعه ۲۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

تمام روز در منزل بودم. پیش از ظهر هم قدری برف ریز آمد. طرف.عصر هوا باز شد، هوا هم قدری بهتر شده است.

رفتم خانه سردار منصور؛ چون مدتی است کارش تمام شده از سفارت روس آمده است به خانه خودش و حالا تحت حمایت روس است. مدتی صحبت می‌کرد از وضع گزارشات خودش، حکایت رفتن به سوادکوه، بعد آمدنش و پولی که به ارشدالدوله داده (و) او راگول زده، بعد که آمده (رفته) خانه سپهسالار (و) چند روزی آنجامانده (و)بعد(که) شصت هزار تومان پول‌از اوخواسته‌اند،آنوقت‌رفته سفارت روس. باری میرزا ابراهیم خان با بعضی‌ها بودند.

شنبه سلخ شهر ذیحجه ۱۳۲٦

از اخباری که خاطرم رفته بود بنویسم، این است که: نظام‌الملک بعد از آن که از ریاست مجلس شورای مملکتی رفت (و) وزیر عدلیه شد، به جای او شاهزاده عزالدوله رئیس مجلس شورای مملکتی شد. گفتند امروز کاغذی به صدراعظم نوشته بودند که حاکمی که برای مازندران معین کردید، چون به تصویب مجلس نبوده است می‌بایست نرود. این کاغذ و حرف‌ها خیلی اسباب تغیر شاه شده است که به حضرات چه! تکلیف آنها غیر از این است. معلوم می‌شود تند می‌روند.

شیراز و کرمانشاهان هم بهم خورده است. طرق و شوارع تمام مملکت بی‌نظم و شلوغ است. خداوند خودش اصلاح کند، امروز هم گفتند یک مجلس وزراء تشکیل یافته است؛ که چند نفر از وزراء بنشینند و حرف بزنند برای اصلاحات مملکت و دولت.



سلطان احمدشاه قاجار

بندگان همایون تشریف آوردند با لباس رسمی، حمایل انداخته و تمثال حضرت امیرالمؤمنین را زیر سینه خود نصب کرده بودند ولی گلوی مبارکش را بغض گرفته بود و می‌خواستند گریه کنند.

عناوین مهمّ روزنامه خاطرات غلامعلی خان عزیزالسلطان

« ملیجک ثانی »

۱۳۲۷ هجری قمری

سنه یکهزار و بیست و هفت
هجری قمری

سپهدار نه‌به صدراعظم‌اعتنا داردنه‌به سپهسالار، تمکین هیچ یک از این دونفر رانمی‌کند. ملتجی‌به حضرت‌اقدس(نایب‌السلطنه)می‌شوند،به محض تلگراف کردن به سپهدار که بیا برو حکومت قزوین، فوراً اطاعت کرده...

چهارشنبه ۴ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

رفتم به باغ شاه برای تعزیه، یک آفتاب‌گردان زده بودند بودند برای فرنگی‌ها، زنِ وزیر مختار ایطالیا با چند نفر دیگر بودند، تعزیه ورود مدینه، خواب دیدن حضرت فاطمه(ع) و حضرت علی‌اکبر بود.

پنجشنبه ۱۲ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

رفتم به باغ‌شاه، صدراعظم رفته بود برای تعزیت امپراطور روس که عمویش مرده بود.

شنبه ۱۴ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

آمدم به خانه مجدالدوله روضه، بعد از روضه یک پنجشاهی می‌دهند؛ یعنی از چهار به غروب بنا به پول دادن می‌کنند.

یکشنبه ۱۵ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

شاهزاده موثق‌الدوبه‌آدمِ خوب بی‌تکبّری است،اغلب تنهاوبی‌کار است.

دوشنبه ۱٦ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

بندگان همایونی بیرون تشریف آورده، سردار مظفر به قدر چهار صد

نفر سوار اینانلو آورده سان دادند. تمام اسب‌ها خوب بود و جوانان رشیدی بودند که بایست بروند (تبریز).

سه‌شنبه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

کار اصفهان اهمیت پیدا کرده و بسیار سخت شده است.

سه‌شنبه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

مجلل‌السلطا مشهدی و لوطی است و بی‌عارتر از مقتدر نظام است، چون (بندگان همایونی) به او عَلَم نداده‌اند، اسباب دلخوری او شده است. خداوند را قسم می‌دهم به حَقِّ حق، نوکرهای صحیحِ دولت‌خواه به بندگان همایونی مرحمت فرماید.

سه‌شنبه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

رشت به هم خورده است، سردار افخم بیچاره را به یک روایت کشته به یک روایت تکه‌تکه کرده‌اند.

سه‌شنبه ۱۷ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

دیروز فریدون میرزا می‌گفت: کار اصفهان بدتر از تبریز است، از هر طرف سنگرها مرتب کرده‌اند و مشغول مالیات گرفتن هستند.

جمعه ۲۰ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

دو روز است در میانه مردم باز انقلابی است، خبر آوردند که بازارها را

بسته‌اند، اغلب دکان دارها هر چه داشته‌اند برده‌اند به خانه‌هایشان...

شنبه ۲۱ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

سپهسالار، به واسطه انقلاب و گفت‌وگو که در میانه مردم است، در میدان مشق خبر کرده است که بیایند سربازها مشق کنند.

یکشنبه ۲۲ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

در سبزه میدان و میدان توپخانه سرباز و ژاندارم و قزاق همه جا هست. قزاق‌ها اغلب سواره می‌گردند، مردم بی‌تکلیف و سرگردان هستند.

یکشنبه ۲۲ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

مردم شهر خیلی تزلزل دارند، اغلب آذوقه می‌خرند، معلوم نیست که چه خیالی در سر مردم است.

یکشنبه ۲۲ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

وقتی که می‌رفتم امیریه، باز فوج طهران در میدان توپخانه چاتمه کرده بودند، سر چهار راه حسن‌آباد چاتمه زیادی زده بودند و در میدان توپخانه هم تماشاچی زیادی بودند.

یکشنبه ۲۲ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

از چهار طرف شهر تبریز را محاصره کرده‌اند، مردم خود شهر تبریز هم به صدا در آمده‌اند و با شورشیان بد شده‌اند.

دوشنبه ۲۳ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

رحیم خان بیچاره هر چه خدمت می‌کند چون سپهسالار با او بد است تلگرافات او را به شاه نمی‌دهد...

دوشنبه ۲۳ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

دور نیست انشاالله کار (تبریز) یک طرفی بشود، اگر چه سپهسالار به قدری دروغ می‌گوید که هیچ حرف او را نمی‌شود قبول کرد.

دوشنبه ۲۳ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

امروز هم بازارها را بسته‌اند، اغلب هم رفته‌اند به حضرت عبدالعظیم پیش سید علی آقا یزدی، امروز هم به مردم که دورش بوده‌اند نهار، نان و پنیر داده‌اند.

سه‌شنبه ۲۴ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

بندگان همایونی می‌فرمودند؛ کار تبریز نزدیک به اتمام است یعنی تمام شهر تبریز را گرفته و شورشیان در ارگ یک جا جمع شده‌اند.

چهارشنبه ۲۵ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

تمام شهر رشت در بازارهایشان پارچه قرمز بسته‌اند که علامت شورش است اگر کسی به بازویش پارچه قرمز نبسته باشد او را می‌کشند.

پنجشنبه ۲۶ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

ستارخان در تبریز کشته شده؛ از اخباری که امروز شایع بود خبر فتح

آذربایجان بود.

شنبه ۲۸ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

تقی‌زاده که چندی بود آمده بود تبریز، سی هزار تومان پول به او داده بودند، بیست هزار تومانش را خرج کرده و ده هزار تومانش را برداشته از شهر فرار کرده است.

شنبه ۲۸ محرم‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

سه نفر سوار درشگه می‌شوند می‌روند سبزه میدان، درشگه‌چی همچه می‌فهمد که این‌ها آمده‌اند بازار را شلوغ بکنند، درشگه‌چی اطلاع می‌دهد این سه نفر حرف بمب می‌زدند از اینها غافل نباشید، (یکی را) امر می‌فرمایند طنابش می‌اندازند و دم دروازه آویزانش می‌کنند.

دوشنبه غره صفرالمظفّر ۱۳۲۷

□□□

یک نفر از نایب‌های سفارت انگلیس آمده وزیر خارجه را خواسته که این یک نفری را که کشتید، چرا او را کشتید، در صورتی که هنوز استنطاق نکرده‌اید... باری وزراء متفکر بودند مخصوصاً سپهسالار.

سه‌شنبه ۲ صفرالمظفّر ۱۳۲۷

□□□

از اخباری که امروز از آذربایجان شنیدم این است که: اهل آذربایجان کلام الله مجید برده‌اند پیش عین‌الدوله و امان خواسته‌اند.

سه‌شنبه ۲ صفرالمظفّر ۱۳۲۷

□□□

یاغی‌گری سپهدار هم یقین و معلوم شده، در رشت است در کمال استقلال مردم هم دورش جمع شده‌اند.

سه‌شنبه ۲ صفرالمظفّر ۱۳۲۷

□□□

جمعیت زیادی از اهل قفقاز به لباس‌های مختلف آمده‌اند برای شلوغ کردن شهر.

دوشنبه ۸ صفرالمظفّر ۱۳۲۷

□□□

«پاپااف» که رئیس آنارشیست‌ها است، گویا آمده است به طهران، برای شورش کردن.

جمعه ۱۲ صفرالمظفّر ۱۳۲۷

□□□

یکصد نفر قزاق روس‌ها با دو عرّاده توپ برای حفظ کنسولگری روس آمده به رشت، دو کشتی جنگی روس هم آمده است در روبروی انزلی لنگر انداخته است.

یکشنبه ۲۱ صفرالمظفّر ۱۳۲۷

□□□

فوج (سوادکوه) می‌شورند و با تفنگ و چوب می‌روند رو به منزل سپهسالار.

چهارشنبه ۲۴ صفرالمظفّر ۱۳۲۷

□□□

دیروز حضرت اقدس آقا (نایب‌السلطنه) قدری به سپهسالار تغیّر کرده بودند، دیگر نمی‌دانم سر چه مطلبی.

چهارشنبه ۲۴ صفرالمظفّر ۱۳۲۷

□□□

دیروز عصری بندگان همایونی لب حوض اندرون می‌خواسته‌اند وضو بگیرند، وقتی که دولاً می‌شوند طپانچه از جیبشان می‌افتد، سه تیر آن در می‌رود ولی به خیر می‌گذرد...

جمعه ۲٦ صفرالمظفّر ۱۳۲۷

□□□

اغلب ممالک مغشوش است؛ آذربایجان، رشت، اصفهان، به همان حال باقی است، در طهران هم بازاها بسته، جمعی در سفارت عثمانی و جمعی در حضرت عبدالعظیم هستند.

سه‌شنبه ۲۹ صفرالمظفّر ۱۳۲۷

□□□

از اخبار جدید که بسیار همیت دارد این است که: آقا میرزا مصطفی پسر میرزای آشتیانی را با چهار نفر دیگر کشته‌اند.

چهارشنبه ۲ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۷

□□□

دیروز شخص مارگیری با جعبه مارش می‌رود داخل سفارت عثمانی بشود، دست می‌کند به جعبه، دو تا مار را بیرون می‌آورد و در توی سفارت می‌اندازد به حضراتی که در سفارت هستند (حال) غریبی دست می‌دهد و بنای فرار کردن را می‌گذارند.

سه‌شنبه ۸ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۷

□□□

عزل کامران میرزا

پنجشنبه ۹ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۷

□□□

بعضی شهرت‌ها داده‌اند که: «بازارها را ببندید، ماها نزدیک است مشروطه را بگیریم.»

شنبه ۱۲ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۷

□□□

ماموریت امین‌الخاقان به قزوین.

دوشنبه ۱۴ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۷

□□□

اخباری که امروز درِ خانه شنیده شده این است که: ستار که در تبریز است، دوباره زنده شده است و مشغول جنگ است، زن و بچه زیادی از اهل تبریز از گرسنگی تلف می‌شوند، چون که راه آذوقه را به روی آنها بسته‌اند.

یکشنبه ۲۰ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۷

□□□

امتحان سالیانه فرزندان نایب‌السلطنه کامران میرزا.

سه‌شنبه ۲۲ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۷

□□□

سوار شده آمدم در خانه فرمانفرما. حضراتی که در منزل فرمانفرما بودند، دیدن من یکمرتبه اسباب وحشتشان شد ولی من زود رفته نماندم.

سه‌شنبه ۲۲ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۷

□□□

در شهر تبریز، گوشت خر یک من چهارده پانزده هزار است و روزی چندین نفر از گرسنگی می‌میرند.

چهارشنبه سلخ ربیع‌الاوّل ۱۳۲۷

□□□

دو شب قبل، حسین خان، سرهنگ قزاقخانه می‌بیند میرزا غلامعلی که با او آشنائی و رفاقت داشته بغل زنش خوابیده است، میرزا غلامعلی ناظِمِ انجمن برادران دروازه قزوین بوده است، با قمه می‌زند به گوش میرزا غلامعلی یک گوشش را می‌اندازند، کَتَش را می‌بندد، می‌برد قزاقخانه، فردا «پلکونیک» یک گوش دیگرش را می‌برد.

پنجشنبه غره ربیع‌الثانی ۱۳۲۷

□□□

دستخط مشروطه صادرشده به نظارت روس و انگلیس.

پنجشنبه غره ربیع‌الثانی ۱۳۲۷

□□□

یک خبردیگر هم‌این است که:آقا شیخ‌فضل‌الله را هم به خراسان می‌برند.

پنجشنبه غره ربیع‌الثانی ۱۳۲۷

□□□

اخبار خارجه هم این است که: اسلامبول بسیار مغشوش است، سه نفر از وزرای عثمانی را کشته‌اند، سربازهای عثمانی تمام حامی سلطان عثمانی هستند و خیلی از مشروطه طلب‌های عثمانی را کشته و انداخته‌اند به دریا.

پنجشنبه غره ربیع‌الثانی ۱۳۲۷

□□□

آن شهرت‌ها در خصوص مشروطه و شیخ فضل‌الله دروغ بوده، این شهرت‌ها برای این بوده است که چند روز پیش وزیر مختار انگلیس و «شارژدافر» دولت روس با هم رفته بودند حضور همایونی مدّتی هم خلوت شده بوده است، مَردّمِ حرف ساز این شهرت را داده بودند.

شنبه ۳ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

به کنسول‌های خارجه که در تبریز هستند، گفته بوده‌اند اهل تبریز که؛ اگر برای ما آذوقه نرسد. ما شماها را خواهیم کشت. بندگان همایونی هم جواب فرموده بودند که من، آذوقه نداده اینها این قدر سختی می‌کنند...

شنبه ۳ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

شیخ فضل‌الله یک عریضه به خاکپای مبارک عرض کرده بود که همچه شهرتی هست، اگر راست است، لازم به حاجب‌الدوله نیست هر جا حکم بفرمایند خودم می‌روم. بندگان همایونی هم یک دستخط التفات به شیخ فضل‌الله فرموده بودند که؛ خیر این حرف‌ها دروغ است، این شهرت‌ها را مفسدین می‌دهند.

شنبه ۳ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

در شهر شهرت دارد که هشت هزار قزاق روس با دوازده عرّاده توپ آمده است، بعضی‌ها می‌گویند آمده است تبریز را بکوبد، بعضی‌ها می‌گویند برای حفظ تبعه روس‌ها!

یکشنبه ۴ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

اهل شهر (تبریز) به شاه تلگراف کرده‌اند که ماها راضی نمی‌شویم که روس‌ها برای ما آذوقه بیآورند و از ما حمایت بکنند، ما با خودمان گفت‌وگو داریم... باری هر خبری که می‌شنوم در روزنامه می‌نویسم اگر دروغ باشد دروغش را هم می‌نویسم، خودش یک مزه دارد که آدم چه قدر دروغ در این شهر می‌شنود!

دوشنبه ۵ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

راست و دروغ اخبار.

دوشنبه ۵ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

اخباری که شهرت دارد، به هم خوردن عثمانی و استعفای سلطان عثمانی است، کشت و کشتار زیادی شده است.

چهارشنبه ۷ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

امروز خداوند یک پسر به آصف‌السلطنه از منیرالدوله دختر حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) مرحمت فرمود.

پنجشنبه ۸ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

حضرت اقدس (نایب‌السطنه) را می‌خواهند صدراعظم و وزیر جنگ بکنند، (حضرت اقدس) در اندرون شاه بودند، مدتی آن جاها راه رفتم، نه صدراعظمی بود و نه سپهسالاری!

جمعه ۹ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

کار صدارتی و رئیس‌الوزراء و وزارت جنگ با حضرت اقدس است ولی هنوز قبول نفرموده‌اند.

جمعه ۹ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

شش مطلب انگیس‌ها و روس‌ها از شاه خواسته‌اند: اوّل عزل مشیرالسلطنه، دوم عزل سپهسالار، سوم عفّو عمومی...

جمعه ۹ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

صدارت کامران میرزا.

جمعه ۹ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

انتشار غریبی داده بودند که دولت روس و انگلیس «پُرتِست» کرده‌اند که حضرت اقدس نباید مصدر کار بشوند.

شنبه ۱۰ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

گویا سعدالدوله تحریک کرده است که: وزیرمختار دولت‌روس و انگلیس بیایند حضور همایونی و عزل صدراعظم و سپهسالار را بخواهند برای آن‌که، خودش مصدرکار بشود و ایران را دو دستی تسلیم به این دو دولت بکند.

شنبه ۱۰ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

روس‌ها آذوقه زیادی (با) چهار هزار قشون و دوازده عرّاده توپ به حمایت اهل تبریز فرستاده‌اند، اهل تبریز از آن جا که الحق کمال مردانگی را در هر موقع کرده‌اند، جواب داده‌اند که ما راضی هستیم که از گرسنگی بمیریم و از آذوقه شماها نخوریم!

شنبه ۱۰ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

کشتی «پرس پلیس» را که فرستاده بودند (دریا بیگی را) بیاورند. انگلیس‌ها گفته‌اند؛ اگر بیآوریدش ما با گلوله توپ، کشتی را خواهیم زد.

شنبه ۱۰ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) هنوز قبول کار نکرده است ولی برای
این که کارها از هم نپاشد، کار می‌کنند.

یکشنبه ۱۱ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

مهمانی عید شاه را که بنا بود در عمارت وزارت خارجه بکنند موقوف شده است. این کار را هم سعدالدوله کرده است، یعنی به تحریک او اغلب از سفرا عذر خواسته‌اند.

دوشنبه ۱۲ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

اخبارکه هنوزدرشهرمنتشر شده است اخبار قزوین است که: دیشب دو ساعت از شب رفته غفلتاً مجاهدین ریخته‌اند به قزوین و بمب زیادی انداخته‌اند.

چهارشنبه ۱۴ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

امروز سلام به طور همیشه نخواهد شد چون که کابینه وزراء معلوم نیست. بعد از تشریف فرمائی و احترامات نظامی دیگر شعر و خطبه نمی‌خوانند و فوراً «دفیله» خواهند داد.

چهارشنبه ۱۴ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

امروز بندگان همایونی اعلان مشروطه را مرحمت فرمودند.

چهارشنبه ۱۴ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

به هر کسی گفتند برو (قزوین) یک عذری آورد،خواستند سردار ناصر

را بفرستند، گفت می‌روم ولی فوراً تب کرده، ناخوش شد.

چهارشنبه ۱۴ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

بعد از صحبت‌های زیاد بناشد حاجی امین‌الخاقان را بفرستند برود به طرف قزوین خبری تحصیل کند. یکصد تومان خرجی و ریاست سوار ایلات چکنی را (هم) به او دادند که. امشب برود

چهارشنبه ۱۴ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

تمام تلگرافات اظهار رضامندی از شاه و بیشتر از حضرت اقدس (نایب‌السطنه) بود. خیلی اخبارات خوب از تبریز داشته، استدعا هم کرده بودند که همیشه ولیعهدها در تبریز بودند و حالا هم ولیعهد را بفرستید بیآیند به تبریز... ما چنین و چنان خواهیم کرد.

پنجشنبه ۱۵ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

ولی از اخبارات قزوین: چیزهای دیگر می‌گویند. حکایت مشروطه و این چیزها نیست، می‌خواهند هرج و مرج بکنند سپهدار می‌خواهد شاه بشود.

پنجشنبه ۱۵ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) امروز جداً استعفا کرده‌اند، یعنی از رزو اوّل هم قبول نکرده‌اند، برای لنگ نشدن کار، حضرت اقدس کار می‌کردند.

شنبه ۱۷ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

دستخط مشروطه را که حضرت‌اقدس از شاه گرفته بود، آن را هم پس دادند که به هرکس می‌خواهند بدهند و به اسم سایرین تمام بشود.

شنبه ۱۷ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

امروز ابراهیم خان ناظِرِ دربار، نهار نپخته است؛ اسباب‌هایش را جمعه کرده می‌خواسته ببرد، نگذارد. بودند، گفته بوده‌اند اسباب افتضاح است. ده هزار تومان طلب دارد.

یکشنبه ۱۸ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

سعدالدوله دستخط‌مشروطه‌راگرفته(برده)بوده‌پیش سفرا و به اسم خودش تمام‌کرده.امروزباز هم وزیرامورخارجه است مشغول هستند تعیین وزراء می‌کنند.

دوشنبه ۱۹ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

کابینه جدید: سعدالدوله وزیر امور خارجه و رئیس الوزراء، فرمانفرما وزیر داخله، مستوفی الممالک وزیر جنگ...

دوشنبه ۱۹ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

دیروز تا به حال ولوله و غوغای غریبی در شهر شهرت داد که؛ به طهران خواهند ریخت، بعضی بیرق قرمز درست کرده‌اند که اگر شورش بشود در خانه‌هایشان بگذارند، تمام اهل شهر متوحش هستند.

دوشنبه ۱۹ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

سپهدار وارد قزوین شده‌اند با کمال قدرت.

چهارشنبه ۲۱ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

بندگان همایونی هنوز کسالتشان باقی است، به کلی رفع نشده است.

شنبه ۲۴ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

اغلب فوج‌ها از بابت جیره و مواجبشان به صدار در آمده‌اند.

شنبه ۲۴ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

اخبارات تازه که در باغشاه از کلنل قزاق (لیاخوف) شنیده شده است در شهرتبریز اردوی روس‌ها مشغول منظم کردن تبریز هستند، آنچه اسلحه هست می‌گیرند وانبارمی‌کنند، هر چه دینامیت بوده است گرفته و آتش زده‌اند...

یکشنبه ۲۵ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

در باغ بهارستان که مجلس است دو روز است بنائی می‌کنند! بعضی‌ها که دزدِ مردم خور رذلِ پدر سوختهٔ ابن‌الموقت هستند کارشان و در دنیا به جز تقلب چیزی نیست جمع می‌شوند و اظهار وطن‌دوستی و مشروطه خواهی می‌کنند و محض گول زدن مردم می‌آیند و بنائی می‌کنند.

پنجشنبه ۲۵ ربیع‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

در تبریز روس‌ها بسیار سخت گرفته‌اند به اهل شهر تبریز، بعضی‌ها را که مفسد بوده‌اند گرفته و باقی را هم مطالبه می‌کنند، سایرین رفته‌اند به

کنسولخانه عثمانی پناهنده شده‌اند، در واقع روس‌ها با عثمانی‌ها طرف شده‌اند.

سه‌شنبه ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

□□□

بندگان همایونی چند روز است کسل هستند و تب و لرز می‌کنند «انژکسیون» کرده‌اند.

شنبه ۱۶ جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

□□□

منظریه را حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) فروخته‌اند به شاه.

شنبه ۱۶ جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

□□□

عین‌الدوله وارد شده، رفته به سلطنت‌آباد و از آن‌جا به مبارک‌آباد و این اوّلِ بدبختی محمد علی شاه است.

سه‌شنبه ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

□□□

(اردوی قزاق‌ها) که در تبریز بود وارد شد (به طهران). پالونیک هم از قزاق‌ها پذیرائی خوبی کرده، انعام به آنها داده.

چهارشنبه ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

□□□

تفصیلات جنگ آذربایجان.

شنبه ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

□□□

سپهدار در قزوین بیرون شهر رو به طهران اردو زده است و مالیات از مردم می‌گیرد.

دوشنبه ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

□□□

دو نفر می‌روند (سراغ) خانم نجم‌السلطنه خواهر فرمانفرما و تپانچه را می‌کشند که اگر صدایت در آید تو را خواهیم کشت.

پنجشنبه ۲۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

□□□

صمصام‌السلطنه در اصفهان آقا نجفی را توقیف کرده است.

چهارشنبه ۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

حاجی علیقلی خان سردار سعد با سوار می‌آید رو به طهران، از پانصد تا دو هزار می‌گویند.

چهارشنبه ۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

اغلب مردم هر چه دارند در خانه‌هایشان چال کرده، رفته‌اند در زرگنده، اغلب هم اسباب یا جواهرات که داشته‌اند برده‌اند در بانک روس گذارده‌اند، در واقع حاضر به فرار هستند.

چهارشنبه ۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

در قزوین خیلی بی‌نظمی است، مردم را اذیت می‌کنند، بچه‌ها را مجاهدین می‌برند.

پنجشنبه ۵ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

مستوفی‌الممالک استعفا کرده است، گویا باز هم به کارش امیر جنگ دخالت می‌کند.

جمعه ٦ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

فوج دماوند که در تبریز بوده‌اند آمده(اند) در کامرانیه برای مطالبه مواجب‌هائی که به آنها وعده داده‌اند.

شنبه ۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

آن مجلسی که در این چند روزه حضرات کرده بودند، گویا بعضی پیغامات به حضور همایونی داده‌اند که بایست بعضی اقدامات بکنید، گویا بندگان همایونی تغیّر فرموده‌اند که این فضولی‌ها به شما نیامده است.

سه‌شنبه ۱۰ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

عین‌الدوله هم مدتی بود، حال خوشی نداشت، همچه استنباط می‌شد که او را هم تشری از طرف دولت زده‌اند.

سه‌شنبه ۱۰ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

سپهدار وارد ینگه امام شده با چهار صد نفر.

چهارشنبه ۱۱ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

سپهسالار باز هم مشغول ترتیبات قشونی واستحکاماتِ سلطنت‌آباد بود.

پنجشنبه ۱۲ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

عزیزالسطنه دختر رکن‌الدوله مرحوم که زن مجدالدوله بود و به قدر یک سال است که طلاق گرفته است مرحوم شده است.

پنجشنبه ۱۲ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

حاجی علیقلی‌خان که می‌آمد رو به طهران، سراز رباط‌کریم درآورده است.

شنبه ۱۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

مغرب خبر رسید که اردوی دولتی شکست خورده، قزاق عقب نشسته کرج را هم متصرف شده‌اند.

شنبه ۱۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

سوارشده رفتیم‌به سلطنت‌آباد، حضرت‌اقدس (نایب‌السلطنه) تشریف بردند به اندرون حضور همایونی. سپهسالار و سایر حضرات متفکر بودند...

یکشنبه ۱۵ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

«بارونفسکی» با یک نفر نایب سفرات انگلیس رفته است به طرف سپهدار، چرچیل هم با یک نفر نایب سفارت روس رفته‌اند به طرف قم و بختیاری، معلوم نیست که رفتن آنها برای چه بوده است.

یکشنبه ۱۵ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

علیقلی خان در رباط کریم مانده، امیر مفخم آمده است کهریزک، سردار جنگ برادرش هم آمده است پیش او، یک روز هم با هم ملاقات

کرده‌اند، اصلاح نشده است.

دوشنبه ۱۶ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

اجزای وزارت خارجه می‌روند پیش سعدالدوله و می‌گویند چرا استعفا نمی‌کنید؟ کار به دعوا و مرافعه می‌کشد، از قرار سکته می‌کند و به قولی او را چیز خور کرده‌اند.

دوشنبه ۱۶ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

قشون زیادی از سوار و سرباز و توپخانه مجدداً دیشب و پریشب به طرف کرج رفته...

سه‌شنبه ۱۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

امروز یک مقدار قشون روس وارد انزلی شده، از چهار تا پنج شش هزار ... می‌گویند با توپخانه مفصلی...

سه‌شنبه ۱۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

باری امروز بناست بختیاری‌ها با هم روبرو شوند.

چهارشنبه ۱۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

چند نفر دزد می‌روند خانه علاءالسلطنه دزدی...

چهارشنبه ۱۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

مشیرالسلطنه چندی است که بیرق عثمانی به سردرِ خانه‌اش زده است. رفتم برای تماشای بیرقِ مشیرالسلطنه، بی‌تماشا و خالی از مزه نیست.

چهارشنبه ۱۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

امشب‌بعضی‌اخبار رسیدکه: در شاه‌آباد جنگ است! تا صبح بیدار بودیم...

جمعه ۲۰ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

دیروز در نزدیک ده قند و دهِ شاه‌آباد خالصه، دو دسته بختیاری با هم جنگ خیلی سختی کرده، نزدیک بوده است که امیر مفخم آنها را شکست بدهد که قشون سپهدار رسیده...

یکشنبه ۲۲ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

اگر کاپیتان قزاق دست از جنگ نمی‌کشید کار حضرات را یک طرفی کرده بودند، کاپیتان اهمال کرده بوده است.

یکشنبه ۲۲ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

امروز هم جنگ بوده هنوز «راپرتش» نرسیده است.

دوشنبه ۲۳ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

رفتم حضور حضرت اقدس، دیدم هیجان‌زده و منتظر هستند و با تعجیل کالسکه و اسب می‌خواهند بعدِ معلوم شد که سپهدار با حاجی علیقلی خان شهر را گرفته.

سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

هیجان غریبی در شهر پیدا شده است، مجاهدین قفقاز یکمرتبه جوشیده و پیدا شده‌اند و دسته دسته به آنها اضافه می‌شود.

سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) و ظل‌السلطنه، سوار شده تشریف بردند سفارت روس و پناهنده شدند.

سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

رفتم حضور حضرت اقدس (نایب‌السلطنه)، دیدم در سفارت (روس) در اطاق‌های وزیر مختار نشسته‌اند؛ شاهزاده عزالدوله، رکن‌اسلطنه، ظل السلطنه، اقدارالسلطنه بودند... در کامرانیه و امیریه هم دم درهایشان بیرقِ دولت روس زده‌اند.

سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

سوارشده آمدم به کامرانیه، رفتیم به اندرون؛ آنجا غوغای غریبی بود یکی گریه می‌کرد، یکی شیون می‌کرد، هر یک را به زبانی آرام کرده، رفتم خدمت سرکار سرور الدوله احوالپرسی کرده، رفتم خدمت خاصه خانم آنجا هم دلداری داده آمدم بیرون.

سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

رفتم زرگنده، سفارت روس، حضور حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) وزیر مختارها اتصالاً می‌آمدند و می‌رفتند، معلوم نبود از برای چه چیز است!؟

سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

سیم‌های تلفن‌ها پاره است، سپهدار و حاجی علیقلی خان در مجلس نشسته، هیچ کس قدرت بیرون آمدن را نمی‌کند. هر کس در شهر اسلحه داشته باشد می‌گیرند.

سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

اخبار صحیح هیچ نیست ولی اغلب صدای توپ شنیده می‌شود.

سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

اخباری که شنیده شده است این است: دیشب در شهر جنگ بوده، از سه طرف توپ بسته بودند (به شهر)، بندگان همایونی هم دیروز دو سه مرتبه سوار شده، رفته بودند تا نزدیک قصر قجر.

چهارشنبه ۲۵ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

امروز خبر رسید که: بندگان همایونی سوار شده تشریف برده‌اند به قصر قجر، سوارها و افواج هم پشت سر هم می‌روند به طهران...

چهارشنبه ۲۵ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

باری سوار شده رفتم برای زرگنده سفارت (روس) حضور حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) شرفیاب شده، بعد از یک ربع ساعت صدای توپ از طرف شهر برخاسته، رنگ از صورت‌ها پریده، دلها طپیدن گرفته...

چهارشنبه ۲۵ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

از قرار قزاقخانه را محاصره کرده‌اند، هیچ کس نه به شهر می‌رود و نه لز شهر می‌آید.

چهارشنبه ۲۵ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

معلوم نیست که به سر خانه‌های (ما در) شهر چه آمده است. طرفِ مجلس و مسجد (سپهسالار) دود تفنگ و توپ نمایان بود، زیر مسجد (سپهسالار) زیر خانه نظام‌الملک یک جائی آتش گرفته معلوم نشد که کجا بود ولی معلوم بود که یک پارچه آتش بود طرف خانه‌های من و مجلس. من که از خانه و دار و ندارم چشم پوشیده‌ام.

چهارشنبه ۲۵ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

گاهی آمدند گفتند دولتی‌ها مجلس را از دست شورشیان گرفته(اند) و سپهدار فرار کرده، گاهی گفتند سپهدار را گرفته‌اند، از قراری که می‌گویند اغلب خانه‌های ما خراب شده، دلم برای روزنامه این چندین ساله می‌سوزد!

چهارشنبه ۲۵ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

بعضی اخبارات شنیده شد، من جمله گفتند: قزاق‌خانه دیگر فشنگ ندارد و نزدیک است تسلیم بشوند، گاهی گفتند روس‌ها گفته‌اند که قزاقخانه تسلیم بشود ولی پلکونیک (لیاخوف) قبول نکرده است.

پنجشنبه ۲۶ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

امروز یکی از آن روزهای تاریخی است: یک مرتبه دیدم که کامرانیه بر

هم خورد،بعد (گفته شد) که بندگان همایونی با حضرت ملکه جهان ولیعهد و محمد حسن میرزا تشریف فرمای سفارت روس شده(اند) که در آن جا پناهنده بشوند، یک مرتبه یک آب سردی روی من ریخته شد.

جمعه ۲۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

با اقتدارالسلطنه رفتیم برای سفارت (روس) در بین راه دیدم که بندگان همایوین سوار شده از پشت قیطریه تشریف فرما می‌شوند، با دوربین نگاه کرده شناختم.

جمعه ۲۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

نزدیک پلی که دم سفارت عثمانی است با شاه مصادف شدم، از درشگه پیاده شده، سوار اسب شده، شرفیاب شدم، بعد از هرگز، امروز اظهار مرحمت فرمودند و از احوالپرسی کردند.

جمعه ۲۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

اعتمادالملک گماشتهٔ حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) هم در رکاب مبارک بود، من را صدا زد و گفت: «شاه از دور که شما را دید، من را صدا کرد و گفت به عزیزالسلطان بگو بامن نیاید به سفارت...» زحمتی از گردهٔ ما افتاد.

جمعه ۲۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

باری «شارژدفر» و «بارونوفسکی» با سایر صاحب منصب‌های سفارت در جلوی در ایستاده بودند برای شریفات، ده پانزده قزاق هم بر ای

تشریفات ایستاده بودند.

جمعه ۲۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

حضرت اقدس (کامران میرزا نایب‌السلطنه) قدری استقبال کرده بعد (شاه) پیاده شده تشریف آوردند توی عمارت.

جمعه ۲۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

بعداً فوراً بالای سر عمارت، بیرق روس که رویش عقاب است نصب کردند، بعد هم وزیر مختار انگلیس آمد، سایر وزیر مختارها هم آمدند، اغلب از زن‌های وزیر مختارها می‌آمدند و می‌رفتند خدمت ملکه.

جمعه ۲۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

نیم ساعت نگذشته بود که چهار نفر غلام هندی مالِ (سفارت) انگلیس آمده با قزاق‌ها مشغول دادن کشیک شدند، یک بیرق انگلیس هم آورده مقابل بیرق روس نصب کردند، متصل وزیر مختار انگلیس می‌آمد و می‌رفت.

جمعه ۲۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

سوار شده آمدم سفارت روس، دمِ سفارت عثمانی، اعتصام‌السلطنه و معتمدالدوله را دیدم. گویا در سفارت عثمانی، مشیرالسلطنه، قوام‌الدوله، امیرمعظم، اعتصام‌السلطنه، ناصرالسلطنه، اغلب هم با زن‌هایشان رفته‌اند.

شنبه ۲۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

یک نفر از مجاهدین که با یک نفر قزاق یک کاغذ برای سفارت آورده بود، شکل و ترکیب غریبی داشت.

شنبه ۲۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

از حاجی امین‌الخاقان هم یک کاغذ رسید که الحمدلله دار و ندار ما در پناه حق محفوظ است، گوئی به مرده جان رسید...

شنبه ۲۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

بندگان همایونی از سلطنت استعفا فرمود، سلطنت به اعلیحضرت احمدشاه تعلق گرفته ولی هنوز رسمی نشده است.

شنبه ۲۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

اخباراتی که از شهر رسیده این است که: سلطان احمد میرزا شاه ایران است، عضدالملک نایب‌السلطنه ایران است. سپهدار اعظم سپهسالار اعظم و رئیس قشون و وزیر جنگ و حاکم طهران. حاجی علیقلی خان سردار اسعد وزیر داخله...

شنبه ۲۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

حضرت ملکه جهان از دیشب تا به حال هیچ راضی نمی‌شد که ولیعهد سلطان بشود، بندگان همایونی هم نمی‌توانند ولیعهد از خودشان جدا کنند.

شنبه ۲۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

روسی خان می‌گفت: عکاسخانه من را قشون دولتی چاپید.

شنبه ۲۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

(روسی خان) می‌گفت: دیروز برای سلطنت قرعه کشیده بودند، تمام (قرعه‌ها) به نام سلطان احمد در آمده است.

شنبه ۲۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

ناصرالملک رئیس الوزارء و وزیر خارجه (است) ولی برایش یک نایب معین کرده‌اند تا از لندن بیاید.

شنبه ۲۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

قرار شد که فردا سلطان احمد شاه به سلامتی و اقبال برود به سلطنت‌آباد و سایرین هم از شهربیایند به حضورشان مشرف بشوند.

شنبه ۲۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

سوار شده آمدم به سفارتِ روس، به حضور حضرت اقدس (کامران میرزا) شرفیاب شدم، کسی نبود جز شاه تازه و شاه معزول، ملکه (و) خواهرِ شاه و زن فرمانفرما (که) آمده بود به دیدن شاه سابق، برادرش.

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

(در سفارت روس) وزیر مختارها اغلب بودند، موثق الملک (و) دبیرالسلطان آمده (بودند) که شاه را ببرند. سوارِ قزاق روس و (سوار) هندی

انگلیس هم حاضر شده بودند و جمعی هم از وزراء از شهر رفته (بودند) به سلطنت‌آباد و منتظر قدوم شاه (بودند).

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

باری بندگان اعلیحضرت سلطان احمدشاه بیرون آمده با کمال متانت سوار به کالسکه شده، موثق‌الملک دم درِ کالسکه رفته عرض کرد که (اگر) اجازه می‌فرمایند من بیایم توی کالسکه! با کمال تغیّر فرمودند: تو بایست سوار بشوی و کالسکه راه افتاد! آدم‌های شاه، سپهسالار، مجلل السلطان، مختارالدوله، لقمان و عبدالله خان خواجه بنا به گریه گذاردند.

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

الحمدلله، شکر خدا به منزل‌های من آسیبی نرسیده است، مگر قدری از شیروانی‌ها که خراب شده است. آدم زیادی از قشون دولتی پشت‌خانه‌های ما کشته شده‌اند.

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

سپهدار با حاجی علیقلی خان آمده بودند امروز منزل ما، حمام.

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

شرح حال رفتن (احمد) شاه به سلطنت‌آباد این است؛...

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

سوار شده آمدیم به شهر، دم درِ مجلس که رسیدیم از جمعیت راه نبود که درشکه عبور کند، تمام مردم به بازویشان یک پارچه قرمز بسته بودند و مجاهدین هم غرق آهن و فولاد بودند...

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

الحمدلله، خانهٔ ما در ظل رأفت حضرت احدیت محفوظ ماند، ولی شیروانی‌ها بکلی خراب شده وگلوله توپ زیادی به در و دیوار زده‌اند مثل این است که علی خان (ارشدالدوله) که از طرف دوشان تپه جنگ می‌کرده تمام گلوله‌ها را مخصوصاً به منزل من زده است.

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

رفتیم مجلس، عضدالملک نایب‌السلطنه، عین‌الدوله، نیرالدوله، حاجی‌علیقی خان وزیر داخله بودند، مجاهدین هم با تفنگ و ده تیر در باغ راه می‌رفتند،باری رفته‌با سپهدار روبوسی‌کرده، باحاجی علیقلی خان روبوسی کرده ...

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

امشب می‌خواستند (احمد) شاه را ببرند به کامرانیه (که) شب را آنجا باشند؛ چون در کامرانیه بیرقِ روس زده‌اند، ملت راضی نشده قبول نکرده‌اند.

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

موثق‌الدوله وزیر دربار شد.

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

در باب شرح جنگ؛ قشون دولتی‌ها هیچ جنگ نکرده‌اند، تمامش مشغول چپاول بوده‌اند.

یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۷

□□□

سوار شده رفتیم، به درِ خانه نایب‌السلطنه، عین‌الدوله، نیرالدوله، مجدالدوله، اقبال‌الدوله، موثق‌الدوله، و هر کس را که می‌خواهید بود،... به قدری در دیوانخانه جمعیت بود که راه نبود، هیچ وقت دیوانخانه را به این شلوغی ندیده بودم مگر در ایام شاه شهید، بعد از شهادت شاه شهید.

دوشنبه غره رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

امروز عصری سه ساعت به غروب مانده بندگان همایونی به شهر خواهند آمد.

دوشنبه غره رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

بندگان همایونی تشریف آورده با لباس رسمی، حمایل انداخته، تمثال حضرت امیرالمومنین را زیر سینه خود نصب کرده بودند ولی گلوی مبارکش را بغضِ گرفته بود و می‌خواستند گریه کنند.

دوشنبه غره رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

نایب‌السلطنه از قول شاه از تمام (حاضرین) احوالپرسی فرمودند و بندگان همایونی پرسیدند پیرم کدام است؟!

دوشنبه غره رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

اغلب از مردم متملق نوع ماها، با مجاهدین روبوسی کردند، روسای مجاهدین را دست و پاهایشان را می‌بوسیدند؛ بیشتر مردم دست پیرم را می‌بوسیدند.

دوشنبه غره رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

مجاهدین سخت ایستادند که بندگان همایونی نباید برود به شمیران. امشب و فردا شب هم شهر را آئین خواهند بست.

چهارشنبه ۳ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

شاه اظهار دلتنگی می‌کرد و می‌خواست برود (شمیران، باری گریه زیادی فرمود...

چهارشنبه ۳ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

شاه فرمودند که: من سلطنت نمی‌خواهم، به پدر من چه کردند که به خود من بکنند، می‌خواهند خودشان سلطنت بکنند اسم من را بدنام می‌کنند، این چه سلطنتی است که آدم اختیار چیزی را ندارد.

چهارشنبه ۳ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

نیم ساعت به غروب سوار شده یکسر آمدم زرگنده (به سفارت روس)، در خدمت محمدعلی شاه هم به جز چند نفر دیگر کسی نیست.

چهارشنبه ۳ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

امیر مفخم با سوارهای بختیاری در صاحبقرانیه هستند، توپ و قورخانه زیادی با خودشان دارند و به شاه سابق فحش می‌دهند معلوم نیست که چه خیال دارند!

پنجشنبه ۴ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

حاجی علیقلی خان سردار اسعد هم کاغذ به امیر مفخم نوشته است و مهربانی کرده است که با هم اصلاح بکنند.

پنجشنبه ۴ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

رفتم اندرون، بعد یک مرتبه همهمه شد،بندگان همایونی سلطان احمدشاه تشریف آوردند (کامرانیه)، رفتم شرفیاب شده، اظهار مرحمت فرمودند (و) من مشغول پذیرائی شدم.

جمعه ۵ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

آخوند ملاقربانعلی هم (در زنجان) سربلند کرده، چندین نفر مجاهد را کشته که: این حرفها که من می‌شنوم، ضدیت دارد با مذهب ما که کسی با ارمنی معاشرت بکند و ارمنی مسلمان را بکشد و روی مسلمان تف بیاندازد و دست ارمنی را ببوسند!

شنبه ٦ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

از جانب نایب‌السلطنه و هیأت وزرا رفته بوده‌اند پیش محمد علی میرزا که شاه سابق باشد که جواهرات دولتی را از او بگیرند، مطلب دوّم این که

زودتر از ایران برود.

شنبه ٦ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

حضرت ملکه جهان که ملقب به مهدعلیا شده است، دو سه شب است در کامرانیه است و برای ملاقات شاه آمده است.

دوشنبه ۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

امروز صنیع حضرت و مفاخرالملک را در عمارت خورشید استنطاق می‌کردند.

سه‌شنبه ۹ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

سپهدارگفت که هیچ کس استدعای کار و شغلی نبایست به من بکند، بایست به کمیسیون جنگ بنویسد، اگر تصویب (شد) من می‌دهم والا من نخواهم خواند.

چهارشنبه ۱۰ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

آمدم کامرانیه، اعلیحضرت همایون سلطان احمدشاه در اندرون بودند، و گاهی الاغ سواری می‌کردند.

پنجشنبه ۱۱ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

دیروز عصر گفتند: در میدان توپخانه صنیع حضرت را به دار زدند.

جمعه ۱۲ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

مفاخرالملک را مجاهدین می‌گذارند توی درشگه که تو را می‌خواهم ببریم به قزوین دم باغشاه تیربارانش می‌کنند.

جمعه ۱۲ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

دیگر از اخبار تازه این است که: شیخ فضل‌الله را گرفته در میدان توپخانه حبس کرده‌اند.

جمعه ۱۲ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

شرفیابی سفرا به حضور شاه.

شنبه ۱۳ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

(در سلامِ امروز) پلکونیک (لیاخوف) در موقع دفیله، دفیله نداد.

شنبه ۱۳ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

پیش نایب‌السلطنه نشسته بودم، مستشارالسلطان آمده توی گوش نایب‌السلطنه حرفی زد، یک مرتبه رنگ نایب‌السلطنه پریده حالش به هم خورد، معلوم شد که آقای حاجی شیخ فضل‌الله را به دار زده‌اند.

شنبه ۱۳ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

وقتی شیخ فضل‌الله رابرده بوده‌اندپای دار،گفته بوده‌است چندین‌بار، مشروطه حرام است! حرام است! و طناب را بوسیده خودش انداخته به گردنش.

شنبه ۱۳ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

قدری در دیوانخانه راه رفته، صحبت کرده، تعجب از دنیا مـی‌کردم. پسر شیخ هم در دیوانخانه راه می‌رفت و اظهار خوشحالی می‌کرد؛ آن پسرش که مشروطه خواه است و در رشت پیش سپهدار بـود. در آن مـوقع هـم کـه می‌خواستند به دارش بزنند او هم بوده است.

شنبه ۱۳ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

مجدالدوله را که میدان توپخانه بود آوردند در دیوانخانه، حیاطِ آبدار- خانهٔ قدیم، آنجا حبس است. انشاءالله که از کشتنش گذشته‌اند!

دوشنبه ۱۵ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

روزنامه حبل‌المتین بعضی چیزها نوشته بود، (آن را) توقیف کرده، پنج سال حبس قرار داده، سیصد تومان هم جُرمش کرده‌اند. روزنامه صدای وطن را هم که مجدالاسلام مدیرش است گویا توقیف کرده‌اند.

دوشنبه ۱۵ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

(آمدم منزل)، آقا میرزا حسن شیخ‌الاسلام قزوینی که مجاهد است، در منزل بود؛ کلاه قفقازی در سرش، کت فرنگی پوشیده، طپانچه ده تیربسته از اخباراتی که می‌گفت و خوشوقت به آن بود این است که: بعد از به دارزدن شیخ فضل‌الله مرحوم،خیلی بی‌احترامی‌کرده‌بودند مثلاًتف زیادی‌برویش انداخته بودند.

سه‌شنبه ۱٦ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

مدتی است صحبت حکومت علاءالدوله است به فـارس، ولی اهـل

فارس جداً علاءالدوله را نمی‌خواهند، مخصوصاً رئیس ایل قشقائی.

چهارشنبه ۱۷ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

میانه ضرغام‌السلطنه با سردار اسعد خوب نیست، دور نیست که خیلی زود، سخت میانه‌شان به هم بخورد.

چهارشنبه ۱۷ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

دیروز سپهدار در کمیته قهر کرده بوده است، گویا آنها می‌خواسته‌اند آدم بکشند. سپهدار مانع شده...

چهارشنبه ۱۷ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

باز موثق‌الدوله (وزیر دربار) با نواب رفتند به زرگنده پیش محمد علی شاه برای گرفتن جواهرات. گویا نواب خیلی هتاکی کرده بوده است، بسیار آدم بی‌شرفی است!

پنجشنبه ۱۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

مجدالدوله قرار شده است سی هزار تومان بدهد با ده علی آبادش، ناصرالسلطنه هم سی هزار تومان...

پنجشنبه ۱۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

مجلس عالی در عمارت شمس‌العماره است.

پنجشنبه ۱۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

فردا هم تقی‌زاده وارد می‌شود، تشریفات زیادی از برایش داده‌اند.

پنجشنبه ۱۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

خداوند دو سه شب قبل یک دختری از صبیّه حضرت اقدس (نایب‌السلطنه) نگار الملوک به سعدالملک مرحمت فرموده است.

پنجشنبه ۱۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

امیرمفخم ازاسلحه دولتی چیزی‌نداده، دربین راه هر کس را دیده لخت کرده و پست خراسان را زده‌اند، خودش هم در حضرت عبدالعظیم است.

پنجشنبه ۱۸ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

تا امروز (اعلیحضرت سلطان احمد شاه) شب‌ها را تشریف‌فرمای کامرانیه می‌شدند ولی از امروز ملّت قدغن کرده ست که دیگر بندگان همایونی به کامرانیه نروند.

جمعه ۱۹ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

بندگان همایونی‌امروزخیلی‌دلتنگی می‌کردند و بی‌طاقتی می‌کردند برای پدر و مادرشان. قدغن کرده‌اند که حضرت ملکه جهان هم با سلطان احمد شاه ملاقات نکنند به این جهت خیلی گریه و شیون کرده بوده.

جمعه ۱۹ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

نزدیک قلهک از بندگان همایونی جلوگیری می‌کنند، چه تشر می‌زنند و

چه التماس می‌کند شاه را بر می‌گردانند. گویا کلاه مبارک را هم از شدت اوقات تلخی به زمین می‌زنند و قدری از آن هم می‌شکند، باری اگر به سفارت (روس) رفته بودند خیلی اسباب گفت و گو می‌شد.

جمعه ۱۹ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

میرهاشم (تبریزی) را در شهر ستانگ گرفته، امروز بردند به شهر.

یکشنبه ۲۱ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

ملکه جهان امشب آمده است سفارت (روس) پیش محمدعلی شاه، سرورالدوله هم آمده است.

یکشنبه ۲۱ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

دیشب ساعت چهار از شب آقا میرهاشم را به دار زدند.

یکشنبه ۲۱ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

گویا باز سپهدار دیروز قهر کرده است.

پنجشنبه ۲۵ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

قدری از جواهرات دولتی به توسط حضرت اقدس (کامران میرزا) فروخته شده است. آقا سلطان خواجه را به این جهت گرفته و حبس کرده‌اند.

پنجشنبه ۲۵ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

مسیو پیرم که چند روزی بود با مجاهدینش قهر کرده بود و آمده بود به اِوین، دیروز رفته است به شهر.

جمعه ٦ ۲ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

اخبار (تازه) استعفای سپهدار و حاجی علیقلی خان وزیر داخله بود. شهر هم وضعش خوب نیست، درهم و برهم است.

سه‌شنبه سلخ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

□□□

بسیاربه مجدالدوله‌بدمی‌گذرد وبرای خرج خانه و زندگیش معطّل است.

پنجشنبه ۲ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

یکصد هزار تومان پول زرد در خزانه پیدا کرده‌اند؛ گویا از پول‌هائی بوده است که مرحوم امین‌اقدس نگاه داشته بوده است.

پنجشنبه ۲ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

(گاردن پارتی)انجمن‌اُخوّت، سه نشان اُخوّت با آرم درویشی درست کرده بودند از الماس، یکی را به سپهدار دادند، یکی را به حاجی علیقلی خان دادند و یکی را برای تقی‌زاده فرستادند.

جمعه ۳ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

از اخبارات تازه این است: که «بارونوفسکی» آمده بوده است امیریه، سرکشی کرده بوده است و مجاهدینی را که آنجا بوده‌اند بیرون کرده بوده است.

دوشنبه ٦ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

میانه مردم و مجاهدین قفقازی، شهری و تنکابنی و سایرین تفرقه افتاده، پارتی پار تی شده‌اند.

دوشنبه ٦ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

سوارشده رفتم به در خانه، بندگان همایونی مشغول درس خواندن بودند. معلمین در حضور بودند، سعیدالعلمای مدیر که پیش من بود یک معلم است، محسن میرزا و ذکاءالملک جزء معلمین هستند.

سه‌شنبه ۷ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

یک اعلان رسمی دولت نوشته بودند برای نظم شهر که مجاهدین متعرّض مردم نشوند. بندگان همایونی از دور دیده بودند که من مشغول خواندن هستم. بعد از احوالپرسی و اظهارات مرحمت پرسیدند آن‌چه بود که می‌خواندی؟ عرض کردم اعلان بود فرمودند بیاور من بخوانم!

سه‌شنبه ۷ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

سپهدار و وزیرداخله و اجزای مجلس عالی در عمارت شمس‌العماره مشغول خرابی ایران بودند.

سه‌شنبه ۱۴ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

مجلس تازه‌ای تشکیل داده‌اند به اسم مدیریه، برای جمع‌آوری

اعانه، یعنی گرفتن از مردم به هر زبان که باشد؛ در واقع مثل بانک ملی.

چهارشنبه ۱۴ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

شنیده شده که: دیشب سپهدار با مجاهدین معزّالسلطان دعوایشان شده بوده است، معزّالسلطان چندان اعتنا به سپهدار نمی‌کند گویا هفتصد هزار تومان تا به حال از مردم پول گرفته.

چهارشنبه ۱۵ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

میانه مجاهدین دسته به دسته خوب نیست با همدیگر مبارزات دارند، بد از هم می‌گویند، نسبت بد به هم می‌دهند، دیوانخانه به قدری بی‌نظم و شلوغ بود که حد نداشت.

چهارشنبه ۱۵ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

عصری بر حسب دعوت وزارت دربار جشن ولیعهدی محمد حسن میرزا است.

چهارشنبه ۱۵ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

ظلّ‌السلطان در رشت توقیف است برای دادن پول، خیال دادن پول ندارند، به طفره می‌گذرانند.

چهارشنبه ۱۵ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

امام جمعه را رفته بودند بگیرندش، فرار کرده به سفارت

روس متحصن شد.

جمعه ۱۷ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

مجاهدی که پریروز دو نفر آدم کشته بود، امروز در میدان توپخانه، تیربارانش کردند.

دوشنبه ۲۰ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

(در سفارت روس) حضور اعلیحضرت محمد علی میرزا شرفیاب شدم. اظهار مرحمتی بعد از هرگز فرمودند.

سه‌شنبه ۲۱ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

چهارصد و پنجاه هزار تومان قرض (محمدعلی میرزا) را ملت قبول کرده، دهات شخصی هم هر چه داشت خالصه شد. سالی هم یکصد هزار تومان برای او مواجب قرار داده‌اند و ملت حکم کرده‌اند که تا روز پنجشنبه ۲۳ (شعبان) برود.

سه‌شنبه ۲۱ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

امروز اعلیحضرت محمد علی میرزا از زرگنده تشریف‌فرمای فرنگستان می‌شوند.

پنجشنبه ۲۳ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

تماشاچی زیادی بودند، اغلب روزنامه‌نویس‌ها بودند، وضع بارکردن و

آمد و رفت را عکس بر می‌داشتند.

پنجشنبه ۲۳ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

(اعلیحضرت محمد علی میرزا) به «شارژدفر» روس و بارونوفسکی به هر یکی یک حلقه انگشتر الماس به دست خودشان دادند، دو هزار تومان هم انعام دادند که به اجزای سفارت تقسیم کنند.

پنجشنبه ۲۳ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

عضدالدوله از شهر ده عدد کالسکه آورده بود از طرف دولت برای حرکت ملکهٔ‌جهان و سایر حرم و نوکرهای محمدعلی شاه، نمی‌دانم چه شد که میانه «خاوالوف» با عضدالدوله بهم خورده، تشرهای سخت «خاوالوف» زد به عضدالدوله.

پنجشنبه ۲۳ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

یکصد وبیست قزاق ایرانی، به قدر پنجاه نفر قزاق روس، چهار غلام سفارت روس، چهار نفر غلام هندی مالِ سفارت انگلیس همراه اعلیحضرت (محمد علی میرزا) بودند.

پنجشنبه ۲۳ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

«شارژدفر» با سایر اجزای سفارت در بیرون سفارت پای کالسکه رفته، سایر سفرا هم دمِ درر سفارت توی باغ ایستاده بودند، کالسکه را نگاه داشتند خداحافظی کردند، مخصوصاً وزیر مختار انگلیس را دم کالسکه خواسته

صحبت و احوالپرسی کردند، قزاق‌های روس دور کالسکه را گرفته از نظرها غائب شدند.

پنجشنبه ۲۳ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

بعد از ده دقیقه حضرت ملکه جهان با پسر کوچک خودشان سلطان حمید و خدیجه دخترش سوار شدند، کالسکه حضرت ملکه جهان هم شش اسب بسته بودند.سفارت خالی شد! امروز هم یکی از آن روزهای تاریخی بود!

پنجشنبه ۲۳ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

آمدم به خیابان علاءالدوله مغازه اردشیر، اردشیر با آنتوانِ عکاس شریک شده‌اند و اسباب «سینموفتوگراف»درست‌کرده قهوه خانه‌ای‌که‌همه چیز در آن هست مرتب کرده‌اند.

شنبه ۲۵ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

امشب شب عید سلطان احمدشاه است. آقای آقا سید جمال مجتهد مرحوم شدند.

یکشنبه ۲۶ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

شاه را آوردند و به سلام نشاندند، نه موزیک بود نه شیپورچی نه مخاطب! مستوفی و لشگر نویس و مخاطب و خطیب شاعربعد آمدند. سلام به این بدی بر هم خورد و دفیله مختصر شد.

دوشنبه ۲۷ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

خبر آوردند که اخترالدوله امروز می‌رود و به فرنگستان دُرّه‌الدوله را هم با خودش می‌برد. رفتم پیش نایب‌السلطنه، بعد از طرف مجلس عالی رأی داده شد که نبایست برود.

چهارشنبه ۲۹ شعبان‌المعظّم ۱۳۲۷

□□□

بندگان همایونی تشریف برده بودند به شکار، یک میشی بصیرالسلطنه با چهار پاره زده بود، چون بندگان همایونی هم تفنگ انداخته بودند گفتند شاه زده است به اسم همایونی قلمداد شده بود.

جمعه غره رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

□□□

کار دولت بسیار مغشوش است، تمام ولایت‌هابی‌نظم‌وخراب، قشون روس درقزوین مستعد ایستاده است.

شنبه ۲ رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

□□□

حکم شده است که تمام مجاهدین بی‌اسلحه حرکت کنند.

یکشنبه ۳ رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

□□□

به ظهیرالاسلام حکم شده بود برود کربلا تا حضرت عبدالعظیم هم رفته بود،بعد از سر تقصیراتش گذشتند گفتند بیا به خانه خودت ولی بیرون نیا.

دوشنبه ۴ رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

□□□

امام جمعه (حاجی سید ابولقاسم) که رفته بود سفارت روس از راه

رشت رفت به طرف مدینه منوّره. جایش آقا سید محمد برادرش، معروف به «امامزاده» امام جمعه شده است.

دوشنبه ۴ رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

□□□

سپهدار رئیس الوزراء شد.

دوشنبه ۱۱ رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

□□□

اعلیحضرت محمد علی میرزا امروز... وارد درشت شده و در قنسولخانه رشت منزل کرده است.

دوشنبه ۱۱ رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

□□□

فرمانفرما از وزارت عدلیه استعفا کرده است.

یکشنبه ۱۷ رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

□□□

زنجان به همان حالت باقی است، جمعیت زیادی دور ملاقربانعلی هستند کار آن جا زیاده از حد اهمیت پیدا کرده است.

سه‌شنبه ۱۹ رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

□□□

امروزاز حضرت‌اقدس (کامران میرزانایب‌السلطنه) حوصله غریب دیدم.

یکشنبه ۲۴ رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

□□□

رفتم به منزل ضرغام‌السلطنه هیچ کدام را نمی‌شناختم به جـز آقـای شیخ‌الرئیس، او هم به قدری ورم کرده بود که نزدیک بود بترکد.

سه‌شنبه ۲٦ رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

□□□

وزارت عدلیه را دادند به وثوق‌الدوله.

چهارشنبه ۲۷ رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

□□□

یکصد هزار تومان که ظل‌السطان داده است گم شده است! مجاهدین متفقاً رفته‌اند پارک مرحوم اتابک و می‌گویند؛ ما جان داده، مشروطه برپاکردیم حالا می‌خواهیم بدانیم پول‌هائی راکه از مردم گرفته‌اید چه کرده‌اید.

چهارشنبه ۲۷ رمضان‌المبارک ۱۳۲۷

□□□

نایب حسین هم در کاشان مشـغول جـنگ است بـا دولت. روزنـامه می‌نویسد، گرفتار شد یک روز می‌نویسد فرار کرد حکایت پارسال امیر بهادر است که هر روز یک چیز از بابت جنگ آذربایجان می‌گفت!

شنبه غره شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

امروز در پشت باغشاه یک جائی را به اسم این که قبر ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیر خان است گلریزان (کردند).

شنبه غره شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

چهل هزار تومان پول، عضدالملک به ضـمانت مـجدالدوله از بـانک

روس گرفته است بانک به سختی مطالبه می‌کند، او هم هر چه به عضدالملک می‌گوید هیچ جواب نمی‌دهد.

سه‌شنبه ۴ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

امشب یک کاغذی یک نفر آورده بود، تمامش تهدید بود نسبت به من که «دست از کارهایتان چرا بر نمی‌دارید، برای کامران میرزا راپرت چی‌گری می‌کنید، دیگر نبایست بروید درِ خانه، اگر رفتید شما را با طپانچه موزر خواهیم زد».

جمعه ۷ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

در اداره پرسنل (قشون) فرامینی که به صحّه محمدعلی‌شاه و مهر امیر بهادر سپهسالار است ضبط می‌شود، باقی را ثبت می‌کنند و در دفترچه می‌نویسند.

شنبه ۸ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

میانه سپهدار با تقی‌زاده را که سخت بر هم خورده بود عضدالملک آشتی داده...

یکشنبه ۹ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

در هر جا، یک معاون برای حکومت می‌فرستند و یک نایب عدلیه، و یک رئیس قشون. دیگر معلوم است که حاکم بیچاره چه خواهد کرد!

دوشنبه ۱۰ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

مسئله اردبیل خیلی اهمیت پیدا کرده است، ستارخان هم گویا در آن صفحات است، گویا هم در محاصره باشد.

پنجشنبه ۱۳ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

مسئله اردبیل خیلی مهم شده، ستارخان نوشته بوده است که اگر به من کمک نرسد یا کشته خواهم شد یا دستگیر، باقرخان هم از تبریز به کمک او رفته است.

جمعه ۱۴ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

سید یعقوب شیرازی امروز در مسجد سپهسالار معروف بـه نـاصری نطق کرده بوده است که : «کارِ اردبیل بد شده است، من می‌روم به جنگ، اگر کشته شدم یکسره می‌روم بهشت! و اگر زنده برگشتم که وای بر احوالتان، از مال پس و از جان عاصی است، تمام این کارها برای پول است و مداخل.

جمعه ۱۴ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

دیشب ناصرالملک هم وارد طهران شده‌اند با ممتازالدوله که پیش‌تر رئیس مجلس بود.

شنبه ۱۵ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

امروز دختر مرحوم اتابک را برای شاهزاده اکبر میرزا که صارم‌الدوله باشد عقد کرده بودند.

شنبه ۱۵ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

شنیدم که امّ‌الخاقان مادر محمدعلی شاه که رفته بود با عزّت‌الدوله دخترش به قم. عزت‌الدوله مراجعت کرده ، او رفت به طرف عتبات و در بین راه مرحوم شده است.

چهارشنبه ۱۹ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

به قدری حاجی علیقلی خان وزیر داخله خودش را گرفته است که، من تا به امروز هیچ کدام از صدور و اتابکان را با این غرور و تکبّر ندیده بودم، می‌خواهم بگویم هیچ شاهی را به این طور ندیده بودم!

پنجشنبه ۲۰ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

جند روز است دزدی‌های غریب گرفته‌اند از کتابخانهٔ دولتی.

پنجشنبه ۲۰ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

گویا ستارخان هم فرارکرده است، کار اردبیل خیلی مهم و سخت شده است، و رحیم‌خان سردار نصرت معرکه می‌کند.

پنجشنبه ۲۰ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

عباس میرزا پسر فرمانفرما که یازده سال بود در فرنگستان لندن مشغول تحصیل بوده است آمده است. ده ساله بود است که رفته به فرنگستان.

شنبه ۲۲ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

یپرم با مجاهدین زیادی، با توپ و توپخانه مفصلی امروز می‌رود به

طرف اردبیل و زنجان، انشاءالله این پدر سوخته هم دیگر برنخواهد گشت.

یکشنبه ۲۳ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

فردا آقای آقا سید عبدالله ورود خواهند کرد. اغلب از وکلا میل ندارند که آقا سیدعبدالله ورود بکنند و یکسره بروند در مجلس!

شنبه ۲۹ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

شرح ورود آقا سید عبدالله مجتهد.

یکشنبه سلخ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

فردا مجلس شورای ملی منعقد می‌شود.

یکشنبه سلخ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

تفصیل ورود شاه به مجلس شورای ملی: عضدالملک توی کالسکه بزرگ پهلوی شاه نشسته بوده است و مثل نعش با مردم تعارف می‌کرده است! وقت نطق کردن که بایست عضدالملک نطق کند. نطقش را گم کرده بوده است، بعد از آن که کاغذ زیادی از جیبش بیرون آورده است، پیدا کرده، داده بود به سپهدار او خوانده بود!

دوشنبه غره ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

شنیدیم امروز اجلال‌السلطنه و معتمدخاقان حمایل آبی انداخته بودند، معلوم نیست که چه وقت به آنها مرحمت شده است و اگر مرحمت شده کی به

آنها مرحمت کرده است؟ باری مبارکشان باشد!

دوشنبه غره ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۷

□□□

اردبیل را قشون روس متصرف هستند. روس‌ها می‌گویند هر وقت حاکم فرستادید ما اردبیل را به شما تسلیم خواهیم کرد.

شنبه ٦ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۷

□□□

ملاقربانعلی‌رامی‌گویند به‌درجه شهادت رسانده‌اندا‌ولی‌انشاءالله‌دروغ است.

شنبه ٦ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۷

□□□

رفتم برای تماشای «سینموتوگرافِ» آنتوان، ارامنه امشب بودند و از مسلمانان پذیرائی نمی‌کردند. بعد رفتم «سینموفوگراف» روسی خان.

یکشنبه ۷ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۷

□□□

دیرزو وکلا قسم می‌خورند و موتمن الملک چند روز بود موقتی رئیس شده بود حالا مستشارالدوله رئیس شده است.

سه‌شنبه ۹ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۷

□□□

یپرم وارد خمسه شده، زنجان را هم به توپ بسته، گویا آخوند (ملاقربانعلی) را هم به درجه شهادت رسانده‌اند.

سه‌شنبه ۹ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۷

□□□

روزنامه‌ها می‌نویسند: مجاهدین را کشته و پیرم هم زخم دار شده است؛ حکایت پارسال امیربهادر نامرد شده است و محمدعلی شاه بی‌همه چیز؛ هر ساعت بیچاره ستارخان را می‌کشتند ولی خدا شاهد است که مشروطه‌خواه حقیقی من هستم، منظورم عدالت در حق این مردم است.

سه‌شنبه ۹ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

به اتفاق عضدالملک رفتیم حضور بندگان همایونی؛ آقا میر محسن برادر صدرالعلماء از طرف آخوند ملاکاظم خراسانی یک لایحه آورده بود که در واقع هم نصیحت بود و هم دستورالعمل.

شنبه ۱۳ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

(مدتی بود) از ریاست گاردی‌ها استعفا کرده بودم. امروز استعفایم قبول شده است.

دوشنبه ۱۵ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

رجال خمسه از قبیل اسعدالدوله و غیره را گرفته پول ازآنها می‌خواهند.

دوشنبه ۱۵ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

کاغذی ازمجلس به من نوشته بودند که اطاق‌هائی که شما دارید و پشت مجلس است خالی بکنید و به تصرف مجلس بدهید خیلی تعجب کردم.

چهارشنبه ۱۷ ذی‌القعدة‌الحرام ۱۳۲۷

□□□

پسر جهانشاه خان ملقب به سردار فاتح، آخوند ملاقربانعلی را آورده تا کرج، بعضی‌ها می‌گویند آدم مخصوص از طهران روانه شدکه آخوند را ببرند به کربلا، بعضی‌ها می‌گویند بیچاره آخوند رابه درجه شهادت رسانده‌اند.

سه‌شنبه سلخ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۷

□□□

اغلب سرحدات شلوغ است ولی تلگرافخانه بروز نمی‌دهد، سپهدار و وزیر داخله خیلی خلوت می‌کنند و عضدالملک روزها مثل مجسمه مـی‌رود دیوانخانه و بیخود می‌نشیند.

سه‌شنبه سلخ ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۷

□□□

وکیل قشقائی بسیار آدم ساده‌ای است، برای همه کارها خوب است به جز وکالت، مرد خری است!

دوشنبه ٦ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۷

□□□

امروز صمصام‌السلطنه بختیاری که حاکم اصفهان بود وارد شـد. بـا تشریفات وارد شده بود،قزاقِ سوار زیادی رفته بودند استقبال.

چهارشنبه ۵ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۷

□□□

روزنامه‌ها شاهزاده ظلّ‌السلطان را عقب کرده‌انـد بـرای ایـن دویست هزار تومانی که سند سپرده است،گویا زیرش زده است.

دوشنبه ۲۰ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۷

□□□

موثق‌الدوله از وزارت دربار معزول شده است، مستوفی الممالک به وزارت دربار برقرار شده است.

جمعه ۲۴ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۷

□□□

روزنامه خاطرات غلامعلی خان
عزیزالسلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۲۷ هجری قمری

سنه یکهزار و سیصد و بیست و هفت هجری قمری

یکشنبه غره شهر محرم ۱۳۲۷

دعا و نماز و ادعیه اول ماه را به جای آورده، رفتم حمام. بیرون آمدم، از موثق‌الدوله پذیرائی کرده تا نزدیک ظهر، دو ساعت به غروب رفتم به حضرت عبدالعظیم زیارت.

دوشنبه ۲ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به خانه معیرالممالک، چون روز شنبه سلخ، از مشهد آمده است. ظهیرالاسلام با متابعانش آنجا بودند.

سه‌شنبه ۳ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه، سپهسالار نبود، رفته به خانه‌اش. روضهٔ صبح در خانه‌اش است، نهار را هم در خانه‌اش می‌خورد بعد می‌آید.

باری در همان جا که اولِ خیابان بندگان همایونی سلام می‌نشینند، چادر بزرگی زده از امروز تعزیه می‌خوانند، تکیه خوبی درست کرده‌اند. سایر اطاق ها را هم در آنجا ساخته‌اند و برای حرم زنبوری کشیده‌اند.

باری صدراعظم هم با وزراء در همان کلاه فرنگی کوچک خلوت داشته. همان مجلس وزراء که نوشته بودم تشکیل شده است. باری بندگان همایونی هم بیرون بودند، حضرت اقدس آقا هم در حضور بودند، قدری راه رفته، بعد با صدر اعظم (و) وزراء رفته شرفیاب شده، قدری در حضور بوده، بعد آمده سوار شده آمدیم به منزل.

اخبار تازه نبود، مگر همان‌ها که نوشته شده است: تبریز همان حالت، اصفهان به همان حال، سپهدار هم در سر جای خودش با استعداد هر چه تمام‌تر نشسته، سایر جاهای دیگر هم در کمال شلوغی است.

چهارشنبه ۴ شهر محرم ۱۳۲۷

بعد از نهار، سرکار معززالملوک تشریف بردند به باغشاه خدمت ملکه جهان برای تعزیه.

سوار شدم رفتم خانه امین‌الملک به روضه؛ امیرنظام، مختارالسلطنه، صدق‌الملک و جمعی بودند، بعد با مختارالسلطنه آمدیم نزدیک خانه سردار ناصر یک مسجدی است، آنجا سردار ناصر روضه می‌خواند.

از اخبار تازه این است که سپهدار اعظم که در تنکابن می‌گفتند یاغی شده، دروغ بوده ولی استعداد کاملی داشت. سپهدار نه به صدراعظم و نه به سپهسالار اعتنا دارد، تمکین هیچ‌کدام از این دو نفر را نمی‌کند، تا ملتجی به حضرت اقدس می‌شوند. به محض تلگراف کردن به سپهدار که بیا برو به حکومت قزوین، فوراً اطاعت کرده، همین چند روزه خواهد آمد به قزوین، حکومتش را به او دادند.

پنجشنبه ۱۲ شهر محرم ۱۳۲۷

سه ساعت به غروب مانده، سوار شده رفتم به روضه وکیل‌السلطنه، که در خانه پدری‌شان می‌خوانند. نرسیده به بازار چه مؤیدالدوله است، در واقع این روضه عوض آن روضه مرحوم اتابک است، این خانه پدری‌شان است و این روضه مال فامیل اتابک است.

خلاصه وکیل‌السلطنه، امین‌السلطان، میرزا احمدخان، مصطفی خان، محمد حسن خان، دکتر شیخ محمد، مشیرالتجار، اعتصام‌السلطنه، معتمدالدوله، محسن خان، حاجی اسکندر خان (و) جمعی بودند.

بعد برخاسته، رفتم امیریه حضور حضرت اقدس؛ تشریف نداشتند، به باغشاه تشریف‌فرما شده بودند، بعد سوار شده رفتم به باغشاه (برای) تعزیه. مؤیدالدوله (و) عضدالدوله دم در نشسته بودند. یک آفتاب‌گردان هم زده بودند برای فرنگی‌ها. زن

وزیر مختار ایطالیا با چند نفر دیگر هم بودند. تعزیه ورود مدینه، خواب دیدنِ حضرت فاطمه زهرا، حضرت علی‌اکبر را بود. باری غروب تعزیه تمام شده، با مؤیدالدوله آمدیم اطاق سپهسالار.

سردار معتضد که رفته بود به طرف اصفهان، چند روز است آمده است برای نواقص کارش و فردا مجدداً خواهد رفت.

امیرمفخم، سردارظفر، سایر بختیاری‌ها، ناصرالدوله، فوج خلج قم و سایر افواجی که برای اصفهان ترتیب داده‌اند در قم هستند.

باری سردار معتضد صحبت می‌کرد که در وقت رفتن که به کهریزک رسیدیم، امیر مفخم با سردار ظفر در یک کالسکه بودند، یک شال گردن بلندی در گردن امیر مفخم بوده است، سرِشال از درِ کالسکه بیرون می‌رود و به دور پره‌های چرخ کالسکه پیچیده می‌شود، هر دو خواب بوده‌اند، یعنی چُرت می‌زده‌اند؛ یکمرتبه کالسکه به حرکت درمی‌آید شال به دور گردن امیر مفخم پیچیده کم مانده بوده است خفه بشود، هیچ نمی‌توانسته حرف بزند یا صدائی بکند، بعد که قدری دست و پا می‌زند، سردار ظفر بلند می‌شو. خدائی بوده، شال زود پاره می‌شود.

سپهسالار و صدراعظم با سردار معتضد امشب با هم کار دارند که ترتیبات اردو بدهند (که) فردا صبح برود.

جمعه ۱۳ شهر محرم ۱۳۲۷

قدری روزنامه نوشته استراحت کردم. معین‌السلطان از قراری که می‌گفت: جلال‌الملک دیشب از فرنگستان وارد شده است. رفتم امیریه حضور حضرت اقدس.

شنبه ۱۴ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه؛ بندگان همایونی چون قدری پای مبارکشان

درد می‌کند، اندرون تشریف داشته؛ سپهسالار هم چون روز آخر روضه‌اش بود، نبود.

باری قدری توی باغشاه رفته، بعد رفتم منزل صدراعظم. رفته بود برای تعزیت امپراطور روس که عمویش مرده بود.

یکشنبه ۱۵ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه؛ بندگان همایونی اندرون تشریف داشتند. صدراعظم با ورزاء و سپهسالار خلوت داشته، سایر مردم هم بی‌خود در باغشاه راه می‌رفتند، ما هم وِل وِل راه می رفتیم تا وقت نهار شد.

شاهزاده احتشام‌الدوله را که معین دربار باشد به اصرار بردند منزل حاجب‌الدوله نهار خوردیم.

سوار شده آمدیم باغشاه توی تکیه؛ امروز روز آخر تعزیه است، تعزیه حوض کوثر و کوه احد است. ما رفتیم در همان آفتابگردان نشسته، میرهاشم، ناصرالسلطنه، سردار مسعود، وزیر مختار بلژیک با چند نفر فرنگی دیگر بودند.

امدم خانه مجدالدوله به روضه، بعد از روضه یک پنجشاهی می‌دهند؛ یعنی از چهار به غروب بنا به پول دادن می‌کنند.

دوشنبه ۱٦ شهر محرم ۱۳۲۷

رفتم بیرون، موثق‌الدوله، حاجی امین‌الخاقان، محمد صادق میرزا، آقا میرزا آقا خان بودند. خوانندگان خواهند گفت که شاهزاده موثق‌الدوله اغلب کارش چیست و چه بوده است؟ اینجا عرض می‌کنم: آدم خوب و بی‌تکبری است، سلیم‌النفس (و) درست‌است، تمام اخلاق حمیده را این شاهزاده داراست، اغلب تنها و بی‌کار است همسایه هم هستیم؛ خانه‌های مرحوم مشیرالدوله شیخ محسن خان را، چندین سال است



سردار افخم

اجاره کرده است. اغلب برای تفرج و وقت گذراندن به این منزلِ متعلق به خودش تشریف‌فرما می‌شوند، الحق مثل و مانند ندارند. کاری که از دولت حالا به او راجع است تمام باغات (و) ابنیه دولتی است.

نیم ساعت به‌غروب بامختارالسلطنه، سوار شده رفتیم‌امیریه حضور حضرت اقدس.

سه‌شنبه ۱۷ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه؛ وقتی که رسیدم دیدم سپهسالار دارد می‌رود شرفیاب بشود، رفتم درِ اندرون، بندگان همایونی بیرون تشریف آورده، سردار مظفر به قدر چهارصد نفر سوار اینانلو آورده، سان داده تمام اسب‌های بسیار خوب (و) جوانان رشیدی بودند که بایست بروند. باری اغلب از سردارها بودند (و) حضرت اقدس ولیعهد.

بعد بندگان همایونی تشریف‌فرمای عمارت شدند، بعدش هم حضرت اقدس آقا تشریف آوردند.

صدراعظم با وزراء رفته به خاکپای مبارک مشرف شدند، من آمدم در اطاق سپهسالار. پسر آصف‌الدوله که خراسان بود (و) به قدریک ماه‌است آمده‌است، امروز دیده شد. وقت نهار هم خود سپهسالار آمده، صرف نهار کرده، بعد از نهار هم فرمانفرما آمده خلوت کرده، می‌رود اصفهان.

کار اصفهان اهمیت پیدا کرده‌و خیلی سخت شده است، آن بختیاری‌ها هم که رفته‌اند در قم هستند.

از اخبار تازه این است که: تمام ولایات شلوغ است. از اخباری که شنیده شد این است که: جمعه گذشته مجلل‌السلطنه، دسته سینه‌زن‌های سنگلج را با مقتدر نظام (کـه) پارسال سنگلجی‌ها در آن وقایع میدان توپخانه حامی دولت بودند آورده بوده است در تکیه دولت در باغشاه؛ بعد آورده بود در حضور. یک علم هم بندگان همایونی به دست مبارک خودشان مرحمت فرموده بودند به دسته، این کار هم به صلاحدید مجلل‌السلطان شده بود. در شهر شهرت غریبی دارد که اسباب رنجش و مأیوسی صنیع حضرت هم شده است، چون‌که صنیع حضرت هم در میدان توپخانه بوده است، با مقتدر نـظام هـم بـه کلات رفته بود، خودش هم مشدی و لوطی (و) بی‌عارتر از مقتدر نظام است، چون به او عَلَم نداده‌اند، اسباب رنجش و دلخوری او شده است. در تمام شهر این کار مضمون شده است. الحق مجلل‌السلطان بد کاری کرده است. این کارها روی مردم را بـه دولت بـاز می‌کند، دولت را عرضش را می‌برد. خداوند را قسم می‌دهم بـه حـقِ حـق، نـوکرهای شاه‌پرست صحیح دولتخواه به بندگان همایونی مرحمت فرماید.

از اخباری که در این عصری شایع شده، گویا هم راست باشد، این است (کـه): رشت بهم خورده است، ریخته به عمارت حکومتی، سردار افـخم بـیچاره را بـه یک روایت کشته (و) به یک روایت تکه‌تکه کرده‌اند که اثری از او نیست.

هر چه داشته آتش زده‌اند. دیگر باقی مطلب معلوم نیست. که چـه شـده است.

باری هر وقت معلوم شد، خواهم نوشت. روز قتل در رشت دو دسته بهم خورده بودند، یک دسته رشتی‌ها (و) یک دسته ترک‌ها دعواکرده بودند، دو سه نفر هم کشته شده است. از روز قتل هم به این‌طرف بازارها را بسته‌اند. از قرار (چون) قاتل‌ها را دستهٔ ترک‌ها می‌خواسته‌اند و سردار افخم نداده بوده است، این‌طور شده. سردار امجد هم رفته، سمت قنسولخانه روس بست نشسته. این خبر امروز عصر شایع شده، راوی‌ها آدم‌های معتبر بودند ولی انشاءالله دروغ است.

چهارشنبه ۱۸ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به باغشاه دَرِ خانه، اسب‌دوانی است، با سپهسالار رفته شرفیاب شده، بعد آمدیم به اطاق سپهسالار. سردار کل، آصف‌السلطنه، قوام‌الدوله، مؤید، عباس خان، معاون‌السلطان که وزیر لشکر است، سردار مظفر، سالار اعظم (و) جمعی بودند.

سردار مظفر با چهارصد سوار اینانلو، سیصد نفر سرباز داوطلب از یک فوج دیگر، صد نفر گارد ماماقانی، یک اراده توپ کوهستانی، با سوار و پیاده، گارد کرمانِ خود سپهسالار با سردار مظفر، مأمور شده‌اند بروند به رشت؛ تا فردا خواهند رفت.

آنچه در باب سردار افخم بیچاره شنیده شد امروز از این قرار است: گویا سردار افخم بیچاره در باغ مدیریه که مال مدیرالملک سردار همایون است، مهمان بوده است؛ آنجا به او گفته بودند که سپهدار عصری وارد می‌شود، هر چه آدم و اجزاء داشته بوده است، می‌فرستد به استقبال سپهدار، خودش با سه چهار نفر از مهمان‌ها (و) دو سه نفر از اجزایش می‌مانند، بعد می‌گویند هفت هشت نفر آمده‌اند عرض دارند، می‌گویند بیآیند عرضشان را بکنند. وقتی که وارد می‌شوند او را می‌کشند و دو نفر دیگر که پهلوی او بوده‌اند آنها را هم می‌کشند و بعد می‌روند عمارت حکومتی، پستخانه، تلگرافخانه (را) آتش می‌زنند، بلوا می‌شود. این روایت از سپهسالار شینده شد؛ ولی باز هم خبر صحیح

ندارند، چونکه هنوز تلگراف یا خبر دیگری ندارند. تلگرافخانه خراب شده، سیم‌ها پاره، زن و بچه سردار هم رفته(اند) به قنسولگریِ روس. هیچ کس اطلاع درست ندارد؛ این اخبار را هم با تلفن «باقراف» که مال راه شوسه است خبر داده، دیگر معلوم است هر جائی یک جور می‌گویند، هر وقت اطلاع و خبر صحیح به دست آمد عین آن را خواهم نوشت، انشاءالله تمام دروغ است.

تمام روز را در منزل بودم. غروب رفتیم به منزل معین‌السلطان. شاهزاده موثق‌الدوله (و) جلال‌الملک بودند. باری جلال‌الملک از این یک سفر بسیار فرنگی مآب شده‌اند.

پنجشنبه ۱۹ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفتم درِ خانه؛ سپهسالار با بعضی‌ها در توی باغ بودند، سپهسالار رفت به اطاق صدراعظم، ورزاء آنجا جمع بودند، حضرت اقدس هم در حضور شاه بودند. غلام‌های گارد سپهسالار مشق می‌کردند. رفتم در اطاق سپهسالار نشسته بعد سوار شده آمدم به منزل.

عصری فریدون میرزا پسر حضرت اقدس ظل‌السلطان، جلال‌الملک، و معین‌السلطان آمدند، بعدش هم موثق‌الدوله.

جمعه ۲۰ شهر محرم ۱۳۲۷

اخبار تازه چیزی نشنیده، امروز چون که بیرون نرفته. ولی از قراری که دیشب فریدون میرزا می‌گفت: کار اصفهان بدتر از تبریز است، اول خاک اصفهان از هر طرف سنگرها (و) استعدادها مرتب کرده‌اند و مشغول مالیات گرفتن هستند.

برای خود شهر اصفهان هم دروازه و بارو درست کرده‌اند خیلی محکم؛ یک باغ

بزرگ حضرت اقدس ظل‌السلطان در بیرونِ شهر اصفهان ساخته است (که) بسیاز بزرگ است، تمام پسرها و دخترهای شاهزاده در آنجا جمع هستند، چون‌که سابق پسرهای شاهزاده که بزرگ هستند با مادرهایشان هر کدام یک عمارت و دستگاهی علیحده داشته، اغلب هم زن و بچه دارند، خود شاهزاده (هم) علیحده است، در این موقع تمام در آن باغ نو جمع هستند، غلام هندی (و) انگلیسی هم در نهایت صفا از آنها نگاهداری می‌کنند؛ اگر نمی‌کردند، نجفقلی خان صمصام‌السلطنه بختیاری تلافیِ ایلخانی مرحوم را اقلاً سَرِ پسرهای شاهزاده درمی‌آورد.

باری عصری رفتم به خانه فرمانفرما به روضه، بعد سوار شده آمدم رو به امیریه.

دم منزل «باقراف» پیاده شده که با تلفن یک احوالی از آجودان حضور بپرسم. میرزای سردار افخم که از رشت فرار کرده بود آنجا بود، از او احوال گزارشات را پرسیدم. او این طور نقل می‌کرد، می‌گفت: در رشت مستعد بودند که اغتشاشی بکنند. از تبریز هم آمده بودند، برای همین کارها ولی در دست عنوانی برای شلوغی نداشته‌اند. سردار امجد گفته بود که از طالش و گرگانه روز، خیال دارند بیایند به رشت حمله بکنند. بسیار هم سردار امجد متوحش بوده است... شبنامه زیادی هم انداخته بودند که مشروطه می‌خواهیم.

باری روز قتل خیلی مرتب کرده بودند که دستجات با هم دعوا و نزاع نکنند، تا عصر هم اتفاقی نیافتاده بود، عصری دو دسته با هم نزاع می‌کنند، دسته ترک‌ها (و) یکی دسته اهل خود رشت، دو نفر در این میانه کشته می‌شوند، یکی یک نفر سید بوده است؛ آن کسی که آن راکشته بود نسبتش را به شاطر خود سردار افخم می‌دهند. به طور یقین هم نمی‌دانند. باری نعش آن قاتل را نمی‌برند دفن کنند. تا چهار روز هر روز در یک مسجد و یک کاروانسرا اسباب هیجان مردم را فراهم می‌کنند. دو سه مجلس هم در این باب کرده بودند از اعیان و اشراف (و) علماء برای این کار. سردار گفته بود: دو نفر

بنویسند که قاتل همین است (تا) من او را بکشم. هیچ کس ننوشته بود؛ تا آخر بناشد که شریعتمدار این کار را اصلاح کند. سردار افخم یدک و تشریفات فرستاد برای برداشتن نعش، قبول نکردند (و) پس فرستادند؛ خود شان با تجملات هر چه تمام‌تر نعش را برداشتند. بنا بود که شریعتمدار این کار را اصلاح کند.

روز پانزده محرم، شب (سردار افخم) یک کاغذ نوشته بود به مدیرالملک سردار همایون که چندی است خسته شده کسل هستم، فردا از صبح می‌آیم به باغ مدیریه نهار را هم آنجا صرف خواهم کرد. بعد سوار می‌شود می‌رود رو به مدیریه. سر راه می‌رود به منزل سردار امجد، او را می(خواسته) با خودش ببرد، او نیآمده بوده است، عذری می‌آورد، باری می‌روند مدیریه آنجا هم خود سردار همایون، محتشم‌الملک، اجلال‌الدوله، آجوان حضور، معین‌الممالک بوده‌اند. اعزازالممالک که از کسان سپهسالار است مأموریت داشت برای پول نظامی از بگیرد.

بعد از نهار، پسر مدیرالملک آمده بود می‌گفت: سپهدار از انزلی تلفن کرده که من وارد شده‌ام به انزلی، امشب را می‌آیم مدیریه، مهمان شما هستم. سردار افخم که این خبر را می‌شنود، فوری جواب می‌گوید: من هم اینجا هستم (و) منتظر ورود شما هستم. بعد از نهار مشغول آس بازی می‌شوند.

به همین میرزا سردار می‌گوید: برو عمارتِ حکومتی، پسر دومش که اعتصام‌السلطان است بردار ببر به استقبال، سوّار قزاقِ یدک هم مرتب بکنید، ببرید به استقبال ولی خودتان تا انزلی هم شده بروید. می‌گفت من آمدم بیرون. کالسکه نداشتم که سوار بشوم، درشکه معین همایون را خواستم سوار بشوم، خود معین همایون گفت: من هم می‌آیم. جلال‌الدوله که چند روز بود رفته است به رشت به استقبال آقای شعاع‌السلطنه و در خانه معین همایون منزل دارد، او هم نمانده، سوار شدیم، آمدیم رو به شهر. دم عمارت حکومتی. من را پیاده کرده‌اند: می‌گفت من که وارد شدم رفتم برای

خودم سیگار بردارم، یکمرتبه صدای هیاهو بلند شد و صدای تیر و تفنگ شد که من هراسان آمدم بیرون که دیدم صدای تفنگ پشت در پشت صدا می‌کنند، دو سه تا هم بمب انداخته، تلگرافخانه (و) طویله را هم آتش (زدند) من از یک در دیگر فرار کردم، (و) خودم را به خانه یک نفر ارمنی انداخته آنجا دیگر از هوش رفتم. بعد که دوباره من را بیدار کردند، دیدم صدای تفنگ و بمب هنوز هست، همین طور خانه به خانه آمدم تا چاپارخانه «باقراف» (از) آنجا بهر طوری بود خودم را به طهران رساندم. عبا و پول هم نداشته، از اجزای «باقراف» گرفته بوده است. شرح حال خودش این بود، دیگر از وضع کشتن سردار اطلاع نداشت. ولی زن و بچه سردار (را)، اجزای قنسولخانه روس برداشته برده بودند در قنسولخانه.

باری از «باقراف» تحقیق کردم، می‌گفت که: اعزازالممالک با مستر و شارژدفر را هم در همان‌جا کشته‌اند. اسم اعزازالممالک علی اکبر خان است پسر محمد حسن خان یوزباشی کشیک‌خانه به قدر سی نفر قزاق کشته شده، سرباز و غیره هم کشته شده است. سردار امجد و بعضی‌ها در قنسولخانه روس هستند؛ قزاق (و) صاحب‌منصب‌ها تماماً در قنسولخانه روس هستند دیگر از باقی وضع آنجا اطلاع ندارند.

تلگراف که هنوز حرف نمی‌زند. کار حکومت هم هنوز معلوم نیست.

از قراری که «باقراف» می‌گفت: سردار همایون (و) محتشم‌الملک مشغول حکومت هستند. آنها را مردم حاکم کرده‌اند (و) با تشریفات برده‌اند سر مسند حکومت با موزیک. هر کس در آنجا بگوید من مشروطه نمی‌خواهم او را می‌کشند، گویا آنها هم مشغول درست کردن استعداد هستند. باری تا خداوند متعال چه مقدر فرموده باشد.

شنبه ۲۱ شهر محرم ۱۳۲۷

دو روز است در میانه مردم باز انقلابی است، هیاهو می‌کنند، می‌گویند بازارها را

می‌بندند، امروز خبر آوردند که بازارها را بسته‌اند، یعنی رفته‌اند به خانه‌هایشان. اغلب دکاندارها هر چه داشته‌اند برده‌اند به خانه‌هایشان. در دکان‌ها چندان چیزی ندارند.

باری در سفارت عثمانی هم صدرالعلماء با همان چند نفر که در سفارت بوده هستند؛ نه زیاد شده و نه کم به همه جهت به قدر یک صد نفر هستند.

باری سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه؛ اول رفتم به منزل سپهسالار امروز به واسطه انقلاب (و) گفت‌وگو که در میانه مردم است، در میدان مشق خبر کرده‌اند که بیایند سربازها مشق کنند. فوج طهران هم در میدان توپخانه حاضر هستند و چاتمه زده‌اند و تا بعدازظهر هم تمام سربازها در میدان مشق راحت‌باش کرده بودند. نفری یک قران هم پول نهار گرفته (بودند) چون خبری نشد همه را مرخص کردند.

باری صدراعظم و سایر وزراء هم در حضور بودند، بعد آمده در کلاه فرنگی کوچک خلوت کردند، من نهار را هم پیش سپهسالار خوردم؛ بعد سپهسالار رفت در مجلس وزراء. تا چهار ساعت به غروب بودم، بعد سوار شده آمدم به منزل.

تیمچه و دالان‌های بیشتر از بازارها بسته، تک‌تک باز است. رفتم به منزل پسرهای مرحوم صدیق‌السلطنه، مدتی بود با من خصوصیت می‌کنند (و) از عکس‌های سفر فرنگ من را به من داده بودند، اصرار می‌کردند یک روز من از صبح بروم به خانه ایشان، عذر خواسته، قرار به امروز عصر (شد) و همین صرف عصرانه. باری رفتم به منزل مرحوم صدیق‌السلطنه. پسرها یکی صادق خان و دیگری رضا خان است؛ دو تا عکس دیگر به من دادند از عکس‌های سفر فرنگستان که در ورشو انداخته بودم در سن دوازده سالگی.

یکشنبه ۲۲ شهر محرم ۱۳۲۷

از قراری که شنیده شد بازارها را باز نکرده(اند) در سبزه میدان (و) میدان توپخانه سرباز و ژاندارم و قزاق همه جا هست. قزاق‌ها اغلب سواره می‌گردند. امروز را هم باز در میدان مشق تمام قشون حاضر بودند (و) مشق می‌کردند تا ظهر هم نیآمده در میان (مردم) بودند.

مردم بی‌تکلیف (و) سرگردان هستند، امروز یک شهرتی کرده که تبریز را فتح کرده‌اند. سالار اشرف بختیاری هم که در قم بوده از طرف حضرات که در قم هستند، حرکت رو به طهران کرده است. بعضی مطالب دارد (که) حضوراً بگوید.

مردم شهر هم خیلی تزلزل دارند، اغلب آذوقه می‌خرند. معلوم نیست که چه خیالی در سر مردم است و چه می‌خواهند بکنند. خداوند انشاءالله خودش اصلاح کند، بد وضعی است.

سوار شده رفتم امیریه، موقع نشد که شرفیاب بشوم. سوار شده آمدم امیریه.

وقتی که می‌رفتم رو به امیریه، باز فوج طهران در میدان توپخانه چاتمه کرده بودند. سر چهار راه حسن‌آباد چاتمه زیادی زده بودند. در میدان توپخانه هم تماشاچی زیادی بودند.

در مراجعت، با درشکه کرایه می‌آمدم. به میدان توپخانه که رسیدم، یکمرتبه یک نفر قزاق پرید توی درشکه که من بسیار متوحش شدم. پرسید شما کی هستید؟ از اهل نظام هستید یا غیر نظام؟ من گفتم که عزیزالسلطان هستم. فوری از درشکه آمد پائین و فرار کرد، مست هم بود، اگر کسی بود تاجر یا کسی دیگر به یک عنوانی او را می‌ترسانید و از او پولی می‌گرفت.

دوشنبه ۲۳ شهر محرم ۱۳۲۷

امروز هم تمام بازارها بسته است؛ یعنی از دیروز پریروز، بیشتر بسته‌اند.

آمدم بیرون سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه؛ بندگان همایونی در اندرون بودند، حضرت اقدس آقا هم در اندرون در حضورشان بود. صدراعظم و وزراء چون روز دوشنبه بود نیآمده بودند، بسیار خلوت بود. باری گاهی باران شدت می‌کرد، گاهی کم‌کم می‌آمد. باری رفتم در اطاق سپهسالار. میرهاشم، سردار ناصر، سردار اکرم، وزیر لشکر، فخرالملک، پسر فخرالملک، ارباب جمشید، میرزا ابوالقاسم خان که تازه حاکم قزوین شده است (و) جمعی آنجا بودند.

هیچ خبری نبود که بازارها را چرا بسته‌اند! خیالشان چیست؟

خلاصه از اخباری که شنیده شد، اخبار آذربایجان است (سپهسالار) بعضی تلگرافات درآورده می‌خواند (و) می‌گفت: کار آنجا نزدیک به اتمام است.

از چهار طرف شهر تبریز را محاصره کرده‌اند، مردم خود شهر تبریز هم به صدا درآمده‌اند (و) با شورشیان بد شده‌اند. اغلب از قشون هم داخل شهر شده‌اند. رحیم خان بیچاره هر چه خدمت می‌کند چون سپهسالار با او بد است تلگرافات او را به شاه نشان نمی‌دید؛ مثلاً سیصد عدد گوسفند مال ستار خان بوده است، این را برای آذوقه شورشیان، ستار نگاهداشته بوده است. رحیم خان آن سیصد گوسفند را از دست آدم‌های ستار گرفته چند نفر را هم کشته (است). سپهسالار عوض این که از او تحسین کند در مجلس می‌گوید: رحیم خان سردار، خدمت نمی‌کند، مشغول دزدی بوده است و از آن طرف از سردار ارشد تحسین می‌کند (که) کار تبریز را او تمام خواهد کرد.

باز شجاع‌الدوله سردار مقتدر دو سه حمله آورده. سردار جنگ بختیاری که در تبریز است سپهسالار از او خیلی تعریف می‌کند. گویا اهل شهر تبریز هم آذوقه‌شان تمام شده است، چونکه شهر را محاصره کرده‌اند، آنها که همگی نیستند به صدا درآورده‌اند. دور نیست انشاءالله بزودی کار آنجا یک طرفی بشود. اگر چه سپهسالار به قدری دروغ می‌گوید که هیچ حرف او را نمی‌شود قبول کرد.

رفتم به منزل موثق‌الدوله. حاجی امین‌الخاقان، فریدون میرزا، معین‌السلطان، جلال‌الملک، امین‌الاطباء بودند، مشغول بازی «ورنوسکا» بودند.

سه‌شنبه ۲۴ شهر محرم ۱۳۲۷

از اخبار تازه این است که: امروز هم بازارها را بسته‌اند، هنوز باز نکرده‌اند، اغلب هم رفته‌اند به حضرت عبدالعظیم پیش آقا سیدعلی آقای یزدی. امروز را هم به مردم که دورش بوده‌اند نهار، نان و پنیر داده‌اند.

دو ساعت به غروب مانده مختارالسلطنه آمده، قدری با هم صحبت کرده، با هم سوار شده رفتیم امیریه حضور حضرت اقدس. از صبح تشریف‌فرمای درِ خانه شده بودند، (و) هنوز نیآمده بودند.

مختارالسلطنه رفت در اطاق‌ها(ی) در اندرون. من رفتم تو، خدمت سرکار خاصه خانم. ظل‌السلطنه هم تشریف آوردند آنجا، قدری صحبت کردیم.

با ظل‌السلطنه رفتیم بیرون، دیدم آقا با رئیس بانک شاهنشاهی خلوت داشته، در اطاق جلو هم مختارالسلطنه، نظام‌السلطان، اسعدالملک، پدر زن سردار افخم مرحوم بودند. آقا تشریف‌فرمای اندرون شدند، من هم رفتم اندرون تا دو ساعت از شب رفته آنجا بودم، دوباره آمدم حضور حضرت اقدس دیدم آقای آقا سید احمد برادر آقا سید محمد مجتهد، فرمانفرما با مجدالدوله (بودند).

آقا سید احمد باکالسکه من رفت به خانه‌اش، من ماندم.

چهارشنبه ۲۵ شهر محرم ۱۳۲۷

سر راه رفتم امیریه، دیدم حضرت اقدس سوارند (و) دارند می‌روند درِ خانه؛ اظهار مرحمت فرمودند. بعد رفتم طرف در اندرون، دیدم بندگان همایونی بیرون آمده‌اند.

حضرت اقدس، سپهسالار (و) جمعی بودند، باری رفته در اطاق شرفیاب شده،

بعد خلوت شد. صدراعظم هم آمده، شعاع‌الدوله، مخبرالدوله (و) جمعی بودند. خلاصه من با سپهسالار دو روز است قهر کرده و دیگر قداره نمی‌اندازم؛ در منزل او هم نمی‌روم، برای این که بسیار آدم بی‌صفت، بیٰ‌همه چیز دروغگوئی است.

از اخباراتی که امروز شنیده شد؛ یعنی بندگان همایونی می‌فرمودند: کار تبریز نزدیک به اتمام است؛ یعنی تمام شهر تبریز راگرفته (و) شورشیان در ارک یک جا جمع شده‌اند آن را هم انشاءالله خواهند گرفت، تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. از قراری که سپهسالار می‌گفت: فرداعین‌الدوله وارد شهرتبریزخواهد شد(و) کارآنجایکطرفی خواهد شد.

رشت هم هنوز شلوغ است، از قراری که «باقراف» می‌گفت: شعاع‌السلطنه وارد رشت شده است.

سپهدار هم یک تلگرافی زده بود که اگر می‌خواهید زودتر آسوده بشوید، بایستی مشروطه بدهید، چاره ندارید. اخبارات بازاری این است که اغلب از بازارها را بازکرده ولی بسیاری بسته است،این کار هم اهمیتی پیداکرده، خود اهل بازار هم متفرق هستند. معلوم نیست در چه خیال هستند، امیدوارم انشاءالله کارها اصلاح بشود، مردم که متفکر (و) سرگردان هستند. باری کوه را هم برف زده است.

پنجشنبه ۲۶ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه؛ از طرف درِ اندرون رفته، بندگان همایونی هنوز تشریف نیاورده بودند، حضرت اقدس آقا هم در اندرون بودند. بعد اعلیحضرت همایونی بیرون تشریف‌فرما شدند، آمدند تا اطاق. من هم رفته بعد آمدم بیرون.

سپهسالار با صاحب‌منصب‌ها آمده رفتند به حضور، بجز سردارکل، سردار ناصر بهاءالدوله کسی نبود.

توپ ظهر که در رفت سوار شده آمدم منزل.

از اخبار تازه این است که بازارها را امروز اغلب باز کرده‌اند، امروز کم‌تر از دیروز و پریروز بسته است. سالار اشرف بختیاری هم دو سه روز است آمده (و) وارد شده است و مشغول گفت‌وگو است تا چه شود و خداوند چه مقدر فرموده باشد.

رشت هم به حال خودش باقی است، تمام شهر رشت در بازارهایشان پارچه قرمز بسته‌اند که علامت شورش است. اگر کسی (به) بازویش پارچه قرمز نبسته باشد، او را می‌کشند. هر کس که از آن طرف بیاید بلیط می‌دهند، اگر بلیط نداشته باشد، او را در بین راه خواهند کشت. از این طرف هم که می‌رود بایست به بازویش پارچه قرمز داشته باشد. سپهدار را خیلی دوست دارند، اهل رشت دور او جمع شده‌اند، به یک روایت او حاکم رشت شده است، ولی هنوز محقق نیست؛ شعاع‌السلطنه هم در رشت است.

جمعه ۲۷ شهر محرم ۱۳۲۷

امروز اول حوت است. باری دعاها و ذکرهای روز جمعه را خوانده؛ امروز بنا بود با ظل‌السلطنه برویم به کامرانیه، سوار شده رفتم امیریه، حضرت اقدس اجازه نداده سواری موقوف شد. بعد سوار شده آمدم منزل.

اخبار تازه: امروز چیزی شنیدم، دیروز عصری هم بیشتر از بازارها را باز کرده؛ ولی بزازها، خرده‌فروش‌ها و کاروانسراها بسته‌اند، آنها هم چون خیلی مال مردم را خورده‌اند می‌خواهند بازی دربیاورند.

شنبه ۲۸ شهر محرم ۱۳۲۷

رفتم به منزل ظل‌السلطنه، بعد آمده بیرون، با هم سوار شده رفتیم به باغشاه در خانه؛ او رفت شرفیاب شد. من قدری در باغ گردش کرده با لقمان، حمیدالملک، ناصر، ضیاءالسلطان معروف صحبت کرده؛ از اخباری که چند روز بود می‌شنیدم، از حضرات

شنیده شد (و) صحیح است، این است که:

ستار خان در تبریز کشته شده، از دست سوارهای رحیم خان جریبانلو که سردار نصرت باشد؛ یعنی باز اقدامات از طرف سردار نصرت و سردار مقتدر (و) شعاع‌الدوله شده. با سوار زیادی به طرف آنها حمله کرده‌اند، کشت و کشتار زیادی شده. رحیم خان سردار نصرت خود، ستار را شناخته بوده است، به سوارها گفته بوده است: که ستارخان آنست و او را بپائید (و) گلوله به طرف او بیاندازید، خودش هم سه چهار تیر می‌اندازد. او زخم برمی‌دارد، سایرین هم فرار می‌کنند. سردار نصرت با چند سوار او را تعاقب می‌کند تا در کوچه باغ‌های تبریز او را گم می‌کند. در هفت هشت روز قبل، این تلگراف می‌آید که همچه کاری این دو سردار کرده‌اند. اهل شهر هم نزدیک به تسلیم بوده و ستار از همان یورش که به او و سواران او کرده بودند، زخمدار می‌شود، بعد می‌میرد.

از اخباری که امروز شایع بود: خبر فتح آذربایجان بود. مردمش رفته پیش عین‌الدوله، قرآن برده، تسلیم شده‌اند؛ در واقع کار آنجا تمام شده. از قراری که عین‌الدوله گفته بود: اگر امنیت می‌خواهید بایست آنچه اسلحه دارید تسلیم بکنید. از قراری که می‌گفتند اسلحه زیادی تا به حال داده‌اند. تقی‌زاده که چندی بود آمده بود تبریز، سی‌هزار تومان پول به او داده بودند، تحویل داده بود، بیست هزار تومانش را خرج کرده و هزار تومانش را برداشته از شهر فرار کرده است. این اخبار شنیده شد، چون از سپهسالار نشنیدم، می‌توان قبول کرد.

ظهیرالدوله هم دیروز وارد شده، امروز آمده بود. با ظل‌السلطنه رفت، ملکه جهان را دیدن کرد و برگشت، خیلی طول کشید، یکسره رفتیم به کامرانیه، آنجا اسب سوار شده رفتیم به صاحبقرانیه دیدن ملکه ایران.

از قراری که آقا میرزا آقا خان می‌گفت: میرزا رضا خان برادر زنش را که من به مرحوم سردارافخم سپرده بودم (و) رفته بود به رشت، دیروز مراجعت کرده است، از حال

و وضع آنجا می‌گفت، در واقع همان طورها بوده که نوشته‌ام، گفت‌وگوها مثل هم است.

معزالسلطان گویا برادرزاده سردار منصور است و در زمان مشروطه رئیس انجمن (و) بسیار آشوب‌طلب بوده است، وقتی که سردار افخم می‌رود به رشت (و) حاکم می‌شود، او را می‌گیرد (و) چند روزی حبسش می‌کند، پولی از او گرفته بعد او را ول می‌کند، می‌گوید برو از شهر بیرون، می‌رود، پیدا نبوده است، تا آن روز مهمانی که بعد از نهار وارد می‌شود با هفت نفر دیگر که از فدائی‌ها بوده‌اند. وقتی که دمِ در اطاق می‌رسد، آدم سردار همایون او را می‌شناسد، فوری می‌رود به سردار همایون می‌گوید که معزالسلطان با چند نفر دیگر آمده، تا سردار همایون بلند می‌شود، بیاید دم در (و) می‌گوید: چه می‌خواهید، می‌گوید: حرف نزن که کشته خواهی شد و فوراً وارد اطاق می‌شود. سردار افخم مشغول بازی بوده است تا وسط اطاق می‌روند آنها ملتفت نمی‌شوند. سردار افخم که سرش را بلند می‌کند، به او تغیر می‌کند و فحش می‌دهد که اینجا چه کار داری؟ که دعوایشان می‌شود. حضرات که دور بودند وضع را جور دیگر می‌بینند که بسیار بد است. آنوقت او حکم به زدن می‌کند، فوری تفنگ‌ها را رو به سردار دراز می‌کنند. سردار می‌خواهد فرار بکند که از عقب او را می‌زنند. پنج تا شش تیر به او می‌خورد. «شارژدفر» و اعزازالممالک را هم می‌زنند، آنوقت از اطاق بیرون می‌آیند، می‌روند.

تا وقتی که به عمارت حکومتی می‌رسند، چهارصد نفر می‌شوند، با تلمبه‌های نفت عمارت حکومتی و تلگرافخانه را آتش می‌زنند، از آدم‌های سردار هم خیلی می‌کشند. اینجا روایت دو تا است، یکی می‌گویند که پیش از کشتن سردار مشغول به آتش زدن کرده، یعنی هر دو با هم شده، یکی دیگر می‌گویند وقتی که سردار را کشتند آنوقت رفتند برای زدن آتش (و) سایر کارها.

وضع حالیه رشت بسیار شلوغ است. سرباز زیادی جمع شده، از هر جا خواسته،

آمده‌اند. مخصوصاً از بادکوبه و قفقازیه و تبریز، جمعیت زیادی آمـده تـا مـنجیل را گرفته‌اند. سر کوه‌ها و جنگل‌ها تمام را سنگر بسته، آدم گذارده‌اند که کسی بی‌بلیط نه بیآید، نه برود.

منتصرالدوله که معروف است (و) پیشتر پیش سپهدار بوده است، او هم رئیس کمیسیون جنگ شده است. تمام روزنامه‌نویس‌ها و مفسدین در آنجا جمع هستند.

اعلان کرده بودند تا چند روز دیگر هر کس می‌خواهـد از شـهر بـرود، بـرود. قزاق‌ها و سربازها هم تماماً در قنسولخانه روس هستند، بی‌اسلحه آنها را روانه کـرده، اسلحه را هم بعد داده‌اند به پست روس بیآورد. باری در تمام جاها استعداد گذارده‌اند. تا خداوند متعال چه مقدر کرده باشد.

میرزا رضا خان هم با میرزا معرکه آمده بود، جان خودش را به سلامت رسانده و مشغول روزنامه چاپ کردن هستند.

یکشنبه سلخ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به امیریه؛ حضرت اقدس. اندرون تشریف داشتند، کـمی دست مبارکشان درد می‌کرد. من با محمد صادق میرزا، رفـتم بـه بـاغشاه درِ خـانه. بـندگان همایونی بیرون نیآمده بودند. صدراعظم هم نـیآمده بـود. نـاچاراً رفـتم بـاز بـه اطـاق سپهسالار. بعد برخاسته رفتم توی باغ. بندگان همایونی هم بعد بیرون تشریف آورده رفتند به اطاق صدراعظم. سایر ورزاء هم در اطاق خودشان مشغول کار بودند. قدری آنجاها بیخودی راه رفته، بعد سوار شده آمدم امیریه، حضور حضرت اقـدس. رفـتم شرفیاب شدم. حکیم آلمانی با میرزا حکیم خودمان، در حضور بودند.

از اخباری که شنیدم این است: امروز بازارها را باز کرده بودند، یعنی خیلی کم بسته بودند، معمولی بسته بود. دم بازار یک دکان فشنگ‌فروشی را که باروت زیادی

داشته، از بالا یکمرتبه آتش می‌زنند، خود صاحب دکان می‌گفته است که از بالای دکان بمب انداخته آتش زده‌اند. صدای زیادی می‌کند و اسباب هیجان و ترس مردم می‌شود. تمام دکان‌ها را می‌بند ند. حالا مشغول باز کردن هستند. هنوز گویا باز نشده است. این هم یک رنگ دیگری است. باری معلوم نیست خداوند درباره این مملکت (و) این مردم چه خواسته است.

آقا میرزا آقا خان می‌گفت که صبح من در بازار بودم که شهرت داده بودند، بمب انداخته‌اند. یکمرتبه بازارها را بسته، اغلب از دکاندارها در دکانشان را نبسته فرار کرده بودند و بازارها بسته شده بود. مردم از اطراف فرار می‌کردند، بعد که معلوم شده بود، یک دکان فشنگ‌فروشی دم بازار بوده، گویا در وقت فشنگ پر کردن یک فشنگ در می‌رود (و) باروت‌ها آتش می‌گیرد یا آتش سیگار می‌افتد، باروت‌ها آتش می‌گیرد که این هنگامه می‌شود.

دوشنبه غره شهر صفر ۱۳۲۷

از اخبار امروز این است که صبح سه چهار ساعت از دسته گذشته، سه نفر، یکی از سفارت عثمانی (و) دو نفر دیگر می‌آیند، سوار درشکه می‌شوند، می‌روند به طرف سبزه‌میدان، از صحبت‌هایشان درشکه‌چی همچه می‌فهمد که اینها آمده‌اند بازار را شلوغ بکنند، وقتی که در سبزه میدان آنهارا پیاده می‌کند، آنوقت (به) ژاندارم (و) اجزای اداره که در سبزه میدان بوده‌اند برای نظم، درشکه‌چی به آنها اطلاع می‌دهد که این سه نفر در درشکه من بودند (و) بعضی صحبت‌های بد می‌کردند، حرف بمب می‌زدند، از اینها غافل نشوید. فوراً ژاندارم‌ها می‌ریزند غفلتاً هر سه نفر را می‌گیرند. سه دانه بمب در جیبشان بوده، آنها را در همان درشکه می‌گذارند (و) فوراً می‌برند در باغشاه به عرض خاکپای مبارک می‌رسانند. یکصد تومان انعام به آن درشکه‌چی مرحمت می‌فرمایند (و)

به آن ژاندارم‌ها هم درجه می‌دهند.

آن سه نفر یکی، اسماعیل نوکرِ فرج‌الله خان اسلحه‌دارباشی شاه مرحوم بود که همیشه در رکاب شاه مرحوم در سفرها و سواری‌ها بود و شاه‌شناس و در واقع تفنگدار شاه مرحوم بود، آدم تنومندی (بود) یک چشم چپی هم داشت. اغلب در جاجرود و سایر سفرها که فشنگ‌هایمان تمام می‌شد، او برایمان فشنگ می‌آورد، خلاصه او را امر می‌فرمایند، طنابش می‌اندازند (و) دم دروازه آویزانش می‌کنند (و) آن دو نفر دیگر را نگاه می‌دارند برای استنطاق. جمعیت زیادی از هر قبیل می‌روند به تماشا. زن و مرد.

من هم سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس. در بین راه که می‌آمدم، خودم جمعیت زیادی دیدم می‌رفتند به تماشا. فتح‌الله خان که شجاع لشکر شده است، آمده بود که مرخص بشود برود به کجور.

بازارها امروز تماماً بسته بود. این اشخاصی که میخواسته‌اند بمب بیاندازند. برای این بوده است که مردم را بترسانند که مبادا باز کنند (و) شهر را آشوب کنند.

سه‌شنبه ۲۲ شهر صفر ۱۳۲۷

سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس. می‌خواستند سوار بشوند بروند به درِ خانه. بعد در رکاب مبارک رفتم به درِ خانه، شرفیابی حاصل کرده، بعد آمدم در باغ گردش می‌کردم. وزراء هم رفته شرفیاب (شدند)

از اخبار تازه این است که:

یک نفر از نایب‌های سفارت انگلیس آمده، وزیر خارجه را خواسته، وزیر خارجه هم در حضور بود. آمده بیرون مدتی با هم خلوت کرده، حرف زدند. بعد که معلوم شد، آمده بود که این یک نفری را که کشتید، از آنهاست که در سفارت رفته بود (و) بلیط امانت گرفته بود. شماها چرا او را کشتید؟ در صورتی که هنوز استنطاق

نکرده‌اید که در واقع تقصیر کرده، می‌بایست اول معلوم بشود بعد او را بکشید. باری وزراء تماماً متفکر بودند مخصوصاً سپهسالار.

خلاصه امروز تمام را یعنی تا یک ساعت به غروب درِ خانه بودم. از اخباری که امروز از آذربایجان شنیدم، این است که: اهل آذربایجان کلام‌الله مجید برده‌اند پیش عین‌الدوله (و) امان خواسته‌اند. او گفته است که آنچه اسلحه دارید، تسلیم بکنید. آنها هم مبالغی تسلیم کرده‌اند. از قرار دروغ بوده است؛ یعنی چند نفری از بزرگان رفته بودند امان خواسته بودند. عین‌الدوله جواب داده بوده است که من تازه به شماها مسلط شده‌ام، حالا گول شماها را نمی‌خوردم. بروید یا تسلیم بشوید یا از هر طرف به شما حمله خواهم کرد. آن مفسدین را یا بکشید، یا تسلیم بکنید. آنچه هم اسلحه دارید، بدهید. آن وقت شما در امان خواهید بود.

از قراری که گفتند، پسر رحیم خان سردار نصرت هم در این چند روزه یک حمله خوبی کرده بوده است. چندین نفر راکشته ده پانزده نفر را هم زنده گرفته است. یک نفر ارمنی را هم گرفته که یک بمب داشته است.

یاغیگری سپهدار هم یقین (و) معلوم شده، در رشت است، در کمال استقلال، مردم هم دورش جمع شده‌اند، در سر راه‌ها هم مشغول بستن سنگر (هستند) و استعداد جمع می‌کنند. شعاع‌السلطنه هم در رشت است؛ پنجهزار تومان از او پول می‌خواهند، به بانک حواله کرده بود، بانک قبول نکرده بود، به یک روایت برای پول او را نگاهداشته‌اند، به یک روایت بنا به مصلحتی او را نگاهداشته‌اند. باری فردا هم بنا شده است که آن دو نفر دیگر راکه دیروز گرفته‌اند (و) بمب داشته(اند) فردا صبح استنطاق بکنند.

پسر نظام‌السلطنه با سردار افخم در رشت بوده است. دو سه روز است، آمده از وضع آنجا صبحت می‌کرد. یک بلیط به او داده بوده‌اند به مهر منتصرالدوله، علی سرباز ملی. سر بلیط هم نوشته بود کمیسیون جنگ.

چهارشنبه ۳ شهر صفر ۱۳۲۷

از اخبار تازه که خاطرم رفته بود بنویسم این است که: در چندی قبل، یک نفر سرباز فوج طهران که یک نفر قزاق راکشته بود، مدت‌ها بود که مشغول گفت‌وگو بودند. آخر بنا بر این شد: خون‌بست بکنندو سپهسالار هم رسماً برود از کلنل معذرت بخواهد.

دیروز آمدند به سپهسالار گفتند، گفت به چشم می‌آیم معذرت می‌خواهم.

از اخبار تازه این است که: یک نفر آدمی در چند روز پیش یک نفر دیگر را کشته بود. امروز آوردندش در سبزه میدان قصاص کردند.

پنجشنبه ۴ شهر صفر ۱۳۲۷

دیشب برف خوبی آمده بود، به قدر چهار انگشت روی زمین نشسته؛ رفته بود بهار شود، دوباره زمستان از سر گرفته.

جمعه ۵ شهر صفر ۱۳۲۷

مهمان موثق‌الدوله هستم در فرح‌آباد؛ سوار شده رفتیم به فرح‌آباد. محمد صادق میرزا بود و معیرالممالک. در واقع این مهمانی مال اوست، چون معیرالممالک فرح‌آباد را ندیده است.

شنبه ٦ شهر صفر ۱۳۲۷

از اخبار تازه که چند روز است روی داده است و حالا می‌نویسم این است که: اسماعیل خان، سرتیپ فوج سوادکوه که چندی است در مازندران است، حالا رئیس قشون مازندران شده، منصب امیر تومانی هم به او داده‌اند. انتظام‌الدوله معزول شده.

دیروز هم استعداد با توپ کوهستانی و فشنگ زیادی برای مازندران حمل کرده که از آنجا اگر لازم باشد بروند طرف رشت.

از اخباری که شنیدم،این‌است که آقای شعاع‌السلطنه پریروز عصری وارد شده‌اند.

رئیس گمرک می‌گفت به قدری بار تفنگ و فشنگ مال دولت در گمرکخانه انزلی بود، ملتی‌ها ضبط کرده‌اند. این تفنگ‌ها را مختارالسلطنه، وزیر مختار مقیم پاریس، خریده بوده برای ما فرستاده است؛ حالا معلوم نیست از کدام تفنگ‌هاست.

یکشنبه ۷ شهر صفر ۱۳۲۷

سرکار معززالملوک تشریف بردند به روضه ملکه جهان، در باغشاه مدتی است روضه می‌خوانند.

رفتم به منزل معیرالممالک، نبود رفته بود مهرآباد. قماربازها جمع بودند (و) مشغول بازی بودند. قدری تماشای حال آنها راکرده، بعد رفتم پیش سرکار تاج‌الدوله از او دیدن کرده، بعد خان معیرالممالک آمد، (رفتم) بیرون مدتی با او صحبت کرده، از اخباری که در اینجا شنیده شده این است که:

قوام‌الدوله گفتند معزول شده، به جای او نظام‌السلطنه وزیر مالیه شده است. خیلی تعجب دارد. اگر چه کارهای حالیه همچه اهمیتی ندارد.

دوشنبه ۸ شهر صفر ۱۳۲۷

از اخبار تازه که شنیدم این‌است:جمعیت زیادی از اهل قفقاز، به لباسهای مختلف آمده‌اندبرای شلوغ کردن شهر(و) فتنه دمساز کردن.امیدوارم انشاءالله دستشان‌کوتاه بشود.

سه‌شنبه ۹ شهر صفر ۱۳۲۷

رفتم به باغشاه درِ خانه، بندگان همایونی مسهل میل فرموده، اندرون بودند. حضرت اقدس هم خدمتشان بود. صدراعظم هم با وزراء در اطاقش بودند. سپهسالار

هم در اطاقش بود. سردار کل، آصف‌السلطنه، سردار مؤید، سردار حشمت، ضیاءالملک، سردار ناصر، امیرنظام، بهاءالدوله (و) جمعی بودند.

از اخبار تازه که سپهسالار می‌گفت، این است که اردوهای تبریز مشغول جنگ هستند، باغ صاحبدیوان، باغ میشه (و) بعضی از محله‌های شهر را اردوی دولت تصرف کرده‌اند. سنگرهای خوب درست کرده، پریروز پس پریروز چندین حمله به طرف سنگرها آورده بودند ولی شکست خورده برگشته‌اند. یک نفر از رؤسایشان هم کشته شده، نعشش را برداشته، برده‌اند.

چهارشنبه ۱۰ شهر صفر ۱۳۲۷

از قراری که شنیده شده است: وزارت مالیه (را) که داده بودند به نظام‌السلطنه، تمام مستوفی‌ها عارض شده‌اند که ما تمکین نظام‌السلطنه را نمی‌کنیم؛ گویا خود قوام‌الدوله برقرار شده است.

پنجشنبه ۱۱ شهر صفر ۱۳۲۷

تمام روز را در منزل بودم. غروب رفتم بیرون. حاجی امین‌الخاقان آقا میرزا آقا خان (و) سایر نوکرها بودند.

جمعه ۱۲ شهر صفر ۱۳۲۷

از اخبار تازه که چند روز است، روی داده است (و) خاطرم رفته بنویسم: یکی حکومت شاهزاده نیرالدوله است به خراسان، سردار منظم هم رئیس قشون و نایب‌الحکومه. دو روز است رفته. خود شاهزاده هم خواهد رفت.

از قراری که شنیده شد، تبریز را فتح کرده‌اند (و) اهل آذربایجان مشغول اسلحه

پس دادن هستند.

«پاپاف» (که) رئیس آنارشیست‌هاست، گویا آمده است، به طهران برای شورش کردن (و) به هیجان آوردن مردم. از قرار این خبر به بندگان همایونی با عکسش رسیده است، همه جا سپرده‌اند که او را پیدا بکنند (و) بگیرند. پریروز اردشیر رئیس گبرها را عوض او گرفته، بعد عذرخواهی می‌کنند. حالا معلوم نیست که در رشت (است) یا به طهران آمده است.

شنبه ۱۳ شهر صفر ۱۳۲۷

دو روز است در شهر هیاهوست. می‌گویند شهر بهم می‌خورد، بازارها هنوز بسته است، یعنی بزازها بکلی بسته‌اند. سایر کسبه بعضی‌ها باز می‌کنند، بعضی‌ها بسته‌اند. اغلب هم از ترس مفسدین، دکان‌هایشان را باز نمی‌کنند که مبادا مردم هرزهٔ اوباش شورش طلب چپاول بکنند. یا بادکوبه‌ای‌هابمب بیاندازند. به این جهت‌ها اغلب باز نمی‌کنند. بعضی از بزازها هم مال مردم را خورده، می‌خواهند مستمسکی پیدا بشود، که راه عذرشان مسموع باشد.

یکشنبه ۱۴ شهر صفر ۱۳۲۷

دیشب تا صبح برف می‌بارید، هوا هم سرد است. سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه. کوچه‌ها هم گل زیادی بود.

بندگان همایونی بیرون تشریف داشته، حضرت اقدس آقا، (و) صدراعظم (و) سپهسالار (و) نیرالدوله در حضور بودند.

بعد سپهسالار با نیرالدوله بیرون آمده، وزراء رفته به حضور شرفیاب شدند، (و) نظام‌الملک و سعدالدوله.

از اخبار تازه که چند روز است، من خاطرم رفته بنویسم: حکومت بهرام میرزا سردار مسعود است، به خمسه (و) معزولی پسر مجدالدوله که مجدالسلطنه باشد.

باری موقرالسلطنه که حاکم سمنان (و) دامغان بود، چون داماد سردار افخم مرحوم است، آمده برای جمع کردن ارث. از اخبار تازه این است که خاطرم رفته بود بنویسم: چند روز قبل، سربازهای فوج گروس با سیلاخوری‌ها دعوای سختی کرده بودند، چند نفری هم زخمی شده‌اند، ولی هنوز جرأت نکرده‌اند که آنها را تنبیه بکنند.

دوشنبه ۱۵ شهر صفر ۱۳۲۷

از اخبار تازه این است که دیشب برای آقا میرهاشم تفنگ انداخته‌اند، برادرانش با دو نفر دیگر از آدم‌های خودش قصد کشتنش را کرده‌اند؛ (در) مهمانی بوده است، وقتی که از مهمانی مراجعت می‌کند، برایش تفنگ می‌اندازند، به خودش نمی‌خورد ولی یک تیر به سرِ خودش می‌خورد (و) فوراً می‌میرد. اغتشاش غریبی روی می‌دهد، تفنگ‌های زیادی انداخته می‌شود. آن اشخاصی که در سفارت هستند، چندین دفعه به حضرت اقدس کاغذ نوشته، و واسطه فرستاده‌اند که عملشان را اصلاح بکنند، حضرت اقدس هم چون از اصلاح خوششان می‌آید قبول فرموده، در این باب با چندین نفر از اهل سفارت (و) خود صدرالعلماء گفت‌وگو کرده‌اند. جمعیتشان هم کم شده است، مشغول مذاکره هستند.

سه‌شنبه ۱٦ شهر صفر ۱۳۲۷

سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس؛ مجدالدوله و «...اُف» که یکی از ارکان اشخاص سفارتی است، از جانب آنها باز بعضی پیغامات آورده بود.

چهارشنبه ۱۷ شهر صفر ۱۳۲۷

صبح از خواب برخاسته، شکر حضرت یزدان را بجای آورده، رفتم حمام. آمدم قدری گردش کرده، رفتم خانه معین‌السلطان؛ نهار را هم آنجا صرف کرده، قدری هم بازی کرده تا عصری آنجا بودم.

پنجشنبه ۱۸ شهر صفر ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه؛ صدراعظم (و) سایر وزراء هم در اطاق کلاه‌فرنگی خلوت داشته، بندگان همایونی آمدند. رفتم شرفیاب شدم.

آقای شعاع‌السلطنه، شاهزاده عزالدوله، ناصرالسلطنه، حشمت‌الدوله، ظهیرالدوله، نصرت‌الدوله، در حضور بودند. رفتم اطاق سپهسالار، آنجا هم قدری نشسته، با ظهیرالدوله صحبت کردم، بعد سوار شده آمدم خانه فرمانفرما احوالپرسی؛ چند روز است ناخوش است، (و) در اندرون خوابیده است. نهار را هم در آنجا صرف کرده، بعد از نهار آمدم امیریه حضور حضرت اقدس. تا عصری حضور شاه بودم. سید کاظم صراف از طرف سفارتی‌ها آمده بعضی حرف‌ها داشته زد.

از اخباری که امروز درِ خانه شنیده شده این است که:

حاجی صدرالسلطنه دیروز مُهرِ مهندس‌الممالک را دیده است که نوشته است، وزیر فوائد عامه، رفته حضور همایونی گفته است: وزیر فوائد من هستم با صدراعظم هم دعواها کرده است (و) دیوانه‌بازی درآورده است.

جمعه ۱۹ شهر صفر ۱۳۲۷

رفتم به خانهٔ سیف‌الممالک سردار معظم برای روضه. همسایگی است. خانه محمد رضا خان و قدار عین‌الدوله را اجاره کرده است. از سربازها، صاحب‌منصب‌های فوج امیریه، فتح‌السلطان کشیکچی‌باشی قدیم و پسر معتمد بقایا بودند.

شنبه ۲۰ شهر صفر ۱۳۲۷

چون همه ساله چادر روضه می‌دهم برای حاجی اسکندر خان. یک روز هم از صبح می‌روم به روضه، امروز دعوت کرده است. پیاده رفتم آنجا. حاجی امین‌الخاقان، آقا میرزا آقا خان، قوام‌السادات (و) پسرهای اعتماد حضرت و حاجی میرزا زکی خان، پسرحاجی میرزا سید علی سادات اخوی با بعضی دیگر از بچه‌های سادات اخوی بودند.

یکشنبه ۲۱ شهر صفر ۱۳۲۷

از اخبارات تازه این است که مفاخر الملک که وزیر تجارت بود، نایب‌الحکومه طهران شده است. حاجی عمیدالملک هم حاکم همدان، دیروز هم رفته خراسان. چند روزی شلوغ شده بود به واسطه عزل رکن‌الدوله. نیرالدوله را نمی‌خواستند، و بازارها را بسته بودند، ولی گویا از برکت آن امام آنجاها منظم شده. قزوین هم دو سه روزی بود که شلوغ شده بود، بازارها را بسته، مردم در خانه یکی از رعیت‌های عثمانی جمع شده بودند (و) می‌خواستند اغتشاش بکنند، قدری هم کرده، پسر حاجی خان غیاث نظام را هم (با) دو سه نفر دیگر در منجیل یا در خود قزوین کشته‌اند. آنجاها هم بسیار شلوغ است (و) هنوز منظم نشده است.

یکصد نفر قزاق روس با دو عراده توپ برای حفظ قنسولگری روس آمده است به رشت. دو کشتی جنگی روس هم آمده است، در روبروی انزلی لنگر انداخته است.

از قرار که می‌گویند، پانصد نفر با هزار نفر قزاق روس هم از طرف مازندران خواهد آمد که به تمام قنسولگری‌های روس تقسیم بشود.

باری تبریز هم به همان حال باقی است. از قرار شجاع‌الدوله (به) سردار مقتدر، تلگراف کرده است (و) شکایات از عین‌الدوله (و) سرداران اردوی او کرده است که: با من همراهی نمی‌کنند (و) به من کمک نمی‌کنند. باری از این اخبارات زیاد است.

شیخ مرتضی پسر مرحوم میرزا حسن آشتیانی هم امروز رفته است به حضرت عبدالعظیم، به آقا سید علی آقا ملحق شده.

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس (در) اندرون خواب بودند. یعنی صدراعظم (و) سعدالدوله وزیر امور خارجه از صبح اینجا بودند، بعد که رفته(اند)، آقا استراحت فرموده بودند. بعد هم شجاع‌السلطنه آمده بوده است، بعد مختارالسلطنه آمد، بعد از او مجدالدوله، با مجدالسلطنه پسرش.

دوشنبه ۲۲ شهر صفر ۱۳۲۷

قدری روزنامه نوشته، فرمان سرتیپی نصرت نظام را هم که به صحّه مبارک رسیده بود، حشمت‌الدوله امروز فرستاده بود. رفتم به خانه مستوفی‌الممالک؛ پسر دومش مدتی است، ناخوش است. خواستم از او احوالی بپرسم.

سه‌شنبه ۲۳ شهر صفر ۱۳۲۷

سوار شده رفتم امیریه؛ حضور حضرت اقدس. با کسالت وارد پا سوار شده، تشریف‌فرمای باغشاه شدند. من هم رفتم در اندرون رفتند. صدراعظم، سپهسالار، مختارالدوله (و) بعضی‌ها در حضور بودند. بیرون هم تشریف نخواهند آورد. اغلب مردم هم در اندرون وِل وِل راه می‌رفتند، مات (و) متحیر (و) سرگردان. اعتصام‌السلطنه، امین‌الدوله، معتضدالسلطنه، بعد وزیر نظام آمده با آصف‌السلطنه (و) نصرت‌الدوله.

چهارشنبه ۲۴ شهر صفر ۱۳۲۷

از اخباری که شنیده شده است، این است که: دیروز عصری چند نفر از سربازهای فوج سوادکوه از سپهسالار، مطالبه جیره کرده بودند با اینکه به فوج جیره داده، بعدش

پول کم آمده بود، که به ساعدالسلطان بنای بدحرفی را می‌کنند. او می‌رود پیش سپهسالار به شکایت. با اینکه از خود سپهسالار مطالبه می‌کنند، او متغیر شد. آن سرباز را به سه‌پایه می‌بندند (و) او راکتک می‌زنند. سلطان او توسط می‌کند. سپهسالار به آن هم تغیر زیادی می‌کند، حکم می‌کند، که او را حبس بکنند. بعد یکمرتبه فوج می‌شورند (و) با تفنگ (و) چوب می‌روند رو به منزل سپهسالار. صدراعظم هم با مهندس‌الممالک مشغول کار بوده‌اند. مهندس‌الممالک از طرف صدراعظم می‌رود، جلوگیری بکند، اگر چه نمی‌تواند ولی آتشش را خیلی خاموش می‌کند ولی می‌روند دمِ اطاق سپهسالار دو سه هزار فحش آب‌دار به جناب سپهسالار اعظم می‌دهند (و) آن سلطان راکه اسمش اردشیرالسلطان است، بیرون می‌آورند. این خبر در این شهر شهرت غریبی دارد.

یک شهرت هم این است که: دیروز حضرت اقدس آقاگویا، قدری به سپهسالار تغیر کرده بوده‌اند. دیگر نمی‌دانم سر چه مطلبی. گویا او هم اوقاتش تلخ بوده است و عصری به سرباز متغیر می‌شود.

یک شهرت این است که: قزاق‌ها در قزاقخانه گویا سنگربندی کرده‌اند، که اگر حاصل شود، استعداد مرتب داشته‌باشند. انشاءالله همیشه با ظفر و نصرت خواهند بود. باری خیلی از آشوب‌طلب‌ها اصرار دارند، آقا سید ریحان‌الله را ببرند به حضرت عبدالعظیم یا سفارت، او نرفته است ولی از او یکی استفتائی کرده‌اند و او یک جوابی نوشته است، که مختصرش این است که: در بدو اسلام مجلس شورائی بوده است، البته مجلسی که ضرر به حال اسلام نداشته باشد (و) چیزی نباشد که به مذهب بربخورد (و) خیر دَرَش باشد چه ضرر دارد؟ و برای تقویت دولت (و) ملت خوب باشد، بد نیست. بد ننوشته است ولی معلوم می‌شود زیاد موافق میل حضرات نبوده است.این خبر در شهر هست.

پنجشنبه ۲۵ شهر صفر ۱۳۲۷

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. سوار شدندبرای باغشاه، من هم در رکاب مبارکشان رفتم شرفیاب شده ولی چون خلوت بود من مشرف نشده، آمدم توی باغ. بنائی باغشاه مدتی است باز شروع شده است. سپهسالار هم در اطاقش صندلی گذارده بودند (و) با جمعی نشسته بودند. امروز به سلامتی خون گرفتم و حجامت کردم.

جمعه ۲۶ شهر صفر ۱۳۲۷

از اخبار تازه این است که: دیروز عصری بندگان همایونی لب حوضِ اندرون میخواسته‌اند وضو بگیرند، وقتی که دولا می‌شوند طپانچه که در جیب داشته‌اند، از جیبشان می‌افتد سه تیر آن در می‌رود ولی الحمدالله به خواست خدا به خیر می‌گذرد. خیلی خدا رحم کرده، انشاءالله آمدِ کار است، نحسی‌ها گذشته. باری این جز در شهر شهرت دارد. اگر بغیر از این بود (و) تفصیل دیگر داشت خواهم نوشت.

در چند سال قبل هم که بندگان همایونی در ولیعهدی به طهران تشریف آورده بودند (و) شاهِ مرحوم به فرنگ تشریف برده بود، در سلطنت‌آباد هم همین‌طور اتفاق افتاد، خانهٔ گلوله به دست مجلل‌السلطنه خورده، من در همانجا حضور داشتم، تفصیلش را در روزنامه آن سال نوشته‌ام؛ باری انشاءالله خدا حافظ است (و) کارها درست خواهد شد.

شنبه ۲۷ شهر صفر ۱۳۲۷

از اخبار تازه که شنیده شد، این است که تمام ولایات بهم خورده، بازارهایشان را بسته‌اند، بجز مازندران و کاشان.

علیرضاخان گروسی هم رفته است (و) سوار و پیاده زیادی دورش جمع کرده است.

تبریز و اصفهان و رشت به همان حال باقی است، خراسان هم بهتر است، آقا سید ریحان‌الله هم رفته است به حضرت عبدالعظیم به آقا شیخ مرتضی ملحق شده است.

استرآباد بهم خورده، امیرمکرم هم احضار شده است (و) می‌آید، اعظام‌السلطان پسر مرحوم سردار افخم هم دیروز وارد شد. از قرار که گفته بوده است، تا «یوزباشی چای» را اهل رشت تصرف کرده‌اند. گفته بوده است که تمام راه را زیرش بمب چال کرده‌اند. خیلی به سختی آمده است، خداوند انشاءالله رحم کند.

باری سوار شده رفتم به درِ خانه، بندگان همایونی اندرون تشریف داشته، حضرت اقدس هم خدمتشان بودند. دو ساعت به غروب مانده سوار اسب شده رفتم خانه حاجی معین‌السلطان احوالپرسی. بعد رفتم خانهٔ سردار کل به روضه. آقا میرهاشم و پسر شریعتمدار رشت و ضیاءالملک (و) صدراعظم (و) عضدالدوله (و) میرزا احمد خان، صدق‌الملک، میرزا عباس خان مهندس‌باشی بودند؛ شب‌ها روضه دارد و سربازها را شام می‌دهد.

دوشنبه ۲۸ شهر صفر ۱۳۲۷

صبح از خواب برخاسته، شکر خالق مهربان را به جای آورده، حمد و ثنای حضرت احدیت را بجای آورده، که الحمدلله نعمت سلامتی برقرار است، الحمدلله رب‌العالمین. سه ساعت و چهارده دقیقه تحویل حمل شده، داخل در سال شده، روزنامه امروز و فردا را که آخر ماه است در این روزنامه خواهم نوشت.

انشاءالله از روز اول ماه روزنامه نو در دست خواهم گرفت.

رفتم خانه آقا سید محمد شیرازی پسر مرحوم آقا سید رضا، چند روزی است در آنجا روضه می‌خوانم، چون روضه مال منست. بعد از روضه قرآن به سر گرفته، ظهر مراجعت به منزل کرده، صرف نهار کرده، دیگر به جائی نرفته، یک ساعت به غروب مانده رفتم بیرون.

سه‌شنبه ۲۹ شهر صفر ۱۳۲۷

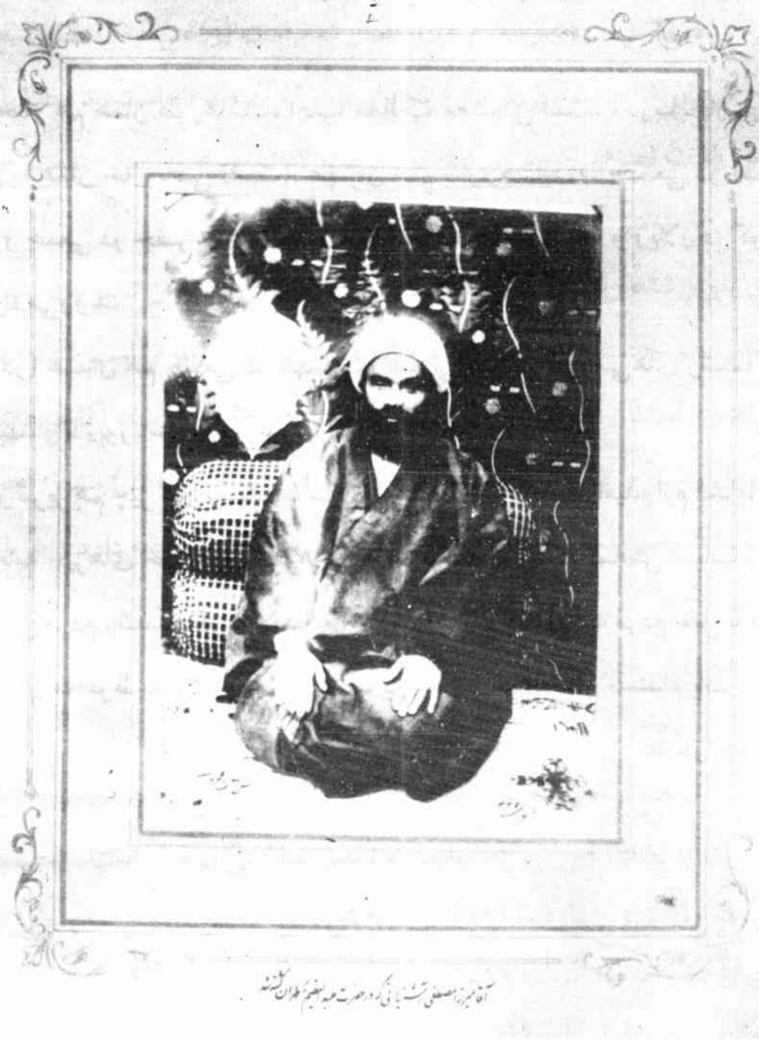
الحمدلله شکر خدا، این سال به خوبی و خوشی گذشت؛ ماه صفر هم به خوبی تمام شد.

اخبار هم همان طورهاست، اغلب ممالک مغشوش است. آذربایجان، رشت، اصفهان به همان حال باقی (است)، طهران هم بازارها بسته، جمعی در سفارت عثمانی، و جمعی در حضرت عبدالعظیم هستند.مردم هم سرگردان و ویلان در کوچه و بازارها راه می‌روند.

(در) همدان هم جمعی در شهبندری عثمانی هستند. شورشی‌های رشت، یعنی قشون سپهدار تا «یوزباشی چایی» را در تصرف دارند.

از تبریز هم چیز تازه نشنیده‌ام. سایر کارها همان‌طور است. امیدوارم انشاءالله، در آن روزنامه چیزهای خوب (و) خبرهای خوب نوشته بشود که تمامش اسباب راحتی (و) آسایش مردم باشد. خداوند انشاءالله خودش اصلاح کند (و) به مردم عقل بدهد (و) از شر شیطان محفوظ بدارد. زیاده ایام عزت دوستان و خوانندگان مستدام باد.

غلامعلی عزیزالسلطان.



آقا میرزا مصطفی آشتیانی

از اخبار جدید که بسیار اهمیت دارد این است که دیشب در حضرت عبدالعظیم رفته‌اند، آقا میرزا مصطفی پسر میرزای آشتیانی را کشته‌اند.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

سه‌شنبه غره ربیع‌الاول سال ۱۳۲۷

پریروز که یکشنبه ۲۸ صفر بود، سه ساعت (و) چهارده دقیه از دسته گذشته، تحویل حمل شد. امیدوارم انشاءالله تعالی به حق خمسه طیبه در این سال خوش بگذرد. خداوند قادر متعال در ظل رأفت خودش حفظ فرماید. امروز چون در واقع روز اول ماه‌است (و)هم عید. در واقع اول سال‌است.امروز را اغلب مردم‌عید گرفته، دید و بازدید می‌کنند. باری امروز شروع به این روزنامه شد.

سوار شده رفتم به درِ خانه، بندگان همایونی اندرون تشریف داشته، قدری کسل هستند. حضرت اقدس آقا در خدمتشان بود، سایرین هم در اندرون بودند.

با وجود (کسالت)، بندگان همایونی بیرون تشریف‌فرما شدند. بواسطه اینکه «شارژدفر» روس آمد، با لباس رسمی شرفیاب شده، صدراعظم، شاهزادگان، وزراء امراء، اعیان (و) هر کس را (که) بخواهید بودند.

رفتم قدری هم در اطاق سپهسالار نشسته، مزخرفات او راگوش دادم، مجدالدوله، سردار مؤید، آصف‌السلطنه، نصرت‌الدوله، سردار حضور، سردار حشمت، سردار ناصر، نظام‌العلمای مازندرانی، «باقراف»، ارباب جمشید، شبل‌السلطنه، ممتحن‌الدوله (و) آجودان‌باشی بودند.

از آنجا با نصرت‌الدوله رفتم به منزل فرمانفرما، صرف نهار را آنجاکرده، امان‌الله میرزا، بحرالعلوم کرمانی که از وکلاء بود آنجا بودند؛ صرف نهار کرده، بعد خودش رفت به درِ خانه. من با نصرت‌الدوله (و) بهاءالدوله (و) امان‌الله میرزا رفتیم (به) اطاق نصرت‌الدوله. از آنجا آمدم امیریه حضور حضرت اقدس. مجدالدوله، سردار مؤید، سردار ناصر، وزیر مختار ینگه دنیا در حضورشان بودند. بعد هم «دکتر کپن»

حکیم شاه آمد. باری مدتی نشسته، بعد رفتم اندرون، دوباره آمده حضور حضرت اقدس. امیرنظام، سعدالملک، مؤیدالسلطنه، ارباب جمشید، عمادالدوله، «موسیو مرنار» رئیس گمرک و جمعی دیگر آمده، شرفیاب شده، رفته بودند. پیش از من. باری نیم ساعت از شب رفته مراجعت کردم دمِ خانه نصرت‌الممالک سرم را از درشکه بیرون کرده چشمم به ماه افتاد، آنجا پیاده شده، قرآن آورده، زیارت کرده، قدری نشسته بعد سوار شده آمدم به منزل.

چهارشنبه ۲ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

از اخبارات تازه اینست که: دیروز عصر در خیابان چراغ گاز یک نفر سرباز ماماقانی مست بوده است، توی تِرن با یک نفر زن شوخی می‌کند، قزاق مانع می‌شود؛ او را می‌گیرد، او دست درمی‌آورد، بعد دست به تپانچه می‌کند، چند تیر می‌اندازد؛ بعد قزاق‌ها برای ترسیدن او به قدر ده بیست تیر می‌اندازند. یکمرتبه تمام دکان‌ها(ی) خیابان چراغ گاز (و) اطراف بسته می‌شود. مردم بنای فرار کردن را می‌گذارند. هیجان غریبی روی می‌دهد. آن را هم می‌برند قزاقخانه.

باری یک اخبار هم که مال ده پانزده روز قبل است، اینست (که): طپانچه هفت تیر از دست مستوفی نظام در می‌رود (و) به خودش می‌خورد، به بیضه‌اش می‌خورد. بعد از دو روز مرحوم می‌شود. باری گویا پریروز هم از دست خود آقا میرهاشم درمی‌رود (و) به آدمش می‌خورد، ولی گویا هنوز نمرده است.

از اخبار جدید که بسیار اهمیت دارد، اینست (که) دیشب در حضرت عبدالعظیم رفته‌اند، آقا میرزا مصطفی پسر میرزای آشتیانی را با چهار نفر دیگر (به) یک روایت بیشتر یا کم‌تر کشته‌اند ولی از ظهر تا شب من سه جور این خبر را شنیده‌ام. یکی می‌گوید چیز خورشان کرده‌اند. یکی می‌گوید عرق زیادی خورده‌اند، سوراخشان کرده است،

این که بکلی دروغ است، گویا با تپانچه کشته‌اند، بهر جهت خبر صحیح نیست که چه شده است ولی همه جور می‌گویند. پس از تحقیق انشاءالله نوشته خواهد شد اگر زنده ماندم که، چه اشخاصی بوده و چه جور آنها را کشته‌اند ولی این خبر در شهر انتشار غریبی دارد. اما گویا خالی از صحت هم نباشد.

پنجشنبه ۳ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

امروز مهمان معیرالممالک هستیم در مهرآباد. رفتیم به مهرآباد. مدتی در گلخانه‌ها وباغ گردش کرده،نهارخوبی صرف کرده‌ومدتی بازی کرده،الحمدلله‌بسیار خوش (گذشت).

جمعه ۴ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

نزدیک ظهر سوار شده رفتم (امیریه). حضرت اقدس اندرون تشریف داشته، بعضی از خانم‌ها در خدمتشان بودند. نتوانستم به حضورشان مشرف بشوم.

شنبه ۵ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

از قراری که پسر نقیب صحبت می‌کرد، حکایت حضراتی که در حضرت عبدالعظیم کشته شده‌اند، اینست که: آقا میرزا، مصطفی پسر مرحوم میرزای آشتیانی خانه شیخ حسن کلیددار را اجاره کرده بوده است (و) آنجا بوده‌اند. آقا شیخ غلامحسین (که) پیشنماز مسجد بزازها (مسجد آقا میرزا موسی) است، او هم آنجا بوده است، با اعتمادالذاکرین روضه خوان و دبیرهمایون و میرزا اسماعیل خان که پسرزن آقا میرزا مصطفی است و در مدرسه آلمانی‌ها معلم است. شب بعد از شام، ساعت شش و هفت، چهار پنج نفر و بسته وارد خانه می‌شوند. دو سه نفر نوکر هم بیشتر نداشته‌اند، نردبان

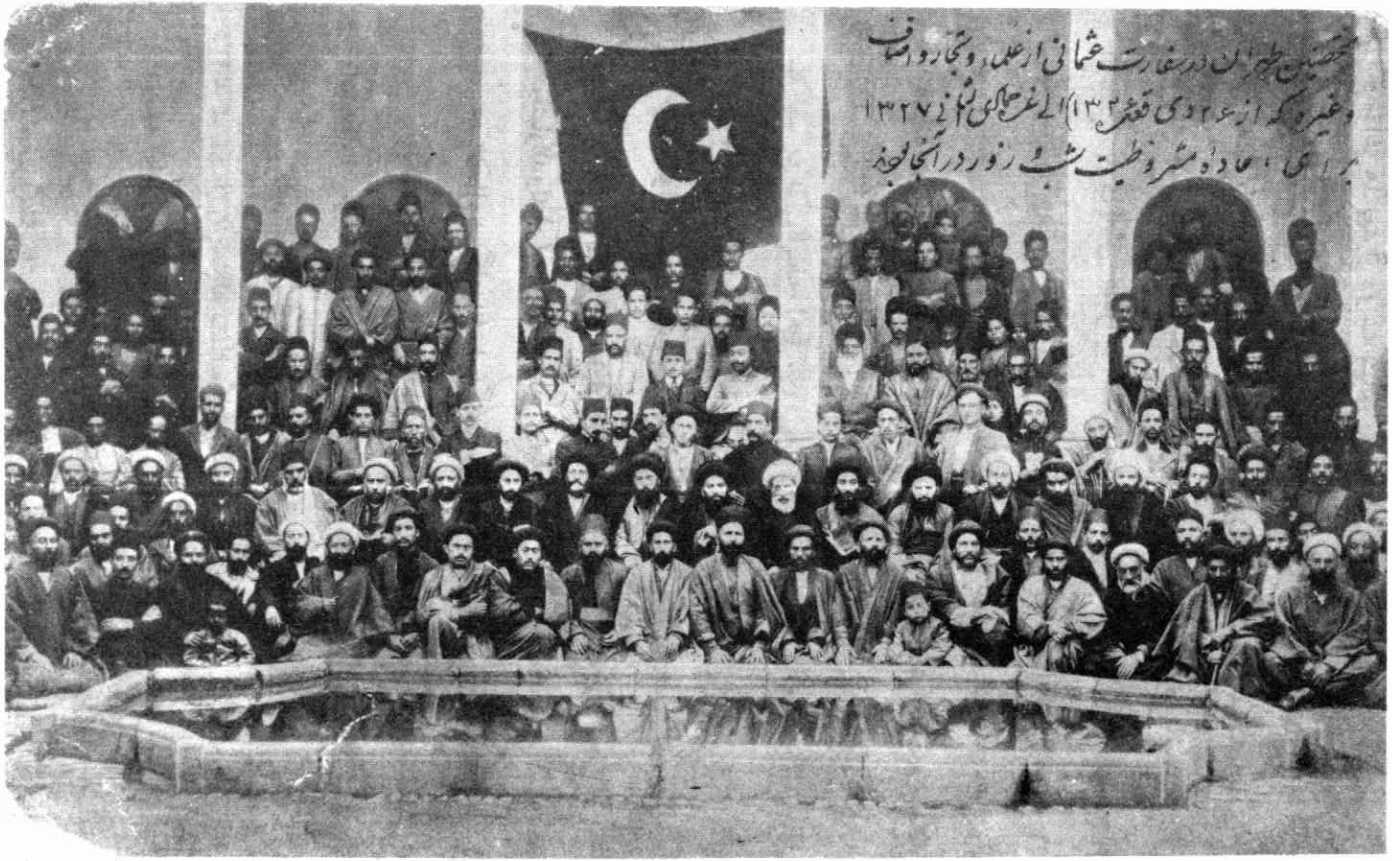
می‌گذارند (و) می‌آیند. چند نفری هم پشت(بام) را می‌گیرند. چهار نفر وارد می‌شوندو نوکرها می‌خواهند صدایشان درآید می‌گویند اگر حرف بزنید کشته خواهید شد. باقی وارد تالار می‌شوند، میرزا مصطفی (و) شیخ غلامحسین پیشنماز مسجد میرزا موسی که معروف به مسجد بزازهاست با آن دو نفر و یک نفر نوکر که قلیان آورده بوده است، در اطاق بوده‌اند که آن چهار نفر وارد می‌شوند. با تفنگ و تپانچه هر چهار نفر را می‌کشند. هر یکی پنج شش تیر به آن‌ها می‌زنند. دبیر همایون گویا هفت تیر می‌خورد و از ترس (از) اهل حضرت عبدالعظیم یک نفر بیرون نمی‌آید تا صبح.

آقا میرزا مصطفی، آقا میرزا اسماعیل خان ملقب به دبیر همایون، آقا شیخ غلامحسین پیشنماز، آقا شیخ اسماعیل طلبه کشته می‌شوند. اعتمادالذاکرین گویا در مبال بوده است، وقتی (که) صداهای تپانچه و تفنگ را می‌شنوند یا از آنجا بیرون نمی‌آید (و) یا به جای دیگر فرار می‌کند (و) قایم می‌شود.

باری گمان‌ندارم که‌باز این عین واقع باشد. اگر از این صحیح‌تر شد، بازخواهم نوشت.

عصری سوار شده رفتم به باغشاه. بندگان همایونی بیرون بودند (بعد) تشریف‌فرمای اندرون شدند. قدری در چادر ناصرالسلطنه نشسته بعد آمده دیدم، صدراعظم، سپهسالار (و) حشمت‌الدوله در باغ خلوت کرده‌اند، تا نزدیک غروب که خلوتشان تمام شده، سپهسالار آمده رفت به اطاقش. امین‌السلطنه، سردار حضور، سالار اعظم (و) ارباب جمشید بودند.

از قراری که سپهسالار می‌گفت، اگر این حرفش هم مثل سایر حرفهایش دروغ نباشد، می‌گفت در این دو سه روز جنگ بسیار سختی در تبریز شده است که دو شبانه روز طول کشیده است به قدر بیست هزار نفر از شورشیان از ارمنی و گرجی و اهل خود شهر (که) یکصد عدد بیرق قرمز داشته‌اند از بالای کوه‌ها از کوه عینعلی و غیره به اردوها حمله می‌آورند. اغلب از سنگرها را (اردو) خالی می‌کنند به جز سنگر بختیاری‌ها (و)



متحصنین طهران در سفارت عثمانی

دیروز شخص مارگیری با جعبه مارش می‌رود داخل سفارت عثمانی دو تا از مارها را بیرون می‌آورد و به طرف قزاق‌ها می‌اندازد، آنها فرار می‌کنند و وارد سفارت می‌شود و هر چه مار داشته توی سفارت می‌اندازد و حضراتی که در سفارت هستند بنای فرار کردن را می‌گذارند. کار بی‌مزه‌ای نکرده بود!

قره‌داغی‌ها. بعد از دو سه شبانه‌روز جنگ آن وقت دولتی‌ها پیش می‌برند (و) دوباره سنگرها را از آنها می‌گیرند، و کشت و کشتار زیادی از آنها می‌کنند (و) آنها را شکست می‌دهند، باز دوباره عین‌الدوله دویست هزار فشنگ (و) تفنگ زیادی خواسته است، برایش حمل می‌کنند، تا خداوند قادر متعال چه مقدر فرموده باشد.

باری نعش حضراتِ حضرت عبدالعظیم را تا دیروز دفن نکرده بودند (و) دیروز به خاک سپردند.

از اخبار تازه اینست که: صنیع‌الدوله، مخبرالملک و مخبرالسلطان هم رفته‌اند در سفارت انگلیس بست نشسته‌اند. جهتش هنوز معلوم نیست، این کار هم تسلسل پیدا خواهد کرد.

یکشنبه ٦ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

سوار شده آمدم به باغشاه. سپهسالار رفته بود اندرون، حضور شاه. بعضی‌ها دمِ اندرون بودند؛ نصرت‌الدوله، مجلل و بعضی از پیشخدمت‌ها، مختارالدوله (و) حاجب‌الدوله.

مجلل هم گاهی تو (و) گاهی بیرون بود.

یک ساعت از شب گذشته سپهسالار بیرون آمده، آمد به اطاقش. رفتیم آنجا؛ امیرنظام، سعیدالسلطنه، نصرت‌الدوله، پسر حاجی امین‌السلطنه (و) سالاراعظم (و) جمعی بودند.

دوشنبه ۷ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

صبح بعد از شکر حضرت یزدان بیرون آمدم. آقا میرزا آقا خان، اخوان، نصیرحضور، نصرت نظام بودند، بعد حاجی امین‌الخاقان تشریف آوردند. مدتی بیرون

صحبت می‌کردیم آنها رفتند آمدم اندرون رفتم حمام.

عصری آمدم بیرون؛ موثق‌الدوله، حاجی امین‌الخاقان (و) آقا میرزا آقا خان (و) اخوان بودند.

سه‌شنبه ۸ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

از اخباری که شنیدم، اینست که دیروز شخص مارگیری که گویا دیوانه بوده است با جعبه مارش می‌رود داخل سفارت عثمانی بشود، قزاق‌ها از او ممانعت می‌کنند. دست می‌کند به جعبه، دوتا از مارهار را بیرون می‌آورد و به طرف قزاق‌ها می‌اندازد، آنها فرار می‌کنند. وارد سفارتخانه می‌شود، و هر چه مار داشته در توی سفارت می‌اندازد، مارها هم وقت را غنیمت شمرده هر کدام به یک طرف می‌روند. (به) حضراتی که در سفارت هستند هیجان غریبی دست می‌دهد، بنای فرار کردن را می‌گذارند (و) هر کدام به یک طرف می‌روند؛ کار بی‌مزه‌ای نکرده بود. خلاصه او را گرفته برده بودند ادارهٔ نظمیه (و) از او استنطاق کرده بودند که چرا، همچه کاری کردی. گفته بود که چند نفری در سفارت هستند می‌خواستم آنها نباشند.

باری سوار شده رفتم باغشاه به منزل سپهسالار. مجدالدوله، سردار کل، سردار مسعود، سردار مؤید، سردار ناصر، سردار حشمت، سردار اکرم، امیرنظام، ضیاءالملک، سالارالملک، امین‌السلطنه، آصف‌السلطنه، آجودان‌باشی کل، آجودانباشی توپخانه و غیره بودند، صرف نهار هم آنجا کردم. از اخباری که شنیده شد اینست که: مازندران قدری بهم خورده، یعنی «بابااف» معروفِ مجاهد آمده است مازندران رابهم بزند و آشوب بکند. به بندر جز آمده است با پانزده نفر مجاهد. از قراری که سپهسالار می‌گفت، گمرک خانه (و) تلگرافخانه را ضبط کرده است. پسر کوچک اسماعیل خان سوادکوهی با او طرف شده، دو نفر از آدم‌هایش را از قرار کشته است. به دست خود

«پاپااف» هم گلوله خورده، فرار کرده است. این مختصر از حال مازندران شنیده شد. گویا اهل خواجه‌وند (و) سایر مازندرانی‌ها قشون چریک زیادی جمع کرده(اند) که بروند برای تنکابن و طرف رشت.

چهارشنبه ۹ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

فریدون میرزا هنوز ناخوش است. امیدوارم رفع کسالتشان بشود. اسهال رفع شده حالا حصبه گرفته است.

باری امروز را مهمان سپهسالار هستم، سوار شده رفتم به باغشاه اطاق سپهسالار. مجدالدوله، سردار کل، سردار مؤید، سردار ناصر، وزیر لشکر، آصف‌السلطنه، سالاراعظم، امین‌السلطنه، (و) جمعی بودند.

باری پیش از نهار بازی آس کردیم، الحمدلله برد با من بود، دو مرتبه هم توپ ما به سپهسالار گرفت من بردم، خیلی بامزه شد. مجلل‌السلطان و مختارالدوله هم بعد از نهار آمدند.

از اخبارات تازه اینست که: فوج امیریه را دوباره دادند به سردار مؤید، از سیف‌الممالک گرفته‌اند. باری عصری بندگان همایونی سوار شدند. من با اعتصام‌السلطنه سوار شده آمدم مرا در امیریه رسانید. حضرت اقدس اندرون سرورالدوله بودند، کسی نبود.

دیشب در امیریه مهمانی بوده است. بندگان اعلیحضرت همایونی، ملکه جهان، ملکه ایران، حضرت اقدس ولیعهد و سایر پسرهای شاه (و) اهل طربِ زیادی (بوده‌اند) آتش‌بازی و مهمانی خوبی بوده است.

بندگان همایونی بعد از صرف شام با ملکه جهان مراجعت به باغشاه می‌فرمایند. باری انشاءالله به وجود مبارکشان خوش گذشته باشد. انشاءالله همیشه عیش و عشرت باشد.

باری حضرت اقدس هم تشریف آوردند، در اطاق سرکار خاصه خانم، به

حضورشان مشرف شدم. مدتی هم در خدمت ایشان بودم.

پنجشنبه ۱۰ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

نهار را در بیرون صرف کرده، قدری با آدم‌ها بازی کردم تا عصری آمدم اندرون. قدری روزنامه نوشته، طرف غروب رفتم بیرون، آقا میرزا آقا خان بود، قدری صحبت کرده از آن صحبت‌ها که مدت چهار پنج سال است می‌کند و دل من بیچاره را خون می‌کند و هر روز فشار صحبتش را بیشتر می‌کند.

جمعه ۱۱ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

امروز روز سیزده عید است، جمعه هم هست. برای اینکه همه جا شلوغ خواهد شد، سیزده‌بدر را در همین جا (در) بیرونی قرار داده، آتشی ترتیب داده، بیرون را قُرق کرده، نهار خوبی صرف کرده‌و اگر چه کسالت‌های روحانی بسیار داشتم ولی الحمدلله رب‌العالمین باز خوش گذشت.

شنبه ۱۲ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس. در رکاب مبارکشان رفتم به درِ خانه. سپهسالار اعظم سعدالدوله در حضور بودند. خلوت بود.

از اخبار تازه اینست که رحیم خان سردار نصرت در تبریز جنگ خوبی کرده (و) یکی از اشرار (را) دستگیر کرده است؛ کار آنجا قریب به اتمام است.

در استرآباد هم شهر شلوغ شده است. بعضی مذاکرات شده است، حاجی رحیم خان را ایلخانی کشته است، علی‌العجالة امین عسگر (را که) یکی از مفسدین آنجاست ترکمان‌ها کشته‌اند. سوار زیادی جمع کرده‌اند که ما برای استقلال دولت تا

جان داریم حاضریم.

محمد صادق امیر توپخانه هم می‌گویند حاکم استرآباد شده است، ولی مشکل بتواند برود.

امیر مکرم مدتی (است) احضار شده است. بازارها را هم بعضی‌ها رفته آشوب کرده، بسته‌اند. از سفارتی‌ها بعضی اقدامات شده است، بعضی شهرت‌ها داده‌اند که بازارها را ببندید، ماها نزدیک است، مشروطه را بگیریم. مخصوصاً در پامنار یک دعوای مختصری هم شده بود و مردم ترسیده بازارها را بسته بودند، ولی بعدش بعضی‌ها باز کرده، بعضی‌ها بسته‌اند. بازار را هم بنا بوده امروز باز کنند، باز بعضی حرف(های) خنک شهرت داده بسته‌اند ولی روز چهارشنبه، پنجشنبه بسیار کم بازارها بسته بود.

دیروز که سیزده‌بدر بود یک نفر از سربازهای سیلاخوری دم دروازه بهجت‌آباد یک نفر رفیقش را کشته، می‌خواسته است یک نفر دیگر را بکشد، رفیقش ممانعت کرده، زده است رفیقش را کشته. هر دو سرباز از یک دسته هستند و از دسته صارم‌السلطنه لطیف خان سرتیپ هستند. عصری با سپهسالار سوار کالسکه شده آمدم او را درِ خانه‌اش رسانده، آمدم منزل.

از اخبار تازه، شریف‌الاطباء پدر منصورالحکماء که تقریباً صد سال داشت، مرحوم شده.

یکشنبه ۱۳ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه، زود رفته (بودم) کسی نبود، خلوت بود، صدراعظم هم هنوز نیآمده بود. سپهسالار دیشب کشیک بوده در اندرون بود. قدری در باغ گردش کرده، کمی هم بنائی می‌کنند، یعنی کرّ و فّری می‌کنند، به همه جهت ده بیست نفر عمله مشغول پی‌کندن دیوار(اند) دو سه تا بنّا کار می‌کنند.

باری بعد سپهسالار آمده، آقای شعاع‌السلطنه هم آمدند، قدری نشسته، رفتند.

قدری سردار کل، با مهندس‌الممالک که وزیر علوم و وزیر فوائد عامه است دربارهٔ مدرسه نظامی پرخاش کردند. آخر سردار کل استعفا کرد.

بعد از نهار گفتند: عیال امیر نظام که خواهر حسام‌الملک امیر مکرم است مرحوم شده، سوار شده رفتیم به سر ختم. همدانی‌ها جمع بودند. سردار اکرم پسرش هم بود. مشغول ترتیبات برداشتن نعش بودند.

چون با سپهسالار کار (داشتم) دوباره سوار شده آمدم به باغشاه. تازه سپهسالار از خواب برخاسته بود (و) سرش درد می‌کرد. به جهنم!

(آن) سرباز سیلاخوری که روز سیزده رفیقش را کشته بود (و) فرار کرده بود، امروز گرفته آورده بودندش، معلوم بوده که آنروز مست بوده است، سایر سیلاخوری‌ها اصرار داشتند که او را بکشند.

دوشنبه ۱۴ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

تمام روز را در منزل بودم. عصر بشیر حضور، آقا میرزا آقا خان (و) اخوان بودند. اخبار تازه نبود. صدق‌الدوله که حاکم ملایر و تویسرکان شده بود، به چاپاری رفته.

سه‌شنبه ۱۵ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

انتظام‌الدوله که مدتی بود، رفته بود مازندران، به ریاست قشون آنجا، حالا که مدتی است معزول شده، پریروز وارد شده ولی هنوز او را ندیده‌ام.

سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. بندگان همایونی احضارشان فرموده، تشریف برده بودند به درِ خانه.

چهارشنبه ۱٦ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

رفتم به درِ خانه، باغشاه، اطاق سپهسالار. بیرون اطاق صندلی گذارده بودند نشسته، صحبت می‌کردند. نظام‌السلطنه هم حاکم کرمان شده است. بعد از نهار سوار شده آمدم به منزلِ فرمانفرما. خودش بود و نصرت‌الدوله.

ظلّ‌السلطنه برای عمارت تازه که ساخته است،امروز عصری مهمانی می‌دهد. یعنی یک عصرانه‌ای می‌دهد، باری سوار شده رفتم به منزل ظل‌السلطنه. مشغول بودند، ترتیبات مهمانی را می‌دادند.

خلاصه، موزیک (و) ارکستر بود. مفخم پسر منتصرالممالک پیانو می‌زد. حضرت اقدس هم طرف عصر آمدند بیرون. اشخاصی که بودند از این قرار است:

ناصرالدین میرزا، عضدالسلطنه، سردار مسعود، قیصر میرزا پسر جلال‌الدوله، فرمانفرما، نصرت‌الدوله، ظهیرالدوله، ناصر علی خان پسر ظهیرالدوله، مجدالدوله، آصف‌السلطنه، معتمدالدوله، مؤیدالدوله، حسام‌السلطنه، مختارالسلطنه، نظام‌السلطان، مجلل‌الدوله، انتظام‌الدوله، اسعدالملک، معین‌السلطان، جلال‌الملک، نصرالدوله، معین‌السلطان، فخرالممالک، تمجیدالدوله (و) سایر پسرهای حضرت اقدس (و) مدیرالسلطنه بودند. بسیار الحمدلله خوش گذشت، تا غروب طول کشید. من و بنان نظام رفتم به باغ آقا سلطان خواجه که روبروی عمارت ظل‌السلطنه است، باغچه باصفای خوبی است. چون شب عید است صدای آتش‌بازی می‌آمد.

از اخباری که امروز در خانه شنیده شده اینست که: در واقع کار تبریز گذشته است، اغلب از علمای آنجاکه جزء شورشیان و مفسدین بوده‌اند، آمده پیش عین‌الدوله (و) امان آورده‌اند.

پنجشنبه ۱۷ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه، باغشاه؛ سپهسالار، مجدالدوله، سردار کل،

سعدالدوله، امین‌السلطنه، کلنل قزاق، آصف‌السلطنه، سردار مؤید، ضیاءالملک (و) سایر صاحب‌منصب‌ها بودند.

باری صدر اعظم، وزراء، امراء (و) شاهزادگان بودند، حضرت اقدس هم در خاکپای مبارک شرفیاب بود. باری سلام منعقد شد، قشون مرتب ایستاده، حضرت اقدس ولیعهد، حضرتِ والا محمد حسن میرزا با لباس قزاقی بریگاد قزاق ایستاده بودند؛ بعضی‌ازسردارها هم‌بودند: سردارمسعود، سرداراکرم، سردارحشمت، سردار حضور.

باری سلام خوبی شده، قشون زیادی هم بود؛ دو فوج که هر کدام پانصد نفر بودند مال سوادکوه. دو فوج سیلاخوری که هر کدام پانصد نفری هستند، فوج هشتصد نفری گروس، فوج هشتصد نفری فدویِ همدان، فوج چهارصد نفری مخصوص، هشتصد نفری خلج، فوج هشتصدنفری خرقان، دو توپخانه به قدر پانصد نفر توپچی توپخانه، کشیکخانه، قورخانه‌چی (و) ذخیره‌چی، گاردِ من، بریگاد قزاق به قدر دویست نفر ژاندارم، سوار کشیکخانه، خیلی به قدر هفت هزار نفر بودند.

باری بعد از سلام دفیله شده، تا بعد از ظهر طول کشید به همه جهت خوب بود. بعد از سلام آمدم منزل صرف نهار کرده، نماز خوانده، استراحت کردم.

یک ساعت به غروب مانده سوار شده، رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. سپهسالار در حضورشان بود. آصف‌السلطنه، **دبیرالدوله‌وبرادرهای** امیرنظام مرحوم بیرون بودند.

جمعه ۱۸ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

هوا صاف (و) لکه لکه ابر بود. امروز با سرکار معزّزالملوک سوار شده، از صبح رفتم به دوشان‌تپه و فرح‌آباد، تماشای شیرها را کرده، آمده (به) فرح‌آباد، صرف نهار کرده، گردش کردیم. صحراها سبز بود.

طرف عصر، مردم زیادی از فرنگی، گبر، یهود، زن اعیان، به طرف فرح آباد می آمدند.

آمدم به شهر تا وارد شده، استراحت کردم. گفتند امیرنظام آمده است، رفتم بیرون مشغول پذیرائی (شدم).

شنبه ۱۹ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

از اخبار تازه اینست، که بازارها را باز کرده‌اند. خیلی کم و معدودی تجار بسته‌اند. آنها هم انشاءالله باز خواهند کرد.

از اخبار تازه اینست، که محمد حسن میرزا پسر شاه را امروز ختنه کرده‌اند.

یکشنبه ۲۰ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به خانه ظهیرالاسلام، بعد رفتم به باغشاه درِ خانه. بندگان همایونی، بیرون با حضرت اقدس و صدراعظم خلوت داشتند، ما رفتیم اطاق سپهسالار. مجدالدوله، سردار کل، سردار مؤید، امین‌السلطنه، سردار ناصر، سردار حشمت، آصف‌السلطنه، مجدالسلطنه، آجودانباشی توپخانه، امیرتومان، رئیس نظمیه بودند. اصطبل توپخانه را از مجدالدوله گرفته دادند به سعیدالسلطنه.

اخباری که امروز درِ خانه شنیده شده، اینست که: ستار که در تبریز است، دوباره زنده شده است و مشغول جنگ است. زن و بچه زیادی از اهل تبریز از گرسنگی تلف می‌شوند، چونکه راه آذوقه را به روی آنها بسته‌اند.

زن‌ها اجماع کرده بودند، رفته بودند پیش ستار که، نبایست برای خیالات تو کشته بشویم، تا کی؟دست از سر ما برنمی‌داری؟ خیلی سخت به او گفته بودند، می‌خواسته‌اند او را صدمه بزنند. او با دست خودش دو نفر یا بیشتر را می‌کشد، چند نفر

دیگر از آدم‌هایش را می‌کشند، آن وقت زن‌ها فرار می‌کنند. این واقعه گویا مال چند روز پیش است ولی امروز ثقه‌الاسلام با سه چهار نفر دیگر از علمای شیخیه آمده‌اند باسمنج، با تلگراف، با باغشاه در حضور عین‌الدوله حرف می‌زنند. حضرت اقدس، صدراعظم، فرمانفرما، امیرنظام (و) سعدالدوله هم پای تلگراف بوده‌اند. آقای شعاع‌السلطنه هم بنا بوده است که برود ولی نرفته بوده است. امید است انشاءالله اطلاح بشود. با تبریز حرف می‌زدند. معلوم نشده که چه می‌گویند.

باری کالسکه آورده، سوار شده رفتم امیریه، حضرت اقدس تشریف نیآورده بودند درِ خانه.

دوشنبه ۲۱ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

پسر دوم مستوفی‌الممالک که چندی بود ناخوش بود، امروز مرحوم شده است، به مادرش که عصمت الملوک (است) و مستوفی‌الممالک طلاق داده است در همان خانه یک حیاط دیگر به او داده است، نشسته پرستاری از بچه‌هایش می‌کند. امروز بعد از مردن پسرش، سم سوبلمه می‌خورد. ولی بهتر است.

سه‌شنبه ۲۲ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

برحسب دعوت مترجم‌السلطان، رفتیم امیریه برای امتحان آقاها، حضرت اقدس در حوضخانه تشریف داشتند، ظل‌السلطنه، نصرت‌السلطنه، مجدالدوله، سعیدالملک پسر رکن‌الدوله مرحوم، مجلل‌الدوله (و) سایر اجزای شخصی حضرت اقدس بودند. شیرینی و میوه چیده بودند.

مختارالسلطنه (و) نظام‌السلطان هم آمدند.

یکی یکی آقاها آمدند (و) امتحان دادند:

آقای علیقلی میرزا، سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه، اعزازالسلطنه، اعتضادالخاقان،فیروزالدوله، فرخ‌الدوله، عبدالملوک، نصرت‌السلطان، سلطان سنجر، سلطان سلیم آمدند امتحان دادند، ماشاءاله تمام خوب بودند. امیدوارم انشاءالله تعالی به حق حق (و) در زیر سایه حضرت اقدس بچه‌ها و نوه‌های این آقاها بیآیند و امتحان بدهند (و) ما ببینیم.

باری بعد از دادن امتحان به هر یک، یک حلقه انگشتر مرحمت فرمودند.

باری غروب حضرت اقدس در کالسکه من نشسته. من هم در رکاب مبارکشان نشسته رفتیم به باغشاه درِ خانه.

بندگان همایونی اندرون تشریف داشتند، لقمان‌الممالک با برادرش فخرالاطباء، با پسرهایش در اندرون بودند. بعد تشریف فرمای اندرون شدند. من هم سوار شده آمدم درِ منزل فرمانفرما؛ جمعی آنجا بودند، گویا کنکاش داشتند، سپهسالار، امیرنظام، سعیدالسلطنه، ناصرالسلطنه، حشمت‌الدوله، امین‌الملک، امین‌السلطنه بودند، دیدم که در واقع سرخر واقع شده‌ام. سوار شده آمدم امیریه.

حضراتی که در منزل فرمانفرما بودند، از دیدن من یکمرتبه اسباب خیال و وحشتشان شد ولی من زود رفته نماندم، تا بعد چه در بیآید از این کنکاش.

مجدالدوله هم امروز از توپخانه استعفا کرده است ولی هنوز قبول کردنش یا نکردنش معلوم نیست.

چهارشنبه ۲۳ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه؛ رفتم به اطاق سپهسالار. بعد بندگان همایونی بیرون تشریف آورده رفتم، شرفیاب شدم، صدراعظم در خاکپای مبارک بود، اخبار تازه نیست که بنویسم.

رفتم به خانه انتظام‌الدوله چون چندی است آمده، از او دیدن نکرده بودم.

پنجشنبه ۲۴ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

بهرام میرزا سردار مسعود، امروز رفت به خمسه. فریدون میرزا که چندی است، ناخوش است امروز دیدم الحمدلله بهتر است.

جمعه ۲۵ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

امروز شروع به کاسنی کرده، کاسنی خوردم. تمام روز را در منزل بودم، گاهی اندرون گاهی بیرون.

اخبار تازه: دختر معتمدالسلطنه را امروز بردند برای پسر دوم حاجی دبیرالدوله، از ما کالسکه خواسته بودند.

شنبه ۲۶ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

از اخبار تازه اینست که مظفرالملک سه روز است مرحوم شده است.

یکشنبه ۲۷ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

از اخبار وحشت‌انگیز اینست که: فریدون میرزای بیچاره پسر حضرت اقدس ظل‌السلطان که مدتی بود به طهران آمده بود (و) چندی بود ناخوش بود (و) در خانه معین‌السلطان منزل داشت (و) ناخوشی حصبه داشت (و) بعدش ذات‌الریه کرده بود، امروز مرحوم شد.خداوندانشاءالله او را بیآمرزد، الحق خوب جوانی بود، افسوس افسوس!

دوشنبه ۲۸ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به خانه ظل‌السطان، آنجا مجلس ختمی برای فریدون میرزای

مرحوم گذارده‌اند، نعش را هم فردا میبرند به حضرت عبدالعظیم در مقبره مجدالدوله مرحوم پدر امجدالدوله دفن می‌کنند.

سه‌شنبه ۲۹ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

رفتم به منزل معین‌السلطان، برای تشییع جنازه مرحوم فریدون میرزا.

باری جمعی آنجا بودند: مستوفی‌الممالک، موثق‌الدوله، مؤیدالسلطنه، عمیدالدوله (و) پسرش، مجدالدوله، سردار ناصر، کاشف‌السلطنه، پسرهای مؤیدالسلطنه، معین‌السلطان و پسرهایش. اجزای ظل‌السلطان و جلال‌الدوله، سراج‌الملک (و) دبیر دیوان بودند.

موزیک، توپچی، قزاق، غلام، یدک تشریفاتی حاضر کرده بودند.

باری نعش را حرکت داده، تماشاچی زیادی هم جمع شده بود. من با موثق‌الدوله و مستوفی‌الممالک سوار کالسکه شده از جلو رفتیم تا آب‌انبار قاسم خان.

باری رفتیم به حضرت عبدالعظیم، باغ حُرمت‌الدوله وضو گرفته نماز خواندیم. نعش را آورده طواف دادند (و) در مقبره مجدالدوله دفن کردند. امجدالدوله هم بود.

چهارشنبه سلخ شهر ربیع‌الاول ۱۳۲۷

از اخباری که امروز شنیده شد اینست که: در تبریز گویا باز هم به تازگی یکی دو جنگ کرده‌اند. طرف قزوین هم بسیار شلوغ است. از مجاهدین رشت به طرف قزوین تاخت و تاز می‌کنند. چند تا از دهات قزوین را چاپیدند. از تنکابن همه آمده‌اند طرف رودبارات قزوین.

شیخ‌الاسلام مرند می‌گفت که: از طرف مرند دو هزارماهی با هزار کیسه برنج، از رشت از راه بادکوبه برای اهل شهر تبریز فرستاده بودند. رحیم خان سردار نصرت گرفته

است. در شهر تبریز، گوشتِ خر یک من چهارده پانزده هزاراست و روزی چندین نفر از گرسنگی می‌میرند.

از اخباری که او می‌داد اینست که: انتظام‌الدوله رفته است به یوش. کارهایش را واگذار به افتخارالسلطنه زنش کرده است، از دست طلبکارها و...

پنجشنبه غره شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

دو سه روز است که در شهر شهرت دارد که آجودان حضور را مجاهدین در رشت گرفته و حبس کرده‌اند. بعضی‌ها می‌گویند که نفی بلدش کرده‌اند، بعضی‌ها می‌گویند خدا نکرده کشته‌اندش. انشاءالله مثل سایر حرف‌ها دروغ است (و) اصل ندارد، باری از اسماع این خبر بسیار کسل شدم.

از اخباری که میرزا عزیزالله امروز می‌گفت، اینست که در دو شب قبل، حسین خان، سرهنگ قزاقخانه از گشت که مراجعت به خانه‌اش می‌کند، می‌بیند میرزا غلامعلی که سابق هم با او شناسائی و رفاقت کاملی داشته در رختخواب بغل زنش خوابیده است، این میرزا غلامعلی ناظم انجمن برادران دروازه قزوین بوده است. باری با قمه می‌زند به گوش میرزا غلامعلی یک گوشش را می‌اندازد، آدمش را صدا می‌کند، کتش را می‌بندد، می‌برد قزاقخانه، فردا «پلکونیک» یک گوش دیگرش را می‌برد.

باری رفتم بیرون. آقا سلطانِ خواجه با یحیی خان خواهرزاده خاور سلطان خانم زنِ شاه شهید که پیشخدمت شاه شهید (و) این شاه است (و) دهات ملکه جهان که در خمسه است (در) خرم دره که مال شاه است به او سپرده است، آمدند.

آقا سید حبیب (و) برادرش آمدند. از اخباری که از اینها شنیده شد اینست که: دستخط مشروطه صادر شده به نظارت روس و انگلیس. چند روز است که وزیر مختار انگلیس با «شارژدفر» روس می‌روند پیش بندگان اعلیحضرت همایونی (و) در این باب

گفتگو (می‌کنند). باری باقی را انشاءالله پس از تحقیق خواهم نوشت.

مؤیدالدوله هم از حکومت طهران معزول شده، آقای محمد حسن میرزا پسر دوم بندگان همایونی حاکم،(به) پیشکاری مفاخرالملک. دیگر از اخبار جورِ دیگر شنیده شده (و) اخبار خارجه هم اینست که اسلامبول بسیار مغشوش است. سه نفر از وزرای عثمانی را کشته‌اند. صدراعظم (و) وزیر جنگ (و) یک نفر دیگر (و) چند نفر از وکلا. آنجا هم بسیار شلوغ است. سربازهای عثمانی تمام حامی سلطان هستند. خیلی از مشروطه‌طلب‌های عثمانی راکشته (و) انداخته‌اند به دریا،کشت وکشتار زیادی می‌کنند.

جمعه ۲ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

آن اخبارات دیروزی در خصوص مشروطه گویا دروغ بوده است. خبرها(ی) اراجیف زیاد منتشر است، ولی چیزی معلوم نیست. بعضی‌ها می‌گویند مشروطه خواهد شد، بعضی‌ها می‌گویند خیر.

شنبه ۳ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

آن اخبارات که در باب مشروطه گفته بودند تماماً دروغ بوده. دیشب هم یک تلگراف از رئیس تلگرافخانه رشت رسیده که الحمدلله آجودان حضور سلامت است و در انزلی است، دیگر معلوم نیست، که حبس است یا آزاد. از قرار تعدی اهل رشت به او کرده‌اند.

این شهرت‌ها برای این بوده است که چند روز پیش وزیر مختار انگلیس و «شارژدفر» دولت روس با هم رفته بودند به حضور همایونی. مدتی هم خلوت شده بود. مردمِ حرف ساز این شهرت را داده بودند.

از قرار وزیر مختار انگلیس و روس برای این رفته بودند خضور شاه که حفظ

(اتباعشان)را در تبریز بکنند و آذوقه برای آنها تحصیل بکنند، چون که کار آنها بسیار سخت شده است (و) روزی چندین نفر از گرسنگی می‌میرند. به قنسل‌های خارجه که در تبریز هستند گفته بوده‌اند اهل تبریز که: اگر برای ما آذوقه نرسد، ما شماها را خواهیم کشت. بندگان همایونی هم جواب فرموده بودند که من آذوفه نداده، اینها آن قدر لجاجت می‌کنند (و) سختی می‌کنند. در دادن آذوقه حرفی نیست ولی یک نوشته بنویسید که اگر من به آنها آذوقه دادم و آن وقت حکم کردم (که) یک حمله سخت بردند به تبریز، اگر از تبعه شماها کشته شد، من مسئول نیستم. چند روز مهلت به آنها داده‌اند تا جواب بدهند.

این شهرت‌ها برای این بوده است (که) شیخ فضل‌الله یک عریضه به خاکپای مبارک عرض کرده بود که، همچه شهرتی در شهر هست. اگر راست است، لازم به حاجب‌الدوله نیست، هر جا حکم بفرمایند خودم می‌روم.بندگان همایونی هم یک دستخط التفات به شیخ فضل‌الله فرموده بودند که خیر،این حرف‌ها دروغ است.این شهرت‌ها را مفسدین می‌دهند.

رفتم به خانه فرمانفرما، اندرونش بود آمد بیرون.گویا امروز در دِر خانه یک مجلسی است. او رفت به در خانه. من مراجعت کرده آمدم به منزل.

یکشنبه ۴ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

از اخبار تازه این است که در شهر شهرت دارد: هشت هزار قزاق روس با دوازده اراده توپ آمده است. بعضی‌ها می‌گویند، آمده (به) تبریز، بعضی‌ها می‌گویند آمده است سرحد. روایت‌ها مختلف است. بعضی‌می گویند آمده است تبریز را بکوبد، بعضی‌ها می‌گویند برای حفظ تبعه روس‌ها.

باری‌علی آقایااکبرخان‌نام که پریشب سرِ زنش را بریده و سر عمویش را بریده

(و) جواهرات او را برداشته (و) برده بود (و) گرفته بودندش، امروز عصری می‌خواستند در سبزه میدان سرش را ببرند. ساربان‌ها (و) قاطرچی‌ها گوشه و کنار جمع شده بودند که نگذارند سرش را ببرند، بعد ملتفت شده بودند (و) گفته بودند امروز او را نخواهیم کشت، بعد که متفرق شده بودند، سرش را در دَمِ اداره بریده بودند.

دوشنبه ۵ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

از اخبار تازه اینست که می‌گویند: خود تبریزی‌ها تسلیم شده‌اند. بعضی‌ها می‌گویند اردو که از طرف روسیه آمده است به سر حد، برای حمایت به اهل تبریز بوده است. اهل شهر به شاه تلگراف کرده‌اند، که ماها راضی نمی‌شویم که روس‌ها از برای ما آذوقه بیاورند (و) از ما حمایت بکنند. ما با خودمان گفتگو داریم. آمدن آنها برای چه است؟ ما حاضریم که آنها را به خاک خودمان راه ندهیم، ما تسلیم هستیم. از این شهرت‌ها امروز در شهر است. من که چند روز است بیرون نمی‌روم خبر صحیح داشته باشم. معزولی مؤیدالدوله بکلی دروغ بوده است که گفته بودند، آقای محمد حسن میرزا خلعت پوشیده (و) مؤیدالدوله معزول شده است، همان مؤیدالدوله حاکم است. باری هر خبری که میشنوم، در روزنامه می‌نویسم. اگر دروغ باشد دروغش را هم بعد می‌نویسم. خودش یک مزه دارد که آدم چه قدر دروغ در این شهر می‌شنود.

درباره تبریز چندین جور می‌گویند، آدم نمی‌داند کدام را باور کند.

سه‌شنبه ٦ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

خان معیرالممالک کاغذی نوشته بود (و) من را خواسته (بود) رفتم آنجا مدتی صحبت کرده، کاری با من داشت که به توسط من به عرض حضرت اقدس برسد که (به) عرض خاکپای شاه برساند. شنیدم آقا سید حسین بروجردی با یک نفر دیگر که در

حضرت عبدالعظیم بودند، امروز آنها را گرفته‌اند.

از قراری که آقا میرزا آقا خان می‌گفت: وزیر مخصوص که صاحب اختیار باشد (و) در کرمان حاکم است چندی است که او را معزول کرده‌اند (و) نظام‌السلطنه حاکم است. اهالی کرمان او را مانع از آمدن شده‌اند. او را می‌خواهند، یک مرتبه هم آمده بوده است از شهر بیرون (و) نقل مکان کرده بوده است، اهالی رفته بوده‌اند، هر چه داشته و نداشته به طور معقولیت اسباب‌هایش را آورده بودند. در ارکِ کِرمان و سخت مانع از حرکتش هستند. گویا یکی دوبار می‌خواسته حرکت کنند نگذارده‌اند و نظام‌السلطنه در اینجا بی‌تکلیف مانده است.

چهارشنبه ۷ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

از اخباری که در شهر شهرت دارد، بهم خوردنِ عثمانی (و) استعفای سلطان عثمانی است. کشت و کشتار زیادی شده است.

پنجشنبه ۸ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

امروز با سرکار معزالملوک می‌رویم به کوه بی‌بی‌شهربانو. سوار شده رفتیم بالای دولت‌آباد به هم رسیدیم. رفتم به چشمه علی. محل چشمه تغییر کرده است. از پائین‌تر آب درمی‌آید. سابق هم یک استخری بود، آن هم آب کود افتاده است، دیگر نیست. از آنجا سوار الاغ شده رفتیم توی باغ امین‌آباد. حضرت علی بسیار آبادی کرده، یک باغ هم بالای باغ قدیم احداث کرده است، دم نهر آب صرف نهار کرده، یک بره آوردند کباب کرده، صرف شد. بعد از نهار رفتیم یکسر زیارت.

امروز هم خداوند یک پسر به آصف‌السلطنه از منیرالدوله دختر حضرت اقدس مرحمت فرموده. انشاءالله قدمش برای وجود مبارک حضرت اقدس مبارک است.

جمعه ۹ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

از اخبار تازه اینست که کابینهٔ وزراء بهم خورده، صدراعظم معزول شده، سپهسالار هم معزول شده است. این مطلب هم از سفارت روس و انگلیس شده است، یعنی بر حسب خواهش این دو دولت شده است.

باری حضرت اقدس را می‌خواهند صدراعظم و وزیر جنگ بکنند. باری حضرت اقدس را احضار فرمودند. سوار شده رفتم. مدتها بود که نمی‌رفتم. باری سوار شده رفتم. تشریف‌فرمای درِ خانه شده بودند، در اندرون حضور شاه بودند.

مدتی آنجاها راه رفته، نه صدراعظمی بودو نه سپهسالاری. سپهسالار همان امیرجنگ است و کشیک‌چی‌باشی.

باری سوار شده رفتم در منزل فرمانفرما. مدتی در اندرونش با هم صحبت کرده، بعدآمدم بیرون‌بانصرت‌الدوله صرف‌نهارکرده،بعدازنهارآمدم‌امیریه حضورحضرت اقدس.

بنان نظام که چند روز است لقب اعلم‌السلطنه گرفته است، مشغول کاغذ نوشتن یعنی کارهای صدارتی و وزارت جنگ بود.

بعد رفتم حضور حضرت اقدس. فوراً بندگان همایونی احضار فرمودند. کالسکه حاضر نبود. یک درشکه کرایه بود، حضرت اقدس سوار شده تشریف بردند درِ خانه. کار صدارتی و رئیس‌الوزراء و وزارت جنگ با حضرت اقدس است ولی هنوز قبول نفرموده‌اند، ولی از برای اینکه کار لنگ نشود و کارها ترتیب پیدا کند، حضرت اقدس کار می‌کند تا بعدها چه شود با خداست. یا خود حضرت اقدس قبول خواهند فرمود یا یکی از این کارها را یا هر دو را به اشخاص دیگر محوّل خواهند فرمود. در هر صورت حالا که خودشان مشغول کار هستند.

مدتی است که بندگان همایونی اصرار دارند به این کار. یک مرتبه در اول سلطنت، یک مرتبه بعد از توپ بستن به مجلس. حالا هم دو سه ماه است که خیلی اصرار

دارند که حضرت اقدس را داخل در کار بکنند ولی از بس که کارها بد و شلوغ است، خودشان را داخل در کار نمی‌کنند و هیچ میل ندارند.

در این چند روزه که عزل مشیرالسلطنه صدراعظم و سپهسالار را دولت روس و انگلیس خواسته بودند، بندگان همایونی اصرار زیادی فرموده‌اند که آقا را داخل در کار بکنند، حضرت اقدس انکار کرده بودند، کار خیلی سخت شده بوده از اصرارِ شاه و انکارِ حضرت اقدس، بالاخره مجبور کرده بودند که حضرت اقدس قبول فرمایند، صدارات (و) وزارت جنگ را.

باری بعد از تشریف‌فرمائی حضرت اقدس، رفتم اندرون خدمت سرکار خاصه خانم. حضرت اقدس مراجعت فرمودند (و) در تالارِ بالا جلوس فرمودند. دیگر هر کسی را که بخواهید بود، از وزیر و امیر و صاحب‌منصب دسته دسته می‌آمدند و می‌رفتند تا چهار ساعت از شب رفته شش مطلب انگلیس‌ها و روس‌ها از شاه خواسته اند.

اوّل: عزل مشیرالسلطنه.

دوم: عزل سپهسالاراز تمام‌کارها حتّی ازنوکری (که) هیچ کار درباری به او رجوع نشود.

سوم: عفو عمومی (که) هر کس تبعید شده و حبس است مرخص بشود.

چهارم: همان قانونی که بود برای مشروطه، خلاف آن قانون نشود.

پنجم: وزرائی که حامی مشروطه بوده‌اند مصدر کار بشوند.

سواد آن لایحه را بدست آورده خواهم نوشت. که هر شش مطلب صحیح نوشته بشود.

باری سلطان عبدالحمید را از سلطنت معزولش کردند (و) برادر کوچکش (که) رشید افندی بود، یعنی در واقع سمت ولیعهدی داشت سلطان شده. اسم اصلیش رشید افندی بود ولی حالا سلطان محمد پنجم می‌گویند. سلطان عبدالحمید را هم بردند به شهر

«سالونیکه» که نزدیک اسلامبول است (و) در یک باغ با چند نفر در آنجا گویا حبس باشد.

بیست هزار قشون بی‌صاحبمنصب آورده بود در اسلامبول برای تخریب مشروطه. در سفارتخانه عثمانی هم مختصر جشنی گرفته‌اند.

باری حالا سلطان عثمانی محمد پنجم است. کار آنجا خیلی شلوغ است. این اخبار امروز شنیده شد.

سعدالدوله هم خیلی کار خرابی برای همه می‌کند.

شنبه ۱۰ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. در تالار بالا جلوس فرموده بودند. چرچیل نایب دوم سفارت انگلیس در حضورشان بود. فرمانفرما، ظل‌السلطنه، آصف‌السلطنه، حشمت‌الدوله، سردارها هر که بخواهی و... تماماً در راهروی زیر نشسته بودند (و) علاءالسلطنه. اگر بخواهم اسم‌نویسی بکنم بایست هزار اسم بنویسم. به قدر دو ساعت خلوت بود. بعد از خلوت رفتیم شرفیاب شد(یم). بعد سوار شده در رکاب مبارک رفتیم به درِ خانه. بندگان همایونی اندرون تشریف داشتند،، حضرت اقدس تشریف بردند اندرون. فرمانفرما را هم بردند اندرون. من رفتم در باغ چادری که برای حضرت اقدس زده‌اند، آنجا از مردم پذیرائی بکنم.

باری صرف نهار می‌کردیم. همان ابراهیم خان که ناظر دربار صدور است همان هم برای حضرت اقدس نهار حاضر کرده است.

تا بعد از نهار قدری در باغ گردش کرده، انتشار غریبی داده بودند که دولت روس و انگلیس «پرتست» کرده‌اند که حضرت اقدس نباید مصدر کار بشوند. این یک از همان شش مطلب است. گویا سعدالدوله تحریک کرده بود که وزیر مختار دولت روس و انگلیس بیآیند حضور همایونی و عزل صدراعظم و سپهسالار را بخواهند، برای این که

خودش مصدر کار بشود و ایران را دو دستی تسلیم به این دو دولت بکند. چون دید که نشـد، حالا این شهرت‌ها را داده است. خودش هم معزول شده است. چون که کـابینه تغییر کرده است.

بـاری این شهـرت، هـیجـان غـریبـی در دربـار مـیانه مـردم دارد. و مـردم بی‌تکلیف مانده‌اند.

باری حضرت اقدس بعد از این که از حضور بندگان هـمایونی بـیرون آمـدند. تشـریف‌فرمای بـاغ دلگشـا کـه در بـیرون شـهر، پشت بـاغشاه دارنـد، شـدند. مـن و مختارالسلطنه و نظام‌السلطان هم رفتیم. ظل‌السلطنه هم در خدمتشان بود. مدتی صحبت کرده دوباره تشریف‌فرمای باغشاه شدند. در همان جا که صدراعظم می‌نشست، چادر زده‌اند برای حضرت اقدس. عـلاءالسـلطنه، فـرمانفرما، مشـیرالدوله، مـؤتمن‌المـلک، حشمت‌الدوله، امیرنظام، مهندس‌الممالک و جمعی (مجلس) مشورت داشته، من آمدم در منزل امیر جنگ.

آصف‌السلطنه، ناصرالسلطنه، نظام‌السلطنه، آجودانباشی توپخانه، سردار حضور، لسان‌الدوله (و) جمعی آنجا بودند.

باری بعد حضرت اقدس تشریف‌فرمای اطاق‌های ولیـعهد شـدند (و) آنـجا بـا حضرات و مؤیدالدوله تا ساعت چهار خلوت داشتند.

از اخباری که خیلی اهمیت دارد اینست که:

چهـار هزار قشون روس که آمده است، وارد شهر تـبریز شـده است، شـرحش اینست که می‌نویسم:

مدتی است که شهر تبریز را محاصره کرده‌اند (و) آذوقه (را) بروی آنها بسته‌اند، روس‌ها آذوقه زیادی با چهار هزار نفر قشون و دوازده عراده توپ به حمایت اهل تبریز فرستاده‌اند. اهل تبریز از آن‌جا که الحق کمال مردانگی را در هر موقع کرده‌اندو جواب

داده اند که ما راضی هستیم که از گرسنگی بمیریم و از آذوقه شماها نخوریم. جواب سخت داده بودند، این بود که شاه فرمود که آذوقه به اهل شهر تبریز برسانند، وعده مشروطه را هم دادند که به همین زودی‌ها خواهیم داد.

به امپراطور روس تلگراف کرده‌اند و اظهار تشکر ولی گفته‌اند که ما از شما هیچ نمی‌خواهیم، گلوله شاه بهتر است، از برای ما تا آذوقه شما. این بود که امپراطور روس به جانشین قفقاز تلگراف کرده که قشون و آذوقه در سر حد باشد (و) دیگر جلو نرود، ولی حالا این چهار هزار نفر آمده‌اند کنار پل «آجی» (که) اول شهر تبریز است، اردو زده‌اند. هفتصد نفرشان هم داخل شهر تبریز شده‌اند و در خانه‌های بصیرالسلطنه و خان خانان منزل کرده‌اند، تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

از طرف دیگر، در بوشهر اهالی از نایب‌الحکومه یا حاکم آن‌جا شکایت داشته‌اند (و) حاکم آنجا را معزول کرده‌اند به تصویب انجمن آنجا.

دریا بیگی را اهل آنجا خواسته‌اند، فرستاده‌اند که او را از محمره بیآورند یا از جای دیگر. انگیس‌ها مانع هستند و (مردم) گفته‌اند: ما این همه زحمت کشیده‌ایم و حاکم اینجا را معزول کرده‌ایم برای اینکه دریا بیگی حاکم باشد. کشتی «پرس پلیس» را که فرستاده بودند، بیآورند، انگلیس‌ها گفته‌اند اگر بیاوریدش ما با گلوله توپ، کشتی را خواهیم زد. دو کشتی جنگی انگلیسی هم در بوشهر است.

یکشنبه ۱۱ شهر ربیع‌الاخر ۱۳۲۷ .

سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. اندرون تشریف داشتند، نظام‌الملک، امجدالدوله، معین‌السلطان، ضیاءالملک، سردار مؤید، آصف‌السلطنه، بهاءالدوله، نصرالملک، سراج‌الملک و... هر کس را (که) بخواهید بود. ظل‌السلطنه هم تشریف آوردند بیرون، قدری از مردم پذیرائی کردند. باری بعد حضرت اقدس بیرون

آمده، سوار شده، تشریف‌فرمای باغشاه شدند. از دم در اندرون پیاده شده رفتند شرفیاب شدند. بعد با بندگان همایونی بیرون آمدند و تشریف‌فرمای عمارت شدند. خلوت شده، ما آمدیم توی باغ در چادر.

تا ظهر حضرت اقدس در عمارت نزدیک تلگرافخانه، اطاق لقمان‌الممالک با وزراء خلوت داشتند. چون خیال دادن مشروطه دارند، قانون انتخابات را می‌خواندند. باری یک سفره برای حضرات بردند بالا، یکی دیگر را در چادر انداخته برای من و آصف‌السلطنه (و) سردار مؤید (و) آجودانباشی کل و سایرین.

چهار ساعت به غروب مانده آمده در منزل قدری استراحت کردم، روزنامه نوشته، بعد سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. تازه تشریف آورده بودند، رفته بودند اندرون.

اخبارت همانست که نوشته‌ام، حضرت اقدس هنوز قبول کار نکرده است ولی برای این که اداره نخوابد (و) کارها از هم نپاشد کار می‌کنند نه برای کار دیگر. تا خداوند قادر متعال چه مقدر فرموده باشد.

دوشنبه ۱۲ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

سوار شده رفتم امیریه. سردار مؤید، آصف‌السلطنه، مختارالسلطنه، نظام‌السلطان، مجدالدوله (و) جمعی بودند. قدری به عرایض مردم رسیدگی کرده، سوار شدند رفتند به درِ خانه. پای مبارکشان درد می‌کند. نتوانستند بروند بالا حضور همایونی، رفتند در چادر مشغول کار شدند. اجزای وزارت خارجه آمدند شرفیاب شدند. صبح هم آقایان قاجار آمده بودند امیریه.

بعد امام جمعه، ظهیرالاسلام، امام جمعه خوی، مستشارالدوله (و) دو سه نفر دیگر از علماء (و) آدم‌های آقا شیخ فضل‌الله. از وزراء هم فرمانفرما، علاءالملک،

مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، مهندس‌الممالک (و) امیرنظام بودند، قانون انتخابات را می‌خواندند.

من با آصف‌السلطنه سوار شده آمدیم شهر. قدری روزنامه نوشته، رفتم حمام، بیرون آمده، نماز خوانده، دوباره سوار شده رفتم به باغشاه. حضرت‌اقدس. مشغول کار بودند تا نیم ساعت به غروب مانده (بعد) نماز خوانده، تشریف‌فرمای اندرون، حضور همایونی شدند.

باری از اخبار تازه اینست که: مهمانی عید شاه (را) که بنا بود در عمارت وزارت خارجه بکنند موقوف شده است. این کار را هم سعدالدوله کرده است. یعنی به تحریک او اغلب از سفرا عذر خواسته‌اند، برای این که هنوز وزیر خارجه معلوم نیست (کیست)؟

باری من سوار شده آمدم امیریه، رکن‌الدوله، دبیرالدوله (و) جمعی آنجا بودند. دو ساعت از شب رفته حضرت اقدس از باغشاه تشریف آورده، به قدر نیم ساعت هم دم درِ اندرون کار می‌کردند.

سه‌شنبه ۱۳ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

چون حضرت اقدس مقرر فرموده (بودند) که به بعضی (از) عرایض رسیدگی بکنم و عرایض را خلاصه بکنم و به عرض حضرت اقدس برسانم تا حکمش را بفرمایند، بعضی عارضین گلپایگانی و غیره بودند. باری سوار شده رفتم امیریه.

مجدالدوله، آصف‌السلطنه، وزیر لشکر، نصرالملک، بهاءالدوله، مشکوةالدوله، سردار مؤید (و) هر کس را (که) بخواهید بود. باری تشریف‌فرمای باغشاه شدند (و) رفتند اندرون. مدتی بودند، (بعد) با بندگان همایونی بیرون آمدند (و) تشریف‌فرمای عمارت بالا شدند. مدتی خلوت بود و در باغ هم جمعیت زیادی از هر قبیل بود. تا بعدازظهر حضرت اقدس با وزراء از حضور بیرون آمدند (و) تشریف بردند در چادر

مشغول کار شدند.

امام جمعه، ظهیرالاسلام (و) جمعیت زیادی بودند. صرف نهار کرده، مشغول کار بودند. عصری من خسته شده آمدم منزل، قدری روزنامه نوشته، استراحت کردم.

بعد رفتم حمام، بیرون آمده، سوار شده رفتم به باغشاه حضور حضرت اقدس جمعی بودند. نماز خوانده تشریف‌فرمای اندرون شدند که بروند حضور همایونی به من فرمودند بروم با ظل‌السلطنه در بانک‌ها و تلگرافخانه و پستخانه برای تبریک عید شاه، چون که چراغان کرده‌اند.

چهارشنبه ۱۴ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

اخباری که شنیده شده (و) هنوز در شهر منتشر نشده است اخبار قزوین است که دیشب دو ساعت از شب رفته غفلتاً مجاهدین ریخته‌اند به قزوین، بمب زیادی انداخته(اند). اوّل به قدر پنجاه شصت نفر بیشتر نبوده‌اند، میرزا ابوالقاسم خان را هم گرفته (و) شیخ‌الاسلام را هم کشته‌اند. قاسم آقا که سالار فاتح (به او) تازگی‌ها لقب داده‌اند، او هم مدتی زد و خورد می‌کند، بعد او را هم می‌گیرند. سردار مظفر که با اردو رفته بود قزوین (و) رفته بوده است (به) عصمت آباد (که) چهار فرسخی قزوین است، به قولی آمده، به قولی سهواً رفته است، گویا هم بعد از این تفصیلات هیچ اقدامی نکرده است. بعد هم که اقدام کرده است گویا شریک دزد و رفیق قافله بوده است، به قولی می‌گویند اسباب گرفتار شدن سالار فاتح شده است. بعد از زد و خورد زیاد آنوقت او را می‌گیرند.

باری سوار شده رفتم امیریه. ظل‌السلطنه بیرون بود، «باقراف» را هم دیدم از او بعضی تحقیقات کردم. معلوم شد، که راست است. از قراری که او می‌گفت دیشب تا صبح در قزوین صدا بلند بوده است.

باری رفتم در اندرون به عرض حضرت اقدس رسانیدم، سوار شده، تشریف‌فرمای درِ خانه شدند. ماها هم در رکاب مبارکشان بودیم. درِ اندرون پیاده شده رفتند به خاکپای مبارک مشرف شدند (و) تا مدتی اندرون بودند.

بعد با بندگان همایونی تشریف آوردند بیرون. ماها هم رفته لباس رسمی پوشیده برای سلام، سفرای دول خارجه تماماً با لباس رسمی حاضر شده رفتند تبریک (و) تهنیت روز عید را عرض کرده بعد آمدند. امروز سلام به طور همیشه نخواهد شد چون که کابینه وزراء معلوم نیست ولی تماماً (به) رسم معمول ایستاده، بعد از تشریف فرمائی همایونی‌واحترامات نظامی، دیگر شعر و خطبه نمی‌خوانند (و) فوراً دفیله خواهند داد.

باری بندگان همایونی آمدند، نشستند، سرِ نظام من و سردار کل ایستاده بودیم. بعد از من سردار ناصر و سایر سردارها. باری دفیله هم شروع شد. خیلی هم مفصل بود. اغلب از سفرا هم بودند تماشا می‌کردند، بعد حضرت اقدس با وزراء و صاحب‌منصب‌ها تشریف آوردند توی چادر مشغول کار شدند و صرف نهار فرمودند. خیلی شلوغ بود و هر کس را (که) می‌خواستید بود. بعد از نهار هم گاهی توی چادر (و) گاهی توی کلاه‌فرنگی با وزراء خلوت (کرده) مشغول سئوال و جواب بودند بر ای این اتفاق قزوین. گویا علی خان منتصرالدوله آدمِ سپهدار آمده است در قزوین.

امروز هم بندگان همایونی اعلان مشروطه را مرحمت فرمودند. (به) تمام ولایات تلگرافاً اعلان فرمودند (و) در شهر هم چاپ کرده (و به) دیوارها چسبانیدند.

حضرت اقدس هم اغلب قشونی که در تبریز بود مرخص فرمودند، قزاق را هم خواسته‌اند. سایرین را هم مرخص خواهند فرمود. گفتگوی زیادی از هر قبیل شده که یک نفر را معین بکنند برود به قزوین با اردو که تحقیق از اشرار بکند، یک نفر را هم محرمانه بفرستند برای تحقیقات (که) چه شده است. درست تفصیلات را مخبر بشود (و) اطلاعات تحصیل کند. به هر کسی گفتند برو یک عذری در پیش آورد. خواستند سردار

ناصر را بفرستند، گفت می‌روم ولی فوراً تب کرده ناخوش شد.

باری امروز هم این خبرها، دست و بال مردم را بسته است. تا یک ساعت از شب رفته در باغ صحبت می‌کردند. گاهی مجدالدوله پرخاش می‌کرد که من تمام این مطالب را گفتم چرا نشنیدید. بعد رفتم در اندرون، اطاق عبدالله‌خان خواجه. حضرت اقدس، امیرنظام، مجدالدوله، مؤیدالدوله، سردار کل، سردار مؤید، سردار ناصر، علاءالسلطنه، علاءالملک، مشیرالدوله، امیرجنگ، من (و) مهندس‌الممالک (و) حشمت‌الدوله، کلنل قزاق، امیرتومان و رئیس نظمیه (بودند).

بعد از صبحت‌های زیاد آخر بنا شد که حاجی امین‌الخاقان را بفرستند برود به طرف قزوین خبری تحصیل کند. فرستادند (او را آوردند) یکصد تومان خرجی و ریاست سوار ایلات و چکنی را به او دادند که امشب برود. ولی تمام سردارهای ایلات و چکنی هم از ترس یا (به) راستی با آنها همدست شده‌اند.

باری ساعت چهار آمدیم بیرون با حاجی امین‌الخاقان رفتیم به خانه. بنا شد که حاجی امین‌الخاقان امشب برود. برای بعضی کارهای ناتمام دوباره سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس. ساعت پنج و نیم به منزل مراجعت کرده، کارهای حاجی امین‌الخاقان را مرتب کرده، جعفر قلی با مشهدی نصرالله هم سوار شده به سلامتی و به خواست خداوند قادر متعال حرکت فرمودند. تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

هزار نقش برآرد زمانه و نبود   یکی از آنکه در آئینه تصوّر ماست

صد نفر قزاق هم امشب حرکت خواهند کرد.

پنجشنبه ۱۵ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

سوار شده رفتم امیریه، حضرت اقدس تشریف‌فرمای درِ خانه شده بودند (و) در اندرون حضور شاه بودند. دمِ در اندرون امیرنظام، شعاع‌الدوله، نظام‌السلطنه، امیرجنگ

سردار کل، لقمان‌الممالک (و) جمعی بودند.

بعد از یک ساعت تشریف آوردند. بیرون. حضرت اقدس هم بودند. بعد تشریف‌فرمای عمارت شدند. تا مدتی خلوت بود. بعد تشریف آوردند در اطاقِ لقمان که جنب تلگرافخانه است. با تبریز صحت می‌کردند.

تمام تلگرافات اظهار رضامندی از شاه و بیشتر از حضرت اقدس بود. خیلی اخبارات خوب از تبریز داشته، استدعا هم کرده بودند که همیشه ولیعهدها در تبریز بودند و حالا هم ولیعهد رابفرستید بایک پیشکار خوب بیآید به تبریز، ما چنان و چنین خواهیم کرد.

ولی از اخبارات قزوین: چیزهای دیگر می‌گویند. حکایت مشروطه و این چیزها نیست. می‌خواهند، هرچ و مرج بکنند. سپهدار می‌خواهد شاه بشود.

خلاصه نظام‌الملک، فرمانفرما، مجدالدوله، مشیرالدوله، علاءالسلطنه، علاءالملک، ممتحن‌الملک، سردار کل، امیرنظام، سردار مؤید، معتمدالدوله، آصف‌السلطنه، بهاءالدوله، مهندس‌الممالک، حشمت‌الدوله، در حضور حضرت اقدس بودند (و) مشغول کار بودند. صرف نهار کرده، بعد با آصف‌السلطنه سوار شده آمدیم. او من را در اندرون پیاده کرد (و) خودش رفت.

یک ساعت به غروب مانده دوباره کالسکه من را آوردند، سوار شده رفتم به باغشاه درِ خانه حضرت اقدس. معلوم شد که تا به حال مشغول کار بوده‌اند (و) تازه رفته‌اند اندرون خدمت شاه. فرمانفرما، امیرنظام، موثق الملک، امیرجنگ، حشمت‌الدوله، (و) بدیع‌الملک بودند.

غروب بود که گفتند حضرت اقدس تشریف برده‌اند به باغِ بیرون نماز بخوانند. من با آصف‌السلطنه رفته، مشغول نماز بودند. نماز خوانده فوراً مراجعت فرمودند به باغشاه و رفتند اندرون. فرمانفرما، رکن‌الدوله، مجدالدوله، امیرجنگ، سردار کل،

سردار مؤید، امیرنظام، نظام‌السلطنه، سردار ناصر، سعیدالسلطنه، حشمت‌الدوله، نصرت‌الدوله، و سایر عملجات خلوت که هر کدام راپرت‌چی یک جائی هستند، بودند. باری تا ساعت سه آنجا بودم. دیدم حضرت اقدس تشریف نمی‌آورند. با سردار کل، سردار مؤید (و) آصف‌السلطنه سوار شده، هرکدام بهَ منزل‌های خودمان (رفتیم).

جمعه ۱٦ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

صبح بعد از شکر خداوند قادر متعال برخاسته، هوا همهٔ روز آفتاب (و) قدری هم گرم بود. سوار شده رفتم امیریه؛ حضرت اقدس اندرون تشریف داشته، رفته بودند حمام. بعد سوار شده آمدم منزل.

ایراندخت را منصورالحکماء آبله‌اش راکوبیده، انشاءالله مبارک است.

شنبه ۱۷ شهر ربیع‌الآخر ۱۳۲۷

اعلانی‌که‌برای مشروطه داده‌انداز روی (آن)به عین‌نقل می‌شود (و) از این قرار است:

سواد اعلان

سواد دستخط اعلیحضرت قدر قدرتِ اقدس همایونی ارواحنا فداه

چون برای تهیه ضروریات مملکت و تدارک حوائج ملت، تنظیم و ترتیب ادارهٔ دولتی شرط اوّل است و تاکنون دوائر دولت بر روی اساس صحیحی مرتب نبوده و اغتشاش ادارات، تولید انواع مشکلات و هرج و مرج نموده، روز بروز سلاسل نظم و امنیت از هم گسیخته است. لهذا: برای ترتیب و تنظیم ادارات دولتی اصول مشروطیت را که در تأمین آسایش حال رعیت و ترتیب امورات دولت و مملکت بهترین اساس است از

تاریخ امروز که ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ است، به میمنت و سعادت در مملکت ایران برقرار فرمودیم تا نمایندگان ملت و عقلای مملکت در حل و فصل مشکلاتِ امور و تدوین قوانین بر حسب احتیاجات وطن عزیز و مقتضیات وقت و میزان شرع مبین و مذهب اسلام با اولیای دولت موافقت نموده در استحکام مبانی نظم و امنیت و معدلت و استحصال موجبات سلامت و سعادت مملکت مساعی جمیله به‌کار برده به عون‌الله تعالی از میامن توجهات حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله فرجه بلایای جور و نفاق به مزایای شور و اتفاق مرتفع و بساط انقلا و اختلاف به اساس عدل و رفاه مبدل گردد. علی هذا مطابق نظامنامه انتخابات که عنقریب منتشر خواهد شد باید در غُره رجب‌المرجب ۱۳۲۷ نمایندگان ملت منتخب شده، هر چه زودتر در طهران حاضر شوند که انشاءالله تعالی در تهیّه اسباب ترقی و سعادت مملکت ساعی و جاهد باشند.

محمد علی شاه قاجار

باری حاجی امین‌الخاقان صبح مراجعت فرمودند، از حرکتش همه جا اطلاع داشته‌اند.

اخبارات تقریباً همان‌طورها بوده است که نوشته‌ام.

شب عید شاه که تمام جمع و سرگرم جشن بوده‌اند (و) آتش بازی بوده (و) مطرب‌ها هم می‌زده‌اند، غفلتاً می‌ریزند، این غوغا را فراهم می‌کنند.

قاسم آقای قزاق هم که سالار فاتح است، جنگی می‌کند (و) چند تیر توپ می‌اندازد، بعد که می‌بیند کار از کار گذشته است، آن وقت تسلیم می‌شود. او را گرفته، روز پنجشنبه به دارش می‌زنند و تیر بارانش می‌کنند، روزنامه اعمالش را هم نوشته در گردنش می‌اندازند.

شیخ‌الاسلام را هم از قرار، میرزا حسن پسرش می‌کشد. ایلات هم در شهر جمع شده‌اند.

حاجی امین‌الخاقان دیگر ابراز نکرده که من رئیس سوار هستم؛ تحقیقات کرده، مراجعت کرده (است).

بعد با حاجی امین‌الخاقان سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس. هرکس (را) که بخواهید بود. بعد بیرون تشریف آوردند (و) تشریف‌فرمای درِ خانه شدند (و) رفتند اندرون. بعد از مدتی با بندگان همایونی بیرون تشریف آوردند. فرمانفرما و سایر وزراء بودند. حضرت اقدس امروز جداً استعفا کرده‌اند، یعنی از روز اول هم قبول نکرده‌اند. چون کسی نیست و تا وزراء تعیین بشوند برای لنگ نشدن کار حضرت اقدس کار می‌کردند.

باری انگلیس‌ها و روس‌ها هم جداً ایستادگی دارند، که حضرت اقدس نباید دخیل در کارها بشود. جداً اصرار دارند که بایست سعدالدوله، ناصرالملک، علاءالدوله، مخبرالسلطنه (و) آنها که رفته‌اند در فرنگستان، بایست بیایند و وزیر بشوند. قبول هم شده است، چون آنها مقاصد دولت روس و انگلیس را بهتر فراهم می‌آورند.

باری حضرت اقدس از خدمت شاه تشریف آوردند اندرون، صرف نهار کرده، تشریف بردند امیریه. وزراء هم ویلان و سرگردان بودند. در چادر ناصرالسلطنه نهار خوردند (و) سایرین در چادری که برای حضرت اقدس زده‌اند، صرف نهار کردند. بعد از نهار رفتم به چادر ناصرالسلطنه؛ نظام‌الملک، علاءالملک، علاءالسلطنه، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، مجدالدوله، موثق‌الملک، مشکوةالدوله، حشمت‌الدوله، (و) جمعی بودند.

امیر سیف‌الدین که چندی بود رفته بود خمسه، امروز آمده بود، و حرف‌ها می‌زد. می‌گفت: بایست تقصیر من را ثابت کنید، که من را چرا فرستادید، من چه کرده بودم. از این مزخرفات می‌گفت. باری یکی یکی وزراء سوار شده، رفتند به منزل‌هایشان. من هم سوار شده آمدم امیریه حضور حضرت اقدس.

دستخط مشروطه را هم که حضرت اقدس از شاه گرفته بود، آن را هم پس دادند

که به هر کس می‌خواهند بدهند، بدهند (و) به اسم سایرین تمام بشود.

یکشنبه ۱۸ ربیع‌الآخری ۱۳۲۷

سوارشده رفتم امیریه. هنوز استعفای حضرت اقدس انتشار درست پیدا نکرده است. حضرت اقدس برای این که دورش جمع نشوند، از درِ اندرونِ سرورالدوله سوار شده رفتند به درِ خانه. من هم سوار شده رفتم به درِ خانه. بعد به رسم معمول تشریف بردند اندرون. بعد از مدتی با بندگان همایونی بیرون آمدند.فوج طهران را هم گفته‌اند بروند قزوین؛ حقوق چندین ساله را هم که طلب داشته‌اند داده‌اند،گویا با وجود این نروند.

امیر معظم هم رفته بود ذخیره، برای تحویل دادن تفنگ فوج طهران (که) تفنگ دیگر بگیرد. بعضی از تفنگ‌ها کم و کسر داشته. تحویلدار گفته بوده است (که) من تحویل نخواهم گرفت، بی‌جهت انباردار را کتک می‌زنند.

خلاصه حضرت اقدس از حضور آمده تشریف فرمای امیریه شدند. من هم مدتی توی باغشاه گردش کردم،

امروز ابراهیم خان ناظر دربار، نهار نپخته است. اسباب‌هایش را جمع کرده می‌خواسته ببرد، نگذارده بودند. گفته بودند، اسباب افتضاح است. ده هزار تومان طلب دارد.

باری تمام مردم امروز سرگردان تر و ویلان‌تر هستند. هیچ‌کس تکلیف خودش را نمی‌داند. آن اشخاصی که همه روزه از برای نهار می‌آمدند، امروز آنها هم نیستند. وزراء هم آمده رفتند به خانه‌هایشان. گفته‌اند وزرائی که با مشروطه همراه بوده‌اند، بایست بیایند (و) مصدر کار بشوند.

باری من رفتم اطاق امیر جنگ. نهار خوردم. به جز من و سعیدالسلطنه و

معدل السلطنه (و) اجزای وزرات خارجه کسی نبود. بعد از نهار سوار شده آمدم به منزل.

بعد سوار شده رفتم امیریه. حضرت اقدس دم در اندرون نشسته بودند. آصف‌السلطنه (و) سعدالملک (و) نایب مدرسه «الیانس» هم بودند. تا یک ساعت از شب رفته، بودند بعد تشریف‌فرمای اندرون شدند.

مجلس شورای ملی را هم در همان جای اول، همسایگی ما دوباره خواهند آورد. قانون انتخابات و قانون اساسی هم همان قانونی است که نوشته اند. همان مجری خواهد شد. همان مشروطه که سابق بود، باز همان مشروطه خواهد شد. تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

دوشنبه ۱۹ ربیع‌الآخری ۱۳۲۷

سوار شده رفتم امیریه، حضورحضرت اقدس. هیچکس نبود به جز من و اجزای شخصی حضرت اقدس. بعد تشریف‌فرمای باغشاه شدند، من هم در رکابشان بودم. بندگان همایونی بیرون تشریف آورده بودند، شرفیاب شده بعد آمدم بیرون. فرمانفرما و مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک و سایر وزراء در اطاق جنب تلگرافخانه نشسته بودند، و شورا می‌کردند.

سعدالدوله دستخط مشروطه راگرفته، برده پیش سفرا، به اسم خودش تمام کرده، امروز هم باز وزیر امور خارجه است. مشغول هستند، تعیین وزراء می‌کنند. باری بسیار خلوت بود.

در مجلس امروز صدای هیاهو بلند شد. فرستادیم تحقیق کرده، معلوم شد که همانهاکه چاپیدند، آمده(اند) تماشا و زنده‌باد می‌گویند. گویا خیال زدن چادر را دارند تا بعد تعمیر بکنند.

سه‌شنبه ۲۰ ربیع‌الآخری ۱۳۲۷

رفتم به در خانه؛ بندگان همایونی اندرون تشریف داشته، وزرائی که دیروز معین شده‌اند. در کلاه‌فرنگی خلوت کرده بودند. حضرت اقدس هم اندرون خدمت شاه بودند: سعدالدوله وزیر امور خارجه (و) رئیس الوزراء، فرمانفرما وزیر داخله، مستوفی‌الممالک وزیر جنگ، مشیرالدوله وزیر عدلیه، مؤتمن‌الملک وزیر علوم، امیر نظام همان وزیر مالیه، مهندس الممالک وزیر طرق و شوراع، مخبرالدوله وزیر تلگراف و پست. اینها در اطاق خلوت (داشتند) تا وقت نهار. نهار را هم ابراهیم خان درست کرده است، کار دربار را هم راه انداخته است.

دیروز تا به حال، ولوله و غوغای غریبی در شهر شهرت دارد که به طهران خواهند ریخت، بعضی انتشارات داده‌اند که تا کرج را گرفته‌اند. آنجا هم با اردوی قزاق زد و خورد زیادی کرده‌اند. بعضی مردم در شهر (و) در خانه‌هایشان بیرق قرمز درست کرده‌اند؛ برای این که اگر شورش بشود. دَرِ خانه‌هایشان بگذارند. تمام اهل شهر متوحش هستند.

باری بعد از نهار بندگان همایونی وزراء را احضار فرموده، در اندرون شرفیاب شدند. بعد من سوار شده آمدم امیریه حضور حضرت اقدس.

عصری یک اعلانی که سواد دستخط شاه بود. دیدم (در) شهر از این قرار است که می‌نویسم:

اولش شیر و خورشید، زیرش نوشته: محل مُهر مِهر آثارِ اعلیحضرت محمد علی شاه قاجار خلدالله ملکه. بعد سواد دستخط جهان مطاع اعلیحضرت قدر قدرتِ اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه.

دستخط

از روزی که به اقتضای اراده خداوند متعال، ولایت عهد دولت ابد آیت ایران مخوص وجود مسعود همایون ماگردید، پیوسته مشهود حضور مهر ظهر شاهنشاه بود که رفع مقادس معیا ب و رفع پریشانی ذمائم موجودِ این مملکتِ شش هزار ساله راکه به منزلهٔ خانه مسکونی و وطن عزیز ماست،جز به نیروی امتزاج قوای ملیّه با قوای دولتی و سلطنتی چاره نه و به غیر از معاونت و چاره‌جوئی عموم اهل این خاک پاک در پرستاری و خدمت به این مادر مهربان تدبیری نیست.همانا شب (و) روز در این مشروع مقدس پای‌کوبان بوده، اندیشه‌ها در سر، خیالات در نظر داشتیم. تا آنکه خود ملت غیرتمند ایران و فرزندان عزیز ما، با نیات معنویهٔ ما مساعدت نموده و از پیشگاه مبارک شاهنشاهی شاه مرحوم برود. بسمه‌الله تعالی من من حلل النور، استدعای مشروطه نموده و وسیله بروز مقاصد مکنونه ما بر پدر تاجدارمان گردید. تلگرافات و عرایض کتبیّه ما به پیشگاه شاهنشاه مرحوم در تلگراف‌خانه و غیره حاضر و بیان همدردی ما را با ملت خودمان به خوبی آشکار می‌نماید و بعد از اعطای مشروطیت که به طهران آمدیم در امضای قانون اساسی چه رنج‌ها برده و چه زحمات را متحمل شدیم، تا آن را به امضای مقدس آن شاهنشاهِ دل آگاه رساندیم و همین که نوبت تاجداری و سلطنت مخصوص شخص خودمان شد، دقیقه (ای) از دقایق پیشرفت امور مشروطیت را فروگذار ننمونده و تمام قوای خود را صرف عظمت مجلس شورای ملی داشتیم، ولی درازدستی مغرضین و فساد مفسدین در این اواخر به طوری که همه کارآگاهان می‌دانند، به‌کلی خاطر ما را مکدّر ساخته (و) تا حدی مأیوس است.

آن اوضاع ناگوار مجلس را ما حی گرفتاری‌های گوناگون ایران ندیده و محیی این آب و خاک ندانستیم، چندی موافق قانون عموم دول، مجلس را توقیف داشته و در

نوزدهم شهر شوال که خواستیم افتتاح نمائیم پاره(ای) موانع موجود شد که همهٔ عقلا تصویب می‌نمودند که اگر در آن موقع شروع به انعقاد پارلمان می‌شد. نتیجه(یی) جز سفک دماء و اتلاف نمی‌بخشید. این بود که چندی به تدابیر عملیه آن موانع را مرتفع داشت. امروز که موقع را مقتضی و مانع را مفقود دیده با نهایت اشتیاق و میل قلب به موجب صدور این دستخط مبارک موافق همان قانون اساسی بدون ذره(ای) کسر و نقصان امر به انعقاد پارلمان داده مقرر فرمودیم که یک عده از اشخاص عالم مشروطه‌خواه که طرف اطمینان دولت (و) ملت باشند به مجلس شورای مملکتی ملحق گردیده و نظامنامهٔ انتخابات را عاجلاً حاضر نموده و منتشر دارند و به محض این که نظامنامهٔ انتخابات انتشار یافت، شروع به انتخاب شده و همین که دو ثلث منتخبین حاضر شدند، مجلس شورای ملی در بهارستان افتتاح خواهد شد. به تاریخ ۱۸ شهر ربیع‌الثانی تخافوی ئیل ۱۳۲۷ مطابق ۱۹ برج ثوردر قصرسلطنتی باغشاه‌سال سیم سلطنت تحریر شد.

محمد علی شاه قاجار

باری سوارشده رفتم باغشاه، (برای) گردش. اردوهای نظامی، که در پشت باغشاه

باری سوارشده رفتم باغشاه، (برای) گردش. اردوهای نظامی، که در پشت باغشاه

است. چهار عراده توپ و دو فوج طهران (را) آورده‌اند به ریاست آجودانباشی توپخانه که ببرند به قزوین.

باری، مراجعت کردم به باغشاه. در اندرون، مجدالدوله، حاجب‌الدوله، حشمت‌الدوله، مختارالدوله، مجلل السلطان (و) سپهسالار بودند. بعد هوا هم انقلابی کرده و کمی هم باران بارید. غروب آمده امیریه، حضور حضرت اقدس رسیده، مجدالدوله آمده شرفیاب شد.

چهارشنبه ۲۱ شهر ربیع‌الآخری ۱۳۲۷

سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس. سوار شده تشریف بردند به باغشاه. من هم در رکاب مبارکشان بودم. رفتند اندرون خدمت شاه. بعد از مدتی بیرون آمده با بندگان همایونی تشریف بردند در عمارت، وزراء در تلگرافخانه بودند. بعد از مدتی بندگان همایونی تب کرده نوبه سختی کردند (و) با حضرت اقدس تشریف بردند اندرون. نزدیک ظهر حضرت اقدس آمدند بیرون، سوار شده رفتند امیریه. من هم در رکاب مبارکشان بودم. باری تا دو ساعت از شب رفته در حضور شان بودم.

اخبارات تازه این است که: سپهدار وارد قزوین شده‌اند با کمال قدرت. باغ بهارستان را هم که برای مجلس داده‌اند، خیال تعمیر دارند. عصرها مردم برای تماشا می‌روند و می آیند.

تبریز امن شده است. عین‌الدوله هم همین روزها بیرون خواهد آمد، هیچ در شهر (نرفته است) در باسمنج است. خلاصه یک نفر قزاق روس در تبریز گلوله خورده است. ده هزار تومان دولت بایست به او بدهد. نمرده است ولی دستش را بریده‌اند.

پنجشنبه ۲۲ ربیع‌الآخری ۱۳۲۷

تا یک ساعت به غروب مانده در منزل بودم، بعد رفتم بیرون، موثق‌الدوله، معین‌السلطان، حاجی امین‌الخاقان (و) آقا میرزا آقا خان بودند. بعد سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس.

جمعه ۲۳ شهر ربیع‌الآخری ۱۳۲۷

یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. مجدالدوله، امیر نظام (و) مجدالسلطنه بودند.

شنبه ۲۴ ربیع‌الآخری ۱۳۲۷

سوار شده رفتم امیریه، بعد (حضرت اقدس) سوار شده تشریف فرمای باغشاه شدند. بندگان همایونی هنوز کسالتشان باقی است، بکلی رفع نشده است. جمعی در اندرون نشسته بودیم. مجدالدوله، سردار کل، رکن‌الدوله، پسر عزالدوله، محمد حسن خان سردار، عضدالدوله، مختارالدوله، نصرت‌الدوله، لقمان‌الممالک، حشمت‌الدوله (و) بعضی از عملجات خلوت بودند. وزراء هم در تلگرافخانه شهر هستند.

اغلب فوج‌ها هم از بابت جیره و مواجبشان به صدار درآمده‌اند. بعد سوار شده رفتم به منزل مستوفی‌الممالک معلوم شد که تا به حال در تلگرافخانه بوده‌اند. با سپهدار در قزوین حرف می‌زده‌اند.

یکشنبه ۲۵ ربیع‌الآخری ۱۳۲۷

سوار شده رفتم امیریه، اعلم‌السلطان ، نظام‌السلطان (و) مختارالسلطنه بودند. بعد حضرت اقدس بیرون تشریف آورده، کالسکه خودشان حاضر نبود، سوار کالسکه من شده رفتند به در خانه. دوباره مراجعت داده، من سوار شده رفتم به باغشاه. بندگان همایونی تشریف فرمای بیرون شده بودند. حضرت اقدس هم شاه را زیارت کرده بودند، دوباره مراجعت به اندرون می‌فرمودند.

باری رفتم در باغ گردش کرده، وزراء در حضور بودند، بعد آمدند، رفتند در اطاق، خلوت کردند.

من رفتم در اطاق سپهسالار، کلنل قزاق آنجا بود، بعد رفت در اطاق وزراء.

اخبارات تازه که در باغشاه از کلنل قزاق شنیده شد، این است که: در شهر تبریز اردوی روس‌ها مشغول منظم کردن شهر تبریز هستند. آنچه اسلحه هست، از شهر می‌گیرند، در ارک شهر انبار می‌کنند. هر چه بمب (و) دینامیت بوده است، از شهر

می‌گیرند، اگر اهل شرارتی بکنند، آن جنرال روس از اهل آن محله مطالبه می‌کند و اگر در دادنش مسامحه‌بکنند،فوراً آن‌محله‌دورش رامی‌گیرند(و) توپ‌ها را اطراف آن محله می‌گذارند. آن آدمی (را) که می‌خواهد می‌گویند: اگر تا یک ساعت دیگر ندهید، من این محله را خراب می‌کنم. هر جا باشد فوراً تسلیم می‌کنند.

در کمال امنیت است الان شهر تبریز. در واقع در تصرف قشون روس است. اردوی قزاق هم که در تبریز بود چهار روز است بیرون آمده‌اند.

دوشنبه ۲٦ شهر ربیع‌الآخری ۱۳۲۷

امروز عصری یعنی بعد از نهار، بندگان همایونی تشریف‌فرمای شمیران شدند، به باغ سلطنت‌آباد. از توی شهر هم رفتند.

حضرت اقدس هم تشریف‌فرمای شمیران شده بودند. ظل‌السلطنه با سایر آقاها را بردند. بعضی از اندرون‌هایشان را هم بردند، سایرین هم بعد خواهند رفت.

باری بعضی از اجزای آقا رفته (و) بعضی مشغول جمع‌آوری بودندکه بروند. در هر صورت رفتم اندرون خدمت سرکار خاصه خانم.

سه‌شنبه ۲۷ شهر ربیع‌الآخری ۱۳۲۷

امروز نهار را، مهمان جعفرخان باغبانباشی باغ بهارستان هستم، یک باغ کوچکی زیر معینیه دارد که آب بهارسقان را از آنجا آفتابی کرده است، نهار خوبی صرف شد. درخت‌های باغ را تازه کاشته‌اند تا غروب آنجا بودم.

چهارشنبه ۲۸ شهر ربیع‌الآخری ۱۳۲۷

رفتیم امیریه خدمت خاصه خانم. ظل‌السلطنه هم از کامرانیه آمده بودند به شهر

برای امشب که در سفارت روس مهمان هستند.

پنجشنبه ۲۹ شهر ربیع‌الآخری ۱۳۲۷

در باغ بهارستان که مجلس است، دو روز است بنّائی می‌کنند. بعضی‌ها که مشروطه‌خواه هستند،جمع می‌شوند بنائی می‌کنند. بعضی‌ها که دزدِ مالِ مردم خور رذلِ پدرسوخته ابن‌الوقت هستند (و) کارشان در دنیا به جز تقلب چیزی نیست، جمع می‌شوند (و) اظهار وطن‌دوستی (و) مشروطه‌خواهی می‌کنند. محض مردم را گول زدن می‌آیند (و) بنائی می‌کنند.

از قراری که دیروز گفتند، حسام‌السلطنه، مختارالسلطنه، نظام‌السلطان، مجلل‌الدوله، مؤید همایون در مجلس آمده بودند (و) عملگی کرده بودند، ولی از قرار خودِ مشروطه‌خواهان حقیقیِ درستکار، به‌آنهافحش و بدگفته بودند،گویا خیال باطنی آن‌ها را فهمیده‌اند که این حرکات برای چه است.

باری یک دستخطِ بندگان همایونی و دو اعلانی که از طرف هیأت وزراء (صادر شده) و یکی از طرف سعدالدوله‌و مدتی است، چاپ شده (و) به در و دیوار چسبانیده‌اند، در اینجا می‌نویسم:

سواد دستخط مبارک که شیر و خورشید در بالایش است.

در این موقع که اراده علیه همایون ما به افتتاح پارلمان علاقه فرموده است، به عموم حکام ولایات مملکت محروسه ایران، امر و مقرر می‌فرمائیم که در هر جای ایران و خارجه متهمین پلتیکی باشند. بلاا ستثناء معفو و آزادند و احدی حق تعرض به آنها نخواهد داشت و نیز امر و مقرر می‌فرمائیم (که) تمام اشخاصی و متهمین که تبعید

شده‌اند، در معاودت و عزیمت به هر نقطه مجاز و آزادند و نیز مقرر می‌فرمائیم که شرح این دستخط را به داخله و خارجه اعلام دارند.

فی ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷

محله صحه همایونی

اعلان

چون نیّات مقدس اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاه ارواحنا فداه، از استقرار مشروطه که تنها وسیله عظمت سلطنت و استقلال مملکت و سعادت ملت و حصول استظهار عموم اهالی به مراحم ملوکانه مزید اطمینان به این موهبت عظمی است، به موجب این ورقه به عموم اهالی دارالخلافه اعلان می‌شود که هر کس از هر طبقه باشد. بدون استثناء بهر عنوان نسبت به مشروطه و مشروطه‌خواه هتک حرمت و یا فرضاً فحاشی نماید، اعم از این که لفظی و شفاهی و یا کتبی باشد و یا یداً و لساناً در صدد ایذاء احدی به عنوان مشروطه خواهی برآید، مقرر است، مأمورین نظم دارالخلافه بدون هیچ ملاحظه آنها را توقیف و به تحت استنطاق درآورده، پس از اثبات نظر به تقصیر، او را مجازات و تنبیه نمایند.

هیأت وزراء

اعلان دولتی

مراقبت حفظ انتظامات دارالخلافه و تعیین حدود خدمتی مستحفظین شهر و فراهم نمودن آسایش اهالی کلیه بر عهده بریگاد قزاق واگذار می‌شود و برای

کمک و معاونت بریگارد قزاق اداره نظمینه و ژاندارمری، به اضافه یک فوج که معین می‌شودو اقلاً باید دارای ششصد نفرسرباز باشند، درتحت اطاعت فرمانده‌بریگاد قزاق خواهند بود.

انداختن تفنگ درخانه‌ها وباغ‌های شهر و حمل تفنگ بدون بلیط بکلی ممنوع است.

از اشخاصی که رعایت قوانین قوانین مذکور را به جا نیاورند، مؤاخذه سخت خواهد شد. اجازه داشتن اسلحه در موقع لزوم به ضمانت رجال محترم و معروف از اداره بریگاد قزاقخانه داده می‌شود.

اجتماعاتی که بر ضد نظم و منتج فتنه و فساد باشد، کلیه ممنوع است و اجزای نظمیه حق مراقبت و در هر نقطه اجتماع حق حضور دارند.

محل مهر سعدالدوله

جمعه غره شهر جمادل‌الاولی ۱۳۲۷

اشخاصی که در سفارت بوده‌اند، امروز بیرون آمده‌اند (و) حضراتی که در حضرت عبدالعظیم هستند، آنها هم دورنیست (که) امروز یا فردا به شهر بیآیند.

شنبه ۲ شخر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

از قراری که گفتند، فوج خرقان برای مواجب (خود)، رفته در میدان توپخانه یا علی (و) داد و فریاد می‌کشیدند.

امیر توپخانه مشکل می‌دانم که برود به استرآباد. از این حرفهایش همچه معلوم می‌شود. ولی خودش می‌گفت می‌روم، اما گمان نمی‌کنم، آن طور که فرمانفرما می‌خواهد او بتواند برود.

یکشنبه ۳ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

سرکار معززالملوک با ایراندخت تشریف بردند به خانه سعدالملک. مهمان نگارالملوک هستند.

دوشنبه ۴ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

نیم ساعت به غروب مانده، سوار شده رفتم به امیریه، اجزای شخصی اقدس بودند. قدری پای تلفن عرض بندگی کرده، سوار شده آمدم منزل.

سه‌شنبه ۵ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به خانه مستوفی‌الممالک. محمد حسین خان رئیس‌سردار بهاءالدوله که تازگی فوج طهران و فوج عرب و عجم که با امیرمعظم بود، از او گرفته(اند) و حالا شخصاً با خود بهاءالدوله است، آجودانباشی کلّ، نصرالدوله، ابراهیم خان برادر آجودان‌باشی توپخانه و «مالرنا» صاحب‌منصب ایتالیائی آنجا بودند.

بعد (از) مدتی مستوفی‌الممالک با نصرت‌الدوله سوار شده رفتند.

چهارشنبه ٦ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

رفتم حمام، بیرون آمده، صرف نهار کرده، استراحت کردم. عصری هم موثق‌الدوله (و) آصف‌الممالک برادر شاهزاده دارا بودند. حضرات رفتند، آمدم اندورن شکر خدا را به جای آورده استراحت کردم.

پنجشنبه ۷ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

سوار شده رفتم منزل معیرالممالک. نیم ساعت از شب رفته مراجعت به منزل

کرده شکر خدا را به جای آورده استراحت کردم.

۸ جمعه شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

تا عصر تمام را در منزل بودم. عصری هم موثق‌الدوله، بشیرالملک، حاجی امین‌الخاقان، شیخ عیسی، محمد صادق میرزا (و)اخوان (آمدند) (و) آقا شاهزاده پسر موثق‌الدوله که این روزها دختر بشیرالملک (را) که از دختر حرمت‌الدوله است، برای آقا شاهزاده شیرینی خورده‌اند. آمده بود پیش پدر زنش.

یکشنبه ۱۰ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

نیرالدوله روز پنجشنبه آمده است. چون که (او را) به خراسان راه نداده‌اند. مدتی است که باز رکن‌الدوله حاکم شده.

باری اخبارات تازه که قابل نوشتن باشد نیست. من که جائی نمی‌روم (که) خبری تحصیل کنم.

باری سلطنت آباد، فرح‌آباد، صاحبقرانیه و شاه‌آباد را از موثق‌الدوله گرفته دادند به مجلل‌السلطان. باغ‌های دیگر را هم موثق‌الدوله استعفا کرده (است).

باری گویا در چند روز قبل به توسّط مجلل باز بعضی چیزها، گلوله توپ (و) فشنگ بی‌اجازه مستوفی‌الممالک برده بودند بالا، (به) سلطنت آباد. این کار اسباب رنجش مستوفی‌الممالک شده بود، استعفا کرده بوده است.

دوشنبه ۱۱ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

رفتم حمام، صرف نهار کرده، استراحت کردم تا عصری. برخاسته قدری روزنامه نوشته. یک ساعت به غروب مانده موثق‌الدوله، حاجی امین‌الخاقان، معین‌السلطان،

نسقچی باشی، پسر صنیع‌الممالک، زرگرباشی آمده بودند.

سه‌شنبه ۱۲ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

از اخباراتی که شنیده شده این است که در تبریز روس‌ها بسیار سخت گرفته‌اند به اهل شهر تبریز. بعضی‌ها (را) که مفسد بوده‌اند (و) رئیس بعضی از انجمن‌ها بوده‌اند، گرفته باقی را هم از انجمن ایالتی مطالبه می‌کنند. سایرین رفته به قنسل‌خانه عثمانی، پناهنده شده‌اند. در واقع روس‌ها با عثمانی‌ها طرف شده‌اند.

چهارشنبه ۱۳ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

رفتم به خانه مؤیدالدوله نبود، رفتم به خانه سلطان‌العلماء. اخباراتی که آنجا شنیدم این است که: ظهیرالدوله حاکم کرمانشاه شده، عمیدالدوله حاکم شاهرود و بسطام، شاهزاده مؤیدالسلطنه حاکم یزد، شرف‌الدوله برادر وزیر اکرم حاکم قزوین، سپهدار حاکم گیلان و مازندران ولی سپهدار هنوز در قزوین است.

اخبار آذربایجان این است که روس‌ها سخت گرفته‌اند به انجمن ایالتی که ستارخان (و) باقرخان را بدهند. آنها هم با چند نفر رفته‌اند به قنسولگری عثمانی تبعه شده‌اند. حالا آنها قدری با هم طرف شده‌اند. این حکومت هم هنوز رسمی نشده است.

باری اقبال‌الدواله هم از محمدآباد آمده است. بختیاری‌ها هم دهات ظل‌السلطان را در اصفهان چاپیده (و) ضبط کرده‌اند.

پنجشنبه ۱۴ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

سوارش ده رفتم به خانه نیرالدوله دیدن، پاهایش درد می‌کند، در اندرون خوابیده است.

از اخباراتی که او می‌گفت: در راه خراسان، ترکمن‌ها تاخت و تاز می‌کنند و آن طرف‌ها هم معشوش است.

جمعه ۱۵ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

دعاها و اعمال روز جمعه را به جای آورده، رفتم بیرون. حاجی امین‌الخاقان (بودند). برادر مهندس‌الممالک برای آب اینجا آمده بود، قدری صحبت کرده رفت.

شنبه ۱٦ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

رفتم به کامرانیه حضور حضرت اقدس. بعد بیرون تشریف آورده، کالسکه خودشان‌نبود. درشکه من را سوارشده، من هم‌در رکاب‌مبارکشان‌بودم، رفتم دم در اندرون.

نیرالدوله،امیرجنگ، حشمت‌الممالک، لقمان، مجلل‌السلطان، حمیدالملک، بودند.

حضرت اقدس قدری نشسته، بعد تشریف فرمای اندرون شدند. بندگان همایونی چند روز است،کسل هستند، تب و لرز می‌کنند، انژکسیون کرده‌اند، باری بعد عزالدوله، مفاخرالملک (و) حاجب‌الدوله آمدند.

باری حضرت اقدس تشریف‌آورده، سوار شده رفتیم به کامرانیه.

تا عصری در خدمتشان بودم. یک ساعت به غروب مانده در رکاب حضرت اقدس اسب حاضر کردند، سوار شده رفتیم به منظریه. منظریه را حضرت اقدس فروخته‌اند به شاه، خیال تعمیر یک عمارت کوچکی را دارند که در آن‌جا بسازند. گردش کرده و بعد نشانه گذاردند، چندگلوله انداخته با تفنگِ پنج تیرو سه تیر. بعد پول انداختند روی هوا، چند تیر انداخته، یکی یکی را زدم، حضرت اقدس به من ناز شست مرحمت فرمودند. خلاصه شب را هم حضرت اقدس نگذاردند بروم به شهر. ماندم در کامرانیه.

یکشنبه ۱۷ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

از اخبارات تازه این است که ظهیرالدوله بی‌خبر رفته است به‌حکومت‌کرمانشاه. پسرهایش هم بعد از خودش، آنها هم بی‌خبر رفته‌اند.

چند روز قبل، ظل‌السلطنه از شهر می‌آمده‌اند به شمیران. در نزدیک قلهک دو نفر سرباز سیلاخوری را مست ملاحظه می‌فرمایند. آنها را صدا کرده است احوالات پرسید بودند. آنها اصرار کرده بودند (و) دم در کالسکه برای سلطان‌هایشان منصب (و) امتیاز می‌خواستند. بعد نواب (سفارت) انگیس رسیده با شلاق تو سَرِ سربازها می‌زنند، آنها هم دست در می‌آورند که آنها را بزنند.

ظل‌السطنه پیاده می‌شود (و) یک طرف می‌ایستد (و) یک نفر جلودار می‌فرستد که آنها را از هم جدا کند، جلودار ظل‌السلطنه را هم گرفته، می‌زنند، کَتش را بسته با آن دو نفر سیلاخوری می‌برند حبس می‌کنند، این مطلب خیلی سخت اهمیت پیدا می‌کند حضرت اقدس به توسط سفارت روس به انگلیس‌ها سخت می‌گیرد که نواب را بایست از سفارت خارج کنند.

دوشنبه ۱۸ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

میرزا عبدالحسین خان که یکی از اجزای وزارت خارجه است و مدتی در فرنگستان بوده (و) اغلب مأموریتش در روسیه بوده (و) آدم باکمالی است، آمده بود.

سه‌شنبه ۱۹ شهر جمادی‌الدولی ۱۳۲۷

اخبارات تازه این است که امروز عین‌الدوله وارد شده، رفته به سلطنت آباد (و) از آنجا به مبارک‌آباد و این اولِ بدبختی محمدعلی شاه است ولی امیدوارم که این حدس‌من به غلط باشد، خداوند انشاءالله تعالی خودش بندگان همایونی و

من و سایر ملسمانان را از شرّش حفظ فرماید.

چهارشنبه ۲۰ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

سوار شـــده‌رفتم به خانهٔ فرمانفرما. فرمانفرما در خانه‌اش ازهـیچکس پذیرائـی نمی‌کند. هر کس بخواهد از او دیدن کند بایستی برود در خانه. سوار شدم آمدم منزل. دیدم شاهزاده موثق‌الدوله، آجوان حضور اخوان و جمعی هستند، مشغول آس‌بـازی هستند، من هم قدری بازی کردم.

پنجشنبه ۲۱ شهرجمادی‌الاولی ۱۳۲۷

رفتم به خانه مشیرالملک نبود. بعد رفتم به خانه عمیدحضور، قـدری نشسـته. صحبت کرده، آمدم منزل، صرف نهار کـرده، بـعد از نـهار اسـتراحت کـردم، قـدری روزنامه نوشته،سرکارمعزّزالملوک تشریف بردندبه خانه خاله‌من‌شمس‌السادات،بازدید.

اخبارات تازه این است که: اردو که در تبریز بود وارد شده، «پالکونیک» هم از قزاق‌ها پذیرائی خوبی کرده. دو شب است ازآن‌هامهمانی‌می‌کنند. انعام به آن‌ها داده‌اند. بعد رفتم منزل عین‌الدوله. توی حیاط نشسته بود. نیرالدوله، وزیر اکرم، مـعین‌الدوله، حشمت‌الدوله، مؤتمن‌الملک، معتمدالسلطنه، (بودند).

جمعه ۲۲ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

سوار شده رفتم منزل معیرالمـمالک، اعـتصام‌السـلطنه، حشـمت‌المـمالک (و) جمعی بودند.

شنبه ۲۳ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

امروز بناست برویم به شمیران، حضور حـضرت اقـدس. خـان مـعیرالمـمالک

تشریف آورد، قدری نشسته، بعد با هم سوار شده، رفتیم به شمیران. دم در باغ سلطنت آباد که طرف مشرق است، سوار زیادی ایستاده بودند. سردار اقبال مشغول سان دیدن بود.

باری اوّل رفتم به صاحبقرانیه، احوالی از ملکه ایران پرسیده. بعد رفتیم به کامرانیه، وقت نهار حضرت اقدس تشریف آورده، صرف نهار کرده، دو ساعت به غروب حضرت اقدس سوار شده، تشریف بردند به مبارک آبادِ عین‌الدوله دید ن. معیرالممالک درباره قنات مهرآبادبعضی عرایض (داشت) که به حضرت اقدس عرض کرد.

بعد سوار شده رفتیم رو به شهر. در بین راه میرزا سیدرضا که سابقاً در جزء گاردِ من بود و حالا سرتیپ (است) و چندی هم با سپهدار در استرآباد بود. (و) پارسال رفت تبریز، حالا چندی است، آمده است با اردو. در بین راه دیدمش، صدا کردمش دم درشکه، بعد (گفتم) بیا شهر من تو را ببینم.

میرزا سید رضا آمده، تفصیلات جنگ آذربایجان را از او پرسیدم؛ مختصراً حکایت کرد که می‌نویسم: می‌گفت تمام را عین‌الدوله اهمال می‌کرد وگرنه کار آنجا به اتمام رسیده بود. جنگ و رشادت را می‌گفت صمدخان شجاع‌الدوله می‌کرد (و) اگر عین‌الدوله با او همراهی می‌کرد، در همان جنگ اول شجاع‌الدوله تبریز را گرفته بود.

رحیم خان هم بد نبوده است، برای دزدی و چپاول گاهی رشادت‌های خوب می‌کرده است.

اقبال‌السلطنه هم خوب بوده است، ولی می‌گفت عین‌الدوله هیچ حرکت نکرده، به جز اهمال کاری. سردارها هم بیشتر کارشان این بوده است که از عین‌الدوله پول بگیرند. فوج سیصد نفری را هشتصد نفر قلمداد بکنندو پول بگیرند (و) عین‌الدوله برای اینکه اهمال‌کاری خودش معلوم نشود، هیچ حرف نمی‌زده است.

علی اشرف خان امیر معزز، سردار جنگ بختیاری (و) سردار ارشد، که این

آخری رفته بود، هر کدام یک رمز مخصوصی داشته. کارشان این بوده است که اول یکی یکی تلگراف رمز هر چه بتوانند، دروغ سر هم بکنند و تلگراف بزنند که: «فلان سنگر را من چه‌طور از دست فلان گرفتم. ستارخان و باقرخان (را) من چه‌طور با گلوله زدم. توپ را چه‌طور انداخته سنگرها را چطور از دست حضرات گرفته‌ام». به سپهسالار می‌کردند؛ او هم که شاهنامه می‌خواند و مکرر شنیده‌ام...

بعد آن وقت، این سه نفر تلگراف می‌زدند (و) از همدیگر تعریف می‌کردند (و) شجاعت همدیگر را می‌نوشتند (و) شب‌ها مشغول بازی آس‌بازی بودند (و) در سنگرهایشان هیچ کس نبود!

بعد که از طهران نوشتند: چرا جنگ نمی‌کنید؟ آن وقت همه با هم یک روز یک حمله بردند. بعد سر کوه‌ها را تبریزی‌ها گرفته (بودند)، اگر سالار عشایرنبود که تمام ماها کشته شده بودیم، با دویست نفر سوارش رفته بوده است (و) آنها را از کوه پائین کرده بوده است تا این قشون جانی در برده بودند.

می‌گفت، سالار عشایر هم مورد مؤاخذه شده بوده است. میرزا سید رضا (می‌گفت) جنگ را شجاع‌الدوله می‌کرد، چپو و غارت را رحیم‌خان (و) تماشا را ما می‌کردیم.

ولی دراین آخری که آذوقه‌رابه روی شهربسته بودند،می‌گفت: «ده‌پانزده روز اهل شهراسپرس‌می‌خوردند(و)جنگ می‌کردند»؛ الحق رشادت و غیرت را تمام کرده بودند.

آذوقه هم که روس‌ها برای اهل تبریز فرستاده بودند، نخورده بودند، گفته‌بودند که ماها (اگر) ازگرسنگی بمیریم بهتر است از این که روس‌ها به ما آذوقه بدهند و خیلی زن و بچه ازگرسنگی مرده بودند، تا آن روزی که شاه قشون را مرخص فرموده بودند مقرر شده بود که؛ دروازه‌ها را باز کنند. مشروطه داده بودند، آن وقت رحیم خان می‌رود به جای خودش. دو عراده توپ «شنیدر» را هم برده است.

از قراری که می‌گفت: دو سه مرتبه شجاع‌الدوله تا توی شهر را گرفته، ولی از طرف اردوی عین‌الدوله همراهی و کمک نشده.

باری خبط و خطازیاد شده بود،اگربخواهم بنویسم یک کتاب بزرگ خواهد شد.

یکشنبه ۲۴ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

از راه زرگنده رفتم یک سر به کامرانیه. حضرت اقدس می‌خواستند تشریف فرمای سلطنت آباد بشوند، من هم در کالسکه در رکاب مبارکشان نشسته رفتیم سلطنت آباد.

دم در، امیر جنگ، سردار کل، سردار مؤید، مؤید الدوله، امیرمفخم بختیاری، ضیاءالملک، سردار فخرالممالک، سردار افخم که رئیس نظمیه باشد، مجدالدوله و مجدالسلطنه پسرش، بودند. حضرت اقدس تشریف فرمای اندرون شدند خدمت شاه، ماها در همان جا نشسته، مدتی طول کشید تا بندگان همایونی بیرون تشریف آوردند (و) تشریف بردند به حوض‌خانه. بعد وزراء آمده شرفیاب شدند. سعدالدوله نبود، گفتند پاهایش درد می‌کند. بعد آمدیم دم در سر جای اول نشستیم. وزراء دربار در طرف دَرِ مغربی هستند (و)، امیر جنگ در طرف در مشرقی هستند، در همان حیاط‌های سابق من امیر جنگ منزل دارد.

باری تا یک ساعت (و) نیم بعد از ظهر حضرت‌اقدس در حضور همایونی بودند، بعد آمدند بیرون.

عصری برخاسته سوار شده رفتم به باغ صنیع‌الملک مرحوم (و) باغ حاجی دبیرالدوله (و) باغ نجم‌السلطنه که یکی (را) پسند کرده اجازه کنم.

دوشنبه ۲۵ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

سوار شده آمدم منزل مستوفی‌الممالک، توی حیاط نشسته بود. دبیرالدوله، نظم

الدوله (و) دو سه نفر از صاحب‌منصب‌های توپخانه آنجا بودند.

فوج طهران نصفش بهاءالدوله را نمی‌خواهند. چند روزی هم در خانه جمع شده بودند، نزدیک بود که به هم بریزند تا آخر این نصف از بهاءالدوله خلع شده، حالا که بی‌صاحب است. مستوفی‌الممالک سوار شده، رفته به خانه خواهرش عیال جلال‌الدوله.

اخبارات تازه این است که: سپهدار در قزوین، بیرون شهر رو به طهران اردو زده است و مالیات از مردم می‌گیرد.

سه‌شنبه ۲۶ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

عصری چهارساعت‌به غروب مانده‌باسرکارمعززالملوک سوارشده رفتیم به فرح آباد.

چهارشنبه ۲۷ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

عصری رفتم در خانه پیش فرمانفرما. رفته بود به مجلس مملکتی. از آنجا رفتم به خانه عین‌الدوله. مشیرالسلطنه قوام‌الدوله، ضیاءالملک، حکیم‌الهی (بودند) انتظام الدوله هم دو سه روز است، آمده اینجا، آقا سید حسین پسر آقای بحرینی با برادر بزرگش و برادر کوچکش بصیرالدوله (و) جمعی بودند. حشمت الدوله آمده (و) سهم‌الدوله پسر علاءالدوله.

حکومت آذربایجان (را) داده‌اند به علاءالدوله، ولی پسرش می‌گفت که قبول نخواهد کرد.

پنجشنبه ۲۸ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

از اخبار تازه که شنیده‌ام، این است که: در چند شب قبل دو نفر می‌روند به خانه نجم‌السلطنه خواهر فرمانفرما، خواب بوده است، بیدار می‌شود، و تپانچه را می‌کشند

رویش که اگر صدایت (درآید) تو را خواهیم کشت، بگو ببینیم که پولت و جواهراتت کجاست؟ زبانش بند آمده می‌گوید که جواهری ندارم ولی یک مقدار پول، با دوسه پارچه جواهر در کیف دارم، بردار ببر، برداشته برده بودند.

جمعه ۲۹ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

صبح، بعد از شکر خداوند متعال و دعاهای روز جمعه، رفتم حمّام. نظم‌الدوله آمده مدتی صحبت می‌کردیم. بعد از کامرانیه تلفن زدند. رفتم پای تلفن با حضرت اقدس قدری صحبت کردم، نیم ساعت به غروب سوار شده رفتم به خانه سردار کل.

شنبه سلخ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۷

عصری رفتم دَرِ خانه پیش فرمانفرما، نبود. رفته بود به سلطنت‌آباد. در دیوانخانه تخت‌مرمر قدری گردش کرده، بعد رفتم به خانه آصف‌السلطنه. به شاهزاده مؤیدالسلطنه که حکومت یزد راداده بودند موقوف شده است،نمی‌رود، تا بعد چه شود.

یکشنبه غره شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

از اخباری که امروز شنیده شده این است که بختیاری‌هائی که اصفهان بودند، حرکت کرده(اند) رو به طهران ولی گویا اصل نداشته باشد. علاءالدوله که حکومت آذربایجان را به او داده‌اند، رفته است به «پترزبورغ» بعد یا از آنجا می‌رود به تبریز یا می‌آید طهران بعد می‌رود تبریز. فخرالملک (هم) چندی بود رفته بود مکه، دیروز وارد شده است.

دوشنبه ۲ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

رفتم حمام. بیرون آمده، شاهزاده موثق‌الدوله (و) حاجی امین‌الخاقان (و)

جلال‌الملک بودند. معین‌السلطان هم عصری آمده، تمام را باز می‌کردیم.

سه‌شنبه ۳ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

سوار شده رفتیم خانه فرمانفرما، نبود. بعد رفتم امیریه. قدری با تلفن با حضرت اقدس بعضی عرایض داشته گفتم، از آنجا رفتم منزل حاجی‌امجدالدوله، پیش احتشام‌الملک. مشیراکرم که پسر کوچک عصمت‌السلطنه باشد، آنجا بودند.

چهارشنبه ۴ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

با آجودان حضور رفتم دیدن فخرالملک، مشیر حضور، میرزا حمدعلی خان، مستوفی‌خان، شیخ علی عرب، شاهزاده امیرالامراء و شیخ شیپور (بودند). بعد رفتم به دیوانخانه. فرمانفرما با سایر وزراء در تلگرافخانه بودند.

ازاخبارتازه‌این است که: غیاث‌نظام را در قزوین کشته‌اند، غریب این است که (او) خودش یکی‌از مجاهدین‌محسوب می‌شد! سپهدار هم دربیرون شهرقزوین اردو زده است.

سردار مفخم که امیرمکرم باشد و او هم در لاریجان استعدادی جمع کرده است. این شهرت‌ها در شهر است، راست یا دورغ، کم یازیادش را اطلاع ندارم، البته تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها!

باری تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

اغلب مردم هم هر چه دارند در خانه‌هایشان چال کرده، اغلب رفته‌اند در زرگنده باغ یا خانه‌ای اجاره کرده‌اند (و) اسباب‌هایشان را برده‌اند آنجا اغلب هم اسباب یا جواهرات که داشته‌اند، برده‌اند در بانک روس گذارده‌اند. در واقع حاضر (به) فرار هستند.

پنجشنبه ۵ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

از اخبار تازه این است که: در قزوین منتصرالدوله علی جان اصرار زیادی داشته است که: من با سیصد نفر سوار می‌روم طهران را می‌گیرم؛ سپهدار گفته بوده است حالا زود است با هم گفت و گویشان شده بوده، بعد سپهدار او را می‌فرستد به طرف طالقان (که) آن طرف‌ها را بگیرد (و) منظم بکند.

از قراری که معروف است در قزوین خیلی بی‌نظمی است، مردم را اذیت می‌کنند. زنها را می‌کشند می‌برند و.... بچه‌ها را مجاهدین می‌برند، خیلی مردم را صدمه می‌زنند.

جمعه ٦ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

از اخبار تازه این است که: صدق‌السلطنه که حاکم مازندران بوده آمده است، گویا آنجاها هم بهم خورده باشد که او آمده است. بعد از تحقیق صحیح خواهم نوشت. دو سه روز است که در شهر هیاهوی زیادی است از طرف مجاهدین قزوین و حرکت بختیاری‌ها. دیشب قزاق با توپ به طرف کرج فرستاده شده. گویاامروز هم مجدداً بفرستند از افواج و سوارهای غیرقزاق. مستوفی‌الممالک هم استعفا کرده است، گویا باز هم به کارش امیر جنگ دخالت می‌کند. باز مونسیون و ذخیره (را) فرستاده‌اند شمیران، گویا بی‌اجازه او بوده است. باری انشاءالله بعد از تحقیقات صحیحی هر کدام را به تفصیل خواهم نوشت.

شنبه ۷ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

از طرف قلهک رفتم. از طرف سلطنت آباد در کامرانیه. بالای سلطنت آباد دیدم حضرت اقدس تشریف‌فرمای سلطنت آباد می‌شوند، در رکاب مبارکشان رفتم سلطنت آباد به حضور همایونی. بندگان اقدس اعلی با «بارونوفسکی» خلوت داشتند.

حضرت اقدس هم بیرون نشسته، امیرجنگ، آصف‌السلطنه، ظل‌السلطنه، امیر

مفخم. امیر معزز (و) جمعی بودند.

امیر مفخم با دو عراده توپ (و) یکصد نفر قزاق (و) دویست نفر سوار کشیکخانه می‌روند به طرف قم، جلو(ی) بختیاری.

بختیاری‌ها وارد قم شده‌اند. اردوئی که در کاشان است، آن هم می‌آید به طرف قم. باری بعد از مدتی «بارونوفسکی» رفت. آن وقت رفته شرفیاب شدم، مؤیدالدوله، ناصرالسلطنه، حشمت‌الدوله، سعیدالسلطنه، امین‌الملک (و) اجلال‌السلطنه بودند.

صبح که (می)آمدم رو به شمیران، در عشرت‌آباد، عین‌الدوله، عضدالملک، فرمانفرما، اقبال‌الدوله، نیرالدوله، با (جمعی) آنجا جمع شده خلوت داشته و مجلس فراهم کرده بودند.

باری فوج دماوند که در تبریز بودند، آمده در کامرانیه برای مطالبه مواجب‌هائی که به آنها وعده داده‌اند،چاتمه زده بودند. ظل‌السلطنه رفته به آنها وعده فردا را داد.

یکشنبه ۸ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

صبح بعد از شکر خالقِ مهربان، رفته حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، ظل‌السلطنه رفت (به) سلطنت‌آباد حضور شاه.

باری بعد «بارونوفسکی» آمد حضور آقا، مدتی بود. باز فوج دماوند آمده دم در اندرون چاتمه کرده. هر چه (کردیم) که آنها را حرکت بدهیم نشد، حقوقشان، یا امتیازاتشان را می‌خواهند. بعد حضرت اقدس سوار شده، رفتند سلطنت آباد برای خاطر فوج با شاه حرف بزنند.

تا نیم ساعت از شب رفته آنجا بودند، بعد آمدند دیدند فوج هنوز نرفته است. انتخاب‌الدوله سرتیپ فوج هم می‌خواهد برود. حضرت اقدس بنای فحش (و) تغیر را به انتخاب‌الدوله گذاردند، آخر به هزار معرکه فوج را از در اندرون حرکت داده رفتند

بالای کامرانیه. بعضی‌ها رفتند، توی تکیه منزل کردند.

دوشنبه ۹ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

صبح بعد از شکر حضرت احدیت رفتم، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم؛ میرزا ابوالقاسم‌خان منشی سفارت روس آمده، برادرزاده آقا سید محمد مجتهد آمده، با جمعی که حساب (و) کار شخصی با حضرت اقدس داشته‌اند، آمدند.

اخبارات تازه این است که: حضراتی که در عشرت‌آباد بودند هر روزی در یک جا جمع می‌شوند، حرف می‌زنند، معلوم نیست، که مقصود چه چیز است. امروز هم در خانه امام جمعه خوی بودند. معلوم می‌شود که از وکلای سابق هم هستند. باری مردم شهر هم خیلی متوحش هستند. شهر هم نظامی است، سپرده به «پالکونیک» است.

سه‌شنبه ۱۰ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به خانه عین‌الدوله. توی حیاط نشسته بودند با عضدالدوله صحبت می‌کردند.

باری از اخبارات تازه که شنیدم این است که: آن مجلسی که در این چند روزه حضرات کرده بودند، گویا بعضی پیغامات به حضور همایونی داده‌اند که بایست بعضی اقدامات بکنید. گویا بندگان همایونی تغیر فرموده‌اند که این فضولی‌ها به شما نیامده است. عین‌الدوله هم، توی هم بود. حالِ خوشی نداشت. از حرف‌هایش همچه استنباط می‌شود که به او هم تشری از طرف دولت زده‌اند. باری بعد انتظام‌الدوله آمده، غروب سوار شده رفتیم به خانه فرمانفرما، در مجلسِ مملکتی بود در عمارت خورشید. از اخبار تازه این است که: مجاهدین آمده‌اند تا ینگه امام آنجاها را تمام مشغول چاپیدن هستند.

از طرف قم هم آمده‌اند جلو، گویا تا علی‌آباد آمده‌اند.

چهارشنبه ۱۱ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

از اخبار تازه که شنیدم، این است که: آقا میرهاشم که در زرگنده بود. آدم‌هایش بعضی کارها کرده، سفارت روس او را از زرگنده جواب (کرده)اند.

باری سوار شده آمدم رو به کامرانیه. حضرت اقدس تشریف برده بودند به سلطنت آباد. از اخبار تازه این بود که: دیروز بندگان همایونی تشریف‌فرمای کامرانیه شده بودند. بعد از ظهر با حضرت اقدس به سلطنت آباد مراجعت کردند

از اخبارات تازه این است که: سپهدار وارد ینگه امام شده با چهار صد نفر. مجدداً قشون به کرج رفته از سوار و قزاق (و) توپ، از برای جلوگیری مجاهدین.

پنجشنبه ۱۲ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس. بعد به من مقرر فرمودند که بروم به درِ خانه. باری سوار شده رفتم به سلطنت‌آباد، دمِ در، امیرجنگ که باز دو سه روز است که او (را) سپهسالار خطاب می‌کنند، (بود).

مجدالدوله، «باخاوایوف» که در قزاق‌خانه بود و حالا در واقع کشیکچی‌باشی است و پنجاه سوار هم حکم شده است، بگیرد بودند...

سپهسالار باز هم مشغول ترتیبات قشون (و) استحکامات سلطنت‌آباد بود. اردوها (را) که تشکیل یافته، در حوالی سلطنت آباد مرتب می‌کردند.

بعد حضرت والا ظل‌السلطنه تشریف فرما شدند، رفته به خاکپای مبارک مشرف شده، هیچ اظهار مرحمتی نفرمودند. از وزراء هم به جز سعدالدوله، امیر نظام، وزیر مالیه و مخبرالدوله هیچ کس نبود.

بندگان همایونی هم قدری با مجلل خلوت فرموده،بعد رفتند اندرون صرف نهار فرمایند.

از اخبارات که شنیدم، این است که: عزیزالسلطنه دختر رکن‌الدوله مرحوم که زن مجدالدوله بود (و) به قدر یک سال است طلاق گرفته است، مرحوم شده است.

جمعه ۱۳ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

با ظل‌السلطنه سوار شده رفتم، پشت سلطنت‌آباد. یک چشمه کوچکی با چند عدد درخت، ظل‌السلطنه خریده است (و) قناتش را مشغول کارکردن است. اسمش را فیروزآباد گذارده‌اند. بعد سوار شده آمدیم کامرانیه: از اخبارات تازه این است که: بختیاری‌ها از قم آمده‌اند به منظریه با حاجی علیقلی‌خان سردار اسعد. امیر مفخم هم که ایلخانی بختیاری شده است، امیر تومانی هم به او مرحمت شده است.

شنبه ۱۴ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس، در رکاب مباکشان سوار کالسکه شده رفتم به سلطنت‌آباد. بندگان همایونی اندرون تشریف داشتند، حضرت اقدس تشریف بردند اندرون. من رفتم منزل سپهسالار که در همان حیاط‌های قدیم خودم، منزل کرده است. مجدالدوله، احتشام‌الدوله که شاهزاده معین دربار باشد، بودند. مشغول رتق و فتق بودند.

از اخبارات تازه این است که: حاجی علیقلی خان که می‌آمد رو به طهران، امیر مفخّم که در جلویش بوده نمی‌دانم به چه ملاحظه راه راکج کرده، سر از رباط کریم درآورده است.

سردار جنگ هم درقم آدم‌های حاجی علیقلی‌خان راگرفته است. حبس کرده، است.

باری سوار زیادی از بختیاری برای امیرمفخم وسردارجنگ آمده، چه ملحق شده، (و) چه خواهد شد.

بعد از نهار حضرت اقدس بیرون تشریف آوردند، سوار شده آمدیم کامرانیه،

استراحت کرده تا عصری.

دو ساعت به غروب مانده، خبر رسید که در کرج جنگ شده و مشغول جنگ هستند. مغرب خبر رسید که اردوی دولتی شکست خورده، قزاق عقب نشسته، کرج را هم (مجاهدین) متصرف شده‌اند. از این خبرمعلوم است چه هیجانی میانه مردم پیدا می‌شود، «پلکونیک» مدد خواسته است.

یکشنبه ۱۵ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

در رکاب مبارک حضرت اقدس سوار شده رفتیم به سلطنت آباد. حضرت اقدس تشریف بردند اندرون حضور همایونی. من در دمِ در پیش سپهسالار نشستم، امجدالدوله، اعتضادالدوله، آقا میرهاشم، معین‌دربار، مختارالدوله، مجلل‌السلطان، (و) جمعی بودند، ولی سپهسالار (و) سایر حضرات متفکر بودند. تمام سوارهای سیلاخوری مستعد بودند. معلوم شد صبح باز از کرج کمک خواسته بودند، کلنل فرستاده بود که شاه را از خواب بیدار بکنید. بیدار کرده بودند برای فرستادن کمک.

باری بعد خبر فتح رسید که دیشب مخصوصاً قزاق عقب نشسته که آنها را جری بکنند. بعد که شاه‌آباد آمده بودند. آن وقت قزاق‌ها، با توپ «شنیدر» و توپ «ماکسیم» حضرات را به درک می‌فرستند. چندین حمله سخت می‌کنند. هر چه بوده نبوده می‌کشند، به طوری که هیچ چیز از آنها باقی نمی‌ماند. از قراری که خبرر سیده از شاه‌آباد تا کرج را تمام خون‌آلود کرده‌اند، مقدار کمی از آنها جان بدر برده‌اند. آنها هم پناه به کوه برده‌اند. از عقب هم یک تیر دیگر با توپ به آنها انداخته، پنج نفر دیگر از آنها کشته می‌شوند.

باقی دیگر معلوم نیست که دیگر چه می‌شوند، به کجا می‌روند. دیگر اخبار معلوم نیست ولی همین قدر فتح شده تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. و چه خواسته

باشد، راست یا دروغش معلوم نیست.

باری در رکاب حضرت اقدس سوار شده آمدیم کامرانیه. «باروفسکی» با یک نفر نایب سفارت انگلیس رفته است به طرف سپهدار. چرچیل هم با یک نفر نایب سفارت روس رفته‌اند به طرف قم و بختیاری‌ها . معلوم نیست که رفتن آنها برای چه بوده است. چه خیالی دارند.

عصری باز اخبار رسیده این است که می‌نویسم:

قزاق‌ها رفته بودند توی یک کاروانسرائی و آنجا را سنگر کرده بودند برای خودشان. روبروی آن کاروانسرا، یک کاروانسرای دیگر بوده است آن را هم حضرات شورشی‌ها سنگر بسته بودند. از شب شروع به جنگ می‌کنند تا صبح. صبح جنگ سختی می‌شود، به طوری که چندین توپ رد و بدل می‌شود، بعد حضرات که بیرون می‌آیند. توپ ماکسیم را به آن‌ها می‌بندند. به قدر بیست(و)پنج شش نفر در همان سر تیر می‌خوابند و به دَرَک می‌روند به قدر یکصد نفر هم زخمی می‌شوند. اغلب آنها مرده‌اند و بیشتر ارمنی و گرجی بوده‌اند، چند نفر هم مسلمان بوده‌اند، آنها راولِ کرده‌اند، دو نفر ارمنی هم زنده دستگیر شده آنها را کشته‌اند. باری بیرق زیادی از دستشان گرفته، پنج بیرق از آنها گرفته‌اند (و) یک عراده توپ، به قدر یکصد و پنجاه عدد نفر، یکصد رأس اسب از آنها چه گرفته و چه صاحبانش فرار کرده، جاگذارده بودند و چه صاحبانش مرده بودند. باری سپهدار هم در کرج در باغ دولتی منزل دارد با سایر جمعیتش.

باری حضرت اقدس تشریف‌فرمای درِ خانه شدند.

دوشنبه ۱٦ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس، در رکاب مبارک سوار کالسکه شده رفتیم به سلطنت‌آباد. حضرت اقدس تشریف بردند اندرون، حضور شاه. من دمِ در پیش

سپهسالار و سایرین نشسته، از اخبار تازه این که:

حاجی علیقلی خان که در رباط کریم مانده، امیر مفخم هم آمده است کهریزک. سردار جنگ برادرش هم آمده است پیش او. یک روز هم با هم ملاقات کرده‌اند، صحبت کرده، اصلاح نشده است.

بعد بندگان همایونی تشریف آوردند، بیرون، رفته حضورشان شرفیاب شده اظهار مرحمتی نشد نسبت به من.

باری بهرام میرزا سردار مسعود، آمده است.

باری بعد بندگان همایونی تشریف بردند اندرون صرف نهار بفرمایند. حضرت اقدس هم رفتند اندرون، آنجا صرف نهار کردند. من با معین دربار رفتم منزل سپهسالار نهار صرف کرده، معین دربار و سایر اجزای او بودند. بعد حضرت اقدس تشریف‌فرمای کامرانیه شدند. آمدم اندرون استراحت کردم. عصری سوار شده رفتم زرگنده، پیاده آمدم در اولِ خیابان سفارت روس، از آن عمارت که تازه سپهدار ساخته است (و) دو تا از آنها را اقبال‌الدوله اجاره کرده است و دو تا سعدالملک. باری دیدم اقبال‌الدوله، با اعتصام‌السلطنه (و) مجلل‌الدوله (و) محمد صادق میرزا (و) حسام‌السلطنه آنجا نشسته، مشغول صحبت هستند؛ از قراری که اقبال‌الدوله صحبت می‌کرد، این است که: چند روز قبل اجزای وزارت خارجه می‌روند پیش سعدالدوله می‌گویند چرا استعفا نمی‌کنید؟ برای شما بدنامی دارد که در عهد ریاست وزرائی شما این اوضاع فراهم بیآید. سپهدار و حاجی علیقلی خان شهر طهران را می‌گیرند، بروید استعفا بکنید. او جواب می‌دهد و با دلائل رد می‌کند. دو سه مرتبه آنها به او سخت می‌گیرند تا پریشب که کار به دعوا و مرافعه می‌کشد. از قرار از شدت اوقات تلخی سکته می‌کند (و) به قولی او را چیز خور کرده‌اند. در هر صورت ناخوش می‌شود و اسهال می‌کند، نزدیک بوده است رفع زحمت از اهل ایران بکند، بدبختانه نمرده است، باری بهتر شده است؛ خدا بهتر می‌داند

شاید نمردنش صلاح بوده است.

باری نیم ساعت از شب رفته، سوار شده آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس، «بارونوفسکی» بود با میرزا ابوالقاسم خان منشی سفارت. از قرار سپهدار هم به «بارونوفسکی» جواب خوبی نداده بوده (است).

سه‌شنبه ۱۷ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، در رکاب مبارکشان سوار کالسکه شده رفتیم به سلطنت آباد. بندگان همایونی بیرون تشریف داشتند رفتم شرفیاب شده، بعد آمدم بعد با سپهسالار و سایرین نشسته صحبت می‌کردیم.

قشون زیادی از سوار و سرباز و توپخانه مجدداً دیشب (و) پریشب به طرف کرج رفتند برای کمک حضرات که در آنجا هستند. بازارها هم چند روز است بسته است. صنیع حضرت هم با مقتدر نظام الواط زیادی جمع کرده، تفنگ زیادی از این سه تیرها به آنها داده‌اند در شهر ساخلو هستند.

امروز یک مقدار قشون روس وارد انزلی شده، از چهار هزار تا پنج شش هزار می‌گویند، با توپخانه مفصلی.

باری اگر آنها بیآیند کارها اصلاح می‌شود.

باری باز هم به رسم معمول بندگان همایونی با حضرت اقدس تشریف بردنداندرون صرف نهار کرده تا مدتی بعد از ظهر بیرون آمدند، سوار شده آمدیم کامرانیه. بسیار خسته بودم، استراحت کردم تا غروب. بعد رفتم حضور حضرت اقدس مجدالدوله، معین دربار، آخوند ملاّ ابوتراب بودند.

چهارشنبه ۱۸ شعر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، در رکاب مبارک سوار شده رفتیم به

سلطنت آباد. حضور همایونی شرفیاب شده، مجدالدوله، ناصرالسلطنه (و) عضدالدوله بودند. امین‌الملک با سایر عمله‌جات خلوت بودند.

علاءالدوله امروز آمده حضور همایونی شرفیاب شده، مدتی است که احضار شده است، از راه مازندران آمده است.

باری امروز بناست بختیاری‌ها با هم روبر و بشوند، حاجی علیقلی خان که چند روز است در رباط کریم است و با سپهدار ارسال و مرسول دارند. امیر مفخم هم در کهریزک است. هر چه با آنها صحبت کرده، او قبول نکرده است. گفته بوده است من ایلخانی‌گری را هم به تو می‌دهم، تو را هم به ریاست قبول دارم، او قبول نکرده بود. رفته رو به کرج، امیر مفخم هم از عقب او رفته، امروز بناست که با هم جنگ بکنند، در چه محل و در کجا معلوم نیست؟ امیر مفخم هم مجدداً یک عراده توپ خواسته است، از عقب به او برسانند، یکی (گفته) اسب‌های توپ نعل ندارند، یکی (گفته) اسب حاضر نیست. باری در هر صورت خود سپهسالار با سردار افخم که رئیس پلیس باشد سوار شده، رفته‌اند به شهر، برای راه انداختن توپ.

باری تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. انشاءالله خوب خواسته است.

بعد از ظهر حضرت اقدس تشریف آورده، سوار شده آمدیم کامرانیه. عصری هم علاءالسلطنه آمد.

چند نفر دزد می‌روند به خانه علاءالسلطنه دزدی، سربازها در خانه علاءالسلطنه ملتفت می‌شوند. یکی از سربازها می‌آید یکی از آن دزدها را می‌گیرد (و) سایر سربازها را صدا می‌کند. یک نفر دیگر از دزدها می‌بیند که رفیقش گیر افتاده با تفنگ می‌زند به سرباز، جابه‌جا می‌میرد.

مشیرالسلطنه چندی است که بیرق عثمانی به سر در خانه‌اش زده است. رفتم برای تماشای بیرق خانه مشیرالسلطنه بی‌تماشا و خالی از مزه نیست.

امیر معظم (و) امین‌الدوله را دیدم، آنجاها پیاده گردش می‌کردند، قدری با آنها گردش کرده، بعد رفتم برای زرگنده. در بین راه مجدالدوله را دیدم با پسرش مجدالسلطنه. مجدالدوله آمد پیش من، سوار کالسکه شده رفتیم‌سروقتِ اقبال‌الدوله. دیدم اقبال الدوله، سردار منصور (و) محمد صادق میرزا نشسته صحبت می‌کنند.

سردار منصور روح در بدنش نبود. خیلی کسل بود، مثل مرده، نتوانست پای صحبت ما بنشیند، برخاسته رفت.

پنجشنبه ۱۹ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

تا آمدم بیرون حضرت اقدس سوار شده تشریف‌فرمای سلطنت‌آباد شدند؛ بودم تا بعد از ظهر که حضرت اقدس از درِ خانه مراجعت (کردند). امیر سیف‌الدین امیر توپخانه هم آمده بود، بعضی صحبت‌ها می‌کرد، می‌گفت: آمده‌ام برای اصلاح میانهٔ شاه و سپهدار و حاجی علیقلی خان، بعضی مزخرفات می‌گفت. عصری رفتم برای زیارت امامزاده قاسم.

دم حسن آباد دیدم مؤیدالدوله آمده است حسن‌آباد گردش، پیاده شده رفتم پیش‌مؤیدالدوله،خودش‌بودباملاباشی که همیشه در نزد اوست. از آنجا رفتم به طرف امامزاده قاسم سر استخر ملک‌التجار. رفتم پیش ملک. آنجا یکی دو نفر از اجزای سپهسالار که نمی‌دانم چه هستند. یک روز سالار، فردایش سردار، پس‌فردایش امیرتومان. هر روز یک لقب و منصب دارند، آنجا بودند.

بشیرالملک سرتیپ فوج سیلاخوری که امیرتومان شده است، آنجا بود.

جمعه ۲۰ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

امروز عید حضرت فاطمه سلام‌الله علیها است. درکامرانیه هم زن‌ها سادات را

مهمانی کرده بودند (و) عیدی دادند. آمدم کامرانیه حضور حضرت اقدس تا ساعت سه در حضور مبارکشان بودم.

امشب بعضی اخبار رسیده که: در شاه‌آباد جنگ است. بعد اخبار رسیده که سپهدار از کرج رفته است به طرف پشاپویه. تا صبح بیدار بودیم. باز اخبار رسیده که امیر مفخم نزدیک یافت‌آباد با حاجی علیقلی خان روبرو شده‌اند؛ به یک روایت مشغول جنگ هستند.

شنبه ۲۱ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

رخت پوشیده رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، حضرت اقدس به درِ خانه نرفته. باز هم خبر می‌رسید که بختیاری‌ها مشغول جنگ هستند. باری متوحش بودند. بعد آمدم بیرون حضور حضرت اقدس. پای تلفن گوش می‌دادیم (و) بعضی اخبارات (را) با تلفن تحصیل می‌کردیم.

از قراری که شنیده شد، حاجی علیقلی خان پشت یافت‌آباد با هم روبرو شده جنگ کرده‌اند، ولی هنوز معلوم نیست که چقدر کشت و کشتار شده است، ولی حاجی علیقلی خان شکست خورد است (و) کمی عقب نشسته است.

بعد از قراری که اخبار رسید، اردوی دولتی که در شاه‌آباد هست با سپهدار در صحرای کمال‌آباد روبرو شده، جنگ سختی کرده، سپهدار رفته است، ده امام جمعه پناهنده شده است (و) در قلعه محصور است. دورش را گرفته، یک عراده توپ هم (از او) گرفته‌اند. ده نفر (از) مجاهدین را هم که لباس فرنگی پوشیده بودند، دستگیر کرده آورده(اند) قزاقخانه. از قرار بایست کشت و کشتار زیادی شده باشد.

باری دو ساعت به غروب مانده باز هم این اخبارات می‌رسید. بعد که معلوم شد اغلب این اخبارات دروغ بوده است.

این حرف صحیح است که حاجی علیقلی بختیاری با امیرمفخم در شهریار روبرو شده، حاجی علیقلی خان، در دهِ شاهِ معروف، با امیرمفخم جنگ کرده‌اند، بعد هم سپهدار رسیده است (و) امیر مفخم را محاصره کرده‌اند (و) کشت و کشتار زیاد شده است ولی از طرف اردوی دولتی بسیار آدم کم کشته شده است. از آن طرف از ارمنی و گرجی (و) بختیاری‌های حاجی علیقلی خان، زیاد کشته شده‌اند.

تا غروب جنگ می‌کرده‌اند. بعد حضرات رفته در قلعه، آنجا منزل کرده، در باطلاق‌ها سنگر کرده‌اند تا بعد خداوند چه مقدّر فرموده باشد.

یوسف خان سالارِ[1] حشمت برادر حاجی علیقلی خان هم می‌گویند، کشته شده است ولی نه فتح شده است حسابی، نه آنها شکست خورده‌اند. در هر صورت دولتی‌ها نگذاشته‌اند آنها جلو بیآیند. از اردوی شاه‌آباد و یافت‌آباد هم به امیر مفخم کمک رسیده. امشب دیگر جنگ نیست.

یک ساعت به غروب مانده حضرت اقدس با ظل‌السلطنه سوار شده، تشریف بردند به سلطنت‌آباد. من هم، سوار اسب شده، رفتم به صاحبقرانیه پیش ملکه ایران، آوازخوان هم آنجا بود. تا سه ساعت از شب رفته آنجا بودم. الحمدلله خوش گذشت.

یکشنبه ۲۲ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس، در رکاب مبارک سوار کالسکه شده رفتیم به سلطنت‌آباد. بندگان همایونی در حوضخانه بودند، رفتم شرفیاب شدم، فرمانفرما، مشیرالدوله، مجدالدوله، سپهدار، ناصرالسلطنه (و) حشمت‌الدوله (و) سایر عمله‌جات خلوت بودند.

تا ظهر بیرون تشریف داشته بعد تشریف (بردند) اندرون.

۱ـ یوسف خان امیر مجاهد

زال خان آدمِ سپهسالار که رفته بود پیش امیرمفخم، آمده دمِ در اندرون رسیده، بندگان همایونی با حضرت اقدس و فرمانفرما (و) سپهسالار بودند، تعریف میکرد: دیروز در نزدیکی ده قند و دهِ شاه‌آباد خالصه، دو دسته بختیاری با هم جنگ خیلی سختی کرده، از طرف‌ها کشت و کشتار زیادی کرده‌اند. نزدیک بوده است که امیر مفخم آنها را شکست بدهد که قشون سپهدار رسیده، به همه جهت دو هزار نفر بوده‌اند آنها، در توی سیاه‌آب (و) لشاب‌ها سنگر کرده‌اند. بعد هم چندین تیر توپ همه انداخته، بعد آنها رفته در قند شاه سنگر کرده‌اند. اردوی امیر مفخم کم بوده است. امروز هم باقیمانده اردوی کاشان ملحق به امیر مفخم می‌شود . از اردوی شاه‌آباد و یافت‌آباد کمک می‌رسد؛ والا امیرمفخم شکست خورده بود. وقتی که سپهدار با قشونش می‌رسد کار را به امیر مفخم تنگ کرده بودند (و) تا غروب جنگ کرده بودند، ولی از اردوی دولتی خیلی کمتراز آنها کشته شده، ولی‌ازطرف سپهدار(و) حاجی علیقلی خان زیاد کشته شده‌اند. طبیب، جراح، نعل‌بند، اسب (و) فشنگ خواسته بودند که برایشان بفرستند.

باری در رکاب حضرت اقدس سوار شده آمدیم کامرانیه. صرف نهار کرده، استراحت کردم.

بعد شاهزاده معین‌دربار آمد که بندگان همایونی تشریف آورده‌اند، پشت باغ و می‌فرمایند (به حضرت اقدس) بیآیید من شما را ببینم، اگر کار دارید من بیآیم شما را ببینم. تا خبر بردند اندرون جواب بیآورند دیر شده (بود)، اسب حاضر کرده (حضرت اقدس) آمدند بیرون، سوار شده تشریف بردند. من با آقای ظل‌السلطنه سوار درشکه من شده، از عقب حضرت اقدس روانه شدیم تا رسیدیم، بندگان همایونی تشریف برده بودند سلطنت‌آباد. باری اسب‌های ما هم رسیده، سوار شده رفتیم. در بین راه، حضرت اقدس نماز نخوانده بودند، ایستادند به نماز. دوباره سوار شده رفتیم به سلطنت‌آباد. مختارالدوله، مفاخرالملک، مجلل‌السلطان (و) سایر سرکرده‌ها بودند. بندگان همایونی

تشریف برده بودند اندرون، حضرت اقدس هم تشریف بردند اندرون. من پیش سپهسالار نشستم، یک ساعت و نیم از شب گذشت حضرت اقدس مراجعت فرموده، سوار شده آمدیم کامرانیه.

از اخبار(ی) که عابدین خان، امیر آخورِ حضرت اقدس داده، اینست (که): امروز حسب‌الامر رفته بود به طرف یافت‌آباد از آن سمت‌ها. امروز باز هم جنگ شده. از سه طرف به حاجی علیقلی خان و سپهدار حمله آورده‌اند. کشت وکشتار زیادی کرده‌اند. از ارمنی و گرجی و غیره و بختیاری زیادی کشته(اند) این دعواها در قره‌تپه انجام شده. سپهدار هم رفته است ده‌شاه‌و آنجا را سنگربندی کرده است.

باری از قرار اگر کاپیتان قزاق دست از جنگ نمی‌کشید، کار حضرات را یک طرفی کرده بودند. کاپیتان اهمال کرده بوده است، برای این که هم از طرف کرج و هم ازطرف یافت‌آباد قزاق‌ها خوب حمله کرده بوده‌اند. نزدیک بوده است که حضرات را از جابردارند. امیر مفخم (و) سردار جنگ هم خوب جنگی کرده بودند. ولی دست از کارکشیدنِ حضرات اسباب این شده بودکه سایرین هم دست از جنگ کشیده بودند.

دوشنبه ۲۳ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس. در رکاب مبارکشان به کالسکه نشسته رفتیم به درِ خانه. بندگان همایون بیرون تشریف داشته، رفته بودند اندرون.

سپهسالار، سردار کل، محمد حسین خان رئیس، امیر معزز، (و) سایر اجزای سپهسالار، حشمت‌الدوله، مختارالدوله، مجلل‌السلطان، بودند.

حضرت(اقدس)تشریف بردنداندرون.من پیش حضرات نشسته صحبت می‌کردم.

حضرات اقدس هم در اندرون صرف نهار فرموده، یک مجمعه نهار هم از اندرون برای من مرحمت فرمودند. صرف شد، مبلغی هم رسوم داده، بعد از نهار در

رکاب مبارک سوار شده آمدیم کامرانیه.

بندگان همایونی هم یک رأس اسب سواری برای حضرت اقدس مرحمت فرموده بودند. باری امروز هم باز جنگ بوده است. هنوز «راپرتش» نرسیده است.

سه‌شنبه ۲۴ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس، دیدم هیجان(زده) و مضطرب هستند (وبا) تعجیل کالسکه و اسب می‌خواهند. بعد معلوم شد (که) صبح زود سپهدار با حاجی علیقلی خان، با زُبده سوار از میانهٔ دو اردو زده‌اند آمده‌اند (و) شهر راگرفته‌اند، از دروازهٔ بهجت‌آباد آمده‌اند، با قزاق‌ها و مستحفظین دروازه هم جنگی کرده، جمعی راکشته، وارد شهر شده‌اند. رفته مجلس را متصرف شده، در واقع شهر راگرفته‌اند.

هیجان غریبی در شهر پیدا شده است. مجاهدین قفقازی، که معروف بود مدتی است در شهر آمده‌اند، یکمرتبه جوشیده (و) پیدا شده‌اند (و) دسته دسته به آنها اضافه می‌شود. باری حضرت اقدس و ظل‌السلطنه سوار شده تشریف بردند سفارت‌روس‌و پناهنده شدند. اقتدارالسلطنه پسر حضرت اقدس هم رفته، به من فرمودند که برو به سلطنت‌آباد ببین چه خبر است. سوار اسب شده با دو سه نفر از نوکرها با تفنگ رفتم به سلطنت‌آباد. آنجاتمام بهم ریخته بودند. دسته دسته سوارها می‌گشتند. دمِ باغ، امیر معزز را دیدم، سواره می‌گشت.

باری کاپتیان «خاوایف» را دیدم که، سواره می‌گشت.

سر تپه‌های قیطریه تمام را سوار گرفته، توپ کشیده و سوارها و سربازها تمام تفنگ گرفته پائین و بالا می‌دویدند. شلوغ بود.

باری رفتم توی باغ، شرفیاب شده، بندگان همایونی سوار اسب بوده، در توی باغ گردش می‌فرمودند.

سپهسالار، فرمانفرما، ناصرالسلطنه، عضدالدوله، (و) سایر اجزای شخصی و اجزای خلوت بودند.

باری بعضی فرمایشات فرموده، تفنگدارها، سربازهای ماماقانی، سوارهای شاهسوند بغدادی در حضور بودند. بعد سوار شده از پشت رستم‌آباد و قیطریه آمدم سر پل عثمانی‌ها. آمدم به زرگنده رفتم حضور حضرت اقدس. دیدم در سفارت در اطاق‌های وزیر مختار نشسته‌اند. شاهزاده عزالدوله، رکن‌السلطنه (و) ظل‌السلطنه (و) اقتدارالسلطنه بودند. در کامرانیه و امیریه هم دم درهایشان بیرق دولت روس زده‌اند. انشاءالله تعالی در ظلّ رأفت حق محفوظ باشند.

باری مدتی در حضورشان بودم، بعضی ترتیبات و سفارش‌ها برای اندرون و نظم کامرانیه فرمودند. قرار (و) مدار ترتیب (و) نظم آنجا را به من فرمودند.

سوار شده آمدم به کامرانیه، رفتم در اندرون. آنجا هم غوغای غریبی بود یکی گریه می‌کرد، یکی شیون می‌کرد. هر یک را به یک زبانی آرام کرده، رفتم خدمت سرکار سرورالدوله، احوالپرسی کرده، رفتم خدمت سرکار خاصه خانم رسیده، آنجا هم دلداری داده آمدم بیرون.

سرباز و سوارها را خواسته، سفارش کرده، دستورالعمل داده. از اتفاقات، امروز هم حمام به من لازم شده بود، رفتم حمام بیرون. آمده صرف نهار کرده، دوباره سوار شده رفتم زرگنده، سفارت روس، حضور حضرت اقدس. با شاهزاده عزالدوله، رکن‌السلطنه (و) ظل‌السلطنه مشغول صحبت بودند. سایر وزیر مختارها هم اتصالاً می‌آمدند سفارت روس و می‌رفتند. معلوم نبود از برای چه چیز است.

راه شمیرانات خلوت بود. دیگر آدمی دیده نمی‌شد.

باری «راپرت»هایم را داده باز دستورالعمل برای نظم کامرانیه فرمودند. تمام سیم‌های تلفن‌ها پاره است؛ باری از اخباراتی که شنیده شده، اینست که:

شهر را گرفته (و) مسخره کرده‌اند. سپهدار و حاجی علیقلی خان در مجلس نشسته، از اعیان (و) اشراف هیچ‌کس قدرت بیرون آمدن را نمی‌کند. هر کس در شهر اسلحه داشته باشد می‌گیرند. چند تیر توپ هم صدایش آمده ولی معلوم نیست برای کی و کجا اندخته‌اند. قراولخانه‌ها را به مجاهدین سپرده‌اند. بیرق هم از سفارت به من داده‌اند (که) در عمارت عزیزیه بزنم، ولی من هر چه دارم به خدا سپرده‌ام.

از قراری که اخبارات از شهر می‌رسد، اینست که: پشت قزاقخانه، خانه یک ارمنی را به توپ بسته‌اند (و) قزاق‌ها خیالِ بردنِ حمله را دارند رو به مجلس. کسی به شهر نه می‌رود نه می‌آید. برای این‌که راه آمد و شد بکلی بسته شده است.

اخبار صحیح هیچ نیست ولی اغلب صدای توپ شنیده می‌شود.

باری از حضور حضرت اقدس مرخصی حاصل کرده آمدم کامرانیه. دستورالعملِ نظم و کارهای آنجاها را داده، گاهی در اندرون مشغول دلداری بودم، گاهی بیرون با نوکرها سر و کله می‌زدم (و) گاهی دعوا می‌کردم. اوضاع غریبی بود.

باری امیدوارم انشاءالله به حق حق که خداوند خودش در پناه خودش محفوظ گردانده و رحم فرماید.

باری وقت مغرب هم چند تیر صدای توپ شنیده شد، از قراری که گفتند، سپهدار در خانه شاهزاده ظل‌السلطان تشریف دارند. آن طرف‌ها را تا خیابان لاله‌زار تمام سنگربندی کرده‌اند (و) پارچه‌های قرمز در بازوهایشان بسته‌اند. از این جور اخبار خیلی می‌گویند، ولی معلوم نیست که اصل داشته باشد یا نداشته باشد. باری یک ساعت از شب رفته، بعد از نماز، دمِ در اندرون فرش انداخته، مشغول روزنامه نوشتن شدم تا چهار ساعت از شب رفته. بعد رفتم اندرون شام خورده، آمدم بیرون، سوار اسب شده با غلامحسین خان اخوی (و) مشهدی علی (و) جلودارها (و) بعضی از نوکرهای حضرت اقدس و سوارها رفتیم برای گردش دور باغ، و سرکشی قراول‌ها (و) ملاحظه

سوارها، تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

چهارشنبه ۲۵ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

اخباراتی که شنیده شده است، این است که دیشب در شهر جنگ بوده، از سه طرف به توپ بسته بودند. یکی از عشرت آباد، یکی از سرِ آب سردار، یکی هم از قزاقخانه. باری بندگان همایونی هم گویا دیروز دو سه مرتبه سوار شده، رفته بودند تا نزدیک قصر قَجر.

باری من هم سوارشده رفتم برای زرگنده سفارت (روس)؛ حضور حضرت‌اقدس قجر.سوارها (و) افواج هم پشت سر هم می‌روند رو به طهران، تا خدا چه مقدر فرموده باشد.

باری من هم سوار شده رفتم برای زرگنده سفارت؛ حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، عزالدوله، رکن‌السلطنه، (و) ظل‌السلطنه بودند.

بعد از یک ربع ساعت صدای توپ از طرف شهر برخاست، رنگ از صورت‌ها پریده، دل‌ها تپیدن گرفته، بعد دوربین برداشته با رکن‌السلطنه رفتیم تا بالای تپه که معروف به تپه درویش است (و) بالای زرگنده است به تماشا. جمعیت زیادی از هر قبیل فرنگی (و) ایرانی با دوربین‌ها مشغول تماشا بودند.

در مقابل قصر قجر روی تپه‌های بالای باغِ صبا در دو سه نقطه، توپ‌ها راگذارده بودند (و) مشغول گلوله‌ریزی رو به شهر بودند؛ سوار زیادی هم پشت توپخانه‌ها ایستاده بودند. سوار هم از سلطنت آباد پی در پی می‌رفت.

از شهر هم طرف قزاقخانه دو توپ دیده می‌شود و صدایش شنیده می‌شد، از قرار قزاقخانه را محاصره کرده‌اند. گویا از دیشب مشغول محاصره قزاقخانه بوده‌اند. از اغلب جاهای دیگر هم صدای توپ شنیده می‌شد و دودش پیدا بود ولی توپ‌هائی که در بالای باغ صبا بود متصل به مجلس توپ می‌انداختند.

دروازه‌ها را بسته، راه آمد و شد بکلی بسته شده، هیچ‌کس نه به شهر می‌رود و نه از شهر بیرون می‌آید.

باری جنگ بزرگی درگرفته بود. امیر مفخم هم طرف دروازهٔ یوسف‌آباد را گرفته، سردار ارشد از طرف دروازه دوشان‌تپه. صدای توپ بود که به آسمان بلند بود. از شهر هم از طرف قزاقخانه گاهی گرد بلند بود، گاهی دود توپ.

باری اول وقایع خودم را بنویسم، بعد شروع کنیم به آن چه راست یا دروغ کنیم.

باری تا مدتی سر تپه بوده تماشا می‌کردم، آقای ظل‌السلطنه، رکن‌السلطنه، اقتدارالسطنه هم آمده، قدری تماشا کرده رفتند. بعد از ظهر رفتم، حضور حضرت اقدس صرف نهار کرده، قدری در حضورشان بوده، باز دوباره آمدم بالای تپه. خلاصه تا عصری گاهی می‌آمدم پائین گاهی می‌رفتم بالا، تا نیم ساعت به غروب مانده که محمد حسین خان رئیس که سردار است آمده، حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، بعد سوار شده آمدم رو به کامرانیه. سر راه، اقبال‌الدوله را دیدم که با جمعی نشسته صحبت می‌کنند. موقرالسلطنه (و) برادرش مسرورالسطنه (و) امین دفتر (و) معتمدالدوله، آقا میرزا آقا خان، میرزا محمد علی خان شیرازی، یکی از میرزاهای اقبال‌الدوله (بودند). بعد سوار شده آمدم رو به کامرانیه. سر راه در تجریش دمِ در خانه، اعتصام‌السطنه را دیدم. آنجا نشسته قدری هم با او صبحت کرده، آمدم کامرانیه.

آمدیم سر اخبارات: کمک قزاقخانه کم شده بود، سوار خواجه‌وند، سوار سپهسالار از دروازه باغشاه، جنگ‌کنان خودشان را به قزاقخانه می‌رساندند. خیلی خانه‌ها را گفتند خراب کرده و توپ بسته (و) اسباب‌هایش را به غارت برده‌اند، ولی (خبر) صحیح معلوم نیست که به سر خانه‌های شهر چه آمده است. طرف مجلس (و) مسجد هم دود تفنگ (و) توپ زیاد نمایان بود.

زیر مسجد و خانه نظام‌الملک، یک جائی آتش گرفته معلوم نشد که کجا بود، ولی معلوم بود که یک پارچه آتش بود، طرف خانه‌های من و مجلس.

من که از خانه و دار و ندارم چشم پوشیده(ام). بسته است به تفضل خدا.دیگر هیچ چیز علاجش را نمی‌کند.

باری گاهی گفتند: سپهدار مجلس است،گاهی می‌گفتند: در خانه ظل‌السلطان است،گاهی می‌گفتند: در پارک ظل‌السلطان است.گاهی آمدند گفتند دولتی‌ها مجلس را از دست شورشیان گرفته، سپهدار فرار کرده،گاهی گفتند سپهدار را گرفته‌اند،گاهی گفتند هنوز مجلس و مسجد را از دست شورشیان نگرفته‌اند.

سردار ارشد هم از دروازه دوشان‌تپه آمده بود، می‌خواسته است از آن طرف‌ها توپ ببندد.

از خانه سردار منصور (و) آن طرف‌ها بمب انداخته، نتوانسته(اند) کاری بکنند. از طرف خانه عین‌الدوله هم همین‌طور بمب انداختند، از قراری که می‌گویند، اغلب خانه‌های ما خراب شده است.

دلم برای روزنامه این چندین ساله می‌سوزد با خداست. گفتند خانه‌های امین‌السلطان را مجاهدین سنگر کرده‌اند، که با قزاق‌خانه جنگ بکنند، قزاقخانه به آنجا توپ بسته،گویا آنجا را خراب کرده‌اند ولی تمام این اخبارات معلوم نیست که راست است یا دروغ. هر دقیقه ده جور آدم حرف می‌شنود. نمی‌داند کدام را قبول کند. هیچ‌کس اخبار ندارد ولی دور شهر محاصره است. از قرار کشت و کشتار زیادی شده ولی معلوم نیست که از معتبرین کشته شده‌اند یا خیر (و) شهر در چه حال.

سی نفر سیلاخوری داوطلبانه حمله آورده بودند رو به مجلس، به ضرب بمب تمام را کشته‌اند. از قراری که شنیده شد یک نفر جان در نبرده (است).

باری اگر بخواهم آن چه شنیده شده بنویسم. خودش یک کتاب می‌شود.

انشاءالله خبرهای خوب از فردا خواهم نوشت که تمامش راست باشد. هر اتفاقی که افتاده باشد هر وقت تحقیق شد که صحیح است، در موقع خودش خواهم نوشت.

باری رفتم اندرون، خدمت سرکار معززالملوک و سرکار خاصه خانم رسیده، نماز خوانده، دلداری داده (و) سایر خانم‌ها را دلداری داده، شام خورده، ساعت پنج آمدم بیرون، مشغول ترتیبات قراولی شده، امشب را هم چو انداخته‌اند که پسر سپهدار با پسر امیرمکرم که اعظام‌الدوله بوده از طرف کوه به طرف سلطنت‌آباد و شمیرانات حمله خواهند آورد، تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

پنجشنبه ۲۶ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

قدری به کارها رسیدگی کرده، سوار شده برای زرگنده، به حضور حضرت اقدس. باری رفته شرفیاب شدیم، شاهزاده عزالدوله، رکن‌السلطنه، اعتصام‌السلطنه (و) حاجی یحیی خان بودند.

قدری نشسته باز صدای توپ در شهر بلند شده، رفتم بالای تپه، اقتدارالسلطنه (و) آدم‌ها بودند. دوربین کشیده دیدم از طرف دروازهٔ دوشان‌تپه رو به مجلس (توپ) می‌انداختند. از طرف مجلس هم گاهی توپ می‌انداختند.

توپِ مجلس در دم خانه صدرالملک، در آن خیابان که می‌رود به خانه نیرالدوله، در خیابان دوشان‌تپه، است.

مشغول جنگ بودند، دود تفنگ هم بود. دو توپ هم پشت سر مریضخانه ینگه دنیائی‌ها بود. گاهی هم می‌انداختند. معلوم نیست که آن دو توپ مال دولتی‌ها بود یا مال ملتی‌ها.

آن دروازه را سردار ارشد دارد. گاهی می‌آمد جلو، گاهی می‌رفت دم دروازه، از دود توپ‌ها معلوم بود که جلو و عقب می‌رود ولی از جاهای دیگر، دود توپ معلوم

نبود. جنگِ صبح امروز در پشت مجلس، طرف دروازه دوشان‌تپه بود، در آن خیابان وسیع مشغول جنگ بودند.

باری خیلی تماشا کرده تا بعد از ظهر آمدم حضور حضرت (اقدس) صرف نهار کردم، بعضی اخبارات شنیده شد، من جمله گفتند: قزاقخانه دیگر فشنگ نداود (و) نزدیک است تسلیم بشوند. گاهی گفتند: که روس‌ها گفته‌اند که قزاقخانه تسلیم بشوند ولی «پلکونیک» قبول نکرده است. این عذر را آورده است که بر او ایراد نگیرند، ولی از قراری که گفته‌اند: در این دو روزه اتصالاً صدای تفنگ قطع نمی‌شود. گاهگاهی هم صدای توپ شب و روز در شهر است.

مجلس، دروازه شمیران، قدری از شغال‌آباد، خیابان چراغ‌گاز، سرچشمه (و) محله عرب‌ها را مجاهدین گرفته‌اند. میدان توپخانه (و) توی ارگ را دولتی‌ها گرفته، هر کدام در سر جاهای خودشان مشغول سنگربندی (و) استعداد هستند ولی در سایر محلات هم جنگ می‌کنندولی هیچ معلوم نیست که چه هست. باری تا عصری بودم. گاهی هم طرف عصر صدای توپ شنیده می‌شد. باری یک ساعت به غروب مانده سوار شده با اقتدارالسلطنه آمدیم کامرانیه، رفتم اندرون، قدری روزنامه نوشته، صدای توپ زیادی در ساعت پنج و نیم شنیده می‌شد.

از قراری که غلامحسین خان اخوی پای تلفن گوش می‌داد، گویا خیال اصلاحی است. گویا خانه عین‌الدوله (و) حاجی حسین آقا را سردار ارشد گرفته، سنگر کرده است.

جمعه ۲۷ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

امروز یکی از آن روزهای تاریخی است. باری یکمرتبه دیدم که کامرانیه بر هم خورد. دو تا کالسکه‌زن پیاده شده رفتند اندرون.

سرکار سرورالدوله هم صبح زود آمده بودند. این دو کالسکه هم گفتند از

اندرون شاه است. بعد معروف شد که بندگان همایونی با حضرت ملکه جهان (و) ولیعهد و محمد حسن میرزا، تشریف‌فرمای سفارت روس‌شده(اند) که‌درآنجا پناهنده بشوند. معلوم است که از این حرف چه حالتی برای آدم دست می‌دهد. یکمرتبه یک آب سردی روی من ریخته شد. باز هم بیرق زیادی درست کرده به تمام درهای کامرانیه نصب کرده، باری سوار شده، با اقتدارالسلطنه رفتیم برای سفارت. در بین راه دیدم که بندگان همایونی سوار شده از پشت قیطریه دارند تشریف‌فرما می‌شوند. با دوربین نگاه کرده شناختم. باری آمده از دز آشوب گذشته، از تجریش هم گذشته، نزدیک پلی که دمِ سفارت عثمانی است با شاه مصادف شدم. از درشکه پیاده شده، سوار اسب شده، رفتم به حضور شرفیاب شدم. بعد از هرگز امروز اظهار مرحمت فرمودند (و) احوالپرسی کردند.

بعد اعتمادالملک گماشته حضرت اقدس که در رکاب مبارک بود. من را صدا زده گفت: «شاه‌از دور که شما را دید، من را صدا زد (و) گفت که به عزیزالسلطان بگو با من نیآیدبه‌سفارت.» دیگر امروز فهمیدم که چه قدر در حضور همایونی مرتبه دارم. زحمتی از گردهٔ ما افتاد. برگشته سوار درشکه شدم شاه از طرف عمارت‌های سپهدار رفت برای سفارت، من آمدم از دم سفارت عثمانی گذشته، آمدم از در بالای سفارت داخل شدم، در رکاب شاه: سپهسالار، مختارالدوله، مجلل‌السلطان، عضدالدوله، (و) پسرهایش بودند.

باری رفتم دیدم حضرت اقدس پیش ملکه جهان است؛ در عمارت‌های وزیر مختاری منزل کرده‌اند. آنجا را برای شاه معین کرده‌اند.

باری «شارژدفر» بارونوفسکی (با) سایر صاحب‌منصب‌های سفارت در جلوی در ایستاده بودند برای تشریفات.

ده پانزده قزاق هم برای تشریفات ایستاده بودند.

حضرت اقدس هم قدری استقبال کرده، بعد (اعلیحضرت) پیاده شده تشریف

آوردند توی عمارت.

دمِ در «شارژدفر» ایستاده (بود) شاه، حضرت اقدس (و) ظل‌السلطنه (و) اقتدارالسطنه با ولیعهد و محمد حسن میرزا رفتند توی اطاق. بعد ماها آمدیم؛ پشت عمارت نشسته تماشا می‌کردیم. آقا میرزا آقا خان هم بود (و) آدم‌های من: مشهدی علی، میرزا عزیزالله، غلامحسین خان اخوی، اغلب از اجزای شاه، منشی‌های سفارت، و صاحب‌منصب‌های روس بودند.

بعداً فوراً بالای سر عمارت بیرق روس (را) که رویش عقاب است نصب کردند. بعد هم وزیر مختار انگلیس آمده، سایر وزیر مختارها (هم) می‌آمدند و می‌رفتند. اغلب از زن‌های وزیر مختارها می‌آمدند و می‌رفتند خدمت ملکه.

دمِ در اطاق، قزاق روس گذارده، نیم ساعت نگذشته (بود) که چهار نفر غلام هندی مالِ انگلیس آمده با قزاق‌ها مشغول دادن کشیک شدند. یک بیرق انگلیس هم آورده مقابل بیرق روس نصب کردند. متصل وزیر مختار انگلیس می‌آمد و می‌رفت.

حضرت اقدس از کارخانهٔ خودشان که در اینجاست، برای شاه تهیه نهار کردند. امیر معزز، صاحب جمع، (و) حاجب‌الدوله بودند.

از قراری که معلوم‌شد کار شهر بد شده است. مردم بهم ریخته آدم می‌کشند (و) ارمنی زیاد کشته‌اند.

از قرار معلوم سردارها خوب جنگ نمی‌کردند و در جنگ اهمال می‌کردند. «پلکونیک» هم جنگ نمی‌کند، پیغام داده بوده است که دیگر فشنگ نداریم، در واقع عذر آورده بوده است. شاه هم که دیده بوده است این طور است تمام قشون را مرخص کرده بودند، خودشان هم صبح آمده‌اند سفارت. در واقع مقصود چندین ساله انگلیس و روس به عمل آمده است.

خلاصه گاهی از شهر باز خبر می‌رسد که اغلب از خانه‌ها را چاپیده‌اند. گاهی

می‌گفتند که اغلب خانه‌ها را توپ از طرف دولت بسته‌اند. گاهی می‌گفتند از ملتی‌ها خانه‌ها را غارت می‌کنند. هر دقیقه صد جور اخبار می‌رسد ولی آن چه که تحقیقاً از مردم می‌گیرند اسب و تفنگ است که هر کس اسب داشته است گرفته‌اند. از بعضی‌ها هم قدری پول گرفته‌اند.

در باغ سفارت گردش کردم تا عصری. دیگر اخباری نیست. از وقتی که «بارونوفسکی» و چرچیل رفته‌اند به شهر، دیگر صدای توپ و تفنگی از طرف شهر نمی‌آید (و) شهر ساکت است.

نیم ساعت به غروب، صندوق‌خانه شاه را آوردند کامرانیه. اصطبل را هم آوردند کامرانیه. کلفت‌های شاه، که به قدر پنجاه نفر هستند، آمده‌اند منزل سرورالدوله. خواجه‌های شاه (و) اجزای اندرون شاه تماماً ریخته‌اند به کامرانیه. قدری ترتیبات آنجا را داده بعد رفتم حمام.

از اخباری که شنیده شده این است که: دیروز داد می‌زدند در شهر که: «زنده باد سلطان احمد شاه.» در تمام شهر جار می‌زدند که «شاه استعفا کرده، ملت هم قبول کرده، سلطان احمد میرزایِ ولیعهد را به جای او به سلطنت برقرار کرده‌ایم.»

باری رفتم اندرون خدمت سرکار خاصه خانم.

شنبه ۲۸ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

سوار شده آمدم سفارت روس، دمِ سفارت عثمانی اعتصام‌السلطنه (و) معتمدالدوله را دیدم. گویا در سفارت عثمانی مشیرالسلطنه، قوام‌الدوله، امیر معظم، اعتصام‌السلطنه، ناصرالسلطنه، اغلب هم با زن‌هایشان رفته‌اند.

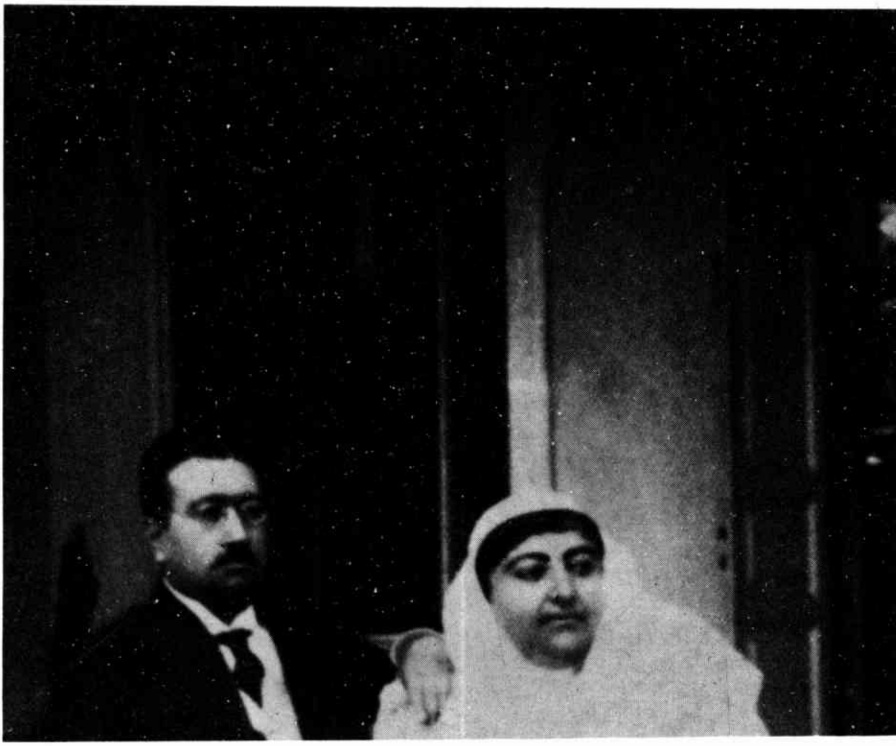
امیر معظم هم گویا زنش زائیده است.

در سفارت فرانسه هم حضرت والا ناصرالدین میرزا، در سفارت انگلیس،



احمد میرزا ولیعهد

دیروز داد می‌زدند در شهر که زنده باد سلطان احمدشاه، شاه استعفا کرده است.



ملکه‌جهان مادر سلطان احمدشاه قاجار

حضرت ملکه‌جهان راضی نمی‌شد که ولیعهد سلطان بشود. بندگان همایونی هم چون به سلطان احمد میرزا مهر و محبت مخصوصی دارند راضی نبودند، می‌خواستند محمدحسن‌میرزا را سلطان بکنند. حضرت اقدس (کامران میرزا) اصرار کردند، آخر سر سلطنت را واگذار به سلطان احمدمیرزا کردند.

مشیرالدله (و) مخبرالدوله. (در) اغلب از سفارت‌ها هم هستند (ولی) درست نمی‌دانم کی‌ها هستند. عضدالدوله در سفارت عثمانی است. معتمدالدوله (هم) در سفارت آلمان (است).

باری آمده حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، امیر بهادر، مختارالدوله، مجلل‌السلطان، مفاخرالملک، امیر معزز، امین‌الملک، سردار ارشد و امیرمفخم که رئیس اردوی سلطنت‌آباد است، بودند. اغلب قشون دولتی فرار کرده‌اند (و) مشغول فرار هستند؛ اغلب هم دستبرد به شمیرانات می‌زنند.

باری حضرت اقدس تشریف بردند خدمت شاه و ملکه. باری بعضی اخبارات انتشار داشت، بعد که صحت پیدا کرد، خواهم نوشت.

وزیر مختار انگلیس و فرانسه اغلب می‌آمدند و می‌رفتند و خلوت می‌کردند.

شهر هم گویا ساکت است (و) در کمال نظم است. عضدالملک (و) سایر وزرا و اعیان شهر هم در مجلس، پیش سپهدار (و) حاجی علیقلی خان می‌آیند و می‌روند.

در شهر همهمه غریبی است، دیگر بیشتر از این خبری نداریم. یک نفر از مجاهدین با یک نفر قزاق یک کاغذ برای سفارت آورده بود، شکل و ترکیب غریبی داشت.

باری آمدم توی اطاق‌ها(ئی) که برای حضرت اقدس معین کرده‌اند نشستم، مجدالدوله، عزالدوله، اقتدارالسلطنه بودند؛ رکن‌السلطنه هم رفت به شهر.

از حاجی امین‌الخاقان هم یک کاغذ رسید که الحمدلله سلامت است دار و ندار ما در پناه حق محفوظ است، گویا به مرده جان رسیده، شکر حضرت رب‌العزة را به جای آورده تا بعد از ظهر مشغول روزنامه نوشتن بودم.

باری بندگان همایونی از سلطنت استعفا فرموده، سلطنت به اعلیحضرت سلطان احمدشاه تعلّق گرفته، ولی هنوز رسمی نشده است.

از اخباراتی که از شهر رسیده اینست که: سلطان احمد میرزا شاه ایران است. عضدالملک نایب‌السلطنه ایران است، سپهدار اعظم سپهسالار اعظم (و) رئیس قشون و



مجاهدین گیلانی و بختیاری به محض ورود به تهران در حالی که هنوز جنگ محله به محله و کوچه به کوچه ادامه داشت به عمارت بهارستان رفتند و در حالی که مجلس شورای ملی زیر گلوله توپ نیروهای دولتی بود آنجا را مقرّ شورای انقلاب کردند و بلافاصله عده‌ای از رجال معروف و مخالفین محمدعلی‌شاه به آنها پیوستند و در این عکس که یادگار نخستین روز فتح تهران است، مستبدین بنامی چون عین‌الدوله، علاءالدوله در

وزیر جنگ (و) حاکم طهران حاجی علیقلی خان سردار اسعد وزیر داخله. ولی سایر وزراء معلوم نیست.

عین‌الدوله و فرمانفرما رفته‌اند برای این که دست و پائی بکنند. عین‌الدوله که در شهربوده به مجلس هم رفته‌است، ولی فرمانفرمادرشمیران بوده،امروزبه شهر رفته است.

حضرت ملکه جهان از دیشب تا به حال هیچ راضی نمی‌شد که ولیعهد سلطان بشود، بندگان همایونی هم چون به سلطان احمد میرزا مهر و محبت مخصوصی دارند (و) تعلق خاصی به ایشان دارند و نمی‌توانند از خودشان جدا کنند، به این جهت راضی نبودند (به) سلطنت ایشان. می‌خواستند محمد حسن میرزا را سلطان بکنند (و) تاج و تخت سلطنت را به ایشان واگذار فرمایند حضرت اقدس اصرارْ (کردند) آخر سر سلطنت را واگذار به سلطان احمد میرزا کردند. گویا روز دوشنبه یا سه(شنبه) تاجگذاری بکنند.

باری حضرت اقدس آمده صرف نهاری کرده، مجدالدوله رفت. طرف عصر هم حضرت اقدس استراحت کردند، من هم با ظل‌السلطنه در باغ راه می‌رفتم. قدری روزنامه نوشته، نماز خواندم. در شهر در مجلس از قراری که می‌گویند خیلی شلوغ است. بعد روسی خان آمده از شهر صحبت می‌کرد، می‌گفت که: «عکاسخانه من را قشون دولتی چاپیدند، اغلب از دکان‌های ارامنه را هم اسباب‌هایش را برده‌اند.» بعد می‌گفت دیروز برای سلطنت قرعه کشیده بودند، تمام به اسم سلطان احمد درآمده است. او سلطان است (و) عضدالملک نایب‌السلطنه. سایر وزراء که ننوشتم اینست که: ناصرالملک رئیس‌الوزراء و وزیر خارجه ولی برایش یک نایب معین کرده(اند) تا از لندن بیآید. سردار منصور وزیر تلگراف و پست.

باری بعد از شهر موثق‌الدوله و موثق‌الملک آمدند از جانب ملت و نایب‌السلطنه و وزراء، برای این که سلطان احمد شاه را از سفارت خارج بکنند (و) ببرند سلطنت‌آباد، برای این که فردا وزراء بروند (و) سلطنت او را به او اعلان بکنند (و) تبریک بگویند.

باری در باب این کار خیلی گفت‌وگو شده، بعد حضرت اقدس (کامران میرزا) شاه را راضی کردند (و) اگر راضی نمی‌شد، سلطان دیگری معین می‌کردند. صحبت‌هایشان را کرده، قرار شد که فردا سلطان احمد شاه به سلامتی و اقبال برود به سلطنت آباد و سایرین هم از شهر بیایند به حضورشان مشرف بشوند.

باری غروب با اقتدارالسلطنه سوار شده آمدم به کامرانیه.

یکشنبه ۲۹ شهر جمادی‌الآخری ۱۳۲۷

برخاسته، سوار شده آمدم به سفارت روس به حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، کسی نبود به جز شاهِ تازه و شاه معزول و ملکه. خواهر شاه، زن فرمانفرما هم آمده بود به دیدن شاه سابق، برادرش.

باری وزیر مختارها اغلب بودند. کالسکه حاضر کرده، موثق‌الملک، دبیرالسلطان، آمدند که شاه را ببرند. سوار قزاق، روس، و هندیِ انگلیس هم حاضر شده بودند. جمعی هم از وزراء از شهر رفته به سلطنت آباد (و) منتظر قدوم شاه هستند.

باری بعد بندگان اعَلیحضرت سلطان احمدشاه بیرون آمده با کمال متانت سوار به کالسکه شدند، موثق‌الملک دمِ در کالسکه رفته، عرض کرد که: «اگر اجازه می‌فرمایند من بیآیم توی کالسکه، یا این که سوار بشوم؟» شاه با کمال تغیر فرمودند: که: «تو بایست سوار بشوی» و کالسکه راه افتاد. آدم‌های شاه، سپهسالار، مجلل‌السلطان، مختارالدوله، لقمان و و و عبدالله خان خواجه بنا به گریه گذاردند، چشم‌های جهانی را گریان (کردند) و بنای گریه گذاردند.

باری قدری آنجا ایستاده با آقا میرزا آقا خان صحبت کرده، حاجی امین‌الخاقان از شهر تشریف آوردند، زیارتشان کرده، صحبت می‌کردند، از وضعِ چند نفر مجاهدین (که) در منزل ما هستند (و) از آن‌ها پذیرائی می‌کردند.



والاحضرت اقدس عضدالملک قاجار نایب‌السلطنه

روسی خان می‌گفت: «دیروز برای سلطنت قرعه کشیده بودند، تمام به اسم سلطان احمد درآمده‌است . او سلطان است و عضدالملک نایب‌السلطنه.

الحمدلله، شکر خدا بـه مـنزل‌های مـن آسـیبی نـرسیده است، مگـر قـدری از شیروانی‌ها (که) خراب شده است. چند نفر از سربازهای سیلاخوری از طرف خانه‌های والی حمله آورده بودند رو به منزل‌های ما، تا توی طویله هم آمده بودند، بعد کشته شده بودند. آدم زیادی از قشون دولتی پشت خانه‌های ما کشته (شده) است. از آن طـرف حمله خوبی آورده بودند.

باری سپهدار با حاجی علیقلی خان آمده بودند امروز منزل ما جمام. باری قدری از این صحبت‌ها کرده، بعد آمدیم به اطاق‌های حضرت اقدس نشسته، قدری روزنامه نوشتم.

شکایتی که دارم از بدی قلم قلمدان است. هر کس ازرجال درشمیرانات(هستند) رفتند به شهر.

بعد حضرات که رفته بودند با شاه به سلطنت‌آباد، مراجعت کردند. شـرح حـال رفتن شاه به سلطنت‌آباد اینست: در شهر عـضدالمـلک، نـایب‌السـلطنه، مـوثق‌الدوله، علاءالدوله، علاءالملک، آقا سید محمد برادر امام جمعه، پسرهای آقا سید عبداللـه، مهندس‌الممالک با جمعی آمده بودند برای تهنیت (و) تبریک سلطنت. بـاری خـطابه مفصلی خوانده خطابه را هم نظام‌الملک خوانده بود. بعد تمام تبریک گفته، شاه هـم نطقی که فرموده بودند این بود که«خداوند توفیق بدهد.»

شاه در سلطنت‌آباد توقف کرده، بعد حضرات نهاری خورده، رفته بودند به شهر.

سوار شده آمدیم به شهر. دمِ درِ مجلس که رسیدیم از اول خیابان تا جلو خان از جمعیت راه نبود که درشکه عبور کند. تمام مردم به بازوهایشان یک پارچه قرمز بسته بودند. مجاهدین هم غرق آهن و فولاد بودند. اغلب مردم هم که به بازوهایشان علامت قرمز نبسته بودند به جلیقه‌هایشان یک چیزی قرمز بسته بودند یا به سرداری‌هایشان.

بـاری به هـزار زحـمـت رفتـه،وارد منـزل شدیـم. به قـدر پنجـاه نفـر مجـاهدین از قفقـازی (و) تنکـابنی و غیـره بودنـد. بـاری رئیس این مجاهدین کـه در مـنزل مـا

هستند میرزا علی خان است.

(او را) سرتیپ می‌گویند. اغلب آمده با ما دست داده، تعارف کردند، شام و نهار هم از منزل ما برای ایشان می‌برند. باری رفتم اندرون از کلفت‌ها احوالپرسی کرده، الحمدلله خانه، در ظل رأفت حضرت احدیت محفوظ مانده ولی شیروانی‌ها به کلی خراب شده، شیشه یکی دوتا چهلچراغ شکسته، گلوله توپ زیادی به در و دیوار زده‌اند. مثل این است که «علی خان»[۱] که از طرف دوشان‌تپه جنگ می‌کرده، تمام گلوله‌ها را مخصوصاً به منزل‌های من زده است. بسیار بسیار حمد خدا را به جای آوردم، ولی جای آبادی نگذاشته است.

از پائین بیرونی هم یک در رو به باغ باز کرده بودند. از آنجا رفتیم مجلس، اینجا هم جمعیت زیادی بود از سادات و غیره، هنگامه بود.

باری رفتیم بالا، آنجا دیگر راه نبود. عضدالملک نایب‌السلطنه، عین‌الدوله، نیرالدوله، حاجی علیقلی خان وزیر داخله، بودند. اقبال‌الدوله و حشمت‌الدوله.

اگر بخواهم شرح بدهم نمی‌شود. هر کس را بخواهید بود. مجاهدین هم با تفنگ و ده تیر در باغ راه می‌رفتند. شجاع‌السلطنه هم یک تفنگ گرفته بود.

باری رفته با سپهدار روبوسی کردم، با حاجی علیقلی خان روبوسی کردم، حضرات رفتند به منزل‌هایشان.

سپهدار با حاجی علیقلی خان امشب مهمان موثق‌الدوله هستند، فرستاده بودند پیش من که شما هم بیآئید اینجا. باری رفتم. دو سه نفر مجاهد با من آمده جلو افتادند، ما را با تشریفات بردند.

آنجا، سپهدار، حاجی علیقلی خان (و) سردار ناصر بودند، بعد هم نیرالدوله با حشمت‌الدوله آمدند.

معلوم شد که: امشب می‌خواستند شاه را ببرند به کامرانیه، شب را آنجا باشد.

۱ـ ارشدالدوله

چون در کامرانیه بیرق روس زده‌اند، ملت راضی نشده، قبول نکرده‌اند.

نیرالدوله (که) برای این کار و گویا دو سه مطلب دیگر رفته (سفارت روس) بودند شاه سابق را ملاقات کرده، مطالب خودشان را انجام داده، مراجعت کرده بودند، قدری نشسته رفتند.

تمامش را مشورت (برای تعیین) وزیر خارجه می‌کردند که کی را برای این کار معین کنند.

گویا ناصرالملک (را) خواسته‌اند ولی هنوز جواب تلگرافی‌اش نیآمده است. مستوفی‌الممالک را هم وزیر مالیه کرده‌اند. وزیر اکرم را هم می‌گفتند که بایست از جانب سپهدار حاکم طهران کرد. موثق‌الدوله هم وزیر دربار شد. کارها تماماً با این دو نفر است.

باری تا ساعت چهار و نیم آنجا بوده، شام صرف کرده، با مجاهدین آمده منزل، شکر خدا را به جای آورده استراحت کردم.

در باب شرح جنگ: قشون دولتی‌ها هیچ جنگ نکرده‌اند، تمامش مشغول چپاول بوده‌اند. یعنی سیلاخوری و ماماقانی تا پشت منزل ما و توی طویله ما برای چپاول آمده بودند ولی هیچ کدام جان به در نبرده‌اند. تمام کشته شده(اند). در دورو حوالی ما تماماً کشته بوده است که روی هم افتاده بوده‌اند. سایر قزاق‌ها و بختیاری‌ها یک مقداری جنگ کرده، باقی مشغول چپاول بوده‌اند. در واقع هیچ جنگ نکرده‌اند. خانه‌های مجدالملک (و) مبشرالدوله را چپو کرده(اند).

باری برادر حاجی علیقلی خان را که گفته بودند کشته دَروغ بوده است. منتصرالدوله هم صحیح و سالم است، یپرم هم رئیس نظمیه پلیس است.

دوشنبه غره شهر رجب ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه (عضدالملک) در عمارت ابیض جلوس کرده بودند.



(سواد دستخط جهانمطاع)
(اعلیحضرت همایونی)

جناب مستطاب اشرف نایب السلطنه — از آنجائیکه خداوند متعال نعمت سلطنت بما عطا فرمود و وجود مارا در حفظ ناموس اسلام ظل عاطفت خود قرار داد بشکرانه این نعمت عظمی باید هر چه زودتر خاطر خطیر ملوکانه ما در نظم امورات مملکت و آسودگی ملت و نشر عدالت که بواسطه تشکیل مجلس شورای ملی خواهد بود ساعی باشد لهذا مقرر میفرمائیم که همین دستخط مارا بجنابان وزیر جنگ و وزیر داخله ارائه داده در تشکیل مجلس شورای ملی و سنا که از تمام امورات لازم و بحال ملت مفید تراست اقدامات مجدانه نمایند و از طرف ما بعموم ملت که فرزندان ما هستند بگوئید که انشاءالله خداوند عمری کرامت فرماید جبران خدمات چندین ساله شماها را خواهم فرمود

غرة شهر رجب المرجب ۱۳۲۷

(سلطان احمد شاه قاجار)

(رئیس مطبعه شاهنشاهی عبدالله قاجار)

فرمان انتخابات مجلس شورای ملی و سنا به امضای سلطان احمدشاه قاجار
این فرمان در چاپخانه شاهنشاهی که تحت نظر عکاس معروف عبدالله قاجار
بود به طبع رسیده است.



یپرم‌خان ارمنی

اغلب از مردم متملّق نوع ماها با مجاهدین روبوسی می‌کردند و دست و پایشان
را می‌بوسیدند. بیشتر مردم دست یپرم را می‌بوسیدند.



بعد از برهم خوردن سلام بندگان همایونی بسیار دلتنگی کرده گریه می‌کردند
رفتندبه هرطوری بود ساکتش بکنند، چون برای پدر و مادرش دلش تنگ شده.

محقق السلطنه هم سرایدار باشی شد. دسته دسته می‌آمدند تبریک به عضدالملک نایب السلطنه می‌گفتند. توپخانه را هم دادند به ساعدالدوله برادر سپهدار. از شاهزادگان، وزراء، اعیان، اشراف و سردارها،دیوانخانه پر بود. هر وقت سپهدار حرکت می‌کرد مجاهدین با اوحرکت می‌کردند تا توی اطاق هم با او می‌آمدند. بعد آمدیم منزل صرف نهار کردیم. بعد سوار شده رفتم رو به درِ خانه، در میدان گاهیِ جلویِ مجلس راه نبود که آدم عبور کند. دو عراده توپ در مجلس است که از سردارارشد گرفته‌اند.

سه‌شنبه ۲ شهر رجب ۱۳۲۷

سوار شده رفتیم به درِ خانه. نایب‌السلطنه. عین‌الدوله، نیرالدوله، مجدالدوله، اقبال‌الدوله، موثق‌الدوله (و) هر کس را که می‌خواستید بود از وزراء، امراء، اعیان، سردارها، اهل نظام، اهل قلم، از بزرگ و کوچک. به قدری در دیوانخانه جمعیت بود که راه نبود. هیچ وقت دیوانخانه را در این مدت به این شلوغی ندیده بودم مگر در ایام شاه شهید، بعد از شهادت شاه شهید. مجاهدین هم در توی باغ پر بودند. اجزا (و) عمله خلوت شاه شهید (و) شاه مرحوم و محمد علی شاه پر بودند به طوری که راه نبود.

نایب‌السطنه با جمعی در زیر موزه نشسته بودند. فرمانفرما هم که وزیر عدلیه است، بود. سایر مردم هم دسته دسته راه می‌رفتند. اغلب خوشحال بودندو تمام‌صحبت‌ها از عزل شاه بود و نصب سلطان احمد شاه.

امروز عصری سه ساعت به غروب مانده هم بندگان همایونی به شهر خواهند آمد. تمام مردم خوشحال و بشاش بودند. اغلب مردم رفته منزل‌هایشان، صرف نهار کرده مراجعت کردند. من هم نان و پنیر و انگور فرستادم آوردند خوردیم. تا عصری که مستقبلین رفتند تا دم عشرت‌آباد. سه ساعت به غروب (اعلیحضرت) وارد شدند. تمام مجاهدین دم دروازه رفته بودند جلو. معزالسلطان، اقتدارالسلطان، منتصرالدوله، یپرم،

رفته بودند جلو (و) با شاه آمدند.

در خیابان‌ها جمعیت زیادی ایستاده بودند. زن و مرد و پیر و جوان. صدای زنده باد، زنده باد بود که به هوا بلند بود. خیلی با تجمل و تشریفات ورود کردند. سوار زیادی هم چه با شاه بود و چه از بختیاری‌های سردار اسعد وزیر داخله در سر راه شاه ایستاده بودند. توپ زیادی شلیک کرده، نقاره‌خانه زدند.

اجزای وزارتخانه‌ها (و) سایر ادارات از وزارت خارجه، عدلیه، مستوفی‌ها، لشکرنویس‌ها (و) مردم متفرقه زیادی بودند. گاردی‌های من، یک دسته موزیک مخصوص با موزیک علاءالدوله ایستاده بودند زیر اطاق برلیان. دم حوض دو تا قالیچه انداخته یک صندلی طلاگذراده بودند. تمام طبقات ایستاده بودند: نایب‌السلطنه، عین‌الدوله، نیرالدوله (و) شاهزادگان ایستاده بودند، بندگان همایونی تشریف آورده با لباس رسمی، جقّه زده بودند، حمایل انداخته، تمثال حضرت امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه را زیب سینه خود کرده بودند، ولی گلوی مبارکش را بغض گرفته بود و می‌خواستند گریه کنند ولی به قدری برازنده بود که حد نداشت. نایب السلطنه از قول شاه از تمام احوالپرسی فرمودند، بندگان همایونی پرسیدند که «یپرم» کدام است؟

سپهدار و نایب‌السلطنه عرض کردند: سی کرور نفوس ایران از صمیم قلب شاه‌پرست هستند، به جان و دل شکر می‌کنند، نعمت بزرگی برای شما است که الحمدلله به این سن، پدر سی کرور نفوس هستید، تمام مردم شاه‌پرست هستند. تمام نطق‌ها را سپهدار می‌کرد. بعد رؤسای مجاهدین را معرفی کرد. شاه به هر کدام سری جنباند، بعد سلام زده در واقع سلام بر هم خورد. آنوقت مجاهدین با هم بنای روبوسی را گذاردند. دست می‌زدند، به هم تبریک می‌گفتند. اغلب از مردم متملق نوع ماها با مجاهدین روبوسی می‌کردند. رؤسای مجاهدین را دست و پایشان را می‌بوسیدند. مخصوصاً نظام‌السلطان و شجاع‌السطنه سردار. سایرین هم یاد گرفته کارها می‌کردند. وکلا هم

آنچه بودند یعنی در شهر طهران از سابق بودند حضور داشته، بیشتر مردم دست پیرم را می‌بوسیدند. بعد قدری موزیک زدند، نایب‌السلطنه، سپهدار، وزیر داخله، عین‌الدوله، نیرالدوله، فرمانفرما، تمام آمده زیرا اطاق ابیض نشستند، ظل‌السلطنه هم در رکاب مبارک آمده بود. اعتضادالسلطنه برادر شاه هم آمده بود. نیم ساعت به غروب مردم متفرق شدند. من با آصف‌السلطنه سوار شده آمدم به منزل. صنیع‌الدوله هم وزیر علوم و معادن شده است. وزیر اکرم هم از جانب سپهدار حاکم طهران شده. باری آمدم منزل، نماز خوانده، استراحت کردم.

دستخط شاه و یک اعلان (از) وزیر داخله چاپ شده است، که سوادش (را) بعدها خواهم نوشت.

بعد از برهم خوردن سلام بندگان همایونی بسیار دلتنگی (کرده) گریه می‌کردند. رفتند به هر طوری بود ساکتش بکنند.

باری چون برای پدر و مادرش دلش تنگ شده.

باری از فردا شب هم دو شب چراغانی است. فردا عصری هم سلام عام در تخت مرمر است با لباس رسمی.

دم در مجلس هم جمعیت زیادی بوده است. تماماً اظهار خوشوقتی می‌کردند.

مجاهدین هم در توی باغ دیوانخانه راه می‌رفتند، گردش می‌کردند، لب حوض نشسته دست و رویشان را می‌شستند. برای من خیلی تماشائی بود، که چندین جور این دیوانخانه را دیده‌ام.

حاجی امین‌الخاقان می‌گفت: نایب‌السلطنه، مستوفی‌الممالک (و) جمعی ماندند. سپهدار (و) وزیر داخله هم شب را گویا با چند نفری در دیوانخانه بمانند. به مبارکی ماه را هم دیدیم.

دیروز در وقت سلام مردم می‌خواستند بیایند توی باغ، مانع شدند نزدیک بود مفسده‌ای روی بدهد.

چهارشنبه ۳ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

پنج ساعت به غروب مانده لباس رسمی پوشیده، رفتیم برای دیوانخانه سلام. جمیعت زیادی بود از هر قبیل با لباس رسمی- نایب‌السلطنه، عین‌الدوله، نیرالدوله (و) تمام شاهزادگان (و) وزراء (و) امراء (و) اعیان (و) اشراف، اجزای وزارتخانه‌ها، وکلا، صاحب‌منصب‌ها(ی) افواج قزاق و مجاهدین جمع بودند. عکاس زیادی، ایرانی (و) فرنگی و ارمنی با دوربین‌ها مشغول عکس برداشتن بودند. بعد قشون آمده سلام مرتب شده، حاجی میرزا احمدخان پسرمرحوم‌اتابک هم‌امروز «ایشک‌آقاسی‌باشی» شده است.

خلاصه سلام با شکوهی شد، ولی به قدری جمعیت بود که در باغ راه رفتن ممکن نبود از شدت ازدحام.

نایب‌السلطنه، عین‌الدوله، نیرالدوله، موثق‌الدوله، یمین‌الدوله، عضدالسلطنه، اعتضادالسلطنه، برادر شاه، سایر شاهزادگان،مؤیدالدوله، شعاع‌الدوله در توی اطاق بودند. توی اطاق‌ها هم راه نبود، از بس که جمعیت بود.

سپهدار هم سرِ نظام ایستاده بود، زیر دستش سردار کل، زیر دست او من. بعد سایر سردارها ایستاده بودند، ولی بسیار بی‌ترتیب بود، برای این که از زیادی جمعیت ترتیبش از جمله محالات بود. همه به هم ریخته بود. اغلب از سردارها که در باغشاه بودند، امروز نبودند.

باری بعد بندگان همایونی تشریف آوردند به سریر سلطنت جلوس کردند (و) این نطق را کردند، بسیار خوب و بلند:

«به شکرانه این عطیه خداوندی امیدواریم که موفق بشویم در اصلاح امورات مملکت و اجرای خیر به ملت.»

باری خطیب خطبه خواند، شمس‌الشعراء شعر خواند.، هر چه شیپور کشیدند،توپ نیانداختند، برای این که صدا نمی‌رفت از بس که جمعیت بود، چه در

دیوانخانه، چه در تخت مرمر.

اول بنا بود سلام در تخت مرمر بشود. بعد در دیوانخانه شد. باری در خیابان الماسیه هم از بس که جمعیت ایستاده بود، صدای تیر نمی‌رفت. بعد از یک ساعت آنوقت چند تیر توپ (انداختند).

باری مجاهدین سخت ایستادند (که) بندگان همایونی نباید برود به شمیران.

بعد سپهدار، سردار کل، من (و) سردار مؤید رفتیم توی اطاق شرفیاب شدیم، بما اظهار مرحمت فرمودند. یپرم، معزالسلطان با منتصرالدوله (و) سایر مجاهدین در توی اطاق برلیان بودند. بعد شاه تشریف بردند اندرون. خلاصه مجاهدین سخت گفتند که ما نمی‌گذاریم شاه برود (به) شمیران، بایست تشریف داشته باشند. امشب و فردا شب هم شهر را آئین خواهند بست (و) چراغان خواهند کرد (و) جشن خواهند گرفت. باری نایب‌السلطنه، عین‌الدوله، فرمانفرما، سپهدار، سردار اسعد وزیر داخله، سردار منصور با مجاهدین خیلی خلوت کردند. شاه هم اظهار دلتنگی می‌کرد، می‌خواست برود. باری گریه‌زیادی‌فرموده گفته بودند که: «من سلطنت نمی‌خواهم به پدر من چه کردند که به خود من بکنند، می‌خواهند خودشان سلطنت بکنند اسم من را بدنام می‌کنند. این چه سلطنتی است که آدم اختیار چیزی را ندارد» بعضی حرف‌های خوب زده بودند.

باری آمدیم زیر موزه نشسته، نایب‌السلطنه، عین‌الدوله، نیرالدوله، مؤیدالدوله، شعاع‌الدوله، سپهدار نشسته صحبت می‌کردند.

اغلب از دسته‌جات قشونی (و) اداره‌جات آمده پیش نایب‌السلطنه تبریک گفتند، بعد زیر اطاق برلیان را فرش کرده، نشستند، بعد من خسته شده، آمدم منزل رفتم حمام.

نیم ساعت به غروب سوار شده، راندم برای شمیران. یکسر آمدم زرگنده حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، عزالدوله، ظل‌السلطنه، اقتدارالسلطنه بودند. شب را در همانجا مانده صحبت می‌کردیم. در سفارت هم خلوت است.

بعضی از سیلاخوری‌های بیچاره هم دم در خیابان زرگنده چادر زده سرگردان هستند.

در خدمت محمدعلی شاه هم به جز چند نفری دیگر کسی نیست.

پنجشنبه ۴ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

با ظل‌السلطنه سوار شده آمدیم به کامرانیه. رفتم خدمت سرکار معززالملوک و برادر خاصه خانم رسیدم. عصری قدری روزنامه نوشتم (و) تمام را در اندرون بودم. صحبت از هر طرف بود.

امیر مفخم هم با سوارهای بختیاری‌ها در صاحبقرانیه، هستند؛ توپ و قورخانه زیادی باخودشان دارند(و) به شاه سابق فحش می‌دهند، معلوم نیست که چه خیال دارند.

باری «یپرم» باسیصد سوارآمده.بیشتر این‌قورخانه که‌دارنداز سلطنت‌آباد برده‌اند.

حاجی علیقلی خان سردار اسعد هم کاغذی به امیر افخم نوشته است (و) مهربانی کرده است (که) با هم اصلاح بکنند. تفنگ زیادی بختیاری‌هایِ امیر مفخم می‌انداختند.

باری ظل‌السلطنه تشریف بردند، من آمدم اندرون.

از قراری که گفتند: امروز خانه مجلل‌السلطان را تاراج کردند.

جمعه ۵ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

صبح بعد از شکر خالق مهربان و دعاهای روز جمعه، رفتم اندرون بعد یکمرتبه، همهمه شد. گفتند بندگان همایونی السلطان احمد شاه تشریف آوردند. رفتم شرفیاب شدم، اظهار مرحمت فرمودند. موثق‌الملک، عضدالدوله (و) لقمان‌الممالک در رکاب مبارکشان بودند.

از قصر قجر تا اینجا سواره آمده، سوارِ قزاق زیادی هم در رکاب مبارکشان بود. تشریف بردند، اندرون خدمت سرکار سرورالدوله، من با عضدالدوله (و) لقمان (و)

موثق‌الملک آمدیم توی آلاچیق نشسته، مشغول پذیرائی شدم. عضدالدوله رفت به مبارک‌آباد (ولی سایرین) ماندند. من رفتم اندرون استراحت کنم.

بندگان همایونی توی اندرون، طرف اطاق‌های سرکار خاصه‌خانم‌واندرون‌های حضرت اقدس با پسرهای حضرت اقدس مشغول بازی بودند. سوار الاغ شده، بازی می‌کردند (و) الاغ‌دوانی می‌کردند. گاهی هم می‌آمدند پیش ما عصرانه میل می‌کردند (و) صحبت می‌فرمودند. ماشاءالله با کلاه جقه خیلی قشنگ شده بودند. دو ساعت به غروب هم اسب سوار شده، توی باغ گردش می‌کردند.

باری از اخباراتی که می‌گفتند: چراغانی دیشب و پریشب (که) خیلی مفصل و باشکوه بوده است، امشب هم هست. باری دیشب در باب همایون آتش بازی خوبی بوده است، خیلی مفصل و با شکوه. مردم اتصالاً دست می‌زدند و فریاد زنده باد می‌کشیدند. به طوری بوده است (که) اغلب مردم می‌رقصیده‌اند.

بندگان همایونی هم خودشان تشریف آورده بودند. نایب‌السلطنه، موثق‌الدوله (و) جمعی دیگر بوده‌اند. سپهدار و وزیر داخله هم رفته بودند در خیابان‌ها گردش برای تهنیت در بانک‌ها.

باری خانه مجلل را هم که گفتند غارت کرده‌اند، غارت نکرده‌اند. هر چه در آنجا بوده است، گفتند: بیشترش اسباب‌های دولتی است، آورده‌اند (و) در اداره گذارده‌اند.

باری یک ساعت به غروب سوار شده رو به شهر آمدم، رفتم زرگنده حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، در پیش شاه سابق بودند.

امروز جشن ملی عثمانی‌ها بود، یعنی روزی است که آنهامشروطه شده(اند).در سفارتخانه شمیران عید گرفته بودند.

شنبه ٦ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه، عین‌الدوله، نیرالدوله، شعاع‌الدوله، اقبال‌الدوله، بهرام میرزا، سپهدار، وزیر داخله، نظام‌السلطنه (و) جمعی در زیر موزه نشسته بودند و مشغول کار بودند، ولی سایر مردم هر کس را بخواهید دسته دسته در توی باغ نشسته صحبت می‌کردند (و) راه می‌رفتند. غوغای غریبی بود. باری به عین همان زمانی که ناصرالدینشاه را شهید کرده بودند (و) هنوز مظفرالدینشاه از تبریز نیآمده بود (و) مردم تماماً در دیوانخانه جمع میشدند (و) دسته دسته راه می‌رفتند (و) سرگردان بودند (و) هر کس در فکر کاری بود. تماماً کار می‌خواستند (و) هر کس آن زمان را دیده باشد، خواهد فهمید.

باری من هم بیخود این طرف و آن طرف می‌رفتم.

از اخباری که امروز رسمی شده این است که: حاجی معین‌السلطان به لقب حاجب‌الدوله و فراش‌باشی ملقب شده، مجدالملک هم حاکم مازندران شده، خمسه هم بهم خورده، شلوغ شده است.

آخوند ملا قربانعلی (در زنجان) هم سر بلند کرده، چندین نفر مجاهد را کشته، گفته است که این حرف‌ها که من می‌شنوم ضدیت دارد با مذهب ما که کسی با ارمنی معاشرت بکند (و) ارمنی مسلمان را بکشد (و) روی مسلمان تف بیاندازد، دست ارمنی را ببوسند.

باری رفتیم درِ باغ، دمِ گالری نشسته، موثق‌الدوله وزیر دربار، حشمت‌الدوله، سردار مؤید، حاجی امین‌الخاقان، حاجب‌الدوله جدید، آجودانحضور، جلال‌الملک، عین‌السلطان بودند. مدتی صحبت کرده، صرف نهار کردیم، بعد از نهار با حاجب‌الدوله آمدیم دربار، پیش سپهدار، (و) وزیر داخله، آنجا هم وکلا بودند (و) وزراء را خواسته (بودند که) در باب مطلبی مذاکره بکنند.

باری بعد آمده سوار شده آمدیم منزل. استراحت کردیم. عصری برخاسته قدری روزنامه نوشتم. اسباب‌ها که از خانه مجلل‌السلطان برده‌اند، گویا سفارت روس سخت ایستاده مطالبه می‌کند.

نیم ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم به در خانه. نایب‌السلطنه، سپهدار، وزیر داخله، مستوفی‌الممالک (و) سایر وزراء (و) امراء (و) اغلب از مردم در خانه بودند. یک کمیسیونی از وکلا و وزراء تشکیل یافته برای اصلاحات (وَ) با نایب‌السلطنه مشغول مذاکرات بودند.

موثق‌الدوله، فرمانفرما، (و) نوّاب امروز عصری رفته‌اند پیش شاه سابق. موثق‌الدوله از جانب شاه حالیه، فرمانفرما از جانب نایب‌السلطنه و هیأت وزراء، نواب هم از جانب ملت رفته بوده‌اند پیش محمد علی میرزا که شاه سابق باشد، که جواهرات دولتی را از او بگیرند. یعنی اثاث‌سلطنتی را بگیرند. جواهرات را هر کجا گرو گذارده است، اقرارکندتا پس بگیرند. مطلب دوم اینکه: زودتر از ایران برود. گویا یکی دو مطلب دیگر هم بوده است که من درست تحقیق نکرده‌ام. مطلب دیگر برای جواهرات دولتی بوده است که بایست تحویل بدهید (و) هر چه تفریط کرده‌اید بایست از غرامتش بر بیآئید.

سالی هم پنج هزار لیره برای محمد علی شاه مواجب قرارگذارده‌اندوگفته‌اند:هر چه از این مواجب برای ملت اعانه بدهید، اسباب تشکرات برای ملت خواهد شد.

محمد حسن میرزا (را) هم برای ولیعهدی می‌خواهند (که) موقتی ولیعهد باشد، تا خداوند به شاه اولاد بدهد.

باری معین‌الدوله حاکم خمسه شده، با سوار می‌رود. (با سوار) بختیاری می‌رود آنجاها را نظم بدهد، چون ملا قربانعلی خیلی آنجاها را مغشوش کرده است. معتمدالدوله حاکم همدان شده است.

یکشنبه ۷ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

رفتم پیش سپهدار، دیدم توی باغ دمِ نارنجستان با وزیر داخله نشسته است.

نظام‌السلطنه می‌رود باز به کرمان. ترتیب کار او را می‌دهند. وزیر دربار هم با سایر مردم در خیابان‌ها راه می‌رفتند. جمعیت زیادی توی باغ راه می‌رفتند ـ نایب‌السلطنه، عین‌الدوله، نیرالدوله، شعاع‌الدوله، مجدالملک، فخرالملک، سردار کل، حشمت‌الدوله، مستوفی‌الممالک، تمام در زیر موزه نشسته صحبت می‌کردند و مشغول کار بودند. بعد رفتم در گالری صرف نهار کردم، حاجب‌الدوله هم بود.

عصری رفتم به خانه عین‌الدوله. گفتند درِ خانه است. غروب آمدم به درِ خانه. دیدم عین‌الدوله، نیرالدوله، اقبال‌الدوله دارند می‌آیند بیرون.

شاهزاده اکبر میرزا پسر حضرت اقدس ظل‌السلطان که فرنگستان بودند امروز تشریف آورده (بودند)، ملاقات شد.

نایب‌السلطنه با اجزای کمیسیون مشغول مذاکره بودند بعد بهم خورد. یک مجلس عالی است (و) یک کمیسیون اصلاح (که) همه روزه منعقد می‌شود. شب‌ها هم همه شب نایب‌السلطنه، فرمانفرما، سپهدار، مستوفی‌الممالک، وزیر داخله، محقق‌السلطنه، وزیر دربار، علاءالدوله (و) مجاهدین زیادی با بختیاری‌های زیادی در ایوان خانه می‌خوابند ولی امشب را دیگر می‌روند به خانه‌هایشان.

ناصر دیوان که یکی از اجزای سپهدار است رئیس ذخیره شده، امیر سیف‌الدین هیم رئیس مخزن. آمدم به پارک ظل‌السلطان دیدنِ اکبر میرزا، نبود.

دوشنبه ۸ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه، وزیر داخله، اقبال‌الدوله، صدرالسلطنه، حشمت‌الدوله، نظام‌السلطنه، وزیر دربار، حاجب‌الدوله، میرزا عبدالله خان، پسر مرحوم

اتابک،میرزا احمد خان، وزیر تشریفات (و) جمعی دیگر بودند.

توی باغ هم آدم‌های متفرقه زیاد بود (و) دسته دسته راه می‌رفتند (و) صحبت می‌کردند، بعضی‌ها نشسته (و) بعضی‌ها ایستاده.

باری سپهدار هم از دیروز تا به حال ناخوش شده است؛ حال ندارد (و) در خانه‌اش است.

موثق‌الدوله، حاجب‌الدوله، وزیر تشریفات حشمت‌الدوله، رفتند سلطنت‌آباد. بندگان همایونی سلطان احمد شاه در سلطنت‌آباد است ولی شب‌ها می‌رود به کامرانیه. حضرت ملکه جهان که ملقب به مهدعلیا شده است، دو سه شب است در کامرانیه است. برای ملاقات شاه آمده است.

اقبال‌السلطنه ماکوئی، شجاع‌الدوله، سردار مقتدر، رحیم خان سردار نصرت، هر کدام برای خودشان استعدادی جمع کرده مالیاتی می‌گیرند (و) برای خودشان هستند. نظرخان فتح لشکر هم درلرستان مشغول‌است و تانهاوند و بروجرد را تصرف کرده است.

ملا قربانعلی هم در خمسه ارمنی (و) مجاهد زیادی راکشته است. ایل قشقائی هم در شیراز سربلند کرده‌اند. این حرف‌ها در شهر شهرت دارد و حالا راست یا دروغ معلوم نیست. گویا خیلی جاها اغتشاش است.

عصری برخاسته، نماز خوانده، قدری روزنامه نوشتم، هوا هم بسیار گرم است. امیرمکرم لاریجانی هم دیروز با مجاهدین زیادی آمده است. مفاخرالملک را هم در بین راه گرفته(اند). با لباس مبدل می‌خواسته است فرار کند، برود به روسیه، شرح گرفتنش را بعد خواهم نوشت.

عصری با بشیر حضور سوار شده رفتیم به پارک ظل‌السلطان دیدن اکبر میرزا، نبود. از آنجا رفتیم منزل سپهدار، احوالپرسی کرده آمدیم درِ خانه. نایب‌السلطنه (و) سایر مردم در دیوانخانه بودند.

مــوثق‌الدوله وزیــر دربـار و مـیرزا احـمد خـان وزیـر تشـریفات، حشـمت‌الدوله و حاجب‌الدوله که رفته بودند به سلطنت‌آباد مراجعت کرده بودند. صـحبت مـی‌کردند. رفته بوده‌اند حضور همایونی شرفیاب شده بودند. بندگان همایونی شب‌ها در کامرانـیه هستند (و) روزها تشریف‌فرمای سلطنت‌آباد می‌شوند.

بندگان همایونی فرموده‌بودندکه نفاق بداست، خوب‌است ازمیانه مردم برداشته شود.

سه‌شنبه ۹ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه، وزیر داخله، مؤیدالدوله، مشیرالدوله، سالارالسلطنه، ضرغام‌السلطنه، سایر بختیاری‌ها. بهاءالدوله، پسـر وزیـر داخـله سـردار بهادر که دو سه روزاست آمده،نظام‌السلطنه،مجدالملک،معتمدالسلطنه، (و) جمعی بودند.

سپهدار هنوز ناخوش است (و) هنوز بیرون نیآمده است.

باری خواهر معتمدالدوله که زن رکن‌السلطنه بود، او را مطلقه کرده است.

امروز صنیع حضرت (و) مفاخرالملک را در عمارت خورشید استنطاق می‌کردند.

امروز درِ خانه نسبتاً خلوت بود، چندان جمعیت نبود. باز مـردم یـواش یـواش دارند مأیوس می‌شوند. اعلان نوشته‌اند. بلیط چاپ کرده‌اند بـرای انـتخاب وکـیل. در بعضی نقاط تعرفه می‌گیرند که وکیل معین بکنند. مردم مشغول این کار(ها) هستند. سایر «کمسیون»ها هم مشغول کار هستند. مجلس عالی هم که در دیوانخانه کار می‌کنند.

باری بعد سوار شده رفتم به دَرِ خانه. نایب‌السلطنه، عین‌الدوله، نیرالدوله، وزیر داخله، فرمانفرما، اغلب از وزراء، و وکلای کمیته‌ها بودند. سپهدار هم عـصری آمـد. باری من رفتم زیر عمارت ابـیض نشسـته، سـردار مـؤید، امـیرنظام، آصـف‌السـلطنه، اجلال‌السلطنه، حاجی امین‌الخاقان (و) آجودان حضور بودند.

شاهزاده وزیر دربار هم که با نواب رفته بودند به شمیران. سلطنت‌آباد، بعد رفته

بوده‌اند (به) زرگنده پیش شاه سابق برای گرفتن جواهرات. گویا حضرات را نپذیرفته قرار به فردا گذاشته‌اند.

قدری با امیر مکرم صحبت کردم، شرح گرفتن مفاخرالملک را می‌گفت، که میان «بوم هن» و «شمس آباد» دیدم که یک نفر قزاق می‌رود رو به مازندران، گفتم کجا می‌روی، گفت من را سپهداز فرستاده است بروم راه‌ها را ببینم. گفتم من خودم می‌روم پیش سپهدار گفتم بایست رمزی در این میان باشد، گفتم او را گرفتند. قدری که راه آمدیم دیدم یک نفر سوار الاغی شده یک پایش گیوه (و) یک پای دیگر از این لب چین‌های دهاتی، کلاه نمد در سرش با یک کلافی سرش را بسته می‌رود. پرسیدم کجائی هستی (و) کجا می‌روی؟ گفت می‌روم به آب‌گرم لاریجان دهاتی هستم. مشغول احوالات پرسیدن بودم، که دیدم آن قزاق به این الاغ‌سوار تعظیم کرد، فهمیدم که بایست کسی باشد بعد که گفتم این کیست؟ گفت این مفاخرالملک است که یک وقت رئیس تجار بود.

چهارشنبه ۱۰ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه، اقبال‌الدوله، وزیر داخله، نظام‌السلطنه، محمد صادق خان، امیر توپخانه، شاهزاده مؤیدالسلطنه، مشیرالدوله (و) برادرش زیر سرسرای موزه نشسته بودند.

سپهدار هم در عمارت خورشید بودند. امان‌الله میرزا رئیس کمیسیون جنگ شده، شجاع‌السلطنه، نظام‌السلطان، معزالسلطان (و) عمیدالسلطان در عمارت خورشید مشغول کار هستند.

سپهدار گفته است که هیچ کس حق کاغذ نوشتن (و) استدعای کار و شغلی نبایست به من بکند. بایست به کمیسیون جنگ بنویسد. اگر تصویب کردند، من می‌دهم

والا من نخواهم خواند. (و) نوشت، به من ربطی ندارد.

هوا ابر و در نهایت گرمی است. باری سوار شده آمدیم زرگنده (به) سفارت روس. حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، ظل‌السلطنه در حضور مبارک بوده، شاهزاده عزالدوله هم تا امروز اینجا بوده، امروز رفته است.

باری شب را در حضور مبارک حضرت اقدس ماندیم. فرمایشات می‌فرمودند.

پنجشنبه ۱۱ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

از حضور حضرت اقدس مرخصی گرفته، سوار شده آمدم به کامرانیه رفتم اندرون، خدمت سرکار معززالملوک و سرکار خاصه خانم. نهار خوبی صرف کرده تا عصری اندرون خدمت ایشان بودم. بندگان اعلیحضرت همایونی سلطان احمدشاه هم در اندرون بودند. گاهی الاغ‌سواری می‌کردند گاهی با آقاها بازی می‌کردند. محمد حسن میرزا برادر شاه راگویا می‌خواهند ولیعهد موقتی قرار بدهند، تا بندگان همایونی صاحب زن و اولاد بشوند.

باری یک ساعت از شب رفته سوار شده رفتم برای سفارت روس ،حضور حضرت اقدس ظل‌السلطنه در حضورشان بود.

جمعه ۱۲ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

اخباری که از شهر امروز رسیده، این است که:

دیروز عصری گفتند در میدان توپخانه صنیع حضرت را به دار زدند. دو مرتبه هم بند دار پاره شده بود باز دوباره به دارش زدند. جمعیت زیادی جمع شده بود، دست می‌زده‌اند واظهار خوشحالی می‌کرده‌اند. بیشتر ارامنه بوده‌اند. تا خداوند چه خواسته باشد.

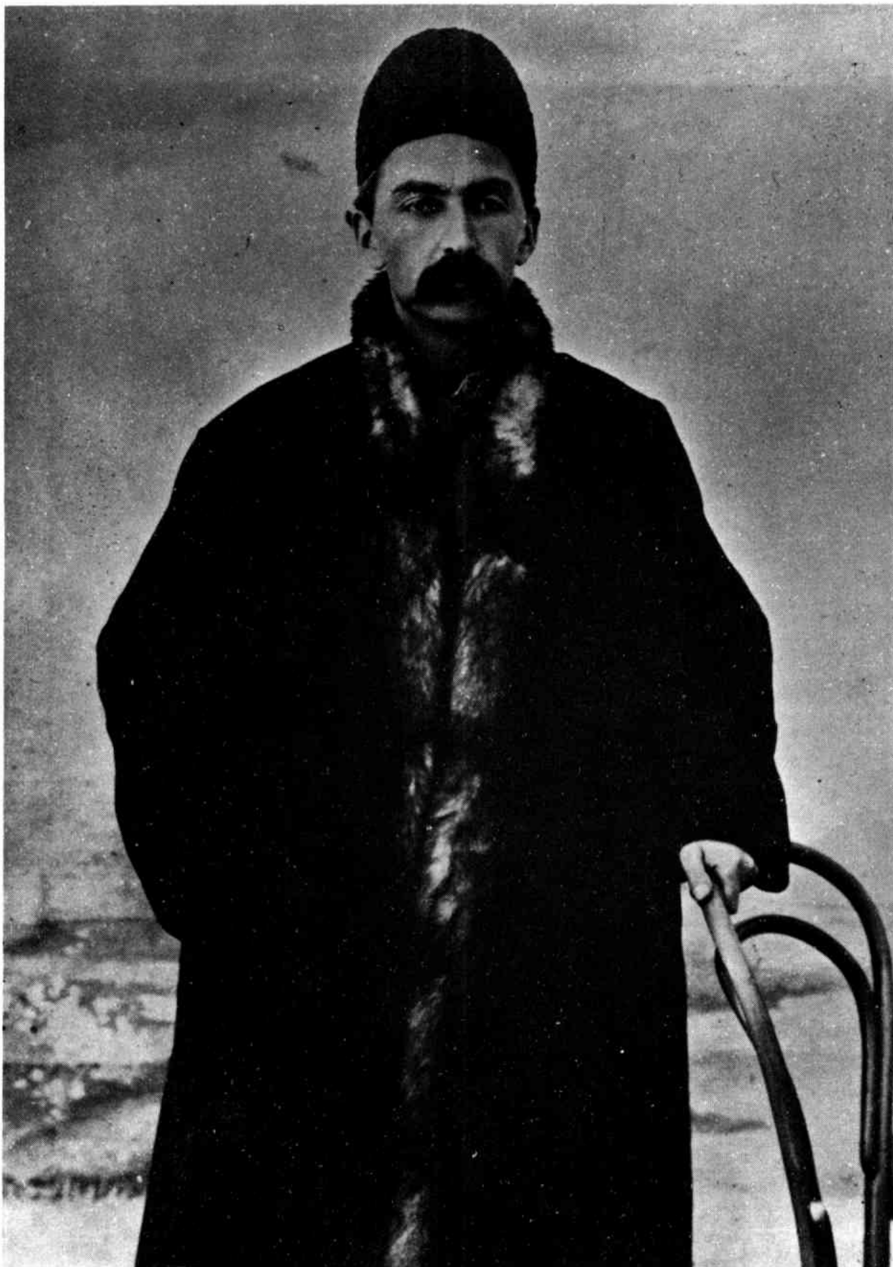


صنیع‌حضرت

دیروز عصری گفتند در میدان توپخانه صنیع حضرت را دار زدند. دو مرتبه هم‌بندِ دار پاره شده بود، باز دوباره به دارش زدند.



صنیع حضرت که سال پیش در میدان توپخانه لوتی‌های سنگلج را برای حمله
به مجلس سازماندهی می‌کرد در همان میدان از یک درخت حلق‌آویز شد.



مجدالدوله

مجدالدوله شیخ فضل‌الله، آخوند ملامحمدآملی، سردارافخم، آجودان‌باشی توپخانه، حاجی ملاعلی‌اکبر بروجردی در عمارت توپخانه حبس هستند.

مفاخرالملک را هم مجاهدین می‌گذارند توی درشکه، که تو را می‌خواهیم ببریم به قزوین. دم باغشاه او را پیاده می‌کنند (و) تیربارانش می‌کنند. کشته‌اش را هم در همان جا انداخته (می‌روند).

دیگر از اخبار تازه اینست که شیخ فضل‌الله، آخوند ملامحمد آملی، حاجی میرزا علی اکبر بروجردی، مجدالدوله (و) آجودانباشی توپخانه، سردار افخم را گرفته، در میدان توپخانه حبس کرده‌اند تا مقدرشان چه باشد (و) برای چه گرفته باشندشان.

باری با ظل‌السلطنه سوار شده آمدم کامرانیه، شاه هم سوار شده رفته بود به سلطنت آباد. شعاع‌السلطنه (هم) آمده (و) شرفیاب حضورشان شده بود. باری بعد رفتم اندرون. بعد آمدم بیرون. شاه هم تشریف آوردند، ظل‌السلطنه (و) محمد حسن میرزای ولیعهد هم در حضورشان بودند، بعد سوار کالسکه شده تشریف‌فرمای شهر شدند که به سلامتی امشب که شب تولد حضرت است، برای آتش بازی و فردا سلام (درشهرباشند) بعد مجدداً مراجعت می‌فرمایند. گویا سه شب توقف بفرمایند. باری ظل‌السلطنه هم تشریف بردند به شهر، حضرت‌اقدس هم به سلامتی تشریف فرمای زرگنده شدند به سفارت روس.

ازگرفتاری مجدالدوله بسیار اوقاتم تلخ شده است، انشاءالله در ظل حق محفوظ خواهد بود. یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم به زرگنده حضور حضرت اقدس، کسی نبود. شب را در حضور مبارکشان بودم (و) سر مبارکشان را مشغول (کردم).

شنبه ۱۳ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

لباس عوض کرده رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه، سپهدار، وزیر داخله، عین‌الدوله، نیرالدوله، علاءالدوله، علاءالملک (و) هر کس را که بخواهید بود. چه در پیش نایب‌السلطنه و چه در توی باغ متفرق می‌گشتند (و) جوخه جوخه نشسته صحبت می‌کردند و راه می‌رفتند. خیلی شلوغ بود.

باری در نارنجستان گارد و اجزای تشریفات ایستاده (بودند)، که سفرا بیآیند (و) به حضور همایونی مشرف بشوند.

باری من هم لباس رسمی پوشیده رفتم اطاق برای تشریف‌فرمائی بندگان همایونی و ملاقات با سفرا. باری سفرا آمده، وزیر مختار آلمان جلو افتاده، بعدش وزیر مختار فرانسه، بعد بلجیک، بعد انگلیس، بعد ایطالیا، بعد شارژدفر عثمانی وروس. وزیر مختار آلمان از جانب تمام سفرا نطق کرده به زبان فرانسه، بعد از جانب شاه، نایب‌السلطنه جوابی داد و نایب‌السلطنه، با سفرا یکی یکی دست داده از جانب شاه احوالپرسی می‌کردند، تا تمام را احوالپرسی کرده، سفرا مرخص شده؛ باز رفتند بالای سرسرای موزه از نایب‌السلطنه هم دیدن کرده، بعد آمده در سلام ایستاده، سلام منعقد شده، مجاهدین زیادی از هر قبیل ایستاده بودند. بختیاری‌ها ضرغام و سایرین هم ایستاده بودند. عکاس زیادی مشغول عکاسی بودند. باری نطق خوبی فرموده، خطبه خوانده (و) شمس‌الشعراء شعر خوانده، بعد سلام بر هم خورد «دفیله» کردند. «پلکونیک» هم در موقع «دفیله» دفیله نداد. همین‌طور ایستاده بود.

باری بعد آمدیم در گالری، با سردار مؤید لباس خودمان را عوض کردیم، نهار وزیر دربار را آورده خوردیم، عین‌السلطان هم که ناظر شده است، بودند.

از اخبارات تازه، این است که صنیع حضرت را وقتی که می‌خواستند به دار بزنند، چوب دار شکسته، دو مرتبه هم طناب پاره شد.

باری مجدالدوله، شیخ فضل‌الله، آخوند ملامحمد آملی، سردار افخم، آجودانباشی توپخانه، حاجی ملاعلی اکبر بروجردی در عمارت توپخانه حبس هستند، تا چه مقدرشان باشد.

باری با حاجی امین‌الخاقان (و) آجودان حضور سوار شده رفتیم برای درِ خانه. در میدان توپخانه ازدحام زیادی بود از هر قبیل، دار را هم حاضر کرده بودند. دیگر



وقتی پیش نایب‌السلطنه نشسته بودم، مستشارالسلطان آمده توی گوش نایب‌السلطنه حرفی زد، یک مرتبه رنگ نایب‌السلطنه پریده حالش بهم خورد، معلوم شد که آقای شیخ‌فضل‌الله را بعد از این که من از میدان توپخانه گذشتم به دار زده‌اند.

مفاخرالملک را هم مجاهدین می‌گذارند توی درشکه، که تو را می‌خواهیم ببریم نایستاده رفتیم به درِ خانه. نایب‌السلطنه دمِ حوض مشغول نماز بودند. اقبال‌الدوله، مؤثق‌الدوله، حاجی امین‌السلطنه، آصف‌السلطنه، اجلال‌السلطنه (و) جمعی بودند. قدری نشسته صحبت کردیم، سپهدار، فرمانفرما، علاءالدوله، وزیر داخله، صنیع‌الدوله، مستوفی‌الممالک، زیر عمارت ابیض دم تلگرافخانه بودند، گویا با شیراز حرف می‌زدند در باب علاءالدوله. گویا اهل شیراز او را نمی‌خواهند.

در وقتی که پیش نایب‌السلطنه نشسته بودم، مستشارالسلطان آمده توی گوش نایب‌السلطنه حرفی زد؛ یکمرتبه رنگ نایب‌السلطنه پریده، حالش بهم خورد. فهمیدم که مطلب تازه‌ای است (که) منقلب شده، بعد از مدتی معلوم شد که آقای حاج شیخ فضل‌الله را بعد از (این‌که) من که از میدان توپخانه گذشتم به دار زده‌اند، این هم عاقبت کار او! باری گفتند که اول برده بودندش در عمارت خورشید، مختصری استنطاق کرده، دوباره برده بودند میدان توپخانه. گفتند آب خواسته بوده است و گفته بوده است که آب به من بدهید به شرط این که از دست مشروطه‌طلب نباشد. گفته بوده‌اند که همه مشروطه‌طلب هستند. وقتی برده بودندش پای دار گفته بوده است، چندین بار: «مشروطه حرام است، حرام است» (و) طناب را بوسیده خودش انداخته بوده است به گردنش آن وقت کشیده بودندش. یپرم و سایرین مجاهدین هم در بالاخانه‌های توپخانه نشسته صحبت می‌کردند. دست می‌زده‌اند، موزیک هم می‌زده‌اند، مردم زنده‌باد مشروطه زنده باد سپهدار، زنده‌باد یپرم می‌گفتند و اظهار خوشحالی می‌کرده‌اند.

باری قدری در دیوانخانه راه رفته، صحبت کرده، تعجب از دنیا می‌کردم. پسر شیخ هم در دیوانخانه راه می‌رفت (و) اظهار خوشحالی می‌کرد، آن پسرش که مشروطه‌خواه است (و) در رشت هم پیش سپهدار بوده‌است؛ در آن موقع هم که می‌خواستند (شیخ را) به دارش بزنند او هم بوده است، بودند باری یک ساعت و نیم از

شب رفته سوار شده آمدم منزل، نعش شیخ را هم از سر دار برداشته بودند.

یکشنبه ۱۴ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

اخباری ندارم که بنویسم. عصری سوار شده رفتم منزل سردار بهادر پسر جاجی علیقلی خان، نبود. بعد رفتم بازدید اعلم‌السلطنه. آنجا خبر آوردند که آجودانباشی توپخانه را هم به دارش زده‌اند. گفتند چند نفری را هم امروز مجدداً گرفته‌اند. چون اشخاص معلوم نیستند، تحقیقاً نمی‌دانم کی‌ها هستند. آجودان‌باشی را هم که به دار زده بودند مردم اظهار خوشوقتی می‌کرده‌اند. (و) دست می‌زده‌اند.

دوشنبه ۱۵ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه. جمعیت زیادی بود از هر قبیل. نایب‌السلطنه با جمعی از علماء در زیر موزه نشسته بودند، از معروفین علماء، صدرالعلماء و آقای بهبهانی بود، سعیدالعلمای مدیر هم بود و دیگر کسی نبود.

از اخبارات تازه، این است که: دیروز در شمیران، بالای ونک (و) آن طرف‌ها گویا دعوائی شده بوده است، قزاق رفته بوده است که اسلحه سوار دوجی (و) سرباز ماماقانی با عده‌یی از سیلاخوری‌ها را بگیرد، آن‌ها نداده‌اند، دعوا کرده، چند نفری در میانه کشته شده است. جنگ سختی کرده بوده‌اند. امروز و دیروز سوار بختیاری زیادی به کمک آنها رفته (و) گویا فراریشان داده‌اند، به طرف دولاب رفته‌اند که بروند به حضرت عبدالعظیم بست بنشینند گویا خسارت زیادی هم به دولابی‌ها وارد آورده‌اند. دیگر از اخبار اینست که دیشب حاجی امیر نظام با پسرش حاجی ناصرالسلطنه (و) صحت‌الدوله را گرفته‌اند. مجدالدوله را هم که در میدان توپخانه بود، امروز آوردند در دیوانخانه، حیاط آبدارخانه قدیم، آنجا حبس است. انشاءالله که از کشتنش گذشته‌اند.

صد هزار تومان از او پول می‌خواهند. امیرنظام و ناصرالسلطنه را هم آوردند آنجا حبس کردند با پسر امیرنظام.

باری امیر اعظم هم امروز وارد شدند، روبوسی کردیم. باری از ناصرالسلطنه (و) امیرنظام (و) سایرین هم پول زیادی می‌خواهند. خلاصه تا نزدیک ظهر در دیوانخانه راه می‌رفتم. بعد از رفتن علماء، رفتم به حضور همایونی شرفیابی حاصل کردم، اظهار مرحمت فرمودند. نایب‌السلطنه (و) موثق‌الملک در حضور همایونی بودند.

اعتماد حضرت امروز آبدارباشی شده، ناظم خلوت شاه شهید هم ناظم خلوت شده.

باری صرف نهار کرده، استراحت کرده، قدری روزنامه نوشتم، عصری رفتم به خانه عین‌الدوله، بعد آمدم خانه نظام‌الملک. دیدن ضرغام‌السلطنه بختیاری، از او دیدن کرده، بهرام میرزا، سردار مسعود (و) اکبر میرزا (و) جمعی آنجا بودند.

از اخباراتی که شنیدم، این است که: سردار افخم را که در میدان توپخانه حبس بوده، امروز آزادش کردند، گویا تقصیری نداشته است، دار را هم که در میدان توپخانه بود برداشته‌اند.

روزنامه حبل‌المتین در نمره شش بعضی چیزها نوشته بود که برمی‌خورد، (آن را) توقیف کرده، پنج سال حبس قرار داده، سیصد تومان هم جرمش کرده‌اند. روزنامه صدای وطن را هم (که) مجدالاسلام مدیرش است، گویا توقیف کرده‌اند.

سه‌شنبه ۱۶ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه، عین‌الدوله، نیرالدوله، مؤیدالدوله، اقبال‌الدوله، علاءالدوله، علاءالملک (و) جمعی در زیر موزه نشسته بودند.

سپهدار، وزیر داخله، فرمانفرما (و) سردار منصور با جمعی در اطاق‌های دربار

کمیسیون داشتند. سایر مردم هم در توی باغ مثل سایر روزها دسته دسته راه می‌رفتند. بندگان همایونی هم اندرون تشریف داشتند، باری من قدری پیش نایب‌السلطنه نشسته، قدری توی باغ راه رفته، رفتم پیش اعتماد حضرت دم آبدارخانه، بعد آمدم سر نهار نایب‌السلطنه که توی حوضخانه حیاطِ کریم خانی می‌اندازند، صرف نهار کردیم. سپهدار هم آمد، بعد آمدم دفتر پیش مستوفی‌الممالک. مدتی هم آنجا بودم. حساب مؤیدالدوله را می‌رسیدند. چهار ساعت و نیم به غروب مانده آمدم منزل، بعد با معزّ همایون که غلامحسین خان اخوی باشد، سوار شده رفتم منزل امیر اعظم دیدن، نبود. بعد رفتم پارک ظل‌السلطان پیش اکبر میرزا. لقب اکبر میرزا صارم‌الدوله (است).

بعد سوار شده رفتم به خانه فرمانفرما، نبود، مراجعت به منزل کردم. آقا میرزا حسن که پسر شیخ‌الاسلام قزوینی مجاهد است، در منزل بود. کلاه قفقازی در سرش، کت فرنگی پوشیده، طپانچه ده تیر بسته.

از اخباراتی که او می‌گفت،(و) خوشوقت به (آن) بود این است که بعد از به دار زدن شیخ فضل‌الله مرحوم، (نعش او را) روی یک تخته انداخته برده بوده‌اند اداره نظمیه، خیلی بی‌احترامی کرده بودند، مثلاً تف زیادی برویش انداخته (بوده‌اند و)، دهانش بازمانده بوده، دست و پایش کج شده بوده است. باری بگذریم. راه شمیرانات بسیار مغشوش است آدم را لخت می‌کنند.

چهارشنبه ۱۷ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

امروز جمعی مهمان ما هستند. ضرغام‌السلطنه بختیاری، پسرهایش (و) خوانین بختیاری که با او هستند (و) برادرزاده‌هایش، صارم‌الدوله، سردار مسعود (و) امیراعظم،سالار محتشم و یکی دو سید که با ضرغام‌السلطنه آمده بودند. باری آمدند ده دوازده نفر از خوانین بختیاری بودند صحبت از شکار و جنگ و این مقولات بود (و)

امیراعظم از فرنگستان و مسافرتش صحبت می‌کرد.

از اخبار تازه،این است که مدتی است صحبت حکومت علاءالدوله است به فارس، ولی اهل فارس جداً علاءالدوله را نمی‌خواهند، مخصوصاً رئیس ایل قشقائی. (را) حاجی علیقلی خان سردار اسعد وزیر داخله هم او (را) جداً می‌خواهد حاکم فارس بکند. گاهی می‌گویند علاءالدوله (و) گاهی کس دیگر را می‌گویند، تا خداوند چه مقدر کرده باشد.

میانهٔ ضرغام‌السلطنه با سردار اسعد وزیر داخله خوب نیست، دور نیست که خیلی زود، سخت میانه‌شان بر هم بخورد. برای این که می‌گویند: زحمت‌ها را ما کشیدیم، چرا بایست حالا سردار اسعد وزیر داخله و همه کاره باشد.

میانه مجاهدین قفقاز و مجاهدین شهری و مجاهدین تنکابنی هم با صاحبمنصب‌هایشان بر هم خورده، می‌گویند که ما جنگ کرده جلو گلوله رفته، هر چه به دست آورده و فایده برده‌ایم از دستمان گرفته‌اند.

دیروز هم سپهدار از کمیته قهر کرده بوده است. گویا آنها می‌خواسته‌اند آدم بکشند، سپهدار مانع شده، سرِ دو سه فقره دیگر قهر کرده بوده است و رنجش سختی پیدا کرده بوده است. گفتند: مجلس عالی (را) هم که ترتیب داده بودند، برهم زده‌اند؛ دیگر راست و دروغش معلوم نیست.

پنجشنبه ۱۸ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه، نایب‌السلطنه هنوز نیآمده بود، سپهدار هم کسل است (و) تا عصری نخواهد آمد. قدری نشسته با موثق‌الدوله صحبت کرده تا نایب‌السلطنه آمد و سایر وزراء آمدند رفتند زیر موزه نشستند.

ازاخبارات تازه‌این‌است‌که‌پریروز باز موثق‌الدوله با نواب رفته‌اند به زرگنده پیش

محمد علی شاه برای گرفتن اسباب‌ها و جواهراتی که باقی مانده بود. گویا نواب خیلی هتّاکی کرده بوده است، بسیار آدم بی‌شرفی است. باری گفته بوده است، اگر شما نروید شما را مجبوراً خواهیم فرستاد (و) اگر جواهرات را ندهید عنفاً از شما پس خواهیم گرفت.

باری مجدالدوله قرار شده است سی هزار تومان پول بدهد، با ده علی آبادش. حاجی ناصرالسلطنه هم سی هزار تومان با ده... آباد و امیر نظام هم گویا همین‌طورها.

مجلس عالی در عمارت شمس‌العماره است. رفتم پیش نایب‌السلطنه نشستم، عین‌الدوله، نیرالدوله، اقبال‌الدوله، سردار کل، سردار مسعود، صارم‌الدوله، وزیر داخله، (و) سردار منصور بودند.

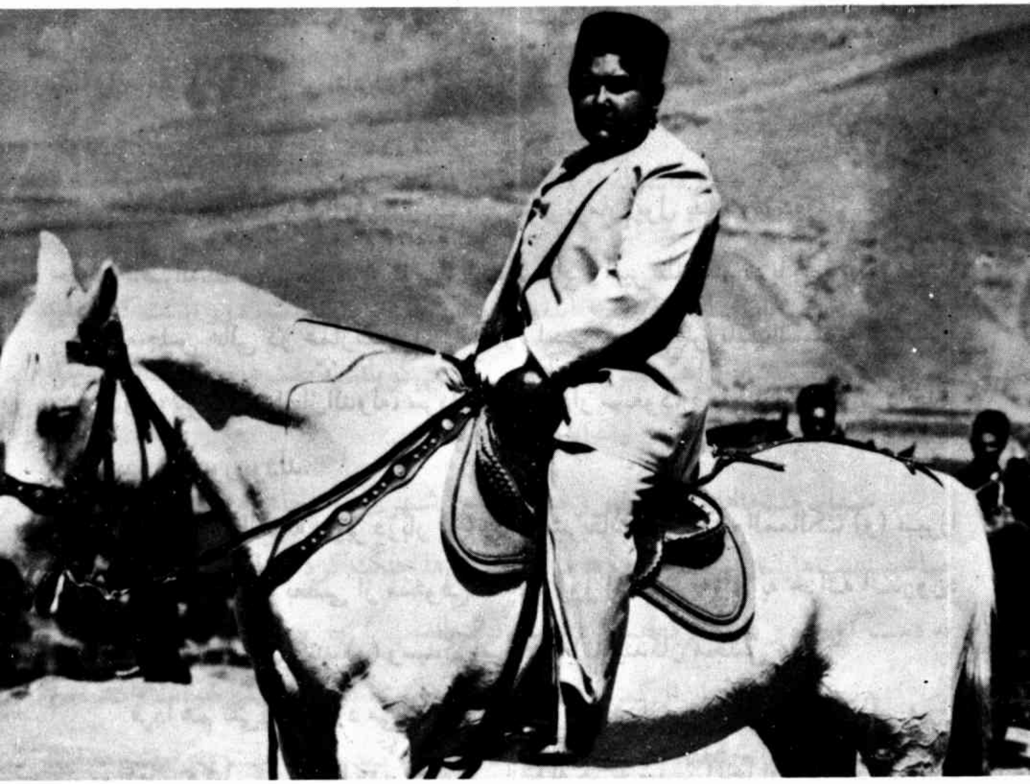
باری موثق‌الدوله وزیر دربار (و) وزیر تشریفات (و) صنیع‌الممالک (و) میرزا محمد حسن زنگنه با بعضی از مستوفی‌ها چند روز است می‌روند به خزانه اندرون، جواهرات را بازدید می‌کنند (و) رسیدگی می‌کنند با نمایندگان مجلس عالی.

فردا هم تقی‌زاده وارد می‌شود؛ تشریفات زیادی از برایش داده‌اند. سر قبر میرزا کریم آقای وکیل که پارسال در خانه امین‌الدوله کشته شده، آنجا اول ورود خواهد کرد، سایر مردم هم محض تشریفات آنجا چادر زده‌اند.

یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم رو به شمیران، یکسره آمدم زرگنده رفتم حضور حضرت اقدس، آقای ظل‌السلطنه (و) سعدالملک بودند:

خداوند دو سه شب قبل یک دختری از صبیه حضرت اقدس، نگارالملوک به سعدالملک مرحمت فرموده است؛ انشاءالله مبارک است.

از اخباری که امروز خاطرم رفته بود بنویسم، این است امیر مخفم از اسلحهٔ دولتی چیزی نداده، آدم‌هایش در بین راه هر کس را دیده لخت کرده، دم دروازه خراسان هم پست خراسان را زده‌اند. خودش هم در حضرت عبدالعظیم است، امشب یا فرداشب خواهد رفت.



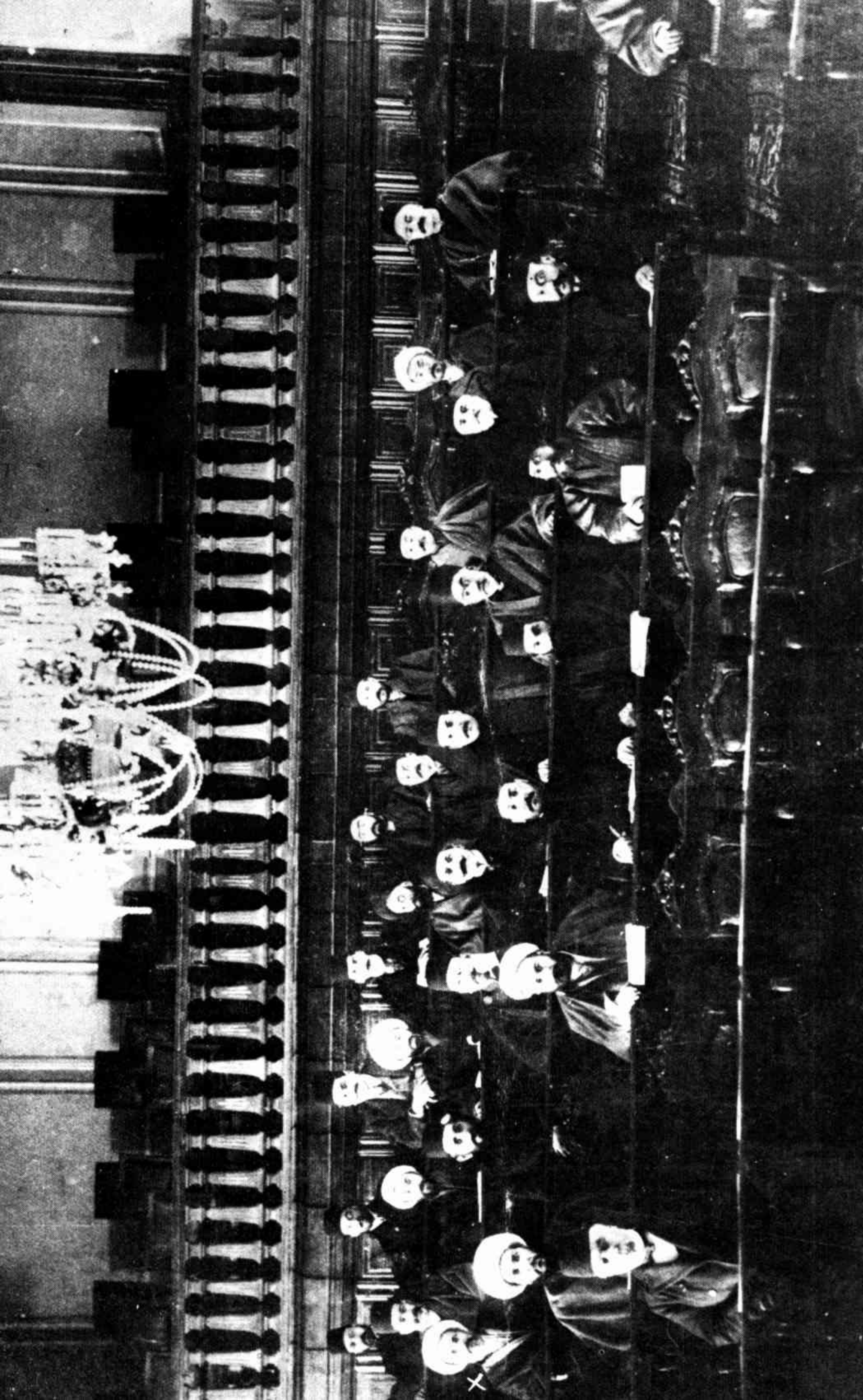
احمد شاه سوار بر اسب

جمعه ۱۹ شهر رجب سنه ۱۳۲۷

با ظل‌السلطنه سوار شده رفتم به کامرانیه. در بین راه ملکه جهان (و) خانم سرورالدوله می‌رفتند پیش محمد علی شاه که عصری مراجعت بکنند. ملکه ایران هم عصری خواهد رفت.

باری رفتم به کامرانیه، بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف‌فرمای سلطنت‌آباد شده بودند.تا امروز شب‌ها را تشریف‌فرمای کامرانیه می‌شدند ولی از امروز به کلی تشریف بردند به سلطنت‌آباد، چون ملت قدغن کرده است که دیگر بندگان همایونی به کامرانیه نروند، مختصر دستگاه سلطنتی هم که آنجابود بردند.

از اخبارات تازه، این است که: شاهزاده علیقلی میرزا که او را بندگان همایونی با خودشان‌برده‌بودندبه‌سلطنت‌آباد مراجعت کرده، او می‌گفت که: «بندگان همایونی امروز خیلی دلتنگی می‌کردند و بی‌طاقتی می‌کردند برای پدر و مادرشان، چون گویا پدر و مادرشان خیال رفتن از ایران را دارند و بندگان همایونی شنیده است. گویا قدغن کرده‌اند که حضرت ملکه جهان هم با سلطان احمد شاه ملاقات نکنند. به این جهت خیلی گریه و شیون کرده بوده است. بعد اسب خواسته بوده است، که قدری سواره در باغ گردش کند. اسب آورده بودند، سوار شده بود (و) در باغ گردش می‌کرده است. عضدالدوله، موثق‌الملک، لقمان‌الممالک، و سایر اجزای خودش هم پیاده دور او بوده‌اند. دم در باغ که طرف مغرب است یک مرتبه از در بیرون می‌آیند رو به صحرا و زرگنده تاخت می‌کنند. می‌گوید من از سلطنت استعفا کرده‌ام و می‌رود رو به زرگنده، حضرات پیاده بوده‌اند. پنج شش نفر از مجاهدین که همیشه مواظب شاه هستند، اسب‌هایشان حاضرتر بوده، سوار شده نزدیک قلهک در زمینهای دروس از بندگان همایونی جلوگیری می‌کنند. بعد عضدالدوله، موثق‌الملک (و) لقمان آمده هر طوری بوده چه تشر می‌زنند و چه التماس می‌کنند شاه را برمی‌گردانند؛ گویا کلاه مبارک را هم از شدت اوقات تلخی



به زمین می‌زنند (و) قدری از آن هم می‌شکند.

باری اگر سفارت رفته بودند خیلی اسباب گفتگو می‌شد، اگر چه بعضی‌ها که دور شاه هستند مثل عضدالدوله (و) فلان، خودشان اسباب این کارها می‌شوند که این ولینعمت مظلوم را هم میانه مردم بدنام کنند.

آمدم زرگنده حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، شب را در حضورشان بودم.

شنبه ۲۰ شهر رجب ۱۳۲۷

در سفارت حضور حضرت اقدس بودم، شب را هم بودم، عصر با حضرت اقدس رفتم حضور اعلیحضرت محمد علی میرزا، شرفیاب شدم، امیر بهادر هم آمده حضور حضرت اقدس شرفیاب شد اخبارات تازه اینست که: امروز تقی‌زاده گویا وارد شده، خیلی با تشریفات واردش کرده‌اند.

ابراهیم خان برادر آجودانباشی توپخانه را امروز در تجریش گرفته‌اند.

یکشنبه ۲۱ شهر رجب ۱۳۲۷

امروز را تمام در سفارت، در حضور حضرت اقدس بودم. از اخبارات تازه این است که: میرهاشم را در شهرستانک گرفته، امروز بردند به شهر. دیگر از ورود تقی‌زاده صحبت می‌کردند که تشریفات زیادی برای او قرار داده بودند. در باغشاه سردار منصور، شیرینی و شربت (و) اسباب تشریفات زیادی فراهم کرده بوده است. (و) جمعیت زیادی به استقبال رفته بوده‌اند. بعد در باغشاه رفته بوده است «سرقبر آقا»، سَرِ قبر حاجی میرزا ابراهیم آقا وکیل تبریز. از آنجا آمده بود در مجلس، بعد رفته خانه حکیم‌الملک منزل کرده تا بعد برای خودش ترتیب منزلی بدهد.

باری ملکه جهان امشب را آمده است سفارت، پیش محمد علی شاه،

سرورالدوله (هم) آمده است. دور نیست شب را بیآید به اطاق‌های آقا. آقا میرزا آقـا خان هم که از شهر آمده بود شب رفته در منزل ایشان ماندم.

دوشنبه ۲۲ شهر رجب ۱۳۲۷

از منزل آقا میرزا آقا خان آمدم سفارت، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، ظل‌السلطنه (و) اقتدارالسلطنه بودند. بعد سعدالملک با سلطان محمود میرزا آمـدند. اخبار تازه، این است که: دیشب ساعت چهار از شب آقا میرهاشم را به دار زدند.

باری شاهزاده ظل‌السلطان که روانه طهران بودند، اگر چه گفته بودند که نیآید رو به انزلی، ولی با وجود این تفصیلات آمده بوده است؛ در منجیل او را گرفته، تـوقیف کرده‌اند.به‌یک روایت بَرَش گردانده‌اند پریشب وبه‌یک روایت در همانجا توقیف است.

عصری رفتم خدمت حضرت اقدس، شرفیاب شدم، اعلیحضرت مـحمد عـلی میرزا آمده رفت حمام بلغاری که مال حـضرت اقـدس است. مـختارالدوله هـم بـود. اعلیحضرت همایونی سلطان احمد شاه هم امروز عصری تشریف‌فرمای شهر شدند (که) چند شبی توقف فرموده، بعد مراجعت بفرمایند.

سه‌شنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۷

آمدم (به) سفارت، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، ظل‌السـلطنه، سـلطان محمود میرزا و اقتدارالسلطنه بـودند.قـدری در حـضورشان مـانده، بـعد «شـارژدفر» و «بارونوفسکی» آمده شرفیاب شده، قدری حرف زده، (رفتند).

سرکار سرورالدوله هم دیشب را اینجا تشریف داشته، بعد رفتند در عمارت‌های وزیر مختار که شاه و ملکه منزل دارند.

از خبرهای تازه این است که: دیشب آقا سلطان، خواجه حضرت اقدس را هم

گرفته‌اند، (و) برده‌اند در اداره حبس کرده‌اند. باری نزدیک ظهر حضرت اقدس تشریف بردند، خدمت اعلیحضرت محمد علی میرزا.

صرف نهار کرده، دو ساعت و نیم به غروب مانده با اقتدارالسلطنه و آخوند ملا ابوتراب سوار شده رفتیم به کامرانیه. تا دو ساعت از شب رفته، کامرانیه بودم؛ بعد سوار شده آمدم زرگنده حضور حضرت اقدس. به واسطه کمی جا (و) آمد و رفت، حضرت اقدس به خیال تغییر مکان افتاده‌اند. امروز رفته باغ «دکتر مِرل» را برای حضرت اقدس اجاره کرده‌اند. بنا بود بروند، چون شب چهارشنبه بود، سرکار سرورالدوله نگذاشتند بنا به فردا شد.

از اخبار تازه این است که: گویا عمل شاهزاده ظل‌السلطان هم با ملتی‌ها گذشته، پول داده، بناشد که بیایند.

چهارشنبه ۲۴ شهر رجب ۱۳۲۷

رفتم سفارت، حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، ظل‌السلطنه (و) سلطان محمود میرزا بودند. تا نزدیک ظهر در سفارت بودیم. بعد «شارژدفر» با «بارونوفسکی» آمده، محترماً در جلو حضرت اقدس افتاده با دو نفر قزاق روسی (و) چهار نفر سرباز سفارت آمدیم تا باغی که نزدیک سفارت است (و) برای حضرت اقدس معین کرده‌اند، رسانده، «شارژدفر» با «بارونوفسکی» مراجعت کردند (و) قزاق‌ها ماندند.

صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشتم، صحبت می‌کردیم، تا عصری. بعد حضرت اقدس تشریف بردند پیش اعلیحضرت محمد علی میرزا. من هم رفتم گردش توی صحرا. آقا میرزا آقا خان، پسر سردار امجد، امیر بهادر (و) پسر حاجی سیاح بودند.

از قراری که امیر بهادر می‌گفت: چند روز قبل، سردار ارشد بعضی از جواهرات که مال اخترالدوله بوده است، داده به میرزایش که این‌ها را بردار (و) ببر بانک گرو

بگذار. برده است شهر (و) از آنجا فرار کرده است. درشکه‌چی سردار ارشد هم درشکه او را برداشته، برده است شهر (و) تسلیم مجاهدین کرده است. باری جواهرات من بیچاره است که گیر چه اشخاصی می‌آید.

پنجشنبه ۲۵ شهر رجب ۱۳۲۷

ارباب شهریار از شهر آمده، می‌گفت که در شهر بگو مگو خیلی هست. مردم با هم کاملاً نفاق دارند.

می‌گفت: حکومت شیراز را داده‌اند به سهام‌الدّوله، کردستان را داده‌اند به نظام‌السلطان. تقی‌زاده هم در خانه‌های حاجی امین‌الخاقان نشسته است (و) مردم از او دیدن می‌کنند. دیروز هم عین‌الدوله آنجا بوده است. گویا باز سپهدار دیروز قهر کرده است.

باری قدری روزنامه نوشته، بعد رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، از آنجا در خدمتشان رفتیم سفارت که آنجا بروند حمام بلغاری.

صرف نهار کرده، بعد از نهار استراحت کرده، قدری که خوابیدم، گفتند اندرون‌ها آمده‌اند، منزل حضرت اقدس کسی نیست برای پذیرائی. رفتم، سرکار معززالملوک (و) سرکار خاصه خانم با بعضی‌های دیگر آمده بودند برای شرفیابی حضور حضرت اقدس. باری قدری از آنها پذیرائی کرده، سعدالملک هم از شهر آمد.

قدری از جواهرات دولتی به توسط حضرت اقدس فروخته شده است. (و) آقا سلطانِ خواجه را به این جهت گرفته (و) حبس کرده‌اند که استنطاق بکنند که چه شده است. می‌گویند یک کیسه مروارید که سه هزار (و) ششصد مثقال تویش مروارید داشته است (و) از مثقالی چهارصد تومان تا مثقالی پانزده تومان داشته است، گُم شده است، با چند عدد زمرّد. باری سعدالملک را هم برای تحقیق این کار برده بودند در کمیته. شب را هم اندرون‌ها در اینجا ماندند. تا ساعت سه در حضور حضرت اقدس بودم.

جمعه ۲۶ شهر رجب ۱۳۲۷

دعاهای روز جمعه را خوانده، آمدم حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، آقا سید محمد صراف آمد. (و) بعضی‌ها بودند.

اندرون‌ها رفتند سفارت، حضور ملکه جهان. بعد در حضور حضرت اقدس صحبت می‌کردیم.

از اخبارات تازه این است که: «مسیو پیرم» که چند روزی بود با مجاهدینش قهر کرده بود (و) آمده بود به اِوین، دیروز رفته است به شهر.

باری حضرت اقدس تشریف آورده، صرف نهار کرده تا عصری در حضور حضرت اقدس بودم. غروب با آقا سید علینقی رفتیم توی صحرا. گردش کرده، امیربهادر و چند نفری از اقوام امیر بودند. بعد مراجعت کرده، تا سه ساعت از شب رفته در حضور حضرت اقدس بودم.

حاجی فرج آقای تاجر آمده، از قراری که می‌گفت، امروز گویا وزراء را تغییر داده‌اند. گویا به طور عنف بیرون کرده‌اند. معلوم نیست راست است یا دوروغ.

شنبه ۲۷ شهر رجب ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، تا نزدیک ظهر بودم. بعد تشریف بردند سفارت، خدمت اعلیحضرت محمد علی میرزا.

آمدیم منزل آقا میرزا آقا خان نشسته، قدری صحبت کردیم. از قراری که می‌گفتند: داود خان کلهر هم سوار زیادی جمع کرده، اسم خودش را داود شاه گذارده (و) مشغول چپاول است.

باری سایر جاها هم اغتشاش است. طهران هم گویا دیشب تا به حال قدری شلوغ است. خبر صحیح نداریم.

عصری آمدم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، قدری در خدمتشان بودم، بعد سوار اسب شده از طرف باغات تجریش رفتم تا سعدآباد (و) دربند، سر استخر ملک،از سمت جعفرآباد آمدم به تجریش؛ (و بعد) آمدم به زرگنده. شمیرانات بسیار خلوت است. هر کس بوده است، رفته است به شهر، هیچ کس نیست، به جز فرنگی‌ها کسی را ندیدم. باری آمدم زرگنده. امیر بهادر (و) بعضی از اجزای سپهسالار بودند.

یکشنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۲۷

رفتم به حضور حضرت اقدس، شرفیاب شدم، قدری دست مبارکشان درد می‌کرد. باری مرخصی گرفته سوار شده رفتم به کامرانیه. اول رفتم اندرون، خدمت خانم‌ها رسیده، بعد رفتم حمام، آمدم بیرون، صرف نهار کرده، تا عصری در کامرانیه بودم. از اخبار تازه این است که: آقا سلطان خواجه حضرت اقدس را که گرفته بودند، مرخص کرده‌اند.

دوشنبه ۲۹ شهر رجب ۱۳۲۷

برحسب وقتی که از حضرت ملکه ایران خواسته بودم، با سرکار معززالملوک و سرکار خاصه خانم، سوار شده رفتیم به صاحبقرانیه، منزل ملکه ایران. باری تا مغرب آنجا بودم، بعد آمدم به کامرانیه؛ شب را هم در کامرانیه ماندم.

سه‌شنبه سلخ شهر رجب ۱۳۲۷

با آقای علیقلی میرزا سوار شده آمدم زرگنده حضور حضرت اقدس. اجزای شخصی خودشان با ظل‌السلطنه و سایر آقاها (و) سلطان محمود میرزا (و) اقتدارالسلطنه (و)اعزازالسلطنه بودند.آقا سلطان(هم)از شهرآمده.از سفارت روس یک نفر وکیل برای

حضرت اقدس معین کرده‌اند که به کارهای حضرت اقدس رسیدگی بکند (و) طلبکارها را جواب بدهد. دبیرالسلطان را معین کرده‌اند (که) مطالبات حضرت اقدس را گرفته، بدهد به دست طلبکارها. اگر قرض زیادی کرده، آنوقت قراری بدهند که اسباب آسودگی فراهم بیا ید. خداوند انشاءالله حضرت اقدس و فامیل محترمش را از شر این پیشکارها (و) وکیل(ها) حفظ فرماید، که مایه بد نامی این خانواده(اند). امیدوارم انشاءالله به حَقِّ حق که خداوند خودش حفظ فرماید انشاءالله حدس من غلط است.

باری دست مبارک حضرت اقدس به شدت درد می‌کند، سوار الاغ شده، تشریف بردند پیش محمد علی میرزا.

باری من هم آمدم منزل آقا میرزا آقا خان. اخباراتی که داشتند، همین استعفای سپهدار و حاجی علیقلی خان وزیر داخله بود. هنوز هم معلوم نیست که کار با خودشان است یا باکسی دیگر. باری شهر هم وضعش خوب نیست. درهم و برهم است.

چهارشنبه غره شهر شعبان ۱۳۲۷

دعاهای روز اول ماه را خوانده، رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده، بعد تشریف بردند سفارت، خدمت اعلیحضرت محمد علی میرزا. من آمدم منزل.

بعد از نهار مجدداً رفتم حضور حضرت اقدس، تا چهار ساعت به غروب. بعد مرخصی گرفته رفتم به کامرانیه. یک ساعت به غروب مانده از کامرانیه سوار شده رو به شهر. هوا بسیار گرم است (و) باد گرم زده است به درخت‌ها (و) تمام برگ‌ها را زرد کرده و ریخته است، چنارها مثل زمستان است.

پنجشنبه ۲ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه. وزیر دربار، حاجب‌الدوله (و) بعضی‌ها بودند. دیگر

دَرِ خانه آنطورها که بایست شلوغ بشود، نمی‌شود مگر (این که) مجاهدین زیادی هستند. مجلس عالی هم در عمارت شمس‌العماره منعقد است. باری بعد هم نایب‌السلطنه آمد، عین‌الدوله، نیرالدوله هم آمدند، رفتند زیر موزه نشسته، من هم رفتم آنجا. وزیر دربار، حشمت‌الدوله، ناصرالدوله (و) جمعی آنجا جمع شده (بودند)، شعاع‌الدوله (و) آصف‌السلطنه. بعد آمدم، در باغ گردش کرده، وزیر مختار آلمان هم اختیارنامهٔ خودش را آورده به حضور شاه، من دیگر نرفتم خدمت شاه. با آجودان حضور سوار شده، آمدیم خانه نایب‌السلطنه، مجدالدوله در خانه نایب‌السلطنه است برای راه انداختن پول. باری سردار ناصر (و) مجدالسلطنه (و) پسرش شبل‌السلطنه آنجا بودند (و) با «باقراف» مشغول صحبت بودند که پولی راه بیاندازد.

باری بسیار به مجدالدوله بد می‌گذرد و برای خرج خانه و زندگیش معطل است. قدر درد دل کرده، گریه کرد.

باری نهار را آنجا صرف کرده، بعد سوار شده آمدم منزل. درةالدوله هم آمده بود. قدری روزنامه نوشته، استراحت کرده، عصری رفتم به دَرِ خانه نایب‌السلطنه. سپهدار، وزیر داخله، فرمانفرما، موثق‌الملک، صدرالدوله، وزیر اکرم، آصف‌السلطنه (و) بعضی‌ها دم حوض نشسته بودند. کمیته هم در زیر شمس‌العماره توی خیابان صندلی گذراده بودند (و) مشغول کار بودند. بندگان همایونی هم در عمارت برلیان تشریف داشته‌اند.

باری از اخبار تازه این است که: یکصد هزار تومان پول زرد در خزانه پیدا کرده‌اند. گویا از پول‌هائی بوده است که، مرحوم امین اقدس نگاه داشته بوده است.

باری لسان‌الدوله که کتابخانه دولتی را مظفرالدین شاه به او سپرده بود، گویا بسیاری از کتاب‌های دولتی مفقود شده است، بلکه هم به دست آمده، او را گرفته حبس کرده‌اند.

جمعه ۳ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه، نایب‌السلطنه هم می‌رفت به درِ خانه. در تخت مرمر به هم رسیدیم، تشریف بردند زیر موزه نشسته، سپهدار، حاجی علیقلی خان، مستوفی‌الممالک، نظام‌الملک، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، فخرالملک (و) سردار منصور جمع بودند.

بعد معزّالسلطان آمد. بندگان همایونی هم بیرون تشریف داشتند. بعد سلام منعقد شد. از سردارها کسی نبود به جز من و سردار مخصوص و سردار معتضد.

نظام‌الملک مخاطب بود، مجاهدین هم بودند. سلام شد، بسیار هم شلوغ بود. امروز قدغن شده است که به جز وزیر دربار و نایب‌السلطنه کسی نباشد در اطاق در حضور همایونی. از شاهزادگان هم به جز اعتصام‌السلطنه کسی نبود. مدیرالدوله (و) صدرالسلطنه (و) خیلی‌ها هم آمده بودند که بروند در اطاق، ناظم خلوت از آنها جلوگیری کرده بوده است. پیش از سلام شاهزادگان آمده شرفیاب شده بودند.

باری بعد از سلام رفتم حیاط آبدارخانه، رخت عوض کرده، رفتم خدمت نایب‌السلطنه، صرف نهار کردم، سپهدار، وزیر داخله، مشیرالدوله (و) سایرین بودند. بعد از نهار آمدم منزل.

عصری بر حسب دعوت انجمن اخوت (که) پول اعانه برای وراث مقتولین (و) مجاهدین جمع می‌کنند (و) برای این کار جشن می‌گیرند، جشن نصرت ملی، باری رفتم آنجا، خیلی قشنگ درست کرده بودند. از بیرق‌ها و فانوس‌ها یک اطاق قشنگی مثل تآتر درست کرده بودند، ارکستر ایرانی در آن نشسته بودند.

سید حسین (و) آقا سید احمد آوازه‌خوان، می‌خواندند و ویالون (و) پیانوز (و) تار می‌زدند. هر وقت می‌خواستند بزنند، پرده از دو طرف عقب می‌رفت، آنوقت شروع به زدن می‌کردند. گاهی هم ارکسترِ «با لالای» می‌زد؛ ارکستر قزاق. هر کس را که

می‌خواستید بود. اسباب خرازی و سایر چیزها می‌فروختند، پول زیادی برای اعانه جمع می‌کردندوهر کس هر چه می‌خورد، مبلغی بایست پول بدهد برای اعانه.

نایب‌السلطنه، سپهدار (و) حاجی علیقلی خان بودند. به زور مردم را می‌بردند اسباب بخرند و لاطاری بکشند، به اسم هر کسی چیزی درمی‌آمد. باری وقت مغرب یک خطابه به اسم تقی‌زاده (و) سپهدار (و) علیقلی خان خوانده شد و به اسم مجاهدین از ورود حضرات اظهار خوشوقتی کردند، اگر چه تقی‌زاده نبود ولی خوانده شد. سه نشان اخوت (با) آرمِ درویشی درست کرده بودند از الماس. یکی (را) به سپهدار دادند، یکی (را) به حاجی علیقلی خان دادند (و) یکی را برای تقی‌زاده فرستادند. ارکستر ایرانی سلامِ اخوت را زدند. مردم دست زده اظهار شادی کرده، بعد شب شده، رفتیم «سینموتوگراف» باری تا دو ساعت از شب رفته، آنجا مشغول تماشا و گردش بودیم.

شنبه ۴ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. اول رفتم پیش سپهدار. روزها در این خانه سپهدار و حاجی علیقلی آنجا می‌نشینند، آنجا صرف نهار می‌کنند و استراحت می‌کنند.

باری آنها رفتند به مجلس عالی در عمارت شمس‌العماره و من رفتم پیش نایب‌السلطنه، مشیرالسلطان و اعتمادالحرم بودند بعد بندگان همایونی تشریف آورده در باغ گردش کردم، شرفیابی حاصل کردم، اظهار مرحمتی فرمودند؛ در واقع ماشاءالله برازنده است. موزیک علاءالدوله در توی باغ قدری زدند.

یکشنبه ۵ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به خانه نایب‌السلطنه. مجدالدوله، اقبال‌الدوله، حاجب‌الدوله (و) امجدالدوله بودند. احتشام‌الملک قدری صحبت کرده، بعد نایب‌السلطنه از اندرون

بیرون آمده، رفت به درِ خانه. ما هم رفته؛ باری زیر موزه، مؤیدالدوله، مؤیدالسلطنه، اجلال‌السلطنه، قهرمان خان، حاجب‌الدوله معزول (و) جمعی بودند.

باری دیوانخانه دیگر آن طورها نیست که جمعیت جمع می‌شد (و) مردم می‌آمدند (و) می‌رفتند، دیگر کسی آنجا نمی‌آید. باری مجاهدین زیادی هستند، موثق‌الدوله وزیر دربار هم امروز رفته است زرگنده‌برای آوردن محمد حسن میرزا برادر شاه که او را ولیعهد بکنند. قدری در باغ گردش کرده، بعد با عمید حضور سوار شده آمدیم رو به منزل. در بین راه «حسن اَفَندی» مجاهد، یکی از آن اشخاصی که معروف است؛ صحبت می‌کرد از آمدن خودش از کرج به سلطنت‌آباد، می‌گفت: ما چهار نفر بودیم، دو نفرمان به لباس زنانه (و) یک نفرمان درشکه‌چی شده بود. من هم با فینه و لباس عثمانی. آمدیم نزدیک به سلطنت‌آباد. بمب و تپانچه و ده تیر هم داشتیم. سوارهای گشتی آمدند که ما را ببینند که کی هستیم. برای اینکه مبادا بفهمند که ما کی هستیم و مباداگیر بیافتیم. آن که درشکه‌چی بود درشکه را برداشته فرار کرد و آنجا که بایست ببرد برد. من چون «ویلوسپت» سوار بودم (و) شب بود زمین خورده افتادم. فوراً خودم را به مستی زدم (و) گفتم که من فلان تاجر عثمانی هستم، مست هم هستم، اتفاقاً همه سرم شکسته. باری من راگرفته بردند به سلطنت‌آباد پیش ناصرالسلطنه. یک دو نفر هم از تفنگدارهای ناصرالسلطنه با ماها همدست بود (و) اخبارات به ما می‌دادند.

باری من را استنطاق کردند، ولی هیچ نپرسیدند که: کجا بودی و کجا عرق خوردی؟ دهن من را هم هیچ بو نکردند، بعضی مزخرفات پرسیدند. من خودم را به مستی زده بودم. بعد اسم خودم را ننوشتم به اسم یکی از تجار عثمانی کرده، گفتم فرداست که سفارت عثمانی از شماها بازخواست سختی خواهد کرد که مثل من یک تاجر محترمی را سرشکسته حبس کرده‌اید. بعد تلفن زدند به سفارت که فلان آدم به این اسم رعیت شماست؟ جواب دادند که بلی بفرستید به سفارت. بعد بنا شد که من را ببرند به

سفارت (و) تسلیم «شارژدفر» بکنند. پسر مهندس‌الممالک من راگذارد توی درشکه برد به زرگنده به سفارت عثمانی (که) به دست «شارژدفر» بدهد. باکمال قوت قلب سوار شده رفتم. در بین راه دیدم که اگر من بروم به سفارت آن وقت خواهند گفت که ما این را نمی‌شناسیم، آنوقت من کشته خواهم شد. در بین راه بنای فحش دادن راگذاردم به شاه و وزراء و امراء که چقدر نفهم اند که من را به این حالت شما می‌برید به سفارت. من تاجر هستم (و) پیش «شارژدفر» و اجزای سفارت آبرو دارم. با این حالت مستی، سرشکسته خوب نیست. پس من را ببر به خانه خودت، سرم را بشویم از حالت مستی بیرون بیایم، آن وقت برویم. من را برد به خانه خودش (و) از من پذیرائی کرد. من به هوای حمام آمدم بیرون، فرار کرده یکسره آمدم به شهر، شبانه رفتم ینگه امام پیش سپهدار. یک مرتبه هم در ماه محرم آمده بوده است (و) لباس عرب تعزیه پوشیده بوده است.

باری عصری یک ساعت به غروب سوار شده رفتم به خانه سردار کل احوالپرسی، چندی است ناخوش است. سعیدالسلطنه، یوسف خان، سالار حشمت برادر حاجی علیقی خان (که) حالا سالار مجاهد[1] برای خودش لقب گذارده است، آنجا بود. از آنجا آمدم منزل امیر اعظم. برادرهای امیراعظم که قیمّشان علاءالدوله است حالا بزرگ شده و مشغول بیعاری شده‌اند (و) اعتنا به علاءالدوله ندارند، همچنین سیف‌الملک که از همشیره امیر مکرم لاریجانی است بنا بود دختر امیر مکرم را برای او بگیرند. معمّرین خیراندیش تحریک کرده‌اند که دختر او را نگیرد، میانه علاءالدوله با حضرات و امیرمکرم با خواهرزاده‌اش به هم خورده است.

دوشنبه ۶ شهر شعبان ۱۳۲۷

رفتم به خانه فرمانفرما، از آنجا رفتم منزل عمیدالملک، چون مدتی است که از

۱ـ امیر مجاهد

همدان آمده است، احتشام‌الملک هم آنجا بود. بعد ماها را مهمان کرد (و) برد به مهمانخانه فرانسه که مال «مادام بارنادو» است. آن‌جا نهار بدی خوردیم، ولی دلخوشی این بود که سر میز نهار صرف کردیم. قدر هم بازی «ورنوسکا» کرده (آمدیم) منزل.

از خبارات تازه این است که: «بارونوفسکی» آمده بوده است به امیریه و سرکشی کرده بوده است، خانه‌های امیر بهادر را هم سرکشی کرده بوده است و مجاهدینی را که آنجا بوده‌اند بیرون کرده بوده است.

باری میانه مردم و مجاهدین قفقازی، شهری و تنکابنی (و) سایرین تفرقه افتاده است پارتی پارتی شده‌اند، هر کدام یک قولی دارند (و) برای یکی کار می‌کنند تا خداوند چه مقدر کرده باشد.

بختیاری‌ها هم با هیچ‌کدام خوب نیستند. میانهٔ خودشان هم، با هم خوب نیست.

سه‌شنبه ۷ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتیم به درِ خانه. بندگان همایونی بیرون تشریف آورده بودند (و) مشغول درس خواندن بودند. معلمین در حضور بودند. سعیدالعلمای مدیر که پیش من بود، یک معلم است. محسن میرزا (و) ذکاءالملک جزء معلّمین هستند.

باری نایب‌السلطنه هم دیروز تا به حال ناخوش شده است، حالش خوب نیست. امروز هم نیآمده است. دیوانخانه هم خلوت بود، کسی نبود.

سپهدار و وزیر داخله در کمیسیون عالی بودند. آقا سید محمد مجتهد هم که خراسان بودند (و) امروز بنا بود با تشریفات واردش کنند، دیشب بی‌خبر وارد شده‌اند.

باری سوار شده رفتم به خانه نایب‌السلطنه احوالپرسی. مجدالدوله، محمد صادق خان امیر توپخانه، علاءالدوله، سردار ناصر در حیاط کوچک پیش مجدالدوله بودند. بعد خبر کرده رفتم پیش نایب‌السلطنه. درد سری عارض شده است و سرگیجه متصل

است، دستمال کتان روی یخ می‌گذارند (و) می‌گذارند روی سرش یک حوله هم روی سرش انداخته بود. مؤتمن الملک (و) آصف‌السلطنه در پیشش بودند، آنها رفتند؛ من سوار شده آمدم منزل عین‌الدوله. علاءالملک آنجا بود.

عصری برخاسته سوار شده رفتم درِ خانه. سپهدار و وزیر داخله دم زین دارخانه نشسته بودند. دبیر خضور، حاجی امین‌الخاقان (و) وزیر اکرم هم بودند.

یک‌اعلان رسمی دولتی نوشته بودند برای نظم شهر (که) مجاهدین معترض مردم نشوند (و) اسباب اذیت برای مردم فراهم نکنند.

باری‌بندگان همایونی هم‌درتوی باغ راه می‌رفتند، موزیکان‌چی‌ها، موزیک می‌زدند.

باری از دور، اعلان را بندگان همایونی دیده بودند. که من مشغول خواندن هستم؛ وقتی که شرفیاب شدم بعد از احوالپرسی و اظهار مرحمت پرسیدند که آن چه بود که می‌خواندی؟ روزنامه بود چه بود؟ عرض کردم اعلان بود. فرمودند که بیاور من بخوانم. آوردم خواندند. محمد حسن میرزای ولیعهد هم در حضورشان بود. حاجی سیاح هم که ندیم‌باشی است بود، باری مشغول خوردن آجیل بودند.

چهارشنبه ۸ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه هنوز ناخوش است نمی‌آید به درِ خانه. وزیر داخله، سپهدار و سایرین در عمارت شمس العماره در مجلس عالی هستند. سایرین در باغ ،بیخودی راه می‌رفتند، وزیر دربار هم در دربار (در) اطاق خودش جلوس کرده بود. امجدالدوله (و) بعضی‌ها آنجا بودند. قوام‌السلطان پسر کوچک عصمت‌السلطنه که داماد امجدالدوله است (و) مشیر اکرم لقب دارد (بود).

بعد سوار شده رفتم شمیران، یکسره رفتم زرگنده حضور حضرت اقدس. رفته بودند پیش اعلیحضرت محمد علی میرزا.

پنجشنبه ۹ شهر شعبان ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس. مدتی بودم تا سوار شده رفتند سفارت، پیش اعلیحضرت محمد علی میرزا، بعد سوار شده رفتم به کامرانیه خدمت سرکار معزالملوک و سرکار خاصه خانم، شب را هم در کامرانیه الحمدلله خوش گذشت.

جمعه ۱۰ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم زرگنده. حضور حضرت اقدس رسیده، ظل‌السلطنه تشریف بردند کامرانیه.

هفته‌ای دو شب در خانه ظهیرالدوله باز آن مجلس نصرت ملی منعقد است، ولی (نه)برای عام، هرکس پول‌بدهد می‌رود،بلیط هم‌ارزان است، صدای آتش‌بازی هم می‌آمد.

شنبه ۱۱ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه. قدری پیش وزیر دربار بودم. سپهدار، وزیر داخله، فرمانفرما در کمیته بودند؛ نایب‌السلطنه هم امروز صبح بوده است. باز حالش بهم خورده، عصری رفته است منزلش.

یکشنبه ۱۲ شهر شعبان ۱۳۲۷

صبح بعد از شکر حضرت رب‌العزة، سوار اسب شده رفتم به درِ خانه. سپهدار. وزیر داخله (و) سایر اجزای مجلس عالی در عمارت شمس‌العماره بودند.

وزیر دربار و جمعی هم در زیر موزه نشسته بودند. نایب‌السلطنه هم نیآمده است، حالش خوب نیست. سردار منصور، معزالسلطان (و) آصف‌السلطنه بودند. فخرالملک را هم که حکومت عربستان را به او دادندبود، ولی کی بود با خداست.

یک ساعت به غروب سوار شده رفتم به پارک ظل‌السلطان، دیدن اکبرمیرزا. چند روز است که از رشت مراجعت کرده است. اکبرمیرزا که صارم‌الدوله باشد نبود، ولی هرمز میرزا بود.

مجیرالسلطنه هم آمد. باری از گزارشات خودشان صحبت کردند که چه جور حضرت اقدس والا ظل‌السلطان را در منجیل گرفته، حبس کرده(اند). هنوز هم معلوم نیست که مستخلص شده است یا خیر؟ گاهی می‌گویند: شاهزاده فرار کرده است (و) گاهی می‌گویند: سیصد هزار تومان پول داده او را رها کرده‌اند، ولی از قراری که پسرهایش می‌گفتند هنوز خبر صحیح نداریم، پول هم ندارند که بدهند.

دوشنبه ۱۳ شهر شعبان ۱۳۲۷

قدری روزنامه نوشته تا وقت نهار کتاب می‌خواندم، بعد استراحت کردم. عصری رفتم به منزل حاجی سعید خان خواجه احتشام‌الملک. منیرالدوله زن آصف‌السلطنه هم آمده بوده است امروز عصری پیش سرکار معززالملوک.

سه‌شنبه ۱۴ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به منزل سپهدار. در بالای عمارت توی خیابان نیمکت گذارده نشسته بودند، اشخاص عجیب و غریبی بودند. بعد سوار شده رفتم به درِ خانه من؛ موثق‌الدوله وزیر دربار، اقبال‌الدوله، میرزا احمد خان، معتمدالخاقان، اجلال‌السلطنه، معاون‌السلطنه، در زیر موزه نشسته بودیم (و) صحبت می‌کردیم. هنوز نایب‌السلطنه نیآمده بود. سایر مردم هم در توی باغ راه می‌رفتند.

سپهدار (و) وزیر داخله و اجزای مجلس عالی هم در عمارت شمس‌العماره مشغول خرابی ایران بودند. باری بعد نایب‌السلطنه آمدند. رفتیم نشستیم. مشیرالدوله،

مؤتمن‌الملک، عمیدالدوله، اعتضادالدوله، (و) جمعی آمده بودند.

بعد سپهسالار (و) وزیر داخله (و) معتمدالخاقان از مجلس عالی آمده رفتند بالا در سرسرای موزه خلوت کرده بودند. بعد که معلوم شد برای این بوده است که «مسیو رونوفسکی» قُنسل روس که در قزوین است اعلامیه‌ای در دمِ قنسلگری چسبانیده است که: «به عموم اهالی قزوین، از تبعه روس و ایران و سایر اتباع خارجه اعلام می‌شود که دفترخانه قنسلگری دولت امپراطوری به جهت پذیرفتن کلیه امور مفتوح است، بدون استثناء در تمام ایام هفته از سه ساعت به ظهر مانده تا ظهر و از سه به غروب مانده تا به غروب پذیرفته می‌شود، معلوم است که در کارهای فوری و فوتی هر ساعت پذیرفته خواهد شد.» این اعلامیه را در روزنامه ایران نو نوشته بودند. (حضرات) خلوت کرده بودند (و) در این باب حرف می‌زدند.

باری سوار شده آمدم منزل وزیر نظام سردارِ کل، دیدنی از آجودانباشی پسرش که تازه از فرنگستان آمده است بکنم.

چهارشنبه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۲۷

از اخباراتی که شنیده شده است، این است که:

مجلس تازه‌ای تشکیل داده شده است به اسم مدیریه، برای جمع‌آوری اعانه. یعنی پول گرفتن از مردم به هر زبان که باشد، در واقع مثل بانک ملی. برای قشون و سایر مصارفات. به قدر چهار صد نفر صورت نوشته‌اند، رقعه فرستاده‌اند که پول بگیرند، از آن جمله از:

میرزا ابوالقاسم خان، شاهزاده معین‌السلطنه و حاجی امین‌السلطنه، (این‌ها) اینجا آمده بودند، برای این که از کجا بیاوریم؟ پولی نداریم. باری مثلاً از معین‌السلطان هم پانزده هزار تومان پول می‌خواهند.

باری امروز عید است، بناست سلام در تخت مرمر بشود. اجزاء سلام حاضر بودند. از افواج و غیره رفته زیر موزه نشسته بودند. نظام‌الملک (و) سایر وزراء و شاهزادگان (و) امرا بودند.

مختصر: شنیده شد که دیشب (سپهدار) با مجاهدینِ معزالسلطان دعوایشان شده بوده است؛ معزالسلطان چندان اعتنا به سپهدار نمی‌کند. گویا هفتصد هزار تومان تا به حال از مردم، از اول تا به حال پول گرفته، قرار بر این گذارده‌اند که این پول‌ها که حالا از مردم می‌گیرند بی‌اطلاع وزیر مالیه به‌کسی ندهند وزیر داخله (و) سپهدار هم نظارت داشته باشند.

قدری از پول‌های سابق که پیش «تومانیانس»ها داشته‌اند، معزّالسلطان، فرستاده، به زور مجاهد گرفته داده است به مجاهدین. اگر چه خودش معاون وزارت جنگ است، ولی این کار راکرده، گویا بیشتر سر این کار بوده است.

دیشب در خانه سپهدار مابین سپهدار و معزّالسلطان بر هم می‌خورد، گویا بعضی جهات دیگر هم داشته باشد، من نفهمیدم. میانه مجاهدین دسته به دسته خوب نیست، با همدیگر مبارزات دارند، بد از همدیگر می‌گویند، نسبت بد به هم می‌دهند، ولی امروز دیوانخانه به قدری بی‌نظم و شلوغ بود که حد نداشت.

بعد گفتند سلام موقوف است سایر طبقات رفته، بعد گفتند قشون بیآید دفیله بدهند.

بندگان همایونی تشریف آوردند. نشستند، «دفیله» دادند، ولی فرمانده نداشتند. یک نفر فرمان داده سایر(ین) دفیله کردند، بسیار بی‌نظم و شلوغ، هیچ معلوم نبود که چه است. مجاهدین هم با لباس‌های مختلف در جلو ایستاده بودند. عوض مستوفی (و) لشکرنویس همه (جا) مجاهدین ایستاده بودند. باری قشونی هم نبود، فقط توپخانه بود و قورخانه (و) گاردِ من (و) یک مقداری کشیکخانه (و) قدری از فوج سوار کرد و فوج زرند علاءالدوله و مقدار کمی قزاق. صاحبمصب‌های قزاق باز «دفیله» ندادند، نه روسی

نه ایرانی. هرج و مرج غریبی بود، معزّالسلطان (و) برادرهایش (و) پیرم هم نبودند. هر چه مجاهدین لَش و لوش بود. جمع شده بود.

گفتند دیشب هم سپهدار، نمی‌دانم چه شده بوده است که، برای قراولی خودش مجدداً قزّاق خواسته بوده‌است.ازمجاهدین تنکابنی وغیره هیچ‌کس را امین‌ندانسته است.

بعد از دفیله، آمدم آبدارخانه رخت عوض کرده، سوار شده آمدم خانهٔ سپهدار که ببینم چرا نیآمده بود. خودش را به ناخوشی زده است. اندرون بود، احوالپرسی کرده آمدم منزل.

عصری،برحسب دعوت وزارت دربار، جشن ولیعهدی محمد حسین میرزا (است).

سوار شده رفتم درِ خانه. در عمارت «گالری» شیرینی و شربت گذارده بودند، بعضی از علماء، شاهزادگان، وزراء، امراء، اعیان و اهل نظام بودند. به قدر یکصد و پنجاه نفر جمعیت بود.

عین‌الدوله، فرمانفرما، نیرالدوله، سپهدار هم آمده بودند با وزیر داخله، مؤیدالدوله، یمین‌الدوله، عضدالسلطنه، نصرت‌السلطنه و... و... هر کس را مجاهدین، مغزالسلطان (و) برادرهایش (و) سردار منصور رؤسای را بخواهید بود.

بعد حضرت ولیعهد تشریف آوردند، با لباس مشکی ساده رفتند پیش نایب‌السلطنه نشستند، بعد خطیب فرمان ولیعهد را خوانده، مردم مبارک باد گفته، صرف شیرینی و شربت کردند، بعد ولیعهد رفتند، مجلس بر هم خورد، آمدند توی باغ نشستند، من و صارم‌الدوله (و) هرمز میرزا رفتیم حضور همایونی. در جلو عمارت برلیان صندلی گذارده نشسته بودند، قدری فرمایشات فرمودند، موزیکانچی‌ها می‌زدند.

بعد با صارم‌الدوله (و) هرمز میرزا (و) جلال‌الملک سوار شده آمدیم پارک ظل‌السلطان. امیر اکرم که اسماعیل میرزا باشد، آنجا بود با رئیس‌التجّار پسر عموی امین‌الضرب. در باب حضرت اقدس ظل‌السلطان گفتگو می‌کردند. چون هنوز



آقا سیدابوالقاسم امام‌جمعه تهران

ظل‌السلطان در رشت، خانهٔ سردار معتمد توقیف است برای دادن پول.

صارم‌الدوله آمده است (و) وکیل شده است که پارک را با عمارت ظل‌السلطان بفروشد که پول بدهند. خیال دادن پول ندارند، به طفره می‌گذرانند.

پنجشنبه ۱۶ شهر شعبان ۱۳۲۷

از اخبارهای تازه: (به جهت) این مجلس تازه که به اسمِ مجلس مدیریه، درست شده است برای اعانه گرفتن از مردم هیجانی در مردم پیدا شده است.

امروز به قدر دویست نفر زن رفته‌اند به سفارت روس که: «ما به قد دو هزار نفر هستیم آمده‌ایم بست.» روس‌ها ممانعت کرده‌اند (و) گفته‌اند کسی را راه ندهند. درِ سفارت را هم بسته‌اند. چون که این پول گرفتن از مردم آخرش خوب نخواهد شد، دور نیست که مردمی که پول بایست بدهند بریزند به سفارت. از این جهت درِ سفارت را بسته‌اند.

امین‌الدوله چند روز است که در شهر در سفارت متحصّن است، چون برادرهای معزالسلطان از امین‌الدوله بعضی ادعاها دارند در مَحالِ لشت نشاء، خانه امین‌الدوله را هم در واقع ضبط کرده‌اند، به این جهت رفته است سفارت.

جمعه ۱۷ شهر شعبان ۱۳۲۷

اخبارات تازه این است: وزیر اکرم از وزارت طهران معزول، معتمد الخاقان به حکومت طهران منصوب، امام جمعه را رفته بودند بگیرندش، فرار کرده به سفارت روس متخصن شده. سفارت هم بواسطه نداشتن جا، او را به بانک روس (که) در قیطریه است سپرده است. بعضی اشخاص را هم پریروز و دیروز گرفته‌اند و در باغشاه برده‌اند (و) حبس کرده‌اند. خیلی‌ها را می‌گویند، ولی اشخاصی که به تحقیق هستند، شاهزاده

مؤیدالسلطنه، رضا بالای معتضد دیوان، مجدالاسلام رئیس روزنامه تمدّن. و ظهیرالاسلام با بعضی دیگر. ولی درست تحقیق نشده است. بعضی از خُرده پاها هم را گرفته‌اند و در انبار شاهی حبس کرده‌اند، به تهمت اینکه بر ضد وضع حالیه انجمن داشته‌اند.

باری سوار شده رفتم منزل فرمانفرما به دیدن. اندرون بود، من که رفتم آمد بیرون،نشستیم، قدری صحبت کردیم. نصرت‌الدوله که پسرش باشد، فردا یا پس‌فردا عازم فرنگ است برای تحصیل، تا مقصود باطنی‌اش چه باشد. فرمانفرما سوار شده رفت به خانه مدیرالدوله چون زن مدیرالدوله مرده است. رفت ختمش را برچیند.

سوار اسب شده رفتم به درِ خانه، کسی نبود به جز موثق‌الدوله وزیر دربار، حاجب‌الدوله، حاجی امین‌الخاقان، اعتماد حضرت، ناظم خلوت، بشیر حضور، و حاجب‌الدوله معزول.

دیوانخانه بسیار خلوت بود. از آنجا سوار شده رفتم منزل مستوفی‌الممالک، نبود. رفتم خانه نایب‌السلطنه، او هم رفته بود سلیمانیه.

شنبه ۱۸ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به شمیران، زرگنده حضور حضرت اقدس. تشریف برده بودند سفارت پیش محمد علی میرزا، من رفتم خانه «مادام آندرفی» قدری نشسته، صحبت کردیم با دخترش. تا غروب در زرگنده بودم.

اخباراتی که امروز در شهر روی داده است این است که: یک تفنگ از دست یک نفر مجاهد در رفته به دو نفر آدم خورده، از دو نفر که گذشته است به دست یک نفر حمال خورده است.

یکشنبه ۱۹ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه در زیر موزه نشسته بودند. اقبال‌الدوله، موثق‌الدوله، ملک‌آراء (و) جمعی بودند. ظهیرالسلطان (که) دیشب آمده، امروز دیده شد.

باری سفیر کبیر عثمانی که تازه آمده است، امروز شرفیاب می‌شود. حسبه بیک اسمش است، سابق هم طهران بوده است در ۱۹ سال پیش. (را) قبل هم او را دیده‌ام. باری دیوانخانه خلوت بود. دیگر چندان جمعیت نداشت، سپهدار (و) وزیر داخله هم در عمارت شمس‌العماره (در) مجلس عالی هستند. آمدم منزل نظام‌الملک دیدن ضرغام‌السلطنه. اوقاتش تلخ بود. وزیر داخله و سایر(ین) با او طرف شده‌اند (و) او را به بازی نمی‌گیرند. بیچاره ضرغام‌السلطنه از همه بیشتر زحمت کشیده، می‌خواهند به او برتری پیدا کنند، او هم زیر بار نمی‌رود. بی‌جهت بر سر او ریاست پیدا کرده‌اند. و هم تمکین نمی‌کند.

اخبارات تازه این است که: امیر مکرم دیروز رفته است به لاریجان، امیراعظم هم حاکم استرآباد و شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان شده است. باری سوار شده رفتم به درِ خانه نایب‌السلطنه، سپهدار و وزیر داخله رفته بودند و بعضی از وکلا و کمیته عالی و مجلس مدیره بودند (و) مشغول کار بودند. موثق‌الدوله با جمعی هم در صندوقخانه. عبدالله خان خواجه با مختارالدوله را آورده بودند، برای جواهرات استنطاق می‌کردند.

باری سوار شده آمدیم منزل وزیر داخله، علاءالدوله، علی رضا خان، برادرهای وزیر داخله که تمام سردار هستند (و) پیرم بودند.

دوشنبه ۲۰ شهر شعبان ۱۳۲۷

مجاهدی که پریروز دو نفر آدم کشته بود، امروز در میدان توپخانه تیربارانش کردند. باری بعد سوار شده رفتم منزل امیراعظم، نایب‌السلطنه (و) بعضی از اجزای

شخصی خودش بودند، مشغول تهیّه سفرش بود.

سه‌شنبه ۲۱ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به شمیران، یکسر به زرگنده حضور حضرت اقدس. وقتی که رسیدم حضرت اقدس تشریف برده بودند سفارت پیش اعلیحضرت محمد علی میرزا.

باری من هم رفتم سفارت، حضرت اقدس را ملاقات کردم، حضور اعلیحضرت محمد علی میرزا شرفیاب شده، اظهار مرحمتی بعد از هرگز فرمودند.

باری تقی‌زاده، مستشارالدوله، حسینقلی خان نواب، وثوق‌الدوله، صدیق حضرت که اجزای مجلس عالی و وکلای سابق (که) حالا هم وکیل هستند، آمده بودند به دفترِ سفارت کار داشتند برای حرکت اعلیحضرت محمد علی میرزا.

چهار صد و پنجاه هزار تومان قرضش (را) ملت قبول کرده، دهات شخصی هم هر چه داشت خالصه شده، سالی هم یکصد هزار تومان (برای او) مواجب قرار داده‌اند و ملت حکم کرده‌اند که تا روز پنجشنبه ۲۳ برود با نماینده سفارت روس و انگلیس.

چهارشنبه ۲۲ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه ناخوش است، نیآمده است، سپهدار و وزیر داخله هم در مجلس عالی بودند، موثق‌الدوله هم در دیوانخانه راه می‌رفت. قدری با او راه رفته، صحبت کرده، بعد آمدم بیرون.

با شعاع‌الدوله سوار شده رفتیم به خانه نایب‌السلطنه (برای) احوالپرسی، اندرون بود، فرستادیم احوالپرسی کرده رفتیم پیش مجدالدوله. ملک آراء، سردار ناصر، شبل‌السلطنه و مجدالسلطنه پسرش بودند.

از اخبارات تازه، این است که: دیشب ساعت هفت بازار کنار خندق از سه راه

مسجد شاه تا چندین دکان بالاتر از تیمچه امین‌السلطان، دو طرف آتش گرفته است به طوری که هر چه بوده و نبوده است، سوخته است.

طاق تیمچه امین‌السطان به آن بلندی سوخته است. آن جا یک فشنگ‌فروشی هم بوده است، آن هم آتش گرفته، فشنگ زیادی در رفته است که اسباب وحشت مردم شده بوده است. اسباب، قالی و مال زیادی از هر قبیل آتش گرفته است. از قراری که گفتند دستی آتش زده‌اند، ولی خیلی تعجّب دارد که این همه دکان این طور آتش بگیرد. گفتند بادوا آتش زده‌اند. صبح هم گفتند چند نفری را گرفته‌اند. قدغن کرده‌اند که کسی آن طرف‌ها نمی‌رود که اسباب‌های مردم را ببرد، اگر چه هر چه بوده است سوخته است.

پنجشنبه ۲۳ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم زرگنده، حضور حضرت اقدس رسیده، بعضی از نوکرها و میرزاهای شخصی حضرت اقدس بودند. باری امروز اعلیحضرت محمدعلی میرزا از زرگنده تشریف‌فرمای فرنگستان می‌شوند.

با حضرت اقدس رفتیم به سفارت. گاری زیادی آورده بودند (و) مشغول بار کردن بودند. «شارژدفر»، «بارونوفسکی» (و) چرچیل هم بودند.

اغلب فرنگی‌ها می‌آمدند (و) می‌رفتند. فرنگی‌های تماشاچی زیادی بودند. اغلب از روزنامه‌نویس‌ها بودند، وضع بارکردن و آمد ورفت را عکس برمی‌داشتند، بعد رفتم به خداحافظی حسین پاشا خان سپهسالار، به قدر یک قلیان کشیدن آنجا بودم، بعد دوباره آمدم سفارت.به جزحضرت‌اقدس و سایر اجزای خود محمد علی شاه کسی نبود.

باری به قدر چهار ده عدد گاری بار کردند، امشب هم می‌روند به مهرآبادِ معیرالممالک. بعد هم منزل به منزل می‌روند.

آمدیم سفارت، رفتیم حضور اعلیحضرت محمد علی میرزا وداع کرده، بعد

«شارژدفر» با «بارونوفسکی» آمدند، به هر یکی یک حلقه انگشتر الماس به دست خودشان دادند. دو هزار تومان هم انعام دادند، که به اجزای سفارت تقسیم کنند.

باری فرنگی‌های زن و مرد، اغلب از سفرا، برای تماشا جمع شده بودند. اندرون‌های حضرت اقدس (و) سرکار سرورالدوله هم آمده بودند که شاه را راه بیاندازند. ظل‌السلطان، سلطان محمود میرزا، اقتدارالسلطنه هم بودند. دیگر کسی نبود. عضداالدوله هم از شهر ده عدد کالسکه آورده از طرف دولت، برای حرکت ملکه جهان (و) سایر حرم و نوکرهای محمد علی شاه، که تا سر حد بایستی کالسکه‌ها بروند تا به غازیان. باری نمی‌دانم چه شده (بود) که میانه «خاوایوف» با عضدالدوله بهم خورده، تشرهای سخت «خاوایوف» زد به عضدالدوله.

سپهسالار، امیر بهادر برادرش، سردار ارشد با سایر اقوام سپهسالار، مجلل‌السلطان، حمیدالملک ناظر، مختارالدوله، فخرالاطباء، چند نفر پیشخدمت، عبدالله خان خواجه، موقرالسلطنه، اینها هم اغلب از خودشان کالسکه گرفته می‌روند. یکصد و بیست نفر قزاق ایرانی به قدر پنجاه نفر قزاق روسی، چهار غلام سفارت روس، چهار نفر غلام هندی مالِ سفارت انگلیس، «باقاوایوف» با یک نفر از نایب‌های سفارت انگلیس و بایک نفر دیگر از اجزای سفارت روس همراه محمدعلی میرزا می‌روند.

باری معلوم است در یک همچه مسافرتی مردم می‌روند و می‌آیند، گاری‌چی‌ها با هم دعوا می‌کنند. در سفارت نشسته تماشا می‌کردم. حال سفری‌ها و تماشاچی‌ها را نگاه می‌کردم. باری سه ساعت به غروب مانده کالسکه‌ها را آورده، حاضر کردند، «شارژدفر روس» با سایر اجزاء سفارت حاضر شده رفتند، عرض کردند: کالسکه‌ها حاضر است. اعلیحضرت محمد علی میرزا بیرون آمده با حضرت اقدس آمدند دم درِ کالسکه و باحضرت اقدس خداحافظی کردند، «شارژدفر» با سایر اجزای سفارت در بیرون سفارت پای کالسکه رفته، سایر سفرا هم دم در سفارت توی باغ

ایستاده (محمدعلی‌میرزا)بودند. کالسکه را نگاه داشته خداحافظی کردند، مخصوصاً وزیر مختار انگلیس را دم کالسکه خواسته قدری با او صحبت و احوال‌پرسی کردند.

باری قزاق‌های روس دور کالسکه راگرفته، از دم سفارت از نظرها غائب شدند.

حضرت اقدس برگشته آمدند. بعد از ده دقیقه حضرت ملکه جهان پسر کوچک خودشان سلطان حمید (میرزا) (و) خدیجه خانم دخترش را راه انداخته کالسکه‌ها حاضر بود سوار شدند. حضرت اقدس (و) ظل‌السلطنه (حاضر) بودند، ملکه هم سوار شده در کالسکه دیگر و بعد سایر زن‌ها نشسته روانه شدند.

اعلیحضرت محمد علی میرزا هم به کالسکه شخصی خودش سوار شده (بود)که شش (به آن) اسب بسته بودند.

(به) کالسکه حضرت ملکه جهان هم شش اسب بسته بودند، ولی باقی چهار (اسبه) بود.

سایر اجزاء (هم) سوار کالسکه شده رفتند (و) سفارت خالی شد! امروز هم یکی از آن روزهای تاریخی ایران بود.

جمعه ۲۴ شهر شعبان ۱۳۲۷

رفتم به خانه حاجب‌الدوله به روضه. علاءالملک، صدرالسلطنه، ضرغام‌السلطنه، مؤیدالدوله (و) جمعی بودند. «غفّاربک» (که) مرد جوان فرنگی‌مآبی است و رؤیتاً بسیار پدرسوخته است، از میان مردم (و) خوانین برخاسته، بنای روضه راگذارده، بعضی مزخرفات سیاسی می‌گفت، به مرحوم اتابک (و) سایر مردم از زنده و مرده بنای فحش دادن راگذارده، بعضی مزخرفات می‌گفت.

بعد برخاسته آمدم منزل عین‌الدوله، (برای) احوالپرسی، پاهایش درد می‌کند.

آقا سید نصرالله وکیل و سردار منصور هم بودند. عین‌الدوله را رئیس کرده‌اند که

این پول‌ها (را) که از مردم او بگیرد، در واقع مثل یک مأموری است. هر چه خاک مرحوم سید جواد خزانه است عمر ایشان باشد. از خود عین‌الدوله مبلغی پول می‌خواهند. بیست هزار تومان هم پای سیف‌الدوله نوشته‌اند. عمید حضور را هم شنیدم، گرفته در اداره حبس کرده‌اند برای خاطر آتش گرفتن بازار، چون خانه عمید حضور در جنب همان بازار است.

شنبه ۲۵ شهر شعبان ۱۳۲۷

رفتیم به درِ خانه سپهدار، حاجی علیقلی خان وزیر داخله و سایر اجزای مجلس عالی، هیئت مدیره کمیته در عمارت شمس‌العماره بودند. نایب‌السلطنه هم کسل است به دَرِ خانه نمی‌آید.

بعد سوار شده رفتم به خانه نایب‌السلطنه احوالپرسی، اندرون بودند. سرگیجه سختی گرفته است، امروز زالو انداخته است.

از اخبار تازه که چندی است، تغییرات کرده است و ننوشته‌ام، این است که: ذخیره (را) مدتی که به قدر یک ماه بیشتر است، داده‌اند به نظم‌الدوله. اعتصام‌السلطنه هم رفتنش به عراق موقوف شده، حکومت عراق با خود قائم مقام است. آصف‌السلطنه هم از قورخانه یا استعفا کرده یا از او گرفته‌اند.

رفتم به درِ خانه که شاید سپهدار را ببینم، رفته بود، رفتم در عمارت شمس‌العماره، پیش وزیر داخله و موثق‌الدوله قدری نشستم، هنوز هم اجزای مجلس جمع نشده بودند. از آنجا با حشمت سوار شد رفتم به منزل خان معیرالممالک، اعتصام‌السلطنه بودند، قدری صحبت کرده از آنجا آمدم به خیابان علاءالدوله مغازه اردشیر، او با آنتوانِ عکاس شریک شده‌اند (و) اسباب «سینموفتوگراف» درست کرده، (و) قهوه‌خانه‌ای که همه چیز (در آن) هست مرتب کرده‌اند.

یکشنبه ۲٦ شهر شعبان ۱۳۲۷

رفتم به درِ خانه. نایب‌السلطنه آمده، اقبال‌الدوله، مؤیدالدوله، موثق‌الدوله، (و) جمعی بودند. سپهدار و سایرین در مجلس عالی بودند، مشغول خرابی ایران و تمام مردم بودند، بعد آمدیم پارک ظل‌السلطان پیش صارم‌الدوله، قدری بازی کرده، صحبت کرده، نهار خوبی صرف کردیم تا یک ساعت از شب رفته.

امشب شب عید سلطان احمد شاه است، آتش بازی و چراغان کرده بودند. آقای آقا سید جمال مجتهد مرحوم شدند.

دوشنبه ۲۷ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به در خانه، جمعیت زیادی بودند. بعد هم نایب‌السلطنه آمد. نظام‌الملک، مستوفی‌الممالک، مؤیدالدوله، و هر کس را بخواهید از شاهزادگان بزرگ و کوچک، از امراء و اعیان (و) اشراف (و) وزراء (و) اهل نظام بودند.

پیش از سلام با نایب‌السلطنه رفتم به حضور همایونی شرفیاب شدم، بعد آمدم توی باغ قدری گردش کردم، سفرای خارجه آمده شرفیاب شدند. امروز دیگر بدتر از تمام روزهای سلام شد، افواج (و) سایر اجزای سلام در توی باغ راحت‌باش کرده بودند. مستوفی‌الممالک با نظام‌الملک (که) مخاطب است زیر موزه نشسته بودند، شاعر و خطیب حاضر نشده بودند. هر یکی یک طرف بود که شاه (را) آوردند و به سلام نشاندند. آن وقت (که) فرمان دادند، نه موزیک بود، نه شیپورچی که توپ بیاندازند، نه مخاطب. باری شکل غریبی سلام شد، مستوفی و لشکرنویس و مخاطب و خطیب و شاعر بعد آمدند. جلو تمام مردم را مجاهدین گرفته بودند، هر کس هم که آمد سر جای خودش بایستد جا نداشت، خیلی‌بد وضعی‌بود. باری‌بعد سلامِ به این بدی بر هم خورد و «دفیله» مختصر شد.

سه‌شنبه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به پارک ظل‌السلطان. مهمان صارم‌الدوله بودم. اقبال‌الدوله، اعتصام‌السلطنه، میرزا احمد خان، محمد حسن خان برادر مرحوم اتابک، امیر اکرم، آجودان حضور، جلال‌الملک، ناصرالسلطنه، ناصرالدوله بودند. پیش از نهار و بعد از نهار مشغول بازی بودیم.

چهارشنبه ۲۹ شهر شعبان ۱۳۲۷

رفتیم به منزل حاجی آصف‌الدوله دیدن، چون پریشب شب دوشنبه وارد شده است. باری عین‌الدوله آنجا بود. آصف‌الدوله ریش بلندی گذارده است.

خبر آوردند که اخترالدوله امروز می‌رود به فرنگستان، درةالدوله را هم با خودش می‌برد. باری خیلی از رفتن درةالدوله اوقاتم تلخ شده، بعد حاجی امین‌الخاقان را فرستادم برود پیش نایب‌السلطنه و سپهدار و وزیر داخله و مجلس عالی عارض بشود که من پدر درةالدوله هستم و راضی نیستم که برود به فرنگستان. بعد هم دلم طاقت نیاورد، خودم هم رفتم درِ خانه پیش نایب‌السلطنه، بعد از طرف مجلس عالی رأی داده شد که نبایست برود؛ نایب‌السلطنه هم حکم به اعتمادالحرم کرد که دو نفر خواجه بفرستند ممانعت بکنند از حرکت او. میرزا احمد خان معین حرم (و) عبدالله خان خواجه مازندرانی را فرستاد که نگذارند برود، نیم ساعت از شب رفته معلوم شد که اخترالدوله با درةالدوله رفته‌اند به خانه نایب‌السلطنه، من را نایب‌السلطنه احضار کرده، رفتم؛ مجدالدوله، معتمد خاقان، مستشارالسلطان بودند. قوام‌التجّار که وکیل کارهای امیر بهادر جنگ و علی خان سردار ارشد است آمده بود، لقمان‌الممالک هم بود خود نایب‌السلطنه هم کسل بود و در اندرون بود. گفت‌وگو طول کشید تا ساعت سه، بعد قرار به فردا شد.

پنجشنبه سلخ شعبان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به خانه نایب‌السلطنه. مدتی نشستم، بعد رفتم خدمت آقای عضدالملک نایب‌السلطنه رسیده، قدری هم در باب درةالدوله مذاکره کردم، بعد (قرار شد) درةالدوله نرود، به او خرجی ماهانه من (بدهم) که نه پول دارم (و) نه قبول کردم. باری قرار شد مجدالدوله در این باب قراری بگذارد.

امروز هم اعلیحضرت سلطان احمد شاه رفته بودند به فرح‌آباد؛ گفتند شکار هم زده بودند، دیگر راست و دروغش معلوم نیست.

اخبارات دولتی این است که: در چندی قبل معزالسلطان (را با) چندین مجاهد فرستاده بودند که با اردوی محمد علی شاه باشند تا او را از سر حد رد کنند. مأمورین دولت روس و انگلیس که با محمد علی شاه هستند، او را برگردانده، خیلی سخت به او گفته بودند که ما خودمان با او هستیم، شماها برگردید. اسباب رنجش آنها هم شده بود که بعد عذرخواهی کرده بودند.

میانه مجاهدین رشت خیلی سخت بر هم خورده، دو دسته شده‌اند و هر شب گویا بهم می‌زنند. شبی چندین نفر از همدیگر (را) می‌کشند. در این چند شبه گویا دعوایشان سخت‌تر شده. عمیدالسلطان با چندین نفر مجاهد مأمور شده رفت به رشت برای نظم آنجا. مجاهدینی که اینجا طهران هستند، حکم شده است بی اسلحه حرکت کنند و سلب اسلحه کرده‌اند و اسباب دلتنگی تمام مجاهدین شده است.

جمعه غره شهر رمضان ۱۳۲۷

پریروز که بندگان همایونی تشریف برده بودند به شکار، یک میشی بصیرالسلطنه با چهار پاره زده بود، چون بندگان همایونی هم تفنگ انداخته بودند گفتند شاه زده است، به اسم همایونی قلمداد شده بود.

شنبه ۲ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده رفتیم درِ خانه. نایب‌السلطنه اندرون بود عصرها می‌رود به در خانه. شب‌ها در خانه خودش است، سایرین هم عصرها می‌روند به در خانه ولی شب‌ها در منزل‌هایشان هستند.

باری در باب درةالدوله با مستشارالسلطان صبحت کرده، از آنجا رفتیم به منزل مجدالدوله.

از اخبارات تازه این است که:

«امروز تمام این مردمی (را) که مجلس مدیریه از آنها اعانه خواسته (و) در واقع جرم‌بایست بدهند، در دربار دعوت کرده بودند. حاجی سید نصراله سادات اخوی نطقی کرده بود که کارهای دوائر دولتی و غیره تمام از بی‌پولی خوابیده است. در استرآباد، ترکمن‌های ایل اتابای و جعفربای با هم یکی شده‌اند، نزدیک است شهر استرآباد را بچاپند. سایر شهرها و طرق و شوارع مغشوش است، کار به جای بد کشیده است، اگر شماها کمکی نکنید، پول راه نیاندازید، عِرض و ناموسمان به دست اجنبی خواهد افتاد، آخر شماها که بزرگان مملکت ما هستید، نگذارید این طور بشود. خیلی گفت‌وگو شده بود، ولی هیچ تأثیر نبخشیده بود. بعد قرار بر این شد که بروند به خانه‌هایشان (و) هر کس هر رأی دارد بنویسد. کار دولت بسیار مغشوش است، تمام ولایت‌ها بی‌نظم و خراب. قشون روس هم در قزوین مستعد ایستاده است. مردم شهر طهران هم تمام روز از وضع کارها بد می‌گویند. نایب‌السلطنه، که عضدالملک باشد، باز هم از این (به) بعد همان اسم خودش را خواهم نوشت تا حال هم بد کردم، خبط کردم او را به این اسم خواندم، از تمام خوانندگان عذر می‌خواهم، اگر چه آدم بدی نیست، ولی او را به این اسم نبایست خواند چرا که این اسم مال شخص بسیار بزرگی بوده است. امیدوارم به حق حق صاحب حقیقی[1] این اسم صد و بیست سال عمر طبیعی باعزت و شوکت بکند.

۱ـ منظور کامران میرزا نایب السلطنه است.

یکشنبه ۳ شهر رمضان ۱۳۲۷

حکم شده است که تمام مجاهدین بی‌اسلحه حرکت کنند اسلحه آنچه داشتند، گرفته‌و باقی را هم مشغول گرفتن هستند.

دوشنبه ۴ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به مسجد ناصری که مسجد سپهسالار باشد، امسال کسی نماز نمی‌خواند در این مسجد.

آقا شیخ مسیح که همیشه در واقع امامت این مسجد با او بود دو روز او خواند، حالا او را مانع شده‌اند. و حالِ این که آقای بدی نیست، بعضی‌ها می‌گویند برادر آقای آقا سیدعبدالله می‌خواند. آقای شیخ‌الرئیس هم می‌گفت که من خودم نمازمی‌خوانم. او هم می‌خواهد مجتهد بشود.... کشی کمش بود حالا می‌خواهد پیش‌نماز هم بشود. چون مسجد امام ندارد، لابد واعظی هم لازم ندارد. ظهیرالاسلام هم که حکم شده بود برود کربلا و تا حضرت عبدالعظیم هم رفته بود، بعد از سر تقصیراتش گذشتند و گفتند چون به سفارت نرفته(ای) بیا به خانه خودت (ولی) بیرون نیا.

امام جمعه که رفته بود سفارت، سه چهار روز است، از راه رشت رفت به طرف مدینه منوّره، جایش آقا سید محمد برادرش معروف به «امام‌زاده» در واقع امام جمعه شده است و در مسجد شاه نماز می‌خواند.

باری درمسجد قدری‌راه رفته کسی هم‌نبود، شیخ‌الرئیس هم در مسجد راه می‌رفت.

دو ساعت از شب رفته رفتم به منزل سپهسالار، نبود. امشب در مجلس شورای ملی دو اطاق را فرش کرده آنجا می‌نشیند، در واقع همان هیئت مدیره مجلس عالی است منتهی در اینجا جمع می‌شوند. سپهدار و وزیر داخله هم در اینجا، هستند.

(امشب) در منزل حاجی میرزا احمد خان به شب‌نشینی مدعو بودیم. رفتم آنجا،

جمعی بودند. عضدالسلطنه، یمین‌الدوله، پسرها و برادرهای مرحوم اتابک، یعنی تمام فامیلشان؛صارم‌الدوله،امیرمکرم، جمعی‌بودند. حسین‌خان گاهی پیانو و گاهی ویولون می‌زد.

سه‌شنبه ۵ شهر رمضان ۱۳۲۷

عصری سوار شده رفتم به درِ خانه. عضدالملک نیامده بود، سپهدار (و) وزیر داخله (و) مستوفی‌الممالک (و) بعضی از اجزای مجلس عالی دم نارنجستان روی صندلی نشسته، مجلسی داشتند.

از اخباری که شنیدم، این است که: معین‌الدوله وارد شهر زنجان شده، ملا قربانعلی را می‌خواهد یک طرفی بفرستد. باری بعضی‌ها می‌گویند که دروغ است، معین‌الدله نتوانسته است وارد خمسه بشود.

چهارشنبه ٦ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده، چهار به غروب رفتم به زرگنده، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، دبیرالسلطان آنجا بود، گفتگو برای اصلاح کارهای حضرت اقدس بود. افطار هم آن‌جا صرف شد. شب را هم تمامش بیدار بودم و در حضور حضرت اقدس بودم.

پنجشنبه ۷ شهر رمضان ۱۳۲۷

سه ساعت به غروب رفتیم به امیریه. اسباب‌های امیریه را از جار، چهلچراغ، صندلی، مبل و هر چه هست حراج می‌کنند و می‌فروشند. جمعیت زیادی بود. یک ساعت به غروب رفتم به در خانه. سپهدار، حاجی علیقلی خان، اجزای مجلس عالی بودند اعضای کمیته هم در صندوق‌خانه بودند. نمی‌دانم مشغول چه کار بودند. عضدالملک هم هنوز ناخوش است، در خانه‌اش است.

جمعه ۸ شهر رمضان ۱۳۲۷

اخبارات تازه این است که: امروز وزیر مختار دولت روس که تازه آمده است وارد می‌شود.

شنبه ۹ شهر رمضان ۱۳۲۷

بعدازظهر سوار شده رفتم به زرگنده، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، تشریف برده بودند پیش وزیر مختار تازه.

یکشنبه ۱۰ شهر رمضان ۱۳۲۷

شب بر حسب دعوت صارم‌الدوله رفتیم به پارک ظل‌السلطان. خودش، هرمز میرزا، اعتصام‌السلطنه، حاجی میرزا احمدخان، محسن خان، امین‌السلطان، مرتضی‌قلی خان پسر صمصام‌السلطنه، میرزا علی اکبر خان بانکی وبرادرش و جلال‌الملک (و) جمعی بودند.

دوشنبه ۱۱ شهر رمضان ۱۳۲۷

از اخبارات تازه این است که: سپهدار رئیس‌الوزراء شده. دیشب هم تمام وزراء در خانه سپهدار بوده‌اند و کنکاش داشتند، باقی معلوم نیست که برای چه بوده است.

اعلیحضرت محمدعلی میرزا هم امروز وارد رشت شده، در قنسل‌خانه رشت منزل کرده، فردا می‌رود انزلی، بعد یا پس‌فردا یا پسین‌فردا سوار کشتی خواهد شد. باری پنج به غروب مانده سوار شده رفتم به زرگنده، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، کسل بودند، پاهای مبارکشان به شدت درد می‌کرد، تب کرده بودند و خوابیده بودند.

یوسف خان امیر مجاهد هم فردا با پسر صمصام‌السلطنه می‌روند بختیاری، تشریف کثیفشان را می‌برند.

باری معزّالسلطان رفت به مجلس، سپهدار و سایرین هم در مجلس خواهند بود.

سه‌شنبه ۱۲ شهر رمضان ۱۳۲۷

رفتم به منزل آقا شیخ محمد رضای قمی. عارضی داریم که رجوع به شرع شده است، قدری آنجا بودم.

چهارشنبه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۲۷

دو ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم به درِ خانه. سپهدار، وزیر داخله، و بعضی از اجزای مجلس عالی در صندوقخانه با وزیر دربار بودند.

بیست و یک تسبیح مروارید را می‌خواهند گرو بگذارند.

از اخباراتی که شنیده شده، این است که نظام‌السلطنه و سعدالملک را دیروز گرفته بودند به واسطه آن پولی که اعانه بایست بدهند، برده بودند در خانه منتصرالدوله حبس کرده بودند، ولی نظام‌السلطنه (را)، سردار محتشم[1] برادر وزیر داخله به واسطه خصوصیتی که از زمان حکومت عربستان با او داشته توسطش را کرده بوده است و برده است به خانه خودش.

مشیر خلوت (و) معاون‌السلطان و یکی دو تای دیگر را هم گفتند گرفته‌اند، ولی معلوم نیست راست است یا خیر.

از منزل سوار شده رفتم به منزل میرزا علی اکبر خان منشی اتابک، امشب مهمانی دوره در آنجا بود.

۱ـ غلامحسین خان سردار محتشم پسر حاجی ایلخانی و پسر عموی علیقلی خان سردار اسعد وزیر داخله بوده است.

پنجشنبه ۱۴ شهر رمضان ۱۳۲۷

اخبارات تازه، این است که: حضرت اقدس ظل‌السطان که تا به حال در رشت توقیف بودند، مبلغ یکصد هزار تومان پول به اسم اعانه دادند، دویست هزار تومان هم سند گویا سپرده‌اند، سالی هم ده هزار تومان از مواجب خودشان به مدارس رشت قرار داده‌اندبدهند (و) تشریف‌فرمای فرنگستان شده‌اند. سردار منصور را هم با خودشان برده‌اند.

جمعه ۱۵ شهر رمضان ۱۳۲۷

امشب هم در پارک ظل‌السلطان مهمان اسماعیل میرزا هستیم. باری تمام حضار جمع بودند. سعدالملک، مخبرالسلطنه، برهان‌الدوله، هم اضافه بودند (و) همه جور اسباب فسق فراهم بود.

شنبه ١٦ شهر رمضان ۱۳۲۷

اخبارات تازه، این است که: روز سه‌شنبه دوازدهم که نظام‌السلطنه (و) سعدالملک راگرفته بودند برای دادن پول، مشیر خلوت، معاون‌السلطان، معین‌السلطان که حاجب‌الدوله باشدگرفته، برده بودند خانه منتصرالدوله، حبس کرده بودند (و) خیلی افتضاح آورده بودند سرشان. سی هزار تومان از نظام‌السلطنه بیست هزار تومان از سعدالملک (و) ده هزار تومان از حاجب‌الدوله و ده هزار تومان از معاون‌السلطان و پنج هزار تومان از مشیر خلوت گرفته بودند.

باری نماز ظهر و عصر را خوانده سوار شده رفتم شمیران، زرگنده حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، الحمدلله حالشان بهتر بود، ولی دست و پایشان درد می‌کرد. دکتر ژرژ و آخوند ملا ابوتراب هم بودند، میرزا حکیم خودشان هم بود.

یکشنبه ۱۷ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه، عضدالملک ناخوش است، حالش خوب نیست. سپهدار هم رفته بود وزرات خارجه پیش علاءالسلطنه، چون چند روز است وزیر امور خارجه شده است؛ در عمارت ورزات خارجه خلوت کرده بودند. سپهدار اعظم رئیس‌الوزراء آمده در طاق نماهای دیوانخانه نشسته، قدری کاغذ خوانده و کار کرده، بعد رفت.

از اخبارات تازه این بود که فرمانفرما از وزارت عدلیه استعفا کرده است.

دوشنبه ۱۸ شهر رمضان ۱۳۲۷

تمام روز را در منزل بودم. افطار کردم، مشغول روزنامه نوشتن شدم، بعد شروع به اعمال شب نوزده شد، بعد در منزل احیاء گرفتم.

سه‌شنبه ۱۹ شهر رمضان ۱۳۲۷

اخبارات تازه که بسیار اهمیت دارد، مسئله یزد است که لشنی‌ها ریخته‌اند (و) شهر یزد را چاپیده‌اند. بسیاری از الواط یزدی به آنها کمک کرده‌اند؛ به قدر سه هزار بار شنوری از مردم غارت برده‌اند، از فارسی‌ها زیاد کشته‌اند، بسیار مغشوش است، ارمنی و گبر زیادی کشته شده است؛ هیچ کس هم نیست که آنجا را نظم بدهد.

دیگر امیراعظم هم چند روزی بود که از تمام شئونات؟ حکومت استرآباد استعفا کرده بود، دختر علاءالدوله را هم طلاق داده بود، ولی عین‌الدوله و شمس‌الدوله میانه را گرفته اصلاح داده‌اند؛ حکومت استرآباد، شاهرود، سمنان (و) دامغان هم باز خودش شده. امروز حرکت کرده رفت به چارپای.

باری زنجان که به همان حالت باقی است. جمعیت زیادی دور ملا قربانعلی

هستند. کار آنجا زیاده از حد اهمیت پیدا کرده است. سایر جاها هم مغشوش است.

چهارشنبه ۲۰ شهر رمضان ۱۳۲۷

رفتم حمام، غسل شب احیاء کرده، افطار کرده، بعد از افطار نماز خوانده مشغول دعاهای این شب شدم.

پنجشنبه ۲۱ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به زیارت حضرت عبدالعظیم، جمعیت به قدری بود که حساب نداشت. گرد و خاک به طوری بود که چشم، چشم را نمی‌دید. در حرم و صحن هم راه نبود. ترن دو تا دوتا حرکت می‌کرد. گرد و خاک به طوری بود که اغلب کالسکه(ها) و درشکه(ها) نزدیک بود به هم بخورند.

جمعه ۲۲ شهر رمضان ۱۳۲۷

به جائی نرفته، تمام را در منزل بودم. شب را در منزل احیاء کرده استراحت کردم.

شنبه ۲۳ شهر رمضان ۱۳۲۷

تمام روز را در منزل بودم. قدری روزنامه نوشته، بعد رفتم حمام. اعزازالسلطنه و علیقلی میرزا آمده قدری بودند، بعد رفتند. شب را در امیریه هستند، صبح می‌روند زرگنده.

یکشنبه ۲۴ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده رفتم زرگنده حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، الحمدلله پاهای مبارکشان خیلی بهتر است، باری کالسکه دستی را آوردند، سوار شده رفتند به سفارت

پیش وزیر مختار، برای اتمام کارهای شخصی خودشان. من هم در خدمتشان رفتم با وزیر مختار ملاقاتی کردم، در واقع معرفی شدیم، باری مراجعت به منزل فرمودند.

دبیرالسلطان که وکیل کارهای ایشان است، آمده مشغول بعضی صحبت‌ها شده، بعضی از طلبکارهای حضرت اقدس آمده، داد و فریاد می‌زدند (و) طلبکاری می‌کردند. رفته بودند به سفارت عارض شده، آنجا داد و بیداد کرده بودند؛ وزیر مختار آنها را فرستاده بود حضور آقا که در باب حساب این‌ها ترتیبی بدهید که حضرت اقدس هم آسوده باشند.

باری امروز از حضرت اقدس یک حوصله غریبی دیدم، آقا حسین بلورفروش که یکی از طلبکارهاست، یک نفر سید نکره با خودش آورده بود به اسم این‌که آن سید هم از من طلب دارد و عوض آقا حسین حرف می‌زد، همچه تصور می‌کرد، هر کاری بخواهد بکند می‌تواند بکند.

حضرت اقدس اول که شنید این حضرات رفته‌اند به سفارت، فرستاد آوردندشان که یک استمالتی بدهد و یک وعده هم بدهند. آنها را آوردند. آقا پرسیدند که کی‌ها هستند. گفتند آقا حسین و غیره منجمله یک نفر سید هم هست. حضرت اقدس فرمودند که آن سید کی است آنکه با ما طرف حساب نیست. گفتند با آقا حسین آمده است، فرمودند چون سید است او را هم بیاورید. خیلی آقا از او احوالپرسی کرده‌و اظهار مهربانی فرمودند، بعد بنای صحبت را با سایر طلب کارها گذاردند. (و) مشغول دادن قرار برای آنها شدند. یکمرتبه سید بنای حرف زدن (و) نامربوط گوئی راگذارد. هر چه به او گفتند که تو که با اجزای این درِ خانه طرف نیستی به تو چه، هی می‌گفت می‌روم سفارت چنین و چنان می‌کنم. حضرت اقدس هیچ حرف نزد؛ گاهی می‌فرمود که من که با تو طرف نبودم، تو را هم نمی‌شناسم، باز او دست از حرف و کارش برنمی‌داشت (و) عوض تمام طلبکارها حرف می‌زد.

آخر گفت نمی‌شود من بایست بروم به سفارت آنجا عرض خودم را بکنم، حضرت اقدس می‌فرمودند که من پول ندارم بدهم بایست یکی از ملک‌ها را بفروشم بدهم به شماها، بروید هر کدام از املاک من را می‌خواهید بردارید. سید می‌گفت ما می‌رویم به سفارت چنین و چنان خواهیم کرد. دست حضرات را گرفته برد به سفارت. حضرت اقدس هیچ نگفتند. حضرات رفتند به سفارت به «بارونوفسکی» عرضشان را کردند، «بارونوفسکی» هم همین حرف (را) زد. سید در آنجا بنای داد و بیداد را گذارد، «بارونوفسکی» در صورت طلبکارها نگاه کرد اسمی از سید ندید، گفت اسم تو که در این صورت نیست. تو کی هستی، گفت من از آقا حسین طلب دارم او از حضرت اقدس. گفت پس چرا آمدی اینجا؟ گفت برای طلبکاری. «بارونوفسکی» حکم کرد زدند پس گردنِ سید، دستش را گرفته از سفارت بیرون کردند. به سایرین هم گفت حالا بایست صبر کنید تا یکی از املاک حضرت اقدس به فروش برود، آنوقت پول شما را بدهند.

این خبر را که برای حضرت اقدس آوردند فرستاد تمام این طلبکارها را آوردند، بسیار اظهار مهربانی و دلجوئی کرده، وعده سر برج دادند (که) انشاءالله زود پول شما را خواهم داد. (و) ده پانزده تومان پول به آنها انعام داده، آن سید هم که زده بودند (و) از زرگنده بیرون کرده بودند، آدم فرستادند مال بردند، از بین راه برگرداندند، اوّل بسیار ترسیده بود، بسیار مهربانی کرده، دلجوئی و استمالت دادند، ده تومان هم به او انعام دادند (و) روانه شهر کردند. هر کس بود نمی‌دانم به آن سید چه می‌کرد.

دوشنبه ۲۵ شهر رمضان ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس. باری این وزیر مختار روس بسیار متمول است (و) عشق زیادی هم به بازی قمار دارد، در لندن «شارژدفر» بوده است یعنی مستشار که از «شارژدفری» هم بالاتر است، از وزیر مختاری پائین‌تر، باری شکارچی هم هست؛

دیروز هم رفته بود کامرانیه توی باغ یک خرگوش و یک روباه زده بود، آدم خوشروئی است.

سه‌شنبه ۲۶ شهر رمضان ۱۳۲۷

سوار شده آمدم زرگنده حضور حضرت اقدس، تا نیم ساعت به غروب هم آنجا بودم، از آنجا مرخصی حاصل کرده آمدم به شهر، رفتم اندرون، افطار کرده، رفتم به منزل ضرغام‌السطنه، من رادیروز کاغذ نوشته به افطارِ امشب دعوت کرده بود. چون دیر شده بود، بعد از افطار رفتم، ولی من هیچکدام را نمی‌شناختم. به جز آقای شیخ‌الرئیس او هم به قدری ورم کرده بود که نزدیک بود بترکد.

چهارشنبه ۲۷ شهر رمضان ۱۳۲۷

از اخباراتی که شنیدم این است که: فرمانفرما که از وزرات عدلیه استعفا کرده بود قبول شده است، وزرات عدلیه را دادند به وثوق‌الدوله. از روز یکشنبه گذشته او رفته بوده است به عدلیه. باری رفتم درِ مسجد ناصری، همسایه، گردش کرده، زن زیادی آمده بودند اسباب می‌خریدند، جمعیت زیادی از هر قبیل برای تماشا بودند.

باری قدری هم در جزء «لاسی‌ها» گردش کرده، سوار اسب شده رفتم پارک ظل‌السلطان به پیش اکبرمیرزا، ضرغام‌السلطنه هم آنجا بود. به اتفاق سوار شده آمدیم به مسجد ناصری، بعد رفتیم رو به بازار. جمعیت زیادی زن و مرد بودند، اعتصام‌السلطنه هم بود با یک زنی قدری شوخی کرد، قدری فحش خورد.

باری افطار کرده، نماز خوانده، شب رفتم احوالپرسی مجدالدوله.

از اخبارات تازه، این است که: یکصد هزار تومانی که ظل‌السلطان داده است گم شده است؛ برای این مطلب قال و مقال میانه مردم و مجاهدین زیاد است، تمام مجاهدین

متفقاً رفته‌اند پارک مرحوم اتابک آنجا اجلاس کرده‌اند. می‌گویند: ما جان دادیم مشروطه را برپا کردیم، حالا می‌خواهیم بدانیم پول‌ها(ئی را) که از مردم گرفته‌اید چه کرده‌اید؟ و به چه مصرف رسانیده‌اید، ماها بایست در این کار نظارت تامه داشته باشیم و در کار وزراء هم بایست نظارت داشته باشیم. سخت بر روی وزرا ایستاده‌اند.

پنجشنبه ۲۸ شهر رمضان ۱۳۲۷

عصری سوارشده رفتم به درِ خانه. هیچ‌کس از وزراء نبودند. سوار شده آمدیم منزل.

افطار کرده، اندرون هم مهمان داشتند، منیرالدوله و نگارالملوک بودند.

دو ساعت از شب هم عمید حضور آمد بسیار لاغر و ضعیف شده است از این چند روز حبس. روز پانزدهم او را مرخص کرده‌اند. صحبت‌ها می‌کرد از وضع نظمیه که اگر بخواهم بنویسم بایست یک کتاب بشود. از آنجا رفتیم به منزل اعتصام‌السلطنه. حضرات جمع بودند. و مشغول قمار. در هر اطاقی یک جور آدم بود، اشخاصی که بودند: اکبر میرزا، اسماعیل میرزا، میرزا احمد خان، محسن خان، محمدخان، برادر اتابک، اجلال‌الدوله، مجیدالملک، محسن میرزا، میرزاعلی اکبر خان، برادرش سعدالملک و مجیرالسلطنه، برهان‌الدوله یکی از پسرعموهایشان. لسان‌الحکماء، ناصر آوازه خوان، حاجی آقا خلیل برادر شریعتمدار رشتی، حسن آقا، اجلال‌الملک، مجلل‌الدوله، حاجی میرزا زکی‌خان، امین‌السلطان، حشمت‌الممالک، نظام‌السلطان، آقا میرزا ابراهیم خان منشی سفارت که حالا جزء وکلاست، هدایت خان برادرش، حسین خان فرنگی گاردِ خودمان و...

ساعت شش سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۲۹ شهر رمضان ۱۳۲۷

هنوز معلوم نیست که فردا عید و اول ماه است یا خیر. در هر صورت نماز شب

عید و اعمال شب عید را به جای آورده ساعت پنج هم دو تیر توپ انداختند، ولی بعضی‌ها می‌گویند ماه را ندیده‌اند.

شنبه غره شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. عضدالملک، شاهزادگان (و) اغلب از وزراء در زیر موزه نشسته بودند.

سپهدار، وزیر داخله، مؤیدالدوله، نظام‌الملک، آصف‌الدوله، مشیرالدوله، وهر کس را می‌خواستید درِ خانه بود.

باری با عضدالملک رفته به خاکپای مبارک شرفیاب شده، آصف‌الدوله (که) این مدت شرفیاب نشده بود، معرفی شد.

باری آمدیم بیرون، سلام منعقد شد.

با بشیر حضور سواره از توی بازار رفتیم به حضرت عبدالعظیم زیارت، دم دروازه حضرت عبدالعظیم جلوی کالسکه ما را نگاه داشتند که قدغن شده از اینجا با کالسکه نبایست رفت. ولی سایر مال مثل قاطر عیبی ندارد. پیاده شده رفتم زیارت یکسر آمدم منزل. عصری مجدداً سوار شده رفتم زرگنده حضور حضرت اقدس مشرف شدم، تبریک عید عرض کردم. شب را هم در زرگنده ماندم تا ساعت چهار از شب رفته حضور حضرت اقدس بودیم.

از اخبارات تازه، این است که: اعلیحضرت محمدعلی شاه، چند روز است وارد «اُدِسا» شده‌اند و مهمان امپراطور هستند. یک نفر از پیشخدمت‌های مخصوص خودش رانیز امپراطور، برای مهمانداری فرستاده است. باری اغلب از سر حدات مغشوش است.

امیر عشایر با شاهسوندها در دورِ اردبیل مشغول کار خودشان هستند، اعتنا به هیچ کس نمی‌کنند.

باری نایب حسین هم در کاشان مشغول جنگ است با دولت. روزنامه‌ها می‌نویسند: که نایب حسن گرفتار شده یک روز می‌نویسند، فرار کرده، گاهی می‌نویسند، دستگیر شده، همان حکایت پارسال امیر بهادر است که هر روز یک چیز از بابت جنگ آذربایجان می‌گفت. حالا هم روزنامه‌جات درباب کلیه‌ایران هرجا که مغشوش است یک جور می‌نویسند. اگر چه تقصیر روزنامه‌نویس نیست. به آنها این طور اعلام می‌دهند.

امروز از صبح تا عصری در پشت باغشاه یک جائی را به اسم این که قبرملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامه صور اسرافیل است، رفتند، چادر زده گلریزان کرد، دسته دسته مردم می‌رفتند (و) می‌آمدند. شاگردان مدارس رفته بودند خطابه خوانده بودند. گریه کرده بودند، گل‌ها به روی قبرش ریخته بودند.

یکشنبه ۲ شهر شوال ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، «شارژدفر» عثمانی با نایب دوم، (سفارت) حضور حضرت اقدس بودند. بعد هم آصف‌السلطنه آمده آقا سلطان خواجه، مدیر لشکر، و دبیرالسلطان، بودند. نزدیک ظهر حضرت اقدس تشریف بردند سفارت پیش وزیر مختار.

عصری دو ساعت و نیم به غروب مانده سوار شده رفتیم به کامرانیه، وزیر مختار روس را دیدم که مشغول شکار خرگوش است، خیلی شکارچی است! همه روزه بایست شکار بکند.

دوشنبه ۳ شهر شوال ۱۳۲۷

ازاخبارات تازه، این است که قشون روس که در قزوین هستند به قدر یکصد نفرشان را تقسیم کردند در تمام مهمان‌خانه‌های راه، هر جا بیست نفر، پانزده نفر، هستند.

سه‌شنبه ۴ شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. عضدالملک هنوز نیآمده بود، کسی هم نبود. وزیر دربار هم نبود.

بعد آمده، سپهسالار با وزیر داخله در بالا خانه‌های وزیر داخله بودند. اعلیحضرت همایونی هم در اطاق برلیان مشغول خواندن بودند.

باری از اخبارات که تازه شنیده شده، این است که: شاهزاده دارا امیرآخور شده، و مقبل‌السلطنه سردار حشمت کالسکه‌چی‌باشی شد. است یک رقعه از وزارت جنگ آمده که: پس‌فردا، آنچه دستخط و فرامین و امتیازات دارید و (این که) در ازای چه خدمت به شما داده‌اند، بیاورید در عمارت خورشید ارائه بدهید.

باری دیگر اخبارات، این است که: چهل هزار تومان پول، عضدالملک به ضمانت امجدالدوله از بانک روس گرفته است. بانک به سختی از امجدالدوله مطالبه می‌کند، او هم هر چه به عضدالملک می‌گوید او هیچ جواب نمی‌دهد.

باری یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم به منزل سردار کل، احوالی از او پرسیده، مراجعت به منزل کردم.

چهارشنبه ۵ شهر شوال ۱۳۲۷

نصرت نظام می‌خواهد برود خراسان با آجودانباشی. پسر سردار کل، رئیس نظام خراسان شده است، نصرت نظام هم می‌رود برای معلمی.

پنجشنبه ٦ شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به درِ خانه. برای مجلس «پِرسُنِل»، احکامات نظامی را باید ببینند. باری یک لایحه هم نوشته بودم. باری لایحه در توی درشکه گم شد، هر چه گشتم پیدا

نکرده، رفتم در دیوانخانه، قدری گردش کرده، حاجب‌الدوله، امجدالدوله، امیر معظم، و جمعی بودند.

باری عضدالملک نیآمده بود، معلوم نبود می‌آید یا خیر. سپهدار هم با وزیر داخله در همان بالا خانه‌های وزارت داخله در عقل و گهشان غوطه‌ور هستند و مشغول خرابی ایران هستند.

باری رفتم در مجلس «پرسنل»، ضیاءالملک جمعی از صاحب‌منصب‌های گُشنه و گدا را جمع کرده بود، چند عدد میز شکسته (و) صندلی پاره گذارده‌اند، قملدان (و) چند تنگ آب‌خوری در روی میزها گذاشته‌اند (و) مشغول حکم کردن (بودند). سردار مؤید و سردار ناصر هم بودند.

سوار شده آمدم منزل امان‌الله میرزا معاون وزارت جنگ. نصرالملک رئیس محاکمات عسگریه و سردار شجاع را هم امروز دیدم، چند روز است آمده است، رفته بود تبریز، چندی گه خودش را خورد، بعد رفته بود به فرنگستان آنجا هم ازگه فرنگی‌ها خورده بود، چند روز است آمده است.

دیگر از اخبار تازه، این است که حضرت اقدس دیروز به سلامتی تشریف برده‌اند به کامرانیه. سفارتِ روس هم آمده به شهر.

ناصر همایون را هم دیدم که چند روز است آمده است از زنجان. زنجان به حالت (خود) باقی است، شلوغ است، مثل سایر بلاد ایران.

جمعه ۷ شهر شوال ۱۳۲۷

امشب یک کاغذی یک نفر آورده بود دم خانه حاجی امین‌الخاقان داده بود و رفته بود که تمامش تهدید بود نسبت به من و حاجی امین‌الخاقان که «دست از کارهایتان چرا برنمی‌دارید؟ تماماً برای نایب‌السلطنه کامران میرزا راپرت‌چی‌گری می‌کنید، دیگر

نبایست بروید به درِ خانه، اگر رفتید شما را با طپانچهٔ موزر خواهیم زد. به آجودان حضور هم بگوئید، او هم نرود»، از این مزخرفات نوشته بود. همین مردم زن... پدرسوخته بی‌دین (نوشته‌اند)، ولی به خواست خدا و ائمه خدا همه روز به درِ خانه می‌روم، هیچ اعتناء هم به این مزخرفات نمی‌کنم.

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبردگی تا نخواهد خدای

شنبه ۸ شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به اداره «پرسنل» برای ثبت کردن دستخط‌ها و فرامین. باری رئیس که ضیاءالملک باشد نشسته بود. آصف‌السلطنه و شجاع‌السلطنه که سردار شجاع باشد (بودند). سردار معتضد او هم مأمور اردبیل شده است که برود.

باری نشسته، دستخط‌ها و فرامین را ثبت کرده، بعد رفتم دیوانخانه. عین‌الدوله، نیرالدوله،آصف‌الدوله می‌آمدندبیرون.باری رفتم تاپیش عضدالملک.در عمارت ابیض نشسته بودند. روزها دیگر در عمارت ابیض می‌نشینند. نهارش را جدا کرده، تنها می‌خورد.

بعد با حاجب‌الدوله سوار شده آمدیم منزل.

آن چند فرامین که به صحه محمد علی شاه و مهر امیر بهادر و سپهسالار است ضبط می‌شود؛ باقی را ثبت می‌کنند و در کتابچه می‌نویسند.

یکشنبه ۹ شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به منزل سپهدار. خودش در یک اطاق دیگری خلوت کرده بود. سردار منصور و وزیر داخله پیشش بودند. بعد هم وکلای آذربایجان آمدند میانه سپهدار با تقی‌زاده مدتی است سخت بر هم خورده بود، چند روز پیش عضدالملک آشتی داده.

دوشنبه ۱۰ شهر شوال ۱۳۲۷

صحراها بسیار باصفاست، کوه‌های ییلاقات را تمام برف زده سفید کرده است، مه در تمام کوه‌ها خوابیده، البرز را تا کمرکشش برف سفید کرده است، بسیار هوای خوبی است.

بالای ضرابخانه که رسیدم دیدم از عقب یک درشکه می‌آید، معلوم شد ظهیرالسلطان است می‌رود صاحبقرانیه خدمت ملکه ایران. چون فردا ظهیرالسلطان می‌رود به خراسان برای معاونت حکومت. یعنی در هر جا یک معاون برای حکومت می‌فرستند و یک نایب عدلیه و یک رئیس قشون، دیگر معلوم است حاکم بیچاره چه خواهد کرد. آجودانباشی پسر بزرگ سردار کل هم می‌رود برای ریاست قشون، یک نفر دیگر هم از این فکلی(ها) برای عدلیه. باری می‌روند یک خراسان (را که) منظم است، آنجا را هم مثل سایر ولایات بکنند.

سه‌شنبه ۱۱ شهر شوال ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس. سعدالملک و دبیرالسلطان بودند. ناصر آوازه‌خوان هم با دبیرالسلطان آمده بود. در مراجعت با هم در توی درشکه نشسته آوازه‌خوانان آمدیم تا شهر. هوای خوبی بود، مهتاب هم معرکه می‌کرد.

چهارشنبه ۱۲ شهر شوال ۱۳۲۷

حاجی امین‌الخاقان که رفته بود شکار، چیزی نزده بود، چیزی هم ندیده بودند. باری می‌گفتند صحراها پراست از شکارچی بختیاری، هیچ چیز هم یافت نمی‌شود. صرف نهارکرده، تمامش را دراندرون افتاده بودم، از زندگی دنیا هم سیر شده‌ام، بس است.

مجدالدوله هم آمد نتوانستم بروم بیرون، او را ملاقات کنم، آمد اندرون.

اعتمادالدوله پسر مرحوم عزت‌الدوله که از عین‌الملک بود مرحوم شده است.

مجاهدین هم روزها باز انجمنی دارند، بعضی حرف‌ها می‌زنند.

پنجشنبه ۱۳ شهر شوال ۱۳۲۷

از اخبار تازه ،این است که: مسئله اردبیل خیلی اهمیت پیدا کرده است،ستار خان هم گویا در آن صفحات است،گویا هم در محاصره باشد، ولی مردم جور دیگر شهرت می‌دهند. خمسه هم همین‌طور است ولی مثل پارسالِ امیر بهادر همان تلگرافات جعلی (را) درست کرده توی مردم انتشار می‌دهند.

باری اردبیل فتح شده، خمسه فتح شده ولی تمام ایران شلوغ و بی‌نظم است.

جمعه ۱۴ شهر شوال ۱۳۲۷

اخبارات تازه، این است که: مسئله اردبیل خیلی مهم شده،ستارخان نوشته بوده است که اگر به من کمک نرسد یا کشته خواهم شد یا دستگیر. باقر خان هم از تبریز به کمک او رفته است.

امروز از اینجا یک دسته اردو رفته‌اند. امروز هم معزّالسلطان با مجاهدین زیادی وقدری از فوج زرندِ علاءالدوله با توپ و سوار حرکت کرده رفت. فتح‌السلطان کشیکچی‌باشی که حاکم اردبیل است او راهم شاهسوندها تکه‌تکه کرده‌اند. کار به جای بد دارد می‌رسد.

باری سید یعقوب شیرازی هم امروز در مسجد سپهسالار معروف به ناصری نطق کرده بوده است که کار اردبیل بد شده است.

سردارهای ملی، جوانان ومجاهدین رفته‌اند برای جلوگیری حضرات و نظم خمسه. گمان می‌کنم که به زنجان نرسند.

باری صدیق‌الحرم که در رشت بوده است و رئیس نظمیه آنجا بود، چند روز است آمده است طهران که باز برود، در منزل عیسی خان منزل کرده است. باری امان از دست این نوکرهای مظفرالدین‌شاه که هر چه می‌کنند، آنها می‌کنند.

باری عصری هم حاجی امین‌الخاقان آمده صحبت می‌کرد. پای نطق سید یعقوب رفته بود، (سید) گفته بوده است که من می‌روم به جنگ، اگر کشته شدم یکسره می‌روم بهشت و اگر زنده برگشتم که زم همه را خواهم... از مال پس و از جان عاصی (است) تمام این کارها برای پول است و مداخل!.

شنبه ۱۵ شهر شوال ۱۳۲۷

از اخبارات تازه این است که: مجاهدینی که مأمور شده‌اند و می‌روند اردبیل امروز صبح ریخته‌اند توی طویله‌های مردم. تفنگ به روی مهترها و اجزای مردم (کشیده‌اند) که به ما اسب بدهید. از هر طویله یکی دو تا اسب برده‌اند. و از طویله من هم یک اسب ترکمنی خوبی که سواری خودم بود، برده‌اند. مهترها می‌خواستند ممانعت بکنند، تفنگ کشیده بودند که اگر ندهید تو را خواهیم کشت. از همه جا اسب برده‌اند.

باری دیشب ناصرالملک هم وارد طهران شده‌اند با ممتازالدوله، که پیش از این رئیس مجلس بود.

معزّالسلطان هم امروز رفته به طرف اردبیل، کاغذی هم من به سپهدار در باب اسب نوشته فرستادم. حکمی نوشته فرستاد که اسب را بگیرند بیاورند. غلامحسین خان در دوندگی است (تا) اگر اسب را هنوز نبرده‌اند هر کجا به اسب رسید بگیرد بیاورد.

باری امروز هم دختر مرحوم اتابک را برای شاهزاده اکبر میرزا (که) صارم‌الدوله باشد عقد کرده بودند. انشاءالله مبارک است.

یکشنبه ۱۶ شهر شوال ۱۳۲۷

غلامحسین خان با «غلام بک» کالکسه‌چی رفته‌اند پی اسب، هنوز خبری از ایشان نشده‌است. نمی‌دانم تا به کجا رفته‌اند. عصری غلامحسین خان بهر شکلی بود اسب‌ها را گرفته آورد. حاجی مبارک خان خواجه هم آمده بود از جانب سرورالدوله احوالپرسی، حضرت اقدس هم دو سه مرتبه احوالپرسی کردند.

دوشنبه ۱۷ شهر شوال ۱۳۲۷

نیّرالسلطان، حاجب‌الدوله اعلیحضرت محمد علی‌شاه با معین دربار آمدند به احوالپرسی. قدری نشسته رفتند.

بعد همان مجاهدی که اسب را از طویله برده بود آمد که اسب کجاست؟ به طور تغیّر می‌خواست یک اسب دیگری (را) ببرد. با هزار معرکه روانه‌اش کردیم. خلاصه شجاع‌السلطنه روز جمعه گذشته که رفته بود به حضرت عبدالعظیم گویا در بین راه «ابن‌بابویه» (با) یکی دو زن دعوایش شده بوده است. دو سه تیر تفنگ برای زن‌ها انداخته بود، امروز در روزنامهٔ ایران نو، به طور خوشی درج کرده (و) شجاع‌السلطنه را ضایع کرده بودند.

فاطمه خانم همشیره، که عیال اجلال حضور پسر عماد حضور است، امروز فارغ شده، یک دختر خداوند به او کرم فرموده انشاءالله برای این فامیل قدمش مبارک باشد.

سه‌شنبه ۱۸ شهر شوال ۱۳۲۷

اخبارات تازه، این است که انتظام‌الدوله هم از حکومت شاهرود و بسطام معزول شده است، رفته است به طرف مازندران.

چهارشنبه ۱۹ شهر شوال ۱۳۲۷

شنیدم که اُمّ‌الخاقان مادر محمدعلی شاه که پیش (از) ماه رمضان رفته بود با عزت‌الدوله دخترش به قم، عزت‌الدوله مراجعت کرده و او رفته به طرف عتبات اما در بین راه مرحوم شده است.

پنجشنبه ۲۰ شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به منزل سپهدار، نبود. رفتم منزل وزیر داخله، عنایت‌السلطنه (و) اعلم‌الدوله آنجا بودند. عنایت‌السلطنه (که) رئیس بلدیه است و اعلم‌السلطنه هم (که) سمت عضویت دارد در بلدیه، آمده بودند آنجا، از برای گران کردن گوشت. حاجی حسین آقا هم بود. باری بعد وزیر داخله تشریف بردند به درِ خانه. به قدری خودش را حاجی علیقلی خان وزیر داخله گرفته است که من تا به امروز هیچ کدام از صدور و اتابکان را با این غرور و تکبر ندیده بودم. می‌خواهم بگویم هیچ شاهی را بدین طور ندیده بودم.

باری رفتم به درِ خانه، کسی نبود. هر یک از وزراء در وزارتخانه‌های خودشان بودند. قدری در توی باغ راه رفته، تا عضدالملک آمده رفت در عمارت ابیض جلوس فرمود.

اشخاصی که بودند: من، امین‌السلطنه، امجدالدوله، اعتمادالسلطنه، بشیرالملک، اجلال‌السلطنه، مشیرالسلطان، منشی‌الممالک.

بعد سوار شدم، آمدم منزل.

چند روزاست دزدی‌های غریب گرفته‌اند از کتابخانه دولتی و سرایدار خانه. از محقق‌السلطنه اسباب‌های طلا (و) بعضی جواهرات که در عمارت بوده است واسباب‌های یشم و غیره و غیره. به قدر سی، چهل هزار تومان پیدا کرده، گرفته‌اند. در

بین راه حاجی علی رضا خان گروسی را دیدم، خداحافظی کرد که من هم می‌خواهم بروم به اردبیل، گفتم بیا رویت را ببوسم که دیگر رویت را نخواهم دید!

از اخبارات تازه، این است که: گاری «منوسیون» و فشنگ (و) بعضی چیزها که می‌بردند به طرف اردبیل، در راه یکی دو تا بمب ترکیده، چندین نفر را کشته، فشنگ و چیزهای دیگر (را) ترکانده، تفنگ و اسباب‌ها را ضایع کرده (است)، گویا ستار خان هم فرارکرده‌است؛ کاراردبیل خیلی مهم‌وسخت‌شده‌است. رحیم‌خان‌سردارنصرت معرکه می‌کند.

باری امروز، مرحوم مشیرالدوله محسن خان، دختر کوچکی داشته، برای پسر مرحوم اتابک عقد کرده‌اند، در همین همسایگی.

جمعه ۲۱ شهر شوال ۱۳۲۷

صرف نهار کرده، حاجی امین‌الخاقان بودند. بعد هم امان‌الله میرزا که در واقع معاون وزارت جنگ است آمد.

شنبه ۲۲ شهر شوال ۱۳۲۷

سوارشده‌رفتم‌شمیران، کامرانیه، حضورحضرت‌اقدس‌رسیدم، کسی نبود. جز چند نفری از اجزای شخصی خودشان. باری رفتم بیرون (در) باغ نشانه گذاردند، چند تیر تفنگ انداختیم. ماشاءالله تفنگ‌های حضرت اقدس تماماً به نشانه خورد، بعد طپانچه انداختند، آنها را هم به نشانه زدند، من هم تفنگ انداختم زدم، طپانچه هم انداختم زدم.

غروب مراجعت به شهر کردم، آمدم در خانه سپهدار، رفتم پیش سپهدار. فرمانفرما، ملک آراء، میرزا حسن رشدیه، عباس میرزا پسر فرمانفرما که یازده سال بود در فرنگستان و لندن مشغول تحصیل بوده است و چند روز است که آمده است (بودند). دهساله بوده است که رفته به فرنگستان. بعد امان‌الله میرزا آمد (و) صولت نظام که حالا رئیس محاکمات عسگریه شده است.

یکشنبه ۲۳ شهر شوال ۱۳۲۷

از اخبار تازه، این است که یپرم هم با مجاهدین زیادی با توپ و توپخانه مفصلی امروزمی‌رودبه طرف‌اردبیل و زنجان.انشاءاللهاین پدر... هم‌دیگر برنخواهد گشت.

دوشنبه ۲۴ شهر شوال ۱۳۲۷

بعد از نهار سوار شده رفتم به امیریه، خداحافظیِ سرکار خاصه خانم. امروز به سلامتی باز می‌روند شمیران. بعد آمدم به منزل اقبال‌الدوله. باری بعد مستوفی‌الممالک آمد، قدری صحبت کرده، بعد من سوار شده آمدم منزل.

سه‌شنبه ۲۵ شهر شوال ۱۳۲۷

با سرکار معززالملوک، امروز مهمان اقدس‌الملوک همشیره هستم. سوار شده رفتم، تا عصر آنجا بودم. بعد رفتم باغ انتظام‌السلطنه که میرزا صالح خان وزیر اکرم آنجا منزل دارد.

چهارشنبه ۲۶ شهر شوال ۱۳۲۷

عصری سوار شده رفتم به درِ خانه. سپهدار. وزیر داخله، با جمعی در بالاخانه‌های وزرات داخله کمیسیون داشتند. رفتم دیوانخانه کسی نبود، اعلیحضرت همایونی هم اندرون بودند. رفتم پیش موثق‌الدوله او هم در عمارت بلور، پشت نارنجستان است، آنجا دو سه روز است ناخوش افتاده است. رفتم از (او) احوالی پرسیدم، ناصرالملک، اعتماد حضرت، و معین حرم آنجا بودند. مستوفی بیوتات هم بود، صحبت پیراهن زیر شلواری شاه را می‌کردند که چه بایست کرد. باری از آنجا سوار شده آمدم منزل سپهسالار، نبود.

پنجشنبه ۲۷ شهر شوال ۱۳۲۷

رفتم بیرون، هوا هم آفتاب خوبی بود. بعد سوار اسب شده رفتم دیدن ناصرالملک، نبود. بعد رفتم دیدن ظهیرالاسلام، رفته است به قمِ استقبالِ آقای آقا سید عبدالله. باری از آنجا رفتم به منزل مؤیدالدوله. معین‌السلطنه پسر نظام‌الملک که داماد شاهزاده است و پسر شعاع‌الدوله آنجا بودند.

قدری روزنامه نوشته، یک گنجشک زدم، یکی هم سرکار معزّزالملوک. ماشاءالله زدند. خوب تفنگ می‌اندازند.

جمعه ۲۸ شهر شوال ۱۳۲۷

سوار شده رفتم خانه عماد حضور دیدن همشیره، احوالپرسی. اجلال حضور پسر عماد حضور بود، بعد هم حاجی امین‌الخاقان آمد. قدری روزنامه نوشته. قوش‌هائی که حضرت اقدس به من داده‌اند «ترلانش» را می‌خواستیم سیرکنیم، پرید رفت؛ بعد به زحمت شعبان خان پیدا کرد.

شنبه ۲۹ شهر شوال ۱۳۲۷

رفتیم احوالپرسی ضرغام‌السلطنه، چند روز است ناخوش است. باری شیخ‌الرئیس (و) جمعی آنجا بودند. از قراری که صحبت می‌کردند فردا آقای آقا سید عبدالله ورود خواهند کرد، اغلب از وکلا میل ندارند که آقا سید عبدالله ورود بکنند، یکسره بروند در مجلس و در واقع دستی به آنجا بیاندازند. گفته‌اند اگر آقا می‌خواهند تنها بیآیند در مجلس والاّ اگر بخواهند با جمعیت بیایند مانع خواهند شد، دور نیست که در مانع شدن اتفاقی بیافتد (و) نزاع واقع شود.

یکشنبه سلخ شهر شوال ۱۳۲۷

درشکه خواسته، سوار شده رفتم برای استقبال آقا سید عبدالله. در بین راه جمعیت زیادی، کالسکه، درشکه، سوار الاغ، سوار، پیاده، زن، مرد، هر جور آدم که تصور کنید می‌رفتند، در واقع از قم همین‌طور رفته‌اند استقبال. واگن هم پر بود از جمعیت که می‌رفتند به حضرت عبدالعظیم. دَمِ دروازه، دو طرف آئین بسته بود دروزاه را هم چهلچراغ آویزان کرده بودند (و) آئین بسته بودند. اطراف دروازه خیلی جمعیت بود. یک شتر برای قربانی دم دروازه حاضر کرده بودند. بیرون دروازه هم چند عدد چادر زده بودند، یکی را صنف بزازها، دیگری را سایر اصناف زده بودند. آنجا هم جمعیت زیادی بود.

یهودی‌ها، ارامنه، زن زیادی هم بیرون دروازه بودند تا آب انبار قاسم خان، ولی در راه همین‌طور جمعیت بود که سواره به انواع و اقسام می‌رفتند، پیاده هم حساب نداشت تا حضرت عبدالعظیم. آنجا را هم طاق نصرت زده بودند. جمعیتِ زن و مرد زیادی روی بام‌های دروازه حضرت عبدالعظیم پر بودند. درشکه و کالسکه دیگر حساب نداشت. باری نهار مفصلی و تهیه معتبری عضدالملک در دولت‌آباد علاءالدوله دیده است (که) آن طرف حضرت عبدالعظیم است.

باری رفتم برای دولت‌آباد، تا آنجا همین‌طور جمعیت وصل به هم بودند. کالسکه و درشکه متصل به هم بود. باری پشت قلعه دولت‌آباد از طرف دولت چادری زده بودند. پنج پوش بزرگ برای نهار زده بودند. سه پوش بزرگ زده بودند و شیرینی و میوه زیادی گذارده بودند. تنقلات زیادی در دور تا به دور چادر گذارده بودند. علاءالدوله، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، امجدالدوله، پسرهای عضدالملک، حاجب‌الدوله، مؤیدالدوله، سردار منصور، ملک‌التجار، وثوق‌الدوله، مستشارالدوله، لقمان‌الممالک، پسرهایش، پسرهای امجدالدوله. و جمعیت زیادی بودند.

خیلی‌ها رفته بودند تا کهریزک. عین‌الدوله، نیّرالدوله، آصف‌الدوله و خیلی جمعیت دیگر رفته بودند. جلوترها تا سر زنجیر، جلویِ آنجاها چادر زده بودند. قدری نشستم، بعد صدای زنده باد و صلوات بلند شد. معلوم بود آقا را می‌آورند. بعد آقا را ورود دادند؛ کالسکه دولتی برده بودند به استقبال با یدک‌های دولتی. باری آقا پیاده شده، چند نفر مجاهد دور آقا راگرفته بودند، که آقا را اذیت نکنند. مردم هجوم می‌آوردند، یک نفر در جلو آقا بود که خودش را مثل مجاهدین ساخته بود و می‌گفت زنده‌باد آیت‌الله، زنده‌باد آقای آقا سید عبدالله زنده باد آقای آخوند ملا محمد کاظم، زنده باد سلطان احمد شاه، زنده باد علمای مشروطه‌طلب، زنده باد وزرای مسئول.

قرمساق داد می‌زد و فریاد می‌کشید. باری از ورود آقا طوری شد که دور آقا تجیر کشیده بودند، چوب‌های تجیر شکسته، مردم وارد تجیر شدند. سید، آخوند، شاهزادگان، علماء و غیره تمام قاطیِ هم بودند. غوغای غریبی شده، باری رفتیم دست آقا را بوسیده، هیچ تغییر نکرده است شکلش. بعد آمدیم توی یک چادر دیگر که زده بودند و صندلی گذارده بودند، قدری نشسته آقایان طلاب رفتند سر نهار. ما دیگر نماندیم، آمده سوار شده رو به شهر آمدیم، ولی کالسکه و درشکه هم وصل بهم بود از طرف کهریزک می‌رفت رو به شهر. معلوم بود اغلب این حضرات از دیروز و پریروز و امروز جلو رفته‌بوند، حالا می‌روند به شهر. از طرف شهر هم همین‌طور سید و ملاّ و آخوند و پیش‌نماز و کاسب و غیره. و ارمنی متصل می‌رفتند. باری در دم دروازه حضرت عبدالعظیم جمعیت زیادتر شده بود. ارامنه زیادی هم با درشکه آمده بودند. دیگر دم حضرت عبدالعظیم راه نبود که آدم عبور کند.

به قدر صد نفر قزاق بی‌تفنگ از طرف دولت به استقبال آمده بوند و دم دروازه ایستاده بودند و منتظر ورود آقا بودند.

نزدیک دروازه جمعیت زیادتر شده بود، خیلی به اشکال وارد شهر شدیم. آقا

سید محمد مجتهد هم بعد از نهار خواهد آمد.

باری روی بام‌ها زن‌ها جاگرفته بودند، از طرف پا قاپق و میدان کاه‌فروش‌ها خواهد رفت به طرف منزلش. در بین راهش همین‌طور طاق نصرت بسته‌اند، سر بام‌ها در معابرش جمعیت ایستاده، منتظر آقا هستند.

باری فرداکه اول ماه است مجلس شورای ملی منعقد می‌شود. بندگان همایونی، شاهزادگان، سفرای خارجه،علماء،وزراء،اعیان،صاحبمنصب‌ها می‌روند با لباس تمام رسمی. مشغول هستند مجلس را زینت می‌دهند، مبل می‌کنند، آئین می‌بندند، طاق نصرت مفصلی در جلو در مجلس بسته‌اند، قشون هم از دم در باب همایون تا در مجلس خواهد ایستاد. مجاهدین و بختیاری‌ها هم جلو درِ مجلس صف خواهند بست.

گفتند که آقا سید عبدالله هم یک ساعت به غروب مانده با تشریفات، سوار و کالسکه دولتی که سرش را خوابانده بوده است وارد شده بود به خانه‌اش. در بین راه هم خیلی شلوغ بوده است.

دوشنبه غره شهر ذیقعده ۱۳۲۷

صدای موزیک (و) داد و بیداد مردم از طرف مجلس بلند بود. تفصیل ورود شاه از این قرار است:

از در اندرون تا در مجلس دو طرف خیابان‌ها سرباز (و) قشون صف بسته بودند. (با) سوار و قزاق. دم در مجلس هم بختیاری (و) مجاهد بودند. سفرا (و) بعضی از وزراء (و) بعضی از شاهزادگان (و) چند نفری از صاحبمنصب‌ها که دعوت شده بودند با لباس رسمی بودند، عضدالملک هم توی کالسکه بزرگ پهلوی شاه نشسته بوده است و مثل نعش با مردم تعارف می‌کرده، از قرار تعارفش مضحک بوده است و یک جبه هم پوشیده بوده است. علماء هم بوده‌اند. وقت نطق کردن که بایست عضدالمک نطق کند،

نطقش را نوشته بوده است. خودش که نمی‌تواند بخواند، وقتی که می‌خواسته است از جیبش دربیاورد گم کرده بوده است. مدتی گشته بوده است بعد از آن که کاغذ زیادی از جیبش بیرون آورده است آنوقت پیدا کرده، داده بود به سپهدار او خوانده بود. بعد نطقش را خواهم نوشت.

در وقت آمدن، توی کالسکه، شاه یک وری نشسته بوده است، در واقع پشتش را به عضدالملک کرده بوده است. باری وارد مجلس که شده بوده است، دم صندلی ایستاده بوده است. علماء، سفراء، وزراء و سایرین هر کدام در سر جای خود ایستاده بودند. به قدر بیست دقیقه بعد تشریف برده بودند، ولی در مراجعت بندگان همایونی تنها تشریف برده بودند. بعضی از مدارس هم آمده بودند پیش سپهدار و وکلا نطقی کرده بودند. بعد سربازها در جلوی سپهدار و وزیر داخله دفیله کرده بودند (و) رفته بودند.بعضی‌ها هم شنیدم امروز حمایل آبی انداخته بودند. گفتند اجلال‌السلطنه و معتمدالخاقان حمایل آبی انداخته بودند، معلوم نیست که چه وقت به آنها مرحمت شده است و اگر مرحمت شده کی به آنها مرحمت کرده است! باری مبارکشان باشد! شب راهم در جلوی مجلس چراغان (و) آتش‌بازی مفصل کرده، جمعیت زیادی زن و مرد به تماشا بودند.

سه‌شنبه ۲ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

رفتم دیدن آقا سید عبدالله. وزیر داخله آنجا بود. حیاط اندرونیش را چادر زده‌اند برای پذیرایی مردم. جمعیت چندانی نبود. بعد برخاسته، آمدم سر راه منزلِ ناصرالملک، چون از او دیدن نکرده (بودم). صدرالملک، امین دفتر، پسر بصیرالملک کاشی آنجا بودند. بعد هم «مسیوبیزو» که مال وزارت مالیه است آمده، آرشاک ارمنی پدرسوخته آمد. امشب و فرداشب هم در مجلس چراغانی است، موزیک می‌زنند.

چهارشنبه ۳ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به کامرانیه. حضرت اقدس شب را هم نگذاشتند به شهر بیآیم. من را نگاه داشتند. هوای شمیرانات بسیار با صفاست.

پنجشنبه ۴ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

رفتم حضور حضرت اقدس. صرف نهار در حضور مبارک شده ظل‌السلطنه هم آمدند، نیم ساعت به غروب با ظل‌السلطنه سوار شده آمدیم به شهر.

جمعه ۵ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

از اخبار تازه، این است که: اغلب از وزراء تغییر می‌کنند، مسئله اردبیل هم گویا قشون روس وارد اردبیل شده، آستارا و اردبیل را متصرف شده‌اند، گویا رحیم خان و سایر شاهسوندها متفرق شده‌اند، گویا یپرم هم دور خمسه را محاصره کرده، می‌خواهد بیچاره آقای ملا قربانعلی را بگیرد و او را هم مثل شیخ فضل‌الله بیچاره بکشد، تا قادر متعال به چه مشیّتش قرار گرفته باشد.

شنبه ٦ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

از اخبار تازه، این است که: اردبیل را قشون روس الان متصّرف هستند، سه هزار نفر قشون روس در اردبیل و آستارا هستند.

رحیم خان (و) سایر شاهسوندها متفرق شده‌اند. روس‌ها می‌گویند هر وقت حاکم فرستادید ما اردبیل را به شما تسلیم خواهیم کرد.

باری (در) زنجان، آخوند ملا قربانعلی را بعضی‌ها می‌گویند به درجه شهادت رسانده‌اند، ولی انشاءالله دروغ است. بعضی‌ها می‌گویند فرار کرده (و) به جهانشاه خان

پناهنده شده است. دو نفر ژاندارم هم گویا در زنجان کشته شده است. گفتند اغلب مردم (و) ژاندارم‌ها سیاه پوشیده‌اند (و) بازوهایشان را علامت سیاه بسته‌اند مثل فرنگی‌ها. اغلب کمیته‌ها هم ختم گذارده(اند) ولی گفتند از اهل زنجان خیلی کشته شده است، دیگر صحتش معلوم نیست.

یکشنبه ۷ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

از قرار معلوم مازندران هم شلوغ شده است و بهم خورده است. از اخبارات تازه، این است که یدالله میرزا برادر تاج‌الدوله دیروز خودش را با طپانچه کشته است، چون قدری از مرحوم عصمت‌الدوله طلب داشته و قدری هم از اعتصام‌السلطنه و خان معیرالممالک، هیچ کدام از این‌ها بابت حسابش به او نداده‌اند. تاج‌الدوله هم که بیچاره چیزی ندارد و یدالله میرزا هم (که) پریشان شده بود، دیروز خودش را می‌کشد، طپانچه را می‌زند به دهنش. باری آدم خوبی بود، توی برادرهای تاج‌الدوله از همه بهتر این بود.

رفتم برای تماشای «سینموتوگرافِ» آنتوان، آنجا ارامنه امشب بودند از مسلمان‌ها پذیرائی نمی‌کردند، فقط ارامنه بودند. بعد رفتم خیابان لاله‌زار «سینموتوگراف» روسی خان، اگر چه جا و مکان روسی خان خیلی بهتر است، ولی پرده‌های خوبِ تماشائی ندارد.

دوشنبه ۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

هوا آفتاب بود، آقا میرزا آقا خان و سایرین که همه روزه هستند بودند. تا وقت ظهر بیرون بودم، آمدم اندرون، صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشته، استراحت کرده، عصری برخاسته رفتم بیرون.

سه‌شنبه ۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

از اخبارات تازه، این است که: دیروز وکلا قسم می‌خوردند. مستشارالدوله، رئیس شده، مؤتمن‌الملک که چند روز بود موقتی رئیس شده بود حالا مستشارالدوله رئیس شده است. دیگر از اخبارات تازه، این است که: یپرم وارد خمسه شده، از قرار معلوم زنجان را هم توپ بسته خیلی خرابی کرده، آدم زیادی هم کشته شده، مسلمانان زیادی هم مقتول شده‌اند. گویا آخوند را هم به درجه شهادت رسانده‌اند. بعضی‌ها می‌گویند فرار کرده است. باری گویا در زنجان دار هم برپا کرده‌اند. معلوم نیست کدام بیچاره را می‌خواهند به دار بزنند. مبلغ گزافی هم می‌خواهند از رئیس آنجا پول بگیرند. باری گفتند یپرم زن‌های مقتولین را یک روز دعوت کرده. باری از این اخبار در شهر شهرت دارد. بعضی‌ها غیر از این می‌گویند. می‌گویند برعکس این است که می‌گویند و در روزنامه‌های می‌نویسند، می‌گویند که مجاهدین را کشته، باقی فرار کرده‌اند به طرف رشت، یپرم هم زخمدار شده است.

قشون روس که آمده است به اردبیل، رحیم خان هم به طرف خمسه می‌خواهد برود. روس‌ها هم به کلی آستارا و اردبیل را ضبط کرده‌اند و اعلان هم کرده‌اند که هر کس عرضی دارد به قنسل‌خانه بگوید. از یک طرف روزنامه‌ها چیز دیگر می‌نویسند، به عین حکایت پارسال امیربهادر نامرد شده است (و) محمدعلی شاه بی‌همه چیز. هر ساعت بیچاره ستار خان را می‌کشند، ولی خدا شاهد است مشروطه خواه حقیقی من هستم، فقط منظورم عدالت (و) راحتی این مردم (است). حالا هر کسی به یک لباس اسباب اذیت این یک مشت مردم بیچاره می‌شود.

رفتیم به «سینموفتوگرافِ» آنتوان، پرده‌های خوب نشان داد، خوراک‌های خوب هم صرف شد.

چهارشنبه ۱۰ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

گفتند برادر آصف‌الدوله مرحوم شده است، بعد از تحقیق که کدام یک از برادرهایش بوده معلوم شد (که) علی خان معزّزالدوله مرحوم شده، بسیار آدم صحیحی بود. سوار شده رفتیم سر ختمش. عین‌الدوله، نیرالدوله، وزیر مخصوص، علاءالملک، صدرالسلطنه، ممتحن‌الملک، آصف‌السلطنه، بشیرالملک، امیرمعظم (و) جمعی بودند. بعد عین‌الدوله ختم را برچید.

امروز در مجلس شورای ملی برای انتخاب نیابت‌السلطنه گفتگو بوده است، دوباره با خود عضدالملک شده (است).

پنجشنبه ۱۱ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

عصری سوار شده رفتم رو به خانه معیرالممالک دیدن تاج‌الدوله. درِ مجلس جمعیت زیادی دیده شد. قزاق، شاطر، ژاندارم، فراش، پلیس، خیلی تعجب کردم، همچه تصور کردم که شاه تشریف آورده‌اند. بعد که پرسیدم معلوم شد عضدالملک نایب‌السلطنه است. چون تا به حال موقتی بوده (است) حالا در مجلس رأی دادند به خودش. در واقع حالا نیابت سلطنت دارد. آمده در مجلس هم برای نشکر و هم برای خوردن قسم. با تشریفات سلطنتی آمده بوده است.

فراش، شاطر، قزاق، پلیس، ژاندارم با تجمل زیادی، کالسکه شش اسب روباز سوار بوده، آمده در مجلس قسم خورده رفته، باری رفتم منزل معیرالممالک، بعد رفتم پیش تاج‌الدوله.

جمعه ۱۲ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

آفتاب خوبی بود، حاجی امین‌الخاقان، اخوان و آدم‌ها بودند، آمدم اندرون رفتم حمام.

شنبه ۱۳ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

سوار شده رفتم بـه درِ خـانه. عـضدالمـلک نـیآمده بـود. آدم مـعروفی نـبود. موثق‌الدوله، سردار مؤید، آجودان حضور و سایرین غیر معروف سرگردان بودند. بعد عضدالملک آمد، به اتفاق رفتیم به حضور بندگان همایونی. مشـغول خـوانـدن درس بودند با حضرت ولیعهد با ملاباشی و ذکاءالملک. بعد آقـای آقـا مـیرمحسن بـرادر صدرالعلماء که با آقا سید عبدالله در کربلا بود. از طرف آخوند ملاکاظم خراسانی یک لایحه آورده بود (که) چندین فصل بود، در واقع هم نصیحت و هم دستورالعمل مذهبی.

یکشنبه ۱۴ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

امروز حضرت اقدس هم به سلامتی از کامرانیه بکلی به شهر آمد (و) به امیریه ورود نمودند.

دوشنبه ۱۵ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

سوار شده رفتم منزل سپهدار، جمعی آنجا بودند. صدرالعلماء، ظـهیرالاسـلام، آصف‌الدوله، سردار فیروز که رفته بود خمسه دیروز مراجعت کرده، پسر سردار فیروز که از دختر آصف‌الدوله است و دو سال بود (که) در فرنگستان بود و تحصیل می‌کرده است، صاحب اختیار قدیم، بشیرالملک، سپهسالار، برادر سردار فیروز. خود سـپهدار هم اوّل اندرون بود، بعد آمد. دم درِ اندرون. یک آلاچیق ترکمانی زده بود (و) آنجا خلوت داشت. بعد صدرالعلماء با ظهیرالاسلام رفتند پیش سپهدار، مدتی آنجا بودند.

نزدیک ظهر بود، سپهدار آمده در عمارت نشسته، قدری صحبت کرده، عارض و معروض آمدند و می‌رفتند.

باری من هم از ریاست گاردی‌ها استعفا کرده بودم (و) مدتی بود (که) مشغول

گفتگوی این کار بودم. امروز استعفایم قبول شده است.

امروز دو نفر از قزاق‌های روسی مست کرده بودند. دمِ میدان مشق چند تیر تپانچه خالی می‌کنند، مردم بیخود فرار می‌کنند، دکان‌ها را می‌بندند، خیابان چراغ گاز که بکلی به هم می‌خورد.

باری درباره زنجان سردار فیروز صحبت می‌کرد، معلوم شد (که) تمام این تفصیلات دروغ بوده است، یعنی نه این طورها که شهرت داشت. وقتی که «یپرم» وارد شهر می‌شود، توپ می‌بندد، آخوند می‌بیند که اگر ایستادگی بکند، آدم زیاد کشته می‌شود و بی‌جهت خونریزی می‌شود بی‌خبر از شهر می‌رود طرف دهاتِ جهانشاه خان. در واقع به او پناهنده می‌شوند. یک نفر ژاندارم کشته می‌شود، ولی گویا دروغ باشد. از اهل خمسه هم می‌گویند دو نفر کشته شده، ولی این هم دروغ (است) بیشتر از این‌ها کشته شده است. آخوند را هم گویا می‌آورند به طهران. رجال خمسه از قبیل اسعدالدوله و غیره را گرفته پول از آنها می‌خواهند.

سه‌شنبه ۱٦ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

عصری سوار شده رفتم امیریه. حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، اعتضادالدوله و پسرش بودند (و) سایر اجزای شخصی حضرت اقدس بودند. سعدالملک هم بود.

چهارشنبه ۱۷ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

کاغذی از مجلس به من نوشته بودند که اطاق‌هائی که شما دارید (و) پشت مجلس است، خالی بکنید (و) به تصرف مجلس بدهید. خیلی تعجب کردم. یعنی چه؟ باری جوابی داده شد تا بعد خداوند متعال به چه مشیتش اقتضا فرموده باشد.

پنجشنبه ۱۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

سوار شده رفتم خانه آقای آقا سید عبدالله، دیدن. کاری هم داشتم. آقا سید احمد پسرش (و) میرزا جعفر بودند.

جمعه ۱۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

صبح بعد از شکر حضرت حق، دعاهای روز جمعه (را خواندم). هوا هم آفتاب بود. مدتی بیرون راه رفته، صحبت کرده، بعد آمدم اندرون.

شنبه ۲۰ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

دیروز اعلیحضرت همایونی رفته بودند به فرح‌آباد، شب را مانده بوده است. محمد حسن میرزا و معززالسلطنه ددهٔ شاه هم بوده، در واقع شاه با حرم رفته بوده است. دیروز بعد از نهار هم تا چشمه علی خان رفته بودند، چیزی ندیده بودند.

یکشنبه ۲۱ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

تانزدیک ظهربیرون بودم، بعدآمدم‌اندرون، صرف نهار کرده، عصری رفتم بیرون.

دوشنبه ۲۲ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

گفتند میرزا عزیزالله را صدیق‌الممالک گرفته حبس کرده است در وزارت جنگ. صدیق‌الممالک برادر نصرت نظام است که سابق اردل‌باشی محمد باقر خان شجاع‌السلطنه امیرنظام بود (و) یکی از آن کهنه بچه‌های بی‌ریش‌است حالا چندی است مشغول چاپلوسی است، به این جهت در این عهد کارش خوب است، سپهدار هم که مثل اوست. گارد را به او سپرده است. (واو) میرزا عزیزالله (را) که در جزء گارد بود اذیتش

می‌کند. دو ساعت از شب رفته سوار شده آمدم منزل سردار منصور، او را دیده، حاجی آقا خلیل یکی از وکلای رشت آنجا بودند.

سه‌شنبه ۲۳ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

اخبارات تازه، این است که گویا رحیم خان در اطراف شهر تبریز شلوغ کرده است. آقای آخوند ملا قربانعلی را هم محترماً می‌آورند به طهران. گویا اهل خمسه بعضی حرفها زده بودند، چند روزی هم در شهر خمسه بوده است. همین روزها وارد طهران می‌شود.اغلب جاهاوسرحدات ایران مغشوش است تاخداوند چه مقدر فرموده باشد.

شاگردهای مدرسه دارالفنون «گِرِو» کرده از دست معلمشان در یکی از مسجدها جمع می‌شوند. خیلی دوندگی کردند که سایر مدرسه‌ها هم شاید با آنها همراهی بکنند، نکردند.

چهارشنبه ۲۴ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

سوار شده رفتم منزل عضدالملک. علاءالملک (و) سردار فیروز آنجا بودند. یوزباشی‌ها کشیکخانه هم عارض بودند. (و) جمع شده بودند آنجا. باری رفتم عضدالملک را دیده در اندرونش بود، هنوز در خانه نرفته بود. بعد آمدم دکان باغدسر، آصف‌السلطنه (و) اجلال‌السلطنه آنجا بودند. قدری اسباب‌هایش را تماشا کرده، سوار شده آمدم منزل.

بعد رفتم در مجلس، مستشارالدوله را ملاقات کرده، مراجعت کردم.

پنجشنبه ۲۵ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

وزیر مخصوص (و) صاحب‌اختیار آمدند، رفتم بیرون، مدتی صحبت کرده، بعد

به اتفاق سوار شده رفتیم خانه شاهزاده تلگرافیِ مرحوم که حالا فاتح‌الملک وکیل اصفهان نشسته است. این مدت در همسایگی (بود) و از او دیدن نکرده بودم. ظهیرالدوله از حکومت کرمانشاهان استعفا کرده است (و) قبول شده است، به جای او نظام‌السلطنه حاکم شده، رفته است به قزوین (که) از آن راه برود. دو سه روز بود که وکلا سرّی کار می‌کردند. گویا یکی دو روزش هم با وزراء بوده‌اند. روزنامه‌نویس‌ها حضرات را تعقیب کرده بودند که چرا بایستی سری کار بکنید و حرف بزنید. گویا مبلغی می‌خواهد دولت از خارجه پول قرض کند. وزراء در مجلس گفته‌اند تا پول نباشد کار پیشرفت نخواهد کرد. و کلا هم به شرایطی چند، قبول کرده‌اند (که) یک کمیسیونی هم ترتیب بدهند (و) با اطلاع آنها خرج بشود، یکی هم بایست وزراء اول خرجش را (معلوم) بنمایند. ولی گویا هنوز پول قرض بده معلوم نیست می‌دهد یا خیر؟ اگر بناشد بدهد، به چه شرایط و خیال نظارت هم دارد، یا خیر؟

جمعه ۲۶ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به خانه وزیر همایون ملقب به قائم‌مقام، چند روز است آمده، ناخوش هم هست. رنگ و رویش زرد شده ولی بهتر شده است. باری غروب از آنجا سوار شده رفتم منزل سپهدار. اظهار خوشحالی می‌کرد که در تنکابن یک معدن نفت پیدا شده است.

شنبه ۲۷ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

حضرت اقدس تلفن کرده، احضار کرده بودند. سوار شده رفتم حضور حضرت اقدس، شرفیاب شده، مشغول حساب و رسیدگی عمل جمع و خرج شخصی بودند.

یکشنبه ۲۸ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

عصری رفتم منزل معیرالممالک، اعتصام‌السلطنه، اسباب‌های خودش (و) معیرالممالک را حراج می‌کند. مشغول حراج کردن بودند.

دوشنبه ۲۹ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

عصری سوار شده رفتم تماشای حراجی اعتصام‌السلطنه. ضیاءالسطان پسر حاجی علیقلی خان وزیر داخله، مقبل‌السلطنه، سردار حشمت (و) جمعی بودند.

سه‌شنبه سلخ شهر ذیقعده ۱۳۲۷

از قراری که می‌گویند پسر جهانشاه خان ملقب به سردار فاتح، آخوند ملا قربانعلی را آورده، تا کرج، از آنجا تحویل آدم‌های سپهدار کرده است. اینجا روایت مختلف است، بعضی‌ها می‌گویند که آدمِ مخصوص از طهران روانه شد تا آخوند را ببرند به کربلا، بعضی‌ها می‌گویند بیچاره آخوند را به درجه شهادت رسانده‌اند. بعضی‌ها می‌گویند از این به بعد آخوند را شهید خواهند کرد.

چون این روزنامه تمام شد، فردا که اوّل ماه است انشاءالله روزنامه نو از اول ماه ذیحجه خواهم نوشت. اخبار دولتی در این روزها خیلی است. اغلب سر حدات شلوغ است، ولی تلگرافخانه بروز نمی‌دهد. سپهدار، وزیر داخله، خیلی می‌روند تلگرافخانه خلوت می‌کنند. عضدالملک روزها مثل مجسمه می‌رود دیوانخانه بیخود می‌نشیند و عصرها مراجعت می‌کند. سایر مردم هم سردرگم هستند. هیچ کس تکلیف خود را نمی‌داند. امیدوارم انشاءالله خداوند قادر متعال خودش در ظل رأفت خودش حفظ بفرماید.

چهارشنبه غره شهر ذیحجه ۱۳۲۷

بسم‌الله الرحمن الرحیم

صبح بعد از شکر حضرت رب‌العزّة (و) شکر بی‌پایان خالق مهربان، چون روزنامه امسال مفصّل بود و مطالب زیاد (و) کتاب کوچک بود، لابد شد که این کتاب را از سر بگیرم، ولی امیدوارم انشاءالله تعالی بفضل خدا خبرهای خوش مناسب که خیر مسلمانان باشد در این نوشته شود. یکساعت از شب گذشته رفتم بخانهٔ آقا نورالدین پیشنماز که در واقع قاضی عدلیّه است و در اطاق جز است برای اینکه خلاف شرع نشود. کاری داشته، قدری صحبت کرده، مراجعت کردم. خانه آقاهم محله عرب‌هاست زیرخانهٔ رکن‌الدولهٔ مرحوم.

پنجشنبه ۲ شهر ذیحجه ۱۳۲۷۸

امروز تا غروب به جائی نرفتم. غروب رفتم خدمت حاجی امین‌الخاقان، دو روز است قدری کسالت دارد. رفتم عیادتی کرده آمدم منزل.

جمعه ۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

عصری مدیر سعیدالعلماء آمده، بعد فاتح‌الملک وکیل اصفهان بعدش حاجب‌الدّوله با جلال‌الملک (و) ادیب‌السادات آمدند. من قدری کسل بودم، آمدند اندرون مدتّی صحبت کرده رفتند.

از اخباری که گفتند، این است (که) رحیم خان دور و بر تبریز معرکه می‌کند. تلگرافی به شجاع‌الدوله (و) سردار مقتدر کرده بودند، او را هم بجنگ رحیم خان

فرستاده‌اند، باز هم محتاج به کمک شده است. یپرم هم از خمسه رفته است. اردبیل هم که در تصرّف روس است. هر جا رحیم خان می‌رود پشت سرش فوری قشون روس‌ها وارد می‌شوند. سراب (و) اغلب دور و بر تبریز قشون روس است. ملاّ قربانعلی هم که تا شاه‌آباد آوردندش صحیح است. پسر جهانشاه خان آورده تسلیم کرده است. بعضی‌ها می‌گویندکشتنش، بعضی‌هامی‌گویند بُردنش به‌طرف‌کربلا.باری طرف‌تبریز مغشوش است.

شنبه ۴ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

صبح بعد از شکر حضرت یزدان، سوار شده رفتم به دَرِ خانه؛ از دَرِ شمس‌العماره پیاده شده، از دَرِ آبدارخانه رفتم. موّثق‌الدوله، میرزا احمد خان حاجب‌الدوله، امجدالدوّله (و) جمعی بودند. احتساب‌الملک هم چند روز است از فرنگستان آمده است، امروز دیدمش. دیگر کسی نبود دَرِ خانه از معروفین. باری بعد عضدالملک آمده رفتم پیشش. عصری سوار شده، رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم. قدری هم خدمت سرکار خاصه خانم رسیده دو ساعت از شب رفته مراجعت کردم.

یکشنبه ۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

سوار شدم رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. بعد تشریف آوردند بیرون با ظل‌السطنه، من هم در رکاب مبارکشان سوار شده رفتم به سفارت روس چون روز عید امپراطور است. من هم لباس رسمی یک جُبّه حاضر کرده بودم پوشیده رفتم. مدتی بودم بعد مراجعت کرده، باز در رکاب مبارکشان آمدم به امیریّه، در خدمتشان رفتم اندرون، با ظل‌السلطنه در حضور حضرت اقدس صرف نهار کرده تا غروب آنجا بودم. پادشاه بلژیک هم مرده است امروز خبر آوردند.

دوشنبه ٦ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

رفتم خانه نظام‌الملک پیش ضرغام‌السلطنه. وکیل قشقائی که حاجی محمد کریم خان است دیروز از شیراز آمده، کلاه بلندی سرش است. بسیار آدم ساده(ای) است برای هر کاری خوب است به جز وکالت. مرد خری است بایست شصت سال هم داشته باشد، آدم فقیری به نظر من آمده، بیچاره حرف زدن را بلد نبود.

سه‌شنبه ۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

ضرغام‌السطلنه با سیّدی که اسمش جهاد اکبر است آمدند، مدّتی صحبت کرده، بعد رفتند. عصری آقا سلطان خواجه آمده، مدتی هم بود. شب هم با آمیرزا آقا خان رفتیم تماشا(ی) سینموتوگراف. پرده‌های خوب نشان دادند. خلوت هم بود.

چهارشنبه ۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

آب هندبا خورده، نهار بیرون خورده آش خوردم. دیروز ساعدالملک از حمام که بیرون آمده بود سکته میکند. امروز مرحوم شد.

پنجشنبه ۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

شب را مشغول دعاهای شب جمعه شده شکر خدا را بجای آوردم، صدای آتش بازی هم شنیده می‌شد.

جمعه ۱۰ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

صبح بعد از شکرانه حضرت احدیت (و) دعاهای روز جمعه و روز عید، گوسفند کشته، آ شیخ محمد رضای قمی پیش‌نماز امروز می‌آید اینجا. خواستم بروم دَرِ خانه تا

کالسکه حاضر کردند، آ شیخ محمد رضا وارد شدند با اتباعش. باری آمدن آقا برای این است که: در چهار ماه قبل، صادق خان نامی از من ادعا می‌کرد، روزی‌که مجلس را توپ بستند فلان کس از دست من تفنگ گرفته است، گاهی می‌گوید خود فلان کس، گاهی می‌گوید آدم‌هایش! در این مدت چهار ماهه چندین نفر شاهد برده در خانهٔ آقا. هنوز بعد از چهار ماه به آقا چیزی معلوم نشده است. حرف صادق خان این است که ماها از پشت‌بام مجلس آمدیم توی حیاط فلان کس، در طویله از ما تفنگ‌ها راگرفته‌اند. آقا عنوان کرد که من بایست بیایم پشت‌بام‌ها را ملاحظه کنم تا حکم بدهم. یک ساعت پیش از ظهر را معین کرده بودند باری نهاری تهیه کرده بودیم. آمدند پشت بام‌ها را دیدند. وقت ظهر گفتند بایست رفت. بعد به اصرار آقا را نگاه داشتیم.

حکومت همدان را دادند به سیف‌السلطان سردار ناصر. امروز هم در سلام سردار مؤید با سردار شجاع گاهی این بالا دست او می‌ایستد گاهی آن بالا دست او. آخر سردار مؤیّد دیده بود که حریف او نمی‌شود قهر کرده پیش از سلام رفته بود، در موقع سلام نبوده است.

شنبه ۱۱ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

دیشب روی حوض‌ها یخ بسته بود به نازکی کاغذ سیگار. حضرت اقدس یک پرده صورت مبارک خودشان را برای بنده مرحمت فرمودند آوردند، قدری شبیه نیست‌و بایست انشاءالله میر مصّور را بیآورم درست کند.

یکشنبه ۱۲ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

عصری سرکار معّززالملوک تشریف‌فرمای امیریه شدند، من هم سوار اسب شده رفتم حضور حضرت اقدس شرفیاب شده‌و تا غروب آنجا بودم. اخبای که شنیدم، این

است که امروز صبح کاظم نامی (از) اهالی شیراز می‌رود خانه آقای شیخ محمد رضای پیش‌نماز که روز جمعه اینجا بود، آقا مشغول درس دادن بوده است می‌گوید در چند سال پیش شما زنِ مرا طلاق دادید، چرا دادید؟ دست می‌کند تپانچه می‌اندازد برای آقا که به آقا نمی‌خورد. قدری از باروت صورت و ریش آقا را سوزانده، چند نفری که آنجا بوده‌اند فرار می‌کنند و همچه تصور می‌کنند کارش را ساخته و فرار می‌کنند. اهل خانه او را دستگیر کرده در نظمیه حبس است تا بعد چه شود.

دوشنبه ۱۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

رفتم خانهٔ وزیر مخصوص نبود. بعد در خیابان لاله‌زار گردش کردم، دم خانه علاءالدوله پیاده شده احوالی از او پرسیدم، عنایت‌السلطنه، اعلم‌الدوله، دکتر شیخ محمدخان آنجا بودند، هر سه اجزای بلدیه هستند، عنایت‌السلطنه رئیس بلدیه است.

سه‌شنبه ۱۴ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

خاصه خانم تشریف آوردند، چند شیشه عکس انداخته باری شب را هم خاصه خانم ماندند. «سینموتوگراف» آوردیم همشیره‌ها جمعی مهمان بودند. پرده‌های بدی نشان ندادند تا ساعت پنج طول کشید.

چهارشنبه ۱۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

امروز صمصام‌السلطنه بختیاری که حاکم اصفهان بود، وارد شد. با تشریفات وارد شده بود. قزاقِ و سوارِ زیادیِ رفته بودند استقبال.

پنجشنبه ۱۶ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. دو سه

روز است دست مبارکشان درد می‌کند. ولی الحمدلله امروز بهتر است. قدری هم خدمت سرکار خاصه خانم بودم. ساعت چهار آمدم منزل، مشغول خواندن دعاهای شب جمعه و دعای کمیل شدم. عصری هم ضرغام‌السلطنه با پسرش آمده بودند اینجا.

جمعه ۱۷ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

وزیر اکرم، نسقچی‌باشی (که) سالار محتشم باشد، میرزا عباس خان که سابق پیش مقبل‌الدوله بود حال جزء منشی‌های مجلس است آمدند. صدای آتش‌بازی هم بلند شده چون شب عید بود؛ بعضی دعاها خوانده شکر خدا را بجای آورده استراحت کردم.

شنبه ۱۸ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

سوار اسب شده رفتم رو به دَرِ خانه، در بین راه صدای توپ‌های سلام بلند شد؛ باری وقتی که رسیدم به دیوانخانه سلام تمام شده بود، مشغول دفیله بودند. بندگان همایونی هم در اطاق برلیان بودند. عضدالملک، سپه‌دار، وزیر داخله، صمصام‌السطنه بختیای، وزیر دربار، سردار منصور و فرمانفرما بودند.

باری امروز چون اول سال فرنگی‌هاست، عید بزرگشان است. می‌خواستم بروم دیدن. کارت‌های ویزیت مرا داده بودند اندرون آنها هم گذارده بودند در صندوق‌خانه و رفته بودند خیلی اوقاتم تلخ شد.

باری بعد برای کاری با اعتمادالملک سوار شده آمدیم سفارت روس منزل «بارونوفسکی»، او را ملاقات کرده یک ساعت از شب رفته آمدم منزل حاجی امین‌الخاقان. قدری صحبت نحس کرده خُلقم از دنیا تنگ شده آمدم منزل.

یکشنبه ۱۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

میرزا ابوالقاسم خان منشی سفارت روس آمد کاری داشت. از اخباری که چند

روز است، منتشر است مردن رحیم خان سردار نصرت است، چون مدّتی است مشغول جنگ است. یپرم در نزدیکی‌های تبریز با او طرف شده جنگ سختی با خودش و پسرش کرده ولی رحیم خان در یکی از دهات بوده، می‌گویند سکته کرده است، حالا معلوم نیست که جهتش چه بوده. چند روز است انتشار دارد ولی گویا راست باشد. یپرم هم هنوز در همان دور و ورهاست نزدیک تبریز و اردبیل، والله اعلم.

دوشنبه ۲۰ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

از اخبار تازه، این است که دیروز سوارهای بختیاری قهر کرده بودند از حاجی علیقلی خان سر مواجبشان، رفته بودند حضرت عبدالعظیم. رفتند برشان گرداندند. دیگر اخبارات تازه، این است که روزنامه‌ها شاهزاده ظلّ‌السلطان را عقب کرده‌اند برای این دویست هزار تومانی که سند سپرده است. گویا زیرش زده است، چون در رشت که او را گرفته بودند یکصد هزار تومان نقد داده است دویست هزار تومان سند حالا می‌خواهد ندهد که حضرات بخورند و فحش بدهند.

سه‌شنبه ۲۱ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

امروز میرزا ابوالقاسم خان منشی سفارت روس آمده بود اینجا. عصری سوار شدم رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، بیرون بودند با میرزا، و اجزای شخصی.

چهارشنبه ۲۲ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

از اخبار تازه گویا خراسان بر هم خورده است. در روز نامه‌ها هم امروز نوشته بودند. زنده شدن رحیم خان سردار نصرت، دروغ روزنامه شرق. مدتی هم هست در خانه ظهیرالدوله تآتر درست کرده‌اند به عنوان جمع کردن و جه اعانه برای آتش گرفتن

بازار. برای نیرالدوّله هم یک بلیط فرستاده بودند و یک صندلی برای او معین کرده بودند، نیرّالدوله نرفته بود پولش را هم نداده بود. برای اینکه پول نداده است یک دهِ خالصه‌اش را ضبط کرده‌اند.

پنجشنبه ۲۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

عصری سوار شده رفتم امیریه حضور حضرت اقدس. اندرون تشریف داشتند، زن وزیر مختار آلمان و زن وزیر مختار ایتالیا (و) بلژیک حضور حضرت اقدس بودند.

جمعه ۲۴ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

از اخبار تازه اغتشاش شهر تبریز و رشت است؛ خراسان هم شلوغ شده است. آجودان‌باشی هم پایش گلوله خورده است. موثق‌الدوله از وزارت دربار معزول شده است. مستوفی‌الممالک به وزارت دربار برقرار شده است. من با آجودان حضور رفتم خانه مستوفی‌الممالک برای تبریک وزرات دربار، مجدالدوله، اعتماد حضرت، معین دربار، احتساب‌الملک آنجا بودند.

شنبه ۲۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

رفتم منزل موثق‌الدوله برای تعزیتش که از وزارت دربار معزول شده است. نزدیک ظهر بود که رفتم مشکوة‌الدوله آنجا بود. مدتی نشسته صبحت کردیم، شاهزاده باز رفیقمان شده است، درد دل می‌کرد. باری آنجا صرف نهار کرده، بعد از نهار فرمانفرما با ناصرالدوله آمدند، قدری فرمانفرما سر به سر موثق‌الدوله گزارده مدتی نشسته رفت.

یکشنبه ۲٦ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

رفتم منزل موثق‌الدوله چون عروسی بود، دختر بشیرالملک را برای پسرش آقا

شاهزاده آورده امروز عصری عروس را آوردند. امشب دختر مرحوم شیخ محسن خان مشیرالدوله را هم بردند برای محسن خان پسر مرحوم اتابک.

چهارشنبه ۲۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۷

اخبارات تازه می‌گویند طرف تبریز خیلی شلوغ است. رحیم خان که زنده شد جنگ سختی با یپرم (و) سردار بهادر پسر وزیر داخله کرده بود، کدام یکی شکست خورده‌اند؟ معلوم نیست، ولی روزنامه‌ها خودشان می‌نویسند که سردار بهادر با یپرم کاری نکرده‌اند. اگر به قدر یک سر سوزن آنها فتح می‌کردند دیگر روزنامه‌ها چیزها می‌نوشتند. قورخانه زیادی هم به طرف تبریز امروز فرستاده‌اند، حسین خان فرنگی خودمان هم گفتند رئیس کمیته دروازه دولت شده است. انشاءالله مبارک است.